مجموعه کتابشناسیها و مدارک فرهنگی / ۸

دلیل السفراء

سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن خان شیرازی «ایلچی» به روسیه

بقلم:

میرزا محمّد هادی علوی شیرازی

بکوشش:

محمّد گلبن

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی



CULTURAL BIBLIOGRAPHIES AND DOCUMENTS SERIES/8

(ENVOYS GUIDE)

THE TRAVELS OF MIRZA ABOL HASSAN KHAN SHIRAZI(ILCHI) TO RUSSIA

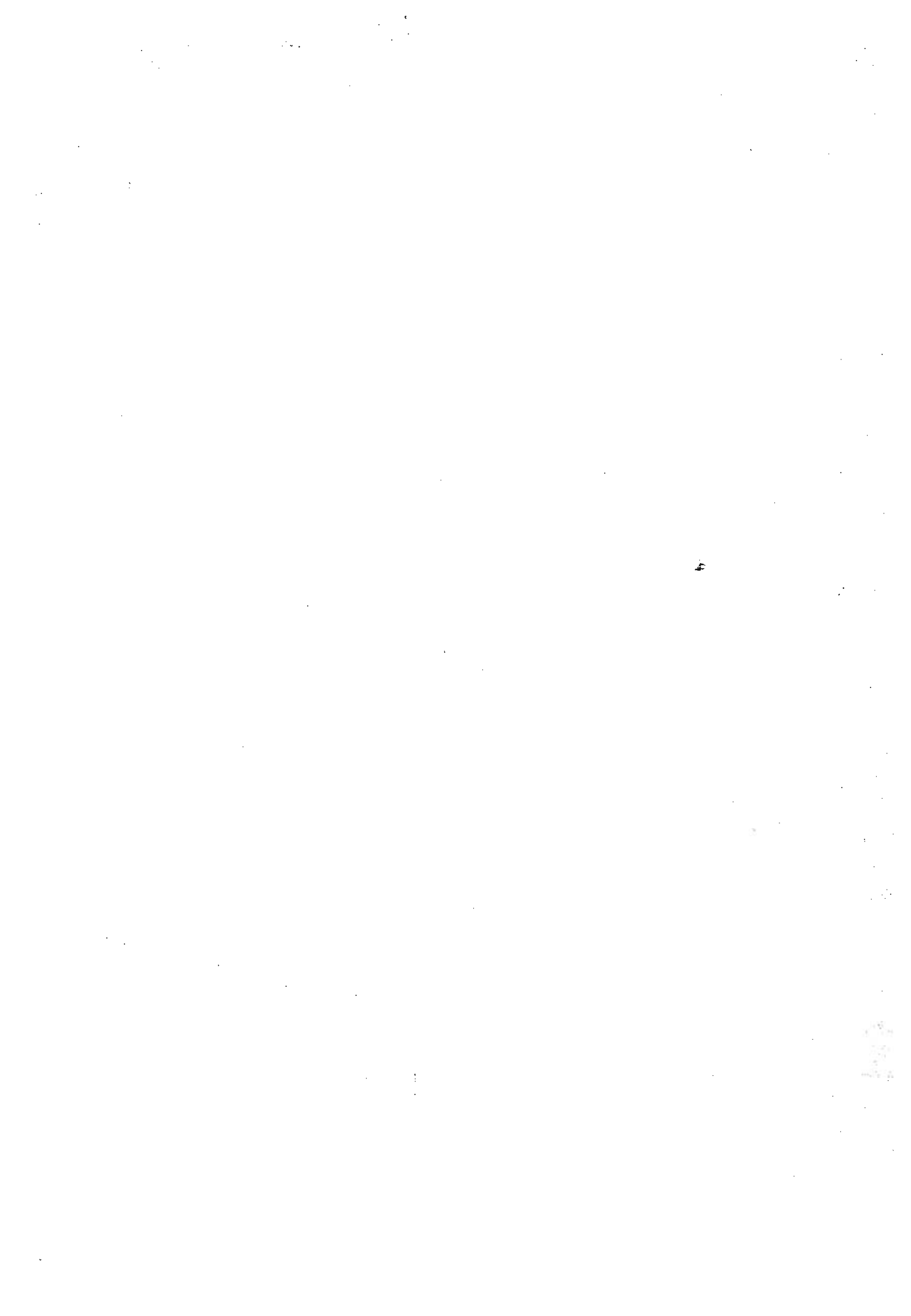
BY :
MIRZA MOHAMMAD HADI ALAVI SHIRAZI

EDITED BY
MOHAMMAD GOLBON

ASIAN CULTURAL DOCUMENTATION CENTER FOR UNESCO TEHRAN



تصویر روغنی میرزا ابوالحسن ایلچی
کار Sir Thomas Lawrence
درسال ۱۸۱۰
متعلق به موزهٔ فوگ (بوستن) Fogg Art Museum



سفرنامهٔ
میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی) به روسیه

مجموعهٔ کتابشناسیها و مدارک فرهنگی

مجموعه گزارشها و سفرنامه‌های آسیائی / ۱

با نظر

عبدالحسین آذرنگ

ناصر پاکدامن

حسین دانشی

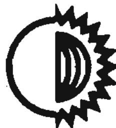
چنگیز پهلوان

دلیل السفرا

سفرنامهٔ
میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه

بقلم:
میرزا محمد هادی علوی شیرازی

بکوشش:
محمد گلبن



مرکز اسناد فرهنگی آسیا
۱۳۵۷

○ سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی) به روسیه
○ بکوشش: محمد گلبن
○ مسئول تولید فنی: فرامرز طالبی
○ مرکز اسناد فرهنگی آسیا
○ این کتاب در زمستان ۱۳۵۷ در چاپخانه زندگی به چاپ رسیده است

○ تهران، خیابان کورش کبیر، خیابان ثریا شماره ۱/۳۴
قیمت ۳۵۰ ریال

مرکز اسناد فرهنگی آسیا که به منظور شناساندن فرهنگهای این قاره‌ی پهناور و در ارتباط با سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بنیاد یافته است، از یاریهای موثر وزارت فرهنگ و هنر ایران بهره می‌گیرد.
مساعی این مرکز در جهت معرفی منابع و اسناد، مبادله‌ی اطلاعات و نشر پژوهشهای فرهنگی است، تا از این طریق پژوهشگران بتوانند به وسعت و غنای کارشان بیفزایند.
مجموعه‌ی کتابشناسیها و اسناد فرهنگی با توجه به همین هدف و در راه پاسخ گفتن به نیاز آشکاری که امروزه احساس می‌شود و نیز از میان برداشتن دشواریهایی که بر سر راه پژوهشهای فرهنگی در ایران وجود دارد تنظیم شده است.
امید است که با مساعدتها و همفکریهای همه‌ی علاقه‌مندان به امور فرهنگی این اقدام بتواند از تداوم لازم برخوردار شود و به سهم خود در راه هدفی که در پیش است مفید واقع گردد.

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز گفتاری که لغزش مپذیر و انجام آن ستایش پروردگار است پس آغاز و انجام له الحمد و له الملک و نیز جلال
و الاکرام پادشاهی که از بدایع قدرت او افراختن سنگول سپهر و برافراختن ماه و مهر است و قطع زمین
از دریا را ابداع او مختصر در کاهی است و اختراع آسمان از مختصم اختراع او مختصر جز کاهی بندی نا بندی گاهی آن
در مملکت بیکرانش گوشه و خرد خورده دانی سالکان طریق معرفتش را توشه زبانی از بیان ستایش
لال و خاطر از توصیف صنعتش در کمال کلال   رموز امر عقل نکته نتوانند   شناسایی ده جانی
خردمند. بجواهر بخش حکمتهای باریک   بروز آرنده شبهای تاریک   و بعد درود
نامعدود و تحیات بی پایان نامحدود و نثار گوهر عرش جاه و آل او که آغاز ظهورش
فطرت بنیان سقف را انجام است خازن جواهر حکم افصح عرب و عجم یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم افضل التحیة و الثنا و اهل بیت اطهار او و سیما غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی
بن ابی طالب علیهم الصلوة و السلام باد   اما بعد نزد دانشوران روزگار و جهاندیدگان تجربه کار محقق
و مستور نماناد که بجهت سعادت آیات همایون انتساب ساله دوران و در زمان سفارت لندن بهر صاحب عظیم
مجمع بزرگ دولت علیه ایران معروف آفاق میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از جانب [illegible]
ارباب قلم خلف صدق مرحمت پناه میرزا محمد علی شیرازی و از طرف والده از سلسله هاشمیه شیراز و
همشیره زاده و داماد مرحمت و غفران پناه حاجی محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله می باشد و در ایام وزارت
خالوی مرحوم خود حسب الحکم شرف حکومت شوشتر و دزفول و عربستان نموده بتربیت سوداگری شاه جم جاه

صفحهٔ اول نسخه کتابخانه ملی تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش کاری که بفرخی پذیرای انجام است ستایش پروردگار است بی آغاز و انجام فلله الحمد وله الملک

ذو الجلال والاکرام پادشاهی که از بدایع قدرت او افراختن بام سپهر است و از صنایع زمین از دریا [illegible]

او مختصر در کاهی است و صنایع آسمان از جمیع اختراع او مختصرتر کاهی بیدای ناپیدای لامکان ملکش از

سپاس کونه و خود خرده دان بالاتر طریق معرفتش از رونه زبان از بیان ثنایش لال و خاطر از توصیف صنایعش

در مجال کلال رموز امور عقل که بیهود ثنا ستائی ده جان خردمند جواهر بخش حکمتهای باریک روز ازند

شبهای تاریک و کمتر روز نامعدود و حیات نامحدود نثار کریاس عرش اساس والا حضرتیست که آغاز

ظهورش فطرت انبیای سلف را انجام است جامع جواهر حِکَم افصح عرب و عجم یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله

افضل التحیه والثنا و آل بیت اطهار او تبارک غالب کل غالب علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام اما بعد بر

دانشوران روزگار و جهاندیدگان تجربه کار مخفی و مستور نماناد که جناب سیادت مآب محامد انتساب سلاله دودمان وزارت

سفیر بی نظیر صاحب اعظم ایلچی بزرگ دولت ایران معتمد الخاقان میرزا ابوالحسن خان شیرازی که از جانب والد ماجد

ابا [illegible] صدق مرحمت مآب میرزا محمد علی شیرازی و از طرف والده سلسله نسب شیراز و همشیره زاده

مرحمت [illegible] حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مازندرانی [illegible] در سیاحت جهان گردی [illegible]

دانسته [illegible] ایران [illegible]

صفحهء اول نسخه‌کتابخانه وزارت امور خارجه ایران

معین بوده است و از اتفاقات که گراف مشارالیه هم در این بین ناخوش ... چند روز مریض شده بود ... ایلچی ... پیغام ... پادشاه [ناخوانا]

فرستاده ... مذاکره ... روز ... چند روز ... که گراف نسل رود ناخوش است ... [ناخوانا]

و من جمله ... که ... ایلچی ... پادشاه ... پیغام ... [ناخوانا]

بود روز شنبه ۲۹ قرار داده ... گراف نسل رود ... ایلچی ... [ناخوانا]

ایلچی انگریز ... مذاکره ... گراف نسل رود ... ناخوش ... [ناخوانا]

شنبه ... شنبه سلخ صفر ... ایلچی ... [ناخوانا]

که ... گراف نسل رود ... ایلچی ... اختفا ... [ناخوانا]

... ایلچی ... اما ... [ناخوانا]

... ایلچی ... [ناخوانا]

ایشان ... گراف نسل رود ... پادشاه ... مطالب خود ... [ناخوانا]

داده باشد که ... ایلچی ... [ناخوانا]

مطالب خود ... گراف نسل رود ... پادشاه ... حکم ... [ناخوانا]

... پادشاه ... ایلچی ... گراف نسل رود ... [ناخوانا]

پیغام ... ایلچی ... مطالب ... انگریز ... [ناخوانا]

... [ناخوانا]

و مسالمت و اطلاع ... انگریز بوده ... دوستان ... اند و بس

معلوم نیست بقیه این کتاب چه قدر است زیرا که پایین دیده نشده

صفحهٔ پایان نسخهٔ کتابخانه مجلس شورای ملی

فهرست مندرجات

۱ـ در سر فصل این قسمت در صفحه ۱۳۱ فصل پنجم نادرست و فصل هفتم درست است همچنین در صفحه ۲٦۹ فصل ششم نادرست و فصل هشتم درست است.

پیش‌درآمد

عصر قاجار یکی از دوره‌های مهم تاریخ ایران است. در این دوران، رویدادهای گوناگون و مهمی درتاریخ ایران وجهان روی داده است. دراین روزگار است که دامنه علم و صنعت درجهان رو به توسعه سریع گذاشته، ودربیشتر مظاهر زندگی بشر تغییراتی پدید آمده است.

کشورما نیز دراین روزگار رابطه خود را با جهان خارج بیش از پیش توسعه داده و با برخی از فنون جدید آشنائی پیداکرده است. برخی از جوانان کشورما در همین روزگار برا ی‌فراگیری علوم و فنون جدید ازقبیل طب جدید، مهندسی، زمین‌شناسی، توپ‌ریزی وغیره جلای وطن کرده‌اند. برخی از زمامداران و رجال کشور نیز دست‌به‌سیر و سیاحت زده و با پیشرفت فنون جدید آشنائی یافته‌اند.

در همین اوان برخی ازکشورهای جهان دست به توسعه‌طلبی و افزون‌خواهی زدند. در سر این آرزوها چه خون‌ها که نریخت و چه زیان‌های اجتماعی و اقتصادی که به بار نیامد.

کشور مانیز به‌سبب موقعیت خاص جغرافیائی ومنابع طبیعی سرشارش ازین زیان‌ها و دست‌یازی‌های توسعه‌طلبان و افزون‌خواهان برکنار نماند. در اثرهمین رویدادها، قسمت‌های مهمی ازخاک کشور عزیزما از ما جدا شد. و برای آسایش بعدی تن به امضاء پیمان‌های سراپازیان و ضرر دادیم که بررسی علل و چگونگی هریک از آن‌ها ازحوصله این مختصر بیرون است. اما به طور اختصار به وضع ایران در جنگ اول ایران و روس که دراین نوشته موضوعیت دارد اشاره‌ای می‌کنیم تا خواننده با زمینهٔ تدوین این کتاب آشنائی داشته باشد.

نخست یادآور می‌شویم که از ابتدای تشکیل سلسله قاجاریه یک رشته تحریکاتی به وسیلهٔ عمال انگلیس در ایران وبرخی ازکشورهای هم‌جوار هرروز به وجود می‌آمد.

این نکته روشن است که تحریکات پی‌درپی انگلیس‌ها به چه علت و سببی به ظهور می‌رسید. دولت بریتانیا ازدوران پادشاهان صفوی درایران نفوذ سیاسی پیداکرده بود واز ظهور سیاست دول دیگردرایران به خصوص دولت فرانسه و روسیه نگران بود. بنابراین بیشتر تحریکاتی که دردوران سلطنت آغا محمدخـان، فتحعلیشاه، وحتـی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه درایران روی می‌داد تقریباً سرچشمه آن‌ها از طرف امپراطوری انگلیس بود. این مسئله در معاهده‌های آن روزگار به خوبی آشکار است. علتش نفوذ استعماری

دولت بریتانیا در هند بود و بیم او از آنکه دیگران به آن منطقه دست‌یازند. نکته دیگری راکه باید درباره اوضاع ایران آن روزگاربدان اشاره‌کرد این است‌که دراوایل قــرن سیزدهم هـ. ق جهان جنبش تندی به خودگرفت وهمان‌طوری‌که قبلا اشاره شد باپدیدآمدن بسیاری ازعلوم و فنون جدید رابطه‌کشورها به هم نزدیکتر شدو بسیاری ازکشورهــای غارتگری‌که ازمنابع و ذخایر گران‌بهای کشورهای دیگر اطلاع یافته بودند دست بــه غارت‌های‌گسترده‌ای زدنــد و هریك به طریقی نظر خود را متوجه اشیاء گرانبهای ایران ،کردند.

در این هنگام ایران به دست پادشاهی اداره می‌شدکه این پادشاه بیشتر اوقات خود را به خوش‌گذرانی، خودبینی، و خودآرائی می‌گذرانید.

فتحعلی شاه براثر سلامت جسمانی برای خود تشکیل حرمسرای بزرگی داد وزنان بسیاری را درآن‌گردآوردکه شرح آن درکتاب‌های تاریخی آن روزگار مضبوط است. در اثر ازدیاد روزافزون زنان شاه و فرزندان او، خواهی نخواهی هزینه حرمسرای وی بالاگرفت و هر روزبه طریقی انواع و اقسام مالیات‌های‌کلان از مردم دریافت می‌گردید. اما این مالیات‌ها که‌از رعایا و پیشه‌وران دریافت می‌شد. بیشترش صرف حرمسرای خاقان می‌گردید. و چیزی ازآن برای تدارك وسیله جنگی باقی نمی‌ماند و به همین سبب هــر وقت عباس میرزا تقاضای‌کمك می‌کرد «درخزانه عامره چیزی نبود» رجال دربــاری و حکومت‌های محلی‌که خود هریك به طریقی مأموروصول مالیات بودند، در حوزه‌ی خدمت وحکومت خود سلطنتی جداگانه در سلطنت ایران داشتند و از رنج به زورگرفتن این‌گونه مالیات‌های خانه‌برانداز غبار غمی بر دل آنها نمی‌نشست.

دراین روزگاراگردرایران صنایع دستی ارزنده‌ای یافت می‌شد هوشیاران و وقتــ شناسان و واسطه‌های بیگانه نقشه خروج آن‌ها را از ایران بــه هزار نیرنگ فــراهم می‌آوردند. قسمتی از آن اشیاء از مــرز ایران و عراق و بخشی ازطریق عثمانی وبقیه از راه عشق‌آباد و غیره ازایران بیرون می‌رفت وامروز ازفهرست موزه‌های معروف جهان معلوم است‌که چه اشیاء گران‌بهائی ازقبیل کتب، مینیاتور، ظروف، فرش‌های زربفــت کاشانی وکرمانی و شمشیرهای ارزندهٔ خراسانی و سلاح‌های اصفهانی و غیره چشم و چراغ موزه‌های جهان است. حقیقت این است‌که بیشترآن اشیاء به دست همان شاهزادگان و حکام وقت، به خارج فرستاده می‌شد تا از فروش چنین اشیائی هزینه هنگفت حرمسراها و غلامان و خدمه‌های خود را فراهم آورند.

فرزندان خاقان هریك درمنطقه‌ای ازایران (مثل تبریز، خراسان، اصفهان و...) عهده‌دار حکومت بودند. و درمیان آن‌ها یکدلی و رابطهٔ حسنهٔ برادری برقرار نبود. و آنان به جای اینکه در فکر رفاه و آسایش خود و ملك و ملت باشند، هریك به طریقی راه دشمنی رابرای هم هموار می‌کردند. محمدعلی میرزای دولتشاه در کرمانشاهان به‌فکر ولیعهدی وسلطنت می‌بود. عباس میرزا درتبریز گرفتار حفظ موقعیت خود و دیگران درجاهای دیگر به همین طریق.

در چنین موقعیت حساسی بود که باز برسر مسئلهٔ گرجستان روابط ایران وروسیه به تیرگی‌گرائید وکارگزاران دولت استعمارگر انگلستان هر روز به طریقی به آتش

اختلاف‌های ایران و روسیه دامن می‌زدند و رفته رفته زمینه‌کشور ما را برای جنگی با روسیه آماده می‌کردند. کارگزاران بی‌خبرما که عواقب‌اندیش نبودند به جنگ ایران با روسیه تن در دادند. درصورتی‌که کشورما در این روزگار آمادگی برای چنین جنگی را نداشت. اگر ما به طور دقیق وضع آن روز ایران را بررسی‌کنیم درمی‌یابیم که بادستهائی که درآن روزگار به طور آشکار و پنهان به زیان ایران فعالیت می‌کردند و با آن همه اختلافاتی‌که در ایران آن روزگاردرمیان سرداران وجود داشت آیا امکان داشت‌که ما در جنگ‌های طولانی شرکت‌کنیم و قسمت‌هائی از خاک‌کشور خود را از دست ندهیم؟ با بررسی دقیق، این مطلب روشن خواهد شدکه دراثر بی‌اطلاعی و بی‌توجهی کارگزاران و فرماندهان سپاه ایران چه نیروهای ارزنده‌ای باعلاقه و دلبستگی با پاهای برهنه و شکم‌های گرسنه درناحیه زرخیز قفقاز و سپس خراسان برای نگه‌داری این آب و خاک جان خود را از دست دادند و از خیانت و خامی برخی ازهم‌وطنان وهم‌کیشان خود غافل بودند.

به طوری‌که در آغاز اشاره شد در دوران زمامداری قاجاریان‌کشورما درگیری‌های بسیاری را پشت‌سرگذاشت ازآن جمله دومرحله جنگی‌که بین ایران و روسیه درگرفت.

جنگ اول ایران و روس درسال ۱۲۱۸ هـ. ق آغاز شد و در سال ۱۲۲۸ هـ. ق با انعقاد عهدنامه‌گلستان خاتمه یافت.

جنگ دوم ایران و روس بر اثر اختلاف‌هائی‌که به طور دقیق در معاهده گلستان حل نشده بود به سبب کینه‌توزی‌های جنرال یرملوف درسال ۱۲٤۱ هـ. ق آغازشد و در سال ۱۲٤۳ هـ. ق با انعقاد عهدنامه ترکمان‌چای پایان یافت. در این دو جنگ‌که بین ایران و روسیه ازسال ۱۲۱۸ تا ۱۲٤۳ هـ. ق درگیرشد، هردوجنگ پایان تقریباً یکسانی داشت، چراکه برای هر دو سفیری به منظورخاص ازطرف دولت ایران به روسیه رفت.

سفیراول: میرزاابوالحسن‌خان‌شیرازی معروف به ایلچی بودکه جهت امضاء معاهدهٔ گلستان و پاره‌ای مذاکرات دربارهٔ بازپس‌گرفتن برخی ازشهرهائی‌که روسیه در جنگ تصرف‌کرده بود با هدایائی‌گرانبها در رأس هیأتی به روسیه رفت و پس از سه سال با دست خالی به ایران بازگشت.

سفیر دوم: خسرومیرزا فرزند عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بودکه اونیز پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمن‌چای و ماجرای به وجودآمدن قتل‌گریبایدوف سفیر فوق‌العاده دولت روس، در رأس هیأتی با هدایائی جهت عذرخواهی از قتل سفیرمذکور به پترزبورگ رفت و پس از ۹ ماه به ایران بازگشت و سفر او تا حدی به بهبود روابط ایران و روسیه کمک‌هائی‌کرد.

این دو هیأت (دو سفیر) از سرگذشت سفرخود هریک سفرنامه‌ای دارندکه هردو از نظر تألیف بسیار به هم شبیه‌اند. چراکه سفرنامه میرزا ابوالحسن‌خان را یکی ازمنشیان آن روزگاربنام میرزا محمد هادی علوی شیرازی به رشته تحریردرآورده است. وسفرنامه خسرو میرزا را میرزا مصطفی افشار (بهاءالملک).

سفرنامه اول به نام «دلیل‌السفرا» (سفرنامه میرزا ابوالحسن ایلچی به روسیه) معروف است. نه به‌نام میرزا محمد هادی علوی شیرازی نویسندهٔ سفرنامه. کتاب دوم‌یعنی

سفرنامهٔ خسرومیرزا به عنوان سفرنامه خسرومیرزا به روسیه شهرت دارد ،نه به نام میرزا مصطفی افشار که آن نیز نویسنده سفرنامه است. اما گوئی قسمت چنین بوده است این هردو کتاب به اهتمام قلم‌زن این سطور برای چاپ آماده شود و به چاپ برسد.

ازدلیل‌السفرا سفرنامه میرزا ابوالحسن‌خان (ایلچی) به روسیه تا جائی که نگارنده اطلاع دارم سه نسخه به قرار زیر در ایران موجود است.

اول: نسخه کتابخانه ملی تهران که آقای انوار در فهرست نسخ خطی آن کتابخانه جلد ۵ طی شماره ۲۰۹۳ آن را معرفی کرده است و متعلق به کتابخانه دولت علیه ایران بوده و چنان که ازقرائن پیداست گویا به خط مؤلف است.

در صفحه عنوان آمده است «واجب‌العطا این کتاب شرح حالات و سفرهای ایلچی گری مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول‌خارجه را به گدای درگاه خود محمدبن عبدالله‌النوری که آدمی خوب مشهور به صدیق‌الملك رئیس دفاتر وزارت خارجه فرستاده، عطا نمود. فی‌شهر صفرالمظفر ۱۲۸۸ ازمیرزا هادی است.» (۱)

دوم: نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی است. که طی شماره ۱۴۰۷۱ ــ ۲۹۳۰کـــح درآن کتابخانه نگه‌داری می‌شود. روی جلد و مؤلف کتاب محمد هادی را به غلط محمد ماوی ثبت کرده‌اند.

سوم: نسخه موجود درکتابخانه وزارت امورخارجه ایران است که خط آن با خط نسخهٔ کتابخانه ملی ایران یکی است و آقای احمد منزوی درجلد ٦ فهرست نسخه‌هـــای خطی، آن را به شماره ٤١٦٦٠ معرفی کرده است و ما در زیر به اختصار به معرفی ایـــن نسخه‌ها می‌پردازیم:

الف: نسخه کتابخانه ملی از قرائن پیداست که به خط مؤلف است و همان نسخه‌ای است که نویسنده میرزا محمد هادی علوی شیرازی هنگام حرکت ازایران در دست داشته و وقایع روزانهٔ سفر را در آن ثبت و ضبط می‌کرده است.

این نسخه را استاد انوار درجلد ۵ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی زیرشماره ۲۰۹۳/ف چنین معرفی کرده است.

«سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از میرزاهادی شیرازی، زمان تالیف: قرن سیزدهم ه. ق.

آغاز: بسمه، آغاز کاری که به فرخی پذیرای انجام.

پایان نسخه: درمقام تعریف و توصیف برآمدند و اظهار امتنان.

خط: شکسته نستعلیق قرن سیزدهم ه. ق. مؤلف میرزا هادی شیرازی. سرفصلها: با مرکب قرمز. جلد مقوائی ۲۰۰×۲٦۰. کاغذ فرنگی ۱۳۵۰×۲۰۵ ــ ۱۴۷ برگ. ۱٦ سطر کامل. ٥٤۹رم.»

ما این نسخه را به سبب کامل‌تر بودن از دونسخه دیگر، متن‌قرار دادیم‌و با دونسخه دیگر مقابله کردیم. افتادگی این نسخه درپایان از نسخه‌های وزارت امورخارجه‌وکتابخانه

۱ــ برای اطلاع از شرح احوال صدیق‌الملك رجوع کنید به سالنامه وزارت امور خارجه، سال ۱۳۳۲ هجری ص ۵۷.

مجلس شورای ملی کمتر است. از این نسخه می‌توان تشخیص داد که ظاهراً میرزاهادی شیرازی وقایع این سفر را از روز حرکت تا روز بازگشت، به طور کامل و دقیق تحریر کرده است.

اما این مشخصات را نمی‌توان از روی نسخه وزارت امور خارجه و نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی معلوم کرد. چراکه پایان این دو نسخه هردو یکی است و معلوم است که این دو نسخه را از روی یکدیگر کتابت کرده‌اند. اما آنچه راکه نسخهٔ کتابخانه ملی بیشتر دارد معلوم می‌کندکه شرح نه روز مذاکرات میرزا ابوالحسن‌خان و امپراطور وگراف‌نسلرود وزیرامورخارجه روسیه را حذف‌کرده‌اند وقسمت حذف شده چنان ماهرانه حذف شده و تاریخ روز را به هم ربط داده‌اندکه خواننده کمتر متوجه این کمبود می‌شود. این قسمت حذف شده مربوط به روز ۵ شنبه نهم شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱ هـ. ق. الی جمعه ۲۳ همان ماه است‌که ظاهراً باید به دستور خود میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی و به دست نویسندهٔ کتاب‌حذف شده‌باشد چراکه قسمت حذف‌شده ازمهم‌ترین قسمت‌های این‌کتاب‌است و می‌باید نتیجه‌این همه‌زحمت ورنج درباره این‌مذاکراتی‌که درآن ده‌روز میرزاابوالحسن خان‌با امپراطور وکارگزاران‌دولت‌روسیه‌مذاکره‌می‌کنندروشن شود. پس حذف این‌قسمت مهم و حساس نباید خالی از مقصود باشد؟! چرا که با از میان‌برداشتن این قسمت از مذاکرات ایلچی و امپراطور قسمت مهمی از تاریخ روابط ایران‌و روسیه برای همیشه در پرده ابهام خواهد ماند. (اگرچه روشن است که پس از سه سال درخت تلاش میرزا ابوالحسن‌خان چه ثمری داده است) برای روشن‌شدن این مذاکرات، مگر در پرونده‌هائی که از مذاکرات ایلچی و امپراطور و گرف‌نسل‌رود وزیر در آرشیوهای «خارجی» و «نظامی» روسیه دربارهٔ میرزا ابوالحسن‌خان و عهدنامه گلستان باقی مانده است مذاکرات مذکور را ثبت‌کرده باشند.

مشخصات این آرشیوها به قرار زیر است:

۱ـ «آرشیو سیاست خارجی روسیه. آ و. پ ر . ـ ا ـ، آرشیوکل ـ ۸ـ اـ ۱۸۱٤ د ـ ا موضوع وزیرمختار ایران میرزا ابوالحسن‌خان.

۲ـ پرونده دیگری به شماره ۱۰ـ۱ـ٦ـ۱۱۸٦.

۳ـ مدرك و اسناد مربوط به عهدنامه‌گلستان درهمان آرشیو.» (۱) که اگر روز و روزگاری صاحب صلاحیت بی‌نظری دست به ترجمه و انتشار آن اسناد بزند شاید در آن آرشیو اسنادی موجود باشدکه به‌روشن‌شدن این قسمت ازتاریخ ایران وروس‌کمك شایانی به کند و نیز چگونگی خدمت وخیانت میرزا ابوالحسن‌خان را دراین سفارت آشکارکند.

قسمت دیگری‌که دراین نسخه افتادگی دارد دنباله صفحه ۲۹۳ متن است‌که ناتمام مانده و نویسنده می‌باید بنا به آخرین جمله‌ای‌که در آن صفحه نوشته و چنین است «وضع شهر و جمعیت و سایر اوضاع حاجی‌ترخان از این قرار است» که مؤلف می‌باید به معرفی و چگونگی اوضاع شهر حاجی‌ترخان می‌پرداخت. اما چنین مطلبی در این صفحه دیده

۱ـ عبداله‌یف، فتح الله. «گوشه‌ای از تاریخ ایران» ترجمهٔ غلامحسین متین. تهران انتشارات خورشید، ص۲۳۵.

نمی‌شود. صفحه ۲۹۴، متن مختصری را در بردارد که مربوط به سفارش آئینه پادشاهی است به یکی از تجار ایرانی در روسیه. و مطالبی درباره شهر حاجی‌ترخان و شهرهای دیگر در آن دیده نمی‌شود. صفحه ۲۹۵ کتاب صورت یادداشت تعارفاتی است که از جانب هر کس حین حرکت از پتربورغ نسبت به‌صاحبی ایلچی به‌عمل آمده است، و جزو فهرست‌ها در صفحه ۲۷۷ ــ ۲۷۸ آمده است. در صفحه ۲۹۶ ــ ۲۹۷ نویسنده، مطالب خود را که مربوط به بازگشت به سمت ایران است شرح می‌دهد و به توصیف برخی از شهرهائی که به آنها وارد شده‌اند می‌پردازد.

به طوری که نویسنده درچند سطر پایان کتاب شرح می‌دهد این هیأت هنگام بازگشت برخلاف هنگام رفتن به روسیه خیلی با عجله و شتاب به طرف ایران می‌رانده‌اند میرزاهادی می‌نویسد: «یوم شنبه ۱۰ درشهرچرکس توقف بود صبح بعد ازناهار جنرال (...) به دیدن آمده و از هرجا صحبت در میان بود که به تعمیرات گاریت و عراده‌ها سعی می‌کرده، شاید به اتمام برسد و شب از آنجا حرکت و روانه شویم. آن روز را در آنجا به سربردیم، یوم یکشنبه ۱۶ قریب به ظهر ازچرکس روانه وشب و روزراه می‌آمدیم تا از شهر استراپل و قسطنطین و قراء و دهات و منزل خانه‌ها عبور نمودیم...» نویسنده دنبالهٔ مطالب را تا شهر مزدك که شرح آن را خواهید خواند ادامه داده است که تمام آن در دست نیست. اینك می‌پردازیم به نسخه مجلس شورا و وزارت امور خارجه.

ب ــ نسخه دوم: نسخه‌موجوددر کتابخانه وزارت امورخارجه‌ایران است که مشخصات آن را در یك صفحهٔ الحاقی ماشین شده که‌به اول سفرنامه افزوده‌اند چنین نوشته‌اند: «سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی» در سال ۱۲۲۹ به روسیه.

مشخصات: جلد مقوائی با لفافهٔ تیماج به رنگ عنابی به قطع ۵ر۲۰× ۵ر۳۰، دارای ۱۴۹ برگ.

کاغذ: ترمه. خط: شکسته نستعلیق. مرکب: سیاه، سفرنامه تمام است. (۱)

سفرنامه چنین آغاز می‌شود: بسم‌الله الرحمن. آغازکاری که به فرخی پذیرای انجام، ستایش پروردگاری است بی‌آغاز و انجام» مقدمه‌ای که این نسخه دارد با مقدمه نسخه کتابخانه مجلس هر دو یکی است و اصولا به طوری که اشاره شد پیداست که این دو نسخه را ازروی یکدیگر کتابت کرده‌اند. واین مقدمه پس ازبازگشت میرزاابوالحسن‌خان ایلچی از روسیه به ایران، نوشته شده است. مقدمهٔ نسخه‌کتابخانه ملی که خواهید خواند مقدمه‌ای است که نویسنده‌کتاب هنگام حرکت به سمت روسیه آغاز کرده است و ما تمام و کمال آن را در سر آغاز کتاب آورده‌ایم.

ج ــ نسخه سوم. نسخهٔ‌موجوددر کتابخانه مجلس‌شورای‌ملی است. این‌نسخه ۱۳۰ برگ (۲۶۰ صفحه است.) و به شماره ۱۴۰۷۱ ــ ۲۹۳۰ و ۶۶۱ در کتابخانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود. و مشخصات آن به قرار زیر است:

«اسم کتاب: سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به روسیه» (دلیل‌السفرا).

۱ــ ظاهراً در صفحه‌شماری‌کتاب اشتباهی رخ داده که نوشته‌اند: ۱۴۹ برگ چرا که صفحه آخرکتاب به ۲۸۷ ختم میشود و آقای احمد منزوی‌که خود کتاب را رویت‌کرده ۲۸۷ صفحه ثبت کرده است (فهرست نسخه‌های خطی، جلد ۶ ص ۴۰۲۱) و در ظاهر یازده صفحه کم است.

مؤلف: محمد ماوی علوی شیرازی (که محمد ماوی غلط و محمد هادی صحیح است).

خط: ثلث.

صفحات: ۲٦۰ صفحه (۱۳۰ برگ).

کاتب: ناشناس. (۱)

سرآغاز: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، آغازکاری‌که به فرخی‌پذیرای انجام است، ستایش پروردگاری است بی‌آغاز و انجام.».

به طوری‌که اشاره شد این نسخه را ظاهراً از روی نسخه موجود در کتابخانه وزارت امورخارجه‌که درپیش به معرفی آن پرداخت کتابت‌کرده‌اند. با اینکه این نسخه را از روی آن نسخه کتابت کرده‌اند اما کتابت کننده خیلی باشتاب به‌کتابت پرداخته ودر موارد بسیار برخی‌از کلمات راحذف‌کرده وتاریخ‌ها راثبت نکرده‌است. مقدمهٔ این‌نسخه‌با مقدمهٔ نسخهٔ وزارت امور خارجه یکی است. (و با مقدمه نسخه کتابخانه ملی تفاوت بسیار دارد) وما برا ی‌اینکه تمام مطالب این سه نسخه در اختیار خوانندگان باشد آن مقدمه را در زیر می‌آوریم.

«آغازکاری‌که به فرخی‌پذیرای انجام است. ستایش پروردگاری است بی‌آغاز و انجام. للهالحمد ولهالملك‌ذوالجلال‌والاکرام. پادشاهی‌که از بدایع قدرت او افراختن ماه و مهر است و اقطاع زمین از دربار ابداع او محقر درگاهی است و اصقاع آسمان‌از مخیم اختراع او مختصر خرگاهی. بیدای‌ناپیدای لامکان، ازمملکت بی‌کرانش گوشه، و خرد (۲) خرده‌دان سالکان طریق معرفتش را (۳) توشه. زبان ازبیان ثنایش لال. و خاطر از توصیف صفاتش درکمال‌کلال.

رموز آمـــوز عـــقل نکته پیوند		شناسائی ده جان خردمند (٤)

جواهر بخش حکمت‌های باریك		بروز آرنده شبهای تاریك (٥)

بعد: درودنامعدود، وتحیات با برکات نامحدود، نثارکریاس عرش (٦) ممـــاس والاحضرتی است‌که آغاز ظهورش فطرت انبیای سلف را انجام است. خازن جواهرحکم افصح عرب و عجم یعنی محمد مصطفی صلی‌الله علیه واله وسلم. افضل‌التحیة والثناو اهل بیت اطهار او. سیما غالب کل طالب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصلواة والسلام‌باد.

اما بعد بر دانشوران روزگار، و جهان دیدگان تجربه‌کار، مخفی و مستور نماناد که جناب سعادت‌مآب محامد انتهاب سلالهٔ دودمان وزارت، سفیربی‌نظیر با تدبیر، صاحب اعظم، ایلچی بزرگ دولت ایران، مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، که از

۱ــ از این نسخه هر کجا استفاده شده با علامت « » (گیومه) آمده است و این نسخه‌به اختصار با کلمه »مج« معرفی شده است.

۲ــ متن: و خود خورده دان ۳ــ متن: از توشه.

٤ــ گوینده شناخته نشد. شاید از نظامی باشد و نویسنده از نسخهٔ خطی که در آن روزگـار در اختیار داشته‌نقل‌کرده باشد!!

٥ــ نظامی گنجوی: خسرو شیرین، چاپ فرهنگستان علوم جمهوری باکو (۱۹٦۰) ص ۲.

٦ــ متن: عرس.

جانب والد ماجد از سلسله ارباب قلم خلف صدق مرحمت‌پناه میرزا محمد علی شیرازی، و از طرف والده از سلسلهٔ هاشمیهٔ شیراز و همشیره‌زاده و داماد مرحمت و غفـران پناه محمد ابراهیم‌خان اعتمادالدوله می‌باشد و از بدو عمر، عمر خود را در سیاحـت و جهان‌گردی مصروف داشته، و درسن شباب مملکت ایران سرآمد اماکن عالم، و قطعه‌ای است از بهشت‌برین، تمامی را به نظر دقت ملاحظه، و بعد به عراق عرب و حجاز نجـد رفته بعد از طواف بیت‌الله‌الحرام روانه هندوستان و اکثر بلاد هند و دکن را در مدت پنج شش سال‌گردش نموده و با اهالی آن بلاد معاشرت ورزیده و بعد معاودت به ایران کرده و نظر به استعداد و قابلیت ذاتی در سلك چاکران استان اعلیحضرت قدرقدرت، سلیمان حشمت، سکندر شوکت، کیوان رفعت، خورشید منزلت، مشتری سعادت، ناهیـد عشرت، مریخ صولت، آب و رنگ‌گلستان سروری، گلگونه بهارستان ملك‌افزائی و ملت پروری، یگانه گوهر بحرین دین‌و دولت، وفروزندهٔ اختر مشرقین ملك‌وملت، سایه‌رحمت الهی، خورشید سپهرپادشاهی. دافع‌اعلام دین‌و دولت، ناصب رایات‌فتح ونصرت،زبدهٔ‌نتایج ارکان جامع مکارم خواقین معدلت‌آئین جهان، و هوالسلطان الاعظم والخاقان‌الاکـرم مالك رقاب‌الامم‌ملوك‌العرب‌والعجم باسط بساط عدل واحسان‌السلطان‌ابن‌السلطان والخاقان بن‌الخاقان بن‌الخاقان لازال کوکب دولة(۱) القاهره شاهنشاه فتحعلی شاه‌قاجار، خلدالله ملکه، منسلك و حسب‌الامر آن شاه ظل‌الله مأمور به سفارت دارالسلطنه لندن‌که پایتخت دولت انگلیس است‌گردیده [و] از راه آنادولی و اسلامبول روانه آنجا شده، چیـزی در میان جماعت انگلیس توقف، و خدمت سفارت را به انجام رسانیده، با ایلچی بزرگ آن دولت از راه ینگی‌دنیا و سراندیب و بندر بنبه (بمبئی) وارد بندر ابوشهر و از راه عراق بهشرف خاك‌بوسی آستان آن شاهنشاه همیون سرافراز گردیده. چون قریب به چهارده‌سال بودکه طایفه روسیه به دستیاری اهالی گرجستان فی‌الجمله دستی در بلاد آذربایجـان و گرجستان یافته بودند و بنای منازعه با دولت ایران در میان داشتند و درسال (۲) ۱۲۲۸ هجری بنای مصالحه فیمابین دو دولت علیه استقرار یافت. جناب صاحب معظم‌الیه برحسب امرشاهنشاه عالم‌پناه مأمور به انجام این خدمت و به جهت قرار مصالحه روانه چمن‌گلستان که من محال قراباغ است‌گردیده، در آنجا با جنرال رولیخوف سردار با اقتدار روس، اساس دوستی و اتحاد دولتین علیتین را مستحکم ساخته و از قرار عهدنامهٔ علیحـده مصالحه‌کرده قرارداد نمودندکه ایلچیان از جانبین به دولتین علیتین به جهت مبارك‌باد مصالحه آمد وشد کرده باشند و از آنجا باز معاودت و به آستان بوسی شاهنشاه ظل‌الله سرافراز و مورد (۳) اشفاق بی‌پایان گردید. بعداز مدت هشت‌ماه دیگر که در بیست و پنجم ماه جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۲۲۹ هجری بوده باشد به منصب سفارت ایلچی بزرگ بودن آن دولت سرافراز و از التفات شاهنشاه عالم‌پناه به خلاع فاخره از قبیل شمشیربند مرصع و خنجر مرصع و کارد مکلل و شدهٔ مروارید و یراق اسب مرصع و نشان شیر و خورشید الماس، ومرخصی استعمال هرگونه و هرقسم ملبوس ترمه (٤) که مخصوص امراء خـاص و مقربان بالاختصاص می‌بوده، بین‌الامثال ممتاز گردیده، با فیلان کوه‌پیکر و اسبان

۱ـ متن: دوة ۲ـ متن: در سال سنة. ۳ـ متن: مواد ٤ـ متن: تیرمه.

تازی‌نژاد، نیك‌اختر، و جواهرآلات و نفایس بسیار از شال و ترمه (۱) و اقمشه زری و غیره که از جانب شاهنشاه عالم‌پناه به جهت هدیه حضور پادشاه خورشید کلاه روس داده شده‌بود با تخت روان و اسباب شایا ن‌نمایان که تااین زمان هیچ ایلچی به‌این‌دستگاه و هدایا از دولتی به‌دولت دیگر روانه نشده بود از دارالسلطنهٔ طهران حرکت و روانه دارالسلطنه پتربورغ که پایتخت امپراطور روس است‌گردید. (۲)

این بود قسمتی از مقدمهٔ نسخهٔ‌کتابخانه مجلس شورای‌ملی که بقیه آن را به دنبال این مطلب در شرح احوال محمد هادی شیرازی مؤلف سفرنامه می‌خوانید.

شرح احوال نویسندهٔ کتاب، میرزا محمد هادی شیرازی ،مشهور به علوی

از میرزا محمد هادی علوی شیرازی نویسندهٔ این سفرنامه و منشی و هم‌سفر میرزا ابوالحسن‌خان در این سفر، اطلاع جامعی در دست نیست که به نقل آن اقدام شود. خود او می‌نویسد «اقل‌السادات الحسینی میرزا هادی شیرازی، مشهور به علوی،که چندی در خدمت‌خالوی بزرگ جناب ایلچی، مرحمت و غفران‌پناه عبدالرحیم خان به‌خدمت وزارت و انجام حکومت اصفهان و کرمان مشغول بود... و این بنده درگاه خلایق بندگان که از جانب جناب ایلچی مأمور به ضبط وقایع ایام سفارت گردیده، به تسوید این کتاب پرداخت.» (۳)

آنچه در بالا آمد مختصر نوشته‌ای است‌که از مقدمهٔ نسخه کتابخانهٔ ملی نقل گردیده است، درمقدمه نسخه مجلس آمده که «دراین سال اقل (٤) السادات محمد هادی علوی شیرازی‌که سال‌ها در خدمت با رفعت جناب صاحب معظم‌الیه در این سفر به ضبط وقایع و تحریر نوشتجات مأمورگردیده در ارتکاب آن قیام می‌نمودم بنابراین شرح حالی و مجمل احوالی از گزارش سفر مذکور و حقیقت احوال جماعت روسیه و سایر امورات اتفاقیه را لازم شمرده، در این رساله ثبت وآن را به «دلیل‌السفرا» موسوم ساخته، به عقل دانشمندان و قدر وقت‌شناسان‌که برخی ازاوقات خود را صرف دانستن تواریخ و شنیدن امورات نشنیده می‌نمایند می‌رسانم‌که ایشان را آگاهی از اقصاع و احوال این طایفه حاصل‌گردد. چون ایام سفر مذکور مدت سه سال و کسری طول به هم‌رسانید، در این رساله ماه به‌ماه بلکه روز به‌روز بـه طریقی که ربط ایام از یکدیگر گسسته نشود وقایع اتفاقیه به قسم روزنامجات ثبت افتاده و غرض اصلی از تحریر رساله مذکور وقایع امور اتفاقیه است وعبارت‌پردازی وحسن مقاله به هیچ‌وجه منظور نشده، متوقع ازمکارم اشفاق سخن سنجان خزاین معانی‌و صیرفیان‌گنج نکته‌دانی چنان است‌که به مقتضای‌بزرگ منشی چشم از عیوب عبارت‌پردازی و سهو و خطای آن پوشیده به قلم اصلاح مصلح باشند.» (٥)

از نوشته بالا روشن شد‌که میرزا محمد هادی منشی و محرر سفرنامهٔ میرزاابوالحسن خا ن‌شیرازی به روسیه (دلیل‌السفرا) شخصی بوده است از خانواده‌های سادات علوی

۱ـ متن: تیرمه ۲ـ بقیه این مقدمه در شرح احوال محمد هادی در صفحات بعد آمده است.
۳ـ همین کتاب صفحه ٥ ٤ـ متن: اول ٥ـ سفرنامه ایلچی نسخه مجلس شورای ملی ص۳ .

شیراز که یکی از سلسله‌های بزرگ شیرازند و پس از خدمت در دستگاه عبدالرحیم‌خان پسر حاجی هاشم‌خان شیرازی برادر حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله کلانتر و خالوی حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی مشهوربه ایلچی. درآن هنگام که میرزا ابوالحسن‌خان به شیراز می‌رود که مقدمه سفر روسیه خودرا فراهم کند ظاهراً میرزا محمد هادی راکه‌با او آشنائی داشته و ازشیوهٔ تقریر وتحریر او آگاهی، به‌سمت منشی خود برگزیده‌وتحریر شرح سفرخود را به او محول کرده است. اگرازحق نگذریم انتخاب ایلچی به جا بوده و اومردمنشی ظریف طبع و دقیق نظری را به سمت منشی خود انتخاب کرده است.

میرزا هادی علوی شرح این سفر راکه خود می‌نویسد به (دلیل‌السفرا) موسوم نموده و ظاهراً قرینه‌ای است برای عنوان «حیرت‌نامهٔ سفرا» که شرح سفارت میرزا ابوالحسن‌خان به دارالسلطنه لندن است. میرزا هادی پس از تحریر مقدمه کوتاه کتاب خود، شرح این سفر را از روز سه‌شنبه بیست وپنجم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۲۹هـ. ق. = ۱۴ ماه مه ۱۸۱۳ میلادی به رشته تحریر درآورده و ظاهراً تا روز ورود خود به ایران که سه سال به طول انجامیده به ثبت وقایع، ماه به ماه و روز به روز پرداخته است. سفرنامه‌نویس ایرانی را سراغ نداریم که درآن روزگار به اندازه میرزاهادی درکلیه دیده‌ها وشنیده‌های خود باریك و دقیق شده باشد اگر ما نوشته میرزا هادی را دقیق ملاحظه کنیم درمی‌یابیم که این مرد تا چه اندازه دقیق و روشن و موشکاف است، و دیده‌های خود را دقیق بررسی کرده است و به احتمال قریب به یقین نوشته میرزا هادی شیرازی باید یکی ازبهترین و جامع‌ترین کتاب‌هائی باشد که در ۱۷۰ و اند سال پیش بیگانگان دربارهٔ چگونگی اوضاع و آداب و رسوم مردم روسیه نوشته‌اند وبه ثبت و ضبط مراسم اعیاد، مهمانی و مهمان‌نوازی‌ها و نیز ثبت‌نام بسیاری ازوسایل نقلیه و غیره پرداخته‌اند. از همه آنهاگذشته میرزا محمد هادی شیرازی را باید یکی از ساده‌نویسان و یکی از پیشگامان ساده‌نویسی در زبان فارسی در دوسه قرن اخیر به‌شمار آورد.

اگرچه کتاب میرزا محمد هادی به‌طور کلی خالی از اشکال‌های دستوری نیست‌و خواننده در مواردی با غلطهای املائی برمی‌خورد اما این‌معایب نه چندان است‌که لطمه‌ای به شیوهٔ نثر ساده و دقیق میرزا هادی بزند.

شرح احوال میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی معروف به ایلچی، ایلچی کبیر و صاحبی ایلچی

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی یکی از رجال به نام عهد فتحعلی‌شاه و محمد شاه قاجار است. دربارهٔ شرح مسافرت‌های او به‌لندن و روسیه و خدمت و خیانت او مطالب بسیاری نوشته‌اند. که ما برخی از آن نظرها را درباره او در زیر از نظر می‌گذرانیم. عباس اقبال آشتیانی دربارهٔ او می‌نویسد:

«میرزا ابوالحسن‌خان که به سال ۱۱۹۰ در شیراز تولد یافته پسر دوم میرزا محمد علی یکی ازمنشیان دستگاه نادرشاه بوده، این پادشاه سخت‌کش بیرحم همان روزی‌که شب

آن به قتل رسید دستور داده بودکه فردا میرزا محمدعلی را زنده به سوزانند. چون نادر به قتل رسید میرزا محمدعلی هم از سوختن رهائی یافت و در عهد کریم‌خان نیزدرخدمت او می‌زیست تا اینکه در اواخر کاراین پادشاه مرد. خواهرحاجی ابراهیم کلانترشیراز (۱) درعقد میرزا محمد علی بود و میرزا ابوالحسن‌خان پسر همین خواهر کلانتر است. بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم به زوجیت به همین خواهرزادهٔ خویش یعنی همین میرزا ابوالحسن‌خان داد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت‌که یکی به عقد محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۰۶ ــ ۱۲٦۵) پسر فتحعلی‌شاه درآمده، دیگری به عقد حاجی محمد حسین‌خان امین‌الدوله، صدراصفهانی‌که در سال۱۲۳٤به صدارت فتحعلی‌شاه رسیده و تا ۱۲۳۹ که سال فوت اوست در این مقام بود. بنابراین حسام‌السلطنه و صدر اصفهانی هر دو خاله‌های زوجه میرزا ابوالحسن‌خان را در ازدواج داشتند. در سال ۱۲۱۵ که فتحعلی‌شاه حاجی ابراهیم را ازصدارت به زندان انداخت و بستگان او و همه یا اسیر یا مقتول یاکور و فراری و متواری شدند میرزا ابوالحسن‌خان هم که حکومت شوشتر را داشت به اسیری به طهران آورده شد و با اینکه شاه می‌خواست او را بکشد به وساطت بعضی از درباریان او را بخشود، ولی میرزا ابوالحسن‌خان‌که هنوز برجان خود می‌لرزید و شاه او را به اقامت در شیراز مجبورکرده بود، به شوشتر و بصره‌گریخت و از آنجا به مکه رفت و پس‌از ادای مراسم حج به بصره برگشت و از آنجا به هند رفت، مدتی درکلکته و حیدرآباد و پونه و مرشدآباد و بمبئی روزگار می‌گذاشت تا اینکه در بمبئی فرمانی از شاه دایر به مراجعت او به تهران رسید.

میرزا ابوالحسن‌خان هم اطاعت کرد و پس از مراجعت در کنف حمایت صدر اصفهانی قرارگرفت.» (۲)

این بود آنچه‌که عباس اقبال در شرح احوال میرزا ابوالحسن‌خان نوشته است. مهدی بامداد هم درباره وی می‌نویسد: «ازاهالی توابع اصفهان است» (۳) بامداد نیز درباره‌ی وی می‌نویسد هنگامی‌که «در حیدرآباد دکن‌توقف نمود در سلك ندمای نظام حیدرآباد درآمد و درباره وی حقوقی هم برقرارگردید. سپس به ایران بازگشت و در شیراز به منصب یساولی حسینعلی میرزا فرمانفرما تعیین شد و چون شغلی آبرومندومهم نبود چیزی نگذشت که از آن شغل‌کناره‌کرده به اصفهان نزد حاجی محمدحسین‌خان امین‌الدولهٔ اصفهانی‌که داماد حاجی‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله و شوهردخترداٸی او بود آمد و به وسیلهٔ امین‌الدوله ترقی‌کرد و ثروتی به هم زد و همین‌که در سال ۱۸۰۹ میلادی برابر ۱۲۲٤ قمری فتحعلی‌شاه مصمم به فرستادن سفیری به دربار انگلستان گردید او را به این سمت برگزید.» (٤) عباس اقبال می‌آوردکه «سفارت اوبه وساطت صدربود» (۵)

۱ــ برای اطلاع از شرح احوال حاج ابراهیم‌خان‌کلانتر رجوع شود به رجال ایران جلد ۱ ص ۲۱ ــ ۲۸ و به صدر هاشمی: مجله یادگار سال ۲ ــ ش ۸ (فروردین ۱۳۲۵) ص ٤۱ــ۵۷.

۲ــ عباس اقبال، مجله یادگار سال ۱ شماره ۵ (دی ۱۳۲۳): ۳٦ ــ ۳۷. ۳ــ شرح احوال رجال ج ۱ ص ۳۵. ٤ــ همان ماخذ ص ۳۵ــ۳٦. ۵ــ مجله یادگار سال ۱ شماره ۵ــص ۳۷.

و نیز عباس اقباس در مورد اولین سفارت میرزا ابوالحسن‌خان به لندن می‌نویسد: «درسال ۱۸۰۸ میلادی مطابق ۱۲۲۳ هجری که سر هرفرد جونس بـه مأموریت سفارت فوق‌العاده عازم ایران گردید، موریه هم به‌عنوان منشی سفارت به تهران آمد، سرهرفرد جونس و همراهان او در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ به‌پای‌تخت ایران وارد شدند، پس از مذاکراتی که مابین سفیر فوق‌العاده انگلیس و فتحعلی‌شاه شد و معاهده‌ای که بین دولتین انعقاد یافت فتحعلی‌شاه حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی را در ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۲۲٤ به عنوان ایلچی مخصوص روانه لندن نمود، و موریه در این سفر با حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان همراه شد. حاجی میرزا ابوالحسن‌خان در جمادی‌الاخر ۱۲۲۵ به ایران برگشت و در این سفر سرگوراوزلی سفیر جدید انگلیس هم با او همراه بود. هیئـت مزبور در شوال ۱۲۲٦ پس ازسفری دورودراز از لندن به برزیل وازبرزیل به هندوستان و ایران به تهران رسیدند.» (۱)

مهدی بامداد نیز در مورد مدت مسافرت این هیئت می‌نویسد: «مدت مسافرت از لندن تا تهران شانزده ماه طول کشید و علت تاخیر برای‌این بودکه کشتی آنها راه را گم‌کرده و به برزیل در آمریکای جنوبی رفت. و هفت ماه تمام در روی آ ب‌و در دریا سرگردان بودند» (۲) و نیز همو می‌افزاید: «دراین سفراست‌که میرزا ابوالحسن‌خان نمایندهٔ دولت [ایران] کاملا با انگلیسها سازش‌کرد... و آشکارا برای او سالی هزارو و پانصد تومان مستمری تعیین‌کردند، و قرار شد کمپانی هندوستان همه ساله به او بـه‌ پردازد.» (۳) این نکته را علاوه بر میرزا فضل‌الله شیرازی درتاریخ ذوالقرنین، وناسخ التواریخ وبرخی‌کتب آن‌روزگار، مؤلف فارسنامه ناصری هم درضمن وقایع سال ۱۲۲٦ آورده که «در وقایع سال ۱۲۲٤ نگارش یافت‌که حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برای اجرای وجه امدادی به سفارت دارالسلطنهٔ لندن مأمور گردید و بعد از وصول او به آن حدود مهمان‌داری از جانب دولت انگلیس به استقبال او رفته به احترام تمام وارد شهر لندن گردید. و آنچه لازمهٔ عزت بود در حق او منظور داشتند و همت به‌انجام مهام متعلقه به دولت علیه ایران گماشتند و مبلغ یکصدو بیست هزار تومان وجه امدادی راکه سرهرفرد جونس سفیرکبیر دولت انگلیس متعهد گردیده بود که در اوقات جنگ با روسیه، همه‌ساله کارسازی نماید زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن‌افزودند و حاجی میرزا ابوالحسن‌خان سفیر چون احترام خود را در دولت انگلیس فوق‌العاده دید از کثرت آز رشته طمع را دراز ساخت و چاکری آن دولت را به گردن گرفته بهـ استدعای مواجب مستمره پرداخت و در هر ماهی هزار روپیه سکه که نزدیك به دویست و پنجاه تومان رواج ایران است از دولت کمپنی هندوستان در وجه او مادام زندگانی برقرار داشتند. وسرگوراوزلی با روئت را به مصاحبت او به سفارت دولت علیه ایران برگماشتند. پس سفیر ایران و انگلیس ازدریای محیط عازم مقصد گشتند و درمیانه دریا

۱ــ همان ماخذ همان صفحه. ۲ــ رحیم رضازادهٔ ملك می‌نویسد: «نخستین ایرانی‌ایکه پایش به قاره‌ی آمریکا رسید حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی است» تاریخ روابط ایران و ممالـك متحدهٔ آمریکا» ص ٤۳. ۳ــ بامداد رجال ایران ج ۱ ص ۳٦.

باد مراد مخالفت را آغاز نمود و زمام کشتی را از دست کپیتان و ناخدا گرفت و چند روز بی‌اختیار در روی دریا به‌حیرت گذرانیدند که ناگاه خود را در ساحل ینگی دنیا دیدند» (۱) این بود مختصری از شرح مسافرت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به لندن که از محتوای کلام مورخان پیش روشن است که میرزا ابوالحسن‌خان برای امضاء قرارداد ۱۲۲٤ و دریافت هزینه کمك جنگی است که قرار بوده دولت انگلیس به ایران بپردازد به سفارت لندن رفته است. نگارنده چون «حیرت نامـهٔ سفرای» او را در دست ندارم گزارش سفر او را تا هنگام سفارت روسیه از منابع موجود بررسی می‌کنم. همانطوریکه اشاره کردم از شرح سفر ایلچی اطلاع کاملی در دست ندارم. اما این نکته ازمنابع موجود روشن است که میرزا ابوالحسن‌خان پس از بازگشت از سفـر لندن، دولت انگلستان سالیانه‌ای برای وی مادام‌العمر معین می‌کند. در ضمن نامه‌ای که سرگور اوزلی بتاریخ ۲۸ مه ۱۸۱۰ میلادی به ویلیام آستل مأمور اداره هند شرقی نوشته درآن به حقوق میرزا ابوالحسن‌خان اشاره‌ای دارد که به قرار زیر است:

«قبلا بارها به سلف شما و خود شما متذکر بوده‌ام که باید به میرزا نیز مبلغی به همان میزانی که به محمد نبی‌خان (۲) وسایرین پرداخته می‌شده داده شود. زیرا ایــن شخص در اینجا برای نزدیك شدن به شخص اول خطرات زیاد و اقدامات مشکوك‌النتیجه را متحمل شده، درحالیکه مأمورین قبل از اوفقط مأموریتشان نزد مأمورین شمــا در هندوستان بود. از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی بایدبه اوداده شود (هزار روپیه درماه) و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته به علایق کمپانی محترم بنماید. و این وجه قلیلی است که کاملا بجا خرج شده است. در عین حال توصیه می‌کنم که این وجه باید از طریقی داده شود که همواره در اختیار سفیر باشد تا هروقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بوده و آنچنانکه شایسته است سودمند و قابل استفاده نباشد مستمری قطع شود... میرزا انتظار دارد که این مقرری از روزیکه ماموریت یافته یالااقل از روز ورودش به انگلستان در وجه او پرداخت شود...» (۳) و نیز میرزا فضل‌الله شیرازی در مورد دیگری درباره سفارت ایلچی در روسیه می‌نویسد «از جمله معادل‌مبلغ یکصد هزار تومان نقد و جنس که در ازاء استرداد ولایات به حاجی میرزا ابوالحسن تحویل شده بود یك طغرا برات ده هزار تومان اخیر را که در عرض راه مراجعه بـه روسیه نتوانست وصول نماید آورده به امنای دولت قاهره تسلیم نمود. مبلغ نود هــزار تومان بقیه را کس ندانست که چه کرده و در کدام ممر صرف آورد.» (٤) و نیز همین نویسنده بدنبال مطلب بالا می‌آورد که یکی «از غرایب کارهــائیکه در ایــن سفر از مشارالیه واقع شد یکی آن بود که روزی معین در شهر پطربــورغ در جائی مشخص، بازاری آراسته بودند و انواع متاع نفیسه از هر قبیل در آن بازار چیده، غنی و فقیر به معامله برخاسته خان (٥) سفیر بــه تماشای بازار از منزل خــویش سوار گشت و این

۱ــ میرزا حسن فسائی: فارسنامه ناصری (چاپ افست سنگی) تهران سنائی ص ۲٦۱.

۲ــ تاریخ ذوالقرنین نسخهٔکتابخانه ملی ملك ص ۲۱۱.

۳ــ تاریخ ذوالقرنین نسخه کتابخانه ملی ملك ص ۲۱۱ . ٤ــ تاریخ ذوالقرنین کتابخانه‌ملی‌ص ۱۹۰.

٥ــ متن: خوان.

فقره به عرض امپراطور اعظم گذشت. حضرت ایمپراطور معتمدی را تعیین نمود که‌ایلچی دولت علیه هرچه در آن بازار معامله نماید صاحب مال قیمت جنس خود را از سرکار دولت گرفته متعرض کسان ایلچی نیاید. از اتفاق این خبر، وقتی به خان سفیر رسید که قریب به‌سرای خویش از تماشای بازار برمی‌گردید. قوه حرص و آز قباحت و خفت در آن احوال در نظر او مستحسن [جلوه] کرد و در ثانی با آن کوکبه سفارت روی ببازار آورد. وقتی رسید که معتمد حضرت امپراطور رفته بود و این آمد و رفت بیحاصل ثمری به جز حسرت و ندامت و شماتت و ملامت نبخشود» (۱) در اینجا به جاست‌که قبول‌کنیم که آنچه را که موریه در کتاب «حاجی بابا»ی خود نوشته درباره این سفیر نوشته و جز این سفیر سفیر دیگری نیست که این خصوصیات را داشته باشد. میرزا فضل‌الله شیرازی د رمورد ایلچی و کتاب حاجی بابای موریه می‌نویسد: «موریه... در مدت توقف ایران احوال و اوضاع هرکس را تفرس و تفحص می‌نمود. دو کتاب در احوال و اوضاع دیده و شنیده تألیف کرده و حکایات و مضحکان در آن درج کرده، یکی از آن دو کتاب [شرح] اوضاع سفارت خویش و احوال عموم اهالی ایران، از غنی و دریش‌است. و دیگری را که حاجی‌بابا نام نهاده اختصاص به ذکر نسب و حسب و اوضاع و احوال حضرت حاجی میرزا ابوالحسن‌خان سفیر داده است. نسبت او را که تا حال بر اهالی ایران نامعلوم بوده ایلچی... معلوم نموده... مات علیکم به مطالعةالرسالة ـ المذکور فاعبروا یا اولی الابصار(۱) در این مطالب نکته‌هائی است در شناخت میرزا ابوالحسن‌خان و نیز نکته جالبی است در نامهٔ اوزلی به سفیر که می‌نویسد «ماهیانهٔ میرزا ابوالحسن‌خان باید در اختیار سفیر بریتانیا باشد تا اگر میرزا ابوالحسن‌خان در، خواسته‌های دولت انگلیس کوتاهی کند حقوق او قطع شود. ولی چنین بنظر میرسد که خلافی جز خواسته‌های کارگذران دولت انگلیس از حضرت خان سر نمی‌زند و به علت کوشش بسیار در مورد خواسته‌های کارگذران مذکور برمقام و منصب او افزوده می‌گردد. و چندی بعد هم عهده‌دار وزارت امور خارجهٔ ایران‌میشود. این نکته جالب است که هنگامی که فتحعلیشاه و کارگذران دولت ایران از ماوقع کار میرزا ابوالحسن‌خان اطلاع می‌یابند و از قبول دریافت حقوق ماهیانه او اطلاع حاصل میکند نه تنها کسی او را مورد ملامت قرار نمی‌دهد بلکه شاه هم او را مورد نوازش قرار می‌دهد. و از او تعریف وتمجید میکند و می‌گوید «آفرین آفرین ابوالحسن تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی من هم روی تو را سفید خواهم کرد تو از نجیب‌ترین خانواده‌های مملکت من هستی بحول الهی من تو را به مقامهای بلند اجداد تو خواهم رسانید»(۲) میرزا ابوالحسن‌خان پس‌از بازگشت از سفر لندن در جمادی‌الاولی سال ۱۲۲۵ هـ. ق در دستگاه فتحعلیشاه به کار اشتغال میداشت تا اینکه در سال ۱۲۲۸ هـ. ق که معاهده گلستان انعقاد یافت، میرزا ابوالحسن‌خان به نمایندگی از طرف دولت ایران پیش‌نویس عهدنامه موقت گلستان را در زیوه امضاء کرد و به امضاء فتحعلیشاه رسانید. و از طرف فتحعلیشاه مأموریت یافت که به پطرزبورگ برود و عهدنامه مذکور را به

۱ـ تاریخ ذوالقرنین جداول ص ۱۹۰. ۲ـ محمود محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۱، چ ۱، ص ۹۶.

امضاء امپراطور برساند و دربارهٔ باز پس گرفتن قسمتی از خاك ایران که روسیه متصرف شده بود، با امپراطور مذاکره نمایند. شرح این سفر و چگونگی حالات او را در این سفر بقلم میرزا محمد هادی علوی می‌خوانید: «در سال ۱۲۲۸ هجری بنای مصالحه (گلستان) فیمابین دو دولت علیه استقرار یافت. جناب صاحب معزی‌الیه برحسب امر شاهنشاه عالم پناه مأمور به انجام این خدمت و به جهت قرار مصالحه روانهٔ چمن گلستان که من محال قراباغ است گردید.

در مسیر رودخانهٔ زیوه... با جنرال انشف ردیشچوف سردار روسیه ملاقات وقریب پنجاه روز در چمن مذکور توقف و امر مصالحه را بروفق مصلحت دولت و ملت به‌موافق فصولی که د رعهدنامهٔ مبارکه مضبوط و مندرج است به انجام رسانید [و] مورد تفقدات بی‌پایان گردید. چون در عهدنامه مقرر شده بود سفیری سترك بدولت بزرگ مأمور شود حسب‌الامر قدر قدرت شاهنشاهی برای تدارکات سفر مزبور روانــه اصفهان و شیراز شدند». (۱) در این هنگام که هنوز میرزا ابوالحسن‌خان در شیراز و اصفهان بــوده پیداست که سرگور اوزلی که بنا به‌نظر او و میرزا ابوالحسن‌خان باید به روسیه برود و زیر نظر او و مذاکره او با امپراطور انجام شود و عهدنامه گلستان را به امضاء برساند. اوزلی که می‌خواهد چندی پیش از ایلچی به روسیه حرکت کند از فتحعلیشاه می‌خواهد که هرچه زودتر میرزا ابوالحسن را روانه نماید در این مورد فرمانی از فتحعلیشاه مشعر بر حرکت میرزا ابوالحسن‌خان خطاب به سرگور اوزلی در دست است که آن را درزیر میخوانید:

«بسم‌الله تعالی شانه‌العزیز

گرفت خاتم دولت ز قدرت ازلی		قرار در کف شاه زمــانه فتحعلی

الملك‌الله تعالی: حکم همایون شد که عالیجاه رفیع جایگاه، فخامت‌و مناعت‌اکتناه، فطانت و متانت انتباه، اخلاص‌و ارادت آگاه دولتخواه بلا اشتباه، سرگور اوزلی، ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیس، به عنایات خاطر پادشاهی مقرر و مباهی بوده بداند که‌بعداز مرخصی آن عالیجاه از رکاب مستطاب به فاصله ۷ـ۸ روز عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان از شیراز مراجعت و شرفیاب آستان عدالت ارکان گردیده نظر به آنکه آن عالیجاه قرارداد نموده بود عالیجاه مشارالیه زود حرکت نموده که به فاصله دو سه روز بعد از ورود آن عالیجاه او نیز وارد تفلیس گردد که هنگام ملاقات آن عالیجاه با سردار روس د رآنجا باشد و بعضی مطالبی که منظور است و کاغذهائی که سردار روس می‌باید بنویسد و گفتگوهای جزئی که در باب طالش در میان است با سایر مدعیانی که باشد در توقف آن عالیجاه انشاءالله تعالی از هم گذشته عالیجاه مشارالیه چندروزی که ضرور است در آنجا توقف و به عون‌الله در کمال خاطر جمعی عازم مقصد گردد. به همین علت امراء دولت‌قاهره لازمهٔ سعی و اهتمام بعمل آورده من جمیع‌الجهات‌تدارك او را مضبوط و انشاءالله در غره ماه از اینجا حرکت و منزل به منزل عازم آن صوب خواهد بود و مراتب مذکوره را مفصل به فرزند اسعد نامبردار نایب‌السلطنه مرقــوم

۱ـ همین کتاب ص ٤.

فرمودیم و به آن عالیجاه نیز مقرر فرمائیم که از کماهی مستحضر بوده به همین قرار ملاحظه و منظور دارد و در خصوص تنخواهی که به جهت عالیجاه میرزا ابوالحسن‌خان در مدت توقف روس ضرور افتد فرمانی به افتخار ایلچی دولت بهیه انگلیس که مأمور روس است صادر شده ودراین خصوص به‌فرزند ارشد بی‌همال نایب‌السلطنه العلیة العالیه عباس میرزا هم حکمی رفته است که به آن عالیجاه القا نماید و بهر وضع که مقتضی [و] مصلحت باشد قرارداد نمایند باید آن عالیجاه در هر مهمی از این دو دولت ابدآیت به مقتضای اتحاد دولتین علیتین مراسم صداقت و دولتخواهی خود را ظاهر سازد و التفات نواب همایون ما را دربارهٔ خود بی‌نهایت دانسته مطالب و مستدعیات خود را عرض کند که در پیشگاه التفات شاهانه به عزالنجاج و شرف اسعاف مقرون داند و در عهده شناسد. تجریراً فی شهر جمادی‌الاول ۱۲۲۹ [هـ. ق] (۱).

میرزا ابوالحسن پس از ورود از اصفهان و شیراز سرگرم تهیه مقدمات سفر میشود. میرزا هادی علوی می‌نویسد: «امروزکه روز دوشنبه هیجدهم است عالیجاه مقرب‌الحضرة آقا محمد حسن پیشخدمت حسب‌الامر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه نزد جنا ب‌ایلچی آمده که جناب معزی‌الیه به تدارکات مقرر اتمام نموده هفته آینده حکماً روانه شوند. جناب ایلچی در تهیه سفر بودندکه خبر فوت درگذشت والده او به او میرسد. هنوز مجلس فاتحهٔ والده خود را به انجام نرسانیده بود که صدراعظم از طرف فتحعلی‌شاه مأمور میشود که بساط عزا را برچینند و لباس شادی به قامت جناب ایلچی درپوشاند تا هرچه زودتر عازم سفر روسیه شود، میرزا ابوالحسن‌خان در روز سه‌شنبه بیست وپنجم شهرجمادی‌الثانی ۱۲۲۹ هـ. ق ازتهران عازم سفرپطرزبورگ میشود و از طرف قزوین و زنجان عازم تبریز می‌شود، در تبریز با عباس میرزا و میرزا ابوالقاسم (وزیر) قائم مقام ملاقات می‌کند. و پس از ۹ روز مذاکره و کسب اجازه و دستورات از عباس میرزا، عازم ایروان می‌شود. در اینجا به‌جاست که مختصر اشاره‌ای به چگونگی خصوصیات اخلاقی میرزا ابوالحسن بیندازیم و بگذریم تا روشن شود که این سفیر چند چهره آیا لیاقت این سفارت را داشته است یانه؟ چراکه از متن نامه شرم‌آوری که به سرگور اوزلی نوشته شده پیداست که نتیجهٔ سفر میرزا ابوالحسن‌خان چه خواهد بود. حضرت خاقان بی‌خبر سفیر اوطماع و حقوق‌بگیر دولتی دیگر و سفیری که باید نظارت به اعمال سفیر خاقان داشته باشد دشمن دوست‌نما، با این تعریف چه انتظاری میتوان داشت از چنین کارگذارانی‌که بخواهند و بتوانند ایالتی را که‌قوای دولت روسیه به‌زور توپ و تفنگ از دست دول ت‌ایران گرفته است با نامه و مذاکرهٔ سفیر با سفیر چنین سفیرانی بازپس دهند. زهی خامی. زهی نادانی. بگذریم قبلا شرح زندگی و ماجرای مسافرت ایلچی را به لندن ازنظر گذرانیدیم در اینجا باید دید که آیا این مردی را که بعنوان سفارت به روسیه فرستاده‌اند از هر نظر شایستگی این سفارت را دارد یانه؟ چرا که این مرد در آن روزگار با پیشینه‌ها و مقاماتی که داشته برای ملت ایران ناشناس نبوده است. در ای ن‌سفر طولانی هم مشکلات و وظایف سنگینتری را عهده‌دار شده است.

۱ـ «ثبت بعضی خطوط و نوشتجات...» نسخهٔ خطی کتابخانه ملک ص۴

یك روز فلان نوکر که به عنوان خدمتگر همراه او بود مشکلی برای او فراهم می‌کند. روز دیگر مقداری از هدایائی را که به همراه میبرد به غارت میبرند. فردای آن روز مردی خائن وطن فروش بنام آقابیك دربندی به اقسام مختلف او را گرفتار رنج پنهان و آشکار می‌کند. پس‌فردای آن روز سفیر فوق‌العاده دولت انگلیس که پنهانی مأموریت خود را بانجام رسانیده او را دست بسر و سرگردان می‌کند. از همه اینها گذشته بی‌اطلاعی این مرد از موقعیت روابط انگلیس و فرانسه و روسیه است که کار گذاران هریك او را بطریقی فریب می‌دهند. اینها همه علت و عللی است که میرزا ابوالحسن‌خان در مدت سه سال سرگردانی با آنها روبروست و شرح مشروحی در این مورد در این سفرنامه آمده است. از برخی از مطالب این کتاب پیداست که میرزا ابوالحسن‌خان آدم باهوشی به‌نظر میرسد. میرزا محمد هادی می‌نویسد: «این روز در تبریز ازصاحب عظام قائم‌مقام و دیگران مسموع صاحبی ایلچی گردید که از راه اسلامبول و غیره به تواتر خبر رسیده که اهالی فرنگ از روس و انگلیس و سایرین جمعیت گرده بر سر ناپلیان رفته چهار ماه است که شیرازهٔ سلطنت و اساس او را ازهم پاشیده و او را در جزیره آلب فرستاده، دور او را گرفته‌اند و پادشاه روس داخل شهر پاریس شده است. از استماع این خبر حال صاحبی ایلچی متغیر شده فرمودند: که کار برما دشوار شد و روس هوا به‌هم خواهد رسانید.» (۱) از این نکته روشن است که میرزا ابوالحسن خان حساب کرده که اگر دربار روسیه از طرف ناپلئون خاطری آسوده داشته باشد مسلم خیلی مشکل تن به خواسته‌های ایران درخواهد داد و اگر ایرانیان درخواسته‌های خود زیاد پافشاری کنند دور نیست که روسیه سپاهی را که از گرفتاری کار ناپلئون فارغ شده متوجهٔ امر ایران کند. از این‌روست که می‌گوید «کار بر ما دشور شد» (۱) بطوریکه قبلا اشاره شد میرزا ابوالحسن‌خان در این سفر با مشکلات بسیار روبروست که از پرداختن به جزئی آن درمی‌گذریم و خواننده را به متن کتاب حواله می‌دهیم.

بار دیگر میرزا ابوالحسن‌خان پس از بازگشت از سفر روسیه به سفارت دربارهای انگلیس و فرانسه سفارت می‌یابد. محمود محمود می‌نویسد: «در هرحال پیداست که‌دولت ایران مقصودی که از این رفت و آمد سفرای دولتین داشت نتوانست بدان نایل گردد. بنابراین ناچار شد که در همان سال یعنی ۱۸۱۷ (۱۲۳۳ هجری) حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به لندن بفرستد و انجام وعده‌های سرگور اوزلی را از دولت انگلستان بخواهد.» (۲)

و نیز همو باز در مورد این سفارت میرزا ابوالحسن‌خان می‌نویسد: «از منابع اخبار ایرانی چیزی بنظر نرسید که معلوم گردد برای حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی چه دستوری معین شده بوده است و غرض از روانه نمودن او به لندن چه بوده، شاید دستورجامعی داشته است؟» (۲)

و نیز همین محقق می‌آورد که «درجزء وقایع سال ۱۲۳۳ هجری (۱۸۱۷میلادی)

۱ـ همین کتاب ص ۱۲.

۲ـ محمود محمود ، کتاب یاد شده، ج ۱، ص ۱۶۹.

تاریخ منتظم ناصری اشاره کرده می‌نویسد: «در این سال حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برای سفارت انگلیس رفت و هدایا به صحابت او برای امپراطور نمسه و لوئی هیجدهم پادشاه فرانسه و به جهت پادشاه انگلیس ارسال نمودند» (۱) باز جزء وقایع سال ۱۲۳۶ هجری (۱۸۲۰ میلادی) می‌آورد که «حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که مدت سه سال بود به سفارت فرنگ و ممالك عثمانی و نمسه و فرانسه و انگلیس رفته بود با امضای دولت انگلیس در ولایت‌عهدی حضرت مستطاب نایب‌السلطنه به دربار دولت علیه بازگشت. و پادشاه انگلستان یك حلقه انگشتر الماس گرانبها به مبارکی و تهنیت ولیعهدی حضرت مستطاب معظم برای ایشان ارسال داشتند.» (۱)

محمود محمود اطلاعاتی که راجع به این مسافرت از منابع خارجی بدست آمده ذیلا مینگارد:

«در سال ۱۸۱۹ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از طرف پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستی ومودت بین ایران وانگلستان به لندن فرستاده شد. همین مأموریت را نیز در دربار فرانسه داشت.

وقتی که به پاریس رسید مدتی در آنجا معطل بود بالاخره هم بدون اینکه اعتبار نامه خود را در قصر سلطنتی تقدیم امپراطور فرانسه کند پایتخت فرانسه را ترك نمود. دلیل آن نیز از این قرار بود:

سفیر فوق‌العاده ایران متوقع بود که امپراطور فرانسه اعتبارنامهٔ او را که به مهر شهریار ایران ممهور بوده، سرپا در حالت ایستاده، و با دست خود از سفیر ایران دریافت دارد. پادشاه فرانسه برای اجرای این تقاضا حاضر نگردید. چون که در آن تاریخ امپراطور فرانسه کسالت داشت.

وقتی که این تقاضا طرف توجه واقع نگردید خواهش دیگر کرد که اجازه دهند سفیر فوق‌العادهٔ ایران در کنار یا در مقابل شاه بنشیند و اعتبارنامه خود را تسلیم کند و اظهار نمود هرگاه این تقاضا نیز مورد قبول واقع نگردد برای سفیر ایران فوق‌العاده خطرناك خواهد بود، و ممکن است در مراجعت، شهریار ایران نسبت به او غضبناك شده حکم کند سراو را از تن جدا نمایند. از آنجائیکه دربار فرانسه به چنین امری راضی نبود و مایل نبود وسیلهٔ قطع حیات سفیر فوق‌العاده ایران گردد. لذا یگانه طریقی که ممکن بود بوسیلهٔ آن از این بغرنج و گرفتاری خلاص شود چنین تشخیص داده شد که اساساً از این ملاقات صرف‌نظر شود.

میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ناچار شد بدون ارائه اعتبارنامهٔ خود به امپراطور فرانسه، عازم انگلستان شود.» (۲) اصولا این‌گونه بلندپروازی در خون و خوی میرزا ابوالحسن بوده زیرا می‌بینیم که در همه‌جا درنظر داشته به دیگران بقبولاند که آداب و رسوم‌کشور و دربار او را همه به کار به بندند و در انگلستان هم سعی می‌کند در صف مقدم سفر اقرار گیرد. همچنین در روسیه هم به نسلرود وزیر می‌گوید که «لازم است

۱ــ محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد اول چاپ اول (۱۳۲۸) ص ۱۶۹.
۲ــ همین کتاب ص ۱۷۰.

که پادشاه بر تخت نشسته تاج برسر گذاشته و ایلچی که به حضور میرود نیز در صندلی نشسته تکلم نمایند. نسلرود مذکور نمود که پادشاه می‌گوید چون نشستن بـر تخت و گذاشتن تاج در سر مدتی است که از میان سلاطین یورپ برخاسته و موقوف شده و این روز هم مدت مدیدی طول می‌کشد. ایلچی‌به‌زحمت ما راضـی نشود. پادشاه زادگان و زن‌ها و ایلچیان همهٔ دولتها هم در اینجا می‌باشند نشستن پادشاه و ایستادن تمام آنها برما گران است ما خود برپا ایستاده ایلچی را می‌طلبیم و ایلچی هم ایستاده با ماتکلم نماید. در دوستی توقع داریم که ایلچی نقل خواهش نشستن برتخت و گذاشتن تاج برسر راموقوف نماید. وهمچنین بعضی چیزهای دیگر را جرح و تعدیلی کردند و دو دفعه دستورالعمل مذکور را به آنها رد نمودند» (۱).

با این مشکل میرزا ابوالحسن در سفارت روسیه و نیز فرانسه درگیر بوده است که در جای خود به آن اشاره کردیم. و نیز محمود محمود می‌نویسد ایلچی از فرانسه عازم لندن میشود و این مشکل را درانگلستان هم داشته است. شرحی را که محمود محمود در این مورد از یادداشتهای نویل نقل کرده در زیر می‌خوانید:

«این روزها اختلاف مختصری بین میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سفیر فوق‌العادهٔ ایران و دربار پادشاه انگلستان اتفاق افتاده‌که موضوع آن از این قرار است. سفیرایران تقاضا داشت که برتمام سفرای دول مقیم دربار لندن مقدم باشد. این تقاضای سفیر در دربار لندن مورد قبول نیافت و این مسئله اسباب کدورت و رنجش سفیر ایران رافراهم نمود. کار به اوقات تلخی کشید به ایشان اطلاع داده شد که حضور او در دربار بی‌لزوم است و وزراء انگلستان نیز بعدها او را در خانه‌های خود نخواهند پذیرفت» (۲).

و نیز بازمحمود محموددرمورد ایلچی دنباله مطلب را ادامه داده می‌آورد: «روز یکشنبهٔ گذشته که نایب‌السلطنه به منزل خانم سالزبوری رفته بود سفیر ایران را در آنجا ملاقات نمود. از آنجائیکه سفیر ایران خود را مقصر می‌دانست عذرخواهی آغاز کرد و اظهار نمود عدم حضور من در دربار بواسطهٔ کسالت او بوده. نایب‌السلطنه چند قدم بطرف او رفته از او احوال‌پرسی نمود و از کسالت سفیر پرسید و اظهار کرد امیدوارم بهبودی حاصل نموده‌اید. سفیر تشکر نموده و جواب داد فعلا حالم بهتر است. در ضمن اظهار تأسف نمود از اینکه در دربار نتوانست حاضر شود و علاوه کرد پادشاه من به من امـر می‌کند که مقدم برهمهٔ سفرا به‌ایستم ولی دربار پادشاهی انگلستان به من می‌گوید من‌باید عقب‌تر از همه واقع باشم و این برای من فوق‌العاده بد است و عاقبت وخیم دارد. بعد اشاره به سر خود کرده گفت: وقتی که به ایران برگردم این به خطر خـواهد افتاد. نایب‌السلطنه خوب گوش می‌داد. بعد گفت‌بسیار خوب‌دوست خوب من. فعلا این‌موضوع چندان اهمیت ندارد چیزی نیست. سفیر ایران باز به‌حرف درآمده گفت معلوم است هنوز هم والاحضرت نسبت به من بی‌لطف می‌باشند. چونکه برای فرداشب من دعوت ندارم. نایب‌السلطنه جواب دادفرداشب خبری‌نیست فقط یك‌عده اطفال را دعوت نموده‌ام کـه خواهند رقصید. با این حال شماهم می‌توانید حضور داشته باشید. شب بعد سفیر ایران به

۱ـ محمود محمود همان کتاب ص ۱۷۱.　　۲ـ همین کتاب ص ۲۴۲.

مهمانی نایب‌السلطنه رفت و مجدداً روابط حسنه برقرار گردید» (۱).

این بود شرح مختصری از دومین سفارت میرزا ابوالحسن‌خان به لندن و نیز به فرانسه و عثمانی و اطریش (نمسه) میرزا ابوالحسن‌خان چندی پس از بازگشت از این سفارت از طرف فتحعلیشاه عهده‌دار وزارت امور خارجه گردید. نخستین دورهٔ وزارت میرزا ابوالحسن‌خان از سال ۱۲۳۹ هـ. ق تا ۱۲۵۰ یازده سال مدت یافت. در همین دوران وزارت میرزا ابوالحسن‌خان بار دیگر روابط ایران و روسیه که بعداز معاهده گلستان در باطن چندان حسنه نبود و میرزا ابوالحسن‌خان بنابه خواسته‌های کارگذاران دولت انگلیس کوششی به‌جهت بهبود روابط دوکشور انجام نمی‌داد کم‌کم به تیرگی گرائید و ماجرای جنگ دوم ایران‌و روس پیش‌آمد و عهدنامه ننگین ترکمن چای منعقد گردید.

در مورد این معاهده هم میرزا ابوالحسن‌خان نیز مثمرثمری برای ایران نبود، بلکه در پنهان راه خیانت به کشور را می‌پیمود تا خدمت را. پس از برقراری عهدنامه ترکمن‌چای و ماجرای قتل سفیر فوق‌العاده دولت روسیه گریبایدوف «عباس میرزا مایل بود که میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه برای عذر خواهی به دربار روس برود لکن او بهانه‌هائی آورد و معاذیری تراشید و دلایلی چید و به این مسافرت چندان‌تمایلی نداشت» (۲).

پس از انصراف ایلچی از این سفارت عباس میرزا، میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محمد میرزا (محمد شاه‌بعدی) را کاندیدای این سفر کرد که از این انتخاب هم منصرف شد و صلاح در آن دید که خسرو میرزا پسر هفتم خود را در رأس هیاتی به روسیه روانه کند. (۳).

درباره به وزارت رسیدن میرزا ابوالحسن‌خان، برای نخستین‌بار، عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد «در سال ۱۲۳۹ فتحعلیشاه حاجی میرزا ابوالحسن‌خان را رسماً عنوان و زیر دول خارجه داد(٤) و این اولین‌باری بود که کسی در ایران به‌این سمت برگزیده می‌شد. وی تا سال ۱۲۵۰ که سال فوت فتحعلیشاه است همچنان در این مقام باقی بود. چون فتحعلیشاه مرد و در طهران علیشاه ظل‌السلطان پسر او به ادعای سلطنت برخاست، حاجی میرزا ابوالحسن‌خان پس از شنیدن خبر انتصاب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به صدارت، براثر وحشتی که از او داشت جانب علیشاه را گرفت و در تهران عده‌ای را به قبول سلطنت علیشاه علیرغم محمد شاه راضی نمود. و از ایشان در این‌باب نوشته گرفت.

۱ـ محمود محمود همان کتاب و همان صفحه.

۲ـ مهدی بامداد. رجال ایران، زوار، جلداول چاول (۱۳٤۷) ص ۳۷. ۳ـ برای اطلاع‌بیشتر رجوع کنید به مقدمه سفرنامه خسرو میرزا از انتشارات کتابفروشی مستوفی بقلم نگارنده.

٤ـ محیط طباطبائی در «مقالهٔ نخستین وزیر امور خارجه ایران» فرمانی را که در سال ۱۲۳٦ هـ. ق، چهار سال پیش از دورهٔ اولین وزارت میرزا ابوالحسن از طرف فتحعلیشاه صادر میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی شاعر استاد و فزلسرا و منشی‌الممالك عهد فتحعلیشاه صادر گردیده نقل کرده است که : مقرالخاقان‌دولتخواه قدیمی معتمدالدوله العلیة العالیه میرزا عبدالوهاب را به انتظام مهمات وزارت خارجه مخصوص داشتیم.» نشریه وزارت خارجه سال ۲ ش ۱۲ ص ۲۵ ـ ۳٦

پس از شکست یافتن علیشاه و ورود محمد شاه به طهران در دوم رمضان ۱۲۵۰ حاجی میرزا ابوالحسن‌خان به‌مزار حضرت عبدالعظیم پناه جست و تا قائم مقام زنده بود جرأت نکرد از بست بیرون آید. پس از قبل قائم‌مقام، صدراعظم جدید، یعنی حاجی میرزاآقاسی به او تأمین داد و محمد شاه با دادن سمت ایشیك آقاسی باشی (وزیر دربار) او را قرین ملاطفت خودکرد» (۱).

پس‌از میرزا ابوالحسن‌خان «میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام از رمضان ۱۲۵۰ ــ ۱۲۵۱ هـ. ق و پس از او حاجی میرزا مسعود انصاری از ربیع‌اول ۱۲۵۱ تـا حدود ۱۲۵٤ هـ. ق» عهده‌دار وزارت امور خارجه گردیدند و پس از آن دوتن باردیگر میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برای بار دوم از ۱۲۵٤ ــ ۱۲٦۲ عهده‌دار وزارت امور خارجه گردید. میرزا ابوالحسن عهده‌دار همین مقام بود که در چهارم اوت ۱۸٤٦ در تهران درگذشت (۲).

۱ــ اقبال آشتیانی نشریه وزارت امور خارجه سال ۱ ش ۳ (شهریور ۱۳۲۸) ص ۳۰.

۲ــ سنوات وزارت میراابوالحسن خان ایلچی از روی تاریخچه وزارت امور خارجهٔ ایران، به قلم آقای احمد توکلی نقل شد. نشریهٔوزارت امور خارجه. دورهٔ۱، ش ۲ (خرداد ۱۳۲۸) ص ۵۹ــ۵۲

جنگ اول ایران و روس که منجر به عقد عهدنامهٔ گلستان گردید و نقش دولت فرانسه و انگلیس در برقراری صلح بین ایران و روسیه.

جنگ اول ایران و روس که منجر به عقد عهدنامهٔ گلستان شد، به دنبال اختلافهای، خان‌هائی بوجود آمد که در ناحیه گرجستان ساکن بودند. برخی از آنها طرفدار روسیه و برخی طرفدار دولت ایران بودند. این اختلاف در ناحیهٔ گرجستان ظاهراً پس ازمرگ نادرشاه افشار به‌وجود آمده است.

دولت روسیه بدنبال فریب‌های پی‌درپی، و در خواب نگهداشتن هیــروکلیوس پادشاه گرجستان، این ناحیه را که به دو منطقهٔ نفوس ایران و عثمانی تقسیم شده بود، به خاك خود ملحق گردانید. و با ملحق کردن گرجستان به خاك خود، راه حمله به‌ایران و عثمانی را هموار کرد.

پس از آنکه گرجستان به خاك روسیه ملحق شد، برخی از خان‌هائی کــه در آن منطقه زندگی میکردند دریافتند که آزادی خود را به قید اسارت روسیه داده‌اند، ازاین روی برای رهائی به ایران و عثمانی پناهنده شدند. پناهنده شدن آنها به‌خاك ایران و عثمانی، بهترین دست‌آویز را به روسیه داد تا حمله‌هائی را به‌حاك ایران آغازکند.

درهمین اوان شاهزاده الکساندر میرزا (اسکندر میرزا) پسر هراکلیوس کــه از تحت‌الحمایگی روسها ناراضی بود به دربار ایرا ن‌پناهنده شد و فتحعلیشاه مصمم گشت که گرجستان را فتح کند و روسها را از آن منطقه براند.

بنا به پیشنهاد کارگذاران دولت ایران، اسکندر میرزا، عازم‌گرجستان شد تا اسباب آشوب و ناامنی را در این ولایت فراهم آورد و کار را برای ارتش ایران تسهیل کند سیسیانوف فرماندهٔ قوای روس به سال ۱۲۱۸ هـ. ق عازم گنجه شد و با اینکه جوادخان زیاداوغلی دفاع رشیدانه‌ای از این شهر کرد ولی شهر بدست قوای مهاجم افتاد. بدنبال فتح گنجه، به دست روسها، سپاه ایران بنا به دستور فتحعلیشاه خود را برای جنگ‌بزرگی آماده کرد و از طرف او، عباس میرزا نایب‌السلطنه به فرماندهی کل قوای ایران مأمور و دفاع از ولایت قفقاز به او محول شد. بنابراین بدین ترتیب در سال ۱۸۰۳ م= (۱۲۱۸ هـ. ق) جنگ اول ایران و روس آغاز گردید جنگی که حاصلش از دست رفتن قسمتی از ایالت آباد و ارزنده ایرا ن‌بود.

بدنبال این جنگ و از دست رفتن قسمتی از خاك ایران، نفوذ بیگانگان در ایران روزافزون شد. چندی پیش از آنکه این جنگ آغاز شود الکساندر میرزا برادر ژرژ پادشاه گرجستان به دربار ایران پناه آورد و هنگامی که جنگ آغاز گردید تهمورث‌میرزا پسر ژرژ آخرین پادشاه گرجستان به ایران پناهنده شد. چرا که پس از مرگ ژرژ روسها خانوادهٔ سلطنتی گرجستان را به زور به روسیه بردند و با آنها بدرفتاری بسیار کردند. به علت همین بدرفتاری روسها بود که شاهزاده تهمورث میرزا به ایران پناهنـده شد. میرزا هادی هنگام اقامت در تفلیس دربارهٔ چگونگی احوال گرجیهاو ارمنی‌ها می‌نویسد: «اعیان روس که در تفلیس می‌باشند... بعضی مختفه و برخی در خانه‌های ارامنه وگرجی سکنی نموده‌اند، و از این جهت عصمت و عفت به کلی از زنان برخاسته و احدی اختیار زن خود [را] ندارد. و طایفه روس آشکارا با زن‌های آنها رفته دخل می‌کنند... قبح‌به کلی از میان ایشان برداشته شده، اما این بی‌عصمتی از اهالی روس به ارمنی و گرجی سرایت کرده... تمام به قانون روس رفتار می‌نمودند چراکه روسیه‌را تسلطی کلی برایشان است. همچنانکه هریك از طایفه روس که به هرخانه بروند عملی کرده باشند احدی حد آن را ندارد که تواند سخنی بگوید. جمیع گرجیهٔ آنجا، شب و روز، به‌دعای دوام دولت پادشاه ایران مشغول می‌باشند و تمنای استخلاص خود را از روسیه می‌نمایند ومی‌گویند بزرگان و والی‌زادگان ما که خدمت کلی به دولت روس کردند و آنها را در این‌مملکت راه دادند حال باکوچ و بنه‌در پتربورغ محبوس وتکدی می‌کنند آیا به‌ما چه رسد»؟(۱). در این مورد نیز در دستورات ناپلئون خطاب به جنرال گاردان آمده است کـه «مقام روس‌ها در گرجستان که آخرین پادشاه آن را به واگذاری مملکت خود به امپراطور روسیه وادار کردند، مستحکم نیست و مردم آن چنین بنظر میرسد که روزگار تسلط ایران را به حسرت یاد می‌کنند. بعلاوه سلسله جبالی که سرحد طبیعی ایران از طرف‌شمال محسوب میشود، در شمال گرجستان قراردارد. و ایران نباید بگذارد که روسیه جمیع معابر آن جبال را به تصرف خود بگیرد.. آقای سرتیپ گاردان باید جهد وافی مبذول دارد تا ایران و عثمانی تا حدیکه ممکن است در عملیات نظامی بین دریای خزر و بحر سیاه برعلیه روس‌ها به توافق هم قدم بردارند، زیرا که نفع هردو مملکت یکی است. و روسیه به علت وسعت بیابانها و اراضی منجمدهٔ مملکت خود چشم طمع به اراضی حاصلخیز و خوش‌آب و هوای همسایگان دوخته و آن‌ها را در معرض تهدید قرار داده است.

اما ایران بالاختصاص نفعی دیگر نیز دارد که باید به تنهائی به دفاع از آن قیام نماید وآن‌گرفتن جلوی پیشرفت انگلیس‌هاست درهندوستان» (۲) سعید نفیسی اشاره‌ای در مورد سیاست فرانسه در ایران، بخصوص دربارهٔ گرجستان دارد که نشان دهنده حقایق بسیاری است. قسمتی از آن را در زیر می‌خوانید «فتحعلیشاه در ماه رمضان ۱۲۱۸ (ه. ق) وارد جنگ با روسیه شد. نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمدخان بر گرجستان در ذهن او جای گرفته بود به میدان آمد. ولی در اندك زمانی حس کرد که

۱ــ همین کتاب ص ۲۷ ــ ۲۸.

۲ــ «مأموریت جنرال گاردان در ایران» ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی. ج ۱ ــ ص ۴۳ ــ ۴۲

از عهده برنخواهد آمد و این بودکه به ناپلئون توسل یافت. دولت انگلستان هم که تازه به بسط منافع و نفوذ خود در هندوستان آغاز کرده بود، در ایران منافع بسیار داشت و ناچار بود که پیشرفت روسیه را در ایران و نفوذ فرانسه را که خطرناکترین رقیب خود میدید در این سرزمین مانع شود، در ضمن از قوای ایران هم بکاهد، تا نتواند در هندوستان و افغانستان از نفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره‌مند شود. به همین جهت رقابت بسیار سختی در میان روسیه و فرانسه و انگلستان در ایران درگرفت. انگلستان می‌کوشید ایران را به‌دست روسیه ضعیف کند و مانع نفوذ فرانسه شود. روسیه در مدتی که با فرانسه متحد بود، در ایران به نفع فرانسه و در مدتی‌که رقیب آن بود به ضرر آن قیام‌کرد. سیاست فرانسه هم همواره به زیان انگلستان وگاهی به سودگاهی به زیان روسیه بود. و فتحعلی‌شاه بسیار نادان‌تر و ناتوان‌تر از آن بودکه در این گیرودار و در میان این سیاست‌های جانکاه کاری به نفع ایران از پیش به برد، این است‌که هرچه می‌کرد به زیان کشور تمام می‌شد... بالاترین خطای او این بودکه می‌خواست به یاری فرانسه که راهی به ایران نداشت و بسیار دور از ایران بود و به یاری انگلستان که در سیاست خود صمیمی و باوفا نبود و می‌خواست هر دو سنگ یعنی ایران و روسیه را به هم بساید. با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندر اول، دربیفتد و اندیشه واهی تسلط برگرجستان راعملی و به رغم خود انتقام از مجازات دولت‌تساری‌بگیرد» (۱) این بود بررسی نفیسی از صحنهٔ سیاست دولت فرانسه، انگلیس و روسیه در ایران.

در همین هنگام که دولت ایران درگیرجنگ با روسیه بود، نمایندگان دولت بریتانیا چون سرجان ملکم و به دنبال او سفیران دولت فرانسه در سال‌های ۱۸۰۰ م ــ و ۱۸۰۵ به ایران آمدند. سعید نفیسی نیز می‌افزاید: «پیش ازآنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد، انگلیس‌ها نیز کوشیده بودند او رابا خود یار کنند.» (۲) چراکه سرجان ملکم مبالغ‌گرافی هدایا و رشوه به فتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش از دو میلیون روپیه در آن سفر خرج‌کرد، تا از او قول‌گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم بر ندارد.

اما سفیران ناپلئون یکی پس ازدیگری درفوریهٔ ۱۸۰۵ م و در آوریل ۱۸۰۵ م وارد تهران شدند و دومین سفیر ناپلئون «چند روز پس از توقف در تهران ناگهان و بی‌آنکه گرفتار بیماری شده باشد درگذشت و کسی ندانست سبب مردن او چه بود؟» آمده ژوبر نخستین سفیر ناپلئون با چند زبان آشنائی داشت و مدتی منشی زبان تازی (عربی) ناپلئون در مصر بود. «همین‌که وارد شهر بایزید شد» گرفتار عمال عثمانی شد و روانهٔ زندان‌گردید، دربار ایران پس از اطلاع یافتن ازگرفتاری او، کوشش بسیارکرد تا وی را از سیاه‌چال نجات داد. و او وارد تهران شد. سپس به چمن سلطانیه رفت و با فتحعلیشاه ملاقات‌کرد. و پس از اخذ نتیجه عازم فرانسه شد. ژوبر حامل نامه و هدایائی ازفتحعلیشاه برای ناپلئون بود. پس از ورود ژوبر عهدنامه‌ای که مواد آن قبلا تهیه شده بود به امضاء

۱ـ سعید نفیسی، «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ، در دورهٔ معاصر» ج ۱ ــ ص ۹۱ـ۹۲

۲ـ نفیسی، کتاب یاد شده: ص ۹۲.

رسیدکه عهدنامهٔ فینکن‌اشتاین نامیده می‌شود و در چهار مماه مه ۱۸۰۷ م = (۲۵ صفر ۱۲۲۲) به امضاء رسیده است، و میرزا محمدرضاخان قزوینی، سفیر فوق‌العادهٔ ایران برای امضاء آن به فرانسه رفته است. به دنبال امضاء این عهدنامهٔ ۱۶ ماده‌ای که سعید نفیسی آن را خیلی مهم می‌داند هیأت نظامی فرانسه به ایران آمد که در رأس آن ژنرال گاردان بود. و مسئولیت‌های بسیاری به عهده او بود. و هم اوست‌که در نظام ایران خدمات بسیاری‌کرد و یادگارهای خوبی از خود به جای‌گذاشت.

در همین هنگام‌که گاردان مشغول انجام مأموریت در ایران بود، «دولت انگلستان که نماینده دائمی مخصوص در دربار تهران نداشت نزدیك‌ترین مأمور انگلیسی خود مستر جونز نام را که کنسول انگلستان در بغداد بود» برای مأموریت روابط ایران و انگلستان درنظرگرفت «سرانجام جونز از بغداد به استانبول رفت‌که با سفیرانگلستان در آنجا در این زمینه سخن بگوید. دراین میان دربهار سال ۱۲۲۱ هـ. ق = (۱۸۰۶م) محمد نبی‌خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن‌سرزمین موضوع مأموریت جونز را به لندن نوشته است ودو سال است‌که وزرای انگلستان دراین‌باره‌گفتگو می‌کنند و هنوز تصمیم نگرفته‌اند.

پیداست که این بهانه‌جوئی و دفع‌الوقت دولت انگلستان تا چه اندازه مانع بودکه فتحعلی شاه یك‌طرف را اختیار کند» (۱) یعنی دولت فرانسه یا انگلیس را.

فتحعلی‌شاه بین اقوال و همراهی انگلستان وفرانسه بدون اخذ نتیجه‌ای سرگردان و با روسیه سرگرم جنگ بود، در همین هنگام «در ٦ ذی‌الحجه ۱۲۲۲ هـ. ق. مطابق ۱٦ فوریه ۱۸۰۷ م همان سال ایستیفانف سفیر فوق‌العاده‌ای از روسیه وارد تهران شد. این سفیر حامل پیشنهادهائی برای صلح با ایران بود. و پیدا بودکه خبر اتحاد ایران با ناپلئون به دربار روسیه هم رسیده و آنها را هم نگران کرده است.» سفیر روسیه پیشنهاد می‌کندکه روس‌ها سرزمین‌هائی راکه گرفته‌اند نگه‌دارند و بین دو دولت صلح برقرارشود. اما دولت ایران‌که در خیال‌کمك ناپلئون و شکست روسها بود و حتم داشت که باکمك ناپلئون اراضی از دست رفته را دوباره به دست آورد، وقعی به پیشنهاد روسها نگذاشت، زیراکه تمام این مواد در عهدنامه فینکن اشتاین قید شده است.» (۲)

چندی پس از ورود گاردان و ملاقات با عباس میرزا وامضاء قرارداد فینکن‌اشتاین خبر عقد معاهدهٔ تیلسیت و پیمان‌شکنی ناپلئون با ایران به علت ملاقاتی که میان ناپلئون و الکساندر اول روی داد آشکار شد و دشمنی آن دو به دوستی مبدل‌گردید. با اینکه ناپلئون در دستور تعلیمات خود به ژنرال‌گاردان دستور می‌دهدکه «ایران روس را دشمن خود می‌داند. چه، روس‌هاگرجستان را ضبط‌کرده، و بهترین ایالت آن را طرف تهدید قرارداده‌اند. سلسلهٔ سلطنتی قاجار را به رسمیت نشناخته و از بدو تأسیس با این سلسله در جنگ بوده‌اند، آقای سرتیپ‌گاردان، باید تمام این خصومتها را به یاد ایرانی‌ها بیاورد و آتش دشمنی بین ایشان و روسها را دامن بزند و مردم ایران را به مجاهدت بسیارو

۱ــ همان کتاب ص ۱۰۹.

۲ــ نگاه کنید به تاریخ اجتماعی دوره معاصر، سعید نفیسی. ص ۹٦ــ۹۸.

قیام‌های دیگر تحریك کند.

آقای سرتیپ گاردان باید به ایرانی‌ها در عملیات نظامی تمام تعلیماتی راکه به تجربه یافته بیاموزد و در این مرحله به شاهزاده عباس‌میرزا فرمانده و معتمد علیه قشون دست اتحاد دهد. بایدکه ایران در سر حدات روسیه به تعرض شدید مشغول شود و از این موقع‌که روس‌ها به علت فرستادن یك قسمت از قوای خود به اروپا اردوی قفقازیه را ضعیف‌کرده‌اند استفاده نمایند و با قشون و تبلیغات، ولایاتی راکه روس‌ها منتزع نموده‌اند پس بگیرد.» (۱)

ژنرال‌گاردان در ایران سخت مشغول طرح‌ریزی نقشهٔ حمله به هندوستان وخواستار آن است‌که بنا به نظر اعلیحضرت امپراطور «هر نوع تجارتی بین ایران وانگلیس مقطوع گردد و تمام عمال و کارگران این مملکت از جمیع بلاد و بنادر ایران طرد شوند و مکاتباتی راکه بین انگلیس و هندوستان از راه ایران به عمل می‌آید، اولیای امورایران، ضبط و مفتوح نمایند» (۲) که ناگاه خبر «انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت انتشار می‌یابد و بنا به نظرات زیر ناپلئون از پیمانی‌که با ایران امضاء می‌کند، سر باز می‌زند. و خواستار برقراری صلح بین ایران و روسیه می‌شود که برخی از نظرات او به قرار زیراست:

در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ = (۱۲ ذی‌لحجه ۱۲۲۲) سرتیپ‌گاردان مراسله‌ای به فتحعلی‌شاه می‌نویسدکه قسمت‌هائی از آن چنین است: «چاپار ایرانی‌که ازقسطنطنیه رسیده از دولت متبوع من مراسلاتی آورده است. اعلیحضرت ناپلئون کبیر انتظار آن‌را داشته‌که جنگ بین ایران و روسیه قطع شود و این انتظار نتیجهٔ اظهار تمایل اعلیحضرت شاه ایران به برقراری صلح بین دولتین است.» (۳) و نیز اضافه می‌کند که «اعلیحضرت تصدیق می‌کندکه در عهدنامه «تیلسیت» راجع به ایران ماده‌ای گنجانیده نشده و علت آن این است‌که اولا در آن تاریخ دولت ایران، عهدنامهٔ اتحاد بین فرانسه و ایران را تصویب نکرده بود. ثانیاً دربار طهران امکان داشت‌که آن معاهده‌را تصدیق نکند، به‌همین جهت چون اعلیحضرت هیچ نوع اطمینانی در باب روابط آینده خود با ایران نداشت، نمی‌توانست درباب روابطی‌که هنوز استحکام نیافته بود با روس‌ها صحبتی بدارد.» با تمام این احوال اعلیحضرت بدون اینکه منتظر رسیدن خبر تصویب عهدنامه شده باشد مرا مأمورکرده است‌که به اعلیحضرت پادشاه ایران اطمینان دهم که دولت روسیه در حال حاضر با هر مملکتی که متحد فرانسه باشد طریق دوستی پیش خواهد گرفت. از این مراتب‌گذشته اعلیحضرت ناپلئون به من اجازه داده است‌که دولت فرانسه را بین ایران و روسیه واسطهٔ آشتی قرار دهم. و مذاکراتی‌که در تهران بین صدراعظم ایران و یك‌نفر سفیرروس واقع خواهد شدکاملا به نفع ایران‌که اعلیحضرت ناپلئون آن را مثل مملکت خود می‌داند، به انجام رسد. اعلیحضرت آرزومند و صمیمانه مایل است که این مذاکرات منتهی به عقد صلحنامه‌ای شودکه مقتضی شرافت و ضمانت با حیثیات مملکتی نظیر ایران باشد.» (۳) ژنرال گاردان به دنبال نامهٔ خود، نظر ناپلئون و دیگران را دربارهٔ انگلیس

۱ـ مأموریت گاردان، ترجمه اقبال‌ص ۴۱ ـ ۴۲. ۲ـ مأموریت‌ژنرال گاردان درایران، ص۸۰.

۳ـ «مأموریت گاردان در ایران» ترجمهٔ عباس اقبال ص ۷۸ ـ ۷۹.

به فتحعلی‌شاه می‌نویسدکه: «اعلیحضرت امپراطور ما نمی‌تواند به بیندکه در تمام دنیا فقط باب ایران به روی انگلیس‌ها باز بماند... اعلیحضرت ما می‌خواهدکه هرنوع تجارتی بین ایران وانگلیس مقطوع گردد و تمام عمال و کارگران این مملکت از جمیع بلادایران طرد شوند» (۱) و نیز اضافه می‌کندکه: «اعلیحضرت ناپلئون کبیر انتظار داردکه اول قاصدی‌که از جانب سفیر او از طهران به فرانسه می‌رسد خبر شروع این اقدامات راکه کاملا به نفع ایران و مطابق آرزوی ملل است برساند.» (۲)

در این مورد فتحعلی‌شاه جوابی به ژنرال گاردان نوشته است‌که مواد لازم آن چنین است: «شرحی‌که از نیات اعلیحضرت ناپلئون امپراطور برادر معظم مکرم ما خلدالله ملکه، در باب قطع محاربه بین ایران و روسیه اظهار داشته و حاضربودن خود را در شرکت با وزاری ایرانی در عقد معاهدهٔ صلح با سفیر فوق‌العادهٔ روسیه بیان نموده بودید، دوستی و محبت ناپلئون کبیر را نسبت به ما و تخت و تاج ایران درنظرما اظهرمن‌الشمس واجلی‌من‌السماءکرد. بنابراین اطمینان داریم‌که بنای‌اتحاد ودوستی‌این دودولت روزبروز مستحکم‌تر و تا قیام قیامت برقرار خواهد ماند...

درخصوص قطع روابط ایران و انگلیس خاطر محترم باید مسبوق باشدکه ازروزی که دولتین ما دست‌اتحاد، به یکدیگر داده‌اند، جمیع ابواب ارتباط بین مردم ایران و انگلیس مسدودگردیده، و سفیری‌که از جانب ایران به هندوستان مأمور شده بود به امر ما احضار گردیده است. گذشته از این مراتب، جمیع انگلیس‌هائی راکه در بلاد یا دربنادر ما بوده‌اند از ایران خارج‌گردیده‌اند.

... به تاریخ ماه ذی‌الحجةالحرام ۱۲۲۲ هجری = (فوریه ۱۸۰۸)» (۲)

در همین اوان ژنرال گاردان مراسله‌ای دارد خطاب به وزیر روابط خارجه کشور خود آقای دشامپانیی که بیشتر مطالب آن در اطراف مذاکره صلح ایران و روسیه است می‌نویسد: «فیلد مارشال کنت‌گودوویچ فرماندهٔ کل قوای روس درگرجستان، مأمور دربار ایرا نشده، و من سابقاً در عریضه‌ای که تحت شمارهٔ ۱۱، به تاریخ ششم ماه مه، حضور عالی عرض کرده و ورود او را به تبریز خبر داده بودم، مشارالیه در تاریخ ۲۱مه مراسلهٔ فوق‌العاده دوستانه از طرف کنت گودوویچ به من داد. حضرت اجل مراسله‌ای نیزبه میرزا شفیع صدراعظم نوشته و در آن شرایطی راکه برطبق آن روسیه حاضربه عقد صلح است یادآورگردیده است.

سابقاً صورت این شرایط را به عرض رسانیدم، اینك باز خلاصهٔ آن را معروض می‌دارم. مضمون آن، طابق‌النعل بالنعل، با مراسله‌ای که به ولیعهد، شاهزاده عباس‌میرزا عنوان شده، یکی است. من از مضمون آن نیز اطلاع حاصل‌کرده‌ام.

واضح است‌که دعاوی روسیه با دعاوی ایران درست درنمی‌آید و در این‌صورت بدون وساطت دولت ثالثی عقد صلح غیر ممکن است... چرا که اعلیحضرت [فتحعلیشاه]، در یك جلسهٔ خصوصی‌که حضور او شرفیاب شدم به من‌گفت‌که حاضر نیست از مضمون

۱ــ مأموریت گاردان ص ۸۰ــ۷۹.

۲ــ «مأموریت گاردان» ص ۸۰.

مراسلات مارشال گودوویچ اطلاع حاصل کند. او تن به‌قبول صلح نخواهد داد. مگر اینکه روس‌ها کلیهٔ ولایات ایران را تخلیه کنند.» (۱)

قبلا خواندیم که فتحعلی‌شاه با نظر ناپلئون و جنرال گاردان در مورد وساطت صلح بین ایران و روسیه موافقت نشان می‌داد و حال می‌بینیم فتحعلی‌شاه حاضر نیست سفیر فوق‌العادهٔ دولت روس گودوویچ را بپذیرد. جنرال گاردان در این مورد می‌افزاید: «من در جواب عرض کردم که: چون اعلیحضرت اختیار مصالح خود را در کف پادشاه متبوع معظم من گذاشته، ممکن است که مذاکرات صلح در پاریس بین عسکرخان و «کنت تولستوی» با وساطت اعلیحضرت ناپلئون کبیر به عمل آید و من این مطلب را تاکنون چندبار به عرض رسانیده‌ام. من اعلیحضرت فتحعلی‌شاه را وادار کردم که اختیارات‌تامه به‌سفیر خودمقیم پاریس بدهد، ومکنون خاطر خویش‌رابه اطلاع‌اعلیحضرت امپراطور برساند.»

زمینهٔ مطالب کارگزاران ایران و فرانسه چنین نشان می‌دهد که ناپلئون می‌توانست در هنگام انعقاد عهدنامه تیلسیت میان ایران و روسیه را کاملا آشتی دهد و به نحو آبرومندی روابط دوکشور را حسنه سازد. اما چنین به نظر می‌رسد که در آن هنگام وقایع اروپا چنان ناپلئون را مشغول‌کرده بوده است که او از کوچکترین مذاکره‌ای دربارهٔ ایران خودداری‌کرده است. و اگر مذاکره‌ای بین ناپلئون و الکساندر در مورد ایران به میان آمده باشد نگارنده تاکنون در این مورد اطلاعی ندارم. این نکته یادداشت جنرال‌گاردان را که در زیر می‌آید به خوبی روشن می‌کند که ناپلئون در عهدنامهٔ تیلسیت توجه به اوضاع روابط ایران و روسیه نداشته است. و جنرال گاردان در این مورد به وزیر روابط خارجه‌کشور خود می‌نویسد که: «مفتخرم که این دو سند را با ترجمه‌های آن‌ها حضور عالی بفرستم و از ملاحظهٔ آن‌ها، معلوم خاطر محترم خواهد شد، که عسکرخان مأمور است که با روسیه، در باب صلح داخل مذاکرات شود، و شرایطی راکه اعلیحضرت تصویب نماید امضاء کند.» (۲)

ژنرال‌گاردان می‌افزاید که: «در همین حال شاهزاده عباس‌میرزا [هم]، مراسله‌ای به امپراطور روسیه، «الکساندر» نوشته و اظهار داشته که فتحعلی‌شاه مایل است روابط دوستی قدیم خود را با روسیه از نو برقرارکند و به چه طریق با آن دولت از در صلح درآید.» (۳)

ژنرال گاردان به دنبال مطالب بالا آورده است که: «میرزا شفیع صدراعظم از کنت رمان‌روف تقاضاکرده است که از امپراطور کل روسیه بخواهد به سفیر خود مقیم پاریس، اختیارات تامه در عقد معاهده صلح بدهد. این کیفیت به نظر من بسیاری از مشکلات را از میان خواهد برد و دو پادشاه معظم بعد از آنکه هریك خیالات خود را راجع به ایران به یکدیگرفهماندند می‌توانند به زودی داخل درمذاکراتی شوندکه نتیجه

۱– ژنرال گاردان، مأموریت در ایران، ترجمه عباس اقبال، ص ۹۰ – ۹۳. ۲– ژنرال گاردان مأموریت در.... ۹۰ – ۹۳. ۳– گاردان در ایران ص ۹۰ – ۹۳.

غائی آن، کاملا بروفق مرام ایشان خواهد بود.» (۱)

در اینجا جنرال گاردان درمورد نظر فتحعلی‌شاه دربارهٔ قبول صلح به وزیر روابط خارجه خودنوشته است:«باید ازحق نگذشت‌که اعلیحضرت فتحعلی‌شاه درباب اتحادکردن با دو دولت درجهٔ اول اروپا و اقدام به‌هرنوع عملیات شدیدی برضد انگلیس که نفع عمومی اقتضاکند فوق‌العاده مایل و جداً ساعی و عازم است. میرزا شفیع هم که مأمور ابلاغ رأی ملوکانه است د راین امر با شاه هم‌عقیده و دارای همین قسم افکار است.» (۲)

ژنرال‌گاردان با گزارش خود، نامه‌ای از صدراعظم ایرن،که به عنوان وزیر روابط خارجهٔ فرانسه نوشته ارسال داشته، و اضافه کرده است که متن نامه چنین است:

«عالیجاها بلند جایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت ونجدت اکتناها عمدةالکبراء الفخاما. چون بنای دوستی و سازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته و امر اتحاد و یگانگی بین‌الجانبین به نوعی‌که تصورسرموئی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام‌گرفته بر هواخواهان هر دو حضرت لازم است‌که یکدیگر را از اوضاع و اخبار مملکتین اخبار و مطالب و مهماتی‌که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشته خامه اظهار سازند. بنابراین د راین وقت‌که حامل مراسله روانه بود اظهار می‌شود که از قراری‌که معلوم گردیده ونوشته نیز از ینارال فوزبمارشال غراف گداویچ رسیده، فکر و خیال جماعت روس آن است‌که حدود و ثغور ولایات روس و ایران بعد از مصالحه از این طرف گرجستان و داغستان معین شود، و حال آن‌که بر همهٔ خلق عالم ظاهر است‌که از قدیم‌الایام، ولایات مزبوره داخل خاك ایران، و رأس‌الحد مملکت ایران و روس ازآن طرف مزدوك بوده، دوستدار جواب نوشتهٔ عالی‌جاه غراف گداویچ را به مشورت عالی‌جاه رفیع جایگاه عزت و مجدت دستگاه عمدةالکبراءالمسیحیه جنرال گاردان‌خان مرقوم و این مطلب را بر او ظاهر ومعلوم ساخت، که اعلیحضرت قدرقدرت، قضا مهابت، پادشاه ذی‌جاه افخم، شهریار با اقتدار اعظم، امپراطور نیکو اطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلیحضرت ظل‌الله پادشاه جهان‌پناه روحی فداه، وکیل و قرارداد امور این ثغور و حدود راکفیل است، مادامی که از حضرت امپراطوری قرارداد امر ایران نشود مصالحهٔ این دولت علیه با سردار جماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهرچه حضرت امپراطور معظم‌الیه مصلحت داند بناگذاری نماید. اولیاء این شوکت بهیه راضی خواهد بود و قبول خواهند نمود. طریقه آن است‌که در این وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتنا عمدةالخوانین عظام، عسکرخان از جانب دولت ایران، و عالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتنا نجدت و نبالت انتباء، عمدةالاکابرالمسیحیه موسی کنت‌تالستای ازجانب‌دولت روس‌در دارالملك پاریس هستند درحضورحضرت سپهرمرتبت، امپراطور نیکو اطوار اعظم، گفت و شنید نموده، قرار مصالحهٔ اصلیه به رأی وارده حضرت معظم‌الیه داده شود که هریك از دولتین ایران و روس ملك قدیم خویش را مالك بوده، تداخل در مملکت یکدیگر ننمایند، و چون وقوع این مصالحت و وصول خبر آن نظر به بعد مسافت طول خواهد داشت و رأی و اداره عالی‌جاه بلند جایگاه شهریار

۱ـ «جنرال گاردان» ۹۲ ـ ۹۳. ۲ـ همان کتاب همان ص.

با اقتدار نیکو اطوار امپراطور اعظم بر آن است که نزاع و جدال فی‌مابین روس وایران که هر دو دوست دولت علیه فرانسه می‌باشند موقوف باشد، عالی‌جاه مجدت و نجـدت انتباء، وفطانت وکیاست اکتناء، شهامت وبسالت انتباء، خلاصةالاکابرالسیویه عمدةالاعاظم المسیحیه، جنرال غاردان‌خان، به وکالت این دولت عالیجاه فراست و کیاست اکتناء موسی بارون وردیه بوده پولکونیك سفیر سردار روس قرارداد نمود که از تاریخ حال الی مدت یك‌سال جنگ و دعوای و نبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزی آیت با جماعت روسیه متروك و طریق مدارا مسلوك باشد تا بعد از انقضای مدت مذکـوره البته خبر مصالحهٔ اصلیه از پاریس رسیده خواهد بود. هر وضع که اعلی‌جاه بلندپایگاه، شهریار با اقتدار، پادشاه نیکواطوار، امپراطور اعظم فرانسه، دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول و معمول دارند، خلاصه حالا وقتی است که حضرت امپراطور معظم الیه از عهده عهدی که با این دولت بسته برآید و امـر حدود و ثغور ممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله روحی‌فداه دارد، منتظم نماید، وبه هیچ‌وجه مغایرت و جدائی میانهٔ دولتین فرانسه و ایران نداند، و لوازم اجتهاد در اخراج جماعت روسیه از این حدود به وضعی که خود متعهد گردیده به‌ظهور رساند و نظر به مراتب نیك‌ذاتی که دارد در اتمام این امر ساعی باشد وهمه وقت به اظهار مهمات واعلام حقایق حالات خود پردازد. و الباقی ایام فرخنده فرجام به کام باد. در پشت برگ محل مهر میرزا شفیع» (۱) آمده است. جنرال گاردان درگزارش خود می‌افزاید که «وزیر مزبور (یعنی میرزا شفیع) دیروز به من گفت کـه ملکم به خلیج فارس رسیده و چهار کشتی جنگی همراه دارد. و این سفاین غیر ازشش کشتی و چهار سفینهٔ نقاله‌ای است که ازپیش در آنجا بوده، و من سابقاً آمدن آنها را به عرض رسانده بودم.» (۲)

در اینجا بجاست که متذکر شوم که جنرال گاردان، طبق مادهٔ هشتم عهدنامه «فیکن اشتاین» نگران و متوجه عملیات دولت بریتانیا درایران بود که چنانچه دولت ایـران به خواهد روابط حسنه‌ای با دولت بریتانیا برقرار کند، چون منبع آن در آن عهدنامه قید شده بودکه جمیع روابط سیاسی و تجارتی را با انگلیس قطع نموده، به دولـت مشارالیها فوراً اعلان جنگ بدهد دولت متبوع خود را در جریان بگذارد. به دنبـال گزارش خود می‌افزاید: «اعلیحضرت فتحعلی‌شاه چهار هزار نفر را برای دفاع سواحل خلیج و جلوگیری ازعملیات انگلیس‌ها روانه داشته است» (۲).

ژنرال گاردان بار دیگر در نامهٔ خود در مورد مذاکرات صلح می‌افزاید که: «آقای بارون دو ورد عنقریب عازم تفلیس می‌شود و قرار است که پس از رسیدن او و به آن شهر فوراً متارکه جنگ به امضاء برسد. و عملیات جنگی در تمام مدت مذاکرات صلح موقوف باشد.» (۳) ژنرال گاردان در مورد فرستادهٔ مارشال گودوویچ می‌نویسد: «پذیرائی که در تهران از او شد تاکنون از هیچ یك از فرستادگان مارشال گودوویچ نشده بـود

۱ـ تاریخ دیپلماسی ایران، سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلیشاه، تألیف خانبابـا بیانی (چاپ اول ـ ۱۳۱۸) ص ۱۲۳ ـ ۱۲۵.

۲ـ۳ همان کتاب ص ۹۳.

اعلیحضرت دو دفعه او را اجازهٔ بار داد و اورا به‌خلعتی گرانبها مفتخر ساخت. صدراعظم نیز به‌او اسبان قیمتی و پارچه‌های نفیس بخشید. حضرت‌عالی باید مطمئن باشید که من هم همان‌طور که شایستهٔ مقام چنین صاحب‌منصبی بود با او معامله کردم.» (۱)

در این هنگام پس از ارسال این نامه فتحعلی‌شاه از تهران عازم کمال‌آباد می‌شود و از آنجا به چمن سلطانیه می‌رود. ژنرال گاردان و میرزا شفیع هم به دنبال او عازم می‌شوند. در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۸۰۸ = (۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ هـ. ق.) گاردان از کمال‌آباد (۲) نامه‌ای به آقای دشامپانیی وزیر روابط خارجه کشور خود می‌نویسد که برای روشن‌شدن نظر گاردان در مورد سیاست انگلیس در ایران قسمت‌هائی، از آن را در زیر می‌خوانید: «میرزا شفیع دیروز مرا برای ملاقاتی خواست. من به زحمت فهمیدم که بیگلربیگی اصفهان هم اجازه یافته است که در این ملاقات حضور به هم برساند... شاید حضور او و در این جلسه برای آن بوده که به او علناً به فهمانند، که تصمیم من چیست، و چگونه در ترك ایران، در صورت بازشدن پای یك نفر انگلیسی در دربارهٔ طهران، عازمم...» (۳) او «پیشوای کسانی است که از انگلیس طرفداری می‌کنند.» (٤)

«ازمن سئوال شد که آیا با آمدن قاصد ملکم به طهران رضایت می‌دهم یا نه؟ من جداً با آمدن او مخالفت کردم و به وزرا گفتم که افتتاح باب هر نوع ارتباطی با انگلیس با تعهدات فتحعلی‌شاه درمقابل فرانسه وبا منافع خصوصی ایران مباینت داردودرصورتی که یك نفر انگلیسی در دربار ایران پذیرفته شود، من طهران را ترك خواهم گفت... من به میرزا شفیع تأکید،کردم که نباید بین ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها هیچ قسم رابطه‌ای برقرار شود... از ترس اینکه مبادا در باب مذاکراتی که با صدراعظم کردم سوء تفاهمی رخ دهد. مطالب آن را در مراسله‌ای که به عنوان او فرستادم قید نمودم.» (۵) ژنرال گاردان در مراسله‌ای که از اردوگاه سلطانیه در ۲ ژوئیه ۱۸۰۸ = ۹ جمادی‌الاخری ۱۲۲۳ هـ. ق. خطاب به شامپانیی نوشته می‌افزاید که: «اعلیحضرت امروز صبح طالب ملاقات ما شد. فتحعلی‌شاه به ما گفت که رشته هر نوع مذاکرات مابین ایران و انگلیس قطع شده و ازهر دو طرف تهیه عملیات خصمانه دیده می‌شود... [اما] بر طبق آخرین خبری که از خلیج فارس رسیده، گویا، عدهٔ جهازات انگلیسی ازکوچك و بزرگ ۱۸ فروند بیشتر نیست. ملکم سعی داردکه ایرانی‌ها را به خدمتگذاری کمپانی تجارتی هندوا دارد» (٦) جنرال گاردان در نامهٔ دیگری که از سلطانیه به شامپانیی نوشته به پیوست آن سود بیانات صدراعظم ایران را برای او ارسال داشته است و نوشته است «این سند فوق‌العاده مهم است زیرا محتوی تاریخچهٔ سیاست ایران و اصولی است که فتحعلی‌شاه بنای اتحاد خود را با اعلیحضرت ناپلئون کبیر بر آن مبتنی کرده» (۷) و نیز در اینجاهم گاردان درمورد

۱ــ همان کتاب ص ۹۳.

۲ــ کمال آباد: ظاهراً باید کمال آباد کرج باشد (زیرا نویسنده می‌نویسد «دو روز راه است») اما در فرهنگ جغرافیای ایران آمده است کمال آباد: ده: جزء دهستان حومهٔ بخش مرکزی‌قزوین: ۱۵ ك جنوب قزوین. فرهنگ جغرافیائی ایران. رزم‌آرا. جلد ۱، ص ۱۸۲.

٦ــ مأموریت گاردان ص ٩٤ــ۹۷ــ۳۰　　۷ــ همان کتاب همان صفحات و ص ۹۵ ــ ۱۰۰

توقف ملکم نماینده دولت بریتانیا در خلیج فارس می‌نویسد: «من نیز همان‌طوری که اعلیحضرت بیان‌کرد مطمئنم که ملکم برای مستحضر کردن حکمران کل هند از جریان حوادث خلیج فارس خارج شده ولی جهازات انگلیسی هنوز در آنجاست.» (۱) نکات زیر این مطلب را تأیید می‌کند. گاردان به دنبال مطلب خود می‌افزاید: «اطمینانی که فتحعلی‌شاه در فقرهٔ ششم به ما می‌دهد مشروط به اقداماتی است‌که اعلیحضرت امپراطور ما به نفع ایران پیش امپراطور روسیه خواهدکرد. با وجود این، گمان من این است‌که از فتحعلی شاه هیچ حرکتی که‌مخالف میل فرانسه باشد سرنخواهد زد» (۱) در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

اول اینکه جای تعجب است‌که دولت فرانسه‌که کوتاه‌ترین قدمی دربارهٔ ایران برنداشت، باز توقع راه عبور از ایران به هند را داشت و نیز خواستار آن بودکه پس از اینکه خود قرارداد تیلسیت راکه خلاف عهدنامه فیکن‌اشتاین بود با دولت روسیه امضاء کرده بود باز ایران با مواد ۱۶ گانه قرارداد فین‌کن‌اشتاین با او عمل کند.

دوم جای تعجب است‌که فتحعلی‌شاه با آشکاربودن پیمان‌شکنی دولت فرانسه باز به انجام خواسته‌های آن‌ها اهتمام دارد. برای تأیید این مطلب بجاست که باز قسمتی از نامه گاردان را مطالعه کنیم «میل قلبی شاه [ایران] این است‌که دیگر با روس‌ها که از او قوی‌ترند دست به کار جنگ نزند. اوضاع نظامی عباس میرزا هنوز چنان‌که باید قوامی نگرفته، و تمام سعی شاه براین است‌که به وسیلهٔ اعلیحضرت امپراطور ما بدون محاربه‌ای به پس‌گرفتن ولایاتی‌که حالیه تحت تصرف روسهاست موفق آید. در باب مردم این ولایات فتحعلی‌شاه در اشتباه است اگرچه این مردم از سلطهٔ روسیه می‌نالند ولی شاید آن را بر قید استیلای مستبدانه ایران ترجیح می‌نهند. و آرزویی جز تحصیل استقلال ندارند. چه، طبع سرکشی وطاغی ایشان زیر بار قبول هیچ نوع حکومت‌خارجی نمی‌رود!!» (۲) در این مورد نظر گاردان درست نیست چرا که میرزا هادی علوی می‌گوید «مردم گرجستان سخت در عذابند و شاهزاده‌های آن‌ها درزندان‌ها به سرمی‌برند و روز و شب به دوام دولت شاهنشاه ایران مشغولند.» (۳) گاردان که کم‌کم دارد به نارضایتی فتحعلی‌شاه از فرانسه پی می‌برد در پایان نامهٔ خود می‌نویسد: «فتحعلی‌شاه نمی‌تواند راضی به استعمال قوای قهریه جهت راندن روسها از آن ولایت شود. و قطعی است که اگر به وساطت اعلیحضرت امپراطور ما، این ولایات به او برنگردد او به میل زیر بار قبول تقاضاهای فرانسه نخواهد رفت» (٤) روابط ایران و جنرال گاردان و همراهان او را جنرال‌گاردان به طور دقیق برای وزیر روابط خارجه خود مرقوم داشته است و ما آنچه که مربوط به موضوع صلح بین ایران و روسیه بود و وساطت آن را ناپلئون و کارگزاران او قبول کرده بودند به‌طور اختصار ازنظر گذرانیدیم. اینک می‌پردازیم به عاقبت این جریان و خروج جنرال‌گاردان ازایران.

۱ــ همان کتاب ص: ۹۵ تا ۹۶.

۲ــ همان کتاب از ص ۱۰۲ تا ۱۰۳ ۳ــ همین کتاب ص ۲۷ ــ ۲۸. ٤ــ مأموریت گاردان‌در ایران، ۱۰۳.

ورود ملکم به خلیج فارس، روز به روز بر نگرانی گاردان می‌افزود و چون خود نمی‌توانست، در این مورد تصمیمی اتخاذ کند پیوسته تمام وقایعی که بر او در ایران می‌گذشت به وزیر روابط خارجه کشور خود اطلاع می‌داد. در این میان بار دیگر فرستادهٔ امپراطور روسیه عازم ایران شد و با مواد دو نامه‌ای که به عباس‌میرزا و وزیر او میرزا بزرگ (۱) نوشته بود خاطرنشان کرده بود که هرچه زودتر یا سفیری برای مذاکره معلوم شود یا خود را آماده حملهٔ روسیه کند. بار دیگر جنرال گاردان در تاریخ سوم اکتبر ۱۸۰۸م= (۱۲شعبان ۱۲۷۳ هـ. ق.) خطاب به‌وزیر خود می‌نویسد: «دربارهٔ ایران با اعتماد واطمینانی که من از روی مراسلات مارشال گودوویچ داده‌ام تسکین‌خاطر حاصل کرده، چه، مارشال گودوویچ قبول نموده است که قوای خود را، مادام که‌قشون ایران به تعرض مبادرت ننمایند و فتحعلی‌شاه برقرار سابق در تصمیم خود بر ضد انگلیس پایدار بماند از عملیات جنگی بازدارد.

اعلیحضرت فتحعلی‌شاه با استحضار اتحاد محکمی که بین اعلیحضرت امپراطور فرانسه و.... امپراطور روسیه برقرار است اطمینان داردکه الکساندر امپراطور روسیه، بدون ایراد اِشکالی، توسط پادشاه معظم متبوع ما را در حل اختلافات بین ایران و روسیه خواهد پذیرفت، و معاهدهٔ صلح بین ایران و دربار سن‌پترزبورگ در پاریس صورت خواهد گرفت» (۲) .. قاصدی که‌از طرف مارشال گودوویچ روانه شد، به تبریز رسیده است، و مراسلاتی راکه او حامل بوده، شاهزاده عباس میرزا فوراً به وسیلهٔ سواری به طهران فرستاده، ملاحظهٔ این مراسلات اساس جمیع تصورات دربار تهران را متزلزل ساخته، و اعلیحضرت و وزرای او را دچار وحشت غریبی نموده است. صدراعظم فوراً مرا احضار کرد و مراسله‌ای راکه مارشال به عباس میرزا و وزیر او میرزا بزرگ نوشته بود به من نشان داد... به من گفت که کنت گودوویچ در مراسلات خود صریحاً اظهار داشته است‌که امپراطور الکساندر از قبول وساطت فرانسه سرپیچیده و در دفعهٔ آخر به اطلاع دربار تهران رسانیده است که اگر اعلیحضرت شاه یا شاهزاده عباس میرزا بدون فوت وقت، نمایندگان خود را برای امضای معاهده نفرستند به‌خاك ایران حمله‌ور خواهد شد» (۳) در ضمن می‌افزاید دولت روس درنظر دارد خط مرزی سرحد دو دولت را «تا ساحل آرپاچای و کولاوارس به سمت جلو آورده و نتیجه قبول آن تسلیم شهر و ناحیهٔ ایروان و اوچمیاذین (اوچ‌کلیسا) است از طرف ایران.

با این پیشنهاد بنا به اظهار صدراعظم، دولت روسیه با استقلال ممالك حاضرهٔ ایران که اعلیحضرت ناپلئون به‌موجب مادهٔ دوم معاهده آن را ضمانت کرده، لطمه وارد می‌نماید. اعلیحضرت فتحعلی‌شاه حقاً انتظار داردکه به موجب این ماده و مواد سوم و چهار م‌همین معاهده شما باید همان‌طوری‌که شایسته شأن یك نفر سفیر پادشاهی که به وفای عهد مشهور است مارشال گودوویچ را واداریدکه نظریات خود را نسبت به ایران

۱ــ میرزا بزرگ = میرزا عیسی‌خان فراهانی معروف به میرزای وزیر و میرزا بزرگ پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی. ۲ــ ۳ــ همان‌کتاب صفحه ۱۰۴.

تغییر دهد.». (۱)

در این حال ژنرال گاردان شرح ورود ملکم را به خلیج فارس یادآوری می‌کند و به وزیر دولت خود می‌نویسد:

«اعلیحضرت فتحعلی‌شاه، اول کسی بودکه با جلوگیری ازورود انگلیس‌ها به خاك ایران و نپذیرفتن هیچ یك از فرستادهٔ آن دولت که ریاستشان را ملکم داشت، به شرایطی از «عهدنامهٔ اتحاد» که متعهد اجرای آن‌ها شده بود، عمل کرد. پادشاه ایران شکی ندارد که شما که نمایندهٔ دولت فرانسه در دربار تهرانید این اعتراضات را که از روی کمال دوستی و علاقه به اتحاد است به مسامع‌پادشاه متبوع خود خواهید رسانید ، و مراتب و داد اتفاقی راکه شما غالباً به نام امپراطور فرانسه، آن ها را یادآور می‌شدید گوشزد امپراطور خواهید نمود» (۲)... و نیز می‌افزاید:

«به علاوه تقاضای ما این است‌که تا رسیدن قاصد روس، از تبریز به تهران و تسلیم مراسلاتی که از مارشال گودوویچ برای شما دارد ازگرفتن تصمیمی خودداری نمائید...»

من به میرزا شفیع گفتم که اظهارات او تمام صحیح است، و همان‌طور که او گفته باید منتظر رسیدن مراسلاتی که احتمال دارد مارشال به من نوشته باشد بشوم ولی به او اطمینان دادم که من تمام مساعی خود را به خرج خواهم برد که کنت گودوویچ به قطع ارتباط با ایران مبادرت ننماید. چه، می‌دانم که این حرکت مطابق پسند دربار فرانسه نیست و حضرت عالی هم در مراسله‌ای که به تاریخ ۲٤ مه = (۲۸ ربیع‌الاول) از شهر به این مرقوم داشته دستور داده بودید که در نزدیك ساختن ایران و روسیه به یکدیگر تمام‌وسایلی را که در دست دارم به کار به برم.

میرزا شفیع به این بیان صریح من، کمال احتیاج را داشت... دو مراسلهٔ مارشال شخصاً او را طرف بی‌میلی شاه قرار داده بود و فتحعلی‌شاه بعد از ملاحظهٔ آن‌ها با او به وضعی رفتارکردکه چندان عادی شمرده نمی‌شد. یعنی با کمال غضب از او روگردانید و گفت که معلوم می‌شود تاکنون مرا فریب می‌داده‌اند.» (۱)

برای روشن شدن موضوع در زیر قسمت‌هائی از نامها ی‌را که مارشال گودوویچ برای عباس میرزا، درباره صلح آورده، و عباس میرزا به سبب ناراحتی از وعده‌های خلاف کارگزاران دولت فرانسه آن را ازهم دریده است در زیر می‌آوریم. در این نامه از طرف فرماندهٔ روس خطاب به عباس میرزا آمده است: «یکبار دیگرکه دفعه آخر خواهد بود، حضور اقدس ولایتعهد را یادآور می‌شوم‌که دولت عظیم‌الشان روسیه فقط درصورتی به عقد صلح حاضر است‌که دولت ایران شرایطی راکه پیشنهادکرده‌ام به پذیرد. و آن قبول مجاری خطوط کورا، و ارس و آرپاچای، است. به عنوان سرحد دولتین و امضاء عهدنامه‌ای از طرفین بدون فوت وقت.

چون من شخصاً طالب خیرم و تاکنون چندین‌بار امتحان آن را حضور حضرت اقدس ولایت‌عهد داده‌ام در این باب از اظهار عقیدهٔ خویش خودداری نخواهم‌کرد. ونظر به احترامی‌که نسبت به آن مقام محترم دارم باکمال صمیمیت آن را بیان خواهم نمود.

۱-۲-مأموریت گاردان ص ۱۰٦.

مرقومهٔ حضرت ولیعهد که به توسط فتحعلی‌خان نوری رسید مشعر بر حدود قدیمهٔ ایران و دعاوی آن دولت در آن باب بود. از این ولایاتی که دعوی تصرف آنها رادارید و حالیه اعلیحضرت امپراطور روسیه، پادشاه معظم من، بر آن‌ها مستولی است قسمت عمده را قوای مظفر ما به قدرت شمشیر گرفته و بقیه نیز به میل طبیعی تبعیت امپراطور روسیه را پذیرفته‌اند.» (۱)

از قسمت متن نامه‌ای که در بالا ذکر شد روشن است‌که دیگر پای وساطتی ازکسی در میان نیست. چراکه فرماندهٔ قوای روس آب پاکی را روی دست عباس‌میرزا ریخته و یادآور شده است‌که اگر به همین صورت فعلی وارد مذاکرهٔ صلح نشوید دامنهٔ جنگ را توسعه خواهیم داد، و در ضمن اشاره می‌کند که «از طرفی این ولایات هیچ وقت، از اصل کاملا جزء ایران محسوب نمی‌شده، و از طرفی دیگر دولت روسیه بر اثر عظمت و قدرت فوق‌العاده، و زور سرنیزه، و وسعت فتوحات، حق آن را داردکه هر سرحدی را که مطابق میل اوست به خواهد!! و دعاوی شدید نیز بنماید.» (۲) نویسنده این نامه از مطالب جزئی در می‌گذرد و اشاره به امور کلی می‌کند که: «اعلیحضرت امپراطور، مخدوم من، چون نیتی جز استحکام روابط حسنه با همسایگان خود ندارد. و ایران نیز یکی از آن جمله است، براثر احساسات عدالت خواهانه و حفظ حیثیت حاضر است به امضاء صلحی که ایران خواسته مبادرت کند، و به ایران راحت و فراغت به بخشد. و هم چنین بار دیگر مسئله حدود مرزی را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «راجع به خطوط سرحدی... پادشا ه‌معظم من، به وضع حاضر ایران نظر دارد و از همه بیشتر جانب انصاف را رعایت می‌نماید به همان شرایطی که امروز علنی شده، قناعت می‌ورزد. و این شرایط که من آن‌ها را به اطلاع والاحضرت رسانده‌ام، باید بدون هیچ‌گونه تغییر و تبدیل اساس صلح آینده محسوب شود.» (۳)

اما دعاوی ایران در باب نواحی مجاور « که امروز تحت تصرف اعلیحضرت امپراطور روسیه قرار دارد، به‌کلی بیجاست. مخصوصاً با وضع خطرناکی که امروز ایران دارد. فکر آن نیز باعث تعجب من است. چه این قبیل دعاوی به کلی از دوستی دور و به نظر من در حکم اعلان جنگ ملتی است.» (٤) نامهٔ بالا درمورد وضع ایران، و برخی از طغیانهای داخلی و درگیری ایران با پاشای بغداد و نیز موقعیت قوای روسیه ادامه می‌یابد و می‌افزاید «درصورتی که دربار ایران [فعلا] گرفتار این مشکلات وخیم است، آیا حالیه موقع آن است که دولت مذبور برعدد دشمنان خود بیفزاید؟ و به ادعاهای غرورآمیز، خشم مملکت مهیبی مثل روسیه را بر ضد خود برانگیزاند»؟ (٥)

در اینجا نباید از حق گذشت که پاره‌ای از مطالب این مکتوب خالی از واقعیات نیست. اما آنچه در این نامه بیشتر مورد نظر است، جنبه‌های روانی، و بلندپروازی، کار گذاران دولت روسیه را نشان می‌دهد که نظر دارند که از این طریق هم که شده ایران را در دادن شرایطی بهتر وادار به صلح کنند. والا از این قسمت نامه پیداست‌که نویسندهٔ

۱ـ ۲ـ همان کتاب ص ۱۰۸ ـ ۱۰۹.

۳ـ ٤ـ ٥ـ ماموریت گاردان ص ۱۱۰ ـ ۱۱۱.

نامه دایهٔ مهربانتر از مادر شده و می‌نویسد: «اما من چون منافع حقیقی ایران را درنظر دارم، خاطر حضرت ولایتعهد را مسبوق می‌دارم که امپراطور معظم من نظر به حس عدالتخواهی و انسانیت دوستی به هیچ وجه درصدد استفاده، از این وضع پریشان ایران نیست... باز همان شرایطی را که من پیشنهاد حضور عالی کرده و چنانکه مسبوقید به نفع کلی ایران است. یادآور میشود و بدون فوت وقت تصویب و امضای آنها را می‌خواهد. چون بوسعت فکر و هوش سرشار والاحضرت کمال اطمینان را دارم فکردر این موضوع را به خود ایشان وامی‌گذارم و عقیده‌ام این‌است که دربار روسیه که به‌این عظمت و قدرت رسیده، اگر برای حفظ حیثیت خود نیز باشد ممالکی را که در ظرف چند سال به قوهٔ شمشیر لشکریان خود گرفته نگاه خواهد داشت و دعاوی که ایران در باب این ولایات می‌کند به‌هیچ وجه براساسی مبتنی نیست.

بعد از بیان این مطالب وظیفهٔ خود می‌دانم که بار دیگر نظر حضرت ولایتعهد را متوجه منافع حقیقی خود کرده به ایشان توصیه نمایم که به رد شرایطی که تا این اندازه به نفع ایران است و اگر دولت مزبور آنها را بدون فوت وقت تصویب نماید منفعت بزرگی ازآن عاید وارث تاج و تخت ایران خواهد شد نپردازند» (۱).

نویسنده بدنبال مطالب بالا، بار دیگر خطاب به عباس میرزا تأکید می‌کند که امری‌که مرا به اختیار این لحن در مکاتبه واداشته، همان کمال عقیدهٔ من به حضرت ولایتعهد و ستایشی است که از او می‌کنم و اگر قصدم جز آسودگی بخشیدن به ایران بود که باید شما روزگاری برآن سلطنت کنید و آن بغیر از صلح با دولت عظیم‌الشانی، مثل روسیه میسر نمی‌شود. یقیناً به‌قبول مذاکرات سابق و حالیه تن درنمی‌دادم» (۲) و نیز ژنرال‌گاردان می‌افزاید «آخر این مراسله هم با آخر مراسلهٔ مذکور در فوق، کاملا مطابق است. و بعد از آن این کلمات است: والا حضرت باید فراموش نفرمایند که اگر ایران برخلاف منافع خود قدمی بردارد... و غیره. در طهران بتاریخ ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸م به توسط مترجم دوم موقتی هیئت سفارت، اکوست دونرسیا ترجمه شد.» (۳)

ژنرال‌گاردان در مورد این نامه می‌نویسد: «تهیهٔ مجدد ابتدای این مراسله که شاهزاده ولی‌عهد در حال غضب آن را درهم دریده بود. ممکن نشد. بهمین وجه نسخه‌ای که سواد آن به تهران فرستاده شده بود نیز به دست نیامد. این سواد فقط چند دقیقه در دست من ماند و در این مدت توانستم که موادی از آن را که مراسلات کنت گودوویچ خطاب به میرزا شفیع و میرزا بزرگ نیست ترجمه کنیم (بتاریخ ۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ م= (سوم رمضان ۱۲۲۳) (۳).

از متن نامه بالا نظر کارگذاران دولت روسیه در زمینه صلح یا جنگ به خوبی روشن است. حال به بینیم نظر ژنرال گاردان باردیگر در این مورد چیست؟ سه روزپس از ترجمهٔ نامهٔ گودوویچ به عباس میرزا، ژنرال گاردان در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ = (۱۹شعبان‌المعظم ۱۲۲۳ هـ. ق) نامه‌ای‌به‌کنت‌گودوویچ دربارهٔ حملهٔ احتمالی مجدد روسیه

۱ــ همان کتاب همان صفحات.

۲ــ ۳ــ همان‌کتاب ص ۱۱۲.

به ایران، می‌نویسد:

«آقای مارشال، مسیولاژار منشی سفارت را فرستادم تا درباب مضمون مراسله‌ای که در تاریخ دوم سپتامبر گذشته بمن نوشته و در آن اظهار داشته بودید، که اگر ایران فوراً به‌عقد صلح با حضرت اجل بدون واسطه فرانسه حاضر نشود به خاك آن تعرض خواهید نمود، مطالبی محرمانه به عرض عالی برساند. اگر بر خلاف انتظار من اظهارات لاژار تصمیم شما را تغییر ندهد وظیفه خود میدانم که به اطلاع حضرت اجل برسانم که‌چون ایران متحد اعلیحضرت امپراطور و پادشاه معظم من است و اعلیحضرت ناپلئون کبیر ولایاتی را که قشون روس حالیه متصرف شده جزء لاینفك ایران دانسته هرنوع حمله‌ای که به خاك ایران از طرف قوای روس بعمل آید در حکم توهین و تعرض به دولت متبوع من است.

با سابقه‌ایکه به مراتب دانش و حزم حضرت اجل حاصل است گمان می‌کنم که‌اگر حضرت اجل قبل از مبادرت به اقدامی بر ضد ایـران، انتظار نتیجهٔ مـذاکرات بین اعلیحضرت امپراطور معظم من، و اعلیحضرت امپراطورکل روسیه را بکشد بهتر است. چه، درصورتی خلاف مسئولیتی را برعهده خواهندگرفت‌که یقیناً دربارعظیم‌الشأن فرانسه و روسیه را به مذاکرات ناپسند واخواهند داشت. بـا ادای وظیفهٔ احترام... ژنـرال گاردان.» (۱)

ژنرال گاردان خطاب به وزیر روابط خارجهٔ‌کشورخود، دربارهٔ بروز جنگ، وعلت خشمناك شدن عباس میرزا از جنرال گودوویچ، می‌نـویسد: «عالیجنابا... بـه عرض عالی می‌رسانم‌که لاژار در ۱۷ ماه عازم شد و از اردوی عباس میرزا خواهد گذشت. جناب صدراعظم فرمانی به او داده است‌که شاهزاده ولیعهد به امر شاه درباب امورمربوطه به مأموریت لاژار با او موافقت‌کند. و به او اختیارات تامه بدهد. تا درصورتی‌که مارشال گودوویچ را به متارکهٔ جنگ وادارد برای امضای تعطیل جنگ اختیار داشته باشد. من‌هم به همین قصد به او اختیارات تام دادم.

عباس‌میرزا چون از لحن مراسلهٔ مارشال گودوویچ سخت خشمناك شده به دربـار اطلاع داده بود که جوابی به آن نخواهد نوشت. ولی من به صدراعظم توصیه کردم که به شاهزاده دستور داده شودکه به مارشال مراسله‌ای بنویسد و چنان‌که شایسته است به او جواب بدهد و به‌گوید که اطلاعاتی که او درباب اوضاع حالیه ایران نوشته حقیقتی ندارد. و مبنی بر معلومات واهی است.

جناب میرزا شفیع نظر مرا پسندید و از لاژار تقاضاکردکه شاهزاده عباس‌میرزا را به هر نحو شده است بر سر تصمیم بیاورد. بنابرآنچه جناب میرزا شفیع به من گفت ظاهراً مراسلاتی که به کنت رمان‌روف ومارشال گودوویچ نوشته بالحنی بسیار خوب‌نوشته شده، و مضمون آن‌ها مقرون به‌عقل و مبتنی براساس صحیحی است» (۲) به‌دنبال آرام کردن عباس‌میرزا، بار دیگر ژنرال گاردان به وزیر خارجهٔ خود یادآور می‌شودکه «مجدداً خاطر عالی را به این نکته متوجه می‌سازم‌که وساطت اعلیحضرت امپراطور ما برای عقد

۱ــ مأموریت ژنرال گاردان در ایران ص ۱۱۲. ۲ــ همان کتاب ص ۱۱۳.

عهدنامهٔ صلح بین دربارایران و روسیه از ضروریات است. شرایطی که هریك از دوطرف می‌نمایند به هیچ وجه با یکدیگر نمی‌سازد و از طریق صلح مرحله‌ها دور است. به همین جهت هر نوع مذاکراتی که در محل بین طرفین به عمل آید به طول خواهد انجامید و دولتین را هرگز به یکدیگر نزدیك نخواهدکرد.» (۱) جنرال گاردان در نوشته خود اضافه می‌کند: «با این بی‌اطلاعی از اخبار سیاسی، نمی‌دانم اصرار روسها را در تعرض به ایران، بر چه حمل کنم. جز اینکه بگویم خیال ایشان این است که به سرعت از جانب ایران آسوده خاطر شوند و شاید اگر بتوانند ازحصول نتیجه، ایرانیها را برضد عثمانیها به‌جنگ وادارند.» (۲)* در مکاتبی که ازعباس میرزا وپاسکویچ دیده‌ام همواره فرماندهان روسی یکی‌از خواسته‌هایشان در شرایط صلح گلستان و ترکمن‌چای این بوده، است که قوای ایران را برای حمله به عثمانیها بسیج دارند. پرداختن به این مهم در اینجا موردی ندارد. گاردان پیش‌بینی کرده است که اگرفرماندهٔ روسیه جنگ را برعلیه ایران آغاز کند و دولت فرانسه بخواهد کمکی به ایران بدهد بهتر آن است که این قوای از صفوف پیاده و توپخانه و سواران تفنگدار مرکب باشد» (۲) گاردان به دنبال مطالب خود می‌افزاید: « در تاریخ ۱۲ اکتبر (۱۲ روز پیش از تحریر نامه ذکرشده) به صاحب منصبان فرانسوی که مأمور خدمت شاهزاده عباس میرزا شده‌اند، امر دادم که درصورت بروز جنگ، بین روسیه وایران به طهران بیایند و از لاژار تقاضاکردم که در وا داشتن شاهزاده به حفظ‌بی‌طرفی در حال حاضر سعی بلیغ به خرج دهد.» (۳)

بنا به نوشتهٔ گاردان روز ۱۰ اکتبر فرماندهٔ سپاه روسیه «مرکز اردوی خود را به نزدیکی اوچ کلیسا (اوچمیازین) که در دو فرسخی ایروان است و از این شهر دیده می‌شود» (٤) می‌آورد. و روز ۱۲ اکتبرجنرال گاردان افسران تحت‌نظرخود را ازمرکز سپاه عباس‌میرزا به طهران فرا می‌خواند تا در بروز جنگ دست به عملیات جنگی نزنند. با این دستور جنرال گاردان، به یکباره امیدهای عباس میرزا از وعده‌های پوچ فرانسه بر باد می‌رود.

روز سیزدهم اکتبر هنگامی که عباس‌میرزا «از عملیات اکتشافی در نزدیك ایروان برمی‌گردد در خاك ایران به یك دسته از سواره‌نظام روسی بر می‌خورد و از طرف ایشان مورد حمله قرار می‌گیرد. و چند نفر در این گیرودار کشته می‌شوند.» (۵)

جنرال گاردان اضافه می‌کند که «در ۲۶ اکتبر خبر رسید که روسها به یکی از قصبات نزدیك ایروان حمله‌کرده‌اند، قشون ایرانی نیز بدون حصول نتیجه بر ایشان

---

۱ ــ ۵ــ مأموریت گاردان ص ۱۱۳.

* در این مورد نظر گاردان کاملا صحیح است. چرا که در بیشتر مکاتیبی که از فرماندهان‌روس خطاب به عباس میرزا دردست‌است همه‌جا سعی می‌کنند که عباس میرزا را اغفال کرده که با عثمانیها درگیر شود تا خود آنها در این میان به خواسته‌ها و نظرهای خود برسند. به این موضوع در مقدمهٔ مکاتیب عباس میرزا پرداخته‌ام.

حمله برده‌اند» (۱) این بود شرح مختصری از دخالت و رابطه دولت فرانسه در جنگ اول ایران و روس و شرح میانجی‌گری او میان ایران و روسیه که به نتیجه‌ای نرسید و به دنبال وعده‌های بی‌حاصل آنان ضررهای جبران‌ناپذیری به پیکر کشور و قوای ما وارد آمد. عباس میرزا درسی‌ام نوامبرنامه‌ای به جنرال گاردان می‌نویسد وعلت خروج صاحب‌منصبان فرانسوی را از قوای خود جویا می‌شود. جنرال گاردان علت خروج آن‌ها را بلاتکلیفی و بی‌دستوری ازامپراطور ناپلئون می‌داند. در هرحال بازهم به دنبال عهدشکنی‌های فرانسویان دولت ایران نسبت به آنها حسن‌ظن داشت، اما ناچار شد رابطه خود را با انگلیسها برقرار نماید گرچه برقراری رابطهٔ خود را با دولت انگلیس موقتی و ناچاری به شمار می‌آورد، ولی مردم ایران، آنان که با اوضاع روز و زمینهٔ جنگ و رابطه فرانسویها با ارتش ایران در آن موقع حساس اطلاع داشتند، هرکجاکه فرانسویان را می‌دیدند ناسزا پی‌ناسزا نثار آنها می‌کردند. تااینکه کار به‌جائی می‌رسدکه صدراعظم ایران میرزا شفیع به گاردان می‌گوید: «آقای سرتیپ غیر از من و اعلیحضرت درطهران دیگرکسی که به فرانسه علاقمند باشد نیست.» (۲) برای تأئید نظر میرزا شفیع نظر آقای ژوانسن مترجم سفارت فرانسه را در تهران در زیر می‌خوانیم:

«عاقبت پیش صدراعظم رفتم و درخصوص دشنام‌هائی که هر روز می‌دهند سخت اعتراض‌کردم. و به او گفتم که اگر جلوی این ترتیب گرفته نشود، از آن مخاطراتی تولید خواهد شدکه پیش‌بینی آنها نه ممکن است و نه جلوگیری از آنها...

صدراعظم از این حادثه متأثر شد و حکم کردکه چهار تفنگدار با صاحب‌منصبان درکوچه همراه باشند تا اگر کسی مانع عبور ایشان شود آنها را دفع‌کنند. بعد گفت‌که این قبیل حوادث که هر روز تجدید می‌شود علامت وقایع ناگواری است‌که باید جلوی آنها راگرفت. و آن یك راه بیش ندارد و در آخر نطق خود به من گفت که شاه مصمم شده است که بیش از این سرتیپ گاردان را معطل نکند. بنابراین خوبست که سرتیپ تهیهٔ مقدمات سفر خود را ببیند و برای ملاقات شاه فردا بیاید» (۳) بی‌اطلاعی از نظر ناپلئون در مورد وساطت بین ایران و روسیه و نزدیك شدن سفیر بریتانیا به ایران‌و بروز دوبارهٔ جنگ، اینها همه باعث شدکه جنرال گاردان دست از فعالیت خود در مدرن سازی ارتش ایران بردارد. در جلسه‌ای که میان فتحعلیشاه و گاردان برگزار می‌شود، فتحعلیشاه از جنرال گاردان می‌خواهد که نسبت به نفرستادن ۲۰ هزار قبضهٔ تفنگ و نرسیدن هیچ‌گونه خبری را از فرانسه روشن سازد. گاردان پس از گفتگوی بسیار دو ماه مهلت می‌خواهد و به دولت ایران اطمینان می‌دهد که در عرض این مدت دوستی دولت فرانسه با ایران ثابت خواهد شد. ولی مهلت مذکور پایان می‌یابد و خبری از فرانسه نمیرسد. بدنبال ناامیدی از دربار فرانسه فتحعلیشاه تصمیم قطعی می‌گیرد که روابط خود را با انگلیسها دائر و برقرار کند. در این هنگام که دولت ایران به کلی از دولت فرانسه قطع امید می‌کند، سفیر انگلیس که آرزوی چنین کاری را داشت و انتظار چنین ساعتی را می‌کشید روز بروز به‌طهران نزدیك‌تر می‌شود ژنرال گاردان در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ به‌اتفاق

۱ــ همان کتاب ص ۱۱۶. ۲ــ همان کتاب ۱۲۵. ۳ــ همان کتاب ص ۱۸۷.

چند تن از همراهان خود به ملاقات شاه میرود و پس‌از گفتگوهای بسیار اجازه مرخصی میگیرند. فتحعلیشاه در کمال تأثر به‌آنان اجازهٔ بازگشت می‌دهد. ژنرال گاردان پس از ملاقات با شاه به میرزا شفیع می‌نویسد: «بنابر آنچه از شرفیابی به حضور اعلیحضرت استنباط کرد م‌لازم می‌دانم که برای رعایت احترام پادشاه معظم و ملت عظیم‌الشان خود به استحضار عالی برسانم که اگر از طرف دولت ایران به انگلیسها اجازهٔ ورود به این مملکت داده شود خود را به‌ترك طهران مجبور خواهم دید. گاردان». (۱)

بنابراین در روز ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ = (۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ ه‍ ق) فردای همان روزی که گاردان با شاه ملاقات می‌کند گاردان در ساعت ۱۱ وربع صبح با همراهانش از تهران عازم تبریز می‌شوند و نیز پس‌از دوماه توقف در تبریز، در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با دوم ربیع‌الاول ۱۲۲٤ ه‍. ق تبریز را ترك می‌گویند و از طریق کشور عثمانی خاك ایران را ترك می‌کنند.

از مطالعه این فصل روشن می‌شود که جنرال گاردان بنابه صلاح‌دید خود ایران را ترك می‌کند نه با اطلاع و نظر امپراطور کشور خود. مطالب دیگری در این مورد میتوان از نامه‌های دوتن از بازماندگان هیئت گاردان که یکی از آنان در تهران و یکی در تفلیس به‌انجام وظیفه مشغول بوده‌اند بدین قسمت افزود اما چون نتیجه کار معلوم است. می‌پردازیم به قسمت بعدی و یادآور می‌شویم که توجه به نوشته پیش‌نشان میدهد که در هر مواردی اتکا به دیگران داشتن، خلاف عقل است. چرا که فتحعلیشاه و عباس میرزا با اتکا به کمك ناپلئون، دست از فعالیتهای خود کشیدند و نمی‌باید بشود آنچه شد. اینك برویم برسر نقش کارگذاران دولت بریتانیا در جنگ اول ایران و روس.

روابط انگلیس با ایران در جنگ اول ایران و روس.

در پیش خواندیم که بنابه حسنه شدن روابط امپراطوران فرانسه و روس، دولت فرانسه از مواد عهدنامهٔ فین‌کن‌اشتاین سرپیچید، و به علت گرفتاری در اروپا تا حدی خیال حمله به هندوستان را بدست فراموشی سپرد. فرستادهٔ او جنرال گاردان با تلاش بسیار نتوانست معاهدهٔ صلحی میان ایران و روسیه برقرار سازد. عدم موفقیت گاردان‌در این مورد چند چیز است. **اول** نداشتن اختیار تام از طرف ناپلئون. **دوم** کندی وسیله‌سفر که هرگاه نامه‌ای به‌فرانسه می‌نوشت قریب ۷ــ۸ ماه طول می‌کشید تا جواب آن میرسید. نکتهٔ دیگر موقعیت خود فرانسه دراروپا وفرصت‌طلبی روسیان در آن موقعیت، از این‌رو در هنگامی که فرماندهٔ سپاه روس در نزدیکی ایروان حمله به قوای ایران را شروع کرد، گاردان باکمال بی‌شرمی و وقاحت‌و برخلاف معاهده‌ای‌که باکشور ماداشت، افسران تحت فرماندهی خود را که در قوای عباس میرزا به خدمت مشغول بودند بـه تهران فراخواند و پس از چندی عازم تبریز و از تبریز عازم فرانسه شد. بدنبال خروج گاردان از تهران، بار دیگر دامنهٔ فعالیت دولت بریتانیا در تهران آغاز گردید که دورنمائی از

۱ــ همان کتاب ص ۱۳۲.

آن بشرح زیر است:

انگلستان در نظر داشت نفوذ سیاسی خود را در ایران که تا حدی از موقعیت آن اطلاع داشت برقرار سازد. روابط سیاسی ایران وفرانسه خطربزرگی را برای بریتانیا در آسیا ایجاب می‌کرد. هنگامی که دولت ایران و روسیه بر سر مسئلهٔ گرجستان وارد جنگ شدند با انعقاد عهدنامهٔ فین‌کن اشتاین تقریباً مأمورین سیاسی انگلیس از ایران طرد و با اجازه نیافتن ملکم برای ورود به ایران روابط دوکشور قطع گردید. در این هنگام، یك هیأت فرانسوی زیر نظر ژنرال گاردان در ارتش ایران به خدمت مشغول شدند. و با نوسازی ارتش ایران راه حمله به هندوستان را که‌زیر نفوذ امپریالیسم انگلیس بود هموار می‌کردند.

این نزدیکی ایران و فرانسه سبب نگرانی بسیار دولت بریتانیا بود. بهمین علت انگلستان تصمیم گرفت دوباره روابط دوستی و سیاسی خود را با ایران برقرار کند. به همین منظور فرماندار هند درنظر گرفت یکی از مأمورین کاردان خود را به ایران ارسال سازد. قرعه فال بنام ملکم زده شد که در آن روزگار در هندوستان به کار اشتغال داشت و قبلا هم سفری به ایران آمده بود و تا حدودی از اوضاع ایران آگاهی داشت. ملکم عازم ایران شد و با هدایا واعتبارات زیاد در تاریخ دهم ماه مه ۱۸۰۸ میلادی وارد بوشهر شد. در این هنگام فتحعلیشاه در چمن سلطانیه در محل تابستانی خود بود و بنا به نظر ژنرال گاردان مذاکره صلح بین او و گودوویچ فرمانده سپاه روس در میان. خبر ورود سفیر دولت بریتانیا به خلیج فارس، به‌دربار ایران رسید. نمایندهٔ دولت فرانسه از این‌خبر بسیار نگران شد و به صدراعظم ایران میرزا شفیع نوشت‌که اگرنماینده دولت انگلیس وارد ایران شود اواز ایران خارج خواهد شد. فتحعلیشاه که‌دیگر امید چندانی‌به خدمات هیأت فرانسوی نداشت از ورود ملکم هم به ایران خودداری کرد. بدنبال ورود ملکم به ایران که ازطرف فرماندار کل هندوستا ن‌مأمور ایران شده بود، هارفورد جونز، بری‌جس که بنابه نوشتهٔ آقای ابوالقاسم طاهری «از کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس و از شیفتگان زبانهای شرقی به ویژه زبان و ادبیات فارسی بود و دوران خدمات وی در مقام نمایندهٔ سیاسی و بازرگانی شرکت یاد شده در بصره و بغداد برروی هم شانزده سال به درازاکشیده بود نزدیکی محل‌کار هارفورد جونز به ایران و علاقهٔ دیرین شرکت هند شرقی انگلیس به رخنه کردن در بازار داد و ستد ایران و عشق شگفت‌آوری که وی به فراگرفتن‌زبان فارسی داشت همه سبب گردید که جونز جوان را تشویق به سفر درایران کند» (۱) و نیز همین مورخ بدنبال مطلب بالا اضافه می‌کند که «به‌حکم تصادف [نخستین] سفر هارفورد جونز به شیراز در ۱۷۸٦ میلادی برابر ۱۲۰۱ هـ. ق همزمان با بازپسین روزهای پادشاهی لطفعلی‌خان زند آخرین شهریار نگون‌بخت دودمان زندیه بود. وی درپیش‌گفتار بسیار درازی‌که بر ترجمه مآثر سلطانیه (۲) نوشته است شرح

۱ــ طاهری، ابوالقاسم «تاریخ‌روابط‌بازرگانی وسیاسی انگلیس و ایران» انجمن آثار ملی، ش ۱۱۷، جلد ۱ ص ۳۵۰ــ۲۰۳۵٦ــ ‌این‌کتاب نخست بدستور عباس میرزا ولیعهد در سال۱۲٤۱هجری به سعی و استادی جناب محمدباقر تبریزی در دارالسلطنهٔ تبریز به چاپ رسید و نیز سه چهار سال پیش درتهران‌به‌همت‌آقای صدری افشار تجدید چاپ شد.

کلی نخستین سفر خود را به ایران یاد کرده است و نیز می‌افزاید جونز «نسبت به‌اوضاع و مسائل سیاسی ایران علاقمند بود و با پاره‌ای از رجال درباری مانند میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ قائم‌مقام دوستی دیرینه داشت.» (۱) پس از نخستین فرستادهٔ ناپلئون و آمدن ژوبر به‌دربار ایران، جونز به توسط نامه‌ای از قائم مقام بزرگ می‌خواهد که رابطهٔ دوستانه بین ایران و انگلیس برقرار شود.

آقای طاهری می‌افزاید«دوسال پس‌ازورودآمده ژوبربه‌تهران دولت بریتانیادرصدد برآمد... سیاستمدارکارآمد با تجربه و زباندانی را برای عقد پیمان اتحادی به دربار فتحعلیشاه روانه سازد. قرعه بنام جونز اصابت کرد.» (۲) جونز مدتی براثر گرفتاریهای دیپلوماتیك سفرش به ایران به تأخیر افتاد. هنگامی که به ایران آمد قطعه الماس بزرگی به عنوان هدیه برای فتحعلیشاه آورد که گفتند آن الماس را در هرج و مرجی که‌بدنبال مرگ کریم‌خان زند در ایران درگرفت پنهانی آن را از ایران به هندوستان بردند» (۳) بالاخره جونز بدنبال مأموریت خود از لندن عازم هندوستان شد تا با دستورات از هندوستان عازم ایران شود. آقای طاهری می‌افزاید... «مسافرت جونز از بندر پرتسموث تا بمبئی شش ماه طول کشید. سرانجام در بیست و ششم ماه آوریل ۱۸۰۸ میلادی ناو سفایر در کرانه بمبئی لنگر انداخت و نخستین پیامی که به سرهارفور جونز دادند آن بود که جان ملکم به سفارت از جانب فرماندار کل جدید هندوستان لردمینتو عازم ایران شده است» به هر تقدیر هارفورد جونز که از این بی‌اعتنائی و مداخلهٔ بی‌مورد لردمین‌تو فوق‌العاده رنجیده بود صلاح کار در آن دید که رفتن ملکم و اهانت فرماندار جدید را نادیده انگارد و به‌لردمین‌تو پیام فرستاد که تا نتیجهٔ مذاکرات جان ملکم درایران آشکار نشود وی در هندوستان خواهد ماند. درنگ سفیر جدید در حدود چهار ماه و نیم به درازاکشیده و سرانجام همین که خبر آمد ملکم با دست خالی بازمی‌گردد... به جونز رخصت حرکت به سوی تهران داده شد. در چهاردهم ماه اکتبر ۱۸۰۸ میلادی یك ماه و دو روز پس از حرکت از بمبئی، جونز و همراهانش به بوشهر رسیدند... و از بندر بوشهر عازم شیراز شدند. اما در نظر بودکه جونز در شیراز بماند تا خبری از اقدامهای ملکم از هندوستان برسد. اما به سبب نامه‌های محرمانه‌ایکه جونز به میرزا بزرگ نوشت عازم تهران شد.

«ژنرال گاردان نمایندهٔ ناپلئون بناپارت همه‌گونه توطئه می‌کرد تا مانع از آن‌شود که جونز به دربار فتحعلیشاه راه یابد» (٤) جونز در این‌سفر با مشکلات بسیار روبرو بود. اول فرماندارکل هندوستان با او روی موافقت نداشت. دوم‌گاردان پیوسته در کار کارشکنی او بود. اما بزرگترین مشکل جونز این بودکه بدون اخذ نتیجه‌ای فرماندار‌او را به بازگشتن دعوت نموده بود. ولی «جونز موکداً گفت من به‌دلائل چندی هرگز قدم از خاك ایران بیرون نمی‌گذارم.» (۵) و از شیراز عازم اصفهان و تهران شد. میرزا

۱ـ طاهری ابوالقاسم تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، انجمن آثار ملی، ش ۱۱۷، جلد ۱ ص ۳۵۰ ـ ۲۰۳۵٦ ـ ۳ـ همان کتاب ص ۳۵۸ ـ ۳٦۵.

٤ـ ۵ـ همان کتاب ص ۳۵۸.

ابوالحسن شیرازی مأمور پیامی برای سفیر انگلیس بود و پیش از آنکه او به اصفهان برسد او عازم اصفهان شد. بالاخره جونز وارد تهران شد و پس از ملاقات و گفتگو با فتحعلیشاه موفق به عقد «پیمان دوستی واتحاد» با ایران شد و میرزا ابوالحسن‌خان برای امضاء این پیمان به همراه موریه عازم لندن گردید. آقای طاهری می‌افزاید «جونز دو ماهی از دوران اقامتش را در اواخر سال ۱۲۲۴ هـ. ق در اردوی فتحعلیشاه گذرانید بنابه دعوت شاه قاجار وی با کارمندان سفارتش ابتدا به چمن سلطانیه و از آن جا به چمن اوجان رفت و در آن‌جا بود که وی برای نخستین‌بار دوتن از فرزندان ارشد شاه، محمد علی میرزا و عباس میرزا رادید.» (۱) و هنگامی که از چمن سلطانیه عازم چمن اوجان شد، خسرو میرزا فرزند لطفعلی‌خان زند را ملاقات کرد.

آقای طاهری اضافه می‌کند «در زمستان آن سال نامهٔ دیگری از لردمین‌تو درتبریز به‌دست جونز رسید که وی را مجدداً امر به ترك خاك ایران می‌کرد. ضمناً در همان نامه برای مزید آگهی وی گفته شده بود که طبق دستور فرماندار کل هندوستان تا ورود ژنرال ملکم به ایران جراح شرکت هند شرقی، مستر جوکس مراقب منافع حکومت هند در ایران خواهد بود.» (۱)

بدنبال اهانتهای لردمین‌تو جونز تقاضای استعفا از جورج سوم کرد. در همین اوان خبر رسید که ملکم وارد ایران شده است. اما جونز حاضر به ملاقات با وی نشد. وضمناً از لندن خبری رسید که پادشاه انگلستان با استعفای جونز موافقت کرده و بجای او سرگور اوزلی را سفیر فوق‌العاده خویش و وزیر مختار بریتانیا در تهران کرده است.

جونز بدنبال ورود ملکم که (برای سومین‌بار) وارد ایران شده بود ایران راترك کرد و تنها معاهده‌ای که در مدت سفارت او در ایران انجام گرفت معاهده «پیمان‌دوستی و اتحاد» بین ایران و انگلستان بود. از مأخذ یاد شده، دربارهٔ جونز پیداست که وی نسبت به دیگر کارگذاران بریتانیا مورد بی‌مهری مردم ایران نبوده و در او به چشم محبت می‌نگریسته‌اند. این نکته را نیز میتوان از سوادنامه عباس میرزا، در جواب مکتوب(۲) جونز بخوبی بازشناخت. این‌نامه به‌خط وانشاء سیدالوزرا میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی است که متن آن به‌قرار زیر است.

«در ذریعهٔ آداب ترجمانی که مشعر از حسن صداقت و خلوص نیت و اظهار شوق خود، بحضور ما قلمی و انفاد داشته بود، به ابلاغ عالیجاه، جلالت و نبالت دستگاه، فخامت و مناعت همراه، سفیر فرزانهٔ آگاه، دانای دقایق سفارات، سرگوراوزلی، بارونت ایلچی بزرگ آن دولت رسید و موجب مزید اعتقاد ما به حسن صداقت و صفای اخلاص و صدق نیت و کمال غیرت آن عالیجاه گردید. عالیجاه ایلچی مشارالیه نیز شرحی مفصل از خوبی و خشنودیهای آن عالیجاه، از ما که نزد او و جاهای دیگر محض نیکی ذات و خوبی صفای خود اظهار کرده بود مذکور نمود و مهیج مواد محبت و التفات ما نسبت

۱ــ همان کتاب ص ۳۶۶.

۲ــ مکتوب جونز به عنوان عباس میرزا به توسط سرگور اوزلی جهت عباس میرزا ارسال شده است.

به آن عالیجاه شد. نواب والا هنوز غبن این را داریم که مقارن ورود آن عالیجاه به اوجان و تبریز موکب ما حرکت نموده نه برای ما توقفی روداد که آن عالیجاه راچنانکه دل می‌خواست و درنظر داشتیم ملاقات نمائیم، نه توقف آن عالیجاه طولی داشت که لااقل چند روزی اگر در سفر هم می‌بود، آن عالیجاه را ملتزم حضور نمائیم، نه در دوبـار ملاقات نیز مجالی شد که هزار یك محبت باطن و التفات ضمیر را نسبت به‌آن عالیجاه ظاهر نمائیم، نه در غیبت و حضور نیز التفاتی به ظهور رسیدکه موجب هزار یك اینگونه رضامندی و خوشنودی آن عالیجاه ازحضرت ما باشد، هرچه آن عالیجاه گفته همه از این است که به مقتضای کیاست ذاتی و خلوص نیت، خود التفات باطنی ما را استنباط نموده و بواسطه حق‌شناسی جبلی در هرجا اظهار نموده است و چون التفات ما التفات باطنی و ارادت آن عالیجاه نیز ارادت قلبی است همان سه چهار ساعت ملاقاتی که اتفاق افتاده با قرنها برابر است و هرگز آن عالیجاه ازنظر ما و التفات ما از نظر آن عالیجاه دور نخواهد شد. هزار قبضه شمشیر موعودی را هم که ازقرار ذریعه مرسله روانه کرده، موجب مزید اعتقادات ما به آن عالیجاه شد، خانه آن عالیجاه آبادان، نمیدانیم بجای اینگونه حسن ارادتی که از آن عالیجاه جلوهٔ ظهور نموده و مینماید بچه نوع عاطفتی آن عالیجاه را مخصوص داریم که تلافی بعمل‌آمده باشد. بالجمله همینقدر مرقوم میداریم که اگر آن عالیجاه یك‌ساله راه از حضور ما دور است، اما روزی نیست که از نظر ما مهجور باشد. همواره التفات ما درباره آن عالـیجاه کامل است و محبت ما شامـل. والسلام.» (۱)

سفارت سرگور اوزلی به ایران

همانطوریکه قبلا دیدیم به علت مخالفتهای لردمینتو فرمانفرمای کل هندوستان با جونز، و سفارت یافتن ملکم به ایران، دولت ایران میرزا ابوالحسن شیرازی راباجونز و موریه یکی ازهمراهان جونز به‌لندن میفرستد تا وضعیت دوسفیر دولت بریتانیا درایران روشن شود. اما پس ازمدتی توقف آنان دربریتانیا سرگوراوزلی و میرزا ابوالحسن‌خان (بطوری‌که قبلا درشرح زندگی میرزا ابوالحسن‌خان خواندید)، به اتفاق در تاریخ ۱۸ جولای ۱۸۱۰ از لندن حرکت می‌کنند و عازم ایران می‌شوند.

این هیأت قبل از اینکه وارد ایران شوند مدتی در شیراز توقف کرده و هر یك در قسمتی از خاك فارس به سیاحت پرداختند تا اینکه از طریق اصفهان بطرف تهران روانه شدند. مدتی پس‌از ورود اوزلی «عهدنامهٔ مجمل» بین ایران‌و انگلیس انعقاد یافت» (۲).

محمود محمود می‌نویسد «تا این عهدنامه به لندن رفت و به ایران بازگشت قریب سه سال طول کشید و در این‌مدت سیاست نیز تغییر نموده بود. در نتیجهٔ این تغییر سیاست، معاهدهٔ مارس ۱۸۱۲ موسوم به «عهدنامهٔ مفصل» بین‌دولتین ایران‌و انگلیس به‌نمایندگی سفیر فوق‌العاده جدید سرگوراوزلی منعقد گردید.» (۳)

۱ــ متن نامه عباس میرزا به جونز: نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده. ۲ــ برای اطلاع از چگونگی این عهدنامه رجوع‌کنید به عهدنامه‌های ایران تالیف مؤتمن‌الملك پیرنیا و به کتاب محمود محمود جلد اول ص ۹٦ به بعد. ۳ــ همان کتاب ص ۱۱۰.

محمود محمود در اینجا به نکته‌های جالبی از نظر سیاست ایران و انگلیس وفرانسه و روسیه اشاره کرده می‌نویسد «در این سه سال، در اوضاع سیاسی اروپا نیز تغییرات کلی حاصل شده بود که آن تغییرات در سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران خیلی تأثیر داشت مثلا نزدیکی روس با انگلیس بالطبع نقشهٔ سیاست انگلیس‌ها را تغییر خواهد داد. درست همان بازی پیش آمد که در نتیجهٔ صلح تیلسیت پیش آمده بود در آن موقع بواسطهٔ نزدیکی ناپلئون با الکساندر، ایران وجه المصالحه شد. البته در چنین موقعی نیز دشمنی روس با فرانسه بالطبع دوستی و نزدیکی روس با انگلیس به‌شمار میرفت. پس دولت انگلیس نیز برای جلب روسها، ایران را وجه‌المصالحه قرار داد. البته انگلیس‌ها در سیاست مانند فرانسویها نیستند. آنها مآل کار را بهتر پیش‌بینی می‌کنند با اینکه ایران در این هنگام بروسها واگذار شد باز انگلیس‌ها مانند امپراطور فرانسه ایران را به‌عجله و شتاب کاملا تحویل روسها ننمودند. چونکه هنوز نتیجهٔ جنگهای سال ۱۸۱۲ ناپلئون با روسها معلوم نبود، بنابراین ایرا ن‌را کاملا رها نکردند، بلکه می‌کوشیدندکه بین ایران و روس نیز صلح برقرار گردد. چه، هنوز در این تاریخ از قدرت و نفوذ ناپلئون ذره‌ای کاسته نشده بود و ممکن بود بار دیگر روسها مغلوب ناپلئون گردند و دو مرتبه الکساندر امپراطور روس تحت نفوذ ناپلئون قرار گیرد.» (۱)

محمود محمود می‌افزاید: «سرگور اوزلی خیلی اصرار داشت که دولت ایران با دولت روس صلح کند. در دربار ایران چندان مقاومت برای انجام این‌صلح دیده نمی‌شود، فقط عباس میرزا نایب‌السلطنه بود که برای استرداد ایالات قفقاز ایستادگی میکرد و لازم بود سرگور اوزلی به تبریز برود و با نایب‌السلطنه قرار اینکار را بدهد.» (۲)

و نیز محمود محمود در این مورد می‌افزاید «در روز ورود سرگور اوزلی به تبریز یك صاحب منصب روسی از طرف فرماندهٔ کل قشون گرجستان حامل کاغذی برای وزیر مختار انگلیس بود، بقول موریر در این کاغذ دولت روسیه مایل بود سرگور اوزلی واسطهٔ صلح گردد. قبلا هم تقاضا شده بود انگلستان واسطه صلح بین ایران و روسیه بشود ولی نظر به واقعهٔ اخیر گرجستان که عده‌ای علیه روسها قیام نموده و یك هیجانی در آن مملکت برضد روسها پیدا شده بود از این جهت ایرانی‌ها به استرداد گرجستان تا حدی امیدوار بودند و در این هنگام دیگر حاضر نبودند تقاضاهای روسها را قبول نمایند. ولی با اصرار وزیر مختار انگلیس شاهزاده عباس میرزا حاضر شد با شرایط معین بین دولتین روس و ایران صلح برقرار گردد. بنابراین وزیر مختارانگلیس یکی از همراهان خود را که شخص محترمی بود، موسوم به جناب روبرت گوردون با جواب مکتوب فرماندهٔ کل قشون گرجستان به اتفاق صاحب منصبان روسها از ژنرال رونیف استفسار و سؤالی‌کند که آیا ژنرال مذکور دارای اختیارات از طرف دولت امپراطور روس برای صلح می‌باشد یا نه؟» (۲).

در اینجا نکته دیگری است در مورد اوضاع گرجستان و شورش مردم آن سامان که ظاهراً آنان از فشاری که مردم روسیه برآنها وارد می‌آورده پیوسته سر بشورش

۱ــ محمود محمود، کتاب یاد شده ص ۱۱۰. ۲ــ همان کتاب ص ۱۱۲.

برمی‌داشته‌اند. و این نکته در همین سفرنامه و در کتابها دیگر مضبوط است. که این شورشها پیمان صلح بین ایران و روسیه را به تأخیر می‌انداخته است. محمود محمود هم در این مورد می‌نویسد: «در این موقع انقلاب سختی در گرجستان علیه روسها برپا شد و تقریباً روسها را از تفلیس بیرون نمودند. ولی بزودی این انقلاب در اثر اقدامات جدی روسها خاموش شد.» (۱) بنابراین باید قبول‌کنیم به همین سبب انقلاب و اغتشاش مردم گرجستان است که عباس میرزا زمینهٔ بازگیری گرجستان را از نظر دور نمی‌دارد و به‌صلح تن درنمی‌دهد. اما سرگور اوزلی سفیر فوق‌العاده دولت بریتانیا برای محکم‌کردن جای پای سیاست انگلیس در ایران و بعلت روابط حسنه‌ای که باروس برقرار کرده بود سعی بسیار داشت عباس میرزا به صلح تن دردهد.. محمود محمود می‌نویسد:

«موریه گفت: بامیرزا بزرگ وزیر شاهزاده عباس میرزا درباب گرجستان مذاکره نمودم از اینکه گرجستان برای ایران چه اهمیتی دارد؟... او در جواب ریش خود را گرفت و جوابی داد که واقعاً منطق و اخلاق شرقی آسیائی را نشان میداد. گفت این ریش زیادی است ولی درصورت انسان یك نوع حسن به شمار می‌رود.» (۲)

در همین هنگام که دوباره مذاکره صلح را سرگور اوزلی در میان می‌آورد بار دیگر روابط فرانسه و روسیه تیره میشود و کارگذاران دولت روسیه بفکرصلح می‌افتند. «طولی نمی‌کشدکه مراسلهٔ گوردون از تفلیس به وزیر مختار انگلیس می‌رسد در آن مراسله اظهار می‌گردد، که فرماندهٔ کل قشون گرجستان از طرف دولت متبوع خود دارای اختیارات تامه است و خود ژنرال نیز حاضر است عباس میرزا را در حدود سرحدات ملاقات نماید. و خواهش نموده بود فوری متارکه جنگ برقرار گردد. به قشونهای خود نیز دستور داده است که به خاك ایران تجاوز ننمایند و حاضر هستند برای شرایط صلح داخل مذاکره شوند» (۳) در این هنگام عباس میرزا در چمن یام درنزدیکی مرند و نخجوان (در حوالی تبریز) بود که نامهٔ گوردون به تبریز رسید. سرگور اوزلی موریه را با نامه‌ای به‌اتفاق دونفر راهنما عازم اردوی عباس میرزا می‌کند، محمود محمود به نقل‌از موریه می‌نویسد: «صبح زود از تبریز حرکت نموده، در ساعت ۱۰ واردصوفیان شدم. در آنجا پیاده شدم که قدری استراحت نمایم... قدری استراحت نمودم سپس حرکت نموده نیم ساعت بعد وارد اردوی نایب‌السلطنه شدم... عباس میرزا مرا احضار نمود پس از احوال پرسی اجازه داد در مقابل شاهزاده روی نمد قرار بگیرم و از کاغذی که حامل بودم سئوال نمود. فوری کاغذ را ارائه دادم. یکی از آنها سواد عهدنامه‌ای بود که‌بین روس و عثمانی اخیراً در بخارست منعقد شده بود» (۳).

بالاخره عباس میرزا جواب نامهٔ سرگور اوزلی را به توسط موریه ارسال میدارد.

محمود محمود می‌آورد که «در این موقع روابط ایران و عثمانی خیلی تیره بود و ما تمام نفوذ خود را چه در استانبول و چه در ایران بکار میبردیم که دشمنی این دو دولت به دوستی مبدل گردد. درتبریز نیز با وزیر مختار عثمانی داخل مذاکره شدیم

۱ـ محمود محمود، کتاب یاد شده ص ۱۱۲. ۲ـ همان کتاب ص ۱۱۳.

۳ـ محمود محمود، کتاب یاد شده ص ۱۱۳.

شاید بین دولتین صلح برقرار گردد بالاخره از فرمانفرمای گرجستان جواب مراسلات ما رسید که اطلاع میداد عازم سرحدات ایران می‌باشد تا در قرارداد صلح مذاکره کند. بنابراین وزیر مختار انگلیس در هفتم سپتامبر ۱۸۱۲ بسمت اردوی عباس میرزا حرکت نمود. تا با عباس میرزا ملاقات کند. در اثر این ملاقات شاهزاده حاضر شد فرمانفرمای کل گرجستان را درآق‌تپه ملاقات نماید» (۱) محمود محمود می‌نویسد: «دو روز بعد وزیر مختار با همراهان خود بدیدن نایب‌السلطنه رفت، نایب‌السلطنه بایك احترام خاصی وزیر مختار را پذیرفت.» (۱) موریه دربارهٔ ملاقات عباس میرزا و نمایندهٔ دولت روس آورده است که «چند روزی در خدمت عباس میرزا ماندیم... تا اینکه در ۲۲ سپتامبر ۱۸۱۲ یك ژنرال ازطرف فرمانفرمای کل گرجستان وارد شد که قرار ملاقات را بین فرمانده کل روس و عباس میرزا برای تعیین شرایط صلح بدهد. موضوع در سرزمین تعیین محل ملاقات بود عباس میرزا اظهار می‌نمود به موجب فرمان شاه مجاز نیست از محلی که فعلا متوقف است حرکت کند. و قرار ملاقات باید در اینجا باشد. نمایندهٔ روس اظهار می‌کرد نظر به اهمیت مقام نایب‌السلطنه فرماندهی کل روس حاضر است از رود ارس عبور نموده یك میدان [یك ورست] را هم این طرف رود بیاید و در آنجا بـا نایب‌السلطنه ملاقات کند و غیر از این دستور ندارد عمل کند.

نمایندهٔ روس پس از چند روز توقف بدون اخذ نتیجه به روسیه مراجعت نمود ولی قبل از حرکت بطور رسمی از شاهزاده عباس میرزا ملاقات نمود.

این ملاقات برای شاهزاده عباس میرزا خیلی گران آمد. چونکه نمایندهٔ روس آداب و رسوم دربار ایران را رعایت ننمود با اینکه وزیر مختار انگلیس قبلا این ترتیبات را به او تذکر داده، ولی ژنرال روس اظهار کرد او همانطور که به حضور امپراطور خود میرود، با همان وضع و لباس نیز به‌حضور عباس میرزا خواهد رفت.

ایرانیها با کفش روی فرش رفتن را خیلی بد می‌دانند، این ژنرال علاوه براینکه این آداب را رعایت نکرد در حضور شاهزاده هم بدون اجازه نشست. همینکه ژنرال از اطاق بیرون رفت، شاهزاده حکم کرد رئیس تشریفات را حـاضر نموده، به چـوب بستند. زیراکه شاهزاده از رفتار ژنرال روس خیلی غضبناك شده بود... وقتی که ژنرال روس مراجعت نمود و به این وسیله نتوانست ترتیب ملاقات بین شاهزاده عباس میرزا و فرماندهٔ کل قشون روس را بدهد آن وقت قرار شد نمایندگان طرفین در محل اصلاندوز ملاقات نمایند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام از طرف ایران نماینده معین گردید و قرار شد موریه بافرمانده کل قشون روس ملاقات نموده به اتفاق نمایندهٔ روس بـرای مذاکرهٔ صلح به میعادگاه مراجعت کنند.

در چهارم اکتبر ۱۸۱۲ موریه با همراهان خود از آق تپه حرکت نمود دراصلاندوز عده‌ای از همراهان ایرانی را گذاشته با صندوقدار ارمنی و یك نوکر انگلیسی و عدهٔ سواران توپخانه و دوسه نفر ایرانی بطرف اردوی روسها حرکت نمودند.

چون به کنار رود ارس رسیدند یك قایق در آنجا انتظار داشت که حضرات را به

۱ــ همان کتاب ص ۱۱۵.

آن‌طرف رودخانه برساند. بهرزحمتی بود خودشان‌را به‌آن‌طرف رودخانه رسانیدند.» (۱)

موریه گوید: «پس‌از آنکه‌از رودخانه عبورنمودیم دیگر،ما در خاك‌روس‌بودیم» (۱)

تا اینجا معلوم شد که سرگور اوزلی و نمایندهٔ دولت روسیه نتوانستند موافقت عباس میرزارا برای حضور درمجلس مذاکرهٔ صلح بدست بیاورند، ازآن روی سیدالوزرا میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی بجای عباس میرزا نمایندگی ایران را در این مجلس مذاکره صلح قبول کرد. همهٔ تواریخ آن روزگار و تحقیقاتی که در این مورد کرده‌اند تنها نوشته‌اند که قائم‌مقام در مجلس مذاکرهٔ صلح شرکت کرد و نتیجه‌ای گرفته نشد. اما آنچه در این نوشته مهم است این است‌که خوشبختانه خلاصه‌ای از متن سخنرانی قائم‌مقام که در این مجلس مذاکره ایراد کرده و نیز صورت پیشنهادیکه از طرف دولت ایران در مورد برقراری صلح به روسیه پیشنهاد شده، به خط قائم‌مقام در دست است که برای روشن شدن‌گوشه‌ای ازتاریخ روابط ایران وروسیه، ارزشمند ودرخورضبط است. قائم‌مقام می‌گوید: «چون برحسب فرمان همایون، خدیوزمان، خداوند جهان، شاهنشاه ملك بخش ملك‌ستان خلدالله ملکه‌نواب مالك رقاب شاهزاده‌اعظم‌افخم ولیعهد دولت‌جاوید قرارایران را اذن واختیاری‌کلی بودکه بنحویکه نفس مقدس شاهنشاهی حاضروناظرباشند با جناب مجدت نصاب‌سردارباوقارعساکرروسیه ینارال(ژنرال) لیندنایه نیکولای رولیخوف‌درقرار امور مسالمت و التیام دولتین‌ایران و روس گفتگو فرمایند و جناب مجدت نصاب سردار معزی‌الیه خواهش نمود که از طرفین وکلاء معتمد مختار معین و مکالمهٔ مسالمه درسرحد ملك محروس واقع شود، علیهذا بندهٔ درگاه جهان پناه خسروی اقل‌الخلاف دودمان‌مقدس نبوی ابوالقاسم حسینی از قرار اختیارنامهٔ مبارك، که به مهرمهر آثار حضرت مالك‌رقابی مزین است، ازطرف ذیشرف دولت ایران به وکالت کلی معین گردید که، به اتفاق عالیجاه عزت‌پناه صدیق مصلحت کیش نیکولا مسترموریه سکلدار انگلیس در محل موسوم به اصلاندوز، با عالیجاه بلند جایگاه شهامت و فخامت پناه ینارال حق‌وردوف که از جانب دولت بزرگ روس به وکالت و اختیار کلی مخصوص بود، به استحضار عالی‌شان، عزت نشان، دبیر آگاه نکته‌دان، کولنجسکی بولوانیچ ناظم دفترخانه اروسیه در امور صلح و صلاح دولتین علیتین گفتگو نماید.» (۲).

۱ــ محمود محمود کتاب یاد شده ص ۱۱۷.

۲ــ پیش از ضبط خطابهٔ بالا سوادنامهٔ دیگری از میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثبت است که‌در مورد استرآباد نوشته‌شده‌و برای آنکه این نامه از نابودی نجات یابد متن آن را در زیر می‌آوریم:

«مراسلهٔ شریف به ساعتی مسعود، رسید. و مایهٔ نشاط دل و انبساط خاطر شد و مژدهٔ انتظام امر استرآباد، شریف و وضیع را شکرگزارکرد. اگرچه از قراریکه مرقوم داشته بودند فتنهٔ عظیمی برپا شده، که نزدیك به آن بوده که رخنه در خانهٔ اصلی‌دولت قاهره شود، اما قوت‌طالع همایون شاهنشاهی بعون‌الله تعالی زاید بر آن است که بواسطه اینگونه امور خلل و فتوری درکاخ دولت قویم بهمرسد. جناب اقدس الهی را نظر لطفی خفی هست‌که همیشه سد این رخنه‌ها و دفع این فتنه‌ها موقوف‌به‌اواست و خواهد بود. حدوث این وقایع در معنی تنبهی است‌که مردم را دیدهٔ اعتبارگشوده گردد و پایهٔ الطاف سبحانی را دربارهٔ شاهنشاه اسلام بالمشاهده معلوم نمایند. والسلام.» (۲)

۲ــ نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده.

قائم‌مقام بدنبال ضبط خطابهٔ بالا می‌افزایدکه: «بتاریخ روزجمعه دوم شوال‌المکرم مجمع گفتگو منعقد و وکلاء جانبین مجتمع گردیده، عالیجاه ینارال (ژنرال) فتح باب سخن نموده، شروط مصالحهٔ دولتین و منافع آن را ازجانب دولت بزرگ روس به‌نحویکه در ذیل نموده و مفصل است تقریر کرد.

شروط مصالحه

اول: آنکه هریك از ولایات که بالفعل در تصرف عساکر هریك از دو دولت است کماکان در تصرف خودشان باشد.

دویم: آنکه حدود مملکتین از هرجاکه امروز درتصرف دارند معین‌و نوشتهٔ ممهوره از جانبین یادداشت شود.

سیم: آنکه املاك و رعایائی که حال در تحت اختیار دولتین است‌در تصرف‌خودشان باشد، و بعد ازاین، گریختهٔ در یکدیگر را نگاه ندارند.

چهارم: آنکه بعد از انجام امور صلح و التیام، ایلچی دولتین به پای تخت برود.

منافع دولت ایران از دوستی دولت روس

اول: آنکه سلطنت همایون اعلیحضرت قبلهٔ عالم و عالمیان روحی فداه را تصدیق نمایند.

دویم: آنکه ولایت‌عهد حضرت مالك رقابی را قبول‌کنند.

سیم: آنکه هروقت نواب شاهزادهٔ اعظم را ضرورتی باشد در امر او و امداد مضایقه ننموده، امر ولایت‌عهد ایرا ن‌را در ممالك ایران دایم و قایم سازند.

چهارم: آنکه قوافل و تجار ایران و روس از طرفین، در ولایات روسیه و ملك محروس آمد و شد کنند.

قائم مقام در مورد این شروط می‌نویسد: «بندهٔ درگاه نیزشروط دوستی ونفع‌دوستی دولت علیهٔ ایران را با دولت روس بدین وجه اظهار نمود:

شرط دوستی آن است که باید دشمنی از میانه برخیزد، و مایهٔ دشمنی در میانه دو دولت همین بود که عساکر روس بعد از زوال ملك جناب خاقان مغفور از حدود ملك خود تجاوز نمود قدری از ولایت ایران را متصرف شدند حال‌که کار مصالحه در میان است. باید سرحد مملکتین به‌هرجا که از قدیم الایام بوده قرار یابد. و هریك از دولتین به قاعدهٔ انصاف ملك خود را مالك شده، تجاوز از حدود جایز ندارند. تا بواعث نفاق از میانه برخیزد و لوازم وفاق بهمیان آید.

اول: نفع دولت روس از دوستی دولت علیه ایران‌هم این است‌که حاصل ملك‌گیری و ملك‌داری از سه چیز بیرون نیست. بلندی نام، تحصیل مال، و وفور عساکر. و حال که اینحد ولایت که لاینفع به دولت ایران واگذار شود منافع ثلاثه در ضمن آن مستحق است.

دوم: اعتبار تجار دولت روس از همین گرفتن و دادن در تمام عالم یك برهزار خواهد افزود .

[سوم]: هرچه از ایران به تصرف این ولایت تا حال ازآنجا به‌مشقت ضبط نموده‌اند بی‌تحمل زحمتی به خوبی عاید آنها می‌تواند شد. و هر وقت هم ضرورتی حاصل شود

در دوستی مضایقه از هیچ خدمت نیست.

هر وقت که از حضرت امپراطور اعظم اظهاری شود سپاه قزلباش به امداد خواهد رفت و با دشمن دولت روس مجادله خواهد کرد.

پیداست که این سه پیشنهاد مورد قبول دولت ایران و روسیه هیچکـدام واقع نمی‌شود.» (۱).

قائم مقام به‌دنبال مطلب بالا می‌افزایدکه: «چون میانهٔ این دو سخن اختلافی شدید بود عالیجاه موریه صاحب که از جانب جناب جلالت نصاب مستغنی الاوصاف والالقاب سرگور اوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت قوی ارکان انگلیس مأمور گفتگوی وپیگیری مصالحهٔ این دو دولت بود، خواهش نمود که وکلاء طرفین بمتارکهٔ چهارماهه راضی شوند و جناب مجدت نصاب سردار باوقار روس یکی از ولایات متصرفی را خالی‌نموده به عنوان رهن تسلیم امنای دولت قزلباشیه کند تا احدی از جانب سعادت جوانب دولت علیه ایران یا معتمدی از جانب سردار به پای تخت حضرت امپراطور اعظم رود و قطع و فصل امر مصالحه موقوف به صدور امر مجدد از دولت روس شود. اگر در آنجا شروط دولت علیه ایران ممضی شد فبهاالمراد والا همان ولایت مرهونه را با جمیع توابع و لواحقی که سپرده‌اند بی‌زیاده و انفصال بازپس ستانند و هریك از دو دولت به اموری‌که صلاح خود دانند مشغول شوند. بندهٔ درگاه به‌حرمت دولت ذیشوکت انگلیس ازصوابدید عالیجاه موریه سکلدار نگذتت استدعا که نمونهٔ تسلیم بود نمود. اما عالیجاه ینارال از قراری که مذکور ساخت جناب سردار باوقار روس فرستادن آدم را قبل از اتمام امر مصالحه صلاح ندیده راضی نبوده است و به همین علت اتمام امر التیام رهن مجلس غیر مقدور و گفتگوی طرفین به همین نهج مقطوع شد. والسلام خیر ختام.» (۱)

ا زمتن مذاکرهٔ قائم مقام و چند فصول پیشنهادی طـرفین کـه قائم‌مقام پس از برگزاری این مجلس در دفتری برای ثبت در تـاریخ ضبط کـرده است، پیداست که همانطوریکه قائم مقام پیش‌بینی کرده گفتگوی صلح در اینجا هم به نتیجه‌ای نرسیده و طرفین ازهم جدا شده‌اند، بطوریکه قبلا خواندیم موریه و همراهان او در چهارم مـاه اکتبر ۱۸۱۲ م. از آق تپه حـرکت و روز ۱۱ اکتبر همـان مـاه مجلس مذاکـره نمایندگان دو دولت بدون اخذ نتیجه پـایان می‌گیرد. و بنا به نوشتهٔ محمـود محمـود «در روز ۱۱ اکتبر سرگور اوزلی از شاهزاده خداحافظی نموده، به‌طرف تهران» (۲) حرکت می‌کند. واتسون هم درمورد این مذاکره می‌نویسد: «در این ملاقات روسها حاضر نشدند ایالات قفقاز را پس بدهند ایرانیها هم حاضر نشدند از ایالات قفقاز خود دست بردارند. بنابراین نمایندگان طرفین بدون اخذ نتیجه از هم جدا شدند.» (۲).

چون در این موقع خبر صلح روس و انگلیس بـه سفیر انگلیس رسید و کاغذ فرماندهی کل قشون قفقاز هم خطاب به وزیر مختار انگلیس این خبر را تأیید کرد، سفیر انگلیس به کلیهٔ صاحب منصبان انگلیسی که در اردوی عباس میرزا بودند اطلاع دادکه از قشون عباس میرزا کناره کنند و در جنگ با روسها شرکت ننمایند... صاحب

۱ـ نسخهٔ خطی متعلق به نگارنده ۲ـ محمود محمود کتاب یاد شده ص۱۲۰.

منصبان انگلیسی همگی حرکت نموده، از اردوی عباس میرزا خارج شدند. و از این اقدام فرماندهٔ کل قشون روس را هم مطلع نمودند.» (۱)

پس از خروج افسران انگلیسی از قوای عباس میرزا، قوای روس در ۳۱ اکتبر همان سال ۱۸۱۲م شبانه در اصلاندوز حمله به سپاهیان ایران را آغاز کردند و در این حملهٔ بی‌خبر شکست فاحشی به سپاه ایران وارد شد. از مطلب بالا روشن شد که سپاهیان فرانسوی و انگلیسی ارزش خدماتشان به سپاه ایران هردو یك زمینه داشت و هر دوطرف در وقت ضرورت دشمنی خود را با دولت ایران آشکار کردند اما چندی نگذشت که بار دیگر سروکلهٔ کارگذاران خیانت پیشه انگلیسی پیدا شد و دوباره سازصلح را ساز کردند.

محمود محمود می‌نویسد: «با اینکه دولت ایران داشت خود را برای جنگ باروسها آماده می‌نمود، و یك قوای متنابهی تهیه میدید انگلیسها میان افتاده باب مذاکرات صلح را ساز نمودند. بالاخره قرار شد نمایندگان مختار هردولت در محل معینی ملاقات نموده شرایط صلح را پیشنهاد نمایند.»

از طرف روسها ژنرال روتیشف نماینده مختار معین‌گردید. از طرف دولت ایران نیز میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی تعیین و قرار شد درمحلی موسوم به گلستان از محال قراباغ نمایندگان طرفین ملاقات نموده عهدنامه بین دولتین را منعقد نمایند. در این موقع آجودان مخصوص ژنرال روتیشف با یك اسکورت قزاق روس وارد تبریز شدکه نمایندهٔ ایران را به محل گلستان هدایت کند.

دو روز بعد نمایندگان ایران و روس به طرف گلستان از محال قراباغ برای عقد معاهده حرکت کردند وزیر مختار انگلیس تا ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ م در تبریز توقف نمود و بعد از راه مراغه عازم تهران شد. موریه می‌گوید:

«نمایندهٔ ایران که مأمور معاهدهٔ گلستان بود کمی بعد از ما وارد طهران شد، و معاهده‌ای که بین روس و ایران بسته شده بود، همراه آورد. نسخهٔ فارسی آن با عبارات ایرانی نوشته شده بود.» (۱) بهرحال عهدنامهٔ گلستان در ۲۹ شوال سال ۱۲۲۸ ه. ق = (۲۱ اکتبر ۱۸۱۳م) با وزیر مختار دولت انگلیس سرگور اوزلی و به توسط میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دست پرورده او، میان ایران و روسیه انعقاد یافت (۲) و قرار شد که خود میرزا ابوالحسن‌خان زیر نظر وزیر مختار مذکور به روسیه برود و عهدنامهٔ مذکور را به امضاء برساند. این سفرنامه ماجرا و چگونگی مسافرت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ایلچی به روسیه است که رویدادهای سفر او را با استفادهٔ از متن کتاب درزیر خواهید خواند.

معاهده گلستان و سفر ایلچی به روسیه

معاهدهٔ گلستان هنگامی بدست سرگور اوزلی و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی در

۱ــ همان کتاب ۱۲۰.

۱ــ همان کتاب ص ۱۲٤ ــ ۱۲۵. ۲ــ برای اطلاع رجوع شود به معاهده‌های ایران تألیف حسین پیرنیا مؤتمن الملك و کتابهای تاریخی عهد فتحعلیشاه.

زیوه از محال گلستان انعقاد یافت. که بار دیگر میان دولت روسیه و دولت فرانسه سخت جنگ درگیر شده بود. و اصولا قسمت اعظم اروپا متفقاً برعلیه ناپلئون وارد جنگ شده بودند.

عباس میرزا که از خیانتهای هم‌پیمانهای خـود و حملهٔ غافلگیرانـه روسها در اصلاندوز یك سال پیش از انعقاد این معاهده (گلستان) شکستهای فاحشی خورده بود. شاید درس عبرتی گرفته بود که دیگر به دیگران تکیه نکند و خود بتواند زیـانهای حاصله از جنگ‌های گذشته را جبران کند. از این‌روی موقعیت جبههٔ جنگ درقفقاز را بررسی کرد و متوجه شد که بیشتر سپاه روسیه در جبههٔ اروپا با ناپلئون درگیر است. در این حالت به‌فکر جمع‌آوری سپاه و سیورسات بسیار افتاد چراکه دریافته بود که بهترین موقع حمله به روسیه همین موقع است که با ناپلئون در جبهه اروپا درگیر است و اگر در این ایام که شهرهای قفقاز قدرت دفاعی مهمی ندارند حمله را به گرجستان آغاز کند شاید با همدستی افرادی که در گرجستان برعلیه روسیه انقلاب کرده‌اند و با سپاه خود بتواند گرجستان از دست رفته را باز به‌خاك ایران برگرداند. درست در همان روزها که درنظر داشت حمله سریع خود را آغاز کند جاسوسانی که در اطراف ولیعهد پرسه میزدند فرماندهٔ کل قوای قفقاز را از نقشه ولیعهد مطلع گردانیدند و فرمانده سپاه روسیه ازکارگزاران هم‌پیمان خود یعنی از سرگور اوزلی خواست که بهر طریقی شده معاهدهٔ صلحی میان روسیه و ایران امضاء کند، به همین سبب اوزلی به دست و پا افتاد و به‌هر طریقی بود کارگزاران ناراضی ایران را به عقد عهدنامه‌ای راضی کرد وعهدنامه ننگین گلستان انعقاد یافت.

در قسمت پیش خواندیم که قرارشد سفیری بدولت روسیه برود و معاهده را بـه امضاء الکساندر اول امپراطور روسیه برساند. این قرعه هم با سیاست سرگور اوزلی بنام میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی اصابت کرد. و میرزا ابوالحسن‌خان (همان طوری‌که درشرح احوال او قبلا خواندید) «روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۲۹ هـ. ق بعد از مرخصی از حضور شاهنشاه عالم پناه همایون ازدارالخلافهٔ تهران حرکت» (۱) می‌کند و عازم این سفر می‌شود.

محمد هادی علوی (که شرح احوال او را نیز قبلا مطالعه فرمودید) کیفیت این سفر را روز بروز شرح می‌دهد. پس از آنکه از تهران حرکت می‌کنند شب را درامامزاده حسن یك فرسنگی تهران می‌گذرانند و از آنجا عازم صفر خواجه و سپس وارد قزوین می‌شوند. در قزوین با شاهزاده علی نقی میرزا صاحب اختیار قزوین ملاقات می‌کنند و از آنجا عازم زنجان‌و سلطانیه می‌شوند، فتحعلی شاه دستور میدهدکه میرزا ابوالحسن‌خان هزینه سفر و سواران همراه خود را از تهران تا سرحد ایران از صاحب‌اختیار هر شهر بگیرد. میرزا هادی می‌نویسد: «هنگامی‌که از زنجان حرکت‌کردیم و عازم تبریز شدیم یك‌نفر غلام سرکار شوکت مدار نواب اشرف نایب‌السلطنه و ولیعهد دولت ایران عباس میرزا وارد و رقم مرحمت شیم مبارك و مراسله‌ای را ازجانب جناب‌میرزا ابوالقاسم وزیر

۱ـ همین کتاب ص ۷.

آورد. مضمون اینکه چون، اهالی آذربایجان از مطلق حوالجات دیوانی، خاصه صادرات معاف و مسلم می‌شوند یکصد تومان وجه نقد به جهة ابتیاع سیورسات منازل عرض راه از آقکند الی تبریز عنایت شده آن وجه را بازیافت و به مصرف سیورسات خود رسانیده منزل بمنزل روانهٔ تبریز شده باشند». (۱) میرزا هادی اضافه می‌کند هنگامی که نزدیك تبریز رسیدیم: «نواب اشرف در خارج شهر تبریز به‌عزم رفتن خوی چادر زده، در آنجا نزول اجلال فرموده‌اند بعد از استماع این خبر صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که بنه و ایتام را روانه شهر کرده، خود به سلام نواب اشرف والا رفته باشند...» (۲).

درچادرجناب صاحب اعظام قائم‌مقام فرودآمدند» (۱) باری به اندك توقف درآنجا صاحبی ایلچی را نواب اشرف احضار بحضور فرمودند. بعد از زمانی شیرینی و میوهٔ بسیار از سرکار قائم‌مقام آوردند و میرزا محمدعلی منشی [نائینی] که از جملهٔ مقربان ابن سرکار و اوصاف حمیدهٔ ایشان پیش تکرار شد.. به دیدن آمدند.» (۳)

این روز در تبریز از صاحب اعظام قائم مقام و دیگران مسموع صاحبی ایلچی گردیدکه از راه اسلامبول و غیره به تواتر خبر رسید که اهالی فرنگ و روس و انگریز و سایرین، جمعیت کرده برسر ناپلیان رفته چهار ماه است‌که شیرازهٔ سلطنت و اساس او را ازهم پاشیده و اورا در جزیرهٔ آلب فرستاده...از استماع این‌خبر حال صاحبی متغیر شده فرمودندکه کار برما دشوار شد و روس هوا به‌هم خواهد رسانید» (۳) روز ۱۶ رجب عباس میرزا به جانب خوی حرکت می‌کند و هیأت ایلچی روز ۲۱ رجب ازتبریز روانه خوی می‌شوند. و بار دیگر در خوی با عباس میرزا و قائم‌مقام ملاقات می‌کند. اول شعبان از خوی حرکت می‌کنند و عازم ایروان می‌شوند و پس از سه روز به همراه موریه ایروان را ترك می‌کنند و روز ۵شنبه دهم شهر شعبان ۱۲۲۹ وارد خاك تفلیس و وارد حمام‌لو می‌شوند. در حمام‌لو از ایلچی و همراهانش استقبال رسمی به عمل می‌آید و جنرال بساناویچ و برادرش وسردار کل سپاه روسیه لیندنایه نیز از او استقبال می‌کنند پس از حرکت از قراکلیسا و لوری روز ۱۵ شهر شعبان وارد شهر تفلیس می‌شوند. اما در دو فرسنگی شهر جنرالان روسی و جمع‌کثیری ازجنرالها وسرهنگها واعزه و اعیان روس از آنها استقبال میکنند میرزا هادی می‌نویسد: «آقابیك دربندی که روز پیش از همراهی ایلچی انگریز معاودت به تفلیس کرده و به استقبال صاحبی ایلچی آمده بود در آن‌مجلس به‌امر دیلماجی قیام می‌نمود» (٤) یکی از چهره‌هائی که در این سفر همه‌جا خود را به عنوان مهماندار ایلچی معرفی می‌کند، این آقابیك دربندی است که ایلچی پیوسته ازخوی و خصلت او در عذاب است (۵) ژنرال ردیشچوف در تفلیس مهمانی بسیار بزرگی به افتخار ورود ایلچی و همراهانش میدهد و بسیاری از بزرگان و اعزه شهر را دعوت می‌کند که این قسمت یکی از بخش‌های دلکش و جالب این کتاب است

۱-۲- همین کتاب ۱۰

۳- همین کتاب ص ۱۳. ٤- همین کتاب ص ۲۵.

۵- برای اطلاع بیشتر از چگونگی خصوصیات روحی و اخلاقی آقا بیك دربندی نگاه کنید به صفحهٔ ۳۰ و غیره.

سردار روس فرمانهای شاه را می‌بینند و در ضمن به برخی از هدایائی که ایلچی برای امپراطور میبرد طمع می‌کند در ضمن سعی می‌کند میان ایلچی و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را شکرآب کند تا بتواند بیشتر خود را به ایلچی نزدیك کند و از او بهره‌مند شود. میرزا هادی می‌نویسد: «ژنرال، مذکور نمود که من شنیدم که در سال قبل که شما از مصالحهٔ دولتین علیتین فارغ و از چمن گلستان معاودت به تبریز نمودید جناب صاحبی عظام قائم‌مقام با شما بی‌لطفی بسیار فرموده‌اند. جهت چه بود؟ صاحبی ایلچی در جواب به‌او فرمود: این مطلب محض کذب و کذب محض است.» (۱) سردار سئوالهای بسیار از ایلچی می‌کند و ایلچی جوابها را به نحوی که شایسته بوده جواب می‌دهد. «سردار مجدداً دست صاحبی ایلچی را گرفته به خلوت رفته باز آغاز صحبت نموده بعضی فقرات بیان کرده بود که مفاد این بودکه: هرگاه درباب آمدن شما از من اشعاری شده بود آنوقت آمده بودند بهتر بود. زیراکه امپراطور روس از دعوای فرانسه فتح باب شده و داخل شهر پاریس گردیده بنابراین وصول امضای عهدنامهٔ مصالحه دولتین علیتین در این زودی مشکل است و رفتن شما طول خواهد کشید. صاحبی ایلچی بعد از استماع این سخنان و تحویل مراتب جلادت و مناعت ایشان در جواب فرموده بودند که آوردن‌اصل این عهدنامه از دولت ایران مشکل‌تر از وصول امضای آن بود. چنانچه هرگاه که امضا بزودی نرسد و تعویق و تاخیر درآن باشد ما نیز حاضریم و چندان اصراری نداریم» (۱) بعد سردار به ایلچی می‌گوید و اصرار می‌کند هدایائی که ایلچی به جهت امپراطور میبرد تماشا کند ایلچی دستور میدهد میاورند تا سردار ملاحظه کند. چادری را که صاحبی به جهت امپراطور میبرده در او طمع می‌کند. و ایلچی «همان وقت دستورمی‌دهد چادر را پائین آورده با اسباب و اساس تمام به‌رسم تعارف به‌جهت او می‌فرستد» (۲) برای شناخت آنها ایلچی می‌گوید شخصی‌که ازجانب زن سردار نه‌دانه فنجان آوردآقابیك گفت ده‌دانه اشرفی باجاغلی به‌جهت‌انعام او کافیست زیادتر ندهید؟! مالابد ده‌باجاغلی راهم دادیم ایشان چنین قومی هستند» (۳) هیأت ایران پس از مدتی توقف در تفلیس وقفقاز و شهرهای دیگر سر راه کـه شرح آنها را در کتاب خـواهید خـواند روز جمعه عاشورای ۱۲۳۰ هـ. ق. وارد شهر مسکو می‌شوند. این هیأت در مسکو ازمکان‌های دیدنی و موزه‌ها و اشیائی‌که از طرف سلاطین ایران در آن موزه‌ها نگه‌داری می‌شود و نیز از تماشاخانه‌ها وخانه‌ای‌که فرزندان بی‌سرپرست را درآنجا نگه‌داری می‌کنند دیدن می‌کنند. میرزا هادی به طور دقیق شرح همهٔ دیده‌ها و حوادث این سفر را در کتاب خود آورده است و اشاره به تمام آنها در اینجا از حوصلهٔ این‌نوشته بیرون است.

دومین روزی‌که ایلچی واردمسکومی‌شود، بساناویچ وآقابیك دربندی مهمانداران، خدمت صاحبی ایلچی مذکور کردندکه چون طورموصوف در ایـن مملکـت ثانی پادشاه روس و مردکاملی است هرگاه مبادرت از جانب شما به ملاقات او بشود راضی و خشنود خواهد شد. صاحبی ایلچی از سخن آنها تغییر کلی به هم رسانیده مذکور نمودندکه اگر طور موصوف در این مملکت ثانی پادشاه روس است من هم ایلچی بزرگ دولت علیهٔ قویه

۱ــ همین کتاب صفحات ۳۱ ــ ۳۲. ۲ــ همین کتاب ص ۳٤. ۳ــ همین کتاب ص ۳۵.

ایرانم و مادام که او به منزل من نیامده دیدن نکند از جانب من سبقت نخواهد شد. (۱)
درآن هنگام که میرزا ابوالحسن‌خان درمسکو بود وبه سیاحت آن شهر گردش داشت، (۲)
سرگور اوزلی ایلچی دولت انگلیس که باید تمام‌کارهای ایلچی زیر نظر او انجام شود
در پترزبورگ بودو پیوسته چگونگی اوضاع‌را به‌توسط نامه وپیك به میرزا ابوالحسن‌خان
اطلاع می‌داد.

روز شنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۳۰ نوشتجات سرگوراوزلی وحکیم ازپتربورغ می‌رسد
بدین مضمون‌که یك ماه دیگرامپراطورروس‌ازسفرمعاودت پتربورغ خواهدکرد. میرزا
ابوالحسن‌خان مدتی دیگردرپترزبورگ توقف می‌کند تا اینکه روزسه شنبه ۱۶ ربیع‌الثانی
۱۲۳۰ نوشتهٔ دیگری از سرگوراوزلی مجدد می‌رسد که ایلچی و همراهان از مسقو
حرکت‌کنند و عازم پتربورگ شوند. ایلچی به همراهان دستور می‌دهد که خود را از هر
جهت آماده کنند تا یکی دو روز پس از آن روز حرکت‌کنند، و عازم شوند. بهر حال
میرزا ابوالحسن‌خان روز ٥ شنبه ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۳۰ از شهر مسکو حرکت می‌کند
و پس از توقف در برخی از شهرهای سر راه، روز سه‌شنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۳۰
وارد باغ ساروسکوسلو می‌شوند. میرزا محمد هادی در صفحات ۱۱٦ ـ ۱۱۷ این‌کتاب
دقیق به چگونگی وضع این باغ پرداخته است. او می‌افزاید که «یوم دوشنبه بیست
و نهم: قدری از روز گذشته سرگور اوزلی و لاردوالپول ایلچیان انگریز
هر دو درآنجا به دیدن آمده انواع تعارف رسمی به جای آورده، به اتفاق به ملاحظهٔ هدایا
رفتند.» (۳) و نیز می‌افزاید: «در همین روز مشخص شد و خبر رسیدکه ناپلیان داخل
شهر پاریس که پایتخت او بود گردیده و استعداد و اساس و آتش‌خانه و قشون بسیارنزد
خود جمع و فراهم آورده است و چند قرال کوچك را تصرف کرده، و پادشاه روس با
سایر قرالها متفق گردیده به دعوای او رفته‌اند» (۳).

میرزا هادی می‌افزاید «بعد از زمانی لاردوالپول و سرگوراوزلی روانهٔ پتربورغ
گردیدند» (۳).

میرزا ابوالحسن‌خان مدت چهل ویك‌روز در ساروسکوسلو توقف می‌کند و منتظر
می‌ماندکه خبر ورود امپراطور ازسفرفرانسه برسد. شبی ازاین شب‌ها میرزا ابوالحسن‌خان
به اصرار سرگوراوزلی با لباس مبدل به جهت دیدن شهر پتربورغ می‌رود و پس از
ملاقات با اوزلی معاودت می‌کند. پس از بازگشت ایلچی به باغ میرزا هادی می‌نویسد:
«در این روزها اکثر نوشتجات رقعه‌گونه از جانب سرگوراوزلی به صاحبی ایلچی
می‌رسید و اصرار در رفتن ایشان به شهر پتربورغ بسیار داشت. صاحبی جوابی که شایسته
می‌دانستندبه اوقلمی می‌داشتند» (٤) زیرامیرزا ابوالحسن‌خان اطلاع‌یافته بودکه‌امپراطور
به این زودی به پتربورغ نخواهد آمد و رفتن او بدون ورود او صورت خوبی ندارد.

۱ـ همین کتاب ص۸٤.

۲ـ برای آشنائی بیشتر از چگونگی شهر مسکو در آن روزگار، رجوع کنید به صفحه ۸٤همین کتاب.

۳ـ همین کتاب ص ۱۲۵ ـ ۱۲٦. ٤ـ همین کتاب ص ۱۲۸.

میرزا هادی می‌افزاید چون طغیان و استعداد ناپلئان باعث وحشت و تشویش اهالی انگریز شده بود و گوش‌زد سرگوراوزلی و لاردوالپول گردیده بودکه مستر آلس که از دولت آنها به ایران آمده و جه مستمری قراردادی دولت انگریز را که به دولت علیه ایران می‌دادند موقوف داشته از راه واهمه روزی هردوی آنها نزد صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که ما حکیم صاحب انگریز را روانهٔ دولت علیهٔ ایران می‌نمائیم ونوشتجات به مستر موریه ایلچی دولت انگریز قلمی خواهیم نمود که وجه مستمری را برقرار دارند.

از آنجا که صاحبی ایلچی همیشهٔ اوقات ایشان را ابن‌الوقت می‌دانستند در جزء فرمودندکه دوستی و اعانت دولت انگریز به دولت علیه ایران به علت ناپلیان است.. که هر وقت اغتشاش واقع می‌شود آنها در دادن وجه اغماض به هم می‌رسانند. از اینجا ابن‌الوقتی ایشان ظاهر می‌شود» (۱) به هر صورت با اصرار بسیار سرگوراوزلی و لاردوالپول، میرزا ابوالحسن‌خان تصمیم می‌گیرد که عازم پتربورغ شود. او روز۱۵ جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ به علت نبودن امپراطور در پتربورغ بدون تشریفات خالص وارد شهر پتربورغ می‌شود. ناگفته نگذارم‌که میرزا هادی در هنگامی‌که در مسکو و در پتربورغ توقف می‌کنند فرصتی می‌یابد تایك بررسی کلی دربارهٔ آداب‌و رسوم‌و جغرافیاو جزایر و شناخت تاریخ پادشاهان و اقوام روسیه بکندکه این قسمت ازکتاب میرزا محمد هادی جزو تحقیقات جالبی است که در آن روزگار ، با دقت و ظرافت دربارهٔ روسیه نوشته شده است. میرزا هادی در این مورد می‌نویسد: «قاعده‌ها و قانون‌ها درمیان ایشان بسیار است‌که مادام که آدمی بیست سال در میان آنها توقف ننماید و با آنها معاشرت ننماید بلدیت‌کلی از احوال و اطوار آنها به هم نمی‌رساند. (۲)

میرزا ابوالحسن‌خان در روز سوم ورود به پتربورغ با سرگوراوزلی ملاقات می‌کند و در همان هنگام آقابیك دربندی به منزل ایلچی وارد می‌شود و اظهار می‌دارد: «که بر شما لازم است‌که دوی مایور را که نایب وزیر است دیدارکرده باشید. این معنی بر طبع ایلچی گران آمده بسیار متغیر شدند. او را قدری آزارکردند و از این جهت اوقات برصاحبی ایلچی بسیار تلخ بود.» (۳) در روزهای اول ودوم رجب ۱۲۳۰ سرگور اوزلی بار دیگر با ایلچی ملاقات می‌کند، و می‌گوید که چون مسترآلس عهدنامهٔ جدیدی را امضاء کرده است مأموریت من پایان یافته من دوسه روز دیگر زیاده توقف در پتربورغ نمی‌کنم و روانه لندن خواهم شد. صاحبی ایلچی دریافتندکه اینکه اوزلی بارها مذکور می‌کرد مادام که امر محوله به شما صورت نوعی به هم نرساند من از پتربورغ روانهٔ لندن نمی‌شوم و البته شما داخل شهر پتربورغ شویدکه من چنین و چنان خواهم کرد، همه فریب بوده، و می‌خواسته که صاحبی ایلچی به شهر آمده باشد و او روانه لندن شده باشد.» (٤) بهرحال سرگور اوزلی روز سوم رجب عازم پتربورغ می‌شوند و میرزا ابوالحسن‌خان به انتظار ورود امپراطور روزشماری می‌کند.

۱ـ همین کتاب ص ۱۲۸. ۲ـ همین کتاب ص ۱۸۱. ۳ـ همین کتاب ص ۱۸۲.

۱ـ همین کتاب ص ۱۸۵

در این هنگام نامه‌ای از امپراطور به دوی مایور نایب وزیر می‌رسدکه در آن نامه، دربارهٔ میرزا ابوالحسن‌خان می‌نویسد: «ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را کمال نوازش و عزت و حرمت کرده باشید و به او بگوئید که چون منازعه فیمابین ما وناپلیان واقع است زمان ملاقات چندی تأخیر دارد. در این باب نقاری به خاطر خود راه ندهید که بعد از انتظام امور روانه پتربورغ خواهیم شد و مطلب او را به طریق خاطر خواه انجا مخواهیم داد.» (۱) چند روز قبل از ورود نامهٔ امپراطور، در روز جمعه ۱۵ رجب ۱۲۳۰ جنرال بساناویچ عازم حضور امپراطور می‌شود. میرزا ابوالحسن‌خان نامه‌ای در جواب نامه امپراطور می‌نویسد و به توسط بساناویچ ارسال می‌دارد که نامه چنین آغاز می‌شود: «شاهنشاها امپراطورا اعظما دام‌ظله. حال‌التحریر عریضه که عالیجاه جنرال بساناویچ عازم بزم حضور امپراطور می‌بود این دولت‌خواه بر خود لازم دانست که مراتب مهمانداری و خدمات و تصدیعات که جنرال مذکور کشیده و نسبت به این دولت‌خواه به عمل آورده، معروض رأی امپراطوری نماید. الحق درهر باب دولت‌خواه را از خود راضی و خشنود گردانیده و کمال رضامندی از رفتار او دارم. دیگر امر امر امپراطور اعظم است و چون حال مشارالیه روانهٔ درگاه فلك بارگاه امپراطور اعظم بود لازم دیدکه شرح حال و کیفیت احوال خود را به خدمت فلك رفعت امپراطور اعظم عرض نمایدکه الحال زیاده از مدت یك سال است که این دولت‌خواه ازدارالسلطنه طهران روانه‌گردیده، نظر به اینکه آن شاهنشاه اعظم در دارالسلطنه پتربورغ تشریف نداشتید ایام زمستان را در مسقو به سر برده و حال سه ماه است‌که به پتربورغ رسیده، چون از شفقت و مرحمت امپراطور اعظم در همهٔ منازل راه به این دولت‌خواه بسیار محبت و مهمانداری نموده‌اند، و علاوه بر آن هم از راه دولتخواهی تمنا دارم که دوستی و اتحاد دولتین علیتین، کمال استحکام پذیرفته، امورات دو دولت علیه به خوبی و خوشنودی طرفین گذشته باشد. آن محبت و مهمان‌نوازی عرض راه را به شاهنشاه جمجاه خود عرض‌کردم. حال جواب آن به این دولت‌خواه رسیده و شاهنشاه من، از این دولت‌خواه بسیار آزرده خاطر گردیده، و مرقوم فرمودند که معلوم می‌شود که بر تو در هر خانه و هر مکان خوش‌گذشته که مدت یك سال و چیزی است‌که رفته‌ای و هنوز خدمات محوله به تو، صورت انجام به هم نرسانیده، این دولت‌خواه اخلاص‌پناه بسیار از غضب دستخط شاهنشاه خود تشویش به هم رسانیده و می‌دانم که عذرهای این دولت‌خواه به علت این توقف بسیار در اینجا در آن سرکار پذیرفته نمی‌شود، زیراکه اگر این اخلاص کیش عرض نمایم‌که اعلیحضرت امپراطور اعظم در پای‌تخت خود تشریف نداشتند قبول نخواهدکرد. به جهت آنکه قانون چنین نبوده، در میان پادشاهان آسیه که پادشاه به سفر بعیده برود و مملکت او این قسم در مهد امن و امان و اهالی آنجا در آسایش بوده باشند. بهر حال این دولت‌خواه دست از جان خود برداشته‌ام، اما به امیدواری شفقت و مرحمت و سخاوت امپراطور اعظم امید حیات بر خود باقی‌گذاشته‌ام که اگر امپراطور اعظم حکم بفرماید این دولت‌خواه با دو سه نفر آدم خود با پست روانهٔ حضور امپراطور اعظم به هرکجا که بوده باشد باشیم و اگر این امر ممکن نباشد و حکم احضار نفرمایند التماس‌دارم‌که از وفور شفقت

۱ــ همین کتاب ص ۱۸۸.

و مرحمت مشهور آن شاهنشاه اعظم در خصوص بخشش نمودن بعضی ولایات ایران که از برای سرکار آن شاهنشاه اعظم هیچ فایده و مصرفی به غیر از نقصان ندارد وبخشش کردن آن باعث این می‌شودکه شاهنشاه ایران از آن پادشاه رضامند و خوشنود خواهد شد و آن وقت در حقیقت دوستی و اتحاد دولتین علیتین استحکام کلی پذیرفته خواهد بود. این دولتخواه را اطمینانی شفقت فرمائید که به شاهنشاه خود خاطرجمعی عرض نمایم و از شفقت و مرحمت امپراطور اعظم عذرخواه عفو تقصیر خود از آن سرکار شده باشم. تا عالیجاه سرگوراوزلی ایلچی بزرگ دولت انگریز که قبل از این در ایران مقیم بوده در اینجا حضور داشت خوب بود. دایم اوقات از مراتب مرحمت و شفقت امپراطور اعظم، این دولتخواه را خاطرجمعی و امیدواری می‌داد و بسیار اظهار و بیان می‌نمود که از مرحمت و سخاوت امپراطور اعظم بعضی ولایات بخشش خواهد شد. اما بالفعل که عالیجاه مشارالیه به لندن رفته این اخلاص کیش در اینجا بی‌کس و حیران و پریشان مانده نه کسی را می‌شناسم و نه کسی مرا می‌شناسد. نه احدی نزد من آمد وشد می‌نماید و یقین دارم‌که اگر امپراطور اعظم زود به حال اخلاص‌کیش ترحم نفرماید، در اینجا خواهم برطرف شد، از خوف پادشاه خودم. باقی از اسم و نام نیك‌که امپراطور اعظم در روی دنیا دارد، متوقع هستم‌که چارهٔ امر مرا او به نیك نامی خود فرموده باشد. حال امیدی‌که دارم از خداست و ازامپراطور اعظم. زیاده عرضی نکردم دیگرامرامر امپراطور است.» (۱)

نامه مذکوررا جنرال اوروف یکی ازدوستان ایلچی به روسی ترجمه می‌کند وتسلیم بساناویچ می‌نماید. پس‌از ارسال این‌نامه، میرزا ابوالحسن‌خان روزهارا به‌تماشای‌کتابخانه، موزه و عمارات قدیمی شهر می‌گذراند. و ازکارخانه‌ها دیدن می‌کند. میرزا هادی بادقت دیده‌های خود را شرح می‌دهد. مادر پادشاه چندین مرتبه به احترام ایلچی و همراهان میهمانی‌های بزرگی برقرار می‌کند.

روز سه‌شنبه بیست و سوم رمضان المبارك ۱۲۳۰ ه.ق. دانشجویان ایرانی، میرزا صالح شیرازی و دو میرزا جعفر و دیگران که از طرف عباس‌میرزا عازم لندن بودند در پتربورغ با ایلچی ملاقات می‌کنند و ایلچی به جهت آنها جا و مکان مهیا و مهماندار تعیین می‌کند. آنها پس از ده روز توقف در پتربورغ عازم لندن می‌شوند و میرزا ابوالحسن نامه‌ای به وسیله ایشان به جهت سرگورازلی ارسال می‌دارد.

در روز دهم شهر شوال ۱۲۳۰ نامه‌ای از امپراطور در جواب نامه ایلچی به قرار زیر می‌رسد:

«عالی‌جاه. حشمت دستگاه، ایلچی بزرگ و وکیل و مختارکل از جانب دولت علیه ایران، میرزا ابوالحسن خان، در زمان بهجت نشانی‌که داخل شهر پاریس گردیده بودیم، جنرال مایور بساناویچ وارد و مراسلهٔ مرسولهٔ آن عالیجاه را آورده، تبلیغ کرده، مطالعه نمودیم. از مضامین آن چنین مفهوم‌گشته که‌آن عالیجاه به خصوص تأخیر و تعویق اجرای رسالت و وکالت خود و اتمام امور محوله اضطراب به هم رسانیده، تشویش دارد. تعویق و تأخیر این مقدمه ازجانب آ ن‌عالیجاه نبوده، ما نیز کم از او قلباً

۱ــ همین کتاب ص ۱۸۹ ــ ۱۹۰.

افسوس و تأسف نمی‌کشیم لیکن موجب ظهور این واقعهٔ عظیمه و وقوع قضیهٔ منحوسه ناپلیان‌که زیاده از این مدت تصور نمی‌نمودیم باعث مباعدت این نیازمند درگاه الله از دولت روسیه‌گردیده است‌که به جهت خیریت و امنیت و استراحت عموم اهالی عالم اهتمام می‌نماید. درباب مباعدت این نیازمند درگاه الله، به‌جهت رفع اشتباه و اطمینان خاطر ضیاء مظاهر پادشاه اعظم خود، اگر آن عالیجاه خواهد عرض نماید بهتر از این مراسله که از پاریس مرقوم و مرسول‌گردیده است برای آن عالی‌جاه حجتی صریح و دست‌آویزی صحیح نخواهد بود. البته مضمون مراسله و سبب مساعدت راکه الی حال فرصت ملاقات نشده است که به مراتب انجام امور محوله به آن عالیجاه چنان‌که شاید و باید و صلاح و خیریت دولتین علیتین بوده باشد پردازد به حضور پادشاه اعظم خود معروض و ارسال داردرجاء واثق است‌که انشاء الله تعالی به دستیاری جناب‌باری، عنقریب از فیصل مهمات این ولافارغ‌البال‌گشته و به حدود دولت علیه روسیه مراجعت می‌نماید و امور محوله به آن عالیجاه را به نوعی که شایسته داند فیصل می‌دهد. لهذا آن عالیجاه را تکلیف آمدن به این ولا ننموده، و از راه وفور التفات وکمال شفقت به آن عالیجاه محول ومرجوع نمائیم‌که پادشاه‌اعظم ایران را به‌خصوص‌انجام مهام محوله وخاطرخواهی و خیراندیشی در یکتادلی از جانب این‌جانب خاطر جمع و مطمئن کرده‌اند که اساس این دوستی و اتحادکه در این اوقات فیمابین دولتین علیتین بنیاد شده، درعالم هم‌جواری بیش از پیش برقرار و مستحکم خواهد بود باقی رأی منیر و التفات خاطر اقدس پیوسته راعی جانب آن عالیجاه بوده و می‌باشد. از بلدهٔ پاریس تحریر یافت. به تاریخ ۹ ماه اوت سنهٔ ۱۸۱۵ عیسوی مطابق ۱۷ شهر رمضان‌المبارك سنه ۱۲۳۰ هجری. دست خط الکسندر.» (۱)

هنگامی‌که نامه امپراطور می‌رسد، ایلچی سواد نامهٔ بالا را با چند نامه دیگر به مصحوب زین‌العابدین‌بیك غلام نواب ولیعهد روانهٔ ایران می‌کند.

به دنبال نامه‌ای‌که از امپراطور می‌رسد و سواد آن را به ایران ارسال می‌دارد در روز دوشنبه بیست و یکم شهر شوال ۱۲۳۰ هـ. ق. میرزا ابوالحسن‌خان میرزا ابوتراب مترجم را احضار می‌کند و نامه زیر را به امپراطور می‌نویسد:

«شاهنشاها: امپراطورا، اعظما دام‌ظله‌الاعلی در حالت و زمانی‌که دیدهٔ انتظار این اخلاص شعار در شاهراه وصول شفقت نامجات باز بود مرحمت نامچهٔ بلندپایه‌ای که به سرفرازی و افتخار این دولت‌خواه مرقرم ومرسول فرموده بودند شرف وصول پذیرفته زیارت نمودم. از مضامین مرحمت‌آئینش جانی تازه و حیاتی بی‌اندازه حاصل‌گردید، و از مراتب شفقت و مرحمت امپراطور اعظم اکرم امیدواری بسیار به هم رسانیدم و بعد از زیارت، حسب‌الامر امپراطور اعظم اکرم آن را عالیجاه میرزا ابوتراب، ترجمان دیوان‌خانهٔ غربا ترجمه‌کرده و سواد آن را قلمی داشته ارسال حضور باهر انور شاهنشاه اعظم خود نمودم و از قراری‌که امر و مقرر داشته بودند دائم اوقات چشم به راه نزول موکب مسعود پادشاهی می‌باشم و در ایا مولیالی به دعای دوام عمر و دولت امپراطوری

۱ـ همین کتاب ص ۲۱٤ ـ ۲۱۵.

اشتغال می‌نمایم و خود را قرین امتنان و مرحمت امپراطور اعظم می‌دانم، انشاءالله مراتب شفقت و مرحمت امپراطوری دربارهٔ این دولت‌خواه همیشه در تزاید باد» (۱) به دنبال ارسال این نامه، مدتی دیگر روزگار ایلچی بیهوده تلف می‌شود تا اینکه روزی «مادر پادشاه آدمی نزد صاحبی ایلچی فرستاده خبر ورود زن پادشاه و مژده آمدن پادشاه را آورده صاحبی ایلچی اظهار رضامندی و خشنودی بسیا رنمودند» (۲) تا اینکه روز دوازدهم محرم‌الحرام ۱۲۳۱ «پادشاه روس بدون اطلاع همه‌کس، در عین بی‌ساختگی به‌تنهائی وارد شهر پتربورغ می‌شود» (۲) در روز سیزدهم محرم پرنس لیوجین ازطرف پادشاه به جهت احوال‌پرسی به دیدن ایلچی می‌رود و اظهار محبت امپراطور را به او ابلاغ می‌کند. و روز بیست‌یکم همین ماه ایلچی و همراهان در مهمانی رسمی امپراطور شرکت می‌کنند و روز بیست دوم باردیگر امپراطور و ایلچی با هم ملاقات می‌کنند و امپراطور دربارهٔ امپراطور فرانسه سخنانی به ایلچی می‌گوید. امپراطور دربارهٔ حوادثی که بر ناپلئون گذشته به میرزا ابوالحسن‌خان می‌گوید «ناپلیان مصدر خرابی بسیاری [از] ولایات و برطرف‌شدن خلق‌گردید و عاقبت خود تمام و دولت او منقرض شد.... صاحبی ایلچی جواب عرض‌کرد که هرکس از حد خود تجاوز کند و دست تعدی به خانه و مال دیگری درازکند دور نیست که زمان دولتش منقرض و شیرازه سلطنتش منقطع گردد. پادشاه قدری تأمل فرموده تصدیق نموده وبعد صاحبی ایلچی را نوازشات‌گوناگون و تلطفات از حد فزون‌کرده نوید و وعده‌های زیاد داده صاحبی ایلچی را مرخص وحکم نمود که باید به دیدن زن و مادر پادشاه رفته باشند» (۳) چند روز پس از این ملاقات امپراطور دستور می‌دهد که میرزا ابوالحسن‌خان با همراهان و تمام لوازم و کلیهٔ هدایا به باغی‌که در هشت ورثی شهر پتربورغ واقع است برود تا آنها را با عزت و احترام هرچه تمامتر وارد شهر کنند..

«صاحبی ایلچی هم تمامی عمله‌جات و همراهان خود را طلبیده و هر یك را به نوعی که شایستهٔ احوال او بود شال‌ها و لباس‌های زری و غیره آن دادند و قدغن نمودندکه همگی خود را در نهایت خوبی آراسته‌گردانیده باشند. و آن روز اوقات صرف این فقرات بود.» (٤)

روز اول صفر ۱۲۳۱ هـ. ق. ایلچی و همراهان به مکان موعود می‌روند و با تشریفات تمام وارد شهر می‌شوند پس‌از آن تشریفات روز سوم صفر ایلچی کلیهٔ هدایائی راکه از طرف فتحعلی‌شاه و عباس میرزا به جهت امپراطور می‌برند به او هدیه می‌کنند و به‌دنبال آن از روز جمعه پنجم لغایت هفتم صفر ۱۲۳۱ هـ. ق. بنابه نوشته میرزا محمد هادی «بزرگان از مقوله پرنس لیوجین و لاردکلرك ایلچی انگریز واوروف و بسیاری از امنای دولت روس نزد صاحبی ایلچی می آمدند و .... صاحبی ایلچی آنها را ملاقات می‌کردند وتطمیع و ترغیب می‌نمودند و وعده ونوید تعارف و بخشش به‌آنها می‌دادند و ایشان تمامی نویدهای کلی و وعده‌های زبانی می‌دادند که چنین و چنان خواهیم‌کرد.

۱ــ همین کتاب ص ۲۱٦. ۲ــ همین کتاب ص ۲۳۲. ۳ــ همین کتاب ص ۲۳۵.

٤ــ همین کتاب ص ۲٤۱.

و صاحبی ایلچی را خاطرجمع می‌کردند که انشاءالله شما با نیل مقصود معاودت خواهید کرد.» (۱)

اما در همین هنگام مجلس جشن عروسی خواهران امپراطور در میان می‌آید و امپراطور و کارگزاران دولت روس به همه چیز می‌اندیشند جز به خواسته‌های میرزا ابوالحسن‌خان. تا اینکه در شب نهم ماه صفر درمجاس دعوت امپراطور «لارد کلرك، ایلچی انگریز پس از صرف غذا» با صاحبی ایلچی به مکان خلوتی رفته مشغول صحبت گردیدند و در باب انجام مطالب نقل در میان آوردند. لاردکلرك نقشهٔ ولایات ایران، تصرفی روسیه را آورده و ملاحظه نموده، نزد صاحبی ایلچی مذکور نمود که: « از اینکه حال ناپلیان که دشمن قوی روسیه بود از میان رفته و دیگر به هیچ وجه دشمنی در مقابل ندارند و غرور و کبر بسیار به هم رسانیده‌اند من مشکل می‌بینم که ولایتی را به دولت ایران پس بدهند و منتقل سازند. خاصه ولایت قراباغ که تعریف زیاد از حد از آنجا نزد امپراطور کرده‌اند و چنین می‌دانند که بهتر از آن جائی نیست» (۲) «لاردکلرك سعی می‌کند که به میرزا ابوالحسن‌خان به قبولاند که به همان شروطی که در عهدنامهٔ گلستان قید شده بسنده کند و ازتقاضاهای دیگر درگذرد. اما میرزا ابوالحسن‌خان ازشنیدن گفتار لاردکلرك متغیر می‌شود و می‌گوید: «دولت علیه ایران قبول این مصالحه را به توسط و تعهدات ایلچی بزرگ دولت شما نموده و سرگوراوزلی نوشتجات در این خصوص سپرده است. چگونه حال‌تو که ایلچی بزرگ می‌باشی این‌طریق مأیوسی به من می‌دهی؟.. اگر چنین باشد که ایشان ولایت پس ندهند من باید لامحاله روانه لندن شوم.» (۲)

لاردکلرك می‌گوید: «من‌آنچه در قوه دارم به عمل خواهم آورد. از قراری که با شما رفتارکرده‌اند ظن قوی هست که به کلی شما را مأیوس ننمایند و طریقی در امر شما قرار بدهند که خوشنود ازدولت آنها معاودت کرده‌باشید. تا به‌ببینیم چه می‌شود» (۳) از مذاکرهٔ دو سفیر ایران و انگلیس چندی می‌گذرد و هرچه میرزا ابوالحسن زمینه سازی می‌کند که مجلس مذاکره‌ای به میان آید امپراطور و کارگزاران روس خود را به مهم دیگری مشغول می‌کنند و به‌درخواست‌ها وپیغام‌های ایلچی وقعی نمی‌گذارند. تا اینکه ایلچی به‌گراف‌نسلرود، وزیر امور خارجهٔ روسیه پیغام می‌فرستد که «ایام توقف ما در پتربورغ طول زیادی به هم رسانیده و لازم است که شما درانجام مهام ما قراری داده باشید» (٤) و خود باید کریل روانه تفلیس کرده و شرح احوالات و گزارش این ولایات را به عرض شاهنشاه خود رسانیده باشد و عرایض و نوشتجات ارسال داشته باشم چراکه زیاده از این مدت قوه توقف در اینجا جهت‌ما ممکن نیست.» (۵)

به دنبال مذاکرهٔ نسلرود و میرزا ابوالحسن‌خان، امپراطور که مصمم شده بود و گفته بود «درباب مهام منظورهٔ ایلچی خود با یکدیگر شفاهاً گفتگو خواهیم کرد و بعدکه صاحبی ایلچی هر روز در این خصوص پیغامات می‌کردند و تعجیل می‌نمودند، روزی پرنس لیوجین از جانب پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده مذکورنموده بودکه نظربه تعجیل

۱ــ همین کتاب ص ۲۵۰.	۲ــ همین کتاب ص ۲۵۲.
۲ــ همین کتاب ص ۲۵۲.	۳ــ همین‌کتاب ص ۲۵۳.	٤ــ همین‌کتاب ۲۵۹.	۵ــ همین‌کتاب ص ۲٦۱ .

و اصرار زیاد شما، ما به عهدهٔ گراف‌نسلرود وزیر محول نموده‌ایم که آمده مکنون خاطر شما را معین و به‌ما عرض کند که برآنچه شاید و باید ما جواب گفته باشیم» (۱) میرزا ابوالحسن‌خان اصرار می‌کندکه خود با امپراطور شفاهاً مذاکره کند و او می‌گوید این‌کارها مربوط به وزیر است.

میرزا ابوالحسن‌خان ناچار مذاکره با نسلرود را قبول می‌کند اما ازبخت بد نسلرود هم بیمار می‌شود یا خود را به بیماری می‌زند تا آنکه روز آخر صفر «گراف‌نسلرود وزیر، و جنرال نگری ترجمان، خدمت صاحبی ایلچی آمده، خلوتی اختیار نمودند و به صحبت وگفتگو مشغول شدند. اگرچه کماهی گفتگوئی‌که فی‌مابین آنها مذکور شد صاحبی ایلچی خود می‌داند و دیگری را اطلاعی نیست— اما این‌قدر مفهوم شدکه در باب استرداد ولایات و مهام منظوره آنچه لازم بود به او گفته بودند و او را به اقسام کلی تطمیع نمودند و از هر قسمی‌که به خاطر می‌رسد سخنا ن‌فی‌مابین ایشان ردوبدل شده بود. آخرالامرگراف نسلرود مذکور کرده بودکه پادشاه را منظور این است‌که مطالب خود را مختصر قلمی‌کرده و به من داده باشیدکه ترجمه نموده به نظر او به رسانم و آنچه اوجواب گوید به شما اظهارکنم.

صاحبی ایلچی قبول نمودند و این طریق بنا شدکه یوم بعد صاحبی ایلچی مطالب خود را به طریق اختصار قلمی داشته به‌گراف‌نسلرود داده‌که ترجمه‌کرده نزد پادشاه برده، آنچه حکم نماید جواب به‌ما بگوید.» (۲)

در این میان، امپراطور از ایلچی می‌خواهد که ایلچی دولت انگلیس از ماوقع گفتگوی آنها اطلاع به هم نرساند. اما ایلچی می‌گویدکه ایلچی بزرگ دولت انگلیس باید در کلیهٔ‌کارهای او نظارت‌کنند...

میرزا ابوالحسن‌خان در روز اول ربیع‌الاول ۱۲۳۱ رقعه‌ای به این مضمون به گراف‌نسلرود وزیر دولت روس قلمی نمود.

«عالیجاه ایلچی بزرگ دولت علیه ایران به عالیجاه گراف‌نسلرود وزیر دولت روس دعا می‌رساندکه مطالبی‌که از پادشاه خود مأمور است‌که از امپراطور اعظم خواهش نماید این است:

مطلب اول: اینکه چون عهدنامهٔ مجملی قبل از این بسته شده موقع است‌که عهدنامهٔ مفصل حال در پایتخت امپراطور بسته شودکه سرحد طرفین معین گردد و از قراری‌که در فصل هفتم عهدنامه مجمل قید شده است، بعضی موارد دیگر فیصل یابد.

مطلب دویم: اینکه نظر به اینکه فیمابین دولتین علیتین روس و ایران به علت قرب جوار در قدیم‌الایام دوستی بوده، و اما بعضی مفسدین منازعه در میان انداخته‌اند و پاره‌ای از ولایات ایران به تصرف روس درآمد و خسارتها بر جانبین رو ی‌داده، حال از سخاوت امپراطوری متوقع است‌که ولایات مذکور را رد نماید و اگر به علت خسران منازعه اولیا دولت روس را در استردادکل ولایات سخنی باشد به طریقی‌که فیمابین

۱— همین کتاب ۲۶۳.

۲— همین کتاب ص ۲۶۳ — ۲۶٤.

انفصال یابد، از طرف دولت خود حاضر است.

مطلب سیم: اینکه کلا اگر ولایت متصرفی را ردنمی‌نمایند، گرجستان و داغستان متعلق به دولت علیه روس بوده، مابقی ولایات تصرفی را رد نمایند. و درخسران آنهاهم به طریقی که فیمابین قرار یابد باز حاضر است.

مطلب چهارم: اینکه پادشاه ایران از همت و جوانمردی مشهور امپراطوری نهایت اطمینان و خاطرجمعی دارد و یقین حاصل است که خواهش‌های او که در جنب جوانمردی امپراطوری جزئی می‌باشد قبول خواهد فرمود و قسمی قرارخواهد داد که باعث خوشوقتی او واستحکام دوستی دولتین علیتین و نیك‌نامی امپراطور اعظم در همه عالم شده باشد دیگر امر امر امپراطور است. الباقی ایام مستدام باد.

به تاریخ غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱ مطابق ۳۰ ماه جانوری ۱۸۱۶ عیسوی تحریر یافت.» (۱)

صاحبی ایلچی ترجمهٔ نامه مذکور را بنا به وعده‌ای که باگراف نسلرود کرده بود، خود برداشته به منزل او می‌رود، و پس از مدتی مذاکره به منزل خود باز می‌گردد. اما طولی نمی‌کشدکه جنرال نگری نامهٔ مذکور را بر می‌دارد و به منزل ایلچی می‌رود و می‌گوید نامه را به زبان فرانسه ترجمه کنیدکه در حضور پادشاه برده ترجمه شود.

شرح مذاکرهٔ میرزا ابوالحسن‌خان و امپراطور و گراف‌نسلرود وزیر و کارگزاران دولت انگلیس تا روز ۵ شنبه نهم شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱ هـ. ق. ادامه داشته است که ازمتن سفرنامه معلوم است. اما به‌طوری‌که درمعرفی نسخه‌های این سفرنامه قبلاخواندید متأسفانه متن مذاکرهٔ ایلچی را از روز جمعه دهم ربیع‌الاول ۱۲۳۱ هـ. ق. حذف کرده‌اند وآنچه را قراین نشان می‌دهد و در تواریخ آن روزگار ثبت و ضبط است، میرزا ابوالحسن‌خان پس از سه سال سرگردانی و رنج سفربدون اخذ هیچ‌گونه نتیجه‌ای با دست خالی به ایران برمی‌گردد. برای اینکه تا حدی دنباله‌کار ایلچی را روشن‌کرده باشیم توجه خواننده را به مطالب زیرمعطوف می‌داریم. به دنبال پافشاری میرزا ابوالحسن‌خان درجهت بازگرفتن شهرهای ازدست‌رفته ایران و انکار امپراطور و کارگزاران دولت روسیه و ادعاهای میرزا ابوالحسن‌خان مبنی بر اینکه بسیاری از مردم گرجستان خود طالبند که زیر پرچم «پادشاه اسلام‌پناه ایران» زندگی کنند و نیز انکار کارگزاران دولت روس مدعا براینکه آنان خود طالب بوده‌اند که گرجستان به خاك روسیه ملحق شود، امپراطور در نظر می‌گیردکه برای روشن‌شدن این موضوع سفیرفوق‌العاده‌ای به همراه میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دولت ایران به دربار ایران گسیل دارد. قرعهٔ این سفارت بنام جنرال یرملوف زده می‌شود. گرانت واتسون در این مورد می‌نویسد: «در موقع انعقاد عهدنامهٔ گلستان دولت ایران را وادار به این گمان کرده بودند که با تشریك مساعی انگلستان امکان‌داشت تزار روس قسمتی از خاك ایران را که بموجب عهدنامهٔ مزبور تصرف کرده بود مسترد کند... مساعی سفیر ایران بکلی بیهوده ماند و تمام نتیجهٔ آن سفارت وعده باطلی از جانب ژنرال الکساندر یرملوف فرمانروای جدید گرجستان و سفیر در دربار ایران بود

۱ــ همین کتاب ص ۲۶۵.

که پس از ورود به تهران موضوع را مورد مذاکره قرار دهد.

ژنرال یرملوف در راس هیأتی باشکوه تمام به ایران آمد و حامل هدایائی گرانبها بود تا فکر شاه را متوجه عظمت روسیه سازد...» (۱)

نمایندهٔ تزار می‌خواست که شاه باوی در حمله به سلطان عثمانی همدست شود. چنانکه عقل حکم می‌کرد شاه از تحریك خصومت با باب عالی اجتناب ورزید.

ژنرال یرملوف «سپس تقاضا کرد که به نیروی روس از راه استرآباد و خراسان اجازه عبور به منظور حمله به خانهای خیوه داده شود، اما فتحعلیشاه و عباس میرزا از تمام خواسته‌های او سر باز زدند و قبول نکردند. بناچار ژنرال یرملوف متقابلا رویه سختی در پیش گرفت و حاضر به استرداد یك‌وجب از زمینی که قوای روس از ایران گرفته بودند نشد» (۲).

با بازگشت ژنرال یرملوف، کم‌کم به دامنهٔ اختلافهای مرزی ایران و روسیه‌که در عهدنامهٔ گلستان به آنها خاتمه داده نشده بود، دامن زده شد و هنگامی که هنوز الکساندر یرملوف فرمانده سپاه روس در قفقاز بود، جنگ دوم ایران و روس آغاز گردیدکه آن نیز مبحث جداگانه‌ای است.

نگارنده اذعان دارم که مقدمه کتاب تاحدی به‌طول انجامید، اما از حقیقت نگذریم که هنوز مطالب بسیاری برای روشن‌شدن علت و چگونگی عهدنامهٔ گلستان در پردهٔ استتار مانده است. از این روست که نگارنده وظیفه خود میدانست، تا جائی که‌امکان دارد در روشن شدن گوشه‌های روشن نشدهٔ چگونگی جنگ و صلح بین ایران و روسیه پرده بردارد، و نیز سعی کند کسانی را که در این عهدنامهٔ ننگین دست داشته‌اند باز شناخته شوند.

در پایان، از دوستان بزرگوارم آقایان عبدالحسین آذرنگ، چنگیز پهلوان و محمد حسین دانشی که این کتاب را جزو کارهای اسنادی «مرکز اسناد فرهنگی آسیا» پذیرفتند، و نیز از دوست دیرینه‌ام آقای قصیری که پس از تصحیح کتاب، زحمت بازخوانی آنرا به عهدهٔ قبول گرفت و نکات بسیاری را به‌نگارنده یادآوری فرمود، صمیمانه تشکر دارم. همچنین از دوستان و عزیزان دیگر، آقای فرامرز طالبی، سرکار خانم سودابه لاهوتی، میرسید یوسف شریفی، حسن سلمانی، و منیژهٔ فرجی، که‌هر یك به طریقی در تصحیح و چاپ و فراهم آوردن برخی از مواد این مقدمه مرا یاری کردند صمیمانه سپاسگزارم.

تهران دوم ــ آبان ۱۳۵۷

محمد گلبن

۱ـ واتسن، گرانت «تاریخ ایران» ترجمهٔ وحید مازندرانی، چاپ دوم امیرکبیر، تهران (۱۳٤۸) ص ۱۷۷ ــ ۱۷۸. ۲ـ همان کتاب ص ۱۷۸.

سفرنامهٔ میرزاابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی) به روسیه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آغاز کاری که به فرخی پذیرای انجام است، ستایش پروردگاری است بی‌آغاز و انجام. لله‌الحمد وله الملك ذوالجلال والاکرام، پادشاهی که از بدایع قدرت او افراختن نیلگون سپهر وبرافراختن ماه ومهراست و اقطاع زمین از دربار ابداع او محقر درگاهی است، و اصقاع آسمان ازمخیم اختراع اومختصر خرگاهی. بیدای ناپیدای لامکـان از مملکت بیکرانش گوشه و خرد(۱) خورده دان سالکان طریق معرفتش را توشه زبان از بیان ثنایش لال، و خاطر از توصیف صفاتش در کمال کلال.

رمـوز آموز عقل نکته پیوند — شناسائـی ده جـان خردمند
جواهربخش حکمت‌های باریك — بروز آرنـده شب‌هـای تاریك

وبعددرودنامعدود وتحیات بابرکات نامحدودنثارکریاس‌عرش مماس‌والاحضرتیست که آغاز ظهورش فطرت انبیای سلف را انجام است.

خازن جواهر حکم. افصح عرب و عجم. یعنی محمد مصطفی صلی‌الله علیه‌وآله وسلم افضل‌التحیة والثناء و اهل‌بیت اطهاراو، سیماً غالب‌کل غالب (۲) ومطلوب کل طالب علی‌ابن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام باد.

اما بعد بردانشوران روزگار وجهاندیدگان تجربه کار مخفی و مستور نماناد که جناب سعادت‌مآب محامد انتساب، سلالهٔ دودمان وزارت، سفیر بی‌نظیر با تدبیر ، صاحب اعظم، ایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران، مقرب‌الخاقان میرزاابوالحسن‌خان شیرازی‌که از جانب والد ما جدش ازسلسلهٔ ارباب قلم، خلف‌صدق مرحمت‌پناه، میرزا محمدعلی شیرازی و از طرف والده از سلسلهٔ هاشمیهٔ شیراز و همشیره‌زاده و داماد مرحمت و غفران پناه حاجی محمدابراهیم‌خان اعتمادالدوله می‌باشد. و در ایام وزارت خالوی مرحوم خود، چندی حکومت شوشتر و دزفول و عربستان نموده، و به‌علت سوءظنی که شاهنشاه جمجاه فتحعلی شاه قاجاربه مرحوم حاجی ابراهیم‌خان برده، به قهر (۳) سیاست پادشاهی گرفتار، و عالیجاه معزی‌الیه نیز دستگیر و ابتدا حکم به‌کشتن مشارالیه شده، بعد مرخصی حاصل و به عراق عرب و بصره و بغداد و حجاز و مکه رفته، بعـد از طواف بیت‌الله الحرام روانهٔ هندوستان و اکثر ازآن بلاد فاخره را در مدت پنج شش سال سیاحت نموده و بعد معاودت به‌ایران کرده و نظر به‌استعداد و قابلیت ذاتی درسلك چاکران آستان‌اعلیحضرت

۱ــ مج :: خود ۲ــ مج :: طالب ۳ــ متن :: قهرمان

قدرقدرت سلیمان حشمت سکندرشوکت، کیوان رفعت، خورشید منزلت، مشتری سعادت، «ناهید عشرت» مریخ صولت، آب ورنگ گلستان سروری، گلگونهٔ بهارستان ملک‌افزائی وملت‌پروری. یگانه‌گوهربحر دین و دولت، فروزندهٔ اختر مشرقین ملك و ملت، سایهٔ رحمت الهی، خورشید سپهرپادشاهی، رافع اعلام دین ودولت، ناصب‌رایات فتح ونصرت. زبدهٔ نتایج ارکان. جامع‌مکارم خواقین معدلت‌آئین جهان. وهوالسلطان الاعظم‌والخاقان الاکرم مالك رقاب‌الامم ملوك‌العرب والعجم. باسط بساط عدل و احسان، السلطان‌ابن السلطان و الخاقان‌ابن الخاقان لازال کوکب دولت القاهره شاهنشاه عالم پناه فتحعلی‌شاه قاجار خلدالله ملکه، منسلك و حسب‌الامر آن شاهنشاه ظل‌الله مأمور به سفارت دارالسلطنهٔ لندن که پای‌تخت دولت انگلیس است گردیده، از راه انادولی و اسلامبول روانهٔ آنجا شده چندی در میان جماعت انگلیز توقف و خدمت سفارت را به انجام رسانیده، با ایلچی بزرگ آن دولت از راه ینگی دنیا وسراندیب و بندر بمبئی وارد بندر ابوشهر و از راه عراق به شرف خاکبوسی آستان آن شاهنشاه همایون سرافرازگردیده، [وکتابی ازوقایع آن‌سفردرسلك تحریردرآمده که جلداول‌موسوم به حیرت‌نامه باشد] (۱) بنابراین‌مجملی‌از کیفیت مبانی تحریرشده. خلاصه چون قریب به چهارده‌سال بودکه طایفهٔ روسیه بدستیاری اهالی گرجستان فی‌الجمله دستی در بلاد آذربایجان یافته بودند و بنای منازعه با دولت علیهٔ ایران در میان داشتند. و درسال ۱۲۲۸ هجری بنای مصالحه فیمابین دو دولت علیه استقراریافت. جناب صاحب معزی‌الیه بر حسب امرشاهنشاه عالم‌پناه مأمور به انجام این خدمت و به جهت قرار مصالحه روانهٔ چمن گلستان که من محال قراباغ است‌گردیده.

از چمن اوجان که در آن هنگام مضرب خیام فلك احتشام بود، حسب‌الحکم قضا بیضا با استعدادی شایستهٔ وکالت دولت، و اهمیتی درخور مصلحت دولتین ابدآیت، با فرمان و نشان و وکالت مطلق مأمور، در محال قره‌باغ و در مسیر رودخانهٔ زیوه‌من‌محال گلستان ارم با جنرال انشف ردیشجوف سردار عساکر روسیه که او نیز در باب مصلحت از آن دولت حکم وکالت داشت ملاقات و قریب به‌پنجاه روز در چمن مذکور توقف‌وامر مصالحه را بروفق مصلحت دولت وملت به‌موافق فصولی که در عهدنامهٔ مبارکه مضبوط و مندرج است به انجام رسانیده، نائرهٔ مخاصمت راکه چهارده پانزده سال فیمابین عساکر جانبین افروخته بود، بزلال کاردانی وکفالت منطقی شناخته معاودت به‌دارالخلافه نموده، چون خدمات جناب معزی‌الیه شایسته و مقبول رای اقدس همایون شهریاری افتاد مورد تفقدات بی‌پایان گردید. از مراحم اعلیحضرت ظل‌اللهی به عطایای فاخره، از قبیل‌خنجر وشمشیربند مرصع‌وکارد مکلل‌وشرابه‌شده مروارید ویراق اسب‌مرصع ونشان شیروخورشید الماس ومرخصی و استعمال هرگونه و هرقسم اسباب و لباس ترمه که مخصوص امـراء خاص، ومقربان بالاختصاص می‌بود، بین‌الاماثل ممتاز آمده و چون در عهدنامه مقررشده بود، برای استحکام امر مصالحه سفیری سترك بدولت بزرگ مأمورشود، جناب معزی‌الیه شایستهٔ این‌خدمت‌آمده. حسب‌الامر قدرقدرت (۲) شاهنشاهی‌برای‌تدارکات‌سفرمزبورروانهٔ

۱ــ متن مخدوش است وقیاساً بصورت بالا اصلاح شد.

۲ــ متن : قدرقدر نسخهٔ مج قدر قدرت

اصفهان و شیراز و قریب دوماه در آن خطهٔ جنت طراز توقف ودرحین مراجعت اقل سادات‌الحسینی میرزا هادی شیرازی مشهور به «علوی» (۱) که چندی درخدمت خالوی بزرگ جناب ایلچی مرحمت و غفران پناه عبدالرحیم‌خان بخدمت وزارت و انجـام حکومت اصفهان و کرمان مشغول بود، درخدمت جناب صاحبی ایلچی به‌امر آن مشغول، و از شیراز به دارالخلافه آمده باهدایائی چند از قبیل دوزنجیر فیل و چند سر اسب و شال و جواهرآلات و فرش و اسباب طلا که لایق حضور بی‌مثال پادشاهی بزرگ بود و معادل سی‌هزار تومان نقد و جنس همراه جناب ایلچی فرموده او را روانهٔ پطرزبورغ فرمودند و این بندهٔ درگاه خلایق ،بندگان که از جانب جناب ایلچی مأمور به‌ضبط وقایع ایام سفارت گردیده به تسوید این کتاب پرداخت.

امروزکه روز دوشنبه هیجدهم است‌عالیجاه مقرب‌الحضرة آقامحمد حسن‌پیشخدمت حسب‌الامرقدرقدرت (۲) اعلیحضرت شاهنشاهی روحنافداه، نزد جناب ایلچی آمده‌که جناب معزالیه به تدارکات مقرر اتمام نموده در هفتهٔ آینده حکماً روانه شوند. و ازوفور مرحمت وعنایت، بیدق مبارك شیروخورشید را مرحمت فرمودندکه برای افتخاردرعرض راه همراه داشته باشند. و مقرر شد که یکصد سوار از قشون رکابی همه جا تا سرحد دولت بهیهٔ روسیه بدرقه نمایند. جناب ایلچی در تهیه و تدارك اسباب سفر بودند که در این اثنا خبر قضیهٔ فوت والدهٔ جناب ایلچی را از شیراز آوردند.

جناب معزی‌الیه در مراسم تعزیه‌داری مشغول وامرا و اعیان و خوانین حضرت سلطنت برای فاتحه‌خوانی آمده، جناب جلالت مآب صدراعظم، حسب‌الامرخاقان معدلت بنیان به خانهٔ جناب ایلچی آمده که مراسم سوگواری را موقوف و جناب معزی‌الیه را بخلاع فاخره مفتخر فرموده، بـه‌اتفاق جناب صدراعظم به‌حضور مهر ظهور اقـدس شاهنشاهی روحنا فداه رفته، نوازشات و تفقدات بلفظ گهربار مشعر برتسلی خاطر جناب ایلچی فرمودند. جناب ایلچی از قرار امر قدر نفاذ درتهیه و تدارك اسباب سفر پرداخته به‌هریك از عمله‌جات فراخور احوال شال ترمه و بالاپوش ترمه و مـاهوت عنایت، و همراهان به طرزی شایان رتب و زینت داده صندوقخانه واسباب هدایا واصطبل را به ریش‌سفیدان سپرده، امورات را منظم ساخته، با ابهتی شایان و جلالتی بی‌پایان، عازم‌سفر خیر اثر سفارت شدند.

۱ـ این اسم درست خوانده نمیشود ظاهراً باید علوی باشد .

۲ـ متن : قدر قدر ، نسخهٔ مج قدر قدرت .

[فصل اول]
وقایع سفر از تهران تا تفلیس

یوم سه‌شنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۲۹: [ه ق] سه‌ساعت و سی‌و پنج دقیقه از روز گذشته صاحبی ایلچی با اثاث و اسباب تمام بعد از مـرخصی از حضور شاهنشاه عالم پناه همایون از دارالخلافهٔ طهران حرکت و امامزاده حسن را که در یك فرسخی شهر واقع است محل توقف ساخته، در آنجا حکم نمودنـد که فیلان و اسبان هدایا را پیش روانه ساخته وخود پاسی ازشب گذشته از آنجا حرکت و روانهٔ کمال‌آباد که نه‌فرسخی آنجاست گردیدند.

قدری از شب را در آنجا توقف و به‌نسبت شب قبل قدری از شب گذشته از آنجا روانهٔ صفرخواجه‌گردیدند. مسافت هشت فرسخ بود. وبه طریق پیش، شب ازآنجا حرکت و بعد از طی هشت فرسخ راه وارد خارج شهر قزوین گردیدیم.

قبل از ورود به قدر سی چهل نفر سوار از اعزه و اعیان آنجا به استقبال آمده، لوازم تعارف باصاحبی ایلچی بجای آوردند. در آنجا چادر برپا نموده توقف نمودیم. قریب به‌ظهر میـرزا محمد حسین وزیر سرکار نـواب شاهزادهٔ اعظم علی‌نقی‌میرزای صاحب اختیار قزوین به‌دیدن صاحبی ایلچی آمدند. بعد از تعارفات رسمی به صحبت مشغول شدند، و ساعتی توقف کرده، معاودت به شهر نمودند.

چون یوم بعد ازورود به آنجا توقف واقع شده بود، عباس نام شاطر صاحبی‌ایلچی در شهر رفته شرب‌خمر نموده بود این معنی بعرض صاحبی ایلچی رسید. فـوراً او را احضار و به‌قدر دوسه هزار چوب شلاق به‌او نواخته زلف و کاکل و ریش او را بکلی قطع و اورا از ملازمت خود اخراج نمودند. دیگر اینکه چون شاهزادهٔ اعظم در همین روز از دارالخلافهٔ طهران معاودت به قزوین فرموده بودند صاحبی ایلچی شوق شرفیابی حضور ایشان را بسیار به‌هم‌رسانیده، رقعه‌ای به میرزا محمد حسین وزیر قلمی نمودند، که در صورت امکان شرفیاب شده باشد، در جواب شرحی نوشته بودند که به‌علت زحمت و کسالت عرض راه، شاهزاده اعظم استراحت فرموده‌اند و از این جهت [از] بار یافتن حضور متعذر است. و میرزا خود مجدداً به‌منزل صاحبی آمده نظر به‌نیکی ذات حمیده صفات و وفور دانشمندی که با ایشان است دقیقه[ای] از مراتب مهمانداری و تعارفات فرو گذاشت نکرده، لازمهٔ مهمان‌نوازی بجای آورده، الحق اولاد مرحمت پناه میرزا محمدکاظم مستوفی سرکار شاه جنت مکان هر یك در مرتبهٔ خود عدیل و نظیر ندارند و به جمیع اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و کمالات و محاسن صوری و معنوی آراسته و پیراسته می‌باشند. چنانچه میرزا بابا که اکبر اولاد اوست و مستوفی دیوان اعلاست

در سر رشته‌داری و علم سیاق ثانی به جهة او متصور نیست‌و بعد میرزا محمدعلی که در سرکار والاتبار نواب اشرف نایب‌السلطنه و ولی عهد دولت ایران منشی بالاستقلال ونادر عصر است. و بعد همین میرزا محمدحسن وزیر شاهزادهٔ صاحب‌اختیار قزوین‌که به جمیع صفات حسنه آراسته است. و از مراتب دانشمندی و نیك رفتاری او آثار رضامندی و خوشنودی از ناصیهٔ احوال اهالی قزوین ظاهر است، و شاهزادهٔ اعظم را کمال اعتماد و اعتقاد والتفات باایشان می‌باشد وبعد میرزامحمدحسن‌مستوفی سرکارنواب اشرف ولی‌عهد ایران که وزارت سپاه نظام و سرباز نیز با ایشان است، و درامر خود منتهای استقلال را میدارند .

خلاصه چون حسب‌الفرمان شاهنشاه عالم پناه مقرر شده بود که در منازل عرض‌راه در هر منزل بیست نفر سوارکارآمد به همراهی صاحبی ایلچی تا منزل دیگر رفته باشد چنانچه از دارالخلافه الی قزوین بیست نفر ازغلامان سرکار نواب حسینعلی میرزای صاحب اختیار طهران همراه بودند و در اینجا صاحبی ایلچی انعامی به ایشان کرده آنها را مرخص ومعاودت نمودند. ازقزوین الی زنجان بایست از غلامان سرکار شاهزادهٔ اعظم نیزبیست نفر آمده باشند. صاحبی ایلچی به میرزای وزیراظهار وایشان محول به داروغه و کدخدای محل نمودند که سوار مذکور را همراه نمایند. از مأمورین غفلتی واقع‌شد و درهنگام حرکت صاحبی ایلچی نیامدند. و روزبعد بعرض شاهزادهٔ اعظم رسید. ازآنها مواخذه و بازخواست عظیمه فرموده بودند و بیست نفر سوار معقول از غلامان سرکاری مأمور کرده روانه ساختند که‌یوم بعد درعرض راه به‌صاحبی ایلچی رسیدند.

صاحبی ایلچی‌آن روزراکه یکشنبه سلخ شهر مزبوربود در سیاه‌دهن (۱) بسربرده، پنج ساعت از شب گذشته از آنجا حرکت و روانهٔ قروه که من‌محال خمسه می‌باشد و مسافت آن چهار فرسنگ است گردیدند.

صبح‌که دوشنبه غرهٔ شهر رجب ۱۲۲۹ [ه ق.] بوده باشد وارد آنجا شده در آنجا مشخص شد که جلوداران اسبان پادشاهی، قدری از مواجب مهتران اسبان هدایا راگرفته خود تصرف نموده‌اند، و این معنی به‌عرض صاحبی ایلچی رسیده بعد از تشخیص حقیقت آن، حکم فرمودند آنچه گرفته بودند رد نمودند و آنها را سرگرم خدمت خود ساختند.

آن روز در آنجا که مکان خوش آب و هوایی بود توقف و قدری از شب گذشته ازآنجا حرکت و روانهٔ خرم‌دره که مسافت آن چهار فرسنگ است گردیده، آن روز نیز در آنجا توقف [شد]. الحــق مکانی است دلنشین. گل سرخ بسیار داشت و اسم بامسمائی دارد. در میان دره واقع شده، اینجا بسیار گل و گیاه بیحد بیشمار، آب‌های جاری ازهر گوشه و کنار دارد.

در باغی توقف و مشغول صحبت بودیم. سواری وارد و جواب رقعه[ای] که به میرزای وزیر قزوین درباب سوار قلمی شده بود آورد. مشخص شد که کیفیت به‌نحوی که سابق تحریر شده، بعرض شاهزادهٔ والاتبار رسیده، مأمورین را ترجمان و مواخذه از آنها فرموده، چند نفر سوار ازغلامان خود ماموز فرمودند که قلیلی از آنها در این

۱ــ تاکستان فعلی

منزل رسیده و تتمه در منزل صاین قلعه وارد شدند.

میرزای وزیر نیز عذرخواهی بسیار کرده بودند.

آن شب نیز در آنجا استراحت و روز دیگر طلوع فجر از آنجا حرکت و روانهٔ صاین‌قلعه که سه فرسنگ است گردیده، سه ساعت از روز گذشته وارد صاین قلعه شدیم. بقیه غلامان شاهزادهٔ والاتبار از قزوین وارد و نوشته میرزای وزیر را آورده بودند. آنها را نوازش بسیارنموده، چادری به جهة نشیمن آنها معین شد. بعد الماس‌بیك ـ تفنگچی(۱) سرکار شاهنشاهی که محصل سیورسات بود با دوسه نفر آدم به قلعه رفته که حسب‌الفرمان مبارك سیورسات گرفته باشند. اهل قلعه‌با یك‌نفر جلوداران پادشاهی‌منازعه و بهمین دست‌آویز همگی آنها را مضروب ساخته، آنها خود را از دست اهل قلعه‌رهانیده به چادر صاحبی ایلچی آمدند. و کیفیت را بیان کردند. چند نفر مأمور فرمودند رفته دو سه نفر از آنها را گرفته آوردند، حکم به تنبیه آنها فرمودند. ریش‌سفیدان قلعه بعد از ملاحظهٔ این عمل از در عجز برآمده و وارد خدمت صاحبی ایلچی گردیده، عذر غلط رفتاری خود را خواسته، سیورسات آوردند و آدمهای خود را برداشته به‌مکان خود رفتند. چهار ساعت از شب‌گذشته از آنجا حرکت و روانهٔ سلطانیه شدیم، که مسافت آن چهار فرسنگ است.

نیم‌ساعت از روز گذشته وارد سلطانیه و درچمن زیرعمارات پادشاهی چادر برپا نموده، توقف نمودیم. چون مسموع شد که میرزا محمدتقی وزیر سرکار والاتبار شاهزادهٔ اعظم عبدالله میرزای صاحب اختیار خمسه که شخص دانشمند کارآگاهی و به جمیع صفات حسنه وکمالات صوری ومعنوی آراسته و پیراسته می‌باشد. عمارات شاهی آنجا را تعمیر نموده بعد ازساعتی صاحبی ایلچی روانهٔ میان عمارات‌گردیده، به نظر دقت ملاحظهٔ آنجا را فرمودند. تازگی کلی بهمرسانیده بود. از آنجا معاودت به‌منزل [کرده] و رقعه‌ای به میرزای وزیر قلمی نمودند، و به مصحوب الماس بك تفنگچی ارسال زنجان داشتند.

بعد از نیم‌ساعت جواب از میرزا رسید. مضمون اینکه شاهزادهٔ اعظم به عزم شکار از زنجان حرکت و در دوفرسخی سلطانیه تشریف دارند و فردا که روز پنجم شهررجب است نزول اجلال به سلطانیه می‌نمایند. شما باید روز مذکور در آنجا توقف و فیض‌یاب حضور شاهزادهٔ والاتبار گردیده، یوم بعد از آنجا روانه شوید. صاحبی ایلچی نظر به شوق دریافت فیض حضور شاهزادهٔ اعظم آن روز را در آنجا توقف و طلوع صبح با سواران‌که همراه بود سوار گردیده و به رسم استقبال به رکاب‌بوسی شاهزادهٔ اعظم رفتند. چون شاهزادهٔ والاتبار به شکار رفته بودند شرفیاب نگردیده، با میرزای وزیر ملاقات و به‌اتفاق به منزل آمده، در چادر ناهار صرف نمودند.

میرزای وزیر وعدهٔ ضیافت شب را خواسته به منزل خود رفتند. عصر این روز شاهزادهٔ والاتبار معاودت ازشکار فرموده صاحبی ایلچی را احضار و به حضور خود طلبیده، بقدر دوسه ساعت اظهار لطف و شفقت فرمودند، و اصرار فرمودند که بسر من

۱ـ این عنوان خوانده نشد و قیاساً تصحیح شد.

آنچه از هرجهة خواهش داری عرض کن، ایلچی در جواب عرض کردند که همین مرحمت مرا کافی است. و از دولت شاهزادهٔ اعظم و از تصدق فرق مبارك قبلهٔ عالم از هرچیز و هر جهة مستغنیم. و بعد رخصت حاصل نمود به منزل آمده، بنه و همراهان را روانهٔ زنجان‌کرده، خود برسم ضیافت درچادر میرزای وزیر رفتند. در آنجا به قدر چهار ساعت توقف و به صحبت مشغول بودند. بعد غذا صرف نموده معاودت به منزل و همان وقت روانهٔ زنجان گردیدند. دو ساعت از روز ششم شهر مزبور گذشته وارد خارج زنجان که مسافت آن پنج فرسنگ بود گردیده در چادر توقف شد.

چون شاهزادهٔ والاتبار بعهدهٔ نصرالله‌خان افشارمقرر داشته بودکه بیست نفرسوار مأموره از زنجان الی تبریز را همراه نموده باشد مشارالیه به همراهی صاحبی ایلچی از زنجان روانهٔ ارمغان خانه‌گردیده‌که در آنجا سوارهٔ مذکور را تسلیم و معاودت نماید. همان شب از زنجان حرکت، و صبح یوم هفتم وارد ارمغان‌خانه گردیدند. مسافت این راه هفت فرسنگ است، اما راه بسیار بدی است که تمام تل وماهور وجوب و جدول‌آب و سنگلاخ بسیار دارد.

بعد از روز ورود ابراهیم‌خان بیات با بیست‌نفر سوار مأموره وارد و چادری به جهة آنها معین گردیده توقف نمودند. همان شب نیز از آنجا حرکت و یوم هشتم وارد آقکندکه ابتدای محال آذربایجان است‌گردیده، مسافت این راه پنج فرسنگ است. بعد از ورود درسرچشمه‌ای چادربرپا نموده توقف شد. آقکند ازمحال خلخال، و حال جزو محال آذربایجان است.

صاحبی ایلچی درچادر توقف، [کرد] درهمین بین یك‌نفر غلام‌سرکار شوکت مدار نواب اشرف نایب‌السلطنه و ولی عهد دولت ایران عباس میرزا وارد و رقم مرحمت شیم مبارك و مراسله‌ای ازجانب جناب میرزا ابوالقاسم وزیر (۱) آورده مضمون اینکه: چون اهالی آذربایجان ازمطلق حواله‌جات دیوانی خاصه صادریات معاف ومسلم می‌باشند یکصد تومان وجه نقد به‌جهة ابتیاع سیورسات منازل عرض راه از آقکند الی تبریز عنایت شده آن وجه را بازیافت و به مصرف سیورسات خود رسانیده، منزل به منزل روانهٔ تبریز شده باشند. صاحبی ایلچی بعد از زیارت رقم مبارك واطلاع ازحکم مقرره، عریضه‌ای بخاکپای نواب اشرف ولی عهد، و مراسله‌ای به جناب وزیرالثانی به‌این مضمون قلمی و به مصحوب غلامی که‌آمده بود انفاذ داشت‌که چون حسب‌الامر قرارداد این است که سیورسات از رعایای محال آذربایجان گرفته نشود و درهر منزل خریداری شود، استدعا آن است‌که بعهدهٔ احدی ازکارگزاران مقرر دارندکه آمده وجه مذکور را تحویل گرفته، درهر منزل سیورسات خریداری و تسلیم نماید. بعد از انفاذ عریضه و مراسله الماس‌بك تفنگچی (۲) دیوان اعلی‌که از دارالسلطنهٔ طهران تا این منزل سیورسات‌چی بود، بفرمودهٔ صاحبی‌ایلچی تکلیفی‌که شایستهٔ او بود به او داده، او را روانهٔ دارالسلطنهٔ طهران نمودند. و آن روز درآن منزل سیورسات را به قیمت اعلا خریداری و به مصرف

۱ـ مقصود میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی است.

۲ـ این عنوان نیزدرست‌خوانده‌نشدومعلوم‌نیست‌که‌تفچی یاتفنگچی کدام‌است، قیاساً تصحیح شد

رسانیده. دو ساعت ازشب‌گذشته از آنجا حرکت و روانهٔ منزل میانج گردیدیم، که مسافت آن راه شش فرسنگ است لاکن بعلت عبورازرودخانهٔ قزل‌اوزن و قاپلان کوه راه بسیار صعبی‌است وچون پل رودخانهٔ مذکور خراب و منهدم گردیده بود. حسب‌الامر نواب اشرف در سر پل اسباب تعمیر آماده کرده به ساختن آن می‌کوشیدند و قریب به اتمام رسیده بود. قدری ملاحظهٔ آنجا را نموده و روانهٔ منزل شدیم.

درحوالی قریهٔ میانج چادر برپا نموده توقف شد. خواستیم‌که بطریق روز قبل سیورسات ازاهل قریه خریداری و به مصرف برسانیم اتفاقاً اقل‌السادات ایستاده ملاحظه می‌کردم‌که چکن صحرا راکه به جهة فیل‌ها درکار بود و علف چمن راکه به جهة اسبان آورده بودند یك‌من دویست دینار قیمت گرفته می‌دادند. سایر اجناس را از همین قرار می‌توان قیاس نمود. چون من اهالی فارس را دیده بودم و ملاحظهٔ خرابی و حوالجات صادرات را در آن ولایت کرده بودم تعجب بسیاری برمن دست داده و حیرت برحیرت افزوده، باخود می‌گفتم که البته همین علف و اجناس را این رعایا به دیگران به‌قیمت بسیار قلیل خواهند فروخت. چگونه است‌که به‌صاحب اختیار مملکت به این قیمت اعلا فروخته وجه نقد قیمت می‌گیرند.

از بسیاری حیرت خدمت صاحبی ایلچی آمده کیفیت خرید و فروخت اجناس را بیان کردم. در جواب فرمودند که تو هنوز نظام مملکت‌داری و آبادی این ولایت و آسایش رعایای آذربایجان را ندیده‌ای بی‌حسابی و اغتشاش امر فارس در نظر توهست. نظام و آبادی این مملکت راکه ملاحظه می‌کنی متعجب می‌شوی و هرقدر پیشتر بروی حیرت و تعجب تو بیشتر خواهد شد. چرا که در این مملکت حکمران و صاحب اختیار منحصر به‌نواب اشرف است و جمیع امور ازقرار دستورالعمل و قرارداد جناب صاحب عظام قائم‌مقام است. و بجز مطالبهٔ دیوانی دیناری وجه از احدی گرفته نمی‌شود، و بی‌حسابی بر کسی روی نمی‌دهد. حتی در اوقاتیکه نواب اشرف خود به‌دولت از این راه عبور می‌فرمایند یك تخم‌مرغ راهم بدون‌قیمت ازکسی نمی‌گیرند. نظام وقرار این‌مملکت از این‌قرار است و صاحب معظم‌له بسیار افسوس بحال اهالی فارس خوردند. فرمودند که لله‌الحمد اهالی این مملکت به‌این طریق در مهد امن و آسایش می‌باشند. کاش اهالی فارس هم طریقی می‌شد که هربه چندی بدست تعدی وزیری مبتلا نمی‌شدند. بلکه به‌این نسبت آن ولایت خراب و ویران و خلق او متفرق نمی‌شدند.

باری بنحو فرمودهٔ ایشان من هرقدر پیشتر آمدم و ملاحظهٔ نظام وآبادی بیشتر کردم حیرت زیاده شد، زیراکه عالم عالم دیگر و خلق خلق دیگر و سامان و نظام دیگر بنظر من آمد. هرجا که می‌رسیدم معموری و آبادی تازه میدیدم. همچنانکه روزی در عرض راه صاحبی ایلچی ملاحظهٔ همین دواب را می‌کردند. بمن فرمودندکه به‌بین و بنظر دقت ملاحظه‌کن‌که نظام مملکت‌داری و آسایش خلق و طریقهٔ رعیت پروری به چه مرتبه است. که دیناری خلاف حساب از کسی گرفته نمیشود. بخلاف مملکت فارس که هرمدت قلیلی شصت هفتاد هزار تومان صادر حواله و اطلاق میشود که همهٔ خلق و رعایای هربلد ازسوء سلوك وزرا که هرسال تبدیل میشوند متفرق و در آستانه وبقاع‌ها

بست نشسته باشند. و آن مملکت خراب و ویران باشد. بهرحال انشاءالله جناب باری. خرابی آن ولایت را به‌آبادی مبدل سازد.

روز دیگر از منزل میانج حرکت و بعد از طی هفت فرسنگ راه وارد تکمه داش گردیدیم. بعد از ورود به منزل، صاحبی ایلچی مجدد به زیارت رقم مبارك نواب اشرف سرافرازگردید. موازی سی‌نفرسرباز به جهة محافظت عرض راه مأمورگردیده، واردآنجا شدند. و آقا حسین سیورسات‌چی را نیز مأمور و مقرر فرموده بودند که آمـده وجه عنایتی را تحویل گرفته و در منازل عرض راه سیورسات خریداری و تسلیم نماید، وآدم به جهةکشیدن اسبان هدایا از هر منزل‌گرفته و اجرت داده که به منزل دیگر برساند. مشارالیه وارد و بنحو حکم محکم درهر منزل معمول می‌داشت و کمال دقت می‌نمود.

شب دوازدهم شهر مزبور از تکمه داش حرکت و بعد ازطی دو فرسنگ و نیم راه وارد چمن اوجان هشت فرسخی تبریز شدیم. بعد از ورود به آنجا صاحبی ایلچی قدری به ملاحظهٔ عمارات پادشاهی‌که در آنجا ساخته شده مشغول گردید، به دقت تمام عمارات عالی و مکان‌های دلنشین آنجا را ملاحظه نموده از آنجا معاودت و بسر توپخانه وسرباز که از سرکار ولی‌عهد در آنجا بودند رفته، سرکردگان و توپچیان همگی نزد صاحبی ایلچی آمده از ملاحظهٔ وضع و سامان و نظام آنها کـه مشابهت تمام بـه‌نظام فرنگی بهمرسانیده بود بی‌نهایت مشعوف گردید. تا غروب آفتاب در آنجا تـوقف و تماشای توپخانه و اسبان توپ‌کش و اسباب حرب و توپچیان و سربازان را نمـوده که تمامی به‌نظام فرنگ آراسته و پیراسته بودند.

بعد از غروب به منزل آمده بنه و همراهان را روانه وخود هم بعد از آنجا حرکت و روانهٔ تبریز گردیدند.

یوم سیزدهم: شهر مزبور سه ساعت از روز گذشته بعـد از طی هشت فرسنگ راه وارد صحرای تبریز [شدیم] درآنجا میرزا عبدالحسین را که یوم قبل به شهر تبریز فرستاده بودند وارد و مذکور نمود که خانه بجهة نشیمن شما تخلیه و آماده شده در آن بین میرزا فضل‌الله مستوفی و جمعی کثیر از اعاظم و اعیان تبریز و چند نفر ازباشیان سرکار والاتبار ولی‌عهد برسم استقبال وارد، و انواع تعارف رسمی بجای آورده،مذکور نمودند که نواب اشرف در خارج شهر تبریز به عزم رفتن خوی چادر زده، در آنجانزول اجلال فرموده‌اند.

بعد از استماع این امر صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که بنه و ایتام را روانهٔ شهر کرده، خود به سلام نواب اشرف والا رفته باشند بدین جهة فیلان را با اسباب همراه خود برداشته وباحضرات استقبالی روانهٔ اردوی باشکوه نواب والا گردیدند.

در چادر جناب صاحب عظام قایم‌مقام فرود آمدند. اگرچه قلم از تحریر، وزبان از تقریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیدهٔ جناب صاحب معظم‌الیه عاجز و مرا حد آن نیست که توانم ابراز بیان این مطلب را نمایم و همین‌قدر کافیست‌که ایشان بعد از جد بزرگوار نسلا بعد نسل امام و امام‌زاده و مجتهد و وزیر وزیرزاده بوده‌اند، و این معنی برجمهور خلق ظاهر می‌باشد. بلی چنان صاحب مملکت عدالت‌گستری را چنین جنابی سزاوارکار است که از بناها و قراردادهائی‌که در امر مملکت‌داری گذاشته [از] محال

آذربایجان بلکه بسیاری از مملکت ایران رشك گلستان ارم و نظام امور سلطنت به‌حدی مستحکم است که توان اندکی از بسیاران را در این رساله مختصر بیان نمود.

وصفش یك از هزار نگویم اگر خدا ازبهر مدح او دوهزارم زبان دهد

باری به اندك توقف د رآنجا صاحبی ایلچی را نواب اشرف احضار بحضور مبارك فرموده بعد ازتحقیقات ایشان را مورد انواع و اقسام اشفاق و مرخمت ساختندکه خد آن ازتحریربیرون است وناهار (۱) سرکارخود را مرحمت فرموده ایشان صرف نمودند وبعد از حضور نواب اشرف مرخص گردیده، روانهٔ شهر و به مکان معین رفته فرود آمدند، بعد اززمانی شیرینی و میوهٔ بسیارازسرکار قائم‌مقام آوردند. و میرزا محمدعلی منشی که ازجمله مقربان این‌سرکارو اوصاف حمیدهٔ ایشان‌پیش تکرار شد، به‌اتفاق فتحعلی‌خان رشتی و حیدرعلی‌خان و جمعی دیگر به دیدن آمده تعارفات رسمی بسیار از ایشان ظاهر می‌شد. آن‌روز به این نهج به‌شب رسید.

این روز در تبریز از صاحب عظام قائم مقام و دیگـران مسموع صاحبی ایلچی گردید که ازراه اسلامبول و غیره به‌تواتر خبر رسید که اهالی فرنك ازروس و انگریز و سایرین جمعیت کرده برسرناپلیان رفته چهار ماه است‌کـه شیرازهٔ سلطنت و اساس او را ازهم پاشیده و اورا در جزیره آلپ فرستاده، دوراورا گرفته‌اند و پادشاه روس داخل شهر پاریس شده است. از استماع این خبر حال صاحبی ایلچی متغیر شده فرمودند که کار برما دشوار شد. و روس هوا به هم خواهد رسانید.

یوم بعدکه در تبریز توقف بود، جناب آصفجاهی وزیرالثانـی میرزا ابوالقاسم وزیر ولد اکبر صاحب عظام قائم مقام‌که فی‌الحقیقه به جمع صفات حسنه واخلاق نیکو آراسته می‌باشد و توصیف و تعریف آنجناب و آگاهی از رموز ملك‌داری ایشان از حد بیان بیرون است وذات شریفش‌شایستهٔ تمکن مسند وزارت است، باجناب میرزا موسی‌خان برادر ایشان و ابراهیم‌خان بیات و جمعی از میرزایان و اعاظم به‌دیدن صاحبی ایلچی آمده به صحبت و تعارف رسمی مشغول شدند. قدری از آن روز گذشته یك‌نفر ازچاکران خاص نواب اشرف والا به‌حال‌پرسی و احضار صاحبی ایلچی آمد. از ظهـور اینگونه مـرحمت امیدواری بسیـار بجهة صاحبی معظم‌له حـاصل آمده، نامـه‌های شاهنشاه عالم‌پناه رابرداشته روانهٔ حضور نواب اشرف‌گردیدند. در آنجا با جنـاب وزیـرالثانی در خلوت رفته بنظر اشرف رسانیده، از آنجا در خدمت فلکرفعت نواب اشرف به‌ملاحظهٔ سرباز و قشون جنگ وآتش‌خانه و نظام و استعداد آنها رفته، بعد از دیدن آنها کمال سرور حاصل نموده، از آراستگی وانتظام آنها هرچه بیان نمایند زیاد است.

از آنجا در چادر جناب صاحب عظام قائم‌مقام رفته شب در آنجا موعود بودند و آخر شب عود به‌منزل نمودند.

یوم پانزدهم شهر مزبور به‌نسبت‌روز قبل شرفیاب حضور نواب اشرف گردید، و خدمت صاحب عظام قائم‌مقام نیز رسیده، معاودت به منزل، و جمعی به دیدن آمده‌بودند، این شب (۲) نیز در چادر جناب صاحب عظام قائم مقام موعود بود. رفته غـذا صرف کرده ،

۱ــ متن : نهار ۲ــ مج ا: امشب

معاودت به منزل نمودند، و استراحت شد.

یوم شانزدهم که یوم حرکت نواب اشرف بسمت خوی بود، صبح شرفیاب حضور گردیده بعهده و اهتمام جناب وزیرالثانی و میرزا محمدعلی منشی مقـرر فرمودند که نامه‌جاتی که باید نوشته شود تمامی را قلمی نموده و بصاحبی ایلچی سپرده ناتمامی که‌در این خصوصیات درامور ایشان واقع باشد به‌اتمام رسانیده که از تبریز روانهٔ خوی شوند، و نواب اشرف خود حرکت فرموده روانهٔ خوی گردیدند. میرزایان عظام معاودت به‌شهر ومشغول تحریر نامه‌جات بودند صاحبی ایلچی نیزمعاودت ومشغول انجام‌امور خودبودند.

یوم هفدهم نیز در منزل بسر برده و شب به‌علت اندك تکسر احوال، طبیب آمـده و ملاحظه نموده دوائی داده صرف نمودند. للهالحمد افاقه حاصل شد.

یوم هجدهم در منزل توقف داشتند که تعلیقه‌ای از جناب صاحب معظم صدراعظم رسید مضمون اینکه محمد زمان خان مجهول که در استرآباد بـود لـوای فتنه و فساد برافراشته بود امر شاهنشاه همیون چنین مقرر شد که اهالی استراباد برسر او جمع‌شده اوراگرفته‌مقید ومحبوس به دربارهمایون‌آورده باشند. مأمورین به نحوامرقدرقدرت(۱) برسر او ریخته اورا گرفته مقید و محبوس بدربار خسروی آوردند. از وصول این خبر سروری تازه در خاطر همه راه یافته و ظهر صاحبی‌ایلچی در خانهٔ جناب وزیـرالثانی موعود بوده به دارالضیافه رفتند و از آنجا معاودت به منزل کرده چون شب در خانـهٔ جناب میرزا موسی‌خان موعود بودند در آنجا رفته آخرشب معاودت فرمودند و تعریف و توصیف بی‌نهایت از وضع ضیافت مذکور از ایشان استماع شد.

یوم نوزدهم، بطریق چند یوم قبل قدری مشغول دید و بازدید بودند و ظهردرخانهٔ میرزا محمد علی منشی وعدهٔ ضیافت داشته رفتند و از آنجا معاودت و شب را در منزل بسر بردند.

یوم بیستم نیز بطریق قبل درمنزل بسربرده مشغول انجام امورات خودمی‌بودند. این روزها آقاحسین سیورسات‌چی سیورسات و اخراجات خریداری و تسلیم می‌نمود، و کمال مهمان‌نوازی و خدمت بعمل می‌آورد.

یوم بیست ویکم صاحبی ایلچی تمامی امورات خود را منسق ساخته نامه‌جاتی که بایست از وزیرالثانی گرفته شود گرفتند و غروب آفتاب قدغن نموده بنه و ایتام را از تبریز حرکت داده روانه نمودند. و خود نیز شب از آنجا حرکت و روانهٔ منزل علی‌شاه که شش فرسنگ راه می‌بود گردیدند. تمامی ایام توقف در تبریز نه روز بود، و همه روزها در کمال خوشی و خوبی می‌گذشت و اکثر اوقات در خدمت صاحبی ایلچی، در سر توپخانه و قورخانه و کارخانه‌جات توپ‌ریزی و جباخانه سرکار اشرف می‌رفتیم و ملاحظهٔ ساختن توپ وآلات حرب و آتش‌خانه‌آنجا را می‌نمودیم اگرچه من‌کارخانه‌جات فرنگان را ندیده بودم. اما از قراریکه صاحبی ایلچی می‌فرمودند، این دستگاه و این کارخانه‌جات چندان مغایرتی با کارخانه‌جات فرنگ ندارد. زیرا کـه ابتدا استادان انگریز دراینجا (۲) بوده ومشغول انجا مآن اسباب بودند و حال اهل تبریزخود بهمان

۱ــ متن [:] قدرقدر ۲ــ متن [:] آنجا

نسبت بلکه بهتر مشغول میباشند. آنچه از این مقوله اسباب بنظر آمد کم از اسباب فرنگی نبود. دیگر بعضی از اوقات خود گردش در شهر تبریز می‌کردم، چون در زمان شاه مرحوم آنجا را دیده بودم، و ولایت خراب ویرانی بنظر من جلوه کرده بود، و حال‌آبادی و معموری و کثرت خلق را بمرتبه می‌دیدم که مافوق آن متصور نیست و تمامی سکنه و اهالی آنجا را در مهد امن و امان و آسایش یافتم. حیرت بسیار می‌کردم وازمراتب رعیت‌پروری وعدالت‌گستری نواب اشرف «والاروحنافداه» وقواعد قراردادی جناب صاحب عظام قائم مقام لذت کامل می‌بردم، و اهالی فارس را بخاطر آورده‌افسوس به حال‌آنها می‌خوردم.

باری روز مذکور در منزل علی شاه توقف و پاسی از شب گذشته از آنجا حرکت و روزبیست و دوم بعد از پنج فرسنگ راه وارد منزل علی نیکلوگردیده، روز در آنجا توقف و شب نیز حرکت و بعد از طی چهار فرسنگ راه در روز بیست وسیم واردتسوج [شدیم] و آن روز در آنجا توقف و شب حرکت و بعد ازطی ده‌فرسنگ راه، روز بیست و چهارم وارد دیلمقانه‌که من محال سلماس است‌گردیدیم. محل مزبور بسیارخوش آب وهوا و اهالی آنجا اکثر خوش‌صورت و خوبرو بنظرآمدند. مکان خوبی است چنانچه درحین ورود به‌منزل، جمعی از اهالی آنجا ایستاده تماشا می‌کردند. در میان آنها چند نفر اطفال خوش‌سیما بنظر آمده یکی از آنها را که برتری داشت من آواز کرده بلفظ ترکی و فارسی قدری تکلم نمودیم و تحقیق کردم که سواد داری؟ گفت آری. گفتم اگر شعری بنویسم می‌خوانی؟ گفت بلی. من در پارچه کاغذی نوشتم:

آمد از ناز، وای برمن و دل میرود باز، وای بر من و دل

و بدست او دادم او را از این شعر بسیار خوش‌آمد و تبسم نمود و آن روز از حوالی منزل ما دور نمی‌شد. شب نیز از آنجا حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه‌در خدمت صاحبی ایلچی وارد باغ حسین‌خان خوئی گردیدیم. الحق باغی است که ازحیث عمارت و اشجار و چنارهای بسیار ممتاز کمتر در محال ایران بهم میرسد. قدری در عمارات که مرتبه بمرتبه ساخته شده گردش نموده و قدری در خیابان‌ها، به ملاحظهٔ اشجار و چنارهای ممتاز مشغول شده، چون قلیل خرابی در عمارات و بعضی مکان او بهمرسیده بود. صاحبی‌ایلچی‌میفرمودند‌که‌کاش‌نواب‌اشرف‌حکم‌به‌تعمیراین‌باغ می‌فرمودند. قدری توقف فرموده ازآنجا روانهٔ اردوی نواب اشرف گردیده، در چادر صاحب عظام قائم مقام فرود آمدند. بعد از لمحه‌ای شرفیاب حضور نواب اشرف والا گردیده، بعد از مرخصی به‌ملاحظهٔ قلعهٔ خوی‌که آنوقت حسب‌الامر نواب اشرف آنجا را بطریق دستور فرنگ می‌ساختند، مشغول شدند. از قراریکه ظاهر بود، این طریق‌که معماران و مهندسان طرح آن‌را ریخته و می‌ساختند. انشااله تعالی بعد از اتمام در همه عالم چنین قلعه مستحکمی نخواهد بود. چهار یوم توقف درخوی شد. هرروز صاحبی ایلچی شرفیاب حضورنواب‌اشرف می‌شده و، الطاف واشفاق بی‌نهایت دربارهٔ ایشان مبذول می‌فرمود(۱)، و صاحب عظام قائم‌مقام را نیز کمال لطف و محبت با ایشان بود. ازجمله روزی از آن

۱ــ مج : می‌فرمودند

روزها نواب اشرف موازی پنج طاقه شال ترمه برسم خلعت عنایت به ایشان فرمودند. روز دیگر قدری شیرینی و یکدست پیراهن و زیرجامه از سرکار قائم‌مقام بجهت ایشان آوردند.

خلاصه آخر روز دوشنبه بیست و نهم شهر رجب صاحبی ایلچی نوشتجات ونامه‌ها را مضبوط و ممهور ساخته گرفتند و رخصت مرخصی حاصل کرده، بنه و ایتام را روانه وخود برسم ضیافت به چادر صاحب عظام قائم‌مقام رفته قدری از شب گذشته غذا صرف نموده از آنجا حرکت و روانهٔ منزل قره‌ضیاالدین (۱) من‌محال خوی‌که هفت فرسنگ راه بودگردیدند. و حسب‌الامر نواب اشرف احمد سلطان ایروانی باسی‌نفر سوار مأمور و به اتفاق ما آمدند. امورات وقوعی اینکه در همین روز حرکت، یك رأس اسب عربی از اسب‌های هدایا را مار زده جمعی مذکور نمودند که این اسب برطرف می‌شود و باید دراینجا گذاشت. صاحبی‌ایلچی‌درجواب‌گفتندکه به اقبال بی‌زوال‌قبلهٔ‌عالم‌عیب‌نخواهدکرد چنانچه به معالجهٔ مالیدن خنجر یکی از ایتام که شیخ غفور مارگیر فارسی آن را افسون کرده بود، رفع شده و زهر از جسم آن بیرون آمد و به‌حال اول بازگشت و همراه برده شد. دیگراینکه دراین محال آذربایجان و خوی شهرت تمام یافته بودکه زنانی که حامله نمی‌شوند، هرگاه از زیر شکم فیل بیرون بروند البته حامله خواهند شد. بدین جهة در هرمنزل زنان بسیار برسرفیلان جمع‌شده از زیر شکم فیل آمد و شد می‌کردند.

یوم حرکت از خوی فیل بانان وفیل‌ها رانواب اشرف لباس زری مرحمت‌فرموده، مخلع ساخته و از آنجا روانه شدند.

یوم سه‌شنبه غرهٔ شهرشعبان ۱۲۲۹: که بعد ازحرکت‌ازخوی‌به منزل قره صیاالدین(۱) من محال خوی وارد و در آنجا توقف شد. شب ازآنجا حرکت و بعد ازطی شش‌فرسنگ راه وارد قره زمین من محال خوی شدیم، اما آن‌شب بعلت عدم بلدیت بلد ، راه گم شده تا طلوع صبح در بیشه و باتلاق (۲) و جوب و جدول وکوه و کتل‌گردش نموده، طلوع صبح راه‌نمایان گردیده در سر راه آمده، رفتیم. تا وارد منزل شدیم. در آنجا توقف و شب دیگر از آنجا حرکت وبعد ازطی هفت فرسنگ راه وارد صحرای شرور من‌محال ایروان گردیده، چون محال مذکور جمعی امیرالامراء العظام بـرادر کثیرالااقتداربا احتشام حسین‌خان قاجار قزوینی که عمدهٔ امراء خاص دولت ایران و مراتـب عقل و دانشمندی و کیاست و نجابت و همت و سخاوت و شجاعت و تدابیر در امور سلطنت و سرداری و سرحد نگاه‌داری ایشان گوشزد اهالی عالم است، که البته در زمان نـادر طهماسب قلیخان جلایر با آنهمه شهرت در جنب ایشان هیچکس نبوده، میباشد. قدری ملاحظهٔ آبادی و معموری و وفور محصول و کثرت خلق آنجا را نموده تعجب کرده‌که با وجود چنین دشمن قوی‌که روسیه باشد چگونه است، که‌محال شرور به این طریق‌آباد ومعموراست. مشخص شدکه‌ازبسیاری نیك رفتاری‌وسرپرستی برادربا اقتدار والاتباراست که این ولایت که سرحد چنین دشمن قوی میباشد، به‌این طریق آبادی وکثرت خلق‌دارد. قدری از راه پیش‌رفته دیدیم جعفرخان ایشیك آقاسی برادر والاتبار و جمعی از اعزه

۱ــ متن : قرا زیادالدین ۲ــ متن : باتلاغ

و اعیان آن دیار با یکصد نفر سوار به استقبال آمده رسم تعارف بجای آوردند، و مراسله ازجانب برادر عظیم‌الوقار آورده، تسلیم نمودند. چون اهالی آنجا فیل ندیده بودند، کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد در آنجا بجائی رسیده بود که مافوق نداشت. ازآنجا آمده تا بکنار رودخانهٔ ارس رسیدیم. بنه و اسباب را از آب به‌کلك گذرانیده و فیل‌ها را از رودخانه روانه ساخته قدری آب‌بازی کرده گذشتند، و خود نیز از آب گذشته به حوالی علی‌شهر که محال شرور است و چمن خوبی دارد، چادر برپا کرده، توقف نمودیم. خلق بسیاراززن و مرد دورفیلان هجوم‌کرده، جمع شدند. دراینجا نیزمراسلهٔ دوستانه از سردار والاتبار رسید. جواب قلمی و ارسال شد. آن روز توقف و شب ازآنجا حرکت و بعد ازطی شش فرسنگ راه وارد دولو (۱) شدیم. قبل ازورود ضابط آنجا با جمع‌کثیری برسر راه به استقبال آمده تعارف رسمی بجای آوردند. آن روز در آنجا توقف و شب حرکت نموده بعد از طی شش فرسنگ راه دو ساعت از روز گذشته یوم پنجم شهر مزبور وارد صحرای ایروان گردیده، در آنجا سبحانقلی‌خان خویش سردار والاتبار ومیرزا محمد اسمعیل وزیر با جمعی خوانین و ریش سفیدان و تفنگچی وسوار به استقبال آمده، لوازم مهمان‌نوازی بعمل آوردند و قریب به ورود شهر چندین توپ از قلعه انداخته احترام کلی نمودند. اگرچه بنه و اسباب را در خارج قلعه فرودآورده چادر برپاکرده بودند. امابه‌اصرار حضرات استقبالی، صاحبی ایلچی به‌قلعه رفته در خانهٔ محمدخان ایروانی که محل نشیمن سردار والاتبار بود فرود آمدند.

آن خانه عمارات عالی بسیار دارد. از جمله تالارنشیمن دیوان‌خانهٔ آن مکانیست دل‌نشین و دورو ساخته شده، یك‌طرف به‌فضای دیوان خانه متصل است و سمت دیگرتمام صحرا و باغات آنجا در نظر است. و رودخانهٔ رنگی! درزیرآن میگذرد. داخل تالار، منقش و آینه‌کاریست. بعداز لمحه‌ای توقف [در] آنجا، چندخوانچه ناهار (۲) آوردند و صرف شد و حضرات استقبالی برکمال مهمان‌نوازی بعمل می‌آوردند.

چون سردار والاتبارخود به اوران رفته بودند، عصرآن روزاز آنجا معاودت و به ایروان آمدند، و درحین ورود کمال محبت و مهمان‌نوازی بعمل آوردند.

سه یوم در ایروان توقف بود. هرروز و هرساعت از جانب سردار والاتبارتلطفات زیاده از حد به ظهور میرسید. روز سیم توقف مستر موریه ایلچی انگریز و میرزا آقامیر که از تفلیس بعد از رفتن سرگوراوزلی ایلچی انگریز معاودت کرده بودند بدیدن صاحبی ایلچی آمدند. در آن‌بین سردار والاتبار نیز آمده در تالار توقف نموده هنگام برخاستن آنها گویا سردار والاتبار تعارف رسمی نسبت به مستر موریه بعمل نیاورده بودند. او بمنزل رفته رقعه‌ای به صاحبی ایلچی نوشت مضمون اینکه:

تواضع ز گردن فرزان نکوست،

از این گذشته اکرم‌الضیف ولوکان کافرا. جهة چه بودکه سردار والاتباراحترامی که در خور ما بود، بعمل نیاورده؟ رقعهٔ مذکور را صاحبی ایلچی مطالعه و به ملاحظه سردار بااقتدار رسانیدند، سردار نظر به حسن سلوك و کوچك دلی در مقام تلافی و

۱ــ مج : دونو ۲ــ متن : نهار

دلجوئی برآمد. نقار از دل او بیرون کردند. این روز آقاحسین سیورسات‌چی را که حسب‌الامر نواب اشرف در عرض راه همراه و متوجه مهمان‌داری بود مرخص و یك‌طاقه شال ابرهٔ ممتاز برسم تکلف به‌او داد اورا روانهٔ تبریز نمودند.

شب سه شنبه هشتم بنه را از ایروان روانه و صاحبی ایلچی خود در خدمت سردار والاتبار توقف و قریب به صبح از آنجا حرکت، و بعد از عبور ازپل خیرات و رودخانهٔ رنگی و طی سه فرسنگ راه وارد منزل باغ‌دار جعفرخان ایشیك آقاسی سردار و احمد سلطان غلام با بیست‌نفر سوار همراه بودند. در عرض راه‌که می‌رفتیم، چادر مستر موریه بنظر آمد. صاحبی ایلچی دقیقه‌ای در آنجا به‌عزم بازدید رفته او را ملاقات و روانه شدند. بعد از ورود به منزل، در آنجا توقف و روز بعد از آنجا حرکت و بعد ازطی سه فرسنگ راه وارد صحرای ادرآن گردیدیم. ابتدا محمـــد رحیم‌خان بـــرادرزادهٔ سردار والاتبار با قریب یك‌هزار سوار از ایلات کرد رومی که حال جزو ایروان شده و در خدمت سردار والاتبار به‌خدمات مشغول هستند و کلا دوسه هزار سوار می‌باشند و وضع سواری ولباس آنها، و یراق اسب و اسلحه به‌طریق عثمانلو دارند، و تمام ریش تراشیده وسبیل‌ها ازبناگوش گذشته به‌استقبال آمده، لوازم مهمان‌داری بجای‌آوردند.

بعداز زمانی بقدر یکدوهزار نفرسرباز مکمل مسلح ازجوانان نیکروی طویل‌القامه به‌یك لباس ویك‌رنگ و یك شبیه بطریق نظام در سر راه به استقبال آمدند. بعد اردوی سردار والاتبار نمایان و چادرمحمد رحیم‌خان ظاهر شد. اصرار زیادی نموده، صاحبی ایلچی را برسم ضیافت به چادرخود برده، ناهار (۱) معقولی‌آورده صرف‌نمودند، وازآنجا روانهٔ منزل‌شدند، ودرچادرفرودآمدند. به‌فاصلهٔ دوساعت محمدرحیم‌خان‌آمده دیدن‌کرده وعدهٔ ضیافت شب را خواسته به منزل خود رفت.

آن روز در آنجا توقف و شب در چادر محمد رحیم‌خان به ضیافت رفته، بعد از صرف غذا معاودت به منزل وقدری استراحت نموده، روز بعد از آنجا حرکت و روانهٔ حمام لوکه اول خاك تفلیس است‌گردیدیم.

محال ایروان ازحیث آب و علف وبساتین و میوه و وفوراشجار وجنگل وآب‌های گوارا وبسیاری زراعت، وکثرت خلق، وآبادی نسبتی به بعضی بلاد ایران ندارد. اما اصل شهر باوجود کثرت خلق وآبادی و معموری در فصل تابستان بسیار بدآب‌وهواست و پشهٔ بسیار دارد، که اذیت کلی میرساند و خربزه داردکه هرکس میخورد خواهد مرد، ودرزمستان بی‌حد سرد است. لاکن باغات و بساتین و اشجار و آب بسیار دارد، و قلعهٔ آن قدری از شهر دور است و انتظام و انضباط کلی دارد، و از بناهای سلاطین صفویه است. توپ و آتش‌خانه وقورخانه و اسباب وآلات حرب در آنجا بسیار است و سردار والاتبار به استحکام اساس آنجا بی‌حد کوشیده و میکوشند، و بـــروج و دروازه‌هـــا کشکچیان و مستحفظ بسیاردارند. درآنجا سردار والاتبار مسجدی بناکرده‌اند و به اتمام رسیده که بالفعل رونق تمام دارد. وهمگی اهالی آنجا از سلوك و رفتار و رأفت سردار والاتبار راضی و خوشنود، در مهد امن و امان و آسایش میباشند. طایفهٔ روسیه که در تفلیس وآن سامان میباشند، ازسطوت وانضباط امورسرداروالاتبارکمال احتیاط میدارند.

۱ــ متن ا: نهار

[فصل دوم]

ابتدای ورود بخاك تفلیس و وقوع امورات اتفاقیه

الیوم‌که پنجشنبه دهم شهرشعبان ۱۲۲۹ است بعد ازطی هشت فرسنگ راه ازادرآن وارد سه فرسنگی حمام لو که اول خاك تفلیس و بتصرف طایفهٔ روسیه است‌گردیدیم. هرچند از اول حرکت ازایروان الی حمام لوکه اول خاك تفلیس است همه جا متصل بهم آب‌وعلف و چمن و در کوهستان جنگل و اشجار و ریاحین بسیار است، اما از اول‌این منزل الی آخر که کنار رودخانهٔ بنبك است همه‌جا آب و علف و ریاحین بسیار و اشجار و جنگل بیشمار دارد. صحرا و کوه تمامی سبز و خرم، گل و ریاحین با یکدیگرتوام گردیده، آبهای گوارا، هوای‌خوش چمن‌های دل‌نشین بسیاراست. دوسه فرسنگ به منزل مانده، کنیاز ذیخن برادر جنرال بساناویچ و کنیاز مایور با جمعی کثیر از سرهنگان‌و یکصد نفر سوار قراء به استقبال آمده، به آئین خود تعارفات بجای آوردند. چند قدم دیگر بقدر پانصد نفر سالدات و چند نفر سرهنگ و چندعراده توپ با توپچیان برسرراه آمده استقبال نمودند. چندقدم دیگرشف لبدیل صاحب اختیارقرا کلیساکه نایب‌بساناویچ است، باداروغه و ریش‌سفیدان وبزرگان قراء کلیسا به‌استقبال آمده تعارف بعمل‌آوردند.

چند قدم دیگر قاپلان اوغلی لیدنایه که سرکردهٔ سپاه روس است و در سال قبل مأمور در قلعه آقااولان شده بود، با اسف اندویچ و جمعی کثیر از بزرگان روس بـه استقبال آمده، انواع تعارف به‌آیین خود بجای آورده، احترام بسیار نمودند، و درخدمت صاحبی ایلچی همگی آنها به چادر آمده فرود آمدند، وشیرینی و چای بجهت آنهاآورده صرف نمودند، وبه منازل خود رفتند وحسب‌الفرمودهٔ صاحبی ایلچی سیورسات‌واخراجات بقیمت اعلا از اهل حمام لو خریداری و بمصرف رسانیده شد.

بعد یکصد نفر سالدات روس بجهت‌کشیك و محافظت، در (۱) چادر آمده تا صبح به‌اطراف چادرها گردش می‌نمودند، و کشیك می‌کشیدند. همین شب جمعه اسمعیل‌بیك غلام سرکارنواب ولی‌عهد را که همراه بود روانهٔ تبریز نموده، و رقعه و مـــراسلات خدمت صاحب عظام قائم‌مقام وبعضی اشخاص دیگرقلمی وبه مصحوب مشارالیه ارسال شد.

صبح ازآنجا کوچ‌کرده، بهمراهی سه‌نفر مهماندار وجمعی سوارقزاق(۲) وسالدات روانهٔ منزل درباز شدیم.

جمعه یازدهم «شهر شعبان ۱۳۲۹»: بعد ازطی دو فرسنگ راه وارد درباز گردیده،

۱ـ متن : درب ۲ـ متن : قزاغ

در چمن خوش آب وهوائی چادر برپاکرده، توقف نمودیم. کشیکچیان و سالدات بطویق روز پیش مشغول کشیك بودند. سیورسات و اخراجات ازقرار جو یکمن چهارصددینار وگوسفند رأسی هفتهزار و روغن یکمن چهارهزار ، و مرغ دانه‌ای (۱) یکهزار دینار، از اهل قلعه خریداری و به‌مصرف رسیده. در این منزل جعفرخان ایشیك آقاسی سردار والاتبار حسین‌خان را با چند نفرچوپان‌کاره (۲) که ازجانب سردارهمراه بودند مرخص و روانهٔ ایروان نمودند. یك راس اسب‌کهر عربی و ده تومان وجه نقد به صیغهٔ تکلف حسب‌الفرمودهٔ صاحبی به‌جعفرخان داده شد. علی‌بیك جلودار سرکار ولی‌عهد که از تبریز همراه اسبان کرده بودند از همین منزل نیز روانهٔ تبریز شد . یك رأس قـاطـر تخت‌روان که امتیاز کلی داشت، بی‌جهت کمر آن عیب کرده سقط شد. عصر همین‌روز شف‌لبدیل صاحب اختیار قرا کلیسا با جمعی از بزرگان، مجدد به دیدن آمدند. مدتی در چادر توقف، شیرینی و چای صرف نمودند. بعد برخاسته(۳) بیرون آمـده سالدات کشیکچی راعوض‌کرده و جمعی را بجهت محافظت مأمور نموده و خود در حوالی منزل ما چادر برپا کرده، توقف نمود. بعد جمعی سازنده و نوازندهٔ روس آمده، به آئین خود ساز و نوا نواختند. قدری وجه حسب‌الفرمودهٔ صاحبی‌ایلچی به‌آنها داده شد، و به‌منزل خود رفتند.

شنبه دوازدهم : صبح از آن منزل حرکت و شف نیز به‌عزم مشایعت تا بسیاری راه همراه بود. ازهر مقوله صحبت می‌داشت. ازجمله مذکـور نمودکه خلق روس هراوقات که به‌سفر میروند و اولاد ندارند درحین معاودت سه نفر، چهار نفر، پنجنفر، اولاد؟! از برای آنها بهمرسیده، از زن خود تحقیق می‌کنند که این اطفال ازکجا بهمرسیده، زنان آنها جواب می‌گویند که در فلان شب خواب دیدیم که شما با ما مقاربت کردید حامله شدیم و این فرزند بهمرسیده و همچنین فلان شب در عالم واقعه همان طریق دیدیم آن فرزند بهمرسید وقس‌علی هذا. شوهر ایشان بهمین نهج متقاعد شده آن اطفال را طفل خود میداند و نزد آنها هم به هیچ‌وجه قبحی ندارد. من از این سخنان شف بسیارحیرت و تعجب کردم. صاحبی ایلچی فرمودند که در فرنگستان و روس از این مقوله امورات بسیار است و حیرت ندارد. خلاصه از این مقوله صحبت بسیار داشته و عذر شرمساری خواسته ازعرض راه معاودت نمود، وجمعی‌کثیرسوارقزاق (٤) وسربازوتوپخانه وکنیاز و مهمانداران همراه نموده، که از راه بوزابدال و رودخانهٔ لوری روانهٔ منـزل لوری شده باشیم.

راه مذکور که از دربازالی لوری بوده باشد پنج فرسنگ است. ابتدا بقــدر یك فرسنگ سنگلاخ و آب و پست و بلند بسیار است، و بعد بقدر دو سه فرسنگ سر بالاو

۱ــ متن درست خوانده نشد وقیاساً تصحیح شد.

۲ــ چوپان‌کاره : درنزدیکی سنندج قریه‌ای‌بوده زیرعنوان «چوپان‌کاره»که سواره‌های‌آن‌معروف بوده‌اند. برای راهداری ونگهبانی راه‌ها ازاین سوارها استفاده‌می‌کردند شرحی دراین مـورد در فرهنگ جغرافیای ایران تألیف مرحوم رزم‌آرا آمده‌که علامهٔ دهخدا هم همان رانقل‌کرده‌اند.

۳ــ متن : برخواسته

٤ــ متن : قزاغ

سرازیری است، که پستی و بلندی آن بی‌نهایت است. بعد بقدر یك‌فرسنگ صحراست. اما از اول منزل الی لوری همه جا سبز و خرم، اقسام گلهای رنگارنگ و گیاه غریب که در ایران ملاحظه نشده دیده می‌شد. در ماهورها و پست و بلند راه اشجار بی‌حد که اغلب آن بقدر پنجاه شصت ذرع بلندی ودوسه ذرع قطر دارد میباشد، و ثمری ندارد. رودخانهٔ لوری در وسط راه واقع است. و رودخانهٔ مذکور بطریق خندق بسیارعمیقی که دیوار و اطراف آن از سنگ یك پارچه بوده باشد بنظر می‌آمد. عرض رودخـانه تقریباً دویست ذرع و عمق‌آن(۱) که عبارت ازسطح زمین الی روی‌آب بوده باشد بقدر هزار زرع می‌نماید و پل از چوب بسته‌اند و عبور مینمایند. آب رودخـانه بقدر آب رودخانه رنگی که در ایروان است بنظر می‌آید، و آب خوش طعم گوارائیست. دروسط راه درکنار همین رودخانه، در جائی‌که عرض و عمق آن زیاد از همه جا هست، قلعهٔ لوری واقع است. که به سه سمت بدنهٔ قلعه، همین رودخانه حایل است، و یك سمت‌که صحراست دیوار و بروج ساخته شده که از آثار عثمانلو می‌باشد، جمعی ارامنه واروس و قلیلی از اهل اسلام در آنجا ساکن می‌باشند. در بین راه پارسیدن نام اروس با جمعی بزرگان و کدخدایان لوری به استقبال آمدند، و قریب به منزل ارسین‌بك ارمنی که از جانب روس بزرگ طوایف بزچلو ودرمورچی (۲) حسن‌لومی‌باشد، و اختیارآن‌سرزمین بکلی بااوست. باملایان ومیرزا ونایب وکلانتر طوایف بزچلو ودرمورچی حسن‌لو بـا جمعی دیگر به‌استقبال آمدند و مذکور نمودند که سردار روس ما را به‌استقبال مأمـور کـرده است. و فقراتی از فتح و نصرت روس در دعوای ناپلیان و شکست او بیـان می‌نمودند. بعد وارد منزل گردیده هرکس به‌هر مکانی که داشت رفته قرار گرفتند.

صاحبی ایلچی بر در چادر توقف، با جمعی از بزرگان آنها ناهار (۳) صرف نموده استراحت نمودند.

چون فیل‌های هدایا همراه بود و اهالی آنجا ندیده بودند، جمع کثیری اززنان اروس و ارمنی وگرجی که بسیاری از آنها سربرهنه و گیس‌ها را بالای سر بسته بودند، لباس فرنگی پوشیده، سینه و پستان آنها نمایان بود. بعضی بسیار خوش صورت بودند. بر سر فیلان جمع شده از زیر شکم فیل آمد وشد می‌کردند، که از اینجهت حمل بردارند و آبستن بشوند. غریب‌تر اینکه مردان آنها نیز همین‌طریق می‌نمودند و دست براعضای فیل مالیده به سر وصورت خود می‌کشیدند و می‌گفتند که البته حال از مـا اولاد بهم خواهد رسید. احتمال داردکه‌آن‌شب درآن مکان چندین هزارمرد بازن بجهت بهمرسیدن اولاد مقاربت کرده باشند. در این چند منزل که حضرات روسیه و بزرگان آنها همراه بودند، سیورسات و اخراجات بقیمت اعلی خریداری و به مصرف می‌رسید.

روزی شف‌لبدیل صاحب اختیار قرا کلیسا و جمع‌کثیری ازبزرگان آنها درخدمت صاحبی ایلچی نشسته صحبت میداشتند. نقل قاعده‌دانی و تعارف رسمی از هر طایفه در میان بود. صاحبی ایلچی مذکور نمودندکه ازاهالی یوروپ جماعت انگریز تعارفات را بهتر مترتب دارند و با ایلچیان و اشخاصیکه نزد ایشان آمد وشد می‌نمایند بهتر ازسایر

۱ـ متن : او ۲ـ ظ : باید دمیرچی باشد ۳ـ متن : بهار

خلق یوروپ رفتار می‌نمایند. حضرات روسیه بعلت بی‌تعارفی و نـدادن سیورسات و اخراجات منفعل شده قدری اظهار خجالت نمودند. صاحبی ایلچی به آنها فـرمودند که همین قدرکه شما اجناس بما میفروشید ما ازشما راضی و خـوشنود می‌باشیم. هرگاه نمی‌فروختید ماچه میتوانستیم کرد؟ آنها بسیار خجل شدند.

یکشنبه سیزدهم «شهر شعبان» : بعد ازطی پنج فرسنگ راه از منزل لوری وارد منزل چناغچی گردیده در عرض راه از آب اروادلر کرپسی و از کـوهستان و جنگل عریان (۱) و حوالی آغربیوك (۲) عبور نمودیم. ازاول‌حرکت‌از منزل‌الی‌چناغچی تمام راه‌ها اشجار و درخت بسیار وپستی و بلندی و تل و ماهور و کوه و کتل بسیار دارد.

در عرض راه بقدر چهار پنج هزار خانوار ایلات بزچلو و درمورچی حسن‌لو و غیره بودند. بعضی ساکن وبرخی در سر راه عبور می‌کردند، و گوسفند و جامیش و گاو بسیار داشتند. معلوم بود که دولت و مال و حشم بسیار دارند. اما در میان آنهمه ایلات و وفور گوسفند و گاو، یك مثقال شیر و ماست و پنیر یافت نمی‌شد و نبودو از تعجبات است. زیرا که یك خانوار از ایلات مملکت ایران در هرجا باشد لامحاله دوغ و ماست و شیر و پنیر در خانهٔ آنها هست و در میان اینها با وجود کثرت و جمعیت مال و حشم هرقدر تفحص شد از اینمقوله اجناس چیزی بهم نمیرسید، و در ایـن منزل علف بهم نمیرسید. جمعی رفته ازصحرا ومکان دیگرعلف به جهت دوآب ما آوردند ودرحین(۳) ورود به منزل کنیاز آبخوف که در سال قبل به ایران آمده و کپتان پلی ماوچ بـا جمعی سرهنگان و سوارقزاق (٤) و پیاده سالدات بـرسم استقبال و مهمان‌داری وارد خدمت صاحبی ایلچی گردیده، ارسین‌بیك ریش‌سفید طایفهٔ بزچلو و داروغهٔ قرا کلیسا وسایر اشخاصیکه تا این منزل همراه بودند، با سالدات و کشکچیان معاودت به محل‌و مکان خود نمودند. کنیاز آبخوف و همراهان در آنجا توقف و مشغول مهمانـداری و محافظت بوده، صاحبی ایلچی شب آنها را در چادر خود احضار و غذا صرف نمودند. و آنها نیز مشغول خدمت و تعارف رسمی بودند. قدری از شب گذشته از آنجا حرکت و روانهٔ منزل الکد گردیدیم.

دوشنبه چهاردهم : بعد از طی هفت فرسنگ راه به‌اتفاق آبخوف و سایرین روانهٔ الکد شدیم. در عرض راه جنگل بسیاری دارد، و راه باریکی است که عرصه برمترددین تنگ است. بعلت وفور اشجار و بعد از گذشتن از جنگل، جوب و جدول و رودخانه بسیار داردکه آب آن تا زیرتکلتوی (۵) اسب می‌آید. بعد ازگذشتن ازجنگل وآب‌های مذکور وارد الکد شدیم. ارسین‌بیك موری طایفهٔ بزچلو و درمورچی حسن‌لو نیزوارد و در مقام خدمت‌گذاری برآمده بود.

حسب‌الفرمودهٔ صاحبی ایلچی یك طاقه شال‌کوشنج و یك ثوب قلمکار و یك‌ثوب .... (٦) برسم تعارف به‌او داده شد، وازقرار گفتهٔ آبخوف مأمور ، تا آمدن به‌تفلیس

۱ــ ظاهراً باید نظر نویسنده از «جنگل عریان» جنگلی باشد بی‌برگ وبار ۲ــ آغربیوك=دهن بزرگ=بزرگ‌دهن ۳ــ متن : بین ٤ــ متن = قزاغ ۵ــ متن : زکلتیوی
٦ــ کلمه خوانده نشد.

گردید.

چون یوم بعد وارد تفلیس می‌شدیم این روز عصر قدغن نموده، فیلان را زینت کرده وتخت و اسباب روی آنها گذاشتند و اسبان هدایا را جل و اسباب زده زینت‌کلی نموده، قدری از شب گذشته آنها را با جمعی مستحفظ روانه، و خود نیز طلوع فجر از آنجا حرکت و روانهٔ تفلیس شدند. از الکد الی تفلیس چهار فرسنگ است و راه هموار است. قلیلی جوب آب و نهرها در سر راه می‌باشدکه چندان عمقی ندارد.

[فصل سوم: ورود به شهر تفلیس]

سه‌شنبه پانزدهم : بعد از طی چهار فرسنگ راه وارد تفلیس می‌شدیم دو فرسنگ بشهر مانده، ایشیك آقاسی باشی سردار وجمع کثیری ازجنرال‌ها و بزرگان‌وسرهنگان و اعزه و اعیان روس‌که تحریر جزو اسامی آنها باعث تطویل بود با دو سه هزار نفر سوار و پیاده‌که سوار آنها تمامی اسب یکرنگ و لباس و اسلحه شبیه یکدیگر داشتند و پیاده سالدات نیز بهمین نسبت به یك‌وضع و یك لباس بنظام تمام به استقبال آمده، در خدمت صاحبی ایلچی کمال تعارف رسمی و عزت و احترام کلی بجای آوردند. و بعد سردار تفلیس گاریت مخصوص خود راکه شش اسب خاصه به‌او بسته بودند باگاریت‌چیان خود سر راه فرستاده که صاحبی ایلچی، سوار شوند. چو ن‌ترول رحمت قلیلی می‌شد، قدری راه سوار گاریت شدند، وقدری دیگرسوار اسب‌گردیده، باهمراهانی که بودند روانهٔ شهرگردیدند. قریب به شهرجمیع اهل تفلیس ازخرد (۱) و درشت نیزدرسر راه‌به استقبال آمده، هریك تعارف رسمی‌بجای می‌آوردند، تااینکه داخل‌شهر شدیم. هجوم‌عام از زن ومرد شده بود. چون منزل سردار روس خارج‌قلعه ودرسر راه عبور صاحبی ایلچی واقع بود سردار چندین نفر از خواص خود را سر راه فرستاد و خود درب منزل ایستاد در کمال ادب و محبت، خواهشمند شد که چون منزل ما در سر راه واقع است صاحبی ایلچی در آنجا فرود آمده، چای صرف نموده به‌اتفاق به‌منزل خود رفته باشند.

صاحبی ایلچی نظر به سر راه بودن و ایستادن سردار درب منزل خود، قبول این مطلب را نموده در آنجا فرود آمدند. چون قاعده این است که بجهت ورود ایلچی بزرگ در هرجا بیست و یك توپ انداخته باشند بمحض ورود بیست و یك توپ بعلت احترام و عزت صاحبی ایلچی انداختند، وسردار [جلو] در منزل آمده با کمال شعف و مهربانی تعارفات رسمی بجای آورده، دست صاحبی ایلچی را گرفته داخل منزل شده و ایشان را مقدم برخود نشانید.

چون میل بسیار به تماشای فیل‌ها داشت صاحبی ایلچی فرمود، فیلان را درمنزل او برده به‌اتفاق آمدند، و ملاحظه نمودند و بعد به مکان خلوت رفته با یکدیگر به‌صحبت مشغول شدند. جمیع بزرگان روس درآن خانه جمع بودند. آقابیك دربندی که روز پیش، از همراهی ایلچی انگریز معاودت به تفلیس کرده، و به استقبال صاحبی ایلچی آمده بود، در آن مجلس به امر دیلماجی قیام می‌نمود. تا اینکه چای صرف شد وسردار

۱ــ متن : خورد

شکرگذاری بسیار از مراحم شاهنشاه ایران بجای آورده بعد از ساعتی گاریت طلبیده صاحبی ایلچی را به دست راست و خود به‌دست چپ نشسته روانهٔ منزلی که جهت ما معین کرده بودند شدند.

اگرچه چادر صاحبی ایلچی را نیز برپا کرده بودند و کمال تنقیه داشت. اما به تکلیف سردار به منزل معین آمده در مکانی خواص توقف و به صحبت مشغول شدند. سردار نوید بسیار از محبت پادشاه خود می‌داد که در حین ورود شما بسامان آن با شما چنین و چنان خواهدکرد، و بعد ده نفر از خواص خود را مأمور به‌مهمانداری صاحبی ایلچی کرد وخود هم اظهار نمود که منهم یکی از مهمانداران شما خواهم بود. تعارف رسمی بسیار بعمل آورده به منزل خود رفته، سالدات کشیکچی بسیاری تعیین کـرده آمده در اطراف منزل مشغول کشیك بودند.

صاحبی ایلچی ساعتی استراحت وبعد ذریعه و نوشتجات بسیار به امنای دولت علیهٔ ایران قلمی و کیفیت ورود و امورات وقوعی را در آنها اظهار نمود.

روز دیگر به مصحوب فولادبیك غلام‌سرکار ولی‌عهد دولت ایران روانه نمودند. چون در تفلیس به علت دست تصرف روس عفت و عصمت ایام‌سابـق از زنـان ایشان برخاسته(۱) شده و شرب خمر هم شیوع کلی بهمرسانیده بود. بعضی حضرات ایرانی‌که قبل از ورود صاحبی ایلچی به تفلیس آمده بودند، بدستیاری آقابیك دربندی مرتکب بعضی حرکات ناهنجار که نقص دولت است شده بودند. بتصور اینکـه مبادا آن مطلب گوش زد غلامان و همراهانی که از ایروان آمده‌اند بشود و به وسوسهٔ شیطان مرتکب بعضی حرکات بشوند، صاحبی ایلچی قدغن نمودند که احدی از همراهان را نگذارند که داخل قلعه شوند. روز بعد باوجود امتناع آنهااز معاودت، همگی‌را روانهٔ ایروان نمودند.

عصر این روز دونفر از خواص سردار وآقابیك دربندی از جانب سردار آمده وعدهٔ ضیافت فردا را ازصاحبی ایلچی خواستند. چون به‌آئین ایشان نقصی‌ندارد، صاحبی ایلچی قدغن‌فرمودندکه ازمنزل خود هم ناهار(۲) معقولی ترتیب داده‌فردا به‌خانهٔ سردار آورده باشند، که‌درحین ضیافت صرف شود. وعدهٔ ضیافت به آنها داده بمنزل خود رفتند. این روز به شب رسید.

ولایت تفلیس از بعد از زمان شاه مرحوم که سوخته شده بود تا حال آبادی کلی بهمرسانیده و خانه‌های عالی و عمارات دوطبقه و کوچه‌بازار از چوب دوطبقه ساخته‌اند. اما چون بازار و بعضی از کوچه‌ها عرض چندانی ندارد و کثرت خلق بسیار است اغلب اوقات کثافت (۳) بسیاردرکوچه وبازاردارد، بحدی‌که ازاستشمام‌رایحهٔ کثیفه (٤) عبور تعذر کلی دارد. از این جهت از زمان تصرف روسیه تا حال مرض وبا و طاعون درآنجا بهمرسیده غالب اوقات خلق بسیار از آنها برطرف میشوند.

دیگر وضع عمارات و دکاکین آنجا مرغوب نیست. دو سه حمام دارد که در هر یك آنها چشمهٔ آب بسیارگرم خداآفرین جاری میباشد. [آبی‌که] داخل حمام می‌شوداز

۱ـ متن : برخواسته ۲ـ متن : نهار ۳ـ متن :کسافت ٤ـ متن :کسیفه .

شدت گرمی [از] آب اصلی حمام نیز گرمتر است و بهیچوجه احتیاج به‌آتش و گلخن ندارد. حوض‌ها ساخته‌اند که در آن حوض رفته آب‌گرم از لوله داخل حوض میشود. بمحض اندك شستشوئی بدن ملایمت و نرمی بسیار بهم میرساند. اما آب مذکور اندك تلخ وشور است. خانه و کاروانسرا و میدان و دکاکین و بازار از هر صنف از اصناف و چندین کلیسا و مسجد و سیرگاه بسیار دارد که تمام را دوطبقه و سه‌طبقه از چوبهای بسیار بلند قطردار ساخته‌اند. درآنجا ارمنی وگرجی و اروس ساکن میباشند، و قلیل مسلمانی نیز در آنجا هستند. کثرت خلق بسیار است. اصل قلعهٔ تفلیس درمیان درهٔ واقع است. دوسه طرف آن کوه ویکطرف قلیل جای‌کوی دارد. سمت شمال و قبله باغات و بساتین و اشجار بسیار دارد که تمامی مثمر وهر میوه بعمل می‌آید. خاصه انگورکه اقسام مختلف درآنجا ملاحظه شد. در آن سمت آبی از بالای کوهها متصل بهم جاری است که در آن‌مکان حوض بزرگی ساخته‌اند و تماشاگاهست. همان آب کفایت جمیع بساتین، بلکه بعضی از زراعت آنها را میکنند. دیگر رودخانهٔ کریز در آنجا واقع است که ازیك سمت شهر می‌گذرد و نهری از آنجا بریده که داخل شهر کـرده‌اند، و از وسط شهر می‌گذرد و پل چوبی روی آن بسته عبورمی‌نمایند، آب مذکور غالب اوقات گل‌آلود، اما گوارا و خوش‌طعم است. تند میرود. بعضی جاها بقدر پنج‌قد آب دارد و بعضی‌کمتر دارد، و غالب کارسازی اهل آنجا از آب رودخانه است.

اصل حصار قلعه وبروج آن چندان استحکامی ندارد. و بعضی ازآن خراب‌ومنهدم است. قدری ازحصار قلعه درروی کوه ساخته شده، که کم‌کم بزیر آمده متصل بزمین شده است. درمیان قلعه کوهی واقع است برسر آن کوه خانهٔ ایرلکی‌خان والی بطریق قلعه چه [کذا]ساخته شده و چشمه‌آبی درآنجا دارد. حال قدری خرابی بهمرسانیده. از اوقاتی که تفلیس بتصرف روس درآمده و والی‌زاده‌های آنجا را با کوچ و بنه‌کوچانیده به‌پتربورغ برده‌اند. این قلعه چه، محبوس خانهٔ روسیه است. هرکس که مرتکب غلطی میشود به‌امرصاحب‌اختیار آنجا، او را درآن قلعه چه برده حبس مینمایند. و سالـدات مستحفظ در آنجا گذاشته متوجه میشوند و قلیل آذوقه به‌او میدهند تا اینکه در همانجا برطرف میشود. و نعش او را بیرون آورده بجای دیگر برده دفن می‌کنند. از بناهای روس در آنجا خانهٔ سردار روس و دارالشفا و توپخانه و قورخانه و قلیل مکان‌های دیگر است‌که در خارج قلعه هریك بقدر دوهزار قدم، سه هزار قدم فاصله ساخته‌اند. خانهٔ نشیمن سردار بطریق آئین فرنگ دوسه طبقه ساخته شده، پنجره‌های آینه دراطراف دارد، و در طبقهٔ اول سردار ومن‌تبعه اوساکن میباشند. درزیر طویله و انبارها و مکان عمله‌جات او میباشد. چون درتفلیس چوبهای بسیار بلند قطردار بسیار بهم میرسد پارهٔ مکان‌های دیگر به‌جهت‌کشیك‌خانه و نشیمن قشون ساخته‌اند. دارالشفا و خانـه بجهت توپخانه و قورخانه و انبار اسلحه نیز در همان حول حوش بنا کرده‌اند. بسیار مکان‌ها بجهت تغییر هوا و سیر و صفای اهالی تفلیس نیز درخارج قلعه ساخته‌اند. در کمرکوه مقابل قلعه بقعه‌ای ساخته‌اند، میگویند مدفن شیخ صنعان است. اما غالب بزرگان و اعیان «دیگر درآنجا مدفون می‌باشند. و اعیان روس‌که درتفلیس می‌باشند بلکه تمامی آنها و سالداتی‌که همیشه دراصل قلعه خانه و مکان دارند بعضی مختصه وبرخی در خانه‌های

ارامنه و گرجی سکنا نموده‌اند و از این جهت عصمت و عفت بکلی از زنان برخاسته و احدی اختیار زن خود [را] ندارد وطایفهٔ روس آشکارا با زن‌های آنها رفته دخل میکنند و با یکدیگر زن و مرد بزرگ و کوچك بدون ستر عورت به حمام رفته نشست برخاست می‌نمایند، و قبح بکلی از میان ایشان برداشته شده. اما این طریق بی‌عصمتی از اهالی روس به ارمنی و گرجی سرایت کرده همچنانکه از آنها هم بقلیل مسلمانی که‌در آنجا هستند رسیده چراکه من خود از ملا نارکردی نامی که شیخ‌الاسلام مسلمانان است شنیدم که می‌گفت درتفلیس... نکرده باشم‌وکم... که‌من‌باواونباشم. والعهدةعلی‌الراوی. اما از ناحیهٔ احوال و افعال و کردار و گردش زنان در کوچه و بازار و گوشه و کنار چنین فهمیده می‌شدکه زن و بچهٔ باعفت وعصمت درمیان ایشان‌کم بهم میرسد زیرا که بکرات ملاحظه می‌نمودیم که زنهای گرجی و ارامنه که بسیاری از آنها خود رابه‌زینت تمام آراسته کرده بودند و صورتهای خود را به‌سرخاب وسفیداب وسرمه(۱) داده با مردها درباغ‌ها وگوشه وکنارها مشغول شرب‌خمروافعال ذمیه(۲) بودند تمام‌بقانون‌روس رفتار می‌نمودند چراکه روسیه را تسلطی کلی برایشان است. همچنانکه هر یك از طایفه روس‌که بهرخانه بروند عملی‌کرده باشند احدی حد آن‌را نداردکه تواند سخنی بگوید. جمیع گرجیه آنجا شب و روز به دعای(۳) دوام دولت شاهنشاه ایران مشغول می‌باشند، و تمنای استخلاص خود را از روسیه می‌نمایند. و می گویند بزرگان و والی‌زادگان ما که خدمت کلی به دولت روس‌کردند و آنها را در این مملکت راه دادند حال با کوچ و بنه درپتربورغ محبوس وتکدی می‌کنند، آیا بما چه رسد ؟ بهر حـال افعال نمیه و اعمال قبیحه از هر مقوله در اینجا بسیاراست و شرب خمر به حدی شیوع دارد که‌در کوچه و بازاد گزارده می‌فروشند. مردم زن و مرد گرفته می‌آشامند و به علت اینکـه چندی قبل ازاین طایفه روسیه و قزلباشیه برایشان دست‌یافته بودند... میان ایشان شیوع کامل بهمرسانده که بسیاری از آنها به همین عمل مشغول می‌باشند و همگی زنان ایشان از قانون روس کسب بی‌عفتی کرده بحرکات شنیعه مشغول می‌باشند، (٤) چنانچه سردار تفلیس خود زن بد صورتی دارد . مندرکین نامی که پس‌ترین متعلقان اوست ، و درسال مصالحهٔ دولت علیه ایران با ایشان ، محمدعلی بیك گماشتهٔ صاحب و خداوند کار معظم صدراعظم او را بهمراهی خود از تفلیس به جهت آوردن صاحبی ایلچی به چمن‌گلستان به ایران آورده بود. او را در ماژور و جنرال می‌نامند و آخرکه مشخص شد در حضور سردار در وقت صرف غذا که هرکوچك و بزرگی در سرمیز بایکدیگر نشسته غذا صرف می‌نمایند او عرضهٔ نشستن نداشت . با زن سردار سروکار دارد و دائم اوقات با او صحبت

۱ــ یك‌کلمه خوانده نشد ۲ــ متن : ضمیمه

۳ــ درنسخه ملی‌که متن اصلی ما درچاپ این سفرنامه می‌باشد، ده سطر را سیاه‌کرده‌اند.هیچ بعید بنظر نمی‌رسدکه این‌کار بدست مؤلف انجام شده‌باشد ویاخواننده‌ای متن را ازروی تعصب‌سیاه کرده باشد. چون این ده‌سطر رانسخه مجلس بطورکامل داشت، برای تکمیل‌این سفرنامه وحفظ امانت ناگزیر ازدرج آن شدیم. وکلماتی‌که چاپ آنها را اصلاح ندانستیم نقطه‌چین‌کردیم. این‌ده‌سطر را در این « » قرار دادیم‌که مشخص باشد.

٤ــ دراینجا سه سطر از متن سیاه شده واز نسخه مجاستفاده شده‌است.

می‌دارد . و به این‌طریق هر وقت از اوقات‌که مندرکین در اوطاق زن سردار مشغـول صحبت و رفتار ناهنجار است سردار خود حد رفتن به‌اوطاق را ندارد و باید تأملی کند تا مندرکین بیرون آمده او داخل شود .

به جهت اینکه در قانون روس تسلط زن بسیار است و هر عملی و هر رفتاری که‌کرده باشد، و هرجا برود وبا هرکس صحبت بدارد مرد را نمی‌رسدکه ازاوبازخواست و مؤاخذه کرده باشد. زیراکه اختیار زن با خود اوست. هرکس را خواسته خواسته‌است. حال اهالی تفلیس همین قانون را پیشنهاد خودکرده به علت تسلط روسیه احدی اختیار زن خود را ندارد. بهرجا خواهد میرود و آنچه خواهد می‌کند. فریاد از بی‌خبری اهالی ایران ؛ از رفتاروکردار و قانون روسیه چنانچه زن بالیوانچ وزیـر سردار روس که بجهت آوردن امضای عهدنامـهٔ مصالحهٔ دولتین به ایران آمـده بـود. زن شخص گرجی کفش‌دوزی بـود و صباحت بسیار داشته، بالیوانچ شنیده او را اغوا نموده او دست ازشوهر قدیم خود برداشته بخانهٔ بالیوانچ رفته و بالفعل زن بالیوانچ است. شوهر او نتوانسته که سخنی بگوید.

دیگر چون آقابیك دربندی ولد میرزا صادق دربندی، مدتی است‌که در نزد سردار تفلیس بخدمت دیلماجی مشغول و بالفعل نزد همین سردار روس بهمان خدمت مأمور و ملازم است. لازم شمرد که مجملی از احوال و رفتار او را در این روز قلمی نموده، که ظاهر شود که آمدن روس و تصرف بعضی ولایات ایران را از اینمقوله اشخاص باعث بوده‌اند .

مشارالیه باوجود اینکه خودرا مسلمان‌و ازنجبا و میرزازادهٔ دربند میداند وبعضی از اوقات خود را در زمرهٔ ارباب فهم‌وکمال می‌شمارد، طریق رفتاروکردار او این‌است، که بکلی دین و آئین مسلمانی را از خود سلب و به‌آئین روس عمل مینماید. شب و روز باآنها محشور وبه‌شرب‌خمر و کردن جمیع افعال‌و اعمال ذمیمه (۱) مشغول است.نه آثار مسلمانی از او ظاهر و نه بایك نفر مسلمان معاشر میشود. بحدی در کسب دین وآئین و مذهب اروس میکوشد که حد وحصر ندارد، وحتی ترك طهارت و تقوای ظاهری‌را کرده، مکررملاحظه شدکه بطریق سگ واروس سرپا ایستاده بند شلوار خود را بازکرده ادرار می‌کرد. و بعد از فراغ براه می‌افتاد. و در بیت‌الخلا که میرفت آب بجهت تطهیر همراه نداشت. بطریق روس پارچهٔ کاغذی درگوشهٔ کلاه خود میداشت و بهمان تطهیر می‌کرد و مکرر اوقات در بین صحبت بحدی جانب‌دار و تعریفات از دولت اروس و دم (۲) اهل اسلام را می‌نمود که مافوق آن متصور نیست.

از جمله روزی از روی مفاخرت و دولتخواهی اروس از در بی‌شرمی برآمده در خدمت صاحبی ایلچی مذکور می‌نمود که من و پدرم ازجانب فتحعلی‌خان دربندی به پتربورغ رفته، ابتدا اظهار دوستی و اخلاص بدولت روس کرده، و بعد آنها را تحریك و ترغیب و راهنمائی به‌آمدن ایران نمودیم. قزل‌اياغ را ما آوردیم و پیش از آمدن او

۱ــ متن [؟] ضمیمه ۲ــ متن : ضم .

فلان سردارروس را به ایران ماآوردیم. چراکه بعد ازفتحعلی‌خان دربندی، شیخعلی‌خان باپدرم بدرفتاری کرد. از این جهت اول کسی که باعث آمدن روس به ایران شد من‌و پدرم بودیم.

دیگر دربین صحبت مذکور نمود که در شب شبیخون که اونچ سرکردهٔ روس را به ایروان من همراه بودم، فلان وفلان‌کرده، توپچی روس، توپ را دیرانداخت و صبح روشن شد، و الا ما ایروان را تسخیر وبطریق گنجه تصرف می‌کردیم. دفعهٔ دیگر دربین صحبت از او مسموع شد که در حضور صاحبی ایلچی می‌گفت به زبان ترکی که «اوچ پختراالله رحمتنده» (۱) اگر تاحال بود تمام‌مملکت ایران را بحیطهٔ تصرف دولت‌روسیه درآورده بود. همچنین بکرات از این مقوله سخنان از آن نامرد بی‌ایمان استماع می‌شد. با وجود ادعای مسلمانی، در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارك رمضان، شرب خمر نموده، تعریفی از خوردن گوشت خوك می‌کرد. طرفه اینکه مذکور می‌نمود که جعفرقلی‌خان دنبلی‌گفت‌که خوردن‌گوشت خوك نقص و ضرری ندارد. وخودش هم می‌خوردوالعهدة علی‌الراوی. خلاصه اگربخواهم‌که تفصیل اعمال وافعال و بی‌دینی ودوستی و محبت اورا باروسیه و دشمنی وعداوت اورا بامطلق اهل‌اسلام بیان نمایم عمر کفایت‌نخواهدکرد.

با وجود این حال، و ارتکاب اینقسم افعال الحمدالله تعالی‌که مشارالیه نزد سردار روس و سایر طایفهٔ روسیه بقدر سرموئی قرب ومنزلت نـدارد. بلکه در عین ذلت در بی‌اعتباری وعسرت و پریشانی بسر میبرد.

فریاد از دست بعضی از این مقوله خلق آذربایجان که غیرت و تعصب را بکنار گذاشته، باعث آمدن طایفهٔ روس به‌ایران شدند.

مخفی نماناد‌که ولایت آذربایجان را هیچیك اهالی روس به غلبه و زور به حیطهٔ تصرف بیرون نیاوردند. قدری بدستیاری والی‌های گرجیه که حال خود همگی اسیر و در حبس آنها میباشند، وقدری بدستیاری اشخاصیکه متصف به صفات آقابیك دربندی میباشند، بتصرف آنها درآمد. مگر ولایت گنجه که آن هم بعلت این‌که جوادخان که از ایل جلیل قاجاریه بود و نظر بمردی و مردانگی و غیرت‌ذاتی، خـود را بکشتن داد، و ارامنهٔ سکنهٔ آنجا هم به‌او خیانت کرده، حمایت [از] روسیه کردند. دست تصرف آنها به‌آن ولایت قوی گردید. والا سایر ولایات تصرفی آنها بدستیاری خود ایشان است،که حال هیچکدام از اهالی آنجا اختیار زن وبچه و مال و عیال خود را ندارند.

اگر فرضاً حرکت مذبوحی از یکی از آنها صادر شود بلاتأمل او را روانهٔ سیبرکه محبس روسیه است [مینمایند] وهرکس به‌آنجا رفت مادام حیات امکان معاودت ندارد. همچنانکه جمعی کثیر از اهالی شکی و شیروان را به جزئی تقصیری گرفته روانهٔ آنجا کردند. که برخی از آنها برطرف و بقیه نیز تلف خواهند شد.

اگرچه هنوز معرفت کلی از این طایفهٔ ضاله حاصل نشده اما از قرار تقریربعضی ازاهالی تفلیس، وای بر احوال کسانی‌که مطیع و منقاد و محشور با این طایفه شده‌اند.

۱ــ ترجمه ترکی‌این جمله بدین قرار است «خدارحمت‌کند اوچ‌تچتر را»

یوم چهارشنبه شانزدهم: صبح آقابیك ازجانب سردار بهمنزل صاحبی ایلچی آمد مذکورنمودکه چون امروزهنگام صرف ناهار(۱) درمنزل سردارموعود میباشد، خواهش وتمنا دارد که وقت آمدن به آنجا بزیارت فرمان شاهنشاه عالم پناه مفتخر شده باشد. شما در حین آمدن به منزل او فرمان مبارك و مراسلات مختص او را همراه آورده و داده باشد. صاحبی‌ایلچی‌قبول‌فرمودند. چهارساعت‌ازروزگذشته‌که‌گاریت مخصوص‌خودرا نشان شیروخورشیدکه ازسرکارشاهنشاهی به جهت بالیوانچ وزیرسرداروآقابیك دیلماج به جهت سواری صاحبی ایلچی فرستاده بود. فرامین ومراسلات مختص اورا با فرامین و مرحمت و عنایت شده بود همراه برداشته با همراهان خود به منزل سردار رفتند. درحین ورود سردار خود وجمعی از بزرگان آنها درب منزل آمده عزت و احترام کلی بجای آورده، صاحبی ایلچی را برده مقدم بر خود نشانید. بعد اززمانی‌که تعارفات رسمی بجای آورده، ابتدا مذکورنمودکه من شنیدم‌که درسال قبل‌که شما از مصالحهٔ دولتین علیتین فارغ و از چمن‌گلستان معاودت به تبریز نمودید. جناب صاحبی عظام‌قائم‌مقام‌باشما بی‌لطفی بسیار فرموده‌اند. جهت چه بود ؟ صاحبی ایلچی در جواب به او فرمود که این مطلب محض کذب و کذب محض است . زیرا که جناب صاحب عظام قائم مقام را همیشهٔ اوقات با من کمال لطف و محبت مبذول بوده و میباشد. هرکس این اخبار رابه اینجا آورده خلاف است، و به من فرمودندکه سال قبل چندان معرفتی از سردار حاصل نبود. اکنون یافتم و اورا شناختم که مرد مزوری است و منظور او از این مقوله صحبت مغایرت فیمابین امنای دولت ابد مدت و کارگزاران نواب ولی عهد است. لاکن من جوابها به‌او گفتم و سخنان بیان نمودم‌که او بکلی ازاین فکر و خیال باز ماند. بعد از این فقرات سردار در مقام تعارف و استفسار صحت ذات خجسته صفت صاحب معظم صدراعظم برآمده، پاره‌ای تحقیقات کرد.

صاحبی ایلچی هریك سؤال اورا بنحویکه شایسته بود جوابهای متین داد. بعد سردار تمنای زیارت فرامین مبارك را نمود. فرمان پانصد من ابریشم انعامی شاهنشاه عالم‌پناه راکه حواله گیلان شده بود، با فرمان مرحمت‌آمیز دیگر که در باب وقوع مصالحه و رواله ساختن ایلچی به دولت روس بسرافرازی او صادر شده بود، صاحبی ایلچی به‌او داد. برخاسته به‌هر دو دست گرفته مهر مبارك رابوسیده بعد از اطلاع از مضمون آن‌ها شکرگزاری بسیار از مراحم شاهنشاه عالم پناه بجای آورده، بعد صاحبی ایلچی فرامین و نشانهای شیر و خورشید که به جهت بالیوانچ و آقابیك دیلماج مرحمت شده بود بدست سردار داد. اوبرخاسته‌گرفته آنهارا به‌دست خود زیب‌سر وزینت‌گردن‌آنها کرد.دست صاحبی ایلچی‌راگرفته درسر میز که مکان صرف‌غذا می‌باشد برده، درآنجانشسته به‌صرف غذا مشغول شدیم. در آنجا آنها بقاعده و آیین خود اقسام تکلفات آماده‌کرده

۱ــ متن : نهآر .

گذاشته‌بودند. ناهار(۱) صاحبی‌ایلچی‌را دوروزقبل‌به‌کارخانهٔ خودامر کرده بودندبر آورده اقسام طبخ و کباب‌ها و حلویات می‌بود، و در آن سرمیز بقدر یکصد نفر بزرگان واعزه و اعیان و دونفر از کشیشان حضور داشته، و آنها به آیین خــود غذا وشراب صرف می‌کردند. ما نیز از غذاهای خود صرف می‌نمودیم. آخرالامر سردار و بــزرگان و کشیشان آنها پیاله‌های شراب پرکرده بر سر دست گرفته از جای خود برخاستند، و به سلامتی شاهنشاه عالم‌پناه ایران خوردند.

آن ساعت سی وسه‌عدد توپ بجهت تهنیت و مبارکباد مصالحه انداختند، و همگی برخاسته متفرق شدند.

سردار مجدداً دست صاحبی ایلچی را گرفته بخلوت رفته، باز آغاز صحبت نمود. بعضی فقرات بیان کرده بودکه مفاد این‌بودکه: هرگاه درباب آمدن شما از من اشعاری شده بود، آنوقت آمده بودند بهتر بود، زیرا که امپراطور روس از دعوای فرانسه فتح باب شده وداخل شهر پاریس گردیده. بنابراین وصول امضای عهدنامهٔ مصالحهٔ دولتین علیتین در این زودی مشکل است، و رفتن شما طول خواهد کشید. صاحبی ایلچی بعد از استماع این سخنان وتحویل مراتب جلادت و مناعت ایشان در جواب فرموده بودند که آوردن اصل این عهدنامه ازدولت علیهٔ ایران مشکل‌تر ازوصول امضای آن بود . چنانچه هرگاه که امضا بزودی نرسد و تعویق و تأخیر در آن باشد ما نیز حاضــریم و چندان اصراری نداریم.

سردار بعد از شنیدن این جوابها قدری عذرخواهی نمود و وعدهٔ ضیافت شب را خواسته، صاحبی ایلچی از آنجا حرکت و سردار تا درب منزل مشایعــت کرده سوار گاریت شده به منزل آمدند. چون روز مذکور ایام عید و هنگام عیش و طرب روسیه بود تمامی خلق آنجا به‌عشرت و شادی و خوش‌گذرانی مشغول بودند. چون شام شد تمام شهر و مکانهای مرتفع را چراغان کرده، و [روی] بام‌ها، چراغ روشن کرده گذاشتند، و اسباب‌آتش‌بازی‌بسیاری دربمنزل سردارکه‌میدان وسیعی(۲) است برپاکردند. مجموع خلق در آنجا جمع شدند. قدری از شب گذشته وزیر سردار با آقابیك آمده، گاریت مخصوص آوردند. صاحبی ایلچی سوارگردیده با همراهان روانهٔ منزل سردار شدنــد. بمحض ورود بطریق روز قبل سردار و جمعی بزرگان درب منزل آمده تعارفات رسمی نمودند. بعد سردار دست صاحبی ایلچی را گرفته که باید به اندرون رفته زن مرا دیدن کرده باشید.

صاحبی ایلچی اگرچه از کراهت منظر او بسیار متنفر بودند، اما لابداً ساعتی رفته او را ملاقات و بعدهمگی به‌اتفاق یکدیگر بیرون‌آمده در ایوان خانــهٔ سردار نشسته اساس آتش بازی برپا نمودند، اقسام آتش‌بازی کردند، و ساز و نوا بــه آئین خــود می‌نواختند. بعدکه به اتمام رسید معاودت به منزل سردار نموده، چای (۳) صرف کرده‌از آنجا حرکت و روانهٔ منزل گردیده استراحت نمودند.

۱ـ متن : نهار ۲ـ متن : وسیطی ۳ـ متن : چاهی

یوم پنجشنبه هفدهم: آقابیك به منزل ما آمده خدمت صاحبی ایلچی اظهار نمودکه سردار را همانا منظور آن است که به منزل شما آمده، در مکان خلوت یکدیگر راملاقات کرده باشید. صاحبی قبول نمود. قدری از روز گذشته سردار وارد و در مکانی نشستند، بعد از صرف قهوه و چای‌و شیرینی سردار اظهار نمودکه من باید جمیع اسباب هدایـا را دیده و ملاحظه کرده باشم. آنها را آورده و سیاهه کرده، تمامی را حالی اونمودند. بعد از ملاحظه مذکور نمودکه اول اینکه اصل این هدایا بسیار کم است، و آن‌که بایست بود نیست، و ثانی در صورتیکه بجهت قسطنطین برادر پادشاه هدایا باشد چگونه ازبرای مادر وزن وخواهر پادشاه نیست؟ و حال اینکه خاطر اینها نزد پادشاه زیاده از برادرها تعلق دارد. باید بهر نسبت باشد، تسبیح مروارید و شال و اقمشه بجهت آنها آورده، و برده شود، که اینها را نزد پادشاه عزت بسیار است. منظور من آن است‌که ایشان با دولت علیهٔ ایران دوست و مهربان، و بامن در انجام‌کار شما همداستان باشند، که در وقـت رفتن شما بدربار پادشاه بدستیاری اینها شما را با نیل مقصود روانه نمایند. حال صلاح در آن است‌که شما بقدر سه چهار هفته در تفلیس توقف و چاپار بجهت آوردن هـدایا بجهت ایشان روانهٔ دولت علیهٔ ایران کرده باشید، تا من هم چاپار بدربار پـادشاه خود فرستاده امضای عهدنامه راگرفته آورده، در این صورت آنها را تبدیل نمـوده روانهٔ پتربورغ شده باشد. چون سردار دراینخصوص اصرار بسیار نمود، صاحبی ایلچی قبـول این مطلب را نموده جواب گفتند که من کیفیت را به‌دولت عرض می‌کنم بدانچه حکم شود معمول میدارم.

بعد سردار مذکور نمود که چون شما ایلچی بزرگ دولت ایران می‌باشید، بایددر حین ورود به پای‌تخت پادشاه روس تعارفات از خود به امنای دولت کرده باشید. بجهت این مصرف چه همراه دارید؟

صاحبی ایلچی جواب گفتند که یکصد وسی طاقه شال ترمه همراه است. درجواب گفت که دویست سیصد طاقه شال هم کفاف این مطلب را نمیدهد.

صاحبی ایلچی حیران شدند، که این چه معنی داردکه هدایا و تعارف را سردار اینقدر اصرار دارد! چراکه تاحال این‌معنی بگوش احدی نرسیده که مدعی خود در زیادتی هدایا و تکلف به دولت خود بکوشد.

بعد سردار برخاسته به منزل خود رفت صاحبی ایلچی مراتب مزبور را من‌البدایه و الی النهایه به امنای دولت علیهٔ ایران قلمی و نوشتجات لازمه به مصحوب ابراهیم‌بیك که ازتبریز مأمور بود، ارسال ایران شد و در همان شب او را روانهٔ تبریز نمودند.

یوم جمعه هیجدهم: سه ساعت از روز گذشته سردار به منزل ما آمده، و صاحبی ایلچی را ملاقات نموده، برسم تعارف مذکور نمود که هرگاه شما مرخص نمائید من هرروزه بسبیل استمرار بمنزل شما آمده مهمانداری خواهم کرد، و از این مقوله اظهار دوستی و محبت بسیار کـرد. بعـد مذکور نمود کـه اسباب هدایا را میخواهم به‌دقت ملاحظه نمایم.

صاحبی ایلچی فرموده تمامی هدایا را در حضور او آورده ملاحظه می‌کرد و

می‌گفت‌که چون مذکور است‌که قالی‌های (۱) خوب در ایران بهم میرسد اگر چند کرد قالی (۱) مزید هدایای پادشاهی بود بدنبود. صاحبی‌ایلچی‌فرمودندکه صورت‌امکان دارد. بعد ازملاحظهٔ آنها، قدرمعقولی درآنجا توقف نموده، گفت‌که مرا منظور آن‌است‌که باشما بتماشای چادر رفته‌باشم. چون چادرهای صاحبی ایلچی‌را درمکان دیگر برپاکرده بودند، صاحبی‌قبول نموده‌به‌اتفاق سرداروهمراهان روانهٔ چادرشدند. آن‌چادر، چادری‌بود که‌صاحبی ایلچی درنظر داشتندکه برسم‌پیشکش به‌پادشاه روس‌داده باشدزیراکه اصل‌چادر، دارایی ممتاز واسباب‌آن ازمقوله کرباس وطناب ونوار وچرم‌دوزی ودیرك‌های نقاشی، و تجیر دوره، وطبل‌وسایرین ملحقات آن بحدی امتیاز کلی داشت که [گمان نمی‌رفت] مافوق داشته باشد. وسعت‌و فرش‌انداز آن‌نیز بقدری بود که بکرات در عــرض راه‌ها سی‌چهل نفر در آن نشسته صحبت میداشتند. سردار بعد از ملاحظه و تعریفات بسیار، تحقیق نمود که از بردن این چادر منظور چیست؟! صاحبی ایلچی جواب گفتندکه منظور پیشکش کردن به پادشاه روس است. آن ساعت سخنی مذکور نکرده بمنزل خود رفت.

صاحبی ایلچی نیز به‌منزل آمده ذریعه ومراسلات به امنای دولت علیهٔ ایران قلمی و بخصوص ارسال قالی(۱) نیز اشعاری شد که روانه کرده باشند.

بعد از زمانی آقابیك دربندی دیلماج آمده، از هرگوشه وکنار سخنان اظهارکرده، مذکورکرده‌که سردار را از این چادر شما بسیار خوش آمده، خواهشمند است‌که آن را به او تعارف کرده باشید.

صاحبی ایلچی بملاحظهٔ اینکه چون آغاز دوستی واتحاد است و مبادا نقاری بخاطر سردار راه‌یابد قبول فرموده، همان ساعت حکم کرد فراشان چادر را انداخته و پیچیده با اسباب و اساس تمام برسم تعارف بجهت او فرستادند.

بعد ازبردن چادر ودیدن سردار واظهار سرور ورضامندی بسیار، پنج دانه اشرفی باجاغلی(۲) برسم انعام، به حاملان چادر داده بود. حاملان خواسته نگیرند از واهمه‌که مبادا منافی طبع صاحبی بوده باشد گرفته آمدند. من از استماع این فقره تعجب کلی کرده، که چادر به‌این امتیاز راچگونه پنج باجاغلی انعام کرده است.

صاحبی ایلچی فرمودند که مراتب لئامت و لچارت وطمع این طایفه بی‌نهایت است. همچنانکه چندی قبل از این‌که من‌بجهت مصالحهٔ دولتین علیتین بچمن‌گلستان نزد سردار روس رفتم، در روز آخر حرکت از آنجا بعد از تعارفات کلی که‌نسبت به‌سردار وسایر طایفهٔ روسیه بعمل آمده بود، نه طاقه شال ترمه و یکعدد انگشتر زمرد ممتاز و بعضی اشیاء دیگر بــرسم تکلف بجهت زن سردار فــرستاده شد. او موازی نه دانه فنجان چای(۳) خوری چینی بسیار بدذر جعبه‌گذاشته بجهت‌ما فرستاد. طرفه‌تر اینکه دروقتیکه فنجان‌های مذکور را آوردند آقابیك دربندی حضور داشت. بی‌جهت مذکور نمودکه‌این شخص که از جانب زن سردار، نه دانه فنجان را آورده ده دانه اشرفی باجاغلی بجهت انعام او کافیست زیادتر ندهید؟! ما لابداً ده‌باجــاغلی را هم دادیم ایشان چنین قومی

۱ـ متن: غالی‌های ۲ـ این عنوان در فرهنگ معین بصورت زیر آمده‌است«باچاغلو=باجغلو=باج‌اوقلی=باجقلی=باچاغلوتو (امر) قسمی مسکوك طلای عثمانی» ص ۴۳۲ . وظاهراً این‌مسکوك در دوره فتحعلی‌شاه نیز رایج بوده است. ۳متن : چاهی

هستند، تعجب تو در این مقام بیجاست. آن روز هم بدین منوال گذشت.

یوم شنبه نوزدهم، الی دوشنبه بیست‌و یکم: امر کلی‌که قابل تحریرباشد واقع‌نبود. یك‌روز صاحبی ایلچی به بازدید قپلان‌اوغلی، ساعتی رفته معاودت به‌منزل فرمودند. روز بعد چون در حین حرکت ازطهران، دواب بارکش بسیاری از جماعت همدانی، از قرار رأسی شش تومان پنجهزار دینار از طهران تا تفلیس کرایه نموده بودند، برآورد وجه کرایه آنها را نموده که مبلغ معتدی بود با یك ثوب قبا به جهت خلعت جلودار آنهاتسلیم مکاریان کرده، آنها را از تفلیس روانهٔ محل خود نمودند.

در همان روزها چند رأس قاطری ازمال صاحبی ایلچی را نیز بار کرده به‌تفلیس آورده بودند. با جمعی از فراشان و عمله زیادتی که همراه بودند باوجود اینکه مبالغ کلی درحین حرکت به صیغه مواجب و سایر اخراجات به‌آنها داده شده بود، قدر معتدی، اخراجات و انعام به‌آنها داده و آنها را روانهٔ ایران نمود. این روزها هرروزه سردار برسم دیدن، ساعتی به‌منزل صاحبی ایلچی آمده تعارف رسمی بجای می‌آورد.

روزی خبر رسید که مصطفی‌خان طالش‌که جمعی مسلمانان را به‌دست روسیه داده و آنها را مقتول کرده بودند، متوفی و خون ناحق آن بیچاره‌ها گریبان اورا گرفت.

یوم سه‌شنبه بیست‌ودویم: صبح سردار به منزل صاحبی ایلچی آمده تعارفات بجای آورده، مذکور نمود که هرگاه من یکروز شما را ملاقات نکنم اوقات برمن تلخ خواهد بود. ساعتی توقف، شیرینی وچای صرف کرده به منزل خود رفت. بعد از زمانی دو نفر سوار چوپان‌کاره از دارالسلطنهٔ تبریز وارد و نوشتجات از امنای دولت علیهٔ ایـران آوردند. درباب امور والی گرجستان و مرخصی چند نفر سالدات و سرباز که ازجانبین درحین منازعه بدست آمده بودند شروحات قلمی داشته بودند. چون چندی بودکه‌صاحبی ایلچی سردار را بازدید نکرده بودند، این روز بجهت قرار مدار امور والی و مرخصی سالدات و سرباز مذکور، ساعتی کاریت طلبیده به‌منزل سردار رفتند.

سردار برسم همیشه انواع احترام بجای آورده، بعد صاحبی، مضامین نوشتجات را به‌او اظهار و او نیز جوابی گفتند و قرارو مداری در آنها داده و ساعتی در آنجا توقف ومشغول صحبت گردیده بعد روانهٔ منزل شدند، و آنچه قرارداد در امور والی و سایر جهات شده بود شروحات به‌امنای دولت علیه قلمی،و روز بعد به‌مصحوب همـان دوسوار چوپان کاره روانهٔ تبریز نمودند.

یوم چهارشنبه بیست و سیم الی سه‌شنبه سلخ شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۳۹ :

اموریکه قابل تحریر باشد واقع نبود، و اوقات صاحبی ایلچی گاهی به ملاحظهٔ فیلان و گاهی به سرپرستی اسبان و بعضی وقت بگردش باغچه که در جنب منزل واقع بود مصروف می‌شد.

از این روزها روزی خبر رسید که جمعی ارباب طرب بجهت تحصیل معاش از ایران به تفلیس آمده‌اند. کمانداد که عبارت از کوتوال و صاحب اختیار شهر تفلیس بوده باشد، آنها را در قلعهٔ محبوس خانه فرستاده، حبس کرده‌اند. صاحبی ایلچی فرستاد قلعه‌بیکی مذکور را آورده، فرمودند که بچه جهت ارباب طربی که از ایران به اینجا آمده‌اند محبوس کرده‌ای؟ درجواب مذکور نمود که‌بتصور اینکه مبادایشان قطاع‌الطریق

باشند، یا در ایران مرتکب غلط کلی گردیده، خود را ملبس به‌این لباس کرده به‌اینصوب آمده باشند واز اینجا نیز بجای دیگر بروند و چندی بعد از دولت علیهٔ ایران حکم شود که چنین اشخاصی به‌آن سامان آمده‌باید روانه نمائید. من اینهارا چندی محبوس کرده‌ام، که‌هرگاه ازاین مقوله امورات ظاهر نشود، آنها را مرخص کنم، که به‌امر خود مشغول شوند و اگر امری از آنها ظاهر شود در دست باشند.

صاحبی ایلچی از سخنان حسابی او بسیار خوششان آمده [و او] مرد عاقلی بنظر آمد. فرمودندکه حال مجددا، آنها را به سمت ایران روانه‌کن، قبول نموده‌آنها را آورده و آدم همراه‌کرد روانهٔ ایران نمود.

روزی دیگر جلوداران و مهتران اسبان هدایا مرتکب بعضی حرکات بیجاشده (۱) بایکدیگر منازعه کرده بودند. بعداز اینکه بعرض صاحبی ایلچی رسید آنها را خواسته هریك را بقدر عمل خود تنبیه و سیاست نمودند. روزی دیگر همگی در منزل توقف داشتیم آواز عظیمی بگوش رسید. تفحص نمودیم، چون منزل صاحبی ایلچی دربالاخانهٔ مرتفعی واقع شده بود و چندین نفر سالدات در آنجا مشغول کشیك بودند یکی از آنها پشت برمحجر (۲) داده ایستاده‌بود. غافل محجر (۲) شکسته ازآن بالابرزمین افتاد. بقدر ارتفاع داشت. آن آواز ازآن بود. اما آن سالدات ساعتی مدهوش بود. بحال آمده زهی قضای بی‌برکت.

یوم چهارشنبه غرهٔ شهر رمضان المبارك: موافق تقویم غره بود. اما بعلت ابر بسیار رویت هلال واقع نشد. و صاحبی ایلچی شب را در منزل سردار موعود بودند. رفته غذا صرف نفرموده مراجعت کردند، وآخر شب غذا صرف نموده نیت روزه‌کردند واستراحت شد. در همین روزدورأس اسب یکی عربی و دیگری ترکمانی ممتازکه سردار هر دو را دیده و خواهش داشت برسم تعارف بجهت او فرستادند. بعداز ملاحظه و رضامندی کلی ده دانه اشرفی باجاغلی، به حاملان انعام کرده بود. در این روز امر دیگر واقع نبود.

یوم پنجشنبه دویم و جمعه سیم: که ایام رمضان و بجز تلاوت قرآن امری مطلوب نبود، درسرآن آب که از بالای کوهها بزیر می‌ریزد و حوض بزرگی در آنجا ساخته‌اند و در آنجا که می‌نشینند تمامی باغات و اشجار درنظر است. صاحبی ایلچی گاهی درآنجا رفته مشغول تلاوت قرآن می‌بودند و بعضی اوقـات در منزل بملاحظهٔ کتاب و نوشتن خط انگریزی قیام می‌نمودند.

یوم شنبه چهارم: صبح آقابیك دربندی آمده، مذکور نمودکه باید فیلان و اسبان را روانهٔ پتربورغ کرده باشم. صاحبی ایلچی ، فیل‌بانان و جلوداران ومهتران اسبان راطلبیده، قدغن فرمودند که اسباب و اثاث خـود را موجود و آماده کرده و آنچه شایست و بایست به‌آنها داده عصر این روزآنها را با جمعی سوارقزاق (۳) و اسب‌کش و مهماندارروانهٔ کراچتن نمودند. کراچتن مکانیست کـه هرکس از تفلیس به سمت پتربورغ میرود، درآنجا برده دوسه‌روزاورانگاه میدارند، و مجموع اسباب او را دود

۱ــ متن : کرده ۲ــ متن : معجر ۳ــ متن : قزاغ

میدهند بعضی چیزها دارند در اطاقی به آتش ریخته دود می‌کنندآدم و اسباب‌او رادر آن اطاق برده دود داده وبعد اورا روانه مینمایند. جهت این عمل این است که‌می‌گویند هرگاه کسی ناخوشی و مرضی داشته باشد یا از ولایتی که وبا و طاعون درآن باشد آمده باشد این دود راکه به او میدهند رفع‌آن ناخوشی بکلی از او میشود، و بوی آن مرض به‌ولایات دیگر که میرود نمیرسد. غرض ازبردن به‌کراچتن و دادن دود این است. خلاصه آنها را به‌آنجا برده چندروز نگاه داشتند و بعد از آنجا روانه نمودند. این روزبطریق سایر روزها گذشت.

یوم یکشنبه پنجم: که عید روسیه است و سردارروانهٔ کلیسا شده بود درحین معاودت با جمعی از بزرگان و اعزه واعیان روسیه به‌منزل ما آمده اظهار دوستی و محبت بسیار باصاحبی ایلچی نموده، قدری عذرخـــواهی تعویق حـــرکت از تفلیس را از صاحبی خواستند، بصحبت مشغول بودند. مقارن آن حال یکنفر چاپار ازدربار ایران واردوفرمان همایون شاهنشاهی راکه درباب تنبیه وتأدیب طایفهٔ ترکمان وفتح وظفرغازیان‌نصرت‌نشان وانتظام امورمملکت خراسان واطاعت اهالی‌هرات وآنسامان‌به سرافرازی وافتخارصاحبی شرف صدور یافته بود، با ارقام قضا نظام نواب ولی‌عهد و رقیمه‌جات امنای‌دولت ابدمدت قاهره آورده تسلیم نمود.

بعد از زیارت و استحضار از مضامین آنها، سروری و نشاطی در خاطر همگی ما راه یافته، صاحبی ایلچی را بحدی خرمی و خوشوقتی دست داده که بی‌اختیار بوجـــد درآمدند.

سردار و اعزه و اعیانی که حضور داشتند همگی از مضمون فرمان همایون و فتح ونصرت غازیان جلادت نشان مطلع گردیده، تهنیت و مبارکباد می‌گفتند و فرمان مبارك رابا ارقام سردارگرفته و روانهٔ منزل خودگردیده، که بخط اروسی سواد و سواد آن را روانهٔ پتربورغ نماید، و بعد آنها را ارسال خدمت ایلچی سازد.

این روز بجهت وصول این خبر بهجت اثر، بخوشی و خوشحالی گذشت.

یوم دوشنبه ششم، الی یکشنبه دوازدهم: امری که قابل تحریر باشد وقوع نیافت. روزها صاحبی ایلچی گاهی بتلاوت قرآن و گاهی بتماشای باغ وبوستان و گاهی بصحبت دوستان که بدیدن می‌آمدند مشغول بودند. یك‌روز عرایض ونوشتجات قلمی‌و به‌مصحوب همان چاپارکه فرمان فتح آورده بود ارسال ایران نمودندو تکلیفی‌که نیز شایستهٔ او بود به او دادند. بسیاری از روز و شب مذکور سردار به منزل صاحبی می‌آمد ودلجوئی از رهگذر غمگین توقف در تفلیس می‌نمود.

روزی دیگر عابدین بیك مازندرانی که غلامی یوسف نام داشت و از ایران فرارو قدری مال اورا برداشته به‌تفلیس آمده بود. صاحبی ایلچی حکماً مال او را گرفته به او رد نمود ،و غلام مذکور که سالها بود مسلمان شده بود مجدداً بدین ارمنی عود نموده زوجهٔ ارمنی هم‌گرفته درتفلیس توقف‌کرد، عازم ایران بود ذریعه و نوشتجات به امنای دولت علیهٔ ایران قلمی و به مصحوب عابدین‌بیك مذکور ارسال نمود.

دوشنبه سیزدهم: سردار تفلیس را ناخوشی عارض شده بود. صاحبی ایلچی آقابیك را مامور به حال‌پرسی او نمودند.

میرزا ابراهیم وزیر و نویسندهٔ سردار که بعلت اینکه در چمن گلستان در حین بستن عهدنامهٔ مصالحهٔ دولتین بعضی دقت‌هایی بیجا، و سخنان بی‌پا مذکور می‌نمود و القاب شاهنشاه عالم‌پناه را بطریقیکه بایست در عهدنامه قلمی نکرده بود و از این جهت صاحبی ایلچی از او رنجیده‌خاطر بود این روز بخدمت ایلچی آمده عذر بدرفتاری ایام گذشته را خواسته فقرات بسیار از مراتب صداقت و اخلاص خود به دولت علیهٔ ایران بیان نمود. چون از ناصیهٔ احوال او صداقتی ظاهر بود والحق آدم معقول آراسته بنظر نمود، صاحبی ایلچی تعهد فرمودند که استدعا بدولت علیهٔ ایران نموده که نشان شیر و خورشید به‌او مرحمت شود.

این معنی بیشتر باعث اخلاص او بدولت علیه گردیده، اظهار امیدواری نمود. چون فیمابین او وآقابیك صفائی نبود درآن بین آمده اورا بمنزل ملاقات نمود. حالش برهم‌خورد برخاسته به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی اظهارمحبت بسیاربه میرزا ابراهیم نمود. اونیز روانهٔ منزل خود شد. این روزخبر رسیدکه سرخای‌خان لگزی که چندی در دارالسلطنه طهران و چندی درتبریز توقف داشت باکوچ و بنه مرخص گردیده که روانهٔ ولایت خود شود. درحین عبورازرودخانهٔ‌کر جماعت قزاق (۱) و سالدات که از جانب‌سردار روس در آنجا مستحفظ بودند برسر او ریخته پسر و زن ویك‌دونفر دیگر ازهمراهان او را به قتل رسانیده سرخای‌خان خود فراروروانهٔ دیار خود شده است. صاحبی ایلچی را از این خبر غم بسیار و اندوه بیشمار عارض گردید. و آن روز به تلخی گذشت.

سه‌شنبه چهاردهم وچهارشنبه پانزدهم: امریکه تازگی داشته باشد واقع نبود. در این روزها آدمی ازجانب سردار والاتبار ایروان آمده، قدری وجه بـرسم تکلف بجهت صاحبی ایلچی آورد. اراده داشتند که قبول ننمایند. همراهان بیان‌کردندکه پس‌فرستادن آن بیصورت است. قبول کردند. در همین روز مذکور شدکه سردار اسکندربیك گماشته صاحب معظم صدراعظم را که چندی قبل ازاین به تفلیس فرستاده بودند، مرخص‌نموده که روانهٔ ایران شود. این روزها بطریق قبل‌گذشت.

پنجشنبه شانزدهم وجمعه هفدهم: در این روزها بعلت روانه شدن اسکندربیك ، صاحبی ایلچی قدری اوقات صرف تحریر عرایض و نوشتجات به‌ایران نمود، و آنهارا به اتمام رسانیده‌که به مصحوب اسکندربیك ارسال دارند. در این روزها به علت بی‌عصمتی زنهای گرجی و ارمنی ابوالقاسم نام جلودار اسبان هدایا، و محمدتقی فراش و یك‌دونفر اجامره و اوباش دیگر فریفتهٔ زنان آنجا گردیده مذکور نموده بودندکه ما در اینجا توقف و بدین ارامنه بیرون می‌آئیم. در کلیسا رفته بارها حرکات بدستور گرجی و ارمنی که به کلیسا میروند کرده بودند. این خبر بعرض صاحبی ایلچی رسید و باعث تغیرکلی ایشان گردید. اراده داشتند که آنهارا نسق‌کرده باشند. همراهان مانع‌گردیدند.

دوروزبعدآنها را قدری خرجی داده، مقید باجمعی قزاق روانهٔ ایروان نموده که از آنجا روانهٔ ایران شوند. دیگر از اعمال غریبه هرکس اینکه در هنگامیکه اسکندربیك

۱ــ متن: قزاغ

مرخص گردیده‌که روانه شود و نوشتجات صاحبی ایلچی هم به او تسلیم شده بود، ملا تاریوردی شیخ‌الاسلام مسلمانان تفلیس که قدری از احوال آن پیش بیان شده و در حقیقت مسائل واجبی ضروری را نمیداند، نزد اسکندربیك رفته ولولهٔ کاغذ قطوری که سران را به‌لاك محکم کرده به او داده و گفته این روزنامچهٔ یکساله افعال و اعمال طایفهٔ روسیه است. آنچه درهرباب ازپای‌تخت روس الی تفلیس در این یکسال وقوع یافته من دراینجا ضبط کرده‌ام. گویا درایام توقف اسکندربیك هم همه روزه نزد او میرفته و اخذی از اومی‌کرده و وعدهٔ همین روزنامه را به او میداده، تا این روز که اسکندربیك عازم بود این لوله را آورده و مذکور ساخته که آنچه میخواهی دراین ضبط است. لکن دراینجا صلاح نیست که سرآن را بازکنی. یك منزل که ازاینجا دورشدی سرآن را بازکرده ملاحظه‌کن، والحال یك طاقه شال ترمهٔ ممتاز در ازاء این خدمت بمن بده تا بروم. اسکندربیك را از این جهت خوشوقتی کلی دست میدهد و به جناب‌آخوند مذکور می‌گوید که شال دربقچه حاضر است ساعتی دیگر تشریف آورده بگیرید. آخوند قبول نموده میرود. چون اسکندربیك را شوق زیادی به ملاحظهٔ روزنامچهٔ مذکوربوده طاقت نیاورده لوله را باز می‌کند ملاحظه مینماید که تمام کاغذ سفید است. بسیارمتغیر شده درهم می‌پیچد و می‌گذارد. همان ساعت آخوند معاودت‌کرده مطالبهٔ شال می‌کند. اسکندربیك می‌گوید آخوند! این لوله تمام کاغذ سفید است. آخوند میگوید سبحان‌الله این دو لوله درطاقچهٔ اطاق بوده سهواً این یکی را آورده‌ام بده تا بروم و لولهٔ اصل را بیاورم. لوله راگرفته میرود وسه روز پنهان میشود. تا اینکه اسکندربیك که دوسه منزل رفته مرئی (۱) میگردد. دیگر چون‌آوازهٔ همت و سخاوت جناب‌نظام‌الدوله‌العلیةالعالیه گوش‌زد سردار روس گردیده بود. بنابراینکه ابواب دوستی وتعارف فیمابین آنها مفتوح شود، موازی یك سروك ثمور که فی‌الجمله امتیازی داشت به‌مصحوب اسکندربیك بجهت ایشان فرستاد.

یوم شنبه هجدهم الی بیست‌و پنجم: امری که قابل تحریر باشد روی نداد. صاحبی ایلچی اکثر روز بتلاوت قرآن و گاهی بتفرج باغ‌جنب منزل و درسرآب که از کوه بزیر می‌آید، مشغول بودند. بعضی از اوقات، اوقات خود را نیز صرف نوشتن خط انگریزی و مطالعهٔ کتاب می‌نمودند.

بسیار روزها سردار و بزرگان به‌دیدن آمده، ابواب صحبت از هرجا وهرمقوله فیمابین ایشان مفتوح بود. ویك‌دو دفعه نیز صاحبی ایلچی به منزل سردار رفته. اوبسیار عزت و احترام می‌نمود و نوید حرکت از تفلیس و روانه شدن به پتربورغ و آوردن امضای عهدنامه را از دربار پادشاه خود میداد.

روزی از این روزها آقابیك دربندی، خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمودکه در عالم واقعه دیدم سگ زرد بسیار بزرگی روبمن می‌آید ومن ایستاده منتظر آمدن‌اویم، و محافظت خودرا می‌کنم که‌مبادا مرا اذیت برساند. ناگاه ازنظر من غایب شد و هرقدر تفحص‌کردم ندانستم به‌کجارفت. مقارن بیان‌آقابیك خبررسیدکه مصطفی‌خان طالش (۲)

۱ــ متن : مرعی ، ۲ــ مج : جعفرقلی‌خان دنبلی

که منشاء فسادکلی و استقلال طایفهٔ روسیه‌گردیده بود لبیك حق را اجابت‌گفته وفات یافت. چون آقابیك ازدوستان ویکرنگان او بود، دست تأسف برسرزده آغاز زاری نمود.
صاحبی ایلچی به او فرمودند که هیچ خوابی به این زودی اثر نکرد، که خواب تواثر کرد. سگ زرد این مرد بود که وفات یافت و از نظرها غایب شد. آقابیك را از این تعبیر خوش نیامده برخاست و به منزل خود رفت. لکن در حقیقت هیچ معبری‌تاحال به‌این خوبی تعبیر نکرده بود.
یوم یکشنبه بیست و ششم: طلوع صبح ایشیك آقاسی سردار وارد و خدمت صاحبی ایلچی اظهارنمودکه امضای عهدنامهٔ مبارکه از دربارپادشاه روس رسیده و احکام بلیغه از جانب او درباب رفتن شما به پتربورغ شده است.
صاحبی ایلچی یك‌طاقه شال رضائی به او انعام فرمودند، و ازوصول این خبر سروری در خاطر همگی راه یافته، در همان بین سردار با جمعی اعزه و اعیان واردمنزل صاحبی ایلچی گردیده نشان شیرو خورشید که از شاهنشاه عالم‌پناه به‌او مرحمت شده بوده ارسال پتربورغ کرده بود که از پادشاه خود مأذون شده باشد، در همین روزبا نشان دیگر از پادشاه روس به جهت او آورده هردو را حمایت و زینت گردن خود ساخته و بشکرگزاری جناب باری مشغول گردیده، مذکورنمودکه ازقرار شروح نوشتجات برمن ظاهر شده‌که این امضائی‌که حال آورده‌اند، امضای سیم است‌که ازدربار پادشاه من‌رسیده
ابتدا یك امضائی به‌مصحوب آدمی فرستاده بودند. آدم و امضاء هـردو در راهها مفقودالخبر گردیده، معلوم نشده‌که بچه طریق اتفاق افتاد.
دفعه دیگر امضائی به‌مصحوب آدمی فرستاده‌اند، درعرض راه جماعت فرانسه‌گرفته، برده‌اند.
این دفعهٔ سیم است‌که امضا به اینجا رسیده و من که سردارم الحمدالله تعالی در دولت علیهٔ ایران و نزد شما خجل نشده‌ام، و نیز مذکور نمود که از جانب پادشاه من بساناویچ که در ایران مشهور بدلی مایور است با جمعی دیگرمأمور بمهمان‌داری شمـا گردیده‌که درعرض راه پتربورغ به خدمتگذاری شما مشغول باشند. و نیز مذکور نمود که از دولت ما چنین حکم شده که بقدر یکصد نفر سوار مکمل مسلح سوای عمله‌جات و همراهان باید همراه شما باشند که به‌اعزاز و احترام تمام رفته باشید، زیرا که پادشاه من از وقوع مصالحهٔ میمونه مشعوف و از رفتن شما نیز مسرور است. عنقریب مطالب و مهمات منظورهٔ شما را بر وفق دلخواه صورت میدهد، و شما را با نیل مقصود از آنـجا روانه خواهد کرد.
از این مقوله سخنان بسیار گفته و ما راخاطر جمع کرده و خواهشمند شدکه‌الیوم صاحبی ایلچی بشادیانهٔ وصول امضای عهدنامه در سرمیز سردار رفته، حاضرشده باشند. صاحبی ایلچی اگرچه صایم بودند، قبول نمودند. سردار بعد از خـوشوقتی و تعارف بسیار برخاسته به‌منزل خود رفت. صاحبی ایلچی همان لحظه قدغن فرمود عرایض و نوشتجات درهمین بابت به دولت علیهٔ ایران قلمی وبه مصحوب‌آقابابابیك غلام‌سرکارنواب ولی‌عهد ارسال تبریز نمودند و انعامی که شایستهٔ حال او بود نیز به او داده شد. بعـداز فراغ از روانه ساختن چاپار مذکور، کاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و با

همراهان روانهٔ منزل سردار شدند.

به ورود منزل، سردار انواع عزت واحترام بجای آورده، و بهشادیانهٔ وصول امضا، اساس عشرت برپا داشته، و میزی درکمال آراستگی آراسته، بزرگان و اعزه و اعیان خود را درآنجا حاضرکرده، به عشرت و صحبت وصرف غذا مشغول شدند. ساز ونوا (۱) می‌نواختند و بعد از صرف غذا، شراب بسلامتی شاهنشاه عالم‌پناه خورده، سی‌و سه عدد توپ شادی انداختند .

بعد صاحبی ایلچی روانهٔ منزل خود گردیده، آن‌روز و آن شب را بخلاف سایر روز و شب‌ها که ازطول توقف تفلیس و نرسیدن امضای عهدنامه دلگیر و پریشان‌خاطر بودند بشادی و خوشوقتی گذرانیدند. سردار قدغن نمود آن شب تمام تفلیس و مکان‌های مرتفع را چراغان کرده بودند، و تمام خلق از زن ومرد به عیش و عشرت و شادمانی مشغول بودند.

چند یوم پیش محمد بیك گنجه[ای] حسب‌الامر نواب ولی‌عهد بجهت دیلماجی لسان اروسی که فی‌الجمله میدانست وارد تفلیس گردید و درحین ورود خدمت صاحبی، بسیار بی‌ادبانه مکاتیب را داده و سخنان درشت مذکور نموده بود. این روز با وجود ایام رمضان شرب‌خمر کرده و در بازار شهر رفته حـرکات مستانه می‌نموده، صاحبی ایلچی‌که مطلع گردیدند بابابیك غلام سرکار ولی‌عهد را که در آنجا بود پیغام فرموده که به او بگوید که اینگونه حرکات و رفتار ناهنجار در این بلاد خلاف ضابطه است ، البته ترك کرده باش. مشارالیه نزد او رفته بیان پیغام را نمود. محمدبیك مذکور با ، بابابیك غلام آغاز منازعه کرده سخنان لاطایل به‌او گفته بود.

یوم دوشنبه بیست وهفتم، الی چهارشنبه بیست‌ونهم: به‌هیچ‌وجه تازه[ای] واقع نبود که قابل تحریر باشد. روزها بتلاوت قرآن و گردش در اطراف منزل و صحبت کتاب می‌گذشت. روزی ازجانب سردار والاتبار ایروان قاصد ارمنی آمده، مراسله[ای] مبنی برحال‌پرسی از ایشان بجهت سرکار صاحبی ایلچی آورده بود. جواب، قلمی وبه او داده شد. یك اشرفی نیز انعام به‌او داده شد. دیگر روزها و شب‌های مذکوره درمنزل بسر برده بطریق ایام پیش گذشت.

یوم پنجشنبه سلخ شهر رمضان‌المبارك: قدری به‌تلاوت قرآن و صحبت با همراهان بجهت صاحبی ایلچی‌گذران شد. بعد آقابابابیك‌غلام سرکار نواب ولی‌عهد وارد ، و ارقام ازسرکار اشرف و نوشتجات از امنای دولت ابد مدت قاهره به‌جهت‌صاحبی ایلچی‌آورده، دو عدد تسبیح مروارید به‌جهت مزید هدایای پادشاهی و یکهزار تومان وجه نقدبجهت اخراجات صاحبی ایلچی آورده، تسلیم نمود. چون دونفر غلام دیگر همـراه او بود، آنها را به استراحت مأمور و باقی روز و شب بدستور گذشت.

یوم جمعه غرهٔ شهر شوال‌المکرم ۱۲۲۹: که عید فطر می‌بود صاحبی ایلچی به‌نماز عید مشغول و با همراهان ناهار صرف نمود. سردار باجمعی کثیرازبزرگان روس به دیدن

۱ــ مؤلف مهرجا «سازونوا» را «سازونواز» ضبط‌کرده است.

آمده مبارکباد عید می‌گفتند. چای (۱) و شیرینی آورده صرف نمودند، و صاحبی ایلچی مضامین ارقام نواب اشرف را باکیفیت آوردن تسبیح مروارید، و آمدن آقابابابیك به‌سردار اظهار نمودند، بعد ساعتی نشسته به‌صحبت مشغول بودند و به‌منزل خودرفتند. باقی روز بطریق روزهای دیگر گذشت.

یوم شنبه دویم: به‌اصطلاح روس یوم تولد مادر پادشاه آنها بوده، و این روز را این طایفه عید نامیده به‌عیش و طرب مشغول می‌شوند.

سردار با جمع‌کثیری به منزل صاحبی ایلچی آمده اصرار زیاد نمودند که ایشان را به تماشای کلیسای خود برده وضع و آئین روسیه را دیده باشند.

صاحبی نظر به اصرار ایشان با همراهان به‌اتفاق سردار به‌کلیسا رفته در آنجا جمیع خلق و بسیاری زنان و کشیشان و پادری‌ها که او را مجتهد میدانند جمع بودند. به ورود آنجا ملاحظه شدکه کشیشها و پادری و خدمهٔ کلیسا لباس‌های زری به‌ترکیبات مختلف پوشیده و کتاب‌ها در دست‌گرفته ، قدری پیش و پس (۲) می‌روند و چیزها می‌خوانند وحرکات‌غریبه ازآنها ظاهر می‌شود،و پادری‌خاج رادردست‌گرفته روبهرکس که اشاره می‌کند او به سجده می‌رود و همچنین ازاین مقوله حرکات‌که تفصیل باعث طول می‌شودکارها کردند. بعد از ساعتی یکی ازآنها بشقابی در دست‌گرفته در میان خلق راه رفته، هر یك چیزی می‌دادند. صاحبی ایلچی در آنجا چند دانهٔ اشرفی‌دربشقاب انداختند و بعد از آنجا به‌همراهی سردار بخانهٔ پادری بزرگ‌که عملهٔ پیشوایان آنها می‌بود رفتند.

در آنجا میزی‌گسترده، و اقسام شراب‌ها چیده و گذاشته بود، بعد از نشستن آنها پادری خود، پیاله[ای] پر کرده و خورد، و خلق خود را تکلیف بخوردن نمود، آنهامشغول اکل و شرب، و صاحبی ایلچی با همراهان مشغول صحبت بودند. تا اینکه سردار و سایر آنها غذا صرف نموده، مجلس برهم خورد وهمگی ازآنجا حرکت وهریك روانهٔ منزل خود شدند. و باقی آن روز نیز به طریق سایرروزها گذشت.

یوم یکشنبه سیم الی دوشنبه یازدهم: صاحبی ایلچی گاهی به مطالعهٔ کتاب و گاهی بنوشتن خط انگریزی، و بعضی اوقات به‌گردش باغ جنب منزل مشغول بودند، و اغلب به‌علت طول توقف در تفلیس و تعویق تبدیل عهدنامه به‌دلگیری و پریشانی خاطر می‌گذرانیدند. روزی از این‌روزها، جنرال بساناویچ مهماندار راکه تاآن‌روز به دیدن صاحبی ایلچی نیامده بود، سردار[اورا] بهمراهی‌پالیوانج وزیرخود نزد صاحبی ایلچی فرستادکه حسب‌الامر پادشاه‌ما[ایشان] مهماندار عرض راه شما میباشد، و باید با او برسر محبت و مهر بانی باشید. صاحبی ایلچی او را بسیار نوازش نموده و اظهار محبت زیاد با او کردند. او نیز تعهدات بسیار در مراتب مهمانداری عرض راه نموده و به منزل خود رفت.

روز دیگر پادری بزرگ‌که عملهٔ مجتهدین آنها میباشد برسم بازدید نزد صاحبی

۱ـ متن = چاهی. ۲ـ متن = پیش‌وپست

ایلچی آمده، تعارف بسیار بعمل آورد. چای(۱) و شیرینی صرف‌کرده به منزل خود رفت. اما از این پادری بزرگ حکایتی مسموع شده، در اینجا تحریر می‌شود: قاعده و قانون روسیه این است‌که سالی یکدفعه در روزی معین، مجموع زن و مرددرکلیساها نزد پادری و کشیشان رفته معاصی که از هر مقوله کرده‌اند، در خفیه به‌کشیش یا پادری می‌گویند. او بعضی را خود می‌بخشد و بعضی را نویدبخشیدن بعد می‌دهد واورا توبه تلقین می‌کند، آن شخص خوشحال از آنجا بیرون آمده تا سال دیگر باز به اعمال خود مشغول است و قاعده هم این است که بعد از اینکه هرکس‌که کشیش و پادری می‌شود باید به‌هیچ‌وجه تزویج اختیار نکند و زوجه نداشته باشد و مقاربت ازاو صادر نشود. اگر فرضاً صادر شود واحدی مطلع شود، او را انواع سیاست‌کرده، دیگر او را به‌کلیسا راه نمی‌دهند. اتفاقاً در این سال در همان روز موعود، جمعی نزد همین‌پادری رفته و معاصی خود را یك‌یك بیان‌کرده و بخشیده شده، می‌رفتند. نوبت به‌جوانی‌رسیده، او رفته هر امری‌که از او صادر شده بود بیان نمود. چون باید خلاف واقع و دروغ نگویند دریك امری بسیار شرم می‌کرد و سر بزیر می‌انداخته. پادری اصرار بسیار می‌کند‌که بگو ،شرم مکن می‌گوید من با صبیهٔ شما مقاربت کرده‌ام. پادری می‌گوید عیب ندارد، من هم با مادر شما همین عمل راکرده‌ام، هر دو بخشیده خواهد شد. خلاصه اوصاف حمیدهٔ ایشان بسیار است .

روزی دیگر از این روزها سردار به منزل صاحبی ایلچی آمده، بعد ازتعارفات، مذکور نمودکه چون میرزا ابراهیم ارمنی درکمال خوبی امضای عهدنامه را به خط ایرانی ترجمه نموده است شما از دولت خود خواهشمند شویدکه نشان شیر و خورشید بجهت او مرحمت شود.

صاحبی ایلچی چون پیش همه به او وعده کرده بودند قبول فرمودند. دیگر درآن روزها امری واقع نبود.

یوم سه‌شنبه دوازدهم : صبح سردار چند نفر خاصان خود را فرستادکه امروز عهدنامه وامضای آن‌را بایکدیگر تبدیل خواهم نمود. قدغن کرده تمام بزرگان و اعزه و اعیان و مطلق خلق روسیه و سالدات سوار و پیاده از درب منزل ما الی درب منزل سردار ایستاده، به آئین خود ساز و نوا می‌نواختند و اسباب عشرت و شادی برپا داشتند. سردار جمع‌کثیری از بزرگان خود را با کاریت شش اسبهٔ مخصوص نزد صاحبی ایلچی فرستاده، مذکورنمودکه سرداررا منظوراین است‌که اصل عهدنامهٔ میمونهٔ مبارکه، مهمور بمهر شاهنشاه عالم‌پناه راکه نزد شماست به‌اعزاز تمام برداشته به‌منزل ما آمده باشند، که در عرض راه ما نیز امضای عهدنامهٔ میمونه که به‌دست‌خط و مهر پادشاه خود در دست داریم قدری به‌استقبال آورده، هردو را با یکدیگر در منزل برده، تبدیل نمائیم.

صاحبی ایلچی بنحو خواهش او، اصل عهدنامهٔ مبارکه را با قاب‌طلای میناد‌رکمال اعزاز درکاریت‌گنشته و با همراهان سوارگردیده، از منزل خود روانهٔ منزل سردار شدیم. در عرض راه همه‌جا تمامی خلق اعزاز و اکرام می‌نمودند. در وسط راه آنها نیز

۱ـ متن : چاهی

آمده، همه با یکدیگر رفته داخل منزل سردار شدیم. منتهای عزت و احترام بجای آورده، تبدیل نمودند.

صاحبی ایلچی را بعد ازتبدیل بخاطر رسیدکه ولایات آذربایجان بی‌جهت به تصرف آن ظالمان برآمده و بعدها تغییر نخواهد یافت. از این جهت بحدی دلگیر و پریشان احوال گردید که همگی حضار مجلس از تغییر احوال صاحبی حیران بودند، و سردار قدری متحیر شد، در مقام تحقیق برآمد. صاحبی ایلچی جواب نگفته همان ساعت امضاء را برداشته با همراهان روانهٔ منزل گردید، و سردار عهدنامه را بااحترام ، و خلق روس راتمام همراه خود برداشته‌روانهٔ‌کلیساگردیدند، ودرآنجا به‌آئین‌خود به دعا وشکرگزاری مشغول شد، و معاودت به‌منزل خود نمود.

چون همین روز ناهار، (۱) صاحبی ایلچی درمنزل سردار موعود بودند بعد از سه چهار ساعت گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و با همراهان روانهٔ منزل سردار شدند. به ورود آنجا اکرام بسیار نموده، جمیع کشیش‌ها و پادری و بزرگان آنها درآنجا جمع بودند. بعد اززمانی با جمعیت بسیار درسرمیزرفته و ناهار(۱) مرغوبی نیز از کارخانهٔ صاحبی ایلچی آورده درسرمیز گذاشته، همگی به‌صرف غذا مشغول شدند. بعد از غذا برخاسته سردار و همگی اهل مجلس، شراب به سلامتی شاهنشاه عالم‌پناه ایران خورده، سی‌وسه عدد توپ شادیانه انداخته و ساز و نوا می‌نواختند. بعد از آن فقرات، ساعتی نشسته با سردار صحبت می‌داشتند و بعد ازآنجا برخاسته روانهٔ منزل شدند. در منزل ساعتی به‌استراحت مشغول، چون سردار قدغن نموده بودکه‌این‌شب همهٔ شهروخارج شهر را چراغان و اساس آتش‌بازی و عشرت‌برپاکرده باشند، این‌روز همهٔ خلق آن بلد، از زن و مرد به عیش و طرب و لهو و لعب‌گذران می‌نمودند. نظر به‌اینکه هنگام حرکت صاحبی ایلچی از منزل، سردار وعدهٔ شب‌را نیز خواسته بود شام گاریت مخصوص آورده، سوار و با همراهان روانهٔ منزل سردار شدند.

بعد از ورود ساعتی به‌تعارف رسمی‌گذشته، در ایوان خانهٔ سردار که مقابل آن میدان است و اسباب آتش‌بازی درآنجا برپا بود توقف نمودند. بنای آتش‌بازی‌و سازونوا گذاشتند. چیزی از اسباب آتش‌بازی به‌ترکیب شیر و خورشید که نشان شاهنشاه ایران است و نام مبارك شاهنشاه در بالای او ظاهر بود، ساخته بودند و نشان پادشاه روس و اسم او را نیز ساخته در بین آتش‌بازی آتش زدند و قسم‌غریبی بودکه تمام از دورظاهر و مرئی می‌شد و بسیار طول‌کشید تا به اتمام رسید. بعد بعضی آتش‌بازی دیگر به اقسام مختلف کرده، تمام شد. از آنجا برخاسته به منزل سردار رفته، درآنجا زنان و مردان بسیار، از روس و غیره بودند. ساعتی نشسته صحبت می‌داشتند. بعد هریك برخاسته بمنزل خود رفتند. صاحبی ایلچی نیز سوار گردیده، روانهٔ منزل شدند و استراحت نمودند.

یوم چهارشنبه سیزدهم و پنجشنبه چهاردهم : امری واقع نبود، روزی سردار جنرال بساناویچ را به منزل صاحبی ایلچی آورده مذکور نمود: که چون حسب‌الامر پادشاه من [ایشان] مهماندار عرض راه شماست، من می‌خواهم که شما در مقام دوستی و محبت با او باشید.

۱ــ متن : نهار

صاحبی ایلچی مذکور نمودندکه درصورتی که او با ما در مقام یکرنگی باشد و در عرض راه بطریق خوشی رفتار نماید، من هم کمال محبت به‌او داشته خواهم بود. جنرال مذکور خود وعدهٔ ضیافت ازصاحبی ایلچی خواسته و تعهدات کلی نموده، همگی به‌منزل خود رفتند. شب بعد گاریت مخصوص سردار را آورده صاحبی سوار و با همـراهان بخانهٔ بساناویچ که خانهٔ پدر زن او بود و شخص بـزرگ صاحب دولتی، و گمرکچی حاجی ترخان میباشد رفتند. سردار و تمامی اعزه و اعیان و بزرگان و زنـان ایشان درآنجا بودند. هریك بقدر حال عزت و احترام به صاحبی ایلچی وهمراهان می‌نمودند، تا قدری از شب گذشته همگی درسر میز نشسته و به‌آئین خـود اقسام تکلفات آماده کرده، آوردند و به مصرف رسید. بعد از صرف غذا، ساعت دیگر توقف و به اتفاق سردار روانهٔ منزلِ خود شدند. این روز و شب سردار بیان نمود که زمان حرکت از تفـلیس قریب است. اگر امری داشته باشید صورت بدهید.

یوم جمعه پانزدهم: صبح عراده و کالسکه آورده، تمامی اسباب و اثاث وعمله(۱) و ایتام صاحبی ایلچی را برداشته به‌کراچتن که کیفیت آن [در] پیش ذکر شده، بردند که در آنجا دود داده باشند. در آنجا چادر صاحبی ایلچی را برپا نموده ، عمله واسباب در آنجا مشغول دوددادن بخود شدند. عصر گاریت مخصوص آوره، صاحبی ایلچـی‌از منزل حرکت و روانهٔ عمارت توپخانه که در سراب‌کر واقع است و قریب به‌چادر بـود شدند. و در آنجا فرود آمدند.

بعد از ساعتی سردار و جمعی بزرگان آمده، مبارکباد منزل جدید را می‌گفتند و ساعتی نشسته به صحبت مشغول بودند، بعد عذرخواهی بسیاری‌کرده روانهٔ منزل خـود شدند.

آن شب در منزل جدید بسر برده شد.

یوم شنبه شانزدهم : صاحبی ایلچی در حوالی منزل گردش می‌نمودند. آقابابابیك چاپار و یك‌نفر دیگر از تبریز وارد و قدری شال‌ترمه و زری مقبول و سه‌فرد قالی(۲) به‌جهت مزید هدایای پادشاهی آوردند، و ارقا م‌و نوشتجات از دولت علیه آورده، تسلیم نمودند. از مضامین آنها سرور بسیار در خاطرها راه‌یافته چون مضمون، تأکید حرکت از تفلیس بود، میرزا ابراهیم و آقابیك را صاحبی ایلچـی خواسته و مضمون آنهارا به ایشان حالی کرد، که رفته به سردار بگویند، شاید اثری کرده، در روانه ساختن مـا تعجیل نماید. بعد از این فقرات محمدبیك گنجه[ای] شرب بسیاری کرده ازشهر بەمنزل ایلچی آمده مذکور نمود که در اخراجات من بنحوی‌که منظور من است قصوری‌هست؟ صاحبی ایلچی فرمودند که قدغن می‌شودکه آنچه درکار باشد به‌تو داده باشند. چون‌از خود بیخبر و ازحال طبیعی بدر بود، پاره[ای] سخنان ناهنجار گفته و از آنجا روانهٔ منزل سردار گردید و درپای عمارت سردار ایستاد و به‌فریاد و آواز بلند به‌زبان ترکی گفت‌که «سن پخ‌یدن بارشدن بیز بارش ممشخ»(۳). سردار آواز اورا شنیده، در مقام تفحص برآمدکه چه می‌گوید. جمعی که بودند مذکور کردند که گویا شکوه ازرفقای

۱ــ متن : اساس ۲ــ متن : غالی ۳ــ ترجمه ترکی متن بدین قرار است «تو....خودوی آشتی‌کردی ما آشتی نکردیم».

خود دارد. سردار آدمی تعیین کرده او را خدمت صاحبی ایلچی آوردند. بعد از اطلاع از کیفیت مذکور حکم نموده، او را مقید و روانهٔ ایروان نمودندکه از آنجا روانهٔ تبریز شود. این روز هم به‌این نسبت گذشت.

یوم شنبه شانزدهم الی شنبه بیست و سیم: قدری اوقات صرف انجام اسباب راه و تدارکات ضروریه بود. صاحبی ایلچی بعضی از اوقات مشغول مطالعهٔ کتاب و گاهی به‌گردش اطراف منزل و ملاحظهٔ رودخانه مشغول بودند. روزی اوقات صرف نموده، چون خواهش و تمنای سردار این بودکه بالیوانچ، وزیر او امضای عهدنامهٔ مبارکه را به‌دولت علیهٔ ایران برده باشد، مکرر سفارش و تأکید می‌نمودکه دربارهٔ اوبه‌امنای‌دولت علیه سفارشات لازمه قلمی شود.

عرایض و نوشتجات بسیار در باب امضابردن بالیوانچ و امورات دیگر به‌دولت علیه قلمی به مصحوب آقابابابیك حامل بقیهٔ هدایا و همراهان او ارسال ایران نموده، و تکلفی که شایستهٔ آنها بود نیز به آنها داده شد.

روزی دیگر سردار به دیدن‌آمد. قالی‌ها (۱) و شال‌های تازه‌آورده راملاحظه‌کرده و بسیار تعریف نمود. یك طاقه شال رضائی گلی را بسیار تعریف و خواهش نمود، صاحبی ایلچی نیز دادند، و او اظهار رضامندی بسیار کرد.

روزی دیگر صاحبی ایلچی به‌کاریت مخصوص سوار و به بازدید سردار رفتند و قدری در آنجا توقف و سردار بیان می‌نمود که نوشتجات و مراسلات، در کمال تأکید به‌امنای دولت روسیه قلمی نموده‌ام. که همگی در انجام مهام شما سعی تمام‌وکوشش مالا کلام به‌عمل آورده باشند و خاطر شما در هر باب جمع باشدکه با نیل مقصود معاودت خواهید نمود. همان روز صاحبی ایلچی را در خلوت خود برد، سیاهه کرده و بدست صاحبی داد که درحین ورود به پتربورغ به‌این اشخاص تعارفات کلی باید کرده باشید، و بعد مراجعت به منزل نمودند. روزی دیگر سردار کاریت مخصوص که به جهت سواری عرض راه صاحبی ایلچی خریداری و سرانجام نموده بود آورده و صاحبی‌ایلچی بعد از ملاحظه، قدری انعام به حاملان کاریت مذکور دادند. دیگر این روزهاامری‌که قابل تحریر باشد صورت وقوع نیافت.

یوم یکشنبه بیست‌و چهارم و دوشنبه بیست‌و پنجم : که زمان حرکت ازتفلیس بود، چندین طاقهٔ شال رضائی و کوشیج و چند رأس اسب عربی و مبلغی معتد وجه نقد و چادر و غیره، به‌چند نفر مهمانداران و قلعه‌بیگی و داروغهٔ شهرکه او هم مهماندار بوده وطبیب کراچتن و افیسر وسالدات کشیکچی و کاریت‌چیان وعملهٔ سردارو دیگران که در عرض مدت توقف به‌خدمات مشغول بودند بەموجب تفصیل علاحده، بنحوفرمودهٔ صاحبی ایلچی تعارف و بخشش‌واقع شده وبهر یك علی‌قدرحال‌آنچه بایست برسد رسیده و بعد عرایض‌و نوشتجات درباب رفتن بالیوانچ وزیر و بردن امضای عهدنامه و حرکت خود از تفلیس به‌دولت علیهٔ ایران قلمی و تسلیم بابابیك غلام نواب اشرف نمود. یك‌رأس اسب عربی و قدری وجه نیز به‌او و یك دونفر غلامان‌که همراه او بودند داده شد، و

۱ــ متن : غالی‌ها

سفارشات‌لازمه در باب مهمانداری بالیوانچ به‌اونموده، صندوق امضای عهدنامه راممهور ساخته، بفرمودهٔ صاحبی ایلچی بالیوانچ و بابابیك سپرده امور آنها را مضبوط نموده، که یوم‌بعد که صاحبی ایلچی حرکت مینمایند به‌هیچ‌وجه حالت معطلی در امور ایشان واقع نباشد .

بعد سردار و کورنادر و جمع کثیری از بزرگان واعزه و اعیان به‌دیدن آمــده، سردار مذکور نمودکه سفارشات لازمه در باب انجام امور شمابه‌اعیان دولت خــود نوشته‌ام و شما را خاطرجمع باشد که امور منظور شما صورت خواهد گرفت. و بعد سیاهه دادکه در پتربورغ به‌این اشخاص دوستی وتعارف کرده باشند. بعد برخاسته به منزل خود رفت، روز دیگر موازی دوازده عدد عراده به جهت حمل و نقل اسباب و سواری ایتام آوردند ، و چندین سالدات و افسر به جهت محافظت و ممارست عرض راه معین نموده به‌آنجا آمدند . و صاحبی‌ایلچی قدغن فرمودندکه این روز همهٔ اسباب واثاث(۱) را بارگیری و مکان سواری هرکس را معین و مشخص کردند، و ناتمامی امورات خود را به‌اتمام رسانیدندکه فردا صبح که هنگام حرکت است تعویق و تأخیری در امــور واقع نباشد.

این روز قاپلان اوغلی و جمعی دیگر ازبزرگان به‌دیدن صاحبی ایلچی آمــده ، تعارفات رسمی بسیاری «بجا» (۲) آورده و روانهٔ منزل خود شدند. دیگر امــری واقع نبود .

یوم سه‌شنبه بیست و ششم: که یوم حرکت از تفلیس بود قــدری از روز گذشته جنرال ردیشچوف النشف سردار تفلیس و صاحب اختیارجمیع سرحدات ایروان وحاجی ترخان به‌اتفاق سمناویچ حاکم تفلیس وجمعی کثیر از اعزه واعیان به منزل صاحبی ایلچی آمدند. بعدازتعارفات رسمی دوشیشهٔ شراب آورده‌گذاشته و به‌جهت سلامتی راه صاحبی خورده احترامات به‌عمل آوردند، وکاریت مخصوص‌که به‌جهت‌سواری راه‌صاحبی ایلچی، سردار به مبلغی معین خریداری نموده بود آورده صاحبی سوار شدند، وکاریتــ های‌کوچك دیگرآورده، همراهان نیزهمگی درآنها نشستند و روانه شدند. سردارخودبا جمعی نیزسوار شده‌به مشایعت آمدند. قدرمعتدی‌که طی مسافت شد چون سردار فی‌الجمله ناخوشی مزاجی بهمرسانیده، [بود] به اصرار صاحبی ایلچی معاودت کرده، بالیوانچ با جمعی دیگر بقدر دو فرسخ بلکه بیشتر همراه آمدند.

در دو فرسخی درکنار رودخانهٔ کر بقدر دو هزار سالدات درقریه[ای]چادرزده، توقف داشتندکه مشغول محافظت راه بودند. در آنجا قدری پیاده شده چای (۳) صرف نموده، چندین نفر سازنده درآنجا آمده ساز و نوا نواختند. چند دانه اشرفی به آنهــا تکلیف شد.

در آنجا جنرال بساناویچ مهماندار وارد و درگاریت صاحبی ایلچی با یکدیگر سوار وروانه شدند. راه‌مذکور همه جاکنار رودخانهٔ‌کر واقع بود، تا سه فرسخی تفلیس به‌قلعهٔ کوچکی که او را مسك می‌گویند و در قدیم‌الایام پایتخت گرجستان آنجا بــوده است رسیدیم.

۱ـ متن : اساس ۲ـ از نسخه مج استفاده شده‌است. ۳ـ متن : چاهی

در آنجا رودخانهٔ قراقلخان با رودخانهٔ کر یکی می‌شود رودخانهٔ مذکوربقدرنصف آب کر آب دارد. قلعهٔ مذکور کلیسای بزرگی دارد. بقدر چهل خانوار ارمنی در آنجا ساکن میباشند و رودخانه ، نزدیك به‌قلعه پلی داردکه از آنجا عبور مینمایند. مذکور می‌گردید که این کلیسا را در وقت آمدن امیر تیمور به‌گرجستان خراب کرده‌اند، ودر ایام سلطنت شاه عباس جنت‌مکان، بازگرجی‌ها وجهی بهخزانهٔ عامره داده، حکم به‌تعمیر آن (۱) شده است.

از آنجا یك دو فرسخ دیگر آمده، به‌جلگهٔ با صفائی رسیدیم که دو فرسخ در دو فرسخ می‌بود. در آن‌کوه و بیشه مکان مذکور را بزبان گرجی غارتیس‌کر می‌نامند. قریب دویست نفر سالدات مستحفظ در آنجا بودند.

چون هنوز چادر و بنه نرسیده بوده و زن و خـواهر زن و کسان بساناویچ که تا مزدك (۲) همراه خواهند بودواز آنجا روانهٔ حاجی‌ترخان خواهندشد. در سر راه فرود آمده، منزلی مهیاکرده بودند. به اصرار ایشان صاحبی ایلچی فرودآمده، چای (۳) صرف نمودند و چادر برپاکردند و روانهٔ منزل شده توقف نمودیم. منزل مذکور ازابتدا الی انتها چهارفرسنگ ونیم راه بود این‌منزل ازخاك کارتیل وباالفعل به‌تصرف شخص گرجی میباشد.

بعد از ورود به‌منزل مشخص شدکه دوازده عراده کفایت اسباب و ایتام را نکـرده باعث معطلی می‌شد. دو عرادهٔ دیگر، جنرال بساناویچ مهماندار زیاد کرد که باعـث استراحت شود. آن روز و شب در آنجا بسر برده شد.

یوم چهارشنبه بیست‌وهفتم : صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دوشت(٤)شدیم. مسافت آن چهار فرسنگ است. امادر آنجا توقف نشد. آب‌رود (۵) خداآفرین نزدیك به قلعهٔ دوشت است. عمارات خوب دارد. در وقت‌بودن والی‌گرجستان یك نفر پسرهای والی درآنجا توقف داشته، آنجا پای تخت قراقلخان‌بوده، بالفعل هفت هشت قـریـهٔ خوب دور و حوالی قلعهٔ مذکور میباشد. و درقریه[ای] که نزدیك به‌قلعه است، قریب به‌یکصد خانوار رعیت ارامنه دارد. مساوی یکصد و پنجاه دکان در آنجا ملاحظه شد. اما از اول این منزل تاورود به‌این مکان تمام راه بلندی وپستی بسیار دارد.

بعد از ملاحظهٔ آنجا روانه شدیم، وبعد از طی دو فرسنگ راه که مجموع مسافت منزل این روز شش‌فرسنگ بوده باشد وارد منزل انلور شدیم. در حین ورود به منزل. کمانداد که قلعه بیگی بوده باشد به استقبال آمده در آنجا دویست نفر سالدات ملاحظه شد. انلور قلعه و کلیسای کوچکی دارد و میان چهارکوهی واقع شده، و رودخـانـهٔ کوچکی [که] آب خوشگواری دارد. بقدر یکصد خانوار ارمنی و غیره در آنجا ساکن میباشند، قلعه‌بیگی خانه[ای] که در خارج قلعه از خود داشت، به‌جهت نشیمن ایلچـی تخلیه نموده در آنجا ساعتی توقف و چون بد هوا بود بساناویچ آمده، صاحبی ایلچـی را از آنجا حرکت داده، در چمن‌برده چادر برپا نموده، توقف نمودند.

۱ـ متن : او ۲ـ مج : حودك ۳ـ متن : چاهی ٤ـ در سفرنامه خسرو میرزا این محله دوشد ثبت شده‌است (ص۱٦۳) ۵ـ متن : آب آستانه .

در این‌بین آقابیك آمده، ابتدا مذکور نمود که شال‌های ترمه به‌جهت صندوقداران سردار و خدمه‌های او از نظر رفته. من آدمی همراه آورده‌ام که شال‌تعارف‌آنها را گرفته و داده که به‌جهت آنها برده باشند. صاحبی‌ایلچی فرمودندکه ما صندوقدار و خدمه‌های زن سردار را معرفت نداریم ، و راهی ندارد که شال به آنها داده شود و نخواهیم داد. آقابیك مأیوس گردیده‌به‌منزل رفته‌رحل‌توقف‌انداخت‌وما نیزدرآن‌مکان‌استراحت‌نمودیم.

یوم پنجشنبه بیست و هشتم: طلوع صبح از منزل مذکوره حرکت و روانه قی‌شادور شدیم. ومسافت آن هشت‌فرسنگ است. در چهار فرسنگی قریهٔ پسنادور واقع است . در اینجا جماعت روسیه سنگری ساخته و خانهٔ کپری هم بسیار ساخته‌اند. در آنجا جمعی سالدات همیشه توقف دارند، و این محال قراقلخان است.

درآنجا فرودآمده ناهار (۱) صرف نموده روانهٔ منزل‌شدیم. وضع‌این راه این‌است که از اول منزل الی آخر از سمت چپ وراست کوههای بسیار مرتفعی میباشد، وجنگل و اشجار بسیار دارد، که هریك چهل پنجاه ذرع بلندی دارند.

در سمت راست رودخانهٔ قراقلخان که عرکوهم آن را میگویند واقع است. آب گوارائی دارد، وپستی وبلندی بسیارداردکه بلندی‌آن منتهای ارتفاع وپستی‌آن‌بطریق‌قعر چاهی میماند. [در] چندین مکان پل‌هایی از چوب برروی رودخانه بسته عبور مینمایند. در سرپل‌ها خانه‌های چوبی ساخته مستحفظ روس توقف دارد. [در] سمت دست راست این راه محال کاخت واقع است، و دست چپ محال کارتل است و عرض این کوه و آن کوه‌که فیمابین معبراست، وتقریباً یکصد وسی‌چهل ذرع بنظر می‌آید. در آنجا در دو مکان، که فاصلهٔ آن دومکان بایکدیگر یکصد قدم بیشتر نخواهد بود، اصل‌کوه رابریده، بطریق دالان راهی ساخته‌اند. عرض تخمیناً دوازده قــدم، و طول تقریباً یکصد قدم میشود، و ارتفاع از زمین تا سقف که کوه است نیز چهار پنج ذرع میباشد و از این‌راه‌ها عبور مینمایند. در این مکان اکثر بیست نفر تفنگچی توقف میداشت، دویست هزارقشون و سالدات ممکن عبور نداشت.

به‌لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شوند، آن اشخاصی که باعث آوردن طایفهٔ روس وراه دادن آنها به این مکان‌ها شده‌اند. در زیر همین دو مکان هم رودخانهٔ عظیم میگذرد. سوای این مکان‌هائی که ساخته‌اند محل عبور از هیچ طرف ممکن نیست. باری در کمال صعوبت از این راهها گذشته وارد منزل شدیم، و آن‌روز و شب در آنجا توقف و یوم بعد حرکت و روانهٔ منزل دیگر گردیدیم.

یوم جمعه بیست و نهم: صبح بساناویچ وآقابیك مذکور نمودند که چون این روز راه بسیار صعبی در پیش است، باید خود ساعتی توقف و بنه و اسباب را پیش فرستادکه شاید زود بمنزل برسند.

صاحبی ایلچی قدری توقف و چای (۲) صرف نموده بنه و اسباب را روانه نمودند. و بعد خود هم از آنجا حرکت و روانهٔ منزل قپی شدند. مسافت این منزل سه فرسنگ است. اما وضع راه [به] این‌طریق است: از سمت راست، کوه را بریده راه ساخته، بقدر

۱ــ متن ا: نهار ۲ــ متن ا: چاهی

دوفرسخ سربالا میروند که ارتفاع آن حدی ندارد، و بعدً بقدر یك فرسخ هم سرازیر میشوند که از آنجا وارد محل قپی می‌گردند، و ازهر دوسمت کوه البرز است و آن کوه بی‌نهایت مرتفع است. وابتدای کوه البرز ازقرددنکیز وانتها به‌کابل و آنحدود متصل میباشد. دروسط این دوکوه رودخانهٔ اترك واقع است که بمزدك میرود. در این راه نیز چشمهٔ آب بسیار واقع است‌که از بالا بزیر ریخته داخل رودخانه میشود، و در دوسه مکان نزدیك به رودخانه‌ازروی زمین چشمهٔ‌آبی جوشیده بطریق‌فواره‌جستن می‌کند. وآب آنها ترش وجوش است. با وجود شیرینی‌آب رودخانه، این‌آب بسیارغریب [کذا] است. ازآنجاها عبورکرده به‌مکانی رسیدیم‌که قدربسیاری سربالا رفته، بعدچمنی وفضائی ظاهرمیشود. درسمت‌چپ آنجا گودی‌عظیمی دارد، که کف‌آن رودخانه آب است. این‌راه ملحق به‌کوه میشوه. درانتهای آن پلی مضبوط ازچوب بسته، سالدات ومستحفظ وتوپخانه دراینجاگذاشته‌اند، دربلندی‌کوه قلعه[ای]نمایان‌است وآثارآن‌برخاست می‌گویندداراُ(۱) بنای آن قلعه را کرده و از بناهای اوست. اینجا هم مکان بسیار بسیار صعب است که‌اگر ده نفر مستحفظ داشته باشد، عبور چندین هزار سپاه و متردین متعذر است، زیرا که راهی نیست. پیش‌رو، کوه عظیمی است و رودخانه[ای] نیز واقع است، و اطراف‌کوه البرز است. از آنجا قدری دیگر گذشته به‌دهات قی‌شادور رسیدیم. گوسفندی که‌گنجایش یك ریال داشت، یك تومان خریداری ودرآن حوالی بگوشهٔ چمنی فرود آمده ناهار (۲) صرف نمودیم و ازآنجا روانهٔ منزل شدیم. در سمت راست دهات بسیار و جماعت روس که بت‌پرست میباشند درآن دهات مکان دارند. تقریباً ده‌بیست هزار خانوار به نظر آمد [که] در آن حوالی توقف داشتند. در چند مکان نیز سالدات روس توقف دارند. دو مکان توپخانه و آتش‌خانه نزد آنها ملاحظه شد. [در] سایر مکان‌ها، سالدات بـدون توپخانه می‌بود. در این منزل بخلاف منزل قی‌شادور باوجود کوه و کتل و تل وماهور بسیار (۳) جنگل بهم نمیرسد و سوخت بسیار کم است. به حدی که به جهت احتیاج باید از منزل پیش سوخت برداشت.

طایفهٔ روس که در این حدود توقف دارند، و ده‌بیست هزار خانوار میباشند ، جوقه جوقه و طایفه بطایفه هستند. اما همه به‌یك‌زبان تکلم مینمایند، و تمام در حول حوش همین کوه البرز ساکن هستند. در این کوه چشمه‌های بسیار جاری است وداخل رودخانه میشود.

در قپی از سالدات روس و توپخانه قلیل معدودی میباشد. باری آن روز و شب‌در آنجا توقف و روز دیگر از آنجا حرکت و روانهٔ منزل لارس شدیم.

یوم شنبه غرهٔ شهر ذیقعدةالحرام ۱۲۲۹: صبح از منزل قپی حرکت و روانهٔ لارس که مسافت شش فرسنگ است، و درسر کوهی واقع شده گردیدیم. راه به نسبت روزپیش از دوطرف کوه البرز سرازیر و سربالای بسیار دارد. در چندین جا کمر کوه را باروت ریخته آتش زده و شکسته‌اند، و راه ساخته‌اند که عرضش ده ذرع میشود.

۱ــ مج : داود ۲ــ متن : نهار ۳ــ متن : داشتن جنگل

در وسط راه قریه‌ایست آن را قاضی‌بیك می‌گویند. جنرالی در آنجا با جمعی سالدات توقف دارد، و برسر راه به استقبال آمده در آنجا فرود آمدیم. ناهار(۱) معقولی آماده کرده بودند، بمصرف رسید و از آنجا روانه شدیم. جنرال مذکور قدری مشایعت کرده، معاودت به منزل خود نمود.

در عرض راه چندین مکان دیگر به‌نظر رسید که کوه‌را بریده، راه ساخته‌اند. الحق خالی از اشکال کلی و اخراجات کردن بسیار نیست. از آنجاها عبور و به سرپل چوبی رسیدیم که بقدر هفت ذرع عرض و پانزده ذرع طول میداشت [که] بر روی رودخانه بسته بودند. در سر پل سالدات بسیاری توقف داشتند. در آن حوالی چند خانهٔ چوبی ساخته بودند که سالدات در آنجا توقف دارد. سمت چپ دهات بسیار است، که روس وگرجی در آنجا توقف دارند.

در سر کوه کلیسائی واقع است، مذکور شد که دوهزار سال است که ساخته شده، و ازپل چوبی مذکور که عبور نمودیم چندین مکان دیگر ملاحظه شد که کمر کوه را بریده راه کرده‌اند، دومکان را نیز بقدر سی‌چهل ذرع میان‌کوه خالی‌کرده راه عبور ساخته‌اند. که سوار و پیاده و گاریت عبور مینماید، و منتهای کار نهائی[را] درآنجا کرده‌اند.

سابق براین بجهت عبور، این راهها پل چوبی بسیار داشته [است]. روسیه‌به‌جهت آمد وشد عراده، پل‌ها را موقوف، وکوه را بریده، راه ساخته‌اند، و[حال] پل چوبی [این راه] منحصر بهمین یك پل است، که بسیار مستحکم میباشد.

در وسط این‌راه قریه‌ایست اوراکلت می‌گویند که سرحد گرجستان تا آنمکان تمام است. و تا اینجا که دربند است خاك گرجستان تمام است. این منزل بخلاف منزل روز قبل درکوهستان تمام‌جنگل واشجار بسیار است. ازتعصبات اینکه به علت توقف طوایف اوس‌اسطی و چرکس وچچن که مسلمان میباشند، و دراین راه وحول وحوش کوه البرز و آن حدود و سرحدات ساکن هستند، همیشهٔ اوقات برسم دزدی و شبیخون بر سر راه طایفهٔ روس می‌آیند و مال آنها را سرقت می‌نمایند. اغلب اتفاق افتاد که بسیاری ازروس را مقتول ساخته‌اند و[یا] زنده دستگیر کرده برده‌اند.

حال که مدت چهارده پانزده سال است‌که طایفهٔ روسیه به این سامان آمده و در این مکان‌ها توقف دارند، نتوانسته‌اند که این راهها را امنیت و آرامی داده باشند، که [به] توانند عبور کرده باشند.

قرار روسیه حال این است که در هفته دو روز، قوافل و مترددین هرکس باشد در رفتن به‌قفقاز لینه ودرآمدن درمزدك جمع میشوند و توقف مینمایند. جمعی سالدات‌با توپخانه و آتش‌خانه و استعداد، آنها را برداشته آورده از این راهها می‌گذرانند. و بعد رفته در جا و مکان خود قرار می‌گیرند. با وجود این عمل مکرر اتفاق افتاده که از طوایف مذکور برسر مترددین ریخته مال آنها را برده و هرکس بوده دستگیر کرده برده‌اند. حتی چاپاری‌که باید آمد و شد نماید تا جمعیت همراه نداشته باشد نمی‌تواند

۱ـ متن : نهار

عبور کرده باشد. همچنانکه در این اوقات که صاحبی ایلچی از این راه میروند، بقدر سیصد چهارصد نفر سالدات و چهار عراده توپ به‌جهت محافظت در این منازل همراه میباشند که منزل به‌منزل به‌اتفاق بنه و اسباب وعمله‌جات همراه میباشد، ودقیقه‌ای غافل از کشیك و محافظت نمی‌شوند.

فیلان و اسبان هدایا را که پیش بردند بهمین نسبت سالدات و توپخانه همراه‌کرده بودند. بهرحال با وجود کثرت، و جمعیت، و استعداد، اروس از رفتار آن طوایف مذکور، عاجز و مضطر میباشند، و چارهٔ آنها را نمی‌توانند کرد.

هرگاه دولتی آن طوایف را تحریك و ترغیب کند وچیزی به‌جهت آنها انعام‌کند، بحدی طایفه روس را میتوانند عاجز نمایند که بکلی قطع آرام و استراحت از آنها شده راضی به‌فرار شوند.

خلاصه آن روز در لارس توقف و روز بعد از آنجا حرکت و روانهٔ قفقاز لینه که از بناهای الکسندر پاول پادشاه روس که الحال امپراطور است میباشد و ده دوازده‌سال میشود که آنجا را ولایتی برپا کرده، خانه‌ها و عمارات عالی و مکان‌هـای بسیار از چوب(۱) ساخته‌اند شدیم.

یوم یکشنبه دویم: بعد ازطی سه‌فرسنگ ونیم راه ازلارس وارد قفقازلینه شدیم. راه به طریق روز پیش دربغل کوه بود، و رودخانه درسمت راست واقع بود. سرازیری و سرابالائی از منزل روز پیش بیشتر دارد، و راهی در کمر کوه بریده به طریق خیابان ساخته‌اند، که طولش دوهزار قدم میشود و پستی و بلندی ندارد.

در وسط راه چند خانهٔ چوبی ساخته‌اند که قراول‌خانه است. معدودی سالدات در آنجا توقف دارد. در آنجا فرود آمده صاحبی ایلچی و مهمانداران و همراهان ناهار(۲) صرف نموده روانهٔ منزل شدند. حوالی قفقازلینه جنرال نیکولای الکسندرج که صاحب اختیار قفقاز و آن‌حدود است باجمعی کثیر به استقبال آمده انواع تعارف رسمی بجای آوردند، و با آنها داخل شهر گردیده، در خانه فرود آمده توقف نمودیم.

قفقازلینه از بناهای همین پادشاه روس است، و ده‌دوازده سال میشود که بنای آن را گذاشته‌اند، و حال خانه‌ها و عمارات بسیار از چوب به‌دستور روس در آنجاساخته‌اند.

ششصد هفتصد خانه در آنجا برپا شده، و جمعیتی از اروس و قلیلی ارامنه وغیره در آنجا ساکن شده‌اند، و روز بروز در آبادی آنجا می‌کوشند. حال بقدر یك دوهزار اهالی روس و سالدات و توپخانه در آنجا دارند. لکن چون سابق براین بیشه وجنگل و چمن بوده و بمرور جنگل را قطع، وبیشه وچمن‌را زمین کرده، خانه و شهرساخته‌اند، زراعت به‌هیچ‌وجه در اینجا ممکن نیست و نمی‌شود.

از محلات و جاهای دیگر آذوقه به‌اینجا آورده به‌مصرف میرسانند. نهایت صحرا و جلگه وسیعی دارد. می‌گویند چهل فرسنگ در چهل فرسنگ جلگه و صحرا دراطراف دارد، که آب و چمن و رود و جنگل است. و ازسامان قفقاز الی مزدك متعلق به همین جنرال است.

درعرض راه پل‌های کوچك از چوب ساخته، که عبور مینمایند. اما پل طولانی

۱ـ مج ا: بسیار خوب ۲ـ متن ا: نهار

عظیمی دارد که ازچوب ساخته‌اند و خالی از اشکال نیست. از آنجا عبور نموده به‌قفقاز آمدیم .

[فصل چهارم: وِرود به قفقاز]

صاحبی ایلچی به علت بدی راه ازتفلیس به اینجا، بیشتر راه سوار اسب بودند، و کمتر در کاریت سوار شدند. بعد ازورود به منزل خانه[ای] در آنجـا بی‌جهت آتش گرفته، حضرات روسیه طبلی نواختند، خلق جمعیت کرده آب بسیار بالای خانه ریخته خاموش کردند. آن روز و روز دیگر در قفقاز لینه توقف شد.

یوم دوشنبه سیم: در قفقاز لینه توقف نمودیم جنرال مهماندار و جنرال صاحب اختیار قفقاز با جمع کثیری از اعزه و اعیان روس‌که در آنجا بودند، بدیدن صاحبی ایلچی آمده، مدت زیادی در آنجا توقف، و از هر مقوله و هرجا صحبت میداشتند. بعد هریك بمنزل خود رفته.

قفقاز لینه ازخاك قبار تو میباشد و سابق بتصرف خان‌قرم بوده، بمرور ایام اروس تصرف کرده بنای شهر در آنجا نهادند.

آن روز و آن شب هم در آنجا توقف بود و روز دیگر از آنجا حرکت و روانهٔ قبار تو شدیم.

یوم سه‌شنبه چهارم: صبح از قفقاز حرکت و بعد از طی نه فرسنگ راه، وارد منزل قبار تو گردیدیم.

نیکولای الکسندرج، صاحب اختیار قفقاز از منزل سوار و به اتفاق آمده تا محل کبنیلی که چهار فرسنگ میباشد و چهارصد پانصد خانوار در آنجا تـوقف دارنـد. خانه‌های چوبی و کپری ساخته‌اند. بقدر پانصد ششصد نفر اروس و توپخانهٔ مضبوطی در آنجا میباشد. به‌جهت صرف ناهار(۱) در آنجا فرود آمده، ناهار صرف شد. سابق در این مکان‌ها که زمین قبار تو میباشد، جمعی سنی ساکن بودند و یکترینه پادشاه روس به‌مرور آنجا را تصرف نموده، چندی پیش‌از این‌جماعت لگزی خواسته‌اند که آنجا را تصرف کرده باشند. اروس مخبر شده سنگر و خانه‌ها ساخته‌اند، و تـوپخانه به‌آنجا آورده‌اند. اما طایفهٔ چچن در آن حوالی در کوه‌ها وجاهای صعب توقف دارند، و ده دوازده هزار خانوار هستند که بطریق قطاع‌الطریق در آن حوالی و حواشی و راههابه سرقت آدم و اموال مشغول میباشند، و اطاعت اروس نکرده‌اند.

بعضی از این طایفه را نیز چان‌چان هم می‌گویند و مکرر اتفاق افتاده که این طایفه از مال و اموال و مردان روس بسیار سرقت کرده برده‌اند، و بزرگان آنها را نزد خود نگاهداشته‌اند مبالغی وجه گرفته مرخص کرده‌اند. و اروس ازچارهٔ اینها عاجز هستند. و بهیچ‌وجه دست تسلط به‌این طایفه ندارند. چون در همین محل کبنیلی اصل

۱ـ متن : نهار

جایگاه و محل دزدی آنها میباشد، جمعی سالدات و توپخانه علاوه‌بر آنچه همراه ما بود به اتفاق ما روانه کردند که مبادا چشم‌زخمی واقع شود. مأمورین بنه و اسباب را درمیان گرفته و اطراف را محافظت نموده به احتیاط تمام قدری از آن راه گذشته به جنگلی رسیدیم‌که بسیار اوقات درمیان همان جنگل طایفهٔ چچن اروس راگرفته و برده است و حال مستحفظ اروس در آنجا نشسته است. به احتیاط بسیار از آنجا گذشته‌به‌رودخانه رسیدیم‌که آن‌را خون‌بالا می‌گویند. ازآنجا عبورشد وروانهٔ منزل شدیم. در زمان سابق درقبار توچرکس بسیاری توقف داشته، حال نیز می‌گویند در دوسه منزلی آنجا سی چهل هزار خانوار چرکس در مکان‌های صعب سکنا دارند، و سمت دست چپ است. در سمت راست کوهی عظیم واقع است.آن را کوه عرق میگویند، و جنگل بسیاری در آن حوالی نیز میباشد که آن را جنگل عرق می‌گویند.

از اینجاها گذشته و قدری ازشب‌که گذشت وارد قبارتو شدیم. اطراف محل‌قبارتو را به علت دست‌انداز چچن و چرکس و سایرین که در آن حوالی هستند طایفهٔ اروس خندق عظیمی ساخته و قدری دور آن را حصاری از چوب برپا کرده‌اند. جلگهٔ وسیعی دارد. میگویند که از وحوش و طیور شکاری در آن صحرا بسیار است. قرقاول بیشتر از همه هست، و مکرر صید میکنند.

آن شب را درآنجا بسر برده صبح ازآنجا حرکت و روانهٔ مزدك شدیم.

یوم چهارشنبه پنجم: صبح از منزل قبارتو حرکت و بعد ازطی پنج فرسنگ راه وارد مزدك شدیم. در وسط راه تل بسیار مرتفعی نمایان شد. صاحبی ایلچی با همراهان در سر تل رفته ملاحظهٔ صحرا وبیابان می‌نمودند. مشخص شدکه آن جلگهٔ وسیع منتهی به دشت قبچاق میشود. سمت چپ راه قره‌دنکیز است. سمت راست مکان چچن وچان‌چان و چرکس ولگزی میباشد که اغلب اوقات در همین جاها با اروس منازعه کرده، مال و آدم بسیار از آنها برده‌اند. همچنانکه همین روز هم مهمانداران و تمامی همراهان ، منتهای احتیاط از راه دارند. بعد از ملاحظه از آنجا روانهٔ منزل شدیم. در عرض راه، آبی و رودخانه‌ای ملاحظه نشد.

قریب به مزدك رودخانهٔ ترك‌که پیش‌کیفیت آن تحریر شده واقع است. از کوهها و چشمه‌ها درعرض راه آب‌ها جاری و به‌آن ملحق میشود. درمزدك که میرسد بقدر آب کر بلکه قلیلی بیشتر به‌نظر می‌آمد، در آنجا فرود آمدیم. جمعی از بزرگان و اهالی آنجا برسم استقبال نزد صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی بجای آوردند. گمی‌های بسیار دارند که درروی رودخانه بحمل و نقل مال و دواب و مترددین مشغول میباشند و بند علفی بسیار کلفتی از آن طرف رودخانه به این طرف بسته شده، مردم‌که در‌گمی‌ها می‌نشستند، اهل گمی دست به‌آن بند کلفت گرفته و حرکت داده، گمی براه میرود و از این‌طرف رودخانه به‌آنطرف و از آنطرف با این‌طرف بهمین نسبت می‌آیند.

همچنانکه فیل‌ها و اسبان هدایا را بهمین طریق در گمی‌ها سوار کرده از آب گذرانیده به آنطرف بردند. به این دستور تمام بنه و اسباب و ایتام را به آن طرف آب برده در چمنی که قدری مسافت تا شهر مزدك داشت فرود آمدند. در آنجا چادر برپا کرده توقف شد.

در وقتیکه صاحبی ایلچی در گمی سوار شدند، بقدر بیست عدد توپ بجهت حرمت از مزدك انداختند و تمام خلق و اعزه و اعیان آنجا لب آب آمده منتظر رسیدن به‌آن طرف بودند. تا اینکه صاحبی ایلچی که وارد شدند آنها انواع عـزت و احترام بجای آورند. همگی به‌اتفاق به‌درب چادر صاحبی ایلچی آمده ایستادند.

در آنجا جمعی به نظر آمدند که لباس و سیمای آنها به طایفهٔ ترکمان شبیه داشت. صاحبی تحقیق فرمودند که ایشان چه طایفه‌ای هستند؟ مشخص شدکه از ترکمانان دشت قبچاق بودند، وچندین خانوار میباشند ودرآن حوالی مکان‌گرفته خدمت اروس میکنند.

شهر مزدك از بناهای یکترینه پادشاه روس بوده و اورا خورشید کلاه می‌نامند بیست سی سال میشود که برپا شده، یکدوهزار خانوار به‌نظر می‌آمد. کلیسای چند ، اروس و ارامنه در آنجا ساخته‌اند. کوچه‌های وسیع طولانی به‌طریق خیابان روبروی یکدیگر دارد. در بعضی کوچه‌ها اشجار بسیار غیرمثمر دارد. نهایت شهریت ندارد و بوضع دهات بیشتر مشابهت دارد. حصاری از چوب دور آن کشیده‌اند. دوسمت آن همین رودخانهٔ ترك واقع است. دوسمت دیگر صحرای وسیعی است. چمنها و باغات و اشجار بسیار دارد. مرغان شکاری بسیار بهم میرسد. جنگل و اشجار بلند قطردار در حوالی آن بسیار است. در کوچه‌های شهر بعضی آب جاری دارد. در وسط شهر میدان وسیعی ساخته‌اند. اطراف آن دکان و خانه و کلیسای بسیار است. دکاکین و میدان بنظام تمام ساخته شده، هرچند شهریت ندارد. اما بحسب، وسعت در وضع ظاهری، بهتر از تفلیس به‌نظر می‌آمد، چراکه اصل شهر تفلیس بسیار گرفته است. دیگر اینکه مزدك هم ازمحال قبارتو میباشد. این روز و دوسه روز دیگر در مزدك توقف بود.

یوم پنجشنبه ششم الی شنبه هشتم: که در مزدك توقف شده بود. هرروزه، جنرال مهماندار و اهالی آنجا همگی بدیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند، و تعارفات رسمی بجای می‌آوردند. روزی صاحبی ایلچی به‌حمام رفته، حمام بسیار بدوضع پوچی بود. آب از خارج گرم کرده می‌آوردند و درحمام کوره ساخته سنگ بسیاری در میان کوره ریخته زیرآن را آتش می‌کردند. هروقت می‌خواستند گرم شود، آب دستی روی سنگها ریخته، بخاری برمیخاست که باعث صداع بود. خلاصه بهرقسم بود صاحبی و همراهان حمام‌رفته بیرون آمده به منزل رفتند.

روزی اوقات صرف فرموده پاره‌ای نوشتجات به‌امنای دولت علیهٔ ایران و سردار تفلیس و دیگران قلمی نمودند که ارسال نمایند. چون در این منازل جنرال بساناویچ، الحق منتهای خدمت و مهمانداری کرده بود و ازهیچ رهگذرکوتاهی از او به ظهور نرسیده و صاحبی ایلچی، از حسن رفتار او رضامند بودند و کوچ و کسان او تا مزدك همراه، و از مزدك روانهٔ حاجی‌ترخان می‌شدند.

روزی صاحبی ایلچی به‌منزل او رفته بازدید کرده، و یکطاقه شال رضائی که‌امتیاز داشت به زن او تعارف کردند. از این معنی همگی آنها اظهار رضامندی بسیار کرده ، تعارفات رسمی بجای آوردند.

در این روزها، یکروز صاحبی ایلچی و همراهان و مهمانـداران سوار کاریت گردیده به‌ملاحظهٔ شهر مزدك و اطراف آن رفتیم. در معاودت، شخصی آمده مذکور نمود

که یك‌نفر ایرانی اسیر را کسی از جماعت ارامنه خریده و حال در خانهٔ او [می‌باشد]. چون بسیار ظلم و تعدی به‌او داده مریض شده [است]. آقابیك حضور داشت. با آن شخص آغاز منازعه کرد که چرا آمده‌ای خدمت ایلچی و این سخن را بیان کردی که باعث مرخص او بشوند. چون قساوت قلبی باعموم اهل اسلام ومحبت جبلی با اهـــالی روسیه تمام داشت نمی‌خواست که آن فقیر از دست آن ظالمان مستخلص شده باشد. آن بیچاره از اهل خوی و رعیت نواب اشرف ولی‌عهد بود. صاحبی ایلچی به محض اطلاع به بساناویچ مهماندار، فرمود آدم فرستاد و او را آوردند. شب در آنجا اورا نگاهداشته رخوت و بالاپوش و خرجی راه بقدر کفاف به‌او دادند. روز بعد او را به افیسری که روانهٔ تفلیس بود(۱) سپرده که اورا به‌تفلیس برده(۲) ازآنجا روانهٔ خوی کرده باشند. نوشتجات ایران نیز مصحوب همان افیسر ارسال تفلیس شد که ازآنجا روانهٔ تبریز نمایند.

در مزدك روزی طبیب کراچتن که تفصیل آن ذکر شده، آمده و همگی راملاحظه نموده و بعضی اسباب‌ها را برده دود دادند. روز آخر گاریت و عراده از اینجا آورده، گاریت و عراده‌های سابق را که از تفلیس آورده بودند برگردانیده، همین‌ها رابارگیری و روز قبل از حرکت، صاحبی ایلچی بنه و اسباب و بعضی از ایتام را از این منزل روانهٔ منزل دیگر نمودند. و خود یوم بعد حرکت کرده روانهٔ منزل دیگر شدند.

یوم یکشنبه نهم: از مزدك حرکت وبعد ازطی نه‌فرسنگ راه، وارد منزل پراخ‌لدنی شدیم. درعرض راه دوفرسنگ ازمنزل گذشته وارد محلی شدیم، آن‌را یورشیتی می‌گفتند. وجه تسمیهٔ یورشیتی این است که در ایام قدیم که اهل قبارتو در این بلاد ساکن بودند، اهالی قرم با آنها منازعه و یکدفعه یورش‌کرده بقدر بیست هزارنفر از اهـــل قبارتو را مقتول ساخته‌اند. از این جهت حال آنجا را یورشتی می‌گویند. تقریبا هزار خـــانوار میشود. قزاق (۳) واروس درهم‌میباشند. تمام مردوزن واطفال‌آنهاموی سفید درسردارند و سرخ‌رو و سبزچشم میباشند. معدودی سالدات هم درآنجا هست و سنگرمضبوطی‌دارند.

از آنجا روانه شدیم به محلی رسیدیم، آن را یکترینه می‌نامند و یکترینه اسم‌پادشاه خورشید کلاه روس است. گویا سابق براین همین محل پایتخت آنها بوده‌و بعدیکورسکه را پایتخت کرده‌اند. اینجا رودخانه‌ای دارد آن را مالك می‌گویند. سنگری ساخته‌اند، محل بزرگ وسیعی است. کوچه‌های باوسعت به‌طریق خیابان دارد، و سکنهٔ آنجا هزارو پانصد خانوار تقریبا به‌نظر آمد. سالدات و توپخانه در اینجا دارند.

سرکردهٔ قشون‌آنجا با جمعی کثیر در سر راه به استقبال آمدنـــد، وکمال تعارف رسمی بجای آوردند. قریب به شهر، جنرال‌ها و بزرگان نیز آمـــده استقبال نمودند. بهمراهی آنها بخانهٔ کمانداد که قلعه بیکی بوده باشد رفته فرود آمدیم، جای باصفایی بود. درآنجا ناهار (٤) صرف نموده، و روانهٔ منزل شدیم. عراده و اسبها نیز دراینجا عوض شد. از مزدك الی اینجا در سمت چپ راه تمام جنگل و اشجار بسیار است، وسمت دیگر صحرا و جلگهٔ وسیعی است که یك‌سنگ‌ریزه بهم‌نمیرسد. همه جا چمن و آب چشمه میباشد. وارد منزل‌که شدیم بزرگان واعیان‌آمده استقبال نمودند واحترام به‌عمل‌آوردند.

درحین ورود ایشیك آقاسی سردار تفلیس که مهماندار سرگوراوزلی بود معاودت

۱ــ متن : بودند ۲ــ متن : آورده ۳ــ متن : قزاغ ٤ــ متن : نهار

کرده، و به اینجا آمده، صاحبی ایلچی تحقیقات از او فرمودند ازجمله مذکور نمودکه بعوض نفعی‌که ازسرگور اوزلی‌به من برسد شصت تومان وجه نقد بجهتی از جهات به من ضرر رسانید. و چیزی از اوعاید من نشد. چون ازرفتار وکردار سرگوراوزلی فی‌الجمله استحضاری حاصل است یحتمل‌که آن شخص خلاف نگفته و بیان واقع باشد. خلاصه آن روز و شب در آنجا توقف، و روز دیگر روانهٔ یکورسکه شدیم.

یوم دوشنبه دهم: از پراخ لدنی حرکت و روانهٔ یکورسکه شدیم. مسافت هشت فرسنگ است. در عرض راه به محل سالدات اسکه رسیدیم. چهارصد پانصد خانوار قزاق(۱) و اروس در آنجا ساکن میباشند. خانه‌های کپری ازچوب ساخته‌اند. از آنجا که عبور شد ، به قراول‌خانه رسیدیم چند خانه کپری داشت و جمعی از اروس در اینجا بودند. فرود آمده، ناهار (۲) صرف نمودیم. زنی دراین منزل بودسالی چهار تومان پول اروس‌که نصف پول ایران است مواجب می‌گرفت و متوجهٔ طبخ اهل چاپارخانه بود، و دایم مشغول طبخ کردن چیزی بود.

از آنجا حرکت و روانه شدیم چندین تل و ماهور در راه بود، جنگل در یک سمت راه واقع بود. و بعضی [ازقسمت] راه را چوب‌بست کرده بودند. رودخانهٔ‌کوچکی در ماهور می‌گذشت .

از آنجاها عبور نموده به حوالی یکورسکه [رسیدیم]. بقدر یکصد نفر سوار قزاق (۱) و سرکردهٔ آنها و کورنادر صاحب اختیاریکورسکه و جمعی از بزرگان آنجا به استقبال آمده انواع احترام نمودند. چون کورنادر آنجا مرد با تشخصی بود واحترام کلی نموده بود، صاحبی او را در گاریت خود نشانیده به صحبت مشغول بودند، تا وارد منزل شدیم. از خانه‌های شاهی جائی را معین نموده بودند. صاحبی ایلچی در آنجا فرود آمد. سالدات‌هائی که سر راه آمده بودند به‌جهت احترام طبل می‌نواختند. بزرگان و اهالی آنجا فوج فوج آمده، دیدن و احترام بعمل آورده تا شام شد. به استراحت مشغول شدیم.

یکورسکه سرحد چرکس است. یکدفعه در پنجاه شصت سال قبل از این با روس منازعه کرده، سی چهل هزار نفر از جانبین مقتول شده‌اند، و آخر اروس غالب شده ولایت آنها را تصرف کرده‌اند. چندی پایتخت اروس بوده، حال ولایت آباد معموری است. شش هفتهزارخانوار از اروس و قزاق (۱) و متفرقه درآنجا هستند. خانه‌های عالی، یك دوطبقه و کوچه‌های وسیع و بازار ودکان متفرقه دارد. قدری از خانه‌ها در بلندی واقع است و قدری در ماهور. گندم این ولایت بسیار سفید و خوب میشود. نان خوب دارند. سیب ترش و لیموی درشت و هندیانه (۳) خوب در اینجا دیده شدکه از همین محل بعمل می‌آمد. جنرال مال‌ینکه کورنادرو صاحب‌اختیار اینجا می‌باشد، مرد دانشمند وآگاهی به نظر می‌آمد.

از طایفهٔ روس بزرگان و جمعیت معقول در یکورسکه توقف دارند. آن‌روز و

۱ــ متن : قزاغ ۲ــ متن [:] نهار ۳ــ هندبانه = هندوانه . فرهنگ معین

چندین روز دیگر دریکورسکه توقف نمودیم.

یوم سه‌شنبه یازدهم الی دوشنبه هفدهم: تـوقف در یکورسکه و دو روز هم به‌آب گرم رفته و معاودت به یکورسکه نمودیم. روزی کورنادر و جمع کثیری بدیدن آمده، بعد ازتعارف رسمی‌کورنادر وعدهٔ ضیافت روز، از صاحبی ایلچی خواسته و به منزل خود رفت، صاحبی قدغن فرمودندکه درکارخانهٔ ایشان نیزناهار (۱) معقولـی آماده کرده بخانهٔ کورنادر آورده باشند. هنگام رفتن ضیافت گاریت مخصوص آورده صاحبی ایلچی سوار و با همراهان روانه شدند. در حین ورود، کورنادر و بزرگان در سر راه آمده، تعارفات‌کلی کردند. بعد از زمانی در سرمیز رفته نشستند. ساز و نوا (۲) به آئین خود مینواختند. ناهاریکه از کارخانهٔ صاحبی ایلچی آورده بودند در سرمیز آورده گذاشتند ومشغول صرف غذا شدند. در آخر همگی بزرگان برخاسته شراب به سلامتی شاهنشاه اعظم ایران خوردند. بعد از آنجا معاودت به منزل شد.

روز بعد چون مذکور شده بودکه در شش فرسخی کوهی است‌که دو سه چشمهٔ آب بسیار گرم از آنجا جاری میشود و هرکس هر مرضی داشته باشد همین‌که چند دفعه در آن آب برود رفع می‌شود، صاحبی‌ایلچی خواستند که ملاحظه کرده باشند.

جنرال مهماندار و سایرین اصرار نمودند که باید این روز رفته باشیم. همگـی سوارگاریت‌گردیده، روانه شدیم جمعی سوار قزاق (۳) و اروس نیز همراه بودند. در عرض راه تل و ماهور و جنگل قدری دارد. نهر آبی در وسط راه می‌گذرد. قراول‌خانه در آنجا بود. اسب‌های گاریت‌ها را عوض‌کردند و روانه شدیم. نرسیده در آنجا ارستف که صاحب اختیار آنجا میباشد با جمع‌کثیری به‌استقبال آمده، قریب به منزل چندین عدد توپ انداختند.

وارد منزل شدیم و درمکان مرغوبی فرودآمدیم. مشخص شدکه در اینجاهم‌شهری برپا بوده که نام آن‌را قسطنطین گذارده‌اند،و در آن شهر بقدر چهارصد پانصد خانـه ساخته، جمعی اروس وقزاق و متفرقه در آنجا ساکن شده‌اند. قلعه‌ای نیز قریب به‌شهـر ساخته، قلعهٔ قسطنطین‌می‌گویند. اطراف آنجا صحرا وچمن‌است. آب وهوای‌خوبی‌دارد. دهات بسیار در آن حوالی میباشد. که چرکس نشسته است. در این شهر سالدات‌ـ های طویل‌القامهٔ معدودی دیده شد. بزرگان روس هم چند نفری در اینجا ساکن‌شده‌اند. صاحب اختیاراینجابرادرپادری بزرگ است،که درتفلیس میباشد، واورا مجتهدمی‌گویند. دخترگرگین‌خان والی گرجستان زن او می‌باشد، و خانهٔ او در خارج شهر واقع است. در آنجا توپخانه و سالدات، قدری‌گذاشته‌اند.

یك‌ساعت بروز مانده از منزل روانهٔ آب‌گرم شدیم. نیم فرسنگ راه بود، قلیـل تل و ماهوری دارد. دو جوب آب هم درراه‌جاری است، درپای کوه که بـالای آن چشمهٔ آب گرم‌است، رسیدیم. خانهٔ بسیاری، تازه و کهنه ساخته بودند. بنا و نجار بازدر کار بودند و خانه می‌ساختند، از جمله خانهٔ بزرگی ساخته بودندکه هر زخم‌داری که‌در

۱ــ متن: نهآر ۲ــ متن: سازونواز ۳ــ متن: قزاغ

هر دعوایی وجائی از اروس بهم می‌رسد درآن خانه برده روزی یکدفعه او را به آن آب شست‌وشو می‌کنند و غذا [داده] و معالجه می‌نمایند. چند روزی بحال می‌آید و از پی‌کار خود می‌رود.

در دامنهٔ کوه‌که می‌رسند بقدر سیصد پله ازسنگ بریده و اطراف آن‌را محجر (۱) مستحکم‌ازچوب ساخته، و سقف‌آن‌راچوب‌پوش‌کرده. بالامی‌روند. در آنجا به چشمه‌های آب‌گرم میرسند، درآنجاچند اطاق ساخته چشمه‌هادراطاق‌ها (۲) جاری ودرهرجاحوض کوچکی ساخته‌اندکه‌مملومیشود. آن‌آب به‌مرتبه‌ای‌گرم است‌که‌دست‌را اندك می‌سوزاند، ومعلوم نیست‌که سرچشمه ازکجاست، اطراف این‌کوه صحرا وجلگه رودخانهٔ آب سرد شیرین بسیار است. کوه در میانه واقع است، در سرکوه سنگری اروس ساخته هنوز به‌اتمام نرسیده بود و یك سمت آن‌کوه را ازقدیم شکافته قلعه ساخته بودند. اما حال خراب و آبادی ندارد. واصل چشمه‌های آب‌گرم در سرکوه واقع است ومشهور به میانهٔ ایشان این است‌که این آب فالج و جرب و زخم‌های کلی و مرض‌های مهلك را چاره می‌کند و صحت می‌دهد.

چنانچه در فصل بهار از هرجا و هر قرا فرنگان و ولایات بعیده جمعی به‌این مکان آمده ، چند روز در اینجا توقف می‌نمایند و عشرت می‌کنندو هر روزه در این آب می‌روند. بعد از مدتی به‌محال خود می‌روند.

باری ما نیز همگی قدری در آب رفته و شست‌وشوئی کرده‌از همان راه‌معاودت بهمین منزل که بودیم نمودیم.

صبح مجدد به‌اتفاق همراهان و مهمانداران درآنجا رفته به‌طریق رفتن حمام، همگی خود را صفایی دادیم. (۳) حسب‌الفرمودهٔ صاحبی ایلچی، چند دانهٔ اشرفی به سرایداران آنجا داده، از آنجا معاودت [نمودیم]، چون این روز در منزل جنرال ارستف موعود بودند، صاحبی ایلچی درآنجا رفتند و ناهار (٤) نیز از منزل ایشان آماده و مهیا کرده به‌آنجا آوردند.

به‌ورود آنجا زن جنرال مذکور که گرجی و دختر گرگین‌خان والی بودبه‌لباس گرجی با صبیه وکسان خود بر سر راه صاحبی ایلچی آمده، و همگی آنها انواع عزت و احترام به‌عمل آوردند.

ساعتی نشسته درسر میز رفته غذا صرف نمودند. و بعد از آنجا حرکت و روانهٔ منزل شدند، و در آخر صرف غذا نیز شراب به سلامتی شاهنشاه عالم‌پناه خورده، چندین عدد توپ انداختند.

روز بعد با وجود وفور بارش از آنجا سوارگاریت‌گردیده، ازهمین راه‌که رفته بودیم معاودت به یکورسکه نمودیم.

یوم بعد چون آدمی روانهٔ تفلیس‌بود، نوشتجات‌به‌امنای دولت علیهٔ ایران‌وسردار تفلیس قلمی و تسلیم بساناویچ نموده‌که به‌مصحوب حامل روانه نماید. روز بعد گاریت مخصوص در همین جا به‌جهت همراهان آوردند و عراده‌ها نیز آورده اسباب و بنه و

۱ـ متن [:] معجر ۲ـ اوطاق=اطاق ۳ـ متن [:] داد ٤ـ متن [:] نهار

ایتام را سوارکرده از یکورسکه روانهٔ منزل دیگر نمودند. خود یوم بعد از اینجا نیز حرکت و روانه شدیم. این مدت ایام توقف یکورسکه به علت وفور برف و بارش بحدی در خانه‌ها و کوچه‌ها گل‌شده بودکه هرکس که عبور می‌نمود تا بحد زانو در زیرگل بود، چراکه خاك سستی دارد و سنگ‌بندی هم در جائی ندارد.

یوم سه‌شنبه هجدهم: صبح ارستف صاحب‌اختیار محل قسطنطین به‌یکورسکه آمده عذرخواهی روز پیش راکرده، و جنرال صاحب‌اختیار یکورسکه و مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده انواع تعارف نمودند. صاحبی‌ایلچی از آنجا حرکت و باهمراهان روانهٔ منزل راسبلی شدیم. مسافت راه بقدر نه فرسخ بود. رودخانهٔ راسبلی در وسط راه واقع است. از آنجا عبور و روانهٔ منزل شدیم.

محل راسبلی بقدر دویست خانوار دارد. بعضی خانه‌های چوبی و کپری‌ساخته‌اند. و خلق کمی از اروس و قـزاق(۱) در آنجا هستند. دو ساعت از شب گذشته وارد این منزل شدیم و استراحت شد.

یوم چهارشنبه نوزدهم: صبح از منزل راسبلی حرکت و روانهٔ محل سور شدیم. مسافت هفت فرسنگ است. درعرض راه قریهٔ بزرگی میباشد آن‌را الکسندرج می‌گویند. مرداب وسیعی دریك سمت آن‌واقع است . درآنجا فرودآمده، اسباب گاریت‌هـا [را] تغییر داده ناهار (۲) صرف‌کرده روانهٔ منزل شدیم.

در آنجا مشخص گردید که اهالی قریهٔ سور و بعضی قرا حول حـوش آن کـه مساوی دو سه هزار خانوار حال می‌باشند تمامی ازاهل ایران و از بلاد خـراسان‌هستند، که در زمان‌قتل نادرشاه‌و اغتشاش ایران، ترکمانان آنها را اسیر کرده و دست‌به‌دست فروخته تا به‌این مکان رسیده‌اند. بالفعل اغلب آنها مسلمان و به‌آئین مسلمانی گذران می‌نمایند. اما زن و بچه و اطفال از اروس‌گرفته‌اند. چندین نفر آدم معمر در میـان آنها ملاحظه شدکه به‌اقرار خود یکصدو بیست‌و پنج و یکصدو سی سال بیشتر و کمتراز عمر آنها گذشته بود. و تمامی‌گزارش ایام نادرشاه و بعد از آن را بیان می‌نمودند و کیفیت اسیری و به‌آنجاآمدن خود را نقل می‌کردند، و بسیارمیل به‌آمدن ایران‌داشتند. بعضی بسیار گریستند. بعضی صاحب مال و دولت بسیار هستند، وبعضی درفقر وفاقه مبتلا می‌باشند. صاحبی‌ایلچی فقرای آنها را هریك بقدر حال خرجی دادند. همهٔ آنها زبان فارسی و ترکی و اروس راخوب می‌گفتند. از جمله پیرمردی بودکه او را حسن‌خـان میش‌مست می‌گفتند. یکصدو بیست‌سال بقول خود از عمرش گذشته بود. چندین پسر پنجاه شصت‌ساله داشت. از جمله یکی محمدعلی نام‌و بزرگ همین قریه بود. واروس بود، اما حسن‌خان خودش می‌گفت مسلمانم . یکی دیگر جارچی نادرشاه بود.

صاحبی ایلچی در خانهٔ همین حسن‌خان فرود آمده بودند و بعد ازاینکه ازاحوال آنها اطلاع بهمرسانیدند افسوس بسیار بر احوال آنها خوردند. چون سردی هواوکثافت راه بسیار بود و آمدن فیلان واسبان دشوار شده بود، و همه به‌علت تـوقف تفلیس و روانه نکردن سردارکه وقت‌گذشته بود واقع شده بود. اوقات صاحبی ایلچی آن شب

۱ـ متن : قزاغ ۲ـ متن : نهار

به‌تلخی گذشت .

یوم پنجشنبه بیستم: صبح ازسور حرکت وروانهٔ استراپل شدیم. هشتاد ورث اروسی که‌سیزده فرسنگ وکسری(۱) ایرانی بوده‌باشد مسافت آن‌راه بود. چون در این روزها کیفیت گاریت‌سواری و تفصیل ورث قلمی نشده، علت این‌بوده که راه ناهموار و تل‌و ماهور بوده مشخص نمی‌شد، وازاین منزل‌که راه‌صاف و بیابان است ورفتن‌گاریت‌وورث خوب مشخص می‌شود، تفصیل قلمی می‌شود.

طایفهٔ روسیه همچنانکه درایران فرسنگ می‌گویند، آنهاورث می‌گویندو ازقراریکه بر ما مشخص شد شش ورث یك فرسنگ ایران است و خلاف ندارد. تفصیل‌گاریت نیز براین‌طریق [است]. که از چوب چیزی می‌سازندکه می‌توان در آن چهارنفر یا کمتر نشسته باشند، و توی آن را اغلب مخمل یا ماهوت یا تیماج خوش‌رنگ آنچه خواسته باشند می‌کنند. بیرون‌آن را رنگ ونقاشی، هرقسم خواسته باشند می‌نمایند و آن‌را به‌تسمه و قلاب و اسباب آهن چند مستحکم بر روی عراده قرارمی‌دهند. ازدو اسب الی ده‌اسب به‌بندها و تسمه‌ها به‌آن می‌بندند. و یکی پیش، سوار یکی از اسبها می‌شود، و دیگری مکانی دارد بیرون گاریت در پیش‌رو می‌نشیند. اغلب درعقب گاریت هم مکانیست که یکنفر و دو نفر ایستاده‌اند. به‌این‌طریق اسب‌ها را به‌سرعت دوانیده می‌روند. بسیاراتفاق افتاده‌که در ساعتی راه بسیار طولانی را طی کرده‌اند و نشستن درگاریت استراحت بسیار دارد. بطریق ننی‌که به‌جهت اطفال انجام می‌دهند، و رو ی‌عراده به‌تسمه و قلاب بسته شده‌که مطلقاً حرکت و تکان ندارد. خصوص به‌جهت سواری آن‌که هنگام برف و بارش شدت سردی هوا همین‌قدرکه درب آن‌را بسته باشند دیگر هیچ نقصی ندارد، و برف و بارش و سرما چندان اثری در آن نمی‌کند. اگرچه مادام‌که راه عبور آن صاف و وسیع نباشد حسن سواری آن ظاهر نمی‌شود.

در ایران و راههای آنجا و کوچه‌های اصل شهرهای ایران پستی وبلندی بسیار است و از این جهت ممکن نمی‌شود، اما اگر گاریت مصطلح می‌شد بد چیزی نبود. لکن ممکن نیست و سرعت رفتن گاریت و عراده به‌مرتبه است‌که ازپتربورغ الی تفلیس‌که قریب به سه‌هزار ورث یعنی پانصد فرسنگ ایران می‌باشد مکرر چاپار که آن را اروس کریل می‌گویند چهارده روز پانزده‌روز رفته است. و نوشتجات رسانیده است. بعضی اوقات زودتر هم اتفاق افتاده، اما مکرر شده‌که بچهارده و پانزده‌روز رفته‌ورسیده‌است.

کرایهٔ دو اسب و اخراجات دونفر آدم از تفلیس الی پتربورغ سیصد تومان وجه اروس‌که سی و پنج شش تومان پول ایران بوده باشد می‌شود. سرعت آنها هم به‌این مرتبه است و جهت این است که در بین‌راه پنج فرسنگ به‌پنج‌فرسنگ‌کمتربیشترقراول خانه‌ها و منزل‌خانه‌ها ساخته‌اند و در آنجا جمعیت واسب‌گذاشته‌اند. بمحض رسیدن چاپار یا مترددین اسب عراده و گاریت را بازکرده در آنجا می‌گذارند و ازآنجا اسب تازه هرقدر در کار باشد آورده می‌بندند. و سوار شده روانه می‌شوند. در همهٔ منزل‌خانه‌ها، اسب موجود وآماده است. به‌محض رسیدن مترددین حاضر کرده عوض‌می‌کنند

۱ــ متن :کثری

و روانه می‌شوند. خصوص کریل و اشخاصی که بحکم پادشاه آمدوشدکرده باشند.
از تفلیس تا پتربورغ و از پتربورغ تا تفلیس بهمین دستور و همین طریق‌می‌روند و می‌آیند، و چاپارخانه و منزل‌خانه‌ها ساخته‌اند و اسب و آدم در آنجا مهیا و آماده دارند. بهرحال بعد از حرکت از منزل سور و طی هشتاد ورث که سیزده فرسنگ و چیزی راه بوده باشد وارد استراپل شدیم.

استراپل از شهرهای نواست‌که اروس برپاکرده، هزار خانوار میشود. خانه‌های خوب ساخته‌اند. شهر شیرین مرغوبی است، در عرض راه، دو مکان منزل‌خانه بوده،که اسب‌های‌گاریت‌ها را عوض‌کردند، و در یکجا هم‌ناهار (۱) صرف شد و هوا هم بسیار سرد بود. برف، موجود در صحرا و راه به نظرآمد. دوقریهٔ بزرگ هم درعرض راه واقع بودکه هریك بقدر هزار خانوار اروس و چرکس درآنجا، جا داشتند، و اسیر ایرانی (۲) نیز در آنجا ها بسیار بودکه برخی مسلمان و جمعی اروس شده بودند، بعضی بسیار پیر و منحنی شده بودند. قدری از شب گذشته وارد منزل و هریك درجائی و مکانی رفته قرارگرفتیم.

یوم جمعه بیست‌و یکم و شنبه بیست‌و دویم : دراستراپل‌توقف بود. به‌جهت‌صاحبی ایلچی صحبت منحصر به‌دیدن اسیرهای ایرانی و تحقیق احوال آنها و افسوس‌خوردن برایشان بود. ازجمله شخصی قزوینی درآنجا بود مذکور نمودکه از آن ایام سابق مرا و پدرم ومادرم هرسه را اسیر کرده دست‌به‌دست به‌این مکانها آوردند. من‌بسیار طفل بودم پدرم برطرف شد و خودم اروس شدم و حال در سلك سوارنظام، ملازم هستم و خدمت اروس می‌کنم. همچنین از این مقوله بسیار بودند.

روزی شخص پیری خدمت صاحبی ایلچی آمده با کثرت سردی هوا قدری‌گلهای غریبه خوش‌بوی به‌رسم تکلف آورده، تحقیق شدکه ازکجاست. مشخص‌کردند که در خانهٔ خود باغی دارد و زیر باغ را به‌طریق گلخن حمام، خالی‌کرده رخنه‌هاو سوراخها گذاشته آتش می‌کند وبخاری‌ها نیزدراطراف باغ داردکه آتش درآنجا می‌کند. این مکان باغ به‌طریق اطاق طولانی می‌باشد. درها (۳) تمام بسته، پنجره‌های آینه دارد. سقف پوشیده راه و رخنهٔ سرما درآن نیست. به‌این نسبت هرگلی و گیاهی‌که می‌خواهد حتی مرکبات از مقولهٔ لیمو و نارنگی و اشجار دیگر، مثل سیب ترش و غیره در (٤) آنجا به عمل می‌آورد.

غریب‌تر اینکه مجموع گل وگیاه و اشجار را صندوق‌ها از چوب ساخته، خاك درآن‌ها پرکرده درخت را میان آنها گذاشته‌اندکه یك بندگل یا درخت در زمین‌نیست و آنها را هروقت خواسته باشند به‌همان نسبت از آنجا برده، جای دیگر می‌گذارند. از قراری‌که مشخص‌شد، این عمل‌درهمهٔ شهرها وولایات روس‌متداول است،که‌درخانه‌ها به‌این نسبت همیشهٔ اوقات گلها و ریاحین و میوه‌ها به‌عمل می‌آورند.

دیگر روزی جمع بزرگان و اهالی آنجابه همراهی مهماندار به دیدن صاحبی‌ایلچی آمده، انواع تعارف رسمی بجای آوردند. دیگر امر تازه واقع نبود. این دو روزه به‌این

۱ـ متن : نهار ۲ـ متن : مسلمان ۳ـ متن : درب ٤ـ متن : از

نسبت‌ها گذشته و یوم بعد حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم یکشنبه بیست‌سیم: قدری به صبح مانده از استراپل حرکت و بعد از طی یکصد وسی ورث راه که بیست ویك فرسنگ وچیزی می‌شود وارد منزل پرکرادانی شدیم. درعرض راه‌چهارمکان، منزل خانه وچاپارخانه بودکه اسب‌های‌گاریت و عراده‌ها راعوض‌کردند. ازاول منزل الی‌آخر، همه‌جا قریب به‌یکدیگرقرا ودهات وباغات واشجار بسیار داشت. در عرض راه رودخانه‌ای واقع بود. پل چوبی طولانی روی‌آن بسته‌بودند. از آنجاکه عبور شد مشخص‌گردید که چندین هزار خانوار قلماق دراین حدود تاحدود حاجی‌ترخان‌نشیمن دارند، و مکان‌های مضبوط به‌جهت نشیمن خودترتیب داده‌اند. باج به‌کسی نمی‌دهند و خدمت اروس هم نمی‌کنند، و اروس هم از آنها چیزی نمی‌گیرد.

هرگاه‌که دشمن قوی به جهت اروس بهم می‌رسد آنها جمعیتی کرده به حمایت می‌آیندوبعدکه منازعه طی می‌شود به‌خانه‌های خود می‌روند. خدمت آنها به‌اروس همین است. دولت و مال و حشم بسیار دارند. ازجمله یك نفربزرگان آنها ششهزاررأس‌مادیان در رمه‌داشته، بلاخلاف سایراموال‌آنها ازاین قرارمشخص‌می‌شود: شترهای دوکوهانه(۱) تندرو بسیار بزرگ خوب دارند. از جمله یکی را در راه دیدیم‌که قلماقی سوار بود ومی‌رفت‌آن‌شتربدون اغراق از اسب بسیار بسیار یورغه تندتر می‌رفت. همچنین‌گوسفند بسیار دارند. اما دنبه ندارد، و هر یك‌به‌طریق‌گوساله دم بلندی دارند. اما بسیار چاق و فربه و خوش‌پشم می‌باشند.

چون گاریت در راه صاف و در زمین هموار که‌گل نباشد ساعتی سه چهار فرسنگ راه می‌رود به سرعت تمام آمده، دو ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم.

این منزل مکان‌بسیاربدی بود وبه‌صاحبی‌ایلچی بسیار تلخ‌گذشت. یك ساعت به‌صبح مانده از اینجا حرکت و روانهٔ منزل‌کراچتن شدند.

یوم دوشنبه بیست و چهارم : قدری به صبح مانده، از منزل حرکت و بعد ازطی یکصد و چهل ورث راه‌که بیست‌وسه فرسنگ و چیزی مسافت داشت وارد کراچتن‌شدیم. در سه مکان که منزل‌خانه بود، اسبان‌گاریت و عراده‌ها را عوض‌کردند.

در عرض راه تمام دهات و خانه‌های بسیار ازطایفهٔ قلماق می‌بود. بنه و ایتام را که چیزی پیش روانه‌کرده‌بودیم، دراین‌مکان بودند. دراینجا مشخص شدکه فیلان و اسبان را چهار روز در این منزل نگاه داشته و روانهٔ چرکس کرمان کرده‌اند، و حال مدتی است که در چرکس توقف و نرفته‌اند. ازوصول این خبر و نرفتن آنها صاحبی‌ایلچی بحدی متغیر گردیده که آن‌شب نه‌غذا صرف‌کرده، و نه استراحت نمودند.

این منزل کراچتن چهارصد پانصد خانوار آدم دارد. و رودخانهٔ یحارلیك در همین کراچتن واقع است و تا این مکان محال چرکس بوده و از تفلیس تا اینجا تمام متعلق به‌جنرال ردیشچوف سردار تفلیس است و از اینجا به‌بعد که قدیم اول خاك روس بوده‌است هرجا و هر محل حاکم جداگانه دارد. دراین مکان نیزبه‌طریق کراچتن، سابق ایتام را ملاحظه می‌نمودندکه ناخوشی نداشته باشند.

۱ــ متن ا: دوکوهونه

این شب در این منزل به‌پریشانی و تلخی اوقات به‌سر رفت.

یوم سه‌شنبه بیست پنجم : از کراچتن روانهٔ منزل مجدك گردیده، بعد از طی پنجاه ورث راه که نه‌فرسنگ و کسری بوده‌باشد به‌آنجا رسیدیم. درراه دومکان منزل‌خانه بود اسب عوض کردند. عرض راه قلیل تل و ماهور دارد، لکن مذکور می‌نمودندکه اطراف این منزل صحرای وسیعی است که عرض و طول آن از حدبیان‌بیرون است. در اینجا هوا بشدت تمام سرد بود.

قریب به منزل رودخانه‌ای است پل چوبی در آنجا بسته‌اند که عبور می‌نمایند، اما رودخانه چندان آبی ندارد.

دراین منزل بقدر دویست‌خانوار آدم توقف دارند. بهر طریق بود آن‌شب درآنجا توقف و صبح حرکت کرده روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم چهارشنبه بیست و ششم: از آن منزل حرکت، بعد از طی پنجاه و چهار ورث راه روانهٔ محل آق‌سائی شدیم. در این مملکت روس هرجائی که بهرکس متعلق است کوبرنه می‌گویند و حال این منزل‌ها و این مکان‌ها کوبرنه نشینند. و کوبرنه می‌گویند. حکم‌ازپادشاه شده‌است که به‌خاك‌هر کوبرنه‌که میرسیم‌حاکم‌آنجاازخود،آدمها برای‌آماده‌کردن اسب ومنزل سرراه میفرستند واسب ومنزل مهیا می‌نمایند، تا از خاك‌آنها بگذریم.

از این محل‌که میگذرد قزاق دون می‌نشینند، و همین قزاق‌ها (۱)، سپاه ناپلئون رادرحین رفتن ازمسکو برطرف‌کردند. می‌گویند بیست هزار سوار از قزاق (۲) دون به مسکو رفته بود. اینها باج و خراجی به روس نمیدهند. هر وقت امری حادث شود، آمده حمایت روس می‌کنند. جمعیت و سوارا‌ینها را می‌گویند بسیار میباشد. پوست فراعی (۳) که سابق به ایران می‌آوردند از اینها بود. اما حال خود به مصرف لباس می‌رسانند، و ازمیان خود بیرون نمیدهند.

از منزل که حرکت واقع شد، بعد از طی ده فرسنگ و کسری وارد‌آق‌سائی شدیم. در راه دوجا اسب عوض کردند. یکی محل وسیعی بود و جمعیت معقولی داشت. جای دیگر منزل خانه بود که اسب عوض شد.

قلیلی بروز مانده در سررودخانهٔ دون که رود عظیمی میباشد رسیدیم. دو یوم قبل از ورود مایخ بسیار آمده جسر رودخانه شکسته و قدری را برده بود، و حال به بطیل وگمی برروی آب آمد و شد می‌شد. گاریت و عراده و اسباب و ایتام را برروی گمی گذاشته از آب گذرانیدند.

این رودخانهٔ دون از محال روس می‌آید و همه جا زیاد میشود، و از زیر محل آق‌سائی گذشته به‌دریای قرادنگیز میرود و آب گوارائی دارد. محل آق‌سائی در سینهٔ

۱-۲- متن : قزاغ

۳- فراع : مجرای آب.لغت‌نامهٔ دهخدا. فرابی، قریه‌ای است درهشت فرسخی سمرقند. لغت‌نامهٔ دهخدا. فراع‌نام یکی‌از دهکده‌های دهستان پریجان سوادکوه در مازندران‌که اکنون بدین‌نام شناخته نمی‌شود، لغت‌نامه. فراع=انتساب پوستین دوز پوستین‌فروش. لغت‌نامه. فراهی‌یکی‌ازدهات اطراف مشهد است.

تل بسیار مرتفعی واقع است. طولش بسیار و عرضش کم است. بقدر دو سه هزار خانوار کثرت دارد. خانه‌های خوب از چوب، دوسه طبقه ساخته‌اند. کلیساهای متعدد دارد. لکن کوچه‌ها ومحلات عبورزاه به علت وفورگل سیاه و باتلاق (۱) نمونهٔ جهنم است. اما مکان زراعت بسیار دارد و مکرر از آنجا آذوقه و اجناس به اسلامبول برده میشود. هوایش بشدت تمام سرد است. شش هفت ماه در اینجا زمستان است در سر آب رودخانهٔ بزرگ طایفهٔ قزاق(۲) با جمعی به استقبال آمده، تعارف رسمی بجای آوردند، و ازآنجا روانهٔ منزل شده، چون تاآخر شب‌بنه‌واسباب نرسید وازآب‌نگذشته بود، آن‌شب‌نیزاوقات [ما] تلخ‌بود. بهرطریق بودگذشت. وصبح از آنجاحرکت وروانهٔ چرکس کرمان شدیم.

یوم پنجشنبه بیست هفتم: قدری از روز گذشته از منزل حرکت و بعد از طی سه فرسنگ ونیم راه وارد چرکس کرمان شدیم. دوچرکس بوده، یکی از بناهای قدیم وآن حال خراب است، و یکی چرکس جدید است که تازه بنا کرده و شهری ساخته‌اند.

در عرض راه یك منزل خانه بود. اسب عوض کردند. و آمدیم در حوالی شهر چرکس. جنرال لیندنایه آندریان کارپیچ که بیگلربیگی و صاحب اختیار آنها بـود با جمعی سر راه به استقبال آمده تعارفات رسمی بسیار بجای آوردند.

وارد منزل که شدیم مشخص شد که فیل‌ها واسبان سی‌چهل یوم است که در اینجا توقف کرده‌اند و یکی از فیلان به‌علت سرد ی‌هوا ناخوش شده. گویا اهتمام کلی هم‌از همراهان و مهماندارانی‌که ردیشچوف معین‌کرده بود دربارهٔ آنها به عمل نیامده بود. بنابراین صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که فیلان و فیل‌بانان در چرکس توقف کرده و اخراجات و گذران آنها را معین نموده داده باشند. تا هنگامی که سردی هوا موقوف شود، از آنجا حرکت و روانهٔ پتربورغ شده باشند. اسبان را حال خود همراه برده باشند.

شهر چرکس کرمان شهریست بسیار وسیع و بزرگ کوچه‌ها و میدان‌های بسیار وسیع دارد. دکان و بازار از هر صنف بسیار دارد. خانه‌های عالی و مکان‌های مرغوب در آن بنا کرده‌اند. کثرت آنها دوسه هزار خانوار میشود. ملازمی که به اروس میدهند تمام سوار قزاق(۲) است وسالدات ازاینجا نمیدهند. اماقابیل سالداتی دارندکه‌در همانجا متوقف هستند. توپخانه نیز دراین شهردارند. ودراین محال چندین هزارخانوارقزاق(۲) توقف دارند و در هر دعوا سوار بسیار به پادشاه روس می‌دهند. همچنانکه پیش ذکرشده، شکست ناپلیان را در دعوای مسکو بیشتر این طایفهٔ قزاق (۲) و سرکردهٔ آنهاکه مرد متشخصی میباشد و نشان بسیار ازشاه روس دارد، باعث بوده است. این روز بعد از ورود به این منزل و استحضار از توقف فیلان و اسبان دیگر امری واقع نبود.

یوم جمعه بیست وهشتم الی سه‌شنبه دویم شهرذیحجه ۱۲۲۹. این پنج‌یوم درچرکس کرمان توقف بود و امورات وقوعی اینکه هر روزه جنرال بیگلربیگی و صاحب‌اختیار

۱ـ متن : باتلاغ ۲ـ متن : قزاغ

آنجا و مهمانداران و بزرگان و اعیان چرکس به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و اقسام تعارف رسمی بجای می‌آوردند و به منزل خود میرفتند.

روزی دراینجا سوای رخوت و بالاپوش و اسباب سفر از هر مقوله که به‌عمله‌جات و ایتام در تفلیس داده شده بود، بعضی از همراهان از قبیل حقیر و میرزا عبدالحسین همشیره‌زاده و محمدعلی بیك و سایرین را بالاپوش ورخوت بقدر حال، صاحبی ایلچی دادند، و روزی اوقات صرف کرده امورات عمله و ایتام و همراهان را از هر جهت منسق کرده که در حین حرکت، ناتمامی در امور آنها نباشد. روزی آقـابیك از راه بی‌انصافی که همیشه پیشنهاد او بود برآمده بعضی گله‌ها از روی نازکرده بود شایدبعرض صاحبی ایلچی رسیده اورا تملق‌گفته‌باشند. چون صاحبی ایلچی در هراوقات محبت‌بسیار به‌اوکرد بودند و او در هیچ‌وقت منظور نداشته، مکرر جانب‌داری اروس را از دست نمیداد. اینمعنی‌که به عرض ایشان رسید، او را احضاروغلط رفتارهائی‌که از او صادر شده بود براو متوجه و اظهار کردند وفرمودند که مرا دیلماج درکار نیست، شما بهرجا خواهید بروید. چون‌این‌قسم رامشاهده نموداز درتعارف برآمده حرکات خلاف قاعده را فی‌الجمله موقوف داشت.

روز آخر توقف اسبان و بنه و ایتام و اسباب را از آن منزل روانهٔ منزل دیگر نمودند، که خود نیز یوم بعد حرکت‌کرده روانه شوند. همان یوم سه‌شنبه دویم جـنرال صاحب‌اختیار چرکس و همهٔ بزرگان خدمت صاحبی ایلچی آمده قدری صحبـت‌داشته ناهار(۱) صرف نموده، ظهر از آنجا حرکت و بعد از طی شش فـرسنگ راه وارد چاپارخانه که منزل بود شدیم. در عرض راه یك‌جا اسب عوض کردند، تا وارد منزل شدیم .

این منزل خانه در اینجا بقدر دویست خانوار کثرت دارد. رودخانه‌ای در عرض راه بود. پل چوبی آن خراب شده بود. جسری ساخته بودند از روی جسر عبور نمودیم، و این شب‌را در این مکان بسر برده صبح حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم چهارشنبه سیم: صبح ازمنزل خانهٔ مذکوره حرکت و بعد از طی پنجاه ورث راه‌که نه فرسنگ وکسری بوده باشد وارد منزل ده‌فمین شدیم، در دومکان اسب عوض کردیم، تاواردمنزل شدیم. قریهٔ بزرگی است درسینه تل‌بلندی واقع‌است، سیصد چهارصد خانوار دارد. باغات واشجار بسیاردر یك سمت آن واقع است ودرزیراین تل رودخانه‌ای جاری است، پل‌چوبی برروی آن بسته‌اند که ازآنجا عبور میشود این‌شب بنه و اسباب حتی مفرش رخت‌خواب و طباخ بمنزل نرسیدند و از هر رهگذر بسیار برصاحبی ایلچی تلخ و پریشان گذشت. بهرقسم بود صبح شده و صبح ازآنجا حـرکت و روانهٔ منزل دیگر شدند.

یوم پنجشنبه چهارم: صبح از منزل مذکور حرکت وبعد ازطی دوازده فرسنگ‌راه، وارد منزل وانس‌چه شدیم. در عرض‌راه، دومکان اسب عوض کردند. از ابتدای منزل الی آخر همه جا در سمت چپ راه، دهات و قراء بسیار و خانه‌ها و عمارات و اشجار

۱ـ متن : نهار

ظاهر است. نزدیك به منزل رودخانهٔ وانس میباشد. نوها در روی رودخانه بسته. از روی آن مال وعراده وگاریت‌ها را به آن طرف رودخانه میبرند. همگی که از آنجا گذشتیم، در راه منزل خانهٔ دیگر ظاهر شد. چند خانواری بودند، و در اینجا تمام قزاق و اروس سکنا دارند. داخل منزل که شدیم رودخانهٔ بزرگ بی‌آبی به‌نظرآمد. پل‌طولانی‌روی‌آن بسته بودند.

از آنجا گذشته، داخل منزل شدیم. و آن شب را در آنجا به‌سر کرده، صبح ازآنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم جمعه پنجم: صبح ازمنزل وانس‌چه حرکت و روانهٔ منزل خانهٔ دیگر شدیم . بعد ازطی هفتاد وپنج ورث که دوازده فرسنگ و کسری بوده باشد به منزل رسیدیم. در عرض راه، در دومکان اسب عوض کردند. دهات و باغات و اشجار در سمت چپ وراست بسیار بود. وسط راه رودخانه‌ای بود، جسری بسته بودند، از روی آن (۱) عبور شده‌به منزل خانه رسیدیم. دراینجا شصت هفتاد خانوار توقف داشتند. شب را در اینجا بـــه‌سر برده و صبح حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم شنبه ششم : از منزل خانهٔ مذکوره حرکت و روانهٔ قریه قران‌شدیم. هفـــتادو دوورث راه بودکه دوازده فرسنگ بوده باشد. در عرض راه دو مکان اسب عوض‌کردند. در یك منزل خانه که اسب عوض می‌شد ناهار نیز صرف شد و بسرعت روانه شدیم. قلیلی ماهور در راه واقع بود. دهات و قراء در اطراف راه بسیار است. آخر روز به رودخانهٔ بزرگی رسیدیم که در زیر قریه قران واقع است. مشخص شد که این هم شعبه[ای] از رودخانهٔ دون میباشد و بمرتبه ازشدت سردی هوا یخ می‌کندکه گاریت وعراده با چندین اسب از روی آن مکرر عبور مینمایند. اما این روز یخ را شکسته بودند. گمی آورده، عراده و گاریت و اسباب مارا بارکرده به قریهٔ قران بردند.

قریهٔ مذکور در سینهٔ تلی واقع است، چهارصد پانصد خانوار میشود. خـــالی از وسعت نیست.کلیسای چنددارد. ازجمله یکی قریب به‌منزل [ما] بود. ملاحظه شد. وضع آن وستونهای (۲) سنگ طلاکاری و زینت و آرایش به‌نحویکه دیده شد در تفلیس و این منازل عرض راه به‌نظرنرسیده، جمعیت واهل آنجا قزاق (۳) واروس درهم میباشد. خانه‌های مرغوب به‌نظام تمام کوچه‌های وسیع دارد، و تا این‌مکان سرحد نشیمن طایفهٔ قزاق است. آن شب در آنجا توقف کرده، صبح حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم یکشنبه هفتم: از منزل مذکور حرکت و بعد از طی هفتاد و چهار ورث راه که دوازده فرسنگ بوده باشد، روانهٔ قریهٔ پیچك شدیم. در عرض راه یك منزل خانه‌بود. اسب عوض کردند. دو رودخانه در عرض راه واقع است. پل‌های چوبی طولانی روی آنها بسته‌اند. از آنجاها عبور شده، به قریهٔ پیچك رسیدیم.

محل وسیعی است. باغات و اشجار بسیار در اطراف دارد. خانه‌های مـــرغـــوب یك دوطبقه و کلیسای چند دارد. پانصد خانوار اهل آنجا به‌نظر آمد. کوچـــه و خانه را

۱ــ متن : او ۲ــ متن : ستانهای ۳ــ متن : قزاغ

بنظام روبروی یکدیگر ساخته‌اند. درخانهٔ مرغوبی فرود آمدیم. صاحب‌خانه مرد متعارفی بود. خدمت صاحبی ایلچی آمده، چندین زنان و دختران خوب‌رو درخانه داشت. آنهارا آورده به آئین خود تعارف رسمی بسیار [بجای] آوردند. ساعتی درآنجا توقف و ناهار صرف شد. چون وقت دردست بود روانهٔ منزل خانهٔ دیگرشدیم. چون شب‌شد وچندعراده شکسته‌بود. شب‌را دراین منزل‌خانه‌که مکان بدی بود بسر بردیم، وصبح روانهٔ منزل دیگر شدیم. این قریه پیچك منتهای سرحد قزاق و ابتدای محال بارونج که اصل خاك اروس است می‌باشد. می‌گویند که از این مکان به‌بعد آبادی و منزل خانه‌ها و اسب‌های خوب زیاد از منازل گذشته بهم میرسد.

یوم دوشنبه هشتم: صبح از آن منزل خانه حرکت و روانهٔ منزل‌خانهٔ دیگر شدیم. هشتاد و چهار ورث که چهارده فرسنگ بوده باشد طی مسافت نموده. تا به منزل خانه رسیدیم. در عرض راه در یك منزل‌خانه، اسب عوض کردیم. راه بسیار گل و باتلاق(۱) بود. چوب‌بست طولانی به طریق پل رودخانه کرده بودند. از آنجا عبور و بعد از طی پنجاه ورث به محل پاولفسك رسیدیم، رودخانه در سر راه واقع بود و یخ کرده بود، در فصل بهار گمی و بطیل روی آن کار می‌کند و در زمستان از روی یخ عبورمینمایند. محل مزبور جای وسیع بسیار منقحی به‌نظر آمد. کوچه‌ها و خیابان‌های وسیع روبروی یکدیگر، خانه‌های دوسه طبقه مرتفع به‌نظام ساخته بودند. چندین کلیسا داشت ومکان مرغوبی می‌بود. مذکور می‌نمودند که پتر(۲) پادشاه، در زمان خود چندی در همین محل توقف داشته و اینجا رامکان نشیمن خود قرار داده بوده، حال هــم آبادی کلی دارد. پانصد ششصد خانوار خلق در آنجا ساکن هستند. قریب به ورود صاحبی ایلچی جنرال صاحب اختیار و بزرگان و جنرال‌های دیگر آنجا باجمعی سالدات در سر راه به استقبال آمده انواع وتعارف رسمی بجای آوردند. و به‌آئین خود طبل مینواختند. در خانهٔ یکی از بزرگان آنها فرود آمدیم. احترام کلی نمودند در آنجا ناهار(۳) صرف شد قاعدهٔ آنها این است که اگر پادشاه یا شخص بزرگی بخانهٔ آنها وارد شود نان بزرگی درطبقی گذاشته برسم تعارف نزد اومی‌آورند. به‌این جهت بزرگان ایشان نانی درطبق گذاشته نزد صاحبی ایلچی آوردند. هندیانه(٤) و سیب‌ترش خوب در اینجا بسیاربود. مردمان اینجا اغلب طویل‌القامه و قوی‌هیکل بودند و اطفال نیکوروی در اینجابخلاف محال گذشته بسیار بود. معلوم شد که آب وهوای این محل تربیت می‌کند. باری بعداز ناهار از آنجا حرکت و روانه شدیم. در راه نهرها و رودخانه‌های جاری، و آب‌ایستاده بسیار ملاحظه شد. پل‌های متعدد بسته بودند و عبور شد. به منزل خانه رسیدیم. باز اسب عوض کردند. روانه شدیم. قلیل تل‌وماهوری در راه بود.

قدری ازشب گذشته به منزل‌خانهٔ دیگر رسیدیم. چند خانوار بودند. در آنجا توقف شد و شب را در آنجا به‌سر برده، صبح از آنجا روانهٔ منزل دیگر گردیدیم.

سه‌شنبه نهم: صبح ازآن‌منزل حرکت و روانهٔ منزل خانهٔ دیگر شدیم. هفتاد و هفت

۱ــ متن : باتلاغ ۲ــ متن : بتر: ۳ــ متن : نهار ٤ــ هندبانه=هندوانه. فرهنگ معین

ورث راه بود که سیزده فرسخ میشود. در عرض راه یك‌جا اسب عوض کردیم. و به‌محل یکوروس رسیدیم. رودخانهٔ بزرگی دارد. آن‌را نیز رود یکوروس می‌گویند. پل چوبی روی رودخانهٔ مذکور بسته‌اند که‌یك‌ورث بلکه زیاد طول آن میشود. هردو سمت، چپ و راست پل مذکور اشجار بسیار بخط مستقیم میباشد که قطر و قد آنها بسیار است. قدری از اینجا فاصله، نیز جنگل بسیار نمایان است.

یکوروس چندان محل مرغوبی نیست. خانه‌های خوبی ندارد. قلیل معدودی در آنجا هستند. آنجا فرود آمده، ناهار صرف کرده، روانهٔ منزل خانهٔ دیگر شدیم. شب در آنجا توقف شد، و صبح حرکت نموده روانهٔ بارونج شدیم.

چهارشنبه دهم: که عیداضحی بود صبح از منزل خانه، حرکت و بعد از طی شش فرسنگ راه وارد بارونج شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کردند. سمت دست‌راست قراء و خانه‌ها و باغات و اشجار بسیار به‌نظر می‌آمد. مشخص بود که آبادی اینجا از محال گذشته بیشتر است. رمه و گلهٔ گوسفند وعوامل بسیار در اطراف راه ملاحظه شد. به‌قریه‌ای رسیدیم چند خانوار بودند. اما محل مرغوبی نبود. خانه‌های قدیم بسیار داشت. در خانه[ای] فرود آمدیم. صاحب‌خانه احترام بسیارکرد. درآنجا ناهارصرف شد. قدری میوه ونان صاحب‌خانه آورده، تعارف کرد. از آنجا روانه شدیم. به رودخانهٔ دارون(۱) رسیدیم. بشدت یخ‌کرده بود. کشتی وگمی بسیار روی رودخانه بود. پل مضبوط منقحی از چوب روی رودخانه ساخته بودند. غرفه‌ها و جاهای مرغوب در گوشه و کنار پل مذکور ساخته بودند، و طول آن پل دوورث راه می‌شد. لکن بسیار مضبوط بود.

از آنجا عبور شده، قریب به شهر بارونج، کورنادر آنجا که مرد معقول و متعارفی بود با جمع کثیری از اعزه و اعیان و بزرگان آنجا به استقبال صاحبی ایلچی آمده، اقسام تعارف بجای آوردند.

داخل شهر شدیم. درخانهٔ شخص بزرگی که خود فوت شده بود، وزن و اطفال او در آنجا بودند فرود آمدیم، خانهٔ بزرگ وسیعی بود. سه طبقه از چوب ساخته بودند. اطاق‌ها ومکان‌های بسیارداشت. عمله وهمراهان هریك درمکانی فرودآمده توقف‌نمودند.

بارونج شهر بزرگی است. خانه‌ها ومکان‌های بسیار مرتفع دوسه‌طبقهٔ مرغوب‌دارد. تمام کوچه‌ها را خیابان ساخته، به طریق خوشی چوب‌بست کرده‌اند. خانه و کوچه‌ها مقابل یکدیگر است، و شهر مرغوب مطلوبی است. بازار و دکان بسیار دارد. کلیساهای متعدد دارد. آبادی و معموری و کثرت خلق معقولی به‌نظر آمد. اگرچه اصل شهر قدری پست وبلندی دارد. و مرتبه بمرتبه خانه ساخته‌اند. نهایت، خانه‌ها و کوچه‌ها به خط مستقیم روبروی یکدیگرواقع شده. درراه‌که‌عبورمیشود هربچند قدم‌ستانی (۲) بترکیب خاص بزمین فرو کرده، در سرآن فانوس از آینه ساخته، گذاشته‌اند که شبهادر آنجا چراغ روشن می‌کنند و بخط مستقیم در هر کوچه چندین چراغ بهمین نسبت هر شب روشن میشود.

خانه‌ها عالی، سقف بسیار مرتفع، به طریق تالارهای وسیع که در ایران میباشد

۱ـ مج : داران ۲ـ ستانی = ستونی

[دارد] و بخلاف ولایت لندن است که ممنوع کرده‌اند که اتاق را پست و سقف را کوتاه می‌سازند.

در اینجا کارخانهٔ ماهوت سازی بسیار است. محل زراعت و صحرای سبز و،چمن خرم بسیار دارد.

اقسام گلهای رنگارنگ [ومیوه‌های بسیار،] (۱) و قدری مرکبات از مقولهٔ لیمو و نارنگی در اینجا بهم میرسد، و درخانه‌ها دارند و در اطاق‌ها پیچی (۲) یعنی مکان آتش از کاشی رنگین بسیار خوب میسازند به اینطریق‌که در یك گوشهٔ یك اوطاق آن را بنا کرده، وکاشی کاری کرده وتنقیهٔ گلی داده ساخته‌اند، و میان آن آتش کرده، می‌سوزانند و هیمهٔ بسیار درآن میگذارند، و سه‌اطاق دیگر را لوله گذاشته و رخنه‌ها در آنها کرده‌اند، که از این یك پیچ سه چهار اوطاق بحدی‌گرم میشودکه با وجود شدت سردی هوا اکثر اوقات آدم تاب توقف نمی‌آورد.

کاش این طریق پیچ وبخاری در ایران مصطلح می‌شد. بهرحال شهر بارونج ، خوب شهریست وکورنادر اینجا که اسمش میخائیل ایوانج پیرادین میباشد مرد بسیار خوب با تعارفیست. همان لحظهٔ ورود صاحبی ایلچی به منزل، باجمع (۳) کثیری درآنجا آمده اقسام تعارف بجای آورده، و وعدهٔ ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته، به منزل خود رفت. و اما اصل شهر بارونج بسیار بدآب و هواست. چند روزی درآنجا توقف شد. بجز کثرت برف و بارش چیزی ملاحظه نشد، و آب آن‌هم گوارا نیست. آفتاب در آنجا در ایام زمستان بسیارکم، بلکه هیچ مرئی (٤) نمی‌شود. چند روزی در اینجا توقف شد.

یوم پنجشنبه یازدهم: صاحبی ایلچی باهمراهان به حمام رفته، بعدگاریت مخصوص آورده سوار گردیده به دارالضیافه که خانهٔ کورنادر باشد رفتند.

به ورود آنجا بزرگان و اعیانی که جمع بودند به اتفاق صاحبخانه بر سر راه‌آمده، راه و رسم مهمان‌نوازی بجای آوردند. زن کورنادر که بحسب صورت، کریه منظر و در معنی دانشمند و سخنور و از بزرگ‌زادگان بود، انواع و اقسام مهربانی و مهمانداری بجای آورد. بعد از تعارفات، همگی برخاسته در سرمیز رفته مشغول صرف غذا شدند. به‌آئین روس ساز ونوا (۵) می‌نواختند. بعدازصرف غذا صاحبی ایلچی لحظهٔ دیگرتوقف و از آنجا سوار گردیده معاودت به‌منزل نمودند. این روز امر دیگر واقع نبود.

یوم جمعه دوازدهم: امر تازه واقع نبود. چند نفر ازبزرگان به‌دیدن صاحبی ایلچی آمده بعداز زمانی‌که صحبت میداشتند به‌منزل‌خود می‌رفتند. جنرال میترواسلیج چرکوف که نایب کورنادر و عملهٔ بزرگان اینجا بود، خدمت صاحبی آمده بعد از تعارفات وعدهٔ ضیافت شب دیگر را خواسته به منزل خود رفت، و این روز هریك در جا و مکان ومنزل خود توقف داشتیم و به‌صحبت رسمی بایکدیگر مشغول بودیم.

یوم شنبه سیزدهم: قدری از روز گذشته غذا صرف شده، جمعی کثیر از بزرگان و کورنادر به‌دیدن آمده، بعد از زمانی صحبت، هریك به‌منزل خود رفتند. قلیلی ازشب گذشته گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی باهمراهان و جنرال بساناویچ و سایر

۱ـ متن : وبسیار میوه‌ها ۲ـ ظاهراً نجاری خودمان می‌باشد ۳ـ متن : جمعی ٤ـ متن : مرعی ۵ـ متن : نواز

مهمانداران بخانهٔ میزبان رفتند. به‌ورود آنجا همگی بزرگانی که جمع بودند از زن و مرد راه و رسم تعارف و احترامی که شایسته بود بجای آوردند.

در اطاق وسیعی رفته نشستیم در آنجا ملاحظه شد که بقدر یکصد و پنجاه نفرزنان و دختران دریك سمت برروی صندلی‌ها نشسته از فرق سر تاحد پستان نمایان و سایر بدن پوشیدهٔ لباس پرنیان، موی گیس‌ها را پیچیده و زینت فرق سر کرده، گوش و گردن و پیشانی را به مروارید و الماس بسیار آرایش داده، ساعد خود را تا حد بازو دست کش سفید کشیده بازوی آنها بـاز، و دست ایشان در عـاشق‌کشی دراز. گلهای رنگارنگ بترکیبات خاص، در اطراف سینه و پشت خود آویخته وهمگی خودرا به عطرمشك وعنبر آمیخته، آغاز جلوه‌گری نموده‌اند. بعد از ملاحظهٔ آنها پیشخدمت بمجلس آمده هریك دوبشقاب مربا در دست داشته نزد اهل مجلس می‌بردند. هرکس خواهش داشت صرف می‌کرد. بعد چای(۱) آوردند و صرف نمودند. بعد از زمانی از این مکان‌برخاسته به‌اطاق بال که مکان رقص کردن است رفتند. آن اوطاق شمعدان و چراغ وچلچراغ بسیار دارد، و وسعت وزینت آن‌مکان ازسایر اوطاق‌ها بیشتر است، وارد آنجا که شدند سی‌چهل نفر زنان کامـل دریـك سمت نشسته رقص نمی‌کردند و با یکـدیگر صحبت میداشتند. سایر زنان ودختران آغاز رقص کردن نمودند، و کیفیت رقص ایشان به‌این طریق است که‌جمعی سازنده‌و نوازنده درکناری‌نشسته شمع‌ها درپیش روی‌خودگذاشته‌اند. و تار و طنبور و دف و نفیر و نی‌وکرنا و کمانچه و غیره‌که هریك بترکیب غریبـی می‌باشد، در دست‌گرفته‌اند و کتابی نزد خودگذاشته و درروی کتاب نظر می‌کنند و ساز می‌نوازند، و این زنانی‌که هستند هریك دست هرمردی راکه خـواسته باشد می‌گیرد. یك مرد و یك زن همگی به این نسبت و ابتدا باهم در اوطاق راه‌میروند وچندین دفعه به‌اطراف بهمان طریق‌گردش می‌کنند، بعد از آن باز یك زن و یك‌مرد هرکس‌باشد دست یکدیگر را گرفته به طریق پهلوانان‌که در زورخانه‌ها چهارخانه بازی می‌کنند چرخ می‌خورند و به‌اطراف اوطاق می‌گردند. اگرچه خالی از اشکال نیست. اما در جمعیت هم رقص آنها وهم ساز ونوا (۲) آنها بزعم (۳) اهل ایران بسیار خنك و بیمزه است. چراکه لذتی حاصل نمی‌شود. لکن‌لطافت ونزاکت زنان ایشان بحدی است‌که توان تحریر و تقریر نمود، و باوجود لطافت بسیار و آب‌و رنگ بیحد و بیشمار، گیرندگی که‌بایست در ایشان نیست و تعریف بسیار ندارند.

از اطوار و افعال ذمیمه (٤) اینها اینکه درهرمجلس‌که زنان ایشان و دختران حضور دارند هرمردی‌که ازآنهاوارد میشوداگرچه جوان‌وپیر، هرقسم باشدقاعده این‌است که رفته دست زنان و دختران راگرفته به‌بوسد و آنها روی آن‌مرد را به‌بوسند. دیگـر اینکه این رقص و بال را که می‌کنند غرض آنها این است‌که هر مردی‌که زنی‌راخواسته باشد و هرزنی‌که بهر مردی میل داشته باشد ،در بین‌گردش و رقص با یکدیگر گفتگـو کرده، وعده و وعید باهم‌کرده باشند و همچنین دخترها هرکس را خواسته باشند در

۱ـ متن : چاهی ۲ـ متن : سازونواز ۳ـ متن : بزغم ٤ـ متن : ضمیمه

چنین مجالس با هم گفتگو می‌کنند و آنچه خاطرخواه جانبین باشد به‌عمل می‌آیـد. چراکه اختیار زنان ودختران باخودشان هست، و مرد تسلط به ایشان ندارد.

از مراتب بی‌عصمتی وضایع روزگاری زنان و دختران این طایفه آنچه بیان‌شود یك‌از هزارو اندك ازبسیاربیان نشده.مرتبهٔ بی‌عصمتی‌زنان روس ازجمیع قرال‌های‌فرنگ بیشتر است، و اعمال قبیحه درمیان ایشان بیشتر از همه جا شیوع دارد.

باری چهار پنج ساعت که درآنجا بودند بهمین نسبت رقص می‌کردند و مرد وزن هرکس و هرجا بود دست یکدیگر را دردست گرفته گردش می‌کردند و شراب درپیاله‌ها کرده درمیان اهل مجلس می‌گشتند. هریك که میل داشتندگرفته می‌خوردند.

در آنجا ملاحظه شدکه چهل‌چراغی دروسط اوطاق آویخته، پیشخدمت رفته ته آن‌راگرفته می‌کشد بزیر می‌آید شمع‌های آن‌را (۱) روشن‌کرده سر میدهد. آن چهل چراغ خود بالا رفته به مکان اصلی قرارمی‌گیرد. معلوم نشدکه درجوف سقف چگونه چرخی و اسبابی داردکه این‌قسم می‌شود. بعد از ملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی و همراهان معاودت به‌منزل کرده، هریك بجای خود رفته استراحت نمودند.

یوم یکشنبه چهاردهم. الی شنبه بیستم: که در آنجا توقف بود امـــری که قابل تحریر باشد روی ننمود. روزی یکی ازبزرگان آنها آمده وعدهٔ ضیافت ازصاحبی‌ایلچی خواسته قبول نمی‌فرمودند. بساناویچ مهماندار اصرار زیاد کرده قبول کردند، و شب به‌خانهٔ میزبان رفته همان زنان و مردان و اساس و اوضاع شب قبل در آنجا برپا بـــود، و مغایرت نداشت. از آنجا معاودت و استراحت‌کردند.

روزهای دیگر گاهی به‌نوشتن خط انگریزی و دانستن لسان اروس مشغول‌بودند، و گاهی بزرگان و اعیان به‌دیدن ایشان آمده با آنها صحبت می‌داشتند.

روزی آقابیك دربندی به‌اسم بساناویچ مهماندار خواهش یك‌طاقه شال رضائی از صاحبی ایلچی کرده بود. بعد از اینکه صاحبی ایلچی شال را فرستادند مشخص شد که آقابیك خود خواسته و بساناویچ مخبر نبوده، این عمل او را هم به طریق سایـــر اعمال و افعال او، صاحبی ایلچی چشم پوشیدند.

روز آخر چون‌زن صاحب‌خانه‌کامل زنی بود ودرعالم خود درمراتب مهمان‌نوازی بقدر مقدور کوشیده بود، صاحبی ایلچی یك طاقه شال رضائی به‌او انعام کردند. قدری وجه‌که شایسته حال آنها بود در همین روز به‌سالدات و افیسر و سایر خدمه و اشخاصی که مأمور کشیك و خدمت بودند از قرار فرمودهٔ صاحبی ایلچی به‌آنها داده شده کـــه رضامند و خوشنود شدند.

دیگر امری حادث نشد. روز قبل از حرکت خود اسبان هدایا و بنه و اسباب‌وایتام را از آنجا روانهٔ منزل دیگر کردند که خود یوم بعد حرکت کرده نیز روانه شوند.

یوم یکشنبه بیست و یکم: صبح بعد از صرف غذا از بارونج حرکت و به اتفاق همراهان و مهمانداران روانهٔ منزل دیگر شدیم، و بعد از طی چهار فرسنگ و نیم راه وارد منزل خانه شدیم. درعرض راه سمت راست و چپ جنگل بسیار واشجار بیشمار بود.

۱ـ متن : او

از آنجا وارد منزل که شدیم محلی به‌نظر آمدکه چهل پنجاه خانوار بودند، و مجموع اهل آنجا زرخرید و رعیت شخص بزرگی بودند، که خود برطرف شده بود و این‌خانه‌ها و رعیت به‌زن او منتقل گردیده بود. در خانهٔ او فرود آمدیم. ملاحظه [شد] که زن و دختر بسیاری از همین اهل محل، زرخرید شوهر خود [را] آن زن در خانهٔ خود جمع کرده و چندین کارگاه بجهت آنها برپا کرده، یکی حاشیه شال ازکورك بطریق حاشیه شال‌کشمیری به‌کارگاه بسته بەسوزن می‌دوخت. که فرق با حاشیهٔ شال جنابی نداشت و دیگری پارچه‌های نازك به‌کارگاه بسته به‌طریق آقا بانوئی و سمندرانه گل و بوته و اسلیمی و اقسام طرح‌ها درکمال خوبی به‌سوزن می‌دوخت، و هم‌چنین یکی گلابتون در روی پارچهٔ اطلس و ماهوت می‌دوخت. هریك متوجه امری بودند.

مشخص شدکه این زن همهٔ زنان و دختران اینجا راکه زرخرید شوهر او هستند به‌تحصیل این‌کمالات مأمور کرده، و همه مکمل شده‌اند. و ازاینجهت، دولتی‌وزندگانی معقولی بهمرسانیده، بعد ازملاحظهٔ آنها درآن‌خانه و آن‌منزل توقف شد، و آن شب را در آنجا بسر برده صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم دوشنبه بیست و دویم: صبح از آن منزل حرکت و بعد از طی شصت و پنج ورث که یازده فرسنگ بوده باشد وارد منزل زادونسکی شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض کرده و دهات و جنگل و اشجار بسیار، سمت چپ و راست راه بود. رودخانهٔ کوچك وجوی(۱) آب نیز بسیار بود.

در دومکان پل‌چوبی بسته بودند، عبور شد. تل‌ماهور و گل بسیار در راه بود. در وسط راه محلی بود فرود آمده، در خانهٔ شخصی که زبان انگریزی را خوب تکلم می‌کرد، ناهار و چای (۲) صرف نموده از آنجا روانهٔ منزل شدیم. به‌ورود آنجا در مکان مرغوبی فرود آمده، توقف نمودیم.

زادونسکی محل مرغوبی است. دویست سیصد خانوار جمعیت دارد. کلیسای متعدد در آنجا ملاحظه شد. خانه‌ها و عمارات خوب دارد. اما به نظام نیست و محل قدیم است. بعضی خانه‌ها اوطاق‌های وسیع دارد، ازجمله دراین خانه‌که ما فرود آمدیم، مکان‌ها و اوطاق‌های بزرگ بسیار دارد. آن‌شب درآنجا بەسر برده روز دیگر از آنجا حرکت‌و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

سه‌شنبه بیست و سیم: صبح از آن منزل حرکت و بعد ازطی پنجاه‌وهفت ورث راه که ده فرسنگ بوده باشد وارد یلدسکی شدیم. درعرض راه دوجا اسب عوض‌کردند. دو دفعه از رودخانهٔ دون [در] این‌روز عبور شد، که پل چوبی طولانی روی آن بسته بودند. و سوای آن دراین راه جوی‌های (۳) آب و جنگل و اشجار و باغات و خانه‌ها و قراء در هر سمت بسیار است، که ملاحظه شد.

بعد از گذشتن از آنها قدری بروز مانده وارد منزل شدیم. شهری بزرگ و وسیع به‌نظر آمد، دو سه هزار خانوار جمعیت درآنجا می‌باشد. کلیساهای متعدد دارد. دکان و بازار ازهر صنف درآنجا هست. و اصل شهر در سینهٔ تلی واقع شده و رودخانهٔ سسنه

۱ــ متن: جوب آب ۲ــ متن: چاهی ۳ــ متن: جوبها

که رود بزرگی است از پای آن تل می‌گذرد. نرسیده به رودخانه خانوار (٤) بسیاری د رخارج شهر، حوالی رودخانه دارد که در آن‌ها کثرت جمعیت ملاحظه می‌شد. جسری از چوب روی رودخانه ترتیب داده بودند که‌ازروی آن عبور می‌شد و از آنجا گذشته به‌شهر رفته درخانه‌ای عالی که مشرف به‌بسیاری خانه و عمارات بودفرود آمدیم. خانه‌های شهر سه طبقهٔ بسیار مرتفع وکوچه و خیابان‌ها روبروی یکدیگر واقع است، و ایــن محل ابتدای مملکت شهر تول است.

در حین ورود جمعی بزرگان و اعزه و اعیان در سر راه آمده همراه وارد منزل شدند. عزت و احترام بسیار بجای آوردند. این شب هر یك در مکانی قرار گرفتیم و صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

چهارشنبه بیست و چهارم: صبح از آنجا حرکت و بعد از طی هفتاد و دوورث راه که رود بزرگی است ازپای آن تل می‌گذرد. نرسیده به رودخانه خانوار (۱) بسیاری عوض‌کرده، از ابتدای حرکت از منزل الی آخر متصل بهم از هر دو جانــب قراء و دهات و باغات و جنگل بسیار بود، آب و رودخانه و نهرهای جاری واقع بود. پل‌های چوبی روی آنها بسته بودند. محل مزبور دویست سیصد خانوار بودند، کلیسا در آنجــا ساخته بودند. به‌ورود منزل مشخص شدکه اسبان هدایا راکه پیش روانه‌کرده بودیــم روز قبل وارد این منزل شده و مادیان کهرکه منجملهٔ هدایا بود کرهٔ نر خوبی‌آورده، و با وجود کثرت برف و شدت سردی هواکه به‌مرتبهٔ اعلاست عیب و نقصی بهم‌نرسانیده، صاحبی ایلچی بعداز دیدن کره قرارداد نمودند که به‌این جهت اسبان دو سه روزی در آنجا توقف کرده، بعد روانهٔ شهر تول شوند وخود آن شب درآنجا توقف، و صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم پنجشنبه بیست و پنجم: از آن منزل حرکت و بعد از طی هشت فرسنگ راه ، روانهٔ محل داسکه شدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض‌کردیم و این راه به‌طریــق روز قبل دهات و جنگل و باغات و رودخانه و پل چوبی بسیار داشت.

قلیلی از شب‌گذشته وارد شدیم. این منزل محل بزرگی است. خانه و عمــارت کهنه بسیار دارد، و کلیسا نیز دارد. آن شب در خانه [ای] فرود آمده بسر بردیــم صبح ازآنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم جمعه بیست و ششم: صبح قدری به علت تعمیر عراده‌ها توقف شد، و بعد ازآنجا حرکت و روانهٔ منزل‌خانهٔ دیگر شدیم. هشت فرسنگ مسافت داشت. یکجا اسب عوض کرده راه بطریق روزهای قبل، قدری پستی وبلندی وجنگل ودهات و باغات ورودخانه و پل چوبی دارد.

در مکانی فرود آمده، غذا صرف شده از آنجا روانهٔ منزل خانه شدیم. مکانی که توان وصفی از آن نوشت نبود، هرقسم بود آن شب‌را در آنجا بسر بــرده صبح روانهٔ شهر تول شدیم.

۱ـ متن : خانواری ۲ـ متن : نفریسف

[فصل پنجم: ورود به شهر تول]

یوم شنبه بیست هفتم: صبح از آن منزل خانه حرکت و بعد از طی سی‌وشش ورث؛ راه‌که هفت فرسنگ می‌باشد وارد شهرتول شدیم. درعرض راه یکجا اسب عوض کردند و به‌نسبت ایا م‌پیش دهات و جنگل و باغات و رودخانه بسیار داشت. دو مکان پل چوبی بسته بودند. عبور شد. قریب به‌شهر کورنادر که حاکم وصاحب‌اختیار آنجا بوده باشد، با جمع (۱) کثیری از بزرگان و اعیان آنجا به‌کاریت‌ها سوار شده و سوار بسیاری همراه برداشته در سر راه به‌استقبال صاحبی ایلچی آمدند و انواع و اقسام تعارفات رسمی بجای آوردند.

در حین ورود به‌شهر همگی‌به‌اتفاق به‌منزل صاحبی‌ایلچی‌آمده، لوازم مهمان‌نوازی معمول داشتند و هر یك به‌مکان خود رفتند. منزل صاحبی‌ایلچی در خانه‌های پادشاهی بود. اما به‌علت آمدوشد مترددین بسیاردرهم ریخته و کهنه شده بود. وضع و اسبابی که‌بایست نداشت. ازاین جهت صاحبی ایلچی قدری مهمانداران را طلبیده، لذا دیرزمانی [صحبت] (۲) کردند، بهر نسبت بود در آنجا توقف شد.

شهر تول از شهرهای‌قدیم روس‌است لکن بسیار شیرین وخوش‌آینده ساخته شده، وسعت بسیاری دارد. از شهرهائی که دراین عرض راه دیده شده، بزرگ‌تر است . خانه‌های عالی دو سه طبقه دارد. بعضی از آجر ساخته شده و بسیاری از چوب است. کوچه‌ها و خیابان‌های وسیع روبروی یکدیگر بسیار دارد، کلیساهای بسیار مرتفع متعدد در آنجا ساخته‌اند. دکان و بازار ازهر صنف و هر حرفه درآنجابهم میرسد. کارخانجات بسیار دارد. همچنانکه توپ و تفنگ و شمشیر و طپانچه، آنچه در دولت روس ازاین مقوله ساخته میشود، بیشتر از شهر تول است. در خانوت [کذا]های‌آنها هر نوع چیزی ازاقمشه و امتعه و اسلحه و اسباب خرازی خواسته باشید در کمال‌تنقیه چیده و آماده دارند.

رودخانه‌های بسیار در اطراف شهر و میان شهر جاری است، و پل‌های چوبی در کمال مضبوطی درروی آنها بسته‌اند، که‌عبور می‌نمایند. قلعهٔ مضبوطی که بروج بسیار دارد دریك سمت شهر واقع است. اما آبادی در آن ملاحظه نشد. اگرچه مستحکم است و جمعیت و کثرت آنها تقریباً هفت هشت هزار نفر می‌شوند، بلکه متجاوز، چرا که مذکور می‌نمودند که شش هفتهزار خانوار دارد و آدم مثمن و طویل‌القامه در اینجا

۱ـ متن : جممی ۲ـ این جمله افتادگی داشت و از روی قیاس تصحیح شد.

بسیار است. یحتمل آب و هوای آنجا هم ازشهرهای عرض راه بهتر باشد. به جهت اینکه آدم خوش‌سیما بسیار دارد. سالدات نیزدر آنجا بسیارند. جمعی به‌کشیك منزل صاحبی ایلچی مأمور و آمدند و به‌آئین خود مشغول‌کشیك و محافظت بودند.

آن روز بعد ازورود منزل وآمد وشد بزرگان آنها صاحبی ایلچی قدری استراحت نمودند و همگی در همان مکان منزل‌گزین شدیم، و آن روزوشب‌گذشت.

یوم یکشنبه بیست و هشتم: صبح‌کورنادر نیکولای ایوانچ‌که حاکم‌وصاحب اختیار آنجاست به‌اتفاق پنجاه شصت نفر جنرال و بزرگان و اعزه و اعیان آنها به‌دیدن‌صاحبی ایلچی آمده، به آئین خود اقسام تعارف و محبت و مهمان‌نوازی بجای آوردند، و یك دوساعت توقف و ازهرجا و هر مقوله صحبت در میان بود. چای (۱) و شیرینی آورده صرف نمودند وبعد کورنادر وعدهٔ ضیافت مجلس رقص و بال خواسته به‌منزل خود رفت. اگرچه صاحبی ایلچی را در رفتن آنجا اراده نبود، اما به‌اصرار جنرال‌بساناویچ مهماندار قبول نمودند. بعد غذا صرف شده به‌صحبت کتاب مشغول شدند. قدری از شب گذشته کاریت مخصوص آورده و بساناویچ آمده، صاحبی ایلچی و همراهان روانهٔ دارالضیافه شدند. در حین ورود به‌آنجا کورنادر با همهٔ بزرگان که بودند، سر راه به‌استقبال آمده احترام لازمه بعمل آوردند و بعد داخل اطاق بزرگی شدیم که مجلس رقص بود ، در آنجا بقدریکصدنفر زن‌و دختران بزرگان، بروی صندلی‌ها نشسته بودند وبه وضعی‌که پیش تحریر یافت سروبر و دوش وآغوش خودرا به‌گل‌های غریب و مروارید و الماس زینت‌کرده بودند، و بهمان نسبت ساز و نوا می‌نواختند. و مردان آنها نزد زنان آمده، هریك دست یکی را می‌گرفتند و به‌طریقی‌که سابق ذکر شدگردش‌کرده رقص می‌کردند. دربین (۲) رقص هرکس را باکسی میل صحبت بود وعده و نوید بهم می‌دادند، چراکه غرض کلی و مطالب اصلی آنها، از وفور بی‌عصمتی و بی‌عفتی‌که دارند از این رقص و بال همین است که هر مردی به‌زنی و هر زنی به‌مردی‌که میل داشته باشد در چنین مجالس با یکدیگر صحبت داشته و آنچه‌در دل دارند بایکدیگر بگویند،و از جانبین مطلب حاصل شود.

بهر حال بقدر چهار پنج ساعت در آن مجلس بنای رقص بود. چای (۱) و مربیات وشراب به‌دست خدمتکاران بود و به‌هرکس تکلیف می‌کردند. زنان (۳) و مردان هرکدام را میل بود گرفته صرف می‌کردند. بعد صاحبی ایلچی از آنجا برخاسته با همراهان روانهٔ منزل شدند و هریك بجای خود استراحت نمودند.

یوم دوشنبه بیست و نهم شهر ذیحجةالحرام الی دوشنبه ششم شهر محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۳۰: که در شهر تول توقف بود اموراتی که‌روی نمود این‌است‌که روزی بهمراهی مهمانداران به‌ملاحظهٔ کارخانه‌جاتی که اسباب و آلات حرب می‌ساختند ،و انبارهائی‌که آنها را در آنجا می‌گذاشتند رفتیم.

به ورود آنجا جمعی که صاحب جمع و بزرگان کارخانه‌ها (٤) بودند سر راه صاحبی ایلچی آمده بسیار احترام نمودند. داخل‌که شدیم‌کارخانهٔ بسیار بسیار وسیعی،

۱ــ متن : چاهی ۲ــ متن : ودربین ۳ــ متن : وزنان ٤ــ متن :کارخانجات

مشرف به ده‌طرف، به‌نظر درآمد که درهر طرفی دستگاهی‌و اساسی وعملهٔ معینی داشت، که مشغول‌کاری بودند(۱). درطرف اول‌که از سایر آنها وسیع‌تر میباشد و چوب‌های(۲) بسیار قطردار سی‌ذرعی و چهل‌ذرعی در اطراف سقف و جوانب او، به اقسام مختلف کار گذاشته‌اند. آب(۳) در جدول‌ها از زیر دستگاهها و بالای آنها جاری است. طرفی است در اینجا [که] کورهٔ بزرگی ساخته‌اند و از دوطرف خود بخود دم‌حرکت می‌کند و بکوره می‌تابد. شخصی ایستاده زغال میریزد و آهن در آنجا می‌گدازد. آن آهن در آنجا ازجرم و کثافت، بحدی پاك میشود که وقت بیرون آوردن هرحکمی‌که میخواهند براو بکنند و چیزی بسازند می‌کنند و می‌سازند.

در آنجا چرخ بزرگی ساخته‌اند و پیش روی چرخ‌چیزی بترکیب دنك برنج‌کوبی کار گذاشته‌اند. شخصی ایستاده آهن از کوره بیرون آورده را نزدیك آن دنك میبرد، چرخ را آب حرکت داده به دنگ میخورد و دنگ درکمال سرعت بالا رفته فرودمی‌آید، و به‌آهنی که دست آن شخص است میخورد. قطع قطع می‌کند به جهت هر اسلحه که از مقولهٔ تفنگ وطپانچه وشمشیر و قرابینه وسرنیزه خواسته باشد بقدر همان قطع می‌کند.

دیگری ایستاده میگیرد و به‌کارخانهٔ دیگر که اساس واسباب‌دیگر برپاست میرساند. عملهٔ آنجا گرفته به‌ترکیب می‌آورند. آنجا به کارخانهٔ دیگر برده، اگر لولهٔ تفنگ و طپانچه و قرابینه است سوراخ می‌کنند. اگر شمشیر و قداره و سرنیزه است. آب میدهند و صیقل می‌کنند. غرض این است که آنچه غریب بنظر آمده این است که در این کارخانه‌ها(٤) همهٔ اهل صنعت‌ها جمع میباشند. و پارچهٔ آهنی که ابتدا از کوره بیرون می‌آورند، خواه تفنگ، خواه طپانچه، خواه شمشیر، یا اسلحهٔ دیگر آنچه از اول‌منظور بوده‌اند بهمان اندازه قطع می‌کنند. و دست به‌دست به دستگاه آخری میرسانند. به‌دستگاه آخر که رسید، تمام است و باید تحویل انبار شود. مثلا یکجا تفنگ را قطاعی می‌کنند، یکجالوله می‌سازند، یکجاسوراخ‌می‌کنند، یکجاصیقلی(٥) می‌کند، یکجاچخماق می‌سازند و می‌بندند، یکجا قنداق می‌کنند و تمام کرده تسلیم صاحبجمع میشود، و همچنین شمشیر وسایر اسلحه، آنچه باشد. در(٦) این‌کارخانه‌ها چرخ‌ها و اسباب‌ها هست‌که خود بخود گردش می‌کند، و پای هردستگاهی استادی نشسته، چیـزی می‌سازد. و اصل اینها از یك کورهٔ آتش و خمرهٔ آهنی آب است که ازبخار آن‌هزار بلکه دوهزار چرخ ودستگاه گردش می‌کند و احتیاج به آدم ندارد و این مقوله چیزها از تحریر و تقریر چندان دستگیر نمی‌شود و موقوف به دیدن است.

اما اینقدر ملاحظه شدکه در این‌کارخانه‌ها (٤) هر روزه روزی سه هـزار و هشتصد(۳) نفر عمله مستمری بکار مشغول می‌باشند، و سالی یکصد و پنجاه هزار قبضهٔ تفنگ و اسباب دیگر از این کارخانه، ساخته و آماده شده داخل انبار میشود.

اما اگر این کورهٔ آتش و خمرهٔ آب‌گرم و جوب‌های آب‌جاری نبود، روزی‌پنجاه

۱ـ متن : ودر ۲ـ متن : چوبها ۳ـ متن : وآبها ٤ـ متن :کارخانجات ٥ـ متـن : سیقلی ٦ـ متن : ودر ۷ـ مج : شش‌هزار

هزار عمله هم این کارخانه‌ها (٤) راکفاف نمی‌داد. این است که به علت آب و کوره آتش و بخار چنین دستگاهی به‌آن عجله گردش می‌کند و دایم در کارند، و این عمل را در میان ایشان، شخص انگریزی برپا داشته وحال ملازم پادشاه اروس شده، و این کارخانه‌ها تمام به دست آن است، والا اروس خود صاحب اینگونه افکار و اعمال‌نیستند.

آنچه از این مقوله امورات در میان ایشان برپا شده، از جماعت انگریز است، که‌بولایات‌آنها آمده هریك هرحرفه‌که داشته‌اند به‌آنها آموخته‌اند و بالفعل هم‌درکارند.

بعد از ملاحظهٔ آنها به‌کارخانهٔ دیگر رفته لوله و اساس از آهن و برنج تعبیه‌کرده، می‌ساختند، که آب را از زمین هرقدر خواسته باشند، برداشته بالا میبرند و این عمل بیشتر در وقتی به‌کار ایشان می‌آیدکه خانه ومکان مرتفعی، از اینها آتش گرفته باشد. فوراً آن اسباب را حاضر کرده، آب از زمین برپشت‌بام آنجا برده و ریخته آتش را خاموش می‌کنند. بعد از آن به‌ملاحظهٔ انبار اسلحه رفتند، صاحبجمعان و بزرگانی که بودند آمده در انبار (۲) را گشاده، درکرباس آن از هر اسلحه و هر یراق و هر اسبابی که از این مقوله‌به‌خاطر میرسد، آویخته و گذاشته بودند. از جمله تفنگی [از] یکترینه که خورشیدکلاه باشد و پادشاه بوده، به دست خود ساخته، آن تفنگ و چکش و اسبابی که تفنگ‌را ساخته‌است درآنجا گذاشته بودند. باوجود زن‌بودن تفنگ‌را بسیارخوب‌ساخته بود.ازآنجا داخل‌انبار شدیم.مکانی دوطبقه ازچوب ساخته وسفیدکرده بودند، که‌هرطبقه بیست‌وپنج‌قدم عرض وشصت‌هفتادقدم‌طول‌داشت. (۳) درهرطبقه چهار راسته‌قرارگاه، از بیست‌وپنج‌قدم عرض وشصت‌هفتادقدم طول‌داشت. در(۳) هرطبقه چهارراسته‌قرارگاه، از آنچه بخاطر برسدبه خط مستقیم چیده بودند. جای مضبوطی به‌نظر آمد که هرگاه چندین هزار سال آن آلات را در آنجا به‌آن نظم بگذارند، از زنگ وعیوب دیگر محفوظ است. تمامی را جور کرده بودند. که هرگاه خوب وبد و وسط آنها را می‌خــواستند فوراً برمیداشتند و احتیاج به جستن نبود. درآنجا سوای توپ‌که دیده نشد آلات حرب ازهر چیز و هر مقوله بی‌نهایت موجود بود.

بعد از آنجا به مکان دیگر رفتیم. صورت پادشاه را کشیده، در آنجا گذاشته‌بودند. و تخت بزرگی در وسط گذاشته اسباب بسیاری روی آن چیده بود. مشخص شد که این مکانیست که هرگاه امری برایشان روی میدهد و چارهٔ آن مشکل است دانشمندان و بزرگان درآنجا جمع شده از روی فکر وکتاب‌ها و اسباب‌ها آن‌امر را صورت میدهند: اسلحهٔ غریبه در این مکان نیز بسیار است.

بعد از ملاحظه، صاحبی ایلچی روانهٔ منزل شدند و آن روز وشب بسررسید. روزی دیگر اسبان و کره‌مادیان راکه در راه گذاشته بودند، صحیح وسالم وارد شهر تول‌شدند.

روزی دیگر یکی از بزرگان آنها خدمت صاحبی ایلچی آمده وعدهٔ ضیافت رقص و بال خواست. صاحبی ایلچی چون بسیار تکدر توقف عرض راه را داشتند، و از این جهت بی‌نهایت دلگیر بودند، وعده نمی‌دادند.

آن شخص مأیوس شده بساناویچ را واسطه نمود، آخرالامر نظر بخاطر بساناویچ

۱ــ متن : کارخانجات ۲ــ متن : درب . ۳ــ متن : ودر

وعده داده، شب بامهماندار وهمراهان درآنجا رفته مجلس بطریق ضیافت پیش که وضع آن ذکر شده منعقد بود. زنان و دختران به هما ن آئین قدری رقص کرده، چای(۱) و شیرینی صرف شده، صاحبی ایلچی قلیل وقتی توقف، و از آنجا روانهٔ منزل شدند، وشب استراحت شد.

این روزها همه روزه جنرال صاحب اختیار آنجا و بزرگان به دیدن صاحبی‌ایلچی می‌آمدند و تعارفات به‌عمل می‌آوردند. در این بین‌ها بساناویچ مهماندار، روانهٔ مسکو گردیده و معاودت نمود.

روز آخر توقف، اسبان و بنه و اسباب را از آنجا حرکت دادند. و قدری وجه به انعام سالدات و افیسر وخدمهٔ منزل نیز انعام کردند، که صبح از آنجا حرکت و روانهٔ محل دیگر شوند.

یوم سه‌شنبه هفتم: از شهر تول حرکت و بعداز طی پنجاه و پنج ورث راه که نه فرسنگ وکسری(۲) میشود به منزل خانه رسیدیم. در عرض راه یکجا اسب عوض شده، ناهار (۳) صرف نمودیم. در حین حرکت از منزل، از پل چوبی طولانی‌که دروسط شهر در روی رودخانه واقع است عبور شد و در راه نیز جنگل و رودخانه و اشجار بسیار ملاحظه شد. و باتلاق(٤) بسیار بود، تا وارد منزل شده، توقف شد.

یوم چهارشنبه هشتم: از منزل‌خانه حرکت و بعد ازطی سی وسه ورث راه، روانهٔ منزل‌خانهٔ دیگر شدیم. درعرض راه، یکجا اسب عوض‌کردند، وراه به طریق روز قبل بود. وارد منزل‌که شدیم مذکور شد که اسبها که روز قبل رفته بودند، درحین عبوراز رودخانه هوکه، گمی را یخ شکسته و نزدیك بوده غرق شوند، و فضل‌الهی شامل شده، گذشته‌اند، وقدری از آنها هنوز در این سمت رودخانه مانده‌اند. صاحبی ایلچی از این جهت روز بعد را تا قدری از شب گذشته، در همین منزل خانه توقف کردند، که اسباب گمی رودخانهٔ هوکه درست شود.

یوم پنجشنبه نهم: روز درمنزل خانهٔ پیش توقف بوده پاسی از شب گذشته از آنجا حرکت و وارد سر رودخانهٔ هوکه شدند. در آنجا بقدر چهارصد پانصد نفر آدم و عمله جمع شده، تمامی بنه واسباب و عراده و آدم‌ها را از آب گذرانیده، و از آنجـا روانهٔ منزل شدیم.

در عرض راه شهری بود آن را سرپوك(۵) می‌گفتند. محل خوش‌وصفی به نظر آمد. خانه‌ها و خیابانها به‌نظام، کوچه‌ها باوسعت تمام، کلیساهای متعدد داشت. بقدردوسه هزار خانوار بودند. در آنجا فرود آمده، جمعی از بزرگان آنها سر راه آمدند. در مکانی رفته ناهار(۳) صرف شد و از آنجا حرکت و روانهٔ منزل خانه‌ای که پنج فرسنگ تا مسکو میباشد شدیم.

هشت ساعت از شب گذشته رسیدیم. مسافت راه امروز، شصت ورث که ده فرسنگ بوده باشد شده، چون شب عاشورا بود باقی شب به غم وهجوم اندوه‌و الم در آنجا گذشت.

۱ـ متن : چاهی ۲ـ متن : کثری ۳ـ متن : نهار ٤ـ متن : باتلاغ ۵ـ مج : سربوك

[فصل ششم: ورود به مسکو]

یوم جمعه دهم: که روز عاشورا بود، صبح غذا صرف نموده، از منزل خانه، حرکت و بعد ازطی سی‌ورث راه که پنج فرسنگ بوده باشد وارد شهر مسکو شدیم. در عرض راه، یکجا اسب عوض کردند. ازمنزل «خانه» الی‌مسکو متصل‌بهم، همه جا قراء وخانه‌ها وجنگل واشجار بسیار بود. بقدر یك فرسنگ به‌شهر مانده، کثرت خلقی که به جهت استقبال بخارج شهر آمده بودند ملاحظه شد. بعد به‌قرب یکصد و پنجاه نفر از جنرال‌ها و بزرگان و اعیان آنها در کاریت و اسبها سوارگردیده، با سوارهٔ بسیار به استقبال‌آمده، درسر راه صاحبی ایلچی ایستاده، به آئین خود اقسام تعارف و عـزت و احترام بجای آوردند، و به اتفاق می‌آمدند. درب دروازه که رسیدیم ملاحظه شد که مجموع خلق از خرد(۱) و درشت، و مرد و زن از دوجانب پشت برپشت، همه در سر راه ایستاده و بزرگان بسیار، سوار بر اسبان گردیده، و از پیش و عقب خلق را نظام می‌دادند.

کورنادر حاکم وصاحب اختیار دویم شهر، باجمعی آمده کاریت مخصوص‌پادشاهی به‌جهت صاحبی ایلچی وکاریت‌های دیگر به‌جهت همراهان آورده، درآنجا بعلت هجوم خلق پیاده شدند. خانه‌ای بود بهمراهی کورنادر، دقیقه‌ای در آنجا توقف کرده خلق‌را دور کرده راه را وسعتی دادند، بیرون آمده به‌کاریت پادشاهی سوار شدند، و روبراه آوردند. تقریباً از آنجا تا در(۲) منزل صاحبی ایلچی، یك‌فرسنگ ونیم‌راه بود. همه‌جا از دوجانب، خلق از زن و مرد ایستاده بودند. و به نظام تمام صف‌کشیده، احترامات می‌کردند، و جمعی پیاده به جهت حرمت به همراهی کاریت صاحبی ایلچی راه‌میرفتند. به‌علاوهٔ آنها به‌قدر پانصد ششصد کاریت در سر راه و اطراف می‌بودند، که در هریك‌آنها زنان بسیار از بزرگان نشسته و به استقبال و تماشا آمده بودند، و در عرض راه قدری‌که می‌آمدند، جمعی بزرگان در(۲) [جلو] کاریت صاحبی ایلچی آمده، به آئین خـود احترامات می‌کردند.

با این جمعیت و کثرت و عزت رفته، تا داخل منزل شدیم. خانهٔ عالی بسیار وسیع مرتفعی که پنج طبقه ساخته شده بود، به جهت صاحبی ایلچی معین کرده بودند، و به طریقی که شایستهٔ پادشاه می‌بود خلوت و خوابگاه و مکان های دیگر به جهت صاحبی ایلچی ترتیب داده بودند.

در آنجا فرود آمده، هرکس به مکانی و جائی که شایستهٔ او بود قرار گرفتند.

۱ــ متن: خورد ۲ــ متن: درب

چون طورمصوف که صاحب اختیار کل این صفحات و از مشاهیر است، خود به استقبال نیامده بود، همان لحظه جمعی خاصان خود را بمبارکباد منزل، خدمت صاحبی ایلچی فرستاد، عذرخواهی بسیار کردند.

بعد بساناویچ وآقابیك مهمانداران، خدمت صاحبی ایلچی مذکور کردند که چون طورمصوف، دراین مملکت ثانی پادشاه روس و مرد کاملی است، هرگاه مبادرت ازجانب شما در ملاقات او بشود، راضی و خوشنود خواهد شد. صاحبی ایلچی از سخن آنهاتغیر کلی بهمرسانیده، مذکور نمودند که اگر طورمصوف در این مملکت ثانی پادشاه روس است، من هم ایلچی بزرگ دولت علیه قویهٔ ایرانم، و مادام‌که او به منزل من نیامده، دیدن نکند از جانب من سبقت نخواهد شد. از این رهگذر، ایشان را یأس کلی حاصل شده، به منزل خود رفتند.

صاحبی ایلچی قدری به ملاحظهٔ منزل و وسعت آن و وفور اطاق و جا و مکان‌های آن که فی‌الحقیقه، در همان یك خانه هزار نفر آدم میتوانستند تـوقف نمایند، مشغول بودند. بعداز زمانی بساناویچ مهماندار آمده، مذکور نمود که طورمصوف به‌دیدن شما می‌آید .

صاحبی ایلچی مطلع گردیده، در مکانی مطلوب قرار گرفتند. مشارالیه وارد وبه آئین خود احترام بسیار بجای آورده، مبارکباد منزل را مذکور ساخته، چـای(۱) و شیرینی صرف کرده، به‌منزل خود رفت. در حین حرکت مذکور نمود که چون شب‌بعد، عید پادشاه ماست توقع آن است‌که شما در خانـهٔ پادشاهی در مجلس رقص و صحبت حضور بهمرسانیده باشید.

صاحبی ایلچی قبول نمودند، مشارالیه برخاسته به مکان خود رفت، و صاحبی به استراحت مشغول شدند. جمعی سالدات و سوارهٔ درکان در آنجا آمده، به‌نظام تمام مشغول محافظت و کشیك شدند، و هریك در جاها و مکانهائی که لازم بود، ایستاده شدند.

شهر مسکو که مربوط آن مسقو است،و ازمشاهیر شهرهاست، درایام سابق‌هنگامیکه امیر تیمور به‌آن ولایت دست یافته، آن را خراب و منهدم ساخته بود. دیگر سانحه به آنجا روی نداده بود، و آبادی و معموری آن از قرار تقریر بعضی بحدی رسیده بود که با وجود وسعت بی‌نهایت که در شهر و کوچه و بازارهای آن هست، آمد و شد خلق متعذر بود. تا در سه سال قبلا از این که ناپلیان پادشاه فرانسه به آن ولایت مسلط شده، خلق بسیاری از آنها مقتول و خانه‌ها و کلیساها و عمارات عالیه و مکان‌های نامی‌آنجا را به آتش غضب خود سوخته‌که تقریباً دوثلث ازکثرت مخلوق و امـاکن آنها بکلی برطرف، و یك‌ثلث از آنها با خانه‌ها و مکان‌ها برقرار ماند.

با وجود این حال درحین ورود وملاحظهٔ‌کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد و دیدن عمارات و خانه‌هائی که بجا مانده بود چنین می‌نمود که مطلقاً سانحه برآن روی نداده، و مخلوقی برطرف نشده، و عمارات چندانی منهدم نگردیده. بدون اغراق کثرت استقبال آن روز، یکصد هزار نفر متجاوز بنظر درآمد.

۱ــ متن : چاهی

بیست سی‌هزار خانهٔ آباد و معمور، و دویست سیصد کلیسای مشهور بالفعل دارد، و خلق آنجا دایم اوقات به آبادی و معموری مکان‌های سوخته، مشغول ودر کار بنائی و نجاری چنان ساعی میباشند که در یکسال دیگر آنجا را اززمان پیش آبادترو معمورتر خواهند کرد. بالفعل خانه‌های عالی پنج‌طبقه، چهار طبقه، کـوچه‌های بسیار وسیع، خیابانها روبروی یکدیگر، کلیساهای متعدد، و رودخانه‌های بزرگ که در وسط شهر جاری و پل‌ها در روی آنها بسته عبور مینمایند. سه چهار قلعهٔ مضبوط در اصل شهر در هرسمت، یکی واقع است، که بروج و بدنهٔ آنها را از گچ و آجر در کمال استحکام ساخته‌اند، و آباد است. خلاصه شهر غریب و وسعتی عجیب دارد.

آنچه از وضع و بزرگی و کثرت خلق آنجا تحریر شود، زیاده از آن است. دورهٔ آن شهر سی‌شش ورث که هفت فرسنگ بوده باشد میباشد، وعرض شهر چهارده ورث، و طول شهر شانزده ورث میباشد. اگرچه از ایـن زیاده می‌گفتند. امـا آنچه به صحبت پیوست از اینقرار است که قلمی شد.

دکان و بازار از هر صنف و هر حرفه در آن بسیار است. کارخانجات بسیار دارد. از هر مقوله زری و اقمشهٔ ابریشمی، و شال بدل ترمهٔ کشمیری، و ماهوت و مخمل، و اسلحه و آلات حرب، و چیت و سفید پارچهٔ ممتاز در آن کارخانه‌جات بافته و به هرجا برده به مصرف میرسانند. باغات ومیوه‌های بسیار دارد. اگرچه سردی‌هوا درآنجا به‌حدی ملاحظه شدکه مکرر مرغان خشك شده ازهوا بزیر می‌افتادند، واگر مترددین وغیره ده قدم راه درکوچه وبازار میرفتند زبان می‌بستند وبی‌شبهه هلاك می‌شدند. لکن صحت مزاج در آنجا از سایر بلاد روس بیشتر است.

پای‌تخت(۱) سلطنت روس‌قبل‌از احداث پتربورغ، درآنجابوده، همچنانکه حال‌هم هروقت ازاوقات‌که تغییر پادشاه میشود، باید ابتدا به مسقو رفته، در آنجا تـاج سلطنت برسرگذاشته و به‌کلیسای بزرگ‌که درآنجا واقع است رفته، آنوقت بهرجا خواهد برود. دیگر چون قاعدهٔ یوروپ این است‌کـه کثرت و جمعیت مملکت خـود را میدانند و مباشرین در هرجا و هرمکان دارندکه هرکس[بر]طرف میشود می‌نویسند و هرچه‌متولد میشود نیز ثبت می‌کنند. می‌گویند که حال کثرت و جمعیت مسقو چهارصد و پنجاه‌هزار نفر میباشد و قبل از ورود ناپلیان بیشتر بوده است. العلم عندالله. همچنانکه در هنگام توقف در مسقو چنین به‌نظر می‌آید که دوثلث خانه‌های عالی و عمارات و مکان‌های نامی و کلیساهای بسیار آنجا را ناپلیان آتش زده و تمام سوخته بود که بعضی از آنها قلیل دیواری باقی داشت، و همه بکلی سوخته بود. از اینجا میرسد که کثرت خلق هم البته قبل از آمدن او زیاد بوده و او برطرف کرده است. اما همین‌قدر که حـال باقی مانده‌اند، دایم اوقات به آبادی و تعمیر مکان‌های سوختهٔ منهدم شده می‌کوشند وعنقریب اثری از مکان‌های سوخته باقی نخواهد بود.

آن روز عاشورا که یوم ورود بود، صاحبی ایلچی در مکان‌های معین، و هریك‌از عمله درجا و مکانی که شایستهٔ او بود قرار گرفت و به استراحت مشغول شدند.

۱ـ متن : وپای‌تخت

یوم شنبه یازدهم: چون عید بزرگ و یوم تولد پادشاه بود جنرال بساناویچ آمده، مذکور نمودکه الیوم عید بزرگ روسیه است و طورمصوف که صاحب اختیار و حاکم بزرگ مسقو است در خانهٔ پادشاهی اساس عشرت برپا کرده، و خــود الحال به منزل صاحبی ایلچی می‌آید که صاحبی ایلچی را وعده خواسته به جهت مبــارکباد در خانهٔ پادشاهی حاضر شوند.

مقارن این حال جمعی آمده که طورمصوف باجمعی کثیر به دیدن آمدند. صاحبی ایلچی به طریقی‌که شایسته بود، درمکان خــواص توقف کرده، طورمصوف با جمعی بزرگان وارد شدند. بعد از احترامات و تعارفات رسمی ابتدا در مقام و تحقیق حال، و دستگاه و اساس سالدات، و آتش‌خانهٔ سپاه نظام، نواب اشرف ولی‌عهد برآمد. صاحبی ایلچی، فقرات مبسوطی در نظم آنها و انتظام امور نواب اشرف بیان نمودند.

او مذکور کرد که من بسیار خوشوقت این مطلب میباشم که نواب اشرف سالدات و سپاه نظام و توپخانه به طریق یوروپ را از دست نداده‌اند، بلکه پیروی کرده، روز بروز زیاد کرده‌اند.

ازین فقرات صحبت بسیار داشته بعد در مقام استعلام از صحت حال جناب صاحب معظم، صدراعظم و صاحب عظام قائم‌مقام برآمده، بعد از تحقیقات لازمه و جواب‌های شایسته که ازجانب صاحبی ایلچی استماع نمود، مذکور کردکه چون الیوم عیدکبیر ما است و امشب در خانهٔ پادشاهی اساس عشرت برپاست لازم است که شما آمده مبارکباد و تهنیت گفته(۱) باشید.

صاحبی ایلچی قبول نمودند. او برخاسته به‌منزل خود رفت. صاحبی ایلچی قدری اوقات صرف انضباط مکان و امورات هریك از همراهان فرموده قدغن نمودند که ازهر قسم اقمشه و ماهوت در اینجا سرانجام کرده لباس ازهر مقوله و بالاپوش بجهت هریك از عمله و ایتام علی‌قدر مرتبه آماده و مهیا کرده، به آنها داده باشند. با وجود اینکه در تفلیس آنچه هریك را در کار بود، از هرچیز داده شده بود. اما چون بعلت مسافت راه و سردی هوا اسباب آنها برطرف شده بود ،مجدد حکم نمودند که هرچیز هر کس را درکار و ضرور باشد فراخور احوال آماده کرده، داده باشند.

این روز قدری اوقات صرف این فقرات کرده، قــدری از شب گذشته گاریت مخصوص پادشاهی [را] به جهت سواری صاحبی ایلچی آوردند. به اتفاق مهمانداران و همراهان سوار شده به خانهٔ پادشاهی که مجلس رقص و بال و عشرت می‌بود رفتند. وارد آنجا که گردیدند تمامی اعزه و اعیان و بزرگان ایشان در آنجا حاضر بودند ، و همگی سر راه به استقبال آمده هریك به‌آئین خود تعارفات بجا می‌آوردند، واحترامات می‌نمودند. در آنجا ملاحظه شد مکانی ساخته‌اند، سی‌ذرع عرض، و پنجاه ذرع طول ، سقف پوشیده، اطراف تمام ستون‌های(۲) بسیار بلند بکار برده، سه‌مرتبه میباشد که در هر مرتبهٔ آن خلق بسیار از زن ومرد توقف کرده بودند. و چهل چراغ‌ها وشمعدانهای بسیار در سقف و اطراف آن روشن کرده بودند.

۱ــ مج : کرده ۲ــ متن : ستانهای

این غریب بود که این خانه و این مکان به‌این وسعت را که بدون اغراق هفت هشتهزار نفر خلق در آن میتوانستند توقف نمایند ناپلیان در تلو سایر عمارات ایشان سوخته بود و بکلی خراب و منهدم شده بود.

به اندك وقتی به تعمیر وآبادی آنجا پرداخته بودند وهمین شب سفیدکاری آن(۱) به اتمام رسیده بود. نقش ونگار و تصاویر و اسباب و اساس آن مکان را بعد می‌کردند.

این شب در اینجا از زن و مردبقدر دوسه هزار جمعیت بود. اما معلوم نبود که در آنجا کثرتی هست. مذکور می‌کردند که فرانسه قتل بسیار کرده و اسیربسیار برده است. زنها و دختران بزرگان که در آن مکان جمع بودند. به‌وضعی که پیش سمت تحریریافته، خود را آراسته کرده بودند، و بهمان نسبت رقص می‌کردند و با یکدیگر براه میرفتند. در بین تماشای آنها طورمصوف آمده، انواع و اقسام تعارف بجای آورد.

صاحبی ایلچی (۲) قدری در آن مکان گردش کرده و ملاحظهٔ وسعت و عرض و طول آن عمارت را می‌نمودند و باهریك از بزرگان آنها تکلم می‌کردند. بعد از چند ساعت ازآنجا معاودت به‌منزل و استراحت نمودند.

یوم یکشنبه دوازدهم: صبح مهمانداران آمده، از هرجا صحبت در میان بود. بعد از صرف ناهار(۳) صاحبی ایلچی کاریت مخصوصی طلبیده سوار شدند و به رسم بازدید به منزل طورمصوف رفتند. او بعداز اطلاع در سر راه آمده، انواع و اقسام تعارف بجای آورده، به احترام تمام وارد منزل او شدند. در آنجا بقدر ساعتی توقف و از هر مقوله صحبت داشتند. در حین برخاستن(٤) طورمصوف وعدهٔ رفتن شب را به آپرهٔ پادشاهی خواستند، صاحبی ایلچی قبول فرموده، معاودت به منزل نمودند. آپره که آن را تیاتر(٥) نیز می‌گویند، مکانیست که مختص رقص و بازیها و تقلیدهای شب است که آن‌هم خانه‌ایست نه‌چندان وسیع، و نه کوچك. سه طبقه ساخته شده، که شبها زن و مرد با یکدیگر در این طبقات رفته می‌نشینند و تماشا می‌کنند و هر مکانی و هر مرتبه، يك‌نوع کرایهٔ معینی دارد، که می‌گیرند و خلق را در آنجا راه میدهند. اطراف آنجا تمام منقش است. چهل‌چراغها و شمعدانهای بسیار از سقف آویخته و در هر طرف گذاشته شده، وجمعی سازنده و نوازنده و اهل فیوج(٦) بسیار از زن و مرد و دختر و طفل در اینجا جمع میباشند، و هرشب تقلیدی و بازی در اینجا برپا می‌کنند.

خلق تمام از زن ومرد نیز آمده، تماشا می‌کنند و بعد به خانه‌های خود میروند. این آپره از پادشاه است. که هر اوقات که به مسقو آمده باشد شبها در آنجا رفته تماشا می‌کند.

صاحبی ایلچی قدری از شب گذشته با مهمانداران و همراهان، سوار گردیده، به آنجا رفتند. طورمصوف درآنجا بود، صاحبی ایلچی را بااحترام تمام در طبقهٔ وسط که مرغوب‌ترین، سایر مکان‌های آنجا میباشد در مکان خواص(۷) برده، با یکدیگر نشستند. در آنجا ملاحظه شد که در مقابل، تالاری نمایان است و پرده پیش روی آن کشیده‌اند

۱ـ متن : او ۲ـ متن : وصاحبی ۳ـ متن : نهار ٤ـ متن : برخواستن
٥ـ متن : تیتر ٦ـ متن : فیوح ۷ـ متن : خوانین

و جمع کثیری سازنده و نوازنده پای تالار نشسته، هریك به‌قسم مختلف اسباب سازی در دست دارند وشمعی وکتابی پیش‌روی خود گذاشته از روی‌کتاب ساز می‌نوازند. بعد از زمانی پردهٔ تالار را بالا کشیدند، چهل پنجاه نفر زن و دختر و طفل لباس‌های‌زری بسیار بلند پوشیده، کلاهها بترکیب غریب برسر گذاشته، جمیع موی سر را یك گیس بافته از عقب آویخته پارچه‌ها سرآن گذاشته‌اند، و زیور بسیار از هرچیز به خود کرده بودند. بعلت(۱) تغییر لباس مشخص بودکه اهل فیوج میباشند، چراکه لباس زنان آنها با لباس این بازی‌گرها مغایرت تمام دارد.

باری قدری خواندند و قدری به‌قسمهای غریب رقص کردند و تقلیدها می‌کردند و حرکات نمودند. بعد از زمانی باز پرده بزیر افتاد و آنها غایب شدنـــد. قلیلی که گذشت پرده را کشیدند، کوه و جنگل و رودخانه‌ها نمایان شد و سپاه و سالدات بسیاری از هر قرال فرنك جوقه به‌جوقه علم‌های خود را دردست گرفته می‌آمدند. مشخص شد که تقلید قزال‌های فرنك است که با ناپلیان دعوا کرده و او را شکست داده و فـــرار کرده بود می‌باشد. و علم وطبل اروس را پیش‌روی همه می‌کشیدند، تا اینکه صف‌آرائی کرده دوسه نفر بزرگان آنها پیش آمده، قدری خواندند و قدری گفتگو کردند. بعد سپاه درهم ریخته، دعوا و رقص باهم می‌کردند، و بسیار طول کشید و بطریق سایر رقص و تقلید آنها بی‌مزه نبود.

بعد از آن درختی در میان همان تالار آورده آتش زده، به‌طریق اسباب آتش‌بازی به اقسام مختلف آوازها می‌کرد و از هرطرف تیری و چیزی می‌جست. تا اینکه تمام شد. هریك برخاسته(۲) به منزل خود رفتند.

صاحبی ایلچی بعد از ملاحظهٔ آنها از آنجا برخاسته(۲) با مهمانداران و همراهان معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند.

یوم دوشنبه سیزدهم الی چهارشنبه پانزدهم: امری‌که قابل تحریر باشد واقع نبود. گاهی بعضی ازبزرگان آمده دیدن می‌کردند. روزی همگی تجار ایرانی، که در مسقو بودند به دیدن صاحبی ایلچی آمده، فقرات بسیار از سوء سلوك و بدرفتاری اهالی‌گمرك حاجی ترخان با ایشان بیان می‌کردند.

صاحبی ایلچی درجواب گفتند که حال منازعه فیمابین دولتین متـــروك، وبنای مصالحه و اتحاد در میان است. بعدها قسمی میشود که ایشان به طریق عهدنامه که‌فیمابین، قرار یافته رفتار کرده باشند. آنها را از قرارداد عهدنامـــه مطلع ساختند. خـــوشوقت گردیدند، به‌محل خود رفتند.

باقی روزها به مطالعهٔ کتاب و گردش منزل و تأکید در اتمام رخوت و بالاپوش و اسباب عمله‌جات مشغول بودند.

یوم پنجشنبه شانزدهم: چون وزیر چهارم دولت روس در مسقو آمده «بود» در طبقهٔ زیرین همین خانه منزل داشت، بدیدن صاحبی ایلچی آمده، و راه ورسم دوستی و

۱ــ متن: وبعلت ۲ــ متن: برخوابسته

تعارف بجای آورده، مذکور می‌نمود که دراوقات آمدن شما به پتربورغ من در انجام امورات شما بسیار خواهم کوشید. از این مقوله قدری صحبت داشته به منزل خود رفت. صاحبی ایلچی اراده داشتند که به‌وصیت سردار تفلیس عمل کرده خواهر او را دیدن کرده‌باشند. بساناویچ مهماندار، مذکور نمودکه در عرض راه پاره‌ای مکان‌ها و چیزهای غریبه هست‌که اگر میل باشد دیده باشید(۱).

صاحبی ایلچی قبول نموده، گاریت مخصوص خواسته، با مهمانداران و همراهان سوار گردیده، روانه شدند. در عرض راه خانه‌های عالی و مکان‌های مرتفع بسیار به نظر آمد که سوخته شده بود. به قلعه‌ای رسیدیم قدری آن را خراب کرده بودند. وسعت تمام داشت و اگر آباد بود مکان مستحکمی میباشد.

از آنجا گذشته به محلی و مکانی رفتیم که اسلحه و اسباب قدیم آنچه داشتند در آنجا گذاشته بودند. به ورود آنجا ملاحظه شد که از هر مقـوله اسلحه و هر اسبابی که به‌رسم هدیه و تحفه، پادشاهان سابق، به پادشاهان روسیه داده‌اند، آورده در این مکان گذاشته‌اند. از جمله چندین تاج پادشاهی به‌ترکیب کلاه کیانی و قسم دیگر بود، که از طلا ساخته مکلل به جواهر کرده بودند. دو تاج آن هریك یاقوت درشتی بالای آن بود، که خوب می‌نمود. و اسلحه و یراق از مقولهٔ شمشیر، وکارد، و توپـز، و قـداره، و کلاه‌خود، و قلچاق، و چهار آینه و غیره به اقسام مختلف و ترکیبات غریبهٔ قدیم در آنجا ملاحظه‌شد. بعضی‌طلا؛ بعضی‌مطلا، بعضی مکلل، برخی غیرمکلل. مذکور می‌نمودند. که چند چیز ازمقولهٔ توپز و شمشیر، و قدری اسباب دیگر از جانب شاه‌عباس به رسم هدیه به اینجا آمده، و باقی از سایر پادشاهان صفویه و روم و بعضی فرنگان میباشد، که به‌مرور ایام در اینجا آورده‌اند. بسیاری اسباب زرین و یراق طلا مرصع بـه طریق عثمانلو نیز در آنجا ملاحظه شد. چندین صندلی به‌ترکیب صندلی‌های شاهانهٔ ایران در اینجا ملاحظه شد. ازجمله دوعدد آن‌طلا ومکلل بود، به‌اقسام سنگ‌ها. مذکور می‌کردند که ازدولت شاه‌عباس است و چند عدد عصا بود می‌گفتند یکی از مال نادرشاه است. در سرها ی‌آنها زمردهای بسیار درشت آویخته بودند، و مکلل بود. ظروف(۲) بسیار از اسباب کارخانه و مجلس پادشاهان به‌طریق آیین رومی و فرنگی، ازمقولهٔ مجموعه و قاب و صحن(۳) و بشقاب‌های بزرگ ازطلا ونقره و مطلا در آنجا بسیار بـود که می‌گفتند از مال مجالس و کارخانجات پادشاهان قدیم است که به‌اینجا آورده‌اند.

اسباب چینی و بلور و بارفطن ازچیزهای قدیم بسیار بود، و همچنین رخوت و بیدق‌های عجیب و غریب و پارهٔ اسباب دیگر که مصرف آن معلوم نبود، در آنجا بسیار بود که به‌مرور ایام جمع‌آورده در آنجا گذارده‌اند.

غرض(٤) ازگذاشتن این‌اسباب واین‌اساس درمسقو این‌است‌که چون مسقو پایتخت قدیم روس است و حال هم هروقت پادشاه تغییر بهم میرساند، در مسقو میروند و درآنجا رفته تاج شاهی بسر گذاشته از آنجا بجای دیگر میروند. درحین آمدن ناپلیان به مسقو مجموع این اسباب را برده در جائی ضبط کرده بودند، و بعد باز مجدد، آورده بهمین

۱ـ متن : دیده باشد ۲ـ متن : وظروف ۳ـ صحن=قدح، فرهنگ عمید ٤ـ متن : وغرض

مکان گذاشته‌اند. بعد از ملاحظهٔ آنها و دیدن آن خانه و اسباب، روانهٔ مکان دیگرشدیم.

در آنجا بقدر هزار عدد توپ یکذرع و دوذرع وچند عدد پنج‌شش ذرعی ملاحظه شد، که در جائی گذاشته بودند و تمام آنها از مال فرانسه بود که در دعوا بجا مانده وگرفته به‌مسقو آورده بودند؛ وخود فرانسه گذاشته رفته بودند. در آنجا خمپاره(۱) ملاحظه شد دهنهٔ آن یك‌ذرع در یك ذرع، و قد آن پنج ذرع تمام و گلولهٔ آن بقدر خمرهٔ اتوکشان می‌بود. مذکور می‌نمودند که دوسه دفعه خالی کرده‌ایم قدری از مسقو خراب شده است. بدانجهت حال دیگر آن را از دست انداخته‌ایم. اما چیز غریبی است. از آنجا به‌جباخانه، و خانهٔ توپخانه رفتیم‌که فـرانسوی‌ها(۲) باروط ریخته آن خانه را آتش زده‌اند.

وضع و ترکیب و وسعت و ارتفاع و اساس آن خانه‌ها ازحد تحریر بیرون است. اما حال خراب است و در آبادی آنها مشغول میباشند. از آنجا که عبور شد زنگی به ترکیب ناقوس در میان راه ملاحظه شد. مذکور کردند که‌نصف نقره، و نصف مس است، وپانصد پود میباشدکه هرپودی پنج من ایران است. مصرف این، آن است‌که دردعوائی که سپاه بیحد باشد این را به عراده [ای‌که] همراه دارند و زنگی دارد میکوبند. سپاه آواز آن‌را شنیده جمع میشوند. و آواز آن چهار فرسخ تمام میـرود. از آنجا عبور شده، خانه‌ها، کلیساها، مکان‌های بسیار سوخته و خراب و منهدم شده ملاحظه شد.

بررود آبی عبور شده، بخانهٔ گرافینه همشیرهٔ سردار تفلیس رفتند. در آنجا چند نفر زنان بزرگان و کسان او جمع بودند. عزت و احترام بسیار کردند. و تعارفات رسمی بعمل آوردند. چای(۳) درآنجا صرف شد. زنی ازاقوام او در آنجا دیده شدکه او را گرافینه الف می‌گویند مرواریدهای بسیار درشت زینت سرو گردن خود کرده بود و اثاث(٤) تمام داشت. مشخص شدکه آن زن‌را پدر و مادری نیست، ودختر است، وشوهر قبول نمی‌کند، و دولت و ثروت ورمه و اسباب واثاث(٤) بسیار دارد. ازجمله سالی‌بیست سی هزار تومان کره از رمهٔ خود می‌فروشد و شصت هفتاد هزار خانوار رعیت از خود دارد، وکارخانه‌ها (۵) از هر حرفه در شهر مسقو از خود دارد و دولت آن بسیار است و با وجود حسن صوری و کمالات معنوی که از آن ظاهر بود شوهر قبول نکرده و نمی‌نمود..

قدری درآنجا توقف و بعد از آنجا حرکت و روانهٔ منزل شدند. این روز وشب به‌طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه هفدهم و شنبه هجدهم: امری واقع نبود و در منزل اوقات شب وروز می‌گذشت.

روزی صاحبی ایلچی بازدید بالاشف وزیر چهارم روس که در همین خانه منزل داشت و بدیدن صاحبی آمده بود رفتند. مذکور میفرمودند که مرد دانشمند زیرکی به‌نظر آمد.

۱ـ متن : خماره ۲ـ متن : فرانسه ۳ـ متن : چاهی ٤ـ متن : اساس
۵ـ متن : کارخانجات

یوم‌یکشنبه نوزدهم: صبح جمعی ازبزرگان بهمراهی مهماندار به‌دیدن صاحبی‌ایلچی آمده، بعد قدری خود را مشغول صحبت کتاب و گردش منزل نمودند. این شب درخانهٔ گرافینه الف‌که فی‌الجمله ذکر احوالش در روز رفتن خانهٔ خواهر ردیشچوف سردار تفلیس بیان شده، صاحبی ایلچی موعود بودند.

چون در مسقو شهرت تام تمامی دارد که احدی نیست که دولت و ثروت و وضع و سامان آن را داشته باشد و همیشهٔ اوقات پادشاه و بزرگان را در خانهٔ خـود ضیافت کرده، تعارفات می‌کند و خویش نزدیك ردیشچوف است.

صاحبی ایلچی نظربه‌خاطر (۱) همشیرهٔ ردیشچوف پاسی ازشب گذشته،بامهمانداران و همراهان روانهٔ خانهٔ او شدند. به‌ورود آنجا میدانی مدور به‌نظر درآمد که دورهٔ آن یك‌ورث راه بود. تمام دورآن را به‌فاصله نیم‌ذرع به‌قسم خوش آینده چراغان کرده بود که یکی از یکی پس و پیش واقع نشده بود، و شمعها در آنجا گذاشته میسوخت.

با وجودیکه آن شب به‌حدی هوا سرد بود که اهل مسقو مذکور می‌کردند که فوق آن دیگر نخواهد شد. غیر اهل آنجا اگر کسی پنج دقیقه در بیرون خانه و اطاق می‌ایستاد، یقین خشك و برطرف میشد. جمعی کثیر از ملازمهای همان گرافینه در آن میدان ایستاده متوجهٔ شمعها بودند که‌اگر یکی خاموش شود دفعی عوض روشن کرده، بجای آن بگذارند. از آنجا گذشته داخل خانهٔ او شدیم. طورمصوف و بزرگان که‌آنجا بودند با میزبان برسر راه آمده، تعارف بسیاری کردند و به عـزت و احترام کلی از چندین اطاق‌ها و مکان‌های عالی‌گذشته داخل اطاقی شدیم. در آنجا ملاحظه شد که بقدر یکصد زن و دختر نیکومنظر که همه از بزرگان آنجا بودند، روی کرسی‌ها نشسته با همگی به آئین خود تعارف بعمل آوردند.

اغلب تعارف زنان و دختران ایشان این است که نزدیك که میرسند، قدری پای خود را خم کرده، قد را کوتاه می‌کنند و در نهایت آهستگی کفل را حرکت میدهند. منتهای تعارف ایشان به این طریق است. باری بعد از تعارفات، ملاحظه شد که گرافینه الف‌که صاحب‌خانه باشد مروارید و الماس درشت بسیار زینت سرو گردن و سینه وگوش و آغوش خود کرده، خود را در کمال زیبندگی، آراسته گردانیده، زنان و دختران دیگر، هریك بقدر حال، خود را در رهگذر لباس و جواهرآلات زینت کلی کرده ، برروی کرسی‌ها قرار گرفته‌اند، چون این خانهٔ او مشرف به سی چهل اطاق میباشد که هریك از هریك زینت و اسباب و آرایش و تصاویر و آینه‌ها بیشتر دارد ساعتی در آن اطاق اول نشسته چای(۲) صرف شد و در همهٔ این اطاق‌ها، مـرکبات بسیار از مقولهٔ نارنگی و لیموو نارنج و اقسام گلهای رنگارنگ و ریاحین در خمره‌های چینی و کاشی خوش‌رنگ درمیان‌گل‌گذاشته چیده‌اند. وتمامی مرکبات مثمر، و درعین طراوت می‌بود. بعداز لحظه‌ای از این مکان برخاسته(۳) به‌اطاق رقص‌که بال می‌گویند رفتند. ابتـدا طورمصوف که حاکم و صاحب اختیار آنجا بود، برخاسته(۳) دست گرافینه الف را که

۱ـ متن : خواطر ۲ـ متن : چاهی ۳ـ برخواسته

صاحب‌خانه بود گرفته و هر مرد دیگر دست زنی و دختری را گرفته به‌رقص درآمدند، و سازنده‌ها در غرفه‌های اطاق نشسته، ساز و نوا می‌نواختند، و پیشخدمتان از اطراف شربت‌ها و میوه‌ها و مربیات و حلویات(۱) در دست گرفته به هرکسی می‌دادند.

ضیافت این شب و رقص‌کردن زنان ودختران نسبتی به زنان پیش نداشت به جهت اینکه زنان و دختران نیکوروی در اینجا بسیار بودند، و به خوش‌آینده‌گی تمام رقص می‌کردند. قدری که از این فقرات گذشت از آنجا برخاسته به‌اطاق میز که مکان صرف غذاست رفتیم. در آنجا میزی گسترده بود که انواع و اقسام مأکــولات و میوه‌ها و شیرینی‌آلات و مربیات، آنچه بخاطر بگذرد به آئین آنها در آنجا آماده و موجود بود، و همه را در ظروف طلا و نقره و بلور و بارفطن گذاشته بودند. کارد و قاشق‌و چنگال که آئین آنها هست تمام از طلای فرنگی گذاشته بودند. درخت نارنجی مثمر در میان میز بود که همهٔ مردم که دور میز بودند در زیر درخت نارنج واقع شده بودند، از بس بزرگ و شاخ برگ وثمر بسیار داشت.

شمعدان‌های بسیار ممتاز، اسباب بلور و طلا و نقره از هرچه درکار بود، بسیار بود. آن شب مذکور میشد که همین دختر الف در هنگامهٔ فرانسه و دعوای ناپلیان ، دوملیان وجه نقد [کذا] که دویست هزار تومان بوده باشد، به پادشاه روس اعانت‌کرده و داده است. دولت واسباب و اثاث آن را ازاین قرار میتوان قیاس‌کرد. بقدر دویست سیصد کنیز سفیدروی سرخ‌موی که هریك بدیگری ترجیح دارد در همین خانه ازخود دارد که دایم متوجهٔ خدمات و امورات او میباشند.

دولت و اثاث (۲) آن بیحد است. بهرحال بعداز صرف غذا، قدری دیگر به‌صحبت مشغول بودند و هر ساعت احترام بسیار به صاحب ایلچی می‌نمودند، تا اینکه قلیلی به صبح مانده، از آنجا حرکت و روانهٔ منزل شدند.

این شب مسموع شدکه ناپلیان دوازده صد هزار نفر از خلق اروس قتل‌کرده، و در دعوای آنها جماعت پروس فتح کرده و باعث شکست او شدند. دیگر مــذکور می‌کردند که باعث آتش زدن خانه‌های مسقو بیشتر پادشاه اروس بوده که در جزو آدم تعیین می‌نموده‌که می‌آمدند و شب‌خانه‌ها را آتش می‌زدندکه هم فرانسه از توقف مسقو مأیوس شود و هم روسیه میل به دولت فرانسه ننماید.

دوشنبه بیستم الی چهارشنبه بیست‌و نهم: هیچ امری‌که قابل تحریر باشد واقع‌نبوده و در همین روز اول نوشتجات بسیار ارسال تفلیس نمودند که سردار آنجا ارسال ایران کرده باشد و سایر اوقات به‌مطالعهٔ کتاب و گردش منزل و صحبت با همراهان می‌گذشت. شبی از شبها بساناویچ از جانب طورمصوف آمده وعــدهٔ رفتن به آپره را از صاحبی ایلچی خواست. صاحبی قبول نمی‌نمودند، مشارالیه اصرار و التماس بیحد کرده، قبول کردند و قدری از شب گذشته بهمراهی مهمانداران و همراهان در آن مکان رفتند به طریق همان شب اول اساس برپا کرده بودند، که به تفصیل قلمی شد. بعد از دیــدن تقلید و رقص و بازیها، مراجعت به منزل و استراحت نمودند.

۱ــ متن : حلوایات ۲ــ متن : اسباس

یوم پنجشنبه غره شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۲۳۰ : به تکلیف بساناویچ و اصرار صاحب خانه، صاحبی ایلچی [به] تماشای کارخانهٔ او رفتندکه بعضی چیزهای (۱) غریب دارد، ملاحظه شده باشد، اسباب بسیار از مقولهٔ ظروف چینی و بارفطن و بلور که بعضی‌غرابت کلی داشت ازحیث بزرگی وترکیب وطراحی، درآنجا ملاحظه شد. تفنگی وطپانچه[ای] که قنداق یك پارچهٔ شیرماهی خوب داشت، نیز ملاحظه شد. قدری سنگ آورده ملاحظه نمودند. چندان امتیازی نداشت. چیزی که در آنجا امتیاز بسیار داشت ساعتی بود دو قد آدم. [که‌یك] استاد انگریز[ی] پانزده سال درآنجا توقف کرده، ساخته بود. اسباب واثاث(۲) وطلاکاری بسیار داشت. اقسام ساز را مینواخت دری داشت باز می‌کردند آبی نمایان میشد که از کوه بسرعت بزیر می‌ریزد و برف می‌بارد و سوار و پیاده و شکارگاه و چمن در پای آن کوه بسیار ظاهر میشد و زنگ هم می‌زد، و قرص خورشیدی دربالای آن ساخته بودندکه بطریق وقت زوال(۳) ظهر در عین آفتاب نمیتوان به‌خورشید نگاه کرد. آن هم همان طریق چشم‌را آزار می‌کرد. شب‌پره و جانوران بسیار در اطراف او ساخته، کار گذاشته بودند. هریك بعادت خود حرکت می‌کردند، و همچنین چیزهای غریبه در آن ملاحظه شد. بعد ازآنجا رفته، کارخانه[ای] داشت که به طریق یزد و کاشان اقسام شال‌ها[ی] ساده و بوته [داربه]، هر رنگ وهر طرح می‌بافتند به جهت مصرف اهل خودشان بد نبود، اما دوامی ندارد و زود برطرف میشود. بعد از ملاحظهٔ آنها، روانهٔ منزل گردیده به طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه دویم، وشنبه سیم، ویك شنبه چهارم: امری‌که تازه وقوع یافته باشد واقع نبود. روزی بساناویچ ایشیك آقاسی طور مصوف، از جانب او آمده به‌اصرار هرچه تمامتر وعدهٔ ضیافت درخانه طور مصوف [را] از صاحبی ایلچی خواستند.

صاحبی قدری از شب‌گذشته به‌گاریت پادشاهی سوارگردیده، به آنجا رفتند، واو انواع عزت و احترام بجای آورده، بعد از تعارفات میزی در کمال تنقیه و آراستگی چیده، چون ناظر وطباخ و شربتدارصاحبی ایلچی را برده بودند، به‌طریق دستورایران، اقسام مأکولات موجود بود. ساز و نوا(٤) می‌نواختند. ساعتی توقف و غـذا صرف کرده، بعد از صرف غذا قدری به‌صحبت و تعارف مشغول گردید. چون این شب درهمان خانهٔ بزرگ پادشاهی که در شب دویم ورود رفتیم و تفصیل آن قلمی شده ، وعده رقص و بال داشتند. طورمصوف اصرار بیحد زیادی کرده، صاحبی ایلچی قبـول نموده از خانهٔ طورمصوف به‌منزل آمدند و قدری [بعد] از آن بهمان مکان رفتند. بـه طریق همان شب جمعیتی بود رقص می‌کردند قدری توقف و ملاحظه کرده، از آنجا معـاودت و استراحت شد. روز و شبهای دیگر در منزل بسر برده شد و امر تازه[ای] نبود.

دوشنبه پنجم : صبح یکنفر از بزرگان روس آمده ، مذکور نمودکه پاره[ای] اسباب قطعه، در خانه دارم ومی‌خواهم شما ملاحظه نمائید، و وعدهٔ ضیافت از صاحبی ایلچی خواسته به‌منزل خود رفت. این روزها صاحبی ایلچی قدری سوار گاریت گردیده بهمراهی مهمانداران به دیدن‌کارخانه‌های(۵) ایشان رفتند. از جمله کارخانهٔ سفیدبافی

۱ـ متن : چیزها ۲ـ متن : اساس ۳ـ متن : ذوال ٤ـ متن: سازونواز ٥ـ متن‌کارخانجات

که دستگاه و اثاث (۱) واسباب ازچوب درنهایت صفا وخوبی برپاکرده، پنبهٔ ممتاز که از هند می‌آورند، اهل انگریز گرفته به‌ایشان می‌فروشند، و آنها ریسمان کرده سفید می‌بافند. الحق سفید ایشان منتهای امتیاز و لطافت [را] دارد، و از همان سفید در کارخانهٔ چیت سازی برده اقسام رنگ‌ها و قسم‌ها چیت‌زده به‌مصرف می‌رسانند. اما رنگ چیت اروس دوام ندارد، به‌محض اندك استعمال برطرف می‌شود، به‌خلاف چیت‌انگریز که پاره [هم] که می‌شود رنگ آن عیب نمی‌کند و دوام بسیار هم دارد.

چندین کارخانهٔ سفیدبافی و چیت‌سازی راگردش کرده، ملاحظهٔ دستگاههای آنها را نمودند. این کارخانجات آنها با کارخانجات جولائی ایران چندان مغایرتی ندارد، مگر اینکه اینها وسیع‌تر و عمله بیشتر دارند، و زودتر پارچه را به‌اتمام می‌رسانند، و اسباب و اثاث (۱) اینها بیشتر است. احتمال دارد درهرکارخانه، روزی چندین توپ ، چندین قسم سفید از دستگاه بزیر می‌آورند و هر یك کمال‌صفا و امتیاز دارد. وهمچنین کارخانجات چیت‌سازی که درکمال‌پاکیزگی و سرعت، روزی چندین توپ از همان سفیدها را در هرکارخانه چیت زده، از دستگاه بزیر می‌آورند.

بعد از ملاحظهٔ آنها چون صاحب کارخانجات کدخداباشی آن محلات و از جمله معتبرین آنجا بود و خانهٔ نشیمن او در همان حوالی بود، اصرار زیادی‌کرده ، صاحبی ایلچی را به‌مکان مرغوبی در خانهٔ خود برده، چای (۲) شیرینی به‌آئین خود آورده صرف کردند. بعد(۳) از آنجا به‌عزم ملاحظهٔ کارخانهٔ ماهوت سازی روانه شدند.

به‌ورود آنجا جمعی ازاعیان که سرکار و صاحبجمع کارخانه‌جات ماهوت هستند، در سر راه آمده، عزت و احترام بسیار نمودند؛ و صاحبی‌ایلچی را در سر همه دستگاه و اساس ماهوت‌سازی برده نشان دادند.

وضع‌کارخانه و ساختن ماهوت آنچه ملاحظه شد از این قرار است که ابتداپشم سفید را به طریق همه‌جا یا بچرخ یا به‌دست می‌ریسند وکوروك‌کرده آماده می‌نمایند و دستگاهی به‌طریق دستگاه جولائی به‌جهت بافتن ماهوت برپا می‌کنند. غرض آن دستگاه سه ذرع ایران میشود. چوب بسیارکلفتی بنحو چرخ در پیش روی‌دستگاه کارگذاشته‌اند که آنچه بافته می‌شود دورآن چوب‌پیچیده می‌شود. و عرض‌کار را ابتدا بقدر دو ذرع و دوذرع‌ونیم قرارمی‌دهند و ازهرطرف بقدر چهار انگشت حاشیه ازپشم سیاه یا رنگ دیگر به دستگاه می‌گذارند و آنوقت به‌طریق کرباس آن را می‌بافتند. بیست ذرع، سی چهل ذرع، هرقدر می‌خواهند که مساوی یك توپ شود. بعد که بقدر منظور بافته شد، آن را از دستگاه بزیر آورده، بجائی می‌برندکه درآن مکان آب‌گرمی دارد. آن را در آب انداخته چرخی داردکه به آن چرخ و لگد پا و چوب کتك‌دستی اینقدر آن را می‌زنندکه ازخود کورك بیرون آورده، به‌طریق نمد می‌شود، وازعرضی که‌دارد نیم‌ذرع کمتر یا بیشتر کسر می‌کنند. بهمین جهت ابتدا عرض [را] زیاد می‌گیرند. آنوقت از آب گرم درآورده، خشك می‌کنند،و به‌کارخانه می‌آورند، و آن را در روی تختهٔ بلندی‌که اندك سرازیر کارگذاشته‌اند ، مـی‌اندازند، و قشوی از آهن ساخته به‌دست

۱ـ متن : اساس ۲ـ متن : چاهی ۳ـ متن : وبعد

گرفته بر روی آن می‌کشند که آنچه کورك دارد بلند شود.

بعد چیز بزرگی ازآهن به‌ترکیب مقراض ساخته‌اند و دم آن بسیار تیز است، در زیر بغل گرفته آن‌را روی‌آن ماهوت می‌کشند. کورك‌هائی که بلند شده می‌چینند. و پاك می‌کند. باز قشو می‌زنند و بهمان مقراض می‌چینند تا چندین دفعه که بدانند خوب به‌عمل آمده است.

آنوقت از آنجا برداشته، به‌کارخانهٔ رنگ می‌برند. آنجا کارخانهٔ وسیعی میباشد بقدر بیست سی حوض ساخته‌اند. هرحوضی سه چهار ذرع دوره دارد و در زیــر هــر حوض دیگی بزرگ کار گذاشته کوره بسته‌اند و آتش در زیر آن میسوزدو هر حوض یك قسم رنگ دارد و درجوش است.

دو چوب کلفت این‌طرف و آن‌طرف حوض کار گذاشته‌اند و چوب مشبکی‌دروسط آن‌گذاشته، میل‌آهنی درمیان‌آن کرده‌اند. ماهوت‌را آورده روی چوب، مشبکه‌می‌اندازند و دو نفر در دو سمت حوض ایستاده پاروئی در دست دارند، و یکنفر عقب ایستاده میل آهن راگردش میدهد. ماهوت از یکطرف داخل حوض می‌شود؛ یکنفر پارو به‌آن میزند که تمام ماهوت داخل رنگ می‌شود، و رنگ برمیدارد، و بعد میل آهن را از طــرف دیگر می‌گرداند، ماهوت از حوض بیرون آمده به‌این‌طرف فرو می‌رود، و باز پــارو می‌زنند، تا تمام رنگ بردارد.

هفت هشت دفعه بهمین نسبت ماهوت را از هردو طرف در آن حوض رنــگ انداخته و بیرون می‌آورند، تا هنگامی‌که خاطرجمع شدندکه رنگ برداشته آن‌رابجائی برده روی بندها انداخته خشك می‌کنند و بعدبه‌کارخانه آورده بازهمان قشو و مقراض را چندین دفعهٔ دیگر روی آن می‌کشند تا اینکه آنچه باید بشود می‌شود. آنوقــت برداشته به‌کارخانهٔ پرداخت و قید می‌برند.

کیفیت آنجا [به]این‌طریق است‌که بعد از اینکه ماهوت ازساختن و رنگ‌کردن به‌عمل آمد و به‌اینجا آوردند. ماهوت را پهن‌کرده ، تاه می‌کنند و چندین قطعهٔ مقوای کلفت، بقد تاه ماهوت ساخته لابلای ماهوت می‌گذارند و می‌پیچند بعد چندین عــدد پارچه از مس ساخته‌اند، در زیر و بالای آن ماهوت می‌گذارند. بعد چندین عدد پارچهٔ آهن بهمان قد و اندازهٔ تاه ماهوت ساخته‌اند و در کوره‌ها گذاشته گرم کرده‌اند. آنها را می‌آورند و بالای آن پارچه مس‌ها می‌گذارند و همچنین دوسه فقره به‌همین طریق، آن ماهوت را در لابلای مس و آهن گرم جا میدهند. آنوقت قیدی ساخته‌اند، چــرخ آهنی در بالای آن‌کار گذاشته‌اند. دو چوب بسیارکلفت در اطراف آن است، تختـهٔ بسیارکلفتی در وسط آن میباشد، آدمی، ایستاده چرخ را حرکت می‌دهد تخته بالامی‌رود ده توپ بیست توپ هرقدرماهوت به‌نسبتی‌که تحریر یافت‌آماده شده لای‌آن قیدمی‌گذارند و چرخ را پیچ داده آن‌تختهٔ بزرگ بزیر آمده روی آن ماهوت را می‌گیرد و در آنجا محکم می‌شود.

چند روزی در آنجا هست، به‌همان بخارگرمی آهن که به‌مس میرسد و از مس به‌مقوا و ماهوت میرسد، آن ماهوت صاف و هموار و تاه‌گرفته می‌شود ،و پرداخت بهم می‌رساند. آنوقت ازقیدبیرون آورده‌به‌انبارها ومکان‌ها بردہ‌گذاشته به مصرف می‌رسانند.

وضع ساختن ماهوت این است. اما آلت و اسباب و اثاث و دستگاه بسیار دارد، که اگر کسی خواهد حقیقت و ترکیب آن را بداند موقوف به‌ملاحظه است و از تحریر، دستگیر نمی‌شود. باری بعداز ملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی روانهٔ منزل گردیده، باقی روز و شب بنحو سایر ایام گذشت.

سه‌شنبه ششم و چهارشنبه هفتم : امری که تازگی داشته باشد واقــع نبود، روزی شخصی انگریزی که گاهی صاحبی ایلچی نزد او مشق انگریزی می‌کنند، آمده کتابی به‌خط انگریزی مبنی بــر وقایع ایام سفارت ایشان به لندن و گزارشاتی که واقع شده بود، آورده به ملاحظهٔ ایشان رسانید. روز دیگر آقا محمد علی مازندرانی که زبان اروس راکسب کرده است، ازایران وارد و رقم نواب اشرف ولی‌عهد و نوشتجات از هر یك امنای دولت علیه آورده، مبنی براینکه مطالباتی از بعضی تجار ایرانی دارد، گرفته تسلیم شود، و حال اینکه، مدعی ادعاهای کلی از او داشت . همین روز در خانهٔ همشیــره ردیشچوف سردار تفلیس موعود بودیم. قدری به روز مانده بهمراهی بساناویچ مهماندار و همراهان به‌منزل او رفته عزت و احترام بسیار بجای آورده،(۱) چند نفری [از] زنان‌و مردان بزرگان در آنجا بودند. همگی راه و رسم تعارف مرعی داشته ،بعداززمانی به‌اتفاق در سر میز رفته به‌آئین خود هرقسم مأکولات آماده‌کرده بودند. همگی نشسته صرف نمودند و به‌صحبت مشغول بودند.

بعد از صرف [غذا] از آنجا برخاسته (۲) به مکان اول رفته نشستیم (۳)، قدری صحبت ازهرجا درمیان‌بود. بعد صاحبی ایلچی روانهٔ منزل گردیده، استراحت نمودند.

یوم پنجشنبه هشتم : قدری به مطالعهٔ کتاب و مشق‌انگریزی مشغول بودند ودرمنزل گردش می‌نمودند تا شام شده جنرال بساناویچ مهماندار، و سایرمهمانداران آمده‌کاریت مخصوص آورده، که به رسم ضیافت به خانهٔ جنرالی‌که چند یوم قبل ازاین وعده خواسته بود بروند.

صاحبی ایلچی با همراهان روانهٔ منزل او شدند. طورمصوف و همهٔ بزرگان در آنجا حضور داشتند. انواع و اقسام احترام‌و مهمان‌نوازی بجای آوردند. ساعتی درمکانی نشستند بعد به مجلس رقص رفتند. در آنجا زنان و دختران خوش‌روی بسیار بودند، و همگی بنحوی که سابق تحریر یافته، خود را آراسته کرده بودند و به‌رقص درآمدند.

صاحب‌خانه دختری داشت که یك هفته بعد به خانهٔ شوهر میرفت. شوهر او هم‌در آن مجمع (٤) حضور داشت آن دختر با وجود حسن صوری درآن شب اقسام رقص‌ها و بازیها کرده، هفت هشت دفعه تغییر لباس داده، هر دفعه لباس غریبی پوشیده، و رقص تازه‌ای کرده و به طریقی تقلید رقص اهل هند، و حرکات زنان آنجا را کرده، که اهل مجلس همه حیران او بودند، و خالی از مزه نبود.

این شب اغلب زنان و مردان بزرگان چیزهای غریب به‌صورت عجیب برروی خود بسته بودند، و لباس‌های غریب پوشیده در میان مردم می‌گشتند، و رقص می‌کردند، و

۱ـ مج : به‌عمل آوردند ۲ـ متن : برخواسته ۳ـ متن : نشسته ٤ـ مج : مجلس

صحبت میداشتند، و کسی ایشان را نمی‌شناخت که کیستند و این عمل را نزد خود مسخرات(۱) می‌گویند و غالب شبها زنان و دختران و مردان بزرگان همین چیزها را به صورت بسته به‌مجالس رقص می‌برند، و اقسام صحبت‌ها می‌دارند و کسی نمی‌شناسد که، کیست وقاعده هم نیست که احدی در مقام تفحص و تحقیق برآید که این شخص که بود. این عمل در میان ایشان متداول است.

خلاصه این شب از رقص زنان و حرکات و بازیهای دختر صاحب‌خانه ومصفرات بعضی از ایشان چندان بی‌مزه‌گی واقع نبود، بلکه بسیار بهتر از ضیافت‌های پیش‌گذشت. بعد از این فقرات صاحبی ایلچی، ساعتی به‌مکان دیگر توقف کرده، چای (۲) صرف نمود و از آنجا روانهٔ منزل‌گردیده استراحت نمودند.

یوم جمعه نهم: صبح قدری مشغول درس مشق انگریزی و بعد صرف غذا و گردش منزل بودند، تا شام شد. چون این شب برسم دیدن اسبان گرافینه‌الف خویش ردیشچوف سردار تفلیس‌که وصف دولت و اثاث(۳) آن پیش تحریر یافته، در خانهٔ اوموعود بودند. قدری از شب‌گذشته بساناویچ مهماندار آمده، گاریت مخصوص آورده، صاحبی ایلچی سوار و باهمراهان روانهٔ خانهٔ او شدند. طورمصوف و همه بزرگان و زنان ایشان در آنجا حضور داشتند. انواع و اقسام حرمت و تعارف و مهمان نوازی بجای آوردند. گرافینه خود در سرراه آمده، راه و رسم مهمانداری بسیار بجا آورده، ساعتی در مکان مطلوبی توقف، چای(۲) و شیرینی صرف نموده، بعد ازآنجا برخاسته(٤)، باطورمصوف و جمعی بزرگان و بسیاری از زنان روانهٔ طویلهٔ گرافینه شدند.

وارد آنجا که شدیم مکانی به‌نظر درآمد بقدر پنجاه شصت ذرع طول و بیست سی ذرع عرض، و سقف آن پوشیده، بسیار مرتفع، دوسه طبقه عمارات در بالا و وسط، و زیر، داشت، اطراف تمام چهل چراغ و شمع‌های بسیار روشن بود. و در (۵) و پنجرهٔ آینه در اطراف بالا، و زیر، آن بسیار بود. سمت بالا و سمت پائین روبروی یکدیگر عمارت‌و اطاق‌های نشیمن مرغوب ساخته بودند.و پیش‌روی عمارت یك‌ذرع خرندگذاشته و محجر(٦) کشیده و ساخته بودند، وباقی این فضا را به‌طریق زمین زورخانه‌های ایران گود و یك هواکرده، خاك بسیار نرم که اندك رطوبتی هم داشت ریخته بودند، و خلق از زن و مرد در طبقات زیر و بالا بسیار نشسته به تماشا مشغول بودند.

در آخر همین فضا، دری بود گشاده شد، چند رأس اسب بسیار بزرگ مغرور بیرون آوردند. و درپیش محجر(٦) نگاهداشتند. چهار راس آن را گرافینه و سه‌دختر دیگر سوار شدند. و دو رأس دیگر [را] دونفر از مردان سوار شدند، که یکی از آنها را توپ پای آن‌را برده بود، وپا نداشت و زن‌ها در یکطرف هر دوپا را آویخته در خانهٔ زین نشستند و مردان به‌طریق دستور سوار بودند. جمعی سازنده در مرتبهٔ وسط نشسته مشغول نواختن ساز شدند. اسبها حرکت کرده به همان طریق آوازساز به راه و دو، و جستن، کج‌وراست رفته و میدویدند و گردش می‌کردند. تا دوساعت تمام به این نسبت گذشت. بعد زنان ومردان مذکوره، از اسب‌ها پیاده شده، اسب‌ها را نگاهداشتند. بعد از

۱ــ متن : مصفرات ۲ــ متن : چاهی ۳ــ متن : اساس ٤ــ متن : برخواسته
۵ــ متن : درب ٦ــ متن : معجر

آن چندین رأس اسب و کره، ومادیان آورده تماشا نمودند.

بعضی از آنها خوب و پاره‌ای وسط و بسیاری بد بود. بعد از ملاحظهٔ طویله و اسبان او، بهمراهی طورمصوف و سایرین مجدداً به خانهٔ گرافینه رفتند. در اطاق وسیعی که بحسب زینت و آرایش ازهر چیز کمال تنقیه داشت ساکن شدند. در آنجا شمعدان‌ها و چهلچراغهای بسیار روشن کرده بودند، و بقدر دویست سیصد نفر زن و دختر کوچك که همه کنیزان و خدمهٔ گرافینه بودند، در آنجا ایستاده و همهٔ خلق در روی کرسی‌ها نشسته و جمعی سازنده در یکطرف ایستاده به طریق خود ساز می‌نواختند. دونفر دختر کوچك‌و دونفر زن، نوبه به‌نوبه، درمیان مجلس آمده به‌قسم خوش‌آیند، رقص می‌کردند.

چون این طریق رقص آنها خلاف مجمع بال واقعی ورقص بزرگان آنها بود، خالی از مزه و حرکتی نبود، و بدآینده نمی‌نمود. بقدر دوساعت در آن مکان به همین‌طریق رقص کردند. بعد از آنجا برخاسته برسر میز رفتند.

میزی در کمال آراستگی و خوش‌آیندگی، برپا کرده بودند. اقسام مأکولات و شیرینی‌آلات و میوه‌ها در آنجا حاضر بود. چندین درخت لیمو و نارنگی مثمر در وسط میز گذاشته بودند. و اسباب و ظروف طلا و نقره و چینی و بارفطن و بلور بسیار وشمعدان‌ها و چهل‌چراغ در آنجا بسیار چیده بودند. و آنها به آئین‌خود غذا و شراب صرف می‌کردند. و صاحبی ایلچی و همراهان نیز غذا صرف نموده ازآنجا برخاستند(۱) و به‌مکان دیگر رفته، ساعتی توقف و مراجعت به منزل کردند.

این شب ازقرار تقریرجمعی را مشخص شدکه این دختر که صاحب خانه می‌باشد هرساله، سالی دویست سیصد هزار تومان مداخل از نفع وجه، و املاك و کارخانجات، و رمه، و سایر جهات دارد. و هرساله بقدر سی چهل هزار تومان به فقرای روسیه‌بخشش مینماید، و دولت واسباب و مال و حشم آن بی‌نهایت است، و جهت دولت آن، این است که الف پدر این دختر مردی از اواسط خلق آنها بود. یکترینه که پادشاه روس بوده، با او علاقهٔ بسیاری بهم می‌رساند. و او را نزد خود برده، از خاصان خود می‌سازد وچندان عزت و دولت به او میدهد که پایان نداشته، واوهم دایم در کار مشغول بوده، تا اینکه هردوی آنها برطرف می‌شوند. این دختر از اومی‌ماند، و مادر اوهم طرف می‌شود. مال و اموال تمام منتقل به‌دختر می‌شود و هرساله هم نفع‌کلی حاصل می‌کرد. رفته رفته به اینجا می‌رسد، والا از بزرگان واعیان روسیا نیست. لکن حال شهرت و عــزت بسیار در میان ایشان دارد. و نزد پادشاه نیز بسیار راه، و تقرب دارد.

یوم شنبه دهم: یکنفر از بزرگان روسیه به‌همراهی بساناویچ، نزد صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی به‌عمل آورده، وعدهٔ ضیافت خواست و به منزل خود رفت. بعد [ایلچی] قدری مشغول درس مشق انگریزی و صرف غذا و گردش در منزل بودند.این شب نیز بتوسط بساناویچ، در خانهٔ زنی از بزرگان و اعیان آنها که شوهر آن زن‌برطرف شده بود، موعود بودند. پاسی ازشب‌گذشته‌کاریت مخصوصی آورده، صاحبی ایلچــی سوار و به‌اتفاق مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا شدند.

۱ـ متن برخواسـتند

جمعی از بزرگان و زنان و دختران که در آنجا بودند، با زن صاحب‌خانه سر راه آمده، تعارف بسیار به‌عمل آورده، داخل مکانی شدند. به طریق پیش جمعی سازنده در گوشه‌ای نشسته ساز ونوا می‌نواختند زنان‌ومردان‌آنها بنحوی‌که سمت تحریر یافته،مشغول رقص بودند. بعد از این فقرات پنج شش نفر طفل ذکورو اناث بسن‌چهار پنج سال، آمده مشغول رقص شدند، از زنان و مردان بزرگ بسیار بهتر و خوش‌آینده‌تر رقص کردند. خالی از تماشائی نبود. بعد برخاسته(۱) برسر میز رفتند.

چون طباخ را از کارخانهٔ ایلچی صاحب برده بودند به‌طریق اهل ایران، طبخ‌های خوب کرده و اکل اروس نیز آماده نموده بودند. همگی نشسته غذا صرف کردیم. بعد از آن برخاسته(۱) ساعتی به‌مکان دیگر نشسته و باز قدری مشغول رقص وصحبت‌شدند. صاحبی ایلچی از آنجا آخر شب حرکت و روانهٔ منزل گردیده، به استراحت مشغول گردیدند.

یوم یکشنبه یازدهم: صبح، چون‌کاغذی ازایلچی بزرگ دولت‌انگریزسرگوراوزلی که در پتربورغ می‌بود رسیده بود، جواب آن‌را قلمی نموده، ارسال پتربورغ داشتند و قدری به‌درس و مشق انگریزی و گرد ش‌منزل و صحبت کتاب، خود را مشغول نمودند. این روز در خانهٔ یکی از بزرگان که گفته بود بعضی چیزهای غریب در خانه دارم و می‌خواهم به ایلچی بنمایم، موعود بودند. قدری از روز گذشته به‌همراهی مهمانداران و همراهان به خانهٔ شخص مذکور رفتند. طورمصوف صاحب اختیار مسقو و همهٔ بزرگان و اعیان آنها با زنان ایشان درآنجا جمع بودند. سر راه آمده راه و رسم تعارف و مهمانداری بجای آوردند. و بعد در اطاقی رفته ساعتی توقف [کرده] چای (۲) و شیرینی صرف شد. ملاحظه نمودیم‌که این خانه اطاق‌ها ومکان‌های بسیار دارد. و درهرجا و هرمکان تصویرات و آینه و ساعت و اسباب‌های اروس، و چیزهای غریبهٔ بسیار گذاشته‌اند.

مشخص شد که این صاحب‌خانه مردیست طالب اسباب و چیزهای ندیدهٔ غریبه، و همیشهٔ اوقات استادان صاحب صنعت[را] در هرجا باشند، به‌خانهٔ خود آورده، آنچه‌از صنعت آنها ظاهر میشده، می‌ساخته و درخانهٔ خود می‌گذارده، بعد از نشستن و ملاحظه کردن آنجا، صاحب‌خانه نزد صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمود که باید به مکانی رفته، بعضی چیزهای غریبه دیده باشید.

صاحبی ایلچی و طورمصوف و مهمانداران و همراهان و جمعی دیگر به اتفاق او رفتیم. از چندین پله(۳) بزیر رفتیم. اطاق‌های توبرتوی یکدیگر بسیار بود. گذشتیم و در هرجا و هرمکان اسباب‌ها، چیزها ازطلای فرنگی، و نقره و برنج، و مس و آهن، ساخته و گذاشته بودند. که مصرف آنها بخاطر اهل ایران نمیرسد. از آنجاها گذشته به اطاقی(٤) رسیدیم اسباب بنائی و طراحی و ساعت سازی و چیزهای دیگر گذاشته بودند. در وسط حقیقی سقف اطاق زنجیر[ی] بادانهٔ ریزه آویخته بودند. در سر زنجیر چیز مدوری از بلور بترکیب هندیانه بسته بودند. و الماس تراش بود. و چهارچوبی زیرآن گذاشته بودند. دریك طرف‌آن چیزی از برنج بترکیب کرنای کوچك، ساخته کار

۱ـ متن : برخواسته ۲ـ متن : چاهی ۳ـ متن : پله‌ها ٤ـ متن : اطاق

گذاشته بودند و ریسمان(۱) نازکی به‌لولهٔ همان کرنا بسته به‌آن چهارچوب که زیر آن بود بسته بودند که حرکت نکند.

صاحب‌خانه گفت هرکس هرچه می‌خواهد بزبان ایرانی فصیح، دهن خود را بلب این کرنای مقابل گرفته به‌گوید و جواب مطابق بشنود. شخص ایرانی پیش‌رفته، مقابل دهن کرنا ایستاد، سلام کرد. جواب در کمال خوبی آمد که همه شنیدیم. تعارفات‌رسمی کرد. در آنجا هم مطابق سئوال جواب میرسید. گفت شما سلامت هستید؟ از آنجا جواب گفت که الحمدلله. این شخص شعری خواند. او هم جواب فصیح گفت. این شخص پرسید شما چند سال دارید؟ او گفت چهل سال. و همچنین هرچه گفت جواب شنید، و ما همه نیز شنیدیم. اگرچه مادام‌که کسی‌که فارسی و ایرانی را خوب بگوید در آنجا، در مکانی نباشد و تکلم نکند ممکن نیست که این قسم جواب در عین فصاحت گفته شود. لکن چون هیچ راهی، و رخنه و گوشه و کناری، ظاهر نبود که توان یافت که این آواز کیست و از کجاست بسیار به‌نظر غریب آمد. و غرابت هم داشت. و سری از مقوا ساخته بودند و باز کرنائی در دهن او جا داده بودند و بروی صندوقی گذاشته بودند. یکنفر نزد او رفته بزبان اروس مقابل کرنا سخنان می‌گفت و جواب می‌شنید. گفتند شاید در صندوق تعبیه باشد. در(۲) صندوق را باز کردیم، پارهٔ اسباب و آلات ساعت سازی‌و چیز دیگر بود و همچنین تصویر آدم سیاهی کشیده روی صندوقی گذاشته بودند. کرنایی در دهان او بود. شخصی در مقابل کرنا رفته با او تکلم کرد، و از کرنا جواب مطابق سئوال می‌شنید. دست به‌لب کرنا گذاشتند فی‌الجمله بخار نفیر استنباط می‌شد. ظاهراً خالی از غرابت و صنعتی نبود. چرا که هیچ راهی و رخنه‌ای در آنجا ظاهر نبود، که توان چیزی از او فهمید. ساعتی در آن مکان گردش نموده پارهٔ اسباب و اثاث او را تماشا کرده، از آنمکان به اطاق رقص آمدند. در آنجا جمعی زنان و دختران و مردان ایشان بودند. به طریقی که سابق ذکر شده، ساز می‌نواختند، و زن بامرد رقص می‌کردند، و صحبت میداشتند، مدتی که از این فقره گذشت، صاحب‌خانه آمده تکلیف رفتن در سرمیز کرده، همگی در آنجا حاضر شدند.

میزی در کمال خوبی و آراستگی برپا کرده بود، و از هرمقوله مأکولات واسباب و ظروف در آنجا چیده و آماده کرده بود. تمامی نشستند و غذا صرف نمودند. بعداز صرف غذا قدری دیگر توقف و رقص و صحبت در میان بود. بعد از آنها صاحبی ایلچی، از آنجا حرکت و روانهٔ منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم دوشنبه دوازدهم شهرصفرالمظفر الی‌یوم شنبه هشتم شهرربیع‌الاول سنهٔ ۱۲۳۰:

اگرچه امری‌که تازه‌گی داشته باشد به‌هیچ‌وجه واقع نشده، اما گزارشی‌که در این روزها و شبها روی داده، این‌است‌که غالب روز به درس مشق انگریـزی و صحبت کتاب و گردش در منزل می‌گذشت و گاهی نیز به رسم ضیافت به خانهٔ بعضی بزرگـان روس می‌رفتند. از جمله، همین روز صبح، آدمی روانهٔ تفلیس بود. نوشته[ای] به سردار تفلیس قلمی نمودند، بعد بساناویچ، آمده‌که امروز شما در خانهٔ یکی از بزرگان موعود

۱ـ متن : ریسمانی ۲ـ متن : درب

می‌باشید. و کاریت پادشاهی حاضر است.

صاحبی ایلچی و مهمانداران روانهٔ دارالضیافه شدند. به ورود آنجا صاحب‌خانه و اشخاصی که حضور داشتند، در سر راه آمده، رسم مهمان‌نوازی و تعارف کلی بجای آوردند. و در مکان خواص توقف‌کرده، به دستور ایام پیش، جمعی زنان و مردان با یکدیگر رقص و گردش کرده، و بعد در سرمیز رفته اقسام مأکولات موجود بود. صرف کردند(۱) و بعد ازآن هریك بجای خود رفته، صاحبی ایلچی سوار و روانهٔ منزل گردیده، استراحت کردند(۱)، و همچنین شبی از این شبها در خانهٔ طورمصوف وعدهٔ ضیافت داشتند، با همراهان و مهمانداران روانه شدند. در آنجا مقابل خانهٔ طورمصوف به‌فاصلهٔ یکصد قدم از شمع و چراغ به‌ترکیب حصار قلعه و برج و بارو وکنگره و از یکظرف به‌ترکیب طاق‌نما، جائی ساخته بودند و چراغان کرده بودند. بقدر پانزده ذرع متجاوز طول، و دوذرع ونیم بلکه سه ذرع ارتفاع از زمین داشت، که به‌همین ترکیبات خاص، نزدیك به‌هم به‌فاصله یك وجب شمع وچراغ روشن‌کرده بودند. ازدور قلعهٔ خوبی که بیرون آن طاق‌نما باشد می‌نمود. بعد از ملاحظهٔ آن در خانه رسیدند. طورمصوف با جمعی بزرگان سر راه آمده، استقبال کرده، داخل خانه و عمارات شدند. عمارات عالی و اطاق‌های رنگین طولانی، درآنجا ملاحظه شد.اسباب واثاث(۲) بسیار از هرچیزبه‌آئین خود در اطاق‌ها گذاشته، جمعیت، زن و مرد از هرجا و هر ضیافت بیشتر بود. اما رقص کردن و بال ونشستن سرمیز، واسباب میزو صرف کردن غذا و سایر تعارفات به همان دستور ومعمول بود و خلافی نداشت، بعد از صرف [غذا] (۳)، صاحبی ایلچی معاودت به منزل، و استراحت کردند.

روزی دیگر یك دو طغرا نوشته، درباب ضبط مال شخص تاجر مراغه[ای]به‌وزراء دولت روس قلمی و ارسال پتربورغ شد.

شبی از این شبها زنان و دختران و مردهای انگریزی که در مسقو بودند به‌توسط معلم انگریزی که در خدمت صاحبی ایلچی میبود به دیدن صاحبی آمده، سه چهار ساعت نشسته قهوه و چای(٤) و شیرینی صرف کرده، بزبان انگریزی از هر مقوله صحبت می‌داشتند. بعد هریك به منزل خود رفتند و آن شب نیز به صبح رسید.

روزی کریل آنها که چاپار بوده باشد، روانهٔ تفلیس [شد] نوشتجات بسیاربه‌امنای دولت علیهٔ ایران و سردار تفلیس قلمی و ارسال نمودند. در همان روز نوشته[ای] از جانب ایلچی انگریز، سرگور اوزلی بجهت صاحبی ایلچی رسید. همانذم جواب قلمی و ارسال نمودند.

روز بعد به جهت دلگیری بسیار، صاحبی ایلچی قدری سوارگاریت گردیده به ملاحظهٔ کارخانجات زری‌بافی و مخمل‌بافی رفتند، به ورود آنجا ملاحظه شد که مخمل بسیار خوب و مخمل زری و اقسام زری‌ها در دستگاه چندبرپا کرده می‌بافتند. یك‌دوقسم از آنها خوب به‌نظر آمد و باقی معلوم بود که دوامی و حسنی ندارد. اما یك‌نوع کارخانه

۱ـ متن : کرده‌اند ۲ـ متن : اساس ۳ـ متن : آنها ٤ـ متن : چاهی

و دستگاهی برپا کرده بودند که در کمال آسانی و سرعت تمام، بر هر دستگاهی، دوطفل پارچهٔ درنهایت طراحی و خوبی را می‌بافتند. و چندان عمله و اثاث(۱) درکارنداشتند. یك‌نفر عقب دستگاه نشسته، ویك‌نفر پیش‌رو ایستاده زری استیفاکه به جهت ابرهٔ گردی، و پرده بسیار خوش‌آینده است در نهایت سرعت و آسانی می‌بافد. قدری آنها را ملاحظه و مراجعت به منزل نمودند.

روزی کوتوسف و پسر او و کنیازبکراتیان و پرنس منستر که از جملهٔ بزرگان روسیه می‌باشند، و نشان‌های بسیارزینت‌گردن وآغوش خودکرده‌بودند به دیدن صاحبی ایلچی آمده تعارفات رسمی بسیار به عمل آورده چای و شیرینی صرف‌کرده، به منزل خود رفتند.

در این روز ششم ربیع‌الاول، اسبان هدایا و اسب‌های خود را صاحبی ایلچی از مسقو با مهماندار و جلوداران ومهتران روانهٔ پتربورغ نمودند. دیگر در این روزها و شبها امریکه تازگی داشته باشد واقع نبود. گاهی‌که صاحبی ایلچی حالی و دماغی داشتند مشغول دید و بازدید بعضی بودند و سایر اوقات در منزل به صحبت کتاب و درس مشق انگریزی و گردش در آنجا می‌گذشت.

یوم یکشنبه نهم: بعد از صرف غذا جنرال بساناویچ مهماندار آمده، مذکور درنمود که امشب در خانه‌که مادر پادشاه به جهت تربیت و رقص کـردن دختران امـرا و بزرگان، ترتیب داده است باید رفته تماشا کرده باشید. صاحبی ایلچی از بسیاری توقف در مسقو قدری پریشان حال بوده، قبول نکردند. بساناویچ اصرار زیادی کرده، که دیدن این خانه لازم است، قبول نمودند. چون شام شد گاریت مخصوص آورده، سوار شدند و با مهمانداران و همراهان روانهٔ آن خانه شدند.

کیفیت این است که از زمان یکترینه که پادشاه بوده، و او را خـورشید کلاه می‌گفتند، این بنا درمیان روسیه متداول‌شده که خانه‌ای به جهت رقص و تربیت‌کردن دختران بزرگان و امرازادگان که بی‌چیز و بی‌پدر می‌باشند برپا می‌کنند و معلمها و عمله‌جات و ازهرگونه اخراجات و مایحتاج ازسرکار پادشاه در آنجاآماده و مهیـــا می‌نمایند. از این‌مقوله دختران، آنچه باشد در آنجا برده ، مدت پنج شش سال شب‌وروز نگاه میدارند وخرج‌ازهرچیزومعلم وسرپرست وعملهٔ‌خدمتگزارازسرکار[پادشاه] به آنها می‌دهند و آنها را تربیت‌کرده، رقص و ساز یاد می‌دهند. بعدکه مکمل می‌شوند به‌هرکس که خواسته باشند آن را شوهر می‌دهند و همچنین به‌جهت دختران و اطفال بیچـاره و مساکین چنین جائی ترتیب داده‌اند.

الحال این خانه را در مسقو، مادر همین پادشاه، ترتیب داده، و بنحوی که‌تحریر شد اخراجات از هرچیز و هر مقوله و معلم و خدمتکار و عمله در آنجا معین کـرده، واین خانه را وقف این عمل نموده است، خانه[ای] است بسیار بسیار وسیع و مرتفـع، سه طبقه ساخته شده در هر طبقه اطاقها و مکان‌های بسیار دارد. در وسط آن اطاقی‌است سی‌ذرع درسی‌ذرع مربع‌ساخته شده،اطراف‌آن ستان‌های‌بسیاربلند قوی که هریك‌دوبغل‌قطر

۱ـ متن : اساس

دارد کار گذاشته‌اند. غرفه‌ها و غلام‌گردشها و گوشه‌ها بسیار دارد. طاق‌نمائی در اطراف آن ساخته‌اند و سقف آن پوشیده است. کمال صفا و پاکیزگی [را] دارد. و این‌مکان مختص تعلیم رقص است. کلیسا و باغها و حمام در عقب همان اطاق ساخته‌اند که دراین مدت پنج شش سال که دختران دراین‌مکان هستند به‌هیچ‌وجه، احتیاج به‌رفتن بیرون از خانه نداشته باشند، و آنچه مایحتاج دارند در همانجا موجود باشد و متوجه تحصیل امر خود باشند.

بعد از ملاحظهٔ آن خانه، هریك در هرجا که بایست توقف کرد، رفته توقف‌نمودند. ملاحظه شد که در آن خانه و اطراف طاق‌نماهای آن بقدر دو هزار نفر مردان و زنان و همهٔ بزرگان پشت برپشت زده، داخل یکدیگر ایستاده‌اند. بعدملاحظه شد که بقدردویست سیصد دختر ماه‌پیکر نیك‌منظر، که بحسب سن از هفت سال کمتر و از چهارده‌سال‌زیادتر نداشتند وارد آنجا شدند. و همگی بنحوی‌که پیش تحریر یافت صف‌کشیده، اندك‌زانوی خود را خم‌کرده و کفل خود را حرکت جزئی داده، یعنی‌که تعارف و تعظیم وتکریم کردند، و ایستادند. تمامی به یك‌لباس وبه یك‌ترکیب، سرها تمام برهنه، گیس‌ها پریشان کرده ، بودند.

بعد از طبقهٔ بالا آواز ساز و نوا برخاست. این‌دخترها، دونفر، چهارنفر، هشت نفر، با یکدیگر جور شده در وسط حقیقی آن‌مکان آمده رقص می‌کردند. به‌اقسام‌مختلف به‌دستور اروس و انگریز و فرانسه و نمسه و سایر فرنگان. این شب رقصی که از اینها ملاحظه شد، داخلی به رقص مستمری اروسیه نداشت، و خالی از شیرینی وملاحت نبود. به‌همین نسبت مجموع آن دخترها، جوقه جوقه آمده رقص‌ها به قسمهای شیرین‌کرده ، بعد تمامی صف کشیده به‌همان آئین تعظیم و تکریم بجای آورده، به‌مکان‌های خود رفتند.

از قراری که مذکور می‌کردند روزی مبالغ کلی، مادر پادشاه خرج این‌مکان و عمله‌جات آنجا می‌نماید و در همهٔ اوقات سیصد چهارصد بلکه بیشتر یاکمتر دختران در آنجا مشغول می‌باشند و چندین زبان فرنگان و خط و سواد و رقص و ساز و همهٔ‌کمالات را می‌آموزند، و از آنجا به‌بیرون می‌روند. بعد از ملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی از آنجا برخاسته (۱) روانهٔ منزل گردیده، به‌استراحت مشغول شدند.

یوم دوشنبه دهم، الی یوم جمعه چهاردهم : امری‌که توان تحریر نمود واقع‌نبود. و روزها اوقات صاحبی ایلچی صرف درس مشق انگریزی و صحبت کتاب می‌شد . روزی یکنفر سیاح از اهل نمسه (۲) به دیدن [ایلچی] آمده، مذکور نمود که بعد از چندی به‌ایروان میروم و از آنجا به‌خاك پای نواب ولی‌عهد ایران خواهم رفت. خواهش کرد که صاحبی ایلچی عریضه [ای] در این باب به‌خاکپای اشرف قلمی دارند. بنحو تمنای او عریضه [ای] قلمی و تسلیم او شد. باقی روزها و شبها در منزل مشغول‌صحبت کتاب و استراحت بودند.

یوم شنبه پانزدهم : صبح نوشتجات از سرگوراوزلی و حکیم از پتربورغ رسید.

۱ــ متن : برخواسته ۲ــ نمسه = اطریش و آلمان .

مضمون اینکه : یك ماه دیگر امپراطور روس از سفر معاودت به‌پتربورغ خواهد کرد، بعد لاردوالپول ، نایب ایلچی بزرگ دولت انگریز که در دولت روس مقیم است، از پتربورغ به‌مسقو آمده، به دیدن صاحبی ایلچی آمد و اقسام تعارف و مهربانی بجـای آورد. مرد زیرك دانشمندی جلوه نمود. دو سه ساعت در آنجا نشسته از هر مقوله‌صحبت داشته به منزل خود عود نمود. باقی روز به‌گردش منزل و مطالعهٔ کتاب گذشت. این شب در خانهٔ یکی از بزرگان موعود بودند، قدری از شب [گذشته] بساناویچ مهمانـدار آمده‌کاریت مخصوصی آورده، صاحبی‌ایلچی سوار و با مهمانداران‌به‌منزل‌میزبان‌رفتند.

طور مصوف در آنجا حضور داشت، با همهٔ بزرگانی‌که بودند انواع و اقسام عزت و مهربانی نمودند، زنان بسیار در آنجا آمده بودند. ساز و نـوا (۱) به آئین خـود می‌نواختند. مردان وزنان به‌نسبتی‌که تحریر یافته رقص می‌کردند. چای (۲) وشیرینی صرف می‌نمودند. قدری از شب که بهمین طریق گذشت صاحبی ایلچی از آنجا معاودت به‌منزل و استراحت نمودند.

یوم یکشنبه شانزدهم : قدری مشغول درس مشق انگریزی شدند. چون دوی مایور نایب وزیر دولت روس کـه در پتربورغ بـود، چند یـوم پیش مکتوبی به صاحبی ایلچی قلمی نموده بود، جواب آن را با جـواب نوشتجات سرگـوراوزلی و حکیم انگریز، قلمی نموده و ممهـور ساخته، تسلیم بساناویچ شد که ارسال پتربـورغ نماید. بعد قـدری به گردش مشغول شدند. مشخص شد که ایلچی پروس و ایلچی ورتنبـر به‌دیدن صاحبی ایلچی آمده ملاقات نشده، رقعه داده بودند. چون در یوروب قـاعده این است که هرکس به‌دیدن کسی میرود و ملاقات نمی‌شود، یا مدعی خودرأی ملاقات ندارد رقعه فرستاده، در (۳) منزل هرکس به‌قاپوچی(٤) می‌سپارند. مضمون اینکـه ما آمدیم شما نبودید. آن شخص هم‌به‌همین نسبت رقعه به در (۳) منزل آنهامی‌فرستد.

این روز بساناویچ دو رقعه ازجانب ایلچیان مذکور آورد که آنها آمده‌اند و ملاقات نشده، این شب چند نفر دوستان انگریز[ی]، با زنان خود خدمت ایلچی آمده، قدری نشسته به‌صحبت مشغول بودند، و آخر شب هر یك به منزل خود رفتند و بعـد استراحت شد .

یوم دوشنبه هفدهم : قدری مشغول درس ومشق انگریزی بودند، این روز دودفعه لارد دوالپول به‌دیدن آمده، اقسام تعارف رسمی به‌جای آورده، مرد درست آشنای‌فهمیده به‌نظر آمد. دفعهٔ ثانی رخصت مرخصی و معاودت به‌پتربورغ را خواسته و اظهار جواب موشتجات سرگوراوزلی و حکیم را نموده تسلیم اوکردند، و رخصت رفتن گرفته روانهٔ پتربورغ شد.

صاحبی ایلچی قدری سوارکاریت شده ،در شهر گردش می‌کردند. ملاحظه شدکه خانهٔ رقص که آن را آپره می‌گویند و بعضی شبها در آنجا رفته تماشا می‌کردیم آتش گرفته و شعلهٔ آتش از سقف آن زبانه می‌کشد، و خلق بسیاری جمع شده، و اسباب پیچ

۱ــ متن : ساز ونواز ۲ــ متن : چاهی ۳ــ متن : درب ٤ــ قاپوچی = دربان، فرهنگ‌معین

که سابق ذکر شد آورده آب از زمین بالا برده، به سقف خانهٔ مذکور می‌ریزند، و در خاموش‌کردن آن می‌کوشند.

ساعتی طول کشید از وفور آب آن را خاموش‌کردند. از آنجا گذشته به منزل آمده و به‌طریق سایر روزها گذشت.

یوم سه‌شنبه هیجدهم و چهارشنبه نوزدهم : بعد از درس مشق و صرف غذا، صاحبی ایلچی به خیابانی که به جهت راه رفتن در جنب منزل ساخته بودند، رفته قدری در آنجا گردش و مراجعت به‌منزل‌کرده استراحت می‌نمودند. دیگر امری‌که تحریر توان‌کرد واقع نبود.

یوم پنجشنبه بیستم : چون آدم روانهٔ تفلیس بود، نوشتجات به‌امنای دولت علیه و سردار باقتدار ایروان و سردار تفلیس قلمی و تسلیم بساناویچ شده، که به پست (۱) روانه نماید . و همین روز قرارداد شده بود که به‌رسم ضیافت درخانهٔ آن زن‌کـه از بزرگان ایشان بوده و شوهر او (۲) وفات‌کرده است رفته باشیم.

صاحبی ایلچی اراده داشتند که نروند، بساناویچ آمده اصرار زیادی کرده، مذکور [براین] که طورمصوف و جمعی بزرگان در آنجا منتظر شما خواهند بود. لابداً صاحبی قبول نموده، رفتند.

به ورود آنجا طور مصوف و تمامی آنها راه و رسم تعارف و مهمان‌نوازی بجـا آوردند. صاحب‌خانه دختر کوچکی داشت ساز تازه تحصیل کرده و به او آموختـه بودند. آن دختران ساز را آورده، قدری نواخته بدآینده نبود، بعد چای (۳) و قهوه صرف شد. صاحبی‌ایلچی معاودت به‌منزل نمودند و استراحت کردند.

بعد مشخص شدکه آقابیك دربندی‌که در حقیقت دیلماج و مهماندار دویم است‌در همین شب که شب جمعه می‌بود درخانهٔ یکی ازاهل فیوج (٤) رفته شرب بسیاری کرده، بعضی حرکات ناهنجار از او ظاهر شده ، مست و لایعقل او را بجناغ (٥) سوار کرده روانه منزل خودکرده‌اند . در عرض راه چون بسیار پریشان‌حال بوده قی‌بسیاری‌کرده و در میان‌کوچه و راه، روی برف افتاده بوده، چند نفر سالدات او را دیده آمـده به بساناویچ خبر دادند. دوسه نفر فرستاده، او راآوردند و به گوشه‌ای انداختند . شام روز بعد به‌حال آمده همهٔ مردم او را لعن می‌کردند.

صاحبی ایلچی از استحضار این فقره بسیار تغیر بهمرسانیده، فرمودند که من‌دیگر چنین آدمی رابه منزل خود راه‌نمی‌دهم. آن روز نیز به‌طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه بیست‌و یکم: صبح بعد از درس و مشق و صرف ناهار یك‌نفر افیسری‌که به همراهی بنهٔ ما از تفلیس همیشه پیش می‌آمد و بساناویچ او را از مسقو به پتربورغ فرستاده بود، معاودت کرده، مشخص شدکه او پنجاه و چهار ساعت ازمسقو به‌پتربورغ

۱ــ متن : پوست ۲ــ متن : آن ۳ــ متن : چاهی ٤ــ فیوج : در متن فیوح ضبط است ولی از شرح مطالب پیداست که ضبط فیوح در اینجا درست نیست و این کلمه بنا به ضبط فرهنگ بهدینان (ص ۱۱۸) «فیوج» Fiyuj : = کولی، غربال‌بند = لولی است. و درهنگام کتابت نقطهٔ جیم افتاده است ٥ــ جناغ = طاق پیش زین اسب، فرهنگ معین

رفته، و پنجاه و شش ساعت معاودت کرده و حال اینکه از مسقو تا پتربورغ هفتصدوسی ورث راه که یکصد و بیست و پنج فرسنگ ایران است مسافت است. اگرچه بـه جناغ و عراده سوار بوده، و اسب می‌تاخته، اما باز خالی ازاشکالی نیست. بعد بساناویج آمده که امروز به‌ملاحظهٔ خانه‌ای که دارالشفا می‌باشد بایـد رفته باشید، و ملاحظهٔ آنجـا را نمائید.

صاحبی ایلچی گاریت مخصوص خواسته ، به‌همراهی مهمانداران و همراهان‌روانهٔ آنجا شدند. بقدر سه ورث راه بود و در انتهای شهرمسقو واقع است. اگرچه همهٔ‌این‌قسم افعال و اعمال را طایفهٔ روسیه از سایر یوروپ کسب کرده‌اند، اما این یك عمل ایشان بهترین افعال آنها می‌باشد. وارد آنجا که شدیم مشخص شدکه پول پادشاه، پدراین‌پادشاه خانهٔ سه چهار طبقهٔ وسیعی در اینجا ساخته، که بقدر چهارصد اطاق و مکان در همهٔ آن واقع است و بقدر سه چهار هزار نفر آدم درآنجا، جا می‌گیردکه توانند بسر برده و آن را مختص دارالشفا قرارداد کرده است.

حال بنحو استمرار در همهٔ اوقات چندنفر سرکار و صاحب اختیار متشخـص و چندین نفر طبیب و جمع‌کثیری عمله و خدمتکار و اخراجات ازهرمقوله و هرچیزحتی دوا و سایر مایحتاج از سرکار پادشاه در آنجا مهیا و آماده‌کرده‌اند، و هریك از آنها مواجب معینی دارند.

بیماری و مریض و دردمندی‌که در آنجا بهم میرسد، اعم ازفقیر یاغنی یا زن یا مرد، هرکس که خود خواسته باشد به‌آنجا می‌رود. به‌محض ورود او را در آن خانـه برده، در مکانی جا می‌دهند. کت(۱) شب‌خواب وپوشن و نازبالش پر و ظروف و اسباب مختص، حتی لگن برنجی به‌جهت قضای حاجت به‌جهت او معین‌کرده، می‌دهند و اورا درآنجا معالجه می‌نمایند. تاهر وقت‌که بکلی رفع ناخوشی اوشد، بیرون آمده از پی کار خود می‌روند. این روز آنچه ملاحظه شد، چهارصد پانصد بیمار بودند، از خرد(۲) و درشت که در اطاق‌ها روی کت‌ها خوابیده بودند و هریك علاحده، پوشن و اسباب و ظروف دوا و ظرف غذاخوردن در بالای سر آنها فرداً فرداً گذشته بودند. و هریك را لگن برنجی زیرکت گذاشته بودند و مستحفظ و خدمت‌کن بسیار در اطراف آنها می‌گشت و موکل بود که هرکاری داشته باشند کرده باشند.

هر اطاقی را که ملاحظه نمودیم بهمین نسبت بود. بعد ازملاحظهٔ آنجا بطرفی‌رفته آشپزخانهٔ آنها بود و شربتخانه نیز بود، که دوا و معاجین و شربت‌ها و غذاها رادرآنجا مهیاکرده، به‌هر یك هرچه بایست داد، داده باشند و باغی در عقب آن خانه ساخته‌اند که گاهی بیمار را در آنجا برده گردش کرده باشد و گل‌کاری در آنجاکرده بودنـد. این خرج و اخراجات و دوا و غذای بیمار و مواجب عمله‌جات و سایر جهات تمام از سرکار پادشاه است که هر روز داده می‌شود. چندخانه‌های کوچك دیگرهم به‌جهت همین مصرف در آنجاها ساخته بودند. و بعضی اشخاص به‌همین نسبت متوجه خرج و اخراجات آن خانه‌ها بودند. و پرستاری بیمار می‌کردند.

۱ـ کت = تخت فرهنگ معین ۲ـ متن : خورد

بعد از ملاحظهٔ آنها معاودت بمنزل کردند، قریب بهشام زن میزبان شبهای‌قبل که از بزرگان است بمنزل صاحبی ایلچی [به] بازدید آمده عذرخواهی بسیاروتعارفات کرده، بعد از صرف چای و شیرینی بمنزل خود رفت. بعد معلم انگریز[ی] که‌گاهی متوجهٔ درس و مشق بود، خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودکه دختر صاحب‌خانهٔ من، بی‌سبب فوت شد. و حال اینکه چند دفعه ملاقات آن دختر اتفاق افتاده بود. دختری بودکه بحسب حسن و جمال و فهم و کمال و قد و قامت و نزاکت و لطافت در مسقوبلکه در همهٔ بلاد روس ثانی نداشت و بجمیع دختران ایشان برتری داشت. یك روز تکسر احوالی بهمرسانیده، وفات یافت قاعدهٔ ایشان این است‌که هرکس از اینها برطـرف می‌شود، تا سه روز آن را بهمان نسبتی که هست درخانه و اطاقی که بوده‌است‌می‌گذارند. به‌تصور اینکه‌گاه باشد که سکته‌کرده باشد و بعد بحال خود بازگردد. بعد از سه‌روز مرده را بدون شستن در پارچهٔ صوف(۱) و حریر پیچیده در صندوقی گذاشته محکم می‌نمایند. و با صندوق در زیر خاك دفن می‌کنند و کسان و منسوبان او همگی نشستـه بهشرب خمر و صحبت مشغول می‌شوند. و به‌جهت آمرزش و فاتحهٔ او شراب می‌خورند. دیگر به‌هیچوجه‌تعزیه‌داری و گریه‌و زاری درمیان ایشان مصطلح نمی‌باشد. لکن دروقتی که میت را به‌جهت دفن‌کردن می‌برند کسان او سیاه‌پوش می‌شوند و شمعها روشن‌کرده، در دست‌گرفته همراه نعش می‌روند و چندی بعد از آن‌هم سیاه در بر دارند. خلاصه آن دختر را به‌همین دستور سه‌روز گذارده بعد دفن کردند آن‌شب هم به‌طریق سایر شبها به‌صبح رسید.

یوم شنبه بیست و دویم، الی دوشنبه بیست‌و چهارم: به‌هیچ‌وجه امری‌که توان قلمی داشت واقع نبود، و روزها به‌طریق پیش می‌گذشت. روزی شخصی آمده، مذکور نموده بودکه یکدانه مروارید دارم، هفتاد هزار تومان می‌فروشم. به‌نظر غریب آمد. خواستند که آورده ، دیده باشند، میسر نشد.

یوم سه‌شنبه بیست وپنجم: بعد از درس ومشق، وصرف ناهار، (۲) مذکور شد که در ایام خورشید کلاه، که زن بوده، و پادشاه روسیه بوده است شخص تاجری خانهٔ بزرگ وسیعی ساخته و خانه را به‌پادشاه پیشکش‌کرده ، پادشاه آن خانه را جهت وضع حمل اطفال حرامزاده، قرار داده، عمله و دایه و خدمت‌کن و اسباب ازهرجهت وهر چیز بهجهت آن خانه معین و مشخص‌کرده، که زنان بی‌شوهر و دختران بزرگان وغیر آنها هریك که مرتکب دادن زنا بشوند ونطفه بهمرسد درجزو به‌آن خانه رفته وضع‌حمل کرده، بچه را در آنجا گذاشته بهمکان خود برود، و آن عمله[ها] که در آنجا هستند آن طفل راگرفته سرپرستی کرده ، تا بحدی‌که قرارداد کرده‌اند برسانند.

صاحبی ایلچی، بعد از شنیدن این نقل، میل بهدیدن آنجا بهمرسانید. بهمراهی مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا شدند . بعد ازطی دو ورث راه، ازمنزل‌گذشته[آن] خانه به‌نظر درآمد که وصف بزرگی و ارتفاع آن در عرض و طول این رساله نمی‌گنجد. خانه[ای] بود، مربع، چهار سمت عمارات متصل به‌یکدیگر، پنج طبقه عمارت روی‌هم

۱ـ صوف : نوعی پارچه پشمی، فرهنگ معین ۲ـ متن : نهار

ساخته بودند. تخمیناً پانصد ششصد اطاق بزرگ و وسط و کوچك در طبقات او بـود. دالان‌ها و راه‌روهای طولانی متعدد داشت. در مرتبه به‌مرتبهٔ آن پله‌ها از سنگ یك‌پارچهٔ منبت که دو ذرع طول و نیم ذرع عرض داشت ساخته بودند. جمیع اطاق‌ها در کمال صفا و آراستگی بود.

باغات و باغچه‌های گل‌کاری و چند کلیسا در جنب همان خانه ساخته بودند کـه تمام جزو آن خانه بود و جمیع آنها در(۱) و پنجرهٔ آینه در اطراف داشت. ابتداکـه وارد طبقه زیرین شدیم دفترخانه‌ای ظاهر شد. جمعی در آنجا نشسته کاغذها و دفترها و ثبت و سررشته پیش‌رو گذاشته بودند، معلوم شد که ایشان دراینجا نشسته هرزن حامله‌که وارد می‌شود نقاب برصورت انداخته زنگی به‌دم در(۱) آویخته‌اند. آن را میزنـد، در را باز می‌کنند داخل می‌شود. و به‌گوشهٔ معینی رفته ، اول رقعه نوشته به‌دست مـادر می‌دهند، که این طفل چندم است که این سال آورده‌اند. آن رقعه را مادر ضبط می‌کند که هروقت خواسته باشد، آمده طفل خودرا می‌بیند وهمان قسم رقعه هم بعد ازوضع‌حمل روی تخته نوشته بالای گاهوارهٔ طفل می‌گذارند‌که مادر وقت‌آمدن بارقعهٔ خود مقابله می‌کند و می‌داند این طفل اوست. ووضع‌حمل می‌کند، تاریخ وضع‌حمل ، و پسریادختر بودن، و جا ومکان طفل، و به‌کدام دایه سپردن، وکیفیت آن‌را همان ساعت ثبت‌برداشته نگاه می‌دارند، و مادر او، به‌مکان خود می‌رود .

از آنجا گذشته به طبقه دیگر رفتیم، ملاحظه شد‌که بقدر بیست طفل قنداقی به‌روی مکانهائی که به‌جهت آنها ساخته‌اند گذاشته و اسبابی‌که به‌جهت آنها درکار بود، پهلوی آنها گذاشته، و هریك دایه[ای] داشتند‌که نزد آنها ایستاده، گاهی آنها را شیر می‌دهد و گاهی به‌استراحت مشغول می‌سازد. درآنجا مشخص شد‌که بالفعل هفتهزار و چهارصد نفر آدم بزرگ و کوچك و دختر و پسر و زن و مرد از نطفهٔ حرام در آن خانه موجود بودند. و از آنجمله چهارصدنفر آن[ها] را در همان سال ۱۲۳۰ (۲) آورده، وضع حمل کرده بودند.

غریب‌تر اینکه در همین شب پیش‌که مابه‌تماشا آمده بودیم، دوازده زن آمده ، دوازده طفل زائیده و رفته بودند.

در این خانه چهارصد نفر دایهٔ شیرده مستمری دارد، که‌هریك یك‌سال، نه مـاه، کمتر بیشتر شیر به‌اطفال می‌دهند و همین‌که شیر آنها تمام می‌شود آنها را عوض و بدل می‌نمایند. و دایهٔ شیرده می‌آورند، که همیشهٔ اوقـات چهارصد دایهٔ مستمری حاضر می‌باشند، و هریك سالی سه تومان پول اروس مواجب ازسرکار مادر پادشاه دارنـد. و می‌گیرند. یکصد نفر دایهٔ دیگر از دهات درآنجا می‌آورند، که‌هرگاه این چهارصد نفر دایه کفایت نکند هرچه طفل بی‌دایه باشد به‌آنها بدهند که آنها طفل راگرفته بـا اخراجات یك‌ساله به‌محل خود می‌روند، و شیر می‌دهند و بعد از یکسال طفل را صحیح و سالم آورده به‌عاملان آن خانه می‌سپارند.

بعداز استماع این‌فقرات به طبقهٔ دیگر رفتیم. ملاحظه شد‌که کت‌ها وجاها به جهت

۱ــ متن : درب ۲ــ مج : ۱۲۳۱

زنان زاییده گذاشته و مکان‌ها به‌جهت اطفال آنها نیز مهیا کرده‌اند.

در اینجا مشخص شدکه این مکان مختص زنان شوهردار بیچاره و فقیر است که هرگاه وقت وضع حمل آنها می‌شود و چیز ندارند که توانند صرف خود نمایند، در آنجا رفته وضع حمل می‌کنند و خدمتکاران متوجه احوال آنها می‌شوند. و اخراجات به آنها از هرچیز می‌دهند. تا درآنجا آن زنها اطفال خود را یکساله می‌کنند، بعد برداشته به‌خانه‌های خود می‌برند. بعد به‌اطاق دیگر رفتیم. چندین دایه در آنجا بودندکه قنداق‌های اطفال را در بغل گرفته شیر می‌دادند، و اسباب خواب و مایحتاج اطفال تمام جابجا در کمال تنقیه گذاشته بود .

از آنجا گذشته به مکان دیگررفتیم ، اطفال درشت از دو سه ساله الی پنج‌شش‌ساله بسیار بودند. استادان از اهل حرفه از مقولهٔ چکمه‌دوزی و خیاطی و پشم ریسی‌وکفش دوزی و غیره، جوقه جوقه، در آنجا بودند و آن اطفال راکسب می‌آموختند. و هر چند نفر از آن اطفال به شغلی مشغول بودند.

از آنجا به‌مکان‌دیگر رفتیم . چندین نفر زن و دختر را از همین اطفال‌حرامزاده، جمعی زنان قابله معلم بودندو آنها را قابله‌گی می‌آموختند به‌اطاق دیگر رفتیم، اسباب طفل از هرچیز که بخاطر برسد در آنجا انبار و موجود بود ، که به‌محض ضرورت برداشته به‌کار برده باشند، از رخوت و غیره . [در] اطاق دیگر چندین‌اطفال به‌بافتن جوراب مشغول بودند، دو مکان دیگر بودکه دوا و طبیب و اسباب معالجهٔ ناخوشی‌هادر آنجا موجود وآماده‌بود، که اگرطفلی ناخوش شود بلاتأمل مشغول معالجهٔ آن شده باشند.

[در] اطاق‌دیگر جمعی‌دختران خوش‌سیمارا، مأمور به‌مفتول‌دوزی وگلابتون‌دوزی کرده بودند، کارگاههای متعدد، و استادها در آنجا بودند و دختران نشسته هریك در سر کارگاهی مشغول دوختن بودند.

[در] اطاق دیگر چندین دختر را مأمور به‌اقسام نقاشی و رقص وساز کرده بودند. اسباب کار، و استادان نیز در آنجا حاضر و مشغول تربیت آنها بودند، و استادان این دختران بسیاری از اهل نمسه و یوروپ دیگر میباشندکه مجموع کمالات را دارند و در آنجا آمده مواجب معین از مادر پادشاه می‌گیرند. و روز و شب این دخترها را تعلیم خواندن و نوشتن و آواز و ساز زدن و رقص و زری‌دوزی و خیاطی و اقسام کمالات میدهند و آنها را از هرکمال از این‌مقوله مکمل میسازند، و اطفال ذکور [را] نیز بهمین نسبت استادان هستند که آنها را به‌کسب‌های مختلف از هر مقوله، حتی بافتن لباس خود، از پشم نیز تحریك وترغیب مینمایند و می‌آموزند و در آنجا توقف دارند. تامدت هجده سال‌که به جمیع کمالات آراسته میشوند و سوای آن خانه و باغ وکلیسای جنب خانه بجائی نرفته و مرخص نیستند که رفته باشند. بعد از آن مدت، ذکور آنها را هریك که قابل باشند سالدات و سرجمع و افیسر می‌کنند که رفته رفته جنرال وسرکردهٔ سپاه میشود وهرچه قابل نوکری نباشد آزاد هستند، بهرجا خواهند میروند و متوجه همان کسبی که‌آموخته‌اند میشوند. اما قرار آنها این است‌که این اطفال از سن شش سال هفت سال که گذشتند، هرشغلی وهرکاری وهرکسبی که‌درآن خانه متوجه میشوند و می‌کنند اجرت معینی دارند. روز بروز یا ماه بماه به‌آنها میدهند. چون خرج و

اخراجات و رخوت واسباب آنها تمام از سرکار مادر پادشاه داده میشود آن وجه اجرت کار خود را در آن مدت هجده سال یا بیست سال جمع مینمایند. روزی که از آنجا به بیرون میروند، هریك مبلغی وجه از خود دارند. همان را سرمایهٔ خود کرده به کسب و کار مشغول میشوند و همچنین دختران آنچه به کمالات نیکو آراسته‌اند، بعد از مدت مذکور بیرون رفته بهرکس خواهند شوهر می‌کنند، و بسیاری به کسب و کار و خدمت کردن در خانه‌های مردم، و سایر امورات مشغول میشوند. اما مجموع اینها را اولاد پادشاه می‌گویند، واحدی اطلاق حرامزادگی نمی‌تواند که به آنها کرده باشد.همه کس آنها را اولاد پادشاه می‌نامد، این معنی بسیار غریب است که در این مدت بیست سال که اینهمه اطفال ذکور و اناث در این‌خانه هستند و بزرگ میشوند و آنها را تربیت می‌کنند، این‌خانه اینقدر مکان دارد که جای خوردن و خوابیدن و کسب و کار کردن و گردش نمودن و تربیت شدن دختران و پسران از یکدیگر جداست. و در این عرض مدت مطلقاً یکدیگر را در آن خانه ملاقات نمی‌نمایند، و نزد هم آمد و شد نمی‌کنند. مکان‌های ذکورها، تامکان‌های اناث قدری ازهم فاصله دارد. دایه و عمله و معلم و خدمت‌کن هریك جداگانه میباشد. بعد از بیست سال که از آن خانه بیرون میروند، اگر یکدیگر را ملاقات کنند، و زن وشوهر شوند نمیدانند که به‌کجا بوده‌اند و چه‌کسند این‌هم ازبرای همین مطلب است که از احوال یکدیگر مطلع نباشند، مبادا از هم اجتناب نمایند. و غرض اصلی اینها از این عمل کثرت و زیادتی خلق است. چون بی‌عصمتی در میان ایشان شیوع کلی دارد، و دختر باکره نزد این جماعت بهم نمیرسد. می‌گویند بکر، چه معنی دارد. اگر طفل است‌هنگام مقاربت قطرهٔ خون دارد، اگر بزرگ است ندارد. اعتقادی به بکر بودن ندارند و غرض این است که چون دختران مادام که‌مبالغ خطیر مال و وجه و دولت نداشته باشند، شوهر اورا قبول نمی‌کند. لابد است که مرتکب امور لغو بشود. همین‌که مرتکب شد اولاد بهم میرسد. آن نطفه چرا برطرف شود؟ باید چنین اساسی برپا باشد، که‌هرکس ازآن‌ها حامله شود، درآنجا رفته طفل را گذاشته، به‌هرجا خواهد برود و باز بکار خود مشغول باشد، همچنانکه هرگاه دختری از اینها به‌خانهٔ شوهر نرفته باشد، و ده‌شکم از اطرافی حمل برداشته زائیده باشد، باز آن رادختر و شوهر نکرده می‌گویند. و بهمین جهت‌که دختر تا مال بسیار نداشته باشد نمی‌تواند شوهر کرد. و بکارت هم در میان ایشان اصلی ندارد.

دختری و زنی نیست که ضایع نشود، و به افعال و اعمال ناشایسته مشغول‌نگردیده باشد. گاه هست که دختری چندین طفل از هرجا بهمرسانیده، و بعد صاحب دولت شده شوهری به جهت اوبهم میرسد. او هنوز دختراست و به‌آئین دختری به‌خانهٔ شوهرمیرود.

حال این خانه واین اثاث متعلق به مادر پادشاه است، و ناپلیان هم در وقت تسخیر مسقو آن مکان را به‌همین جهت نسوخت و باقی گذاشت.

اخراجات به‌همه جهت از مادر پادشاه در آن خانه صرف میشود. و متوجه اطفال‌به نسبتی که تحریر شد می‌شوند. و در ممالك روسیه همه‌جا هم چنین مکان و این طریق و آئین و قرارداد میباشد، و عمدهٔ مطلب اینها، کثرت‌و زیادشدن خلق است. وعمله[ای] که بهر اسم و رسم و هرجهت مأمور به‌این خانه میباشند، به آئینی که دارند قسم یاد

نموده‌اند، که‌هر زنی و هردختری از هرجا وهرکس باشدکه در آن خانه برود وضع حمل کند به‌هیچ‌وجه کسی اظهار مطلب نکند، و بروز ندهد، و جویا نشود، که آن زن کیست و از کجاست.

به همین خاطر جمعی زنان و دختران‌که از افعال قبیحه، حمل برمیدارند، بدون احتیاط در آن خانه رفته زنگی که دارد گرفته آواز میدهد. جمعی می‌آیند و او را به مکانی‌که باید برد، میبرند. و حسب‌الواقع متوجه احوال او میشوند. بعد از آنکه وضع حمل کرد طفل را از او گرفته او را روانهٔ مکان خود می‌کنند. و آن طفل اولادپادشاه است. دیگر به‌آن رجوع ندارد و بنحوی که تحریر یافت تا مدت بیست سال در آن‌خانه هست و تربیت میشود و بعد آزاد است. بهرجا خواهد میرود.

بعد از استحضار از این فقرات و ملاحظه آنها، صاحبی ایلچی معاودت به منزل نموده، این روز و شب هم به‌طریق گذشته گذشت.

یوم چهارشنبه بیست ششم: بعداز اینکه قدری اوقات صرف درس و مشق انگریزی نمودند، گاریت پادشاهی [را] طلبیده سوار شدند و قدری گردش در شهر و خارج‌شهر و قلعه[ای] که دریك سمت شهر واقع است نمودند. و ازآنجا معاودت به منزل کردند.

این شب در خانه وزیر روسیه موعود بودند. پاسی از شب گذشته به‌اصرار بساناویچ روانهٔ آنجا شدند. صاحبخانه و بزرگانی که حضور داشتند، اقسام تعارف بجای آوردند. و بعد زنان و دختران بسیار که در آنجا بودند، به‌طریقی که پیش تحریر یافته، قدری رقص کردند. بعد دختر و پسر وزیر که بسیار طفل و بسن شش هفت سال بودند، در مجلس آمده با یکدیگر به طریق خوش‌آینده[ای] قدری رقص کردند. خالی از مزه نبود. بعد چای(۱) و قهوه صرف شد. صاحبی ایلچی ازآنجا معاودت و استراحت نمودند.

یوم پنجشنبه بیست و هفتم: به هیچ‌وجه امریکه توان تحریر نمود واقع نبود. وبه طریق سایر روزها گذشت.

یوم جمعه بیست و هشتم: بعد از ناهار(۲) و قدری مشغول بودن درس و مشق، مشخص شدکه این روز عید روغنی جماعت روس است، وجه تسمیهٔ روغنی این است‌که آنها چند یوم پیش‌از این روز پرهیزی از اکل و بعضی چیزها می‌کنند و این روز که میشود به‌خانهٔ یکدیگر رفته نانی طبخ می‌کنند و روغن بسیار در آن می‌کنند وگرم گرم از تنور بیرون آورده، به یکدیگر میدهند، و می‌خورند. و آخر روز تمام خلق از زن و مرد آنها سوار گاریت و اسب شده، در سر رودخانه[ای] که ازوسط شهرمی‌گذرد، و در این فصل بحدی یخ کرده،که اسب دوانی و گاریت دوانی در روی آن می‌نمایند، جمع میشوند.

زنان، مردان واطفال تمام، درآنجا هستند. اثاث و اسباب بازی از مقولهٔ سرسرك که از یخ مقابل هم می‌سازند وسوار جناغ(۳) شده روی آن میروند و از بلندی بزیر می‌آیند و چرخك و غیره در آنجا برپاست. وهمگی مشغول صحبت وعشرت هستند.

آن روز صاحبی ایلچی، در خانهٔ همان زن که از بزرگان، و چند دفعه میزبان

۱ــ متن: چاهی ۲ــ متن: نهار ۳ــ متن: چناغ

ایشان شده بود، موعود بودند. با مهمانداران به‌آنجا رفتند. بعد از اتمام ضیافت که به نسبت پیش بود، از آنجا به‌عزم تماشای آن جماعت در سر رودخانه آمدند. قدری‌ملاحظهٔ اوضاع و رفتار و کردار و بازیها [کردند]. زن و مرد با یکدیگر بی‌احتیاط درصحبت مشغول بودند. آنها را [رها] کرده ازآنجا به حال‌پرسی خواهر ردیشچوف سردار تفلیس رفتند. به‌محض ورود آنجا، آن زن لازمه عزت و احترام بجای آورده، بسیار اظهار رضامندی و خوشوقتی کرده، بعد از صرف چای(۱) از آن‌جا حرکت و روانهٔ منزل گردیده استراحت نمودند.

یوم شنبه بیست‌و نهم الی دوشنبه هشتم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۳۰: امورات وقوعی این است‌که یك‌روز یکی از اهل انگریز به دیدن صاحبی ایلچی آمـده، نـوشته[ای] از سرگور اوزلی آورده، مضمون اینکه: صلاح شما در آن است که از مسکو روانهٔ پتربورغ شده باشید. بدانچه صلاح بود جواب قلمی و تسلیم او شد که ارسال نزد او نماید. روزی به‌همین خصوص حرکت ازمسقو، نوشتجات بسیار به‌امنای دولت علیهٔ ایران قلمی نموده، و به سردار تفلیس نیز شرحی نـوشته شده و تسلیم بساناویچ نموده کـه ارسال تفلیس کرده باشد.

دیگر امری واقع نبود و بطریق سایر ایام، در منزل گاهی به صحبت‌کتاب، وگردش در آنجا، وگاهی به درس و مشق انگریزی مشغول بودند و روز به‌شب میرسید.

یوم سه‌شنبه نهم: که تحویل حمل وعید نوروز فیروز سلطانی بود، صاحبی ایلچی قدغن نموده اطاقی را زینت و آراستگی تمام دادند و به آئین اهل ایـران سفره[ای] انداخته، آنچه از مأکول که تصور بود، با شمع‌های کافوری، و گلهای رنگارنگ، و از هرمقوله چیزهائی که قاعده می‌بود، آماده و مهیا کرده، در سفره گذاشتند.

همراهان وهمگی عمله را نزد خود خواسته بقدر شایستهٔ هریك وجهی به رسم عیدی علاوه‌بر رخوت و اسباب و بالاپوش‌ها، به‌آنها دادنـد. و آنها همگی در کمال خوشوقتی، درسر سفره به‌دعای دوام دولت ابدمدت شاهنشاه عالم‌پناه مشغول بودند. بعد از تحویل حمل، چند طاقهٔ شال ممتاز به بساناویچ و آقابیك و مهمانداران دیگربخشیدند. و مبلغ معتدی وجه به‌رسم عیدی به مهمانداران و افیسرها و خدمتکاران روسیه انعام کردند. و آن روز به عشرت و شادی گذشت. عصر آن روز ایشیك آقاسی طورمصوف و بساناویچ از جانب او به مبارك‌باد آمدند و تعارفات لازمه بجا آوردند.

یوم چهارشنبه دهم الی یوم سه‌شنبه شانزدهم: امر تازه‌ای، روی نداد. مگر اینکه ازاین روزها، روزی عیدروسیه بودکه پادشاه آنها، به‌تخت سلطنت نشسته بود، طورمصوف در خانهٔ خود میزی گسترده، اعیان و بزرگان خود را ضیافت‌کرده، مشغول عشرت بودند و باوجود نزدیکی خانهٔ او به‌منزل صاحبی ایلچی و عید پادشاه بودن و میز پادشاهی، از راه لئامت تکلیفی به صاحبی ایلچی نکرده که در آنجا رفته باشند.

صاحبی ایلچی نیز قدری متغیر و آدمی به‌جهت مبارك‌باد نزد او نفرستاد. متحمل او نشدند. روزی دیگر یك طاقه شال رضائی و قدری باجاغلی به معلم انگریزی انعام

۱ــ متن : چاهی

کردند. روزی نوشته[ای] از سر گوراوزلی مجدد رسید. اظهاری درباب حرکت ازمسقو کرده بود، بدین جهت، صاحبی ایلچی این روزها قدغن نمودند که عمله‌جات و همراهان هرکس امری داشته باشد امور خود را مضبوط کرده، که یك دویوم دیگر از مسقو حرکت و روانهٔ پتربورغ شده باشند. دیگر چیزی که قابل تحریر باشد واقع نشد.

یوم چهارشنبه هفدهم: صبح عمله و ایتام و اسباب را از مسقو حرکت و روانهٔ پتربورغ نمودند. بعد طورمصوف به دیدن آمده بسیار عذرخواهی ایام گذشته را کرده، لوازم تعارف ظاهری به‌جای آورد، و به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی قدغن فرمودند که چهار پنج طاقهٔ شال ترمه و مبلغ معتدی وجه از قرار سیاههٔ علاحده به مهمانداران مسقو و خدمت‌کارها و افیسر و سالدات کشیکچی و سواره درکان وقزاق(۱) آنجا دادند و آنها راضی و خوشنود شدند، و آن روز و شب در مسقو بسر برده شد. صبح از مسقو حرکت و روانهٔ شهر کلین شدند.

یوم پنجشنبه هجدهم: صبح اسباب و اثاث را از مسقو حرکت داده، صاحبی ایلچی وهمراهان ومهمانداران، بعد از صرف ناهار(۲) ازآنجا حرکت و بعد ازطی هشتاد و پنج ورث راه وارد شهر کلین شدند. در عرض راه دوجا اسب عوض کردند. در سمت چپ و راست راه، همه‌جا جنگل و اشجار و دهات بسیار بود، و متصل بهم عراده که چوبهای بسیار بلند قد قوی بار آن‌بود درراه ملاحظه می‌شد، که می‌بردند.

این روز به‌علت اینکه بساناویچ درگاریت صاحبی ایلچی سوار میشود و متصل‌بهم جیغ متعفن می‌کشد، از شدت دود و جیغ صداع(۳) عارض صاحبی ایلچی شده وبسیار به ایشان بدگذشت، تا وارد منزل شدند.

شهر کلین قصبچه‌ای است. خانه‌ها و عمارات عالی خوب دارد. کلیسای چند نیز در آن واقع است. اما چندان وسعت کلی در کوچه‌ها و خیابانهای آن نیست نزدیك به شهر رودخانهٔ کوچکی‌واقع است ازآنجا گذشته واردشهر شدند و درمنزل مرغوبی‌فرود آمده، هریك بمکانی قرار گرفتند. وآن‌شب را درآنجا بسر برده صبح ازآنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدند.

یوم جمعه نوزدهم: صبح از شهر کلین حرکت و بعد ازطی هشتاد و پنج ورث‌راه که چهارده فرسنگ بوده باشد وارد شهر تور شدیم. در عرض راه دوجا منزل‌خانه و چاپارخانه بود، که اسب عوض کرده و دریکجا فرود آمده ناهار صرف شد.

به نسبت روز قبل جنگل و اشجار و دهات بسیار بود. چوب‌های بیحد بلند بسیار قوی، الی غیرالنهایه در سر راه بود که درکار حمل و نقل بودند.

رودخانهٔ اول قدری به شهر تور مانده واقع است. رودخانه[ای] است بسیار عظیم و بزرگ که به پتربورغ میرود، و شعبه‌ای از آن نیز به‌حاجی‌ترخان روان است که به دریا ملحق میشود ومکرر کشتی‌ها وگمی و بطیل درروی آن رودخانه کار می‌کند.

پل بسیار عظیم مضبوط طولانی روی آن بسته‌اند. از آنجا عبور شد در صحرا سنگ یك‌پارچه بسیار بزرگ ملاحظه شد. با وجود اینکه در آن صفحه مطلق کوهی و

۱ـ متن : قزاغ ۲ـ متن : نهار ۳ـ صداع : دردسر، مزاحمت . فرهنگ معین

کتلی نیست. آنطریق، سنگ بسیار غریب است. اما از مکان‌های دیگر از روی آب بسیار می‌آورند. از آنجا گذشته، قریب به‌شهر جمعی کثیر از بزرگان و اعزه و اعیان وسواره در کان در سر راه به استقبال آمده، عزت و احترام بسیار بعمل آوردند. داخل شهر که شدیم تمامی بزرگان و جنرال‌ها در منزل صاحبی ایلچی آمده، راه و رسم مهمان‌نوازی بعمل آوردند. و جمعی از تجار آن بلد، قدری شیرینی و میوه و نان در منزل صاحبی ایلچی آورده به آئین خود بسیار احترامات کردند، و بعد هریك به منزل خود رفتند. و صاحبی ایلچی نیز در منزل که مکان مرغوبی بود، استراحت نمودند.

شهر تور شهریست شیرین و منقح، خانه‌های عالی و عمارات مرغوب بسیار دارد، وکثرت خلق هم در آنجا بسیار است. کوچه‌های وسیع و کلیساهای متعدد دارد. دکاکین و اهل حرفه در آن بسیار است. این شب در این مکان توقف و صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدند.

ازشهر مسقو الی دارالخلافهٔ پتربورغ جاده‌ای(۱) ساخته‌اند که عرض آن تقریباً سه چهار ذرع میشود، و چوب‌بست کرده‌اند که گاریت و عراده، از روی چوب‌بست‌عبور می‌کند و با وجود اینکه یکصد و بیست و پنج فرسنگ راه است، هرگاه یك چوب از آن چوب‌بست عیبی بهم میرساند مـوکل چند دارد که در همانوقت چـوب را عوض می‌کنند،و درعرض این راه، ازهمان سرچوب(۲) همیشه بسیار آماده‌و موجود کرده‌اند.

یوم شنبه بیستم: صبح از آنجا حرکت و روانهٔ محل، وشنی‌وله‌چك شدیم. یکصدو سی‌وهفت ورث که بیست و سه فرسنگ بوده باشد مسافت راه بود، عرض راه به نسبت روزهای قبل از دوطرف تمام جنگل واشجار ودهات بزرگ وکوچك بسیار بود. دوجا، در منزل‌خانه اسب عوض کردند. یکجا ناهار صرف شده روانه شدند.

به شهری که آن را ترژوك می‌گفتند رسیدیم. شهر شیرین خوش‌وصفی تازه به‌نظر آمد. خانه‌ها وعمارات مرغوب درآن بود. رودخانهٔ تورسه ازخارج شهرداخل میشود، واز وسط شهر می‌گذرد، گمی‌ها روی آن کار میکنند خانه‌های بسیار کنار رودخانه واقع است. مکان خوبی به‌نظر آمد. در خانهٔ بـزرگی ساعتی فرود آمـدیم. جمعی کشیشان کلیساها و اهل شهر، هفت هشت بیرق رنگارنگ به جهت احترام در سر راه آوردند، و به استقبال آمدند. قدری نان وشیرینی نیز به آئین خود آوردند. در آن خانه که فرود آمدیم، صاحب خانه انواع و اقسام تعارف به عمل آورده، قهوه و چای(۳) و مربیات آورده صرف شد. اطاق‌های منقح داشت. تصویرات و آینه‌ها و اسباب بلور و بارفطن و چیزهای پاکیزه در مکان او بسیار بود. ساعتی نشسته از آنجا روانه شدیم. راه پست و بلند بسیار داشت. قدری از شب گذشته وارد منزل گردیده و استراحت شد.

یوم یکشنبه بیست و یکم: صبح از آنجا حرکت و روانهٔ شهر والدایی شدیم. نودو شش‌ورث که شانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. عرض راه به نسبت روزهای سابق، جنگل و اشجار وجوب و رودخانه و دهات بسیار بود. قـریهٔ وسیعی در سر راه بود. فرود آمدیم. ناهار(٤) صرف شد. ازآنجا حرکت، به رودخانهٔ پسته رسیدیم که ازآنجا

۱ــ متن : جعده‌ای ۲ــ «از همان سرچوب» یعنی : از همان نوع چوب = مانند همان‌چوب
۳ــ متن : چاهی ٤ــ متن : نهار

می‌گذرد. رودخانهٔ بسیار بزرگی است. گمی و بطیل، روی آن کار می‌کند. از آنجا گذشته در دومنزل‌خانه اسب عوض کردند. قدری از روز مانده وارد منزل شدیم. نوشتجات بسیار از ایران آورده، به پتربورغ برده، از آنجا به این منزل آورده بودند. به صاحبی ایلچی رسانیدند. رقم نواب اشرف ولی‌عهد، و رقیمهٔ جناب صدراعظم وقائم‌مقام و سایر امنای دولت و بعضی دوستان درآنها بود. ازمطالعهٔ آنها صاحبی ایلچی راسروری به‌خاطر راه یافته، آن‌شب را در آن منزل توقف، و صبح از آنجا روانهٔ محل دیگر شدند.

یوم دوشنبه بیست و دویم: از آن منزل حرکت و روانهٔ زی‌سف شدیم. نود ورث راه که پانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. دوجا اسب عوض کردند. در وسط راه فرود آمده، ناهار صرف شد. این راه تل‌و ماهور بسیار داشت، و گاریت بد حرکت می‌کرد. قدری از(۱) روز مانده وارد منزل شدیم.

محلی بود خانهٔ کهنه بسیار داشت. و جائی نبودکه وصف آن تحریر شود. شب در آنجا توقف شد. صاحبی ایلچی شب پیش خواب دیدند که ناپلیان از جزیرهٔ آلب فرار کرده و این‌خبر در یوروپ منتشر شده، و فتنه و آشوبی در میان آنها برپا شده است. صبح ازخواب برخاسته نقل نمودند، بگفتم انشاءالله رویای صادقه باشد.

مقارن آن حال به ورود منزل خبر رسید که در همهٔ کانت‌ها، نوشته‌اند که‌ناپلیان در اول شهر ربیع‌الاول، باهزار ویکصد نفر آدم وچهار توپ و چند غراب(۲) از جزیره آلب فرار نموده، به‌حوالی فیرنکس رفته است. و سپاه بسیار از هر گروه او را تعاقب کرده‌اند. و بنادارند که هرگاه او را به‌دست بیاورند مقتول سازند. از استماع این خبر و خواب صاحبی ایلچی تعجب‌کلی برهمگی دست‌داده، پاره[ای] صحبت داشتند و آن‌شب را درآنجا بسر بردند. صبح از آنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم.

یوم‌سه‌شنبه بیست وسیم: صبح ازآن منزل حرکت و روانهٔ شهر نوکروت شدیم. شصت ورث‌که ده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. در دوجا اسب عوض کردند. درعرض راه، رودخانهٔ مسته که رود عظیمی میباشد و بکلی یخ کرده بود و گمی‌ها و بطیل در وقت نبودن یخ روی آن کار می‌کند و چندین پل‌های طولانی بهرجا روی آن‌بسته‌اند، و عبور می‌نمایند، واقع بود.

از آنجاها گذشتیم، بعدراه قدری پست و بلندی بهمرسانید. بارش هم بشدت‌گرفت. بهرقسم بود قلیلی از روز مانده وارد منزل شدیم. چون گاریت و عراده‌ها تمام معیوب‌و شکسته شده بود. به‌اصرار بساناویچ آن روز و دویوم بعد در آنجا توقف نمودیم، که‌آنها را تعمیر کرده، روانه شویم.

یوم چهارشنبه بیست و چهارم و پنجشنبه بیست‌وپنجم: درشهر نوکوروت توقف‌بود. صبح حاکم شهر که به‌زبان انگریزی تکلم می‌نمود، و مرد خوش‌آشنائی به‌نظر آمد، با جمعی زنان و دختران خود و چندنفری از بزرگان به دیدن آمده، راه و رسم تعارف و مهمان‌نوازی بجای آورده، به‌منزل خود رفتند. و صاحبی ایلچی نیز روانهٔ حمام‌شدند. و بعد از بیرون آمدن، غذا صرف شده، استراحت نمودند. سابق تا شهر نوکوروت

۱ـ متن : قدری به‌روز مانده ۲ـ غراب : نوعی‌کشتی‌کوچك، فرهنگ معین

سرحد روس بوده، و ازآنجا که بیرون می‌آیند، متعلق به سویت بوده و در زمان قدیم نوکوروت هم همیشه با روس دعوای بسیار کرده، آخرالامر قتل شدند و شهر آنها را آتش زدند که هنوز آبادی کلی بهم نرسانیده، پتر پادشاه، آنجـا را تصرف می‌کند و رفته رفته از آنجا تجاوز کرده، به پتربورغ و بالاتر آمده همه را بحیطهٔ تصرف بیرون می‌آورد. حال‌شهر نوکوروت شهر جمعی است و چندان وسعتی ندارد. لکن خانه‌های عالی خوب و عمارات شیرین دارد، و رودخانهٔ بزرگی در خـارج شهر و وسط شهر می‌گذرد، و پل‌های چوبی مستحکم در هرجا که ضرور بوده، فقره به فقره بسته‌اند و عبور می‌کنند.

قدری دکان و بازار و اهل حرفه و چند کلیسا نیز دارد. کوچـه‌های طولانی روبروی یکدیگر نیز در آنجا واقع است. این دو روزه در آنجا تـوقف و گاریت و عراده‌ها را تعمیر نمودند و یوم بعد ازآنجا حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدند.

یوم جمعه بیست و ششم: صبح از نورکروت حرکت و روانهٔ منزل دیگر شدیم. در عرض راه دوجا اسب عوض کردند. نود وپنج ورث راه که شانزده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. راه بسیار گل و باتلاق(۱) داشت. و پست و بلند بود که بسیار گاریت و عراده‌ها شکست و اوقات تلخ بود. در عرض راه منزل خانه[ای] بود ناهار(۲) درآنجا صرف شد و روانهٔ منزل شدیم قلیلی از شب‌گذشته وارد شدیم. قریه‌ای بود، چندین‌خانوار بودند. اما آبادی کلی‌و عمارات عالی نداشت. محل وسطی است. چند جوب بزرگ دارد، که پل‌بسته عبور میشود. بعضی‌جاها درخت و جنگل کم دارد. شب در آنجا توقف و صبح از آنجا حرکت و روانهٔ باغ ساروسکوسلوکه متعلق به پادشاه است شدیم.

یوم شنبهٔ بیست و هفتم: صبح ازآنجا حرکت و روانهٔ باغ مذکور شدیم. شصت‌ورث راه که ده فرسنگ بوده باشد مسافت داشت. خیابانی به‌خط مستقیم ساخته بودند. دهات و اشجار بسیار در اطراف راه بود، و قلیل پست بلندی درراه واقع بود. عراده وگاریت‌ها بسیار شکست، قدری ازروز(۳) مانده به‌حوالی منزل رسیدیم. گراف اژروسکی‌که حاکم و صاحب اختیار عمارات پادشاهی و بزرگ همین مکان که متعلق به پادشاه است می‌بود، و از بزرگان میباشد، گاریت مخصوص پادشاهی [را] برداشته با جمع کثیری درسر راه، به استقبال صاحبی ایلچی آمده، صاحبی سوار گردیده، رفتند. تا وارد منزل شدنـد، جمعی بزرگان و اعیان‌که آنجا بودند، همگی آمده، انواع و اقسام تعارف و احترام بجای آوردند.

جمع کثیری سالدات و افیسر و یکدسته سازنده و نوازنده به جهت کشیك درآنجا گذاشته و علم و طبل به‌جهت حرمت در آن منزل آورده و همه را مأمور به خدمات و احترامات، صاحبی ایلچی کرده، بعد هریك به‌جای خود رفتند.

صاحبی ایلچی و عمله وهمراهان درخانهٔ پادشاهی،که گراف آنجا مکان داشت، و خانهٔ مرغوبی بود، و چندین بیوتات دوسه طبقه بزرگ و کوچك داشت، و اطاق‌های

۱ــ متن : باتلاغ ۲ــ متن : نهار ۳ــ متن : قدری بروزمانده

منقح در آن بود توقف نمودند. این روز پیشخدمتان قرمزپوش پادشاهی و اسباب میز و خدمتکاران بسیار از سرکار پادشاه درآنجا آمده متوجه مهمانداری بودند. عصر در آنجا میزی گسترده و اسباب و اثاث(۱) طلا ونقره وبلور وبارفطن و چینی بسیار در آنجا گذاشته، بهآئین روس مأکولات ساخته آورده بودند.

صاحبی ایلچی و مهمانداران و همراهان در آنجا درسر میزرفته غذا صرف‌کردند، و هریك بهجای خود رفته استراحت نمودند. این خانهٔ پادشاهی که منزل صاحبی ایلچی است. اطاق‌هـای رنگین منقح دارد، و اقسام گلها در بعضی اطاق‌هـا بسیار است، و نارنجستانی در مرتبهٔ زیر دارد، وسیع، که بهطریق اروس پیش روی آن، درها، (۲) آینه و سقف پوشیده دارد. و بسیار طولانی میباشد. درخت مـرکبات از هـرچیز در صندوق‌ها گذاشته و گل در آن ریخته‌اند. اما درخت‌ها بسیار قوی و بلند می‌بود، و هر قسم گل و ریاحین که بهخاطر میرسید درآنجا درظرف‌ها سبز کرده، دستی‌گذاشته‌بودند.

مکان بسیار باصفای خوش‌وصفی بود. و در اینجا عمارات عالی و مکان‌ها وباغات بسیاراز سرکار پادشاه می‌باشد، که‌تفصیل آن از این قـرار است: باغیست موسوم بـه ساروسکوسلو، بیست و دوورث که چهار فرسنگ، چیزی کم بوده باشد، تا شهر پتربورغ مسافت دارد. وسعت و عمارت و مکان‌ها و آب‌ها و جزیره، در میان آب و سیرگاه و جاهای بسیار دارد که حال شهریت بهمرسانیده.

ابتدا نیز پادشاه اول که او را پترکبیر می‌گفتند بنای آبادی آنجا را گذاشته،قلیل مکانی که برپا شده، آن مکان و آن باغ را به یکترینهٔ اول که زن او بوده، بخشیده. یکترینه درآنجا عمارات ومکان‌های عالی، تماشاگاه بسیار ساخته. بعد از او اپلی‌زوت دختریکترینه بعرصه آمده‌بکلی‌آنجارا خراب‌کرده، خودطرح‌عمارات حالیه ومکان‌ها[ی] غریب در آنجا انداخته، و در آبادی آنجا کوشیده، به‌اتمام نرسانیده و ازمیان رفته. بعد ازآن یکترینهٔ دویم‌که پادشاه بوده و اورا خورشید کلاه می‌گویند، به عرصه آمده ، عمارات و مکان‌های آنجا را به اتمام رسانیده و رونقی بی‌حد در آنجا داده، که هنوز باقی و برقرار است، و خلق روس در حوالی و حواشی عمارات شاهی خانه‌ها ومکان‌های عالی ساخته، در آنجا توقف دارند، که بالفعل شهریست و آبادی و معموری کلی دارد. وضع عمارات و تفصیل مکان‌هائی که در آنجا ساخته شده، اگرچه به تحریـر راست نمی‌آید، نهایت مجملی از مفصل این است‌که عمارت اصلی وعمدهٔ(۳) آن‌که در سمت بالای باغ واقع است ازچند خیابان سنگ‌بندی و محجرهای(٤) آهنی‌که می‌گذرند و بحوالی عمارت میرسند، عمارت بسیار مرتفع طولانی به‌نظر می‌آمد که در دامن‌کوهی در بلندی واقع است‌که مجموع باغات وصحرا وآبهاکه در دور و اطراف آن واقع است و عماراتی‌که در آنجا نمایان است در زیرآن واقع شده، و این عمارت مشرف بر همه جاست و دیوارهای آن‌را که از بیرون نمایان است بعد از اینکه از بنائی گچ‌بری و مقرنس‌کاریها فارغ شده‌اند، در پای هر جرزی صورتی از گچ ساخته روی‌آن را طلا کاری کرده و جرز را روی فرق سر او جا داده، قد آن صورت چهار ذرع میشود.قامت

۱ـ متن : استاس ۲ـ متن : دربها ۳ـ وعمله ٤ـ متن : محجرهای

و هیأتی از آن صورت ظاهر است که چنین مینماید که‌با کمال عظمت و بزرگی ایستاده پایه جرز عمارت را برسرو دست‌خود گرفته است.

از خارج عمارت که داخل دروکریاس آن میشوند، تمام سنگ‌های یك‌پـارچه بسیار بزرگ بکار برده، که صفا و پاکیزگی آنها بیحد است. در آنجا تپه‌ایست که باید بالا رفت. پله را از سنگ یك‌پارچهٔ بلنت ساخته یکطرف سنگ در دیوار کار گذاشته یکطرف بیرون و مطلق حایلی ندارد و بطریق مارپیچ این سنگ را کار گـذاشته و چندین پله ساخته‌اند که از آنجا بالا رفته داخل اطاق‌ها و مکان‌های طبقهٔ دویم و سیم و چهارم میروند. در وسط که اصل عمارت واقع است قریب به دویست اطاق بـه‌نظر می‌آید که داخل هریك که میشوی بطرح تازه جلوه می‌کند. مثلا یکی به طرح دستور فرنگ، یکی به طرح چینی، یکی به طرح رومی، یکی به طرح هندی، یکی به‌طرح ، خطائی و همچنین هر اطاقی را به‌دستور، عمارت ولایتی ساخته‌اند، و اینها را هریك از چیزی ساخته‌اند. یکی تمام از سنگ یشم ریزه، یکی تمام از کهربا، یکی تمام سندروس، یکی فیروزه، یکی چینی، یکی بلور رنگین، یکی طلاکاری تمام، یکی مینا وتصویرات غریب یکی تمام ازقالی(۱) ابریشمی بسیار ریزه‌کار و همچنین هریك دیوار و بدنهٔ‌اطاق را از این چیزها به‌طرح‌های بسیار خوش‌آینده ساخته‌اند. و سقف‌های اطاق‌ها را هریك بقسمی تصویرات و نقاشی‌های ممتاز ساخته و کشیده‌اند که عقل از ملاحظهٔ آنها حیران است. وتمام اطاق در(۲)های آینه طلاکاری دراطراف دارد، و بالای در(۲)ها که‌در دور سقف اطاق‌ها بوده باشد از مس ومفرغ(۳) و بعضی از گچ، آدمها بترکیبات غریب و عجیب، و خانوارها و چیزهای دیگر ساخته‌اند. و در آن دورهٔ سقف نصب کرده‌اند، و رو ی‌آنها را چنین طلاکاری کرده‌اند که‌تمام یك‌پارچه طلا به‌نظر می‌آمد. و در هر اطاق تصویرات بسیار بزرگ و کوچك که به چهارچوبه‌های مشبك بسته‌اند، و آینه‌های بلند قد بسیار، و صندلی‌ها به اقسام مختلف، و اسبابی که در میان آنها مصطلح است و زینت اطاق‌ها میباشد بسیار چیده و گذاشته‌اند. که ازحد تحریر بیـــرون است. و این اطاق‌ها اغلب بسیار وسیع است که‌بعضی هفتاد ذرع طول و سی‌ذرع عرض وبعضی چهل ذرع طول و شانزده ذرع عرض و بعضی سی‌ذرع طول و دوازده ذرع عرض دارد. و باقی تمام بیست ذرع، بیست و پنج ذرع طول و هشت‌نه ذرع عرض میباشد، و تمام در یکدیگر راه دارد. زمین این اطاق‌ها که اصل تخته است روی تخته را بطریق خاتم از صدف و چیزهای دیگر اقسام گل و بوته طراحی کرده‌اند، و همه این عمارت با وجود اینکه یکصدو ده‌سال است که ساخته شده، چنین مینماید که الحال از دست استادان و صاحب صنعتان بیرون آمده. تازگی و صفای آنها ازحد قیاس بیرون است و کلیسائی در جنب همان اطاق بزرگ‌تر از همه واقع است، که درب‌ها[ی] آینه را که باز میکنند کلیسا ظاهر میشود و چنین مینماید کـه تمام کلیسا یك پـارچه طلاست. اطراف آن تصویرات بیحد و حساب [است]. نقش و نگار و طلاکاری آن قسمی نیست که بتحریر راست آید. دورهٔ آن در(٤)های آینه یك‌پارچه [است]. اساس آن کلیسا از هر چیز بسیار است و چون طول این عمارت هفتصد و پنجاه قدم بلند و عرض آن چهارصد قدم

۱ــ متن: قالی ۲ــ متن: درب ۳ــ متن: مفرق ٤ــ متن: درب‌ها

است، در همین طبقه که این اطاق‌ها واقع است، از اطاق اول راهی به‌خط مستقیم دارد، تا آخر اطاق آخری.

عرض آن راه تقریباً دوسه ذرع، وطول هفتصد و پنجاه قدم، مطابق طول عمارت که از همین میان راه وارد اطاق‌ها میشوند(۱)، وکرباس سفیدی دراینجا انداخته‌اندکه پارا روی کرباس گذاشته تردد نمایند.

از هر طرف(۲) این عمارت که درهای(۳) آینه‌را بازمی‌کنند، خیابانی ملاحظه میشود که اشجار بسیار به‌خط مستقیم در هر کنار[آن] واقع است، و رودخانه‌ها وپل‌ها در وسط آنها ساخته‌اند، که تمام دوره و بدنهٔ آنها از سنگ ساخته شده، تمام دور تادور این عمارت بهمین نسبت است و عمارت چند در اینجا نیز دارد که با وجود اینکه یکصد ذرع ارتفاع دارد، فوارهٔ آب از آنجا جستن مینماید. دیگر درجنب همین عمارت مکان‌ها داردکه هر اوقات پادشاه در آنجا باشد سوای کشیك‌خانه‌ها و مکان‌های معین به‌جهت هرچیز دوازده هزار نفر بزرگان و اعیان که همراه شاهند شب و روز در آنجاها توقف داشته، بسر برده باشند. وسعت وجا ومکان این باغ واین عمارت به‌این مرتبه است، ومکان خوش‌وضع وسیعی در مقابل آنجا دارد که ایام تابستان در آنجا رفته توقف می‌کردند. زیر آن، اطاق نشیمن است. اما آن مکان تابستانی در پیش‌روی همین عمارت بزرگ‌واقع است. تمام گل‌کاری، اقسام گلها و ریاحین و سبزه در نهایت خوبی بطرح‌های مرغوب درآنجا میباشد؛ و عقب‌آن مکان طاق‌نماها و جاها به‌خط مستقیم ساخته‌اند، که در آنجا راه میروند و در اطراف، تصویرها ازمفرغ(٤) و مس ساخته، به اقسام مختلف در روی سنگ‌های بلند یك‌پارچه گذاشته‌اند. بنحویکه به‌خاطر میرسد که همه در حرکت‌میباشند. و دیگر در همان اصل عمارت که اطاق‌های با زینت بزرگ و کوچك واقع است، هر اطاقی مختص هرچه بوده همان اسباب بالفعل در آن گذاشته است.

مثلا [در] اطاق شب‌خواب پادشاه، کت‌طلا، وبانك(٥) و کرسی و آینه و اسباب خواب در کمال آراستگی و خوبی گذاشته‌اند. روی اسباب‌ها را لفاف کرده‌اند که محافظت بشود. و همچنین اطاق خلوت، اسبابی که داشته از هرچیز دارد. اطاق میز که مکان غذا خوردن است، اسباب و اثاث(٦) طلا و نقره و بلور و بارفطن و شمعدان‌ها و ظروف‌ها و میز و کرسی و بانك‌ها در کمال تازگی و صفا گذاشته است.که باوجود این زمان گنشته بخاطر چنین میرسد که این اسباب‌ها را الحال آورده‌اند که بکار انداخته باشند. و همچنین اسباب‌ها که در اطاق‌های دیگر به جهت زینت چیده و گذاشته‌اند از مقولهٔ چینی‌ها فغفوری قدیم، خطائی مثل حکلوك‌ها و مرتبهٔ آن‌ها، و کاسه و دوری‌ها و ظروف دیگر که هریك را دونفر آدم نمیتواند حمل و نقل نماید. و از طلا و لاجورد ساخته‌اند، و اینقدر صفا و تازگی دارد که بیان آن ممکن نیست.

بهرحال وصف این عمارت و وضع آن، و وسعت آن و بسیاری اطاق‌ها و زینت‌آن و اسبابی که از هرچیز در اینجا ملاحظه شد تحریری و تقریری نیست.

۱ــ متن : میشوید ۲ــ متن : و از هرطرف ۳ــ متن : درب‌های ٤ــ متن : مفرق
٥ــ : میز ٦ــ متن : اساس

صاحبی ایلچی روزیکه مجموع این جارا گردش نمودند، مذکور کردند که با وجود آنهمه سیاحت که من کرده‌ام، در هیچ‌جا و هیچ مکان چنین جائی و چنین‌مکانی ندیده‌ام، وگویا در هیچ جای عالم هم نباشد.

در اوقات پادشاهی یکترینه این عمارت رونق کلی داشته، چون در همانجا فوت شده به جهت حرمت از آنوقت تاحال دیگر پادشاهان و کس دیگر درآنجا توقف‌نمی‌کند. مستحفظ و سرایدار و حاکم و صاحب اختیار بجهت آنجا معین است که مواجب‌می‌گیرند و دائم اوقات متوجهٔ محافظت و محارست آنجا هستند، چنانکه اگر خرده‌سنگی از جا حرکت کند، یابرگ درختی در راه افتاده باشد، یا مکانی جزئی بی‌رونقی یا خرابی‌بهم برساند، بلاتأمل مستحفظین و سرایداران آمده در تنقیه و پاکیزگی آن‌می‌کوشند. واین مکان عمله و خدمت‌کن بسیار دارد، که از سر کار پادشاه مواجب و اخراجات‌می‌گیرند و روز وشب متوجه آبادی و تازگی آن(۱) هستند و [به] همین جهت هم هست که همیشه آباد است و نقص بهم نمیرساند، ودیگر در این باغ و اطراف و وسط و هرجای‌آن قدری که از این عمارت بزرگ دور میشوند، محلی و مقامی و عمارتی و اساسی ساخته و برپا کرده‌اند. از جمله: دوسه حمام بسیار خوب به دستور روس که حوض‌ها ازسنگ یك‌پارچه و خزینه از مس و برنج یك‌پارچه، در آنجا گذاشته و کمال صفا وپاکیزگی دارد، در همین باغ واقع است، و در هرگوشهٔ عمارتی به‌طرح ولایتی ساخته‌اند. حتی عمارتی دارد که به‌عینه به طریق چهلستون(۲) اصفهان ساخته‌اند. و کمال صفا دارد، و اسباب از هر چیز به آئین فرنگی در آنجا گذاشته‌اند.

دیگر به‌طرح خطائی، ختنی، هندی، رومی، اقسام فرنگی آنچه به‌خاطر برسد، جدا جدا هریك رابه‌مکانی و گوشه‌وکناری در این باغ ساخته‌اندکه در آنجا که میروی وملاحظه وضع و نقش و نگار و اسباب و اثاث(۳) و زیور آنجارا مینمائی، چنین‌تصور می‌شود که الحال ازکار درآمده ، چرا که هرکدام بنوعی، و هر یك بطریقی زینتی و اسبابی و پاکیزگی تمام دارد، و در هر جای این باغ یك قسم از این عمارات واقع‌است.

میز خانه‌ای‌که مکان صرف غذا میباشد دارد، که دو سه طبقه می‌باشد. در طبقهٔ اول که رفته در سرمیز می‌نشینند که غذا صرف نمایند. از چوب، اسباب میزی ساخته‌اند و چرخی و اسبابی کارگذاشته‌اندکه در وقت خوردن غذا آن میز خودبخود به طبقه‌زیر میرود و پیشخدمت و طباخ در آنجا ایستاده، بشقاب غذا، روی‌آن می‌گذارد، و میز خود بالا می‌آید . هر بشقاب پیش روی هرکس قرار می‌گیردکه به‌هیچ‌وجه احتیاج به‌بردن و آوردن پیشخدمت نیست. آن بشقاب [غذا] که صرف شد باز بهمان نسبت میز پائین رفته، درطبقه زیر عوض می‌کنند و غذای دیگر گذاشته میز بالا می‌آید، و صرف می‌شود. تا بکلی غذاها تمام شود، مطلقاً نه پیشخدمت و نه آمدن و رفتن آدم و نه‌گذاشتن و برداشتن ظروف درکار ندارد. و همچنین در آنجا مکانی ساخته شده به‌جهت خواب پادشاه و غیر اوکه دو سه نفر در طبقهٔ زیر روی کت می‌نشینند چرخی دارد آهسته حرکت می‌کند که چندان‌تکان ندارد، و خود بخود آن کت در طبقهٔ بالای

۱ــ متن : او ۲ــ متن : چهلستان ۳ــ متن : اساس

بالا رفته قرار می‌گیرد و آدم روی آن استراحت می‌کند، و هر وقت می‌خواهد بازچرخ راحرکت داده آهسته بزیرمی‌آیدکه به‌هیچ‌وجه احتیاجی به‌برخاستن(۱) وحرکت دادن‌و راه رفتن نیست، و این صنعت میز و این مکان خواب را شخص فرانسوی (۲) در آنجا آمده ایجادکرده، که در وقت ضرورت امری در آنجا رفته کانسل کرده احدی راه‌آمد وشد نداشته باشد. وخودبخود آن‌اساس بالا رفته بزیر آید. ویکترینه به‌آن شخص استاد انعام‌ها داده است.

دیگر مکان رقص و بال و جائی‌که آن را آپره می‌گویند و د رآنجا شبها رقص و تقلید و بازیها برپا دارند، و کیفیت آن پیش قدری ذکر شده نیز در این باغ ساخته‌اند که ازوسعت و وضع و اسباب و اثاث آن آدم حیران می‌شود.

رودخانه‌های بزرگ و کوچك در این باغ ازهرگوشه و کنار جاری است. پل‌ها در کمال‌استحکام و خوبی روی آنها بسته‌اند. اغلب روی پل‌ها آهن است، و اطراف سنگ‌بندی و پنجرهٔ آهنی دارد و پلی داردکه چند چشمه‌طاق دارد تمام‌فرش و دیوار و بدنه و اطراف آن از سنگ مرمردرکمال خوبی و استحکام وخوش‌آیندگی ساخته‌اند، و دریا در یك سمت آن واقع است. چند جزیره داردکه دور تا دور، تمام آب است. و قدری در وسط آب خشکی واقع است. رو ی‌آن خشکی را عمارات عالی‌وتماشاگاههای خوب ساخته، اشجار بسیار در اطراف و اکناف آن عمارت‌ها به‌طریق خیابان بسیار است، و کشتی و گمی دائم در روی آب سوار و کار مینمایند. و هرکس خواسته به تماشای آن عمارات برودبه‌گمی سوار شده می‌روند ومعاودت می‌نمایند. عمارت‌ها که در هر جای این باغ واقع است بسیار اوطاق‌ها و مکان ها دارد ، که از سنگ سماق (۳) و سنگ مرمر و غیره تصویرات بزرگ بسیار خوب و حوض‌ها و سنگ آب‌ها از سنگ سماق(۳) درکمال بزرگی به‌طریق آینه تراشیده، وبه‌جهت زینت درآنجا گذاشته‌اند ، و بسیار صورت‌ها از مفرغ(٤) و مس با هیکل‌های قوی ساخته، در اطاق‌ها و اغلب سرهای راه، و مکان‌ها گذاشته‌اند. به‌جهت تماشا.

وضع خیابانها و گل‌کاریها و چمن‌ها و اشجار این باغ که از هر طرف و گوشه و کنار می‌باشدکه وسعت بی‌نهایت دارد به‌شرح بیرون نمی‌آید.

از هر سمتی و هر طرفی که عبور می‌شود، خیابانی و رودخانه و پلی و عمارتی به‌نظر می‌آید، و یکی ازآنها مکرر نیست. هر یك به‌قسمی و ترکیبی و طریقی ساخته شده، برج بزرگی درگوشهٔ عمارت بزرگ که اول ذکر شد، واقع است.

روزی صاحبی ایلچی با جمعی به‌تماشای آنجا رفتند. جمعی در آنجا بودند ، بعد از احترام و تعارف بسیار در مکانی رفتند چرخی و اساسی برپا کرده بودند، که هرقدر آدم پهلوی یکدیگر ایستاده دست هم را می‌گرفتند و یکی که قریب به چرخ بود، چرخ را حرکت می‌داد، مجموع آنها تکان غریبی خورده از هم جدا می‌شدند. آن چرخ راهم در ایران اهل انگریز آورده بودند و ملاحظه شد. چرخ الماس می‌گفتند.

۱ــ متن : برخواستن ۲ــ متن : فرانسه ۳ــ متن : لماق ٤ــ متن : مفرق

دیگر در آنجا مکانی بودکه کمال وسعت داشت و جمعی کثیر ، عمله و استادان و معلمان درآنجا بودند، اطفال ذکور و اناث را جداگانه در آنجا می‌برند، و پنج شش سال در آنجا توقف می‌دهند و تربیت می‌نمایند. بعضی را به‌خط و سواد و دانستن زبان‌های فرنگی ، و نقاشی ، مأمور می‌نمایند. و بعضی رابه‌کسب و حرفه‌های دیگر مأمور می‌کنند و استادان در آنجا هستند و متوجه آنها می‌شوند. و همچنین دختران بسیارند نیز مکانی دارندکه درآنجا برده به‌آموختن خط وسواد و زبان فرنگی‌های دیگر و رقص و نواختن ساز، و مفتول‌دوزی و نقاشی و سایر امور مأمور می‌نمایند. و آنها را مکمل از هر چیز می‌کنند. بعد بیرون آمده بجا و مکان‌های خود می‌روند.

دیگر در اطراف این باغ و آن سمت دریا و رودخانه‌که عقب باغ واقع است، از هر جانب خانه و عمارات بسیار ساخته و مردم روس در آنجا توقف‌کرده‌اند، که حال‌در حقیقت شهری عظیم است، و جمعیت و خلق آنجا بسیار است. و در میان آب دریکطرف، منار بسیار بلندی ساخته‌اند. اطراف آن سنگ‌بندی مضبوط دارد.و از هرطرف آب‌است. هر گاه ،کسی خواهد آنجا به‌تماشا برود، به‌کمی سوار شده می‌روند، و مراجعت‌می‌نمایند.

بهر حال وصف این باغ و این عمارات و این تماشاگاهها و آب دریا و رودخانه‌ها، و پل‌ها، و خیابان‌ها و اشجار بیحد [و] بی‌نهایت [است]. چمن‌ها و جزیره‌ها، وعمارات روی جزیره، و مکان‌هائی به‌جهت عیش و عشرت درآنجا ساخته‌اند. حمام‌ها و چیزهای غریبه و تصویرات عجیبه که از مس و مفرغ (۱) و غیره ساخته‌اند بشرح نمی‌آید . مجملی از مفصل تحریر شد.

و اصل همهٔ این آب‌ها، اعم از دریا و رودخانه‌ها، و جوب‌ها، و مکان‌هائی که آب ایستاده، و نهرها، تمامی از چشمه[ای]است‌که ازکوه بالای عمارت سرازیر می‌شود، و به‌آنجا می‌آید. این رودخانه‌ها، ودریا ومکان‌های آب‌را، دستی ساخته‌اند که صنعتی ظاهر شده باشد، والا آب مذکوراز دریا و رودخانه جاری نیست. همه‌را خودساخته[اند] که چنین بنمایدکه دریا و رودخانه است. مرغ و قو و سایر مرغهای آبی در روی این آبها بسیار می‌باشند و درهرمکان این باغ‌که آب است بسیارند. اما با وجود این همه تعریف و توصیف که الحق دارد و بیان شده، دراین باغ به‌این وسعت و بزرگی و وفور اشجار، یك درختی‌که ثمری داشته باشد به‌هم نمی‌رسد. و مجموع اشجار چوبی است‌که بکار عمارت و ساختن آلت و خانه‌های آنها می‌آید. لکن اقسام‌گلها و ریاحین، آنچه بخاطر برسد بسیار است. و میوهٔ ایشان درخارج این‌باغ به‌عمل می‌آید. به این طریق که چندین جاها و مکان‌ها[ی] طولانی عریض ساخته‌اند و سقف‌را پوشیده‌کرده‌اند. و پیش روی‌آنها را که روبه‌آفتاب است درها و پنجره‌ها از آینه‌کار گذاشته‌اند و اطراف آن جاها را بخاریهای آتش ساخته‌اند که در زمستان متصل به‌هم آتش در آنجا می‌کنند و بعضی مکان‌ها را هم به‌طریق زیرزمین و گلخن حمام ،جائی درزیر آنها ساخته درآنجا آتش می‌کنند. و از هر مقوله درخت میوه و مرکبات در صندوق‌های بزرگ چوبی ، و کلوك‌های بزرگ و بعضی درزمین گذاشته و خاك بسیارنرم ملایمی در پای آنها

۱ــ متن : مفرق .

ریخته. آنچه در زمین است، شاخ‌و برگ آنها را یکی‌یکی بچوب‌ها بسته‌اند، و آنچه در صندوق و کلوك است خود بر سرپا می‌باشد و ازگرمی آتش در آنجا هرقسم‌میوه، ازمقولهٔ سیب و، زردآلو و، گلابی و، آلوبالو و، انگور و سایر میوه‌ها به‌عمل‌می‌آورند. و مرکبات نیز به‌همین طریق از مقولهٔ نارنج، نارنگی، لیمو، به‌عمل می‌آورندکه در آنجا بسیار ملاحظه شد. و در زمین خیار بالنك ، و سبزی‌آلات ازهرچیز، و پیاز و بعضی چیزهای دیگر به‌عمل می‌آورند. اما تمام اینها به‌زور آتش است، و سوای در این مکان‌های مختص ، در جای دیگر نمی‌توانند به‌عمل آورده باشند. و این‌طریق چیزها را همیشه در چنین مکانها به‌عمل آورده میدارند. گاهست که در عین شدت زمستان و طغیان سردی هوا از همهٔ این میوه‌ها که تحریر شد، در آن‌مکان‌ها بسیار موجود می‌باشد، که‌همه تازه به‌عمل آمده‌است. نقص‌کلی‌که دارداین است‌که با وجود درشتی و طراوت، آن‌میوه‌ها مثل‌زردآلو وآلوبالو وامثال‌اینها آن‌مزه[ای‌را]که باید داشته باشد ندارد. بلکه‌بسیار بی‌مزه است. وبی‌مزه[گی] آنها به‌علت ندیدن هواست‌که ازگرمی آتش بهم می‌رسد. و درآن مکان‌ها پله‌پله‌های بسیار ساخته‌اند و چوب گذاشته، روی چوب را یك‌وجب خاك ریخته اقسام سبزی‌آلات در هروقت وهرموسم بهمان بروز(۱) آتش‌به‌عمل می‌آورند، و دارند.

بعضی اوقات می‌شودکه درایام زمستان خیار بالنك،دانهٔ پانزده‌هزار دینار، وآلوزرد دانهٔ دوهزار، و زردآلو دانهٔ یکهزار دینار وآلوبالو[را] دانهٔ یکهزار دینار به مصرف فروش می‌رسانند. و خلق خریده، صرف می‌کنند. اما با این قیمت ، کفایت خرج به‌عمل آوردن آن را نمی‌کند و شخص عامل به‌همان اسم‌که من فلان چیز در فلان وقت به‌عمل آورده‌ام خوشنود است و ضرر آن رابه‌خود برمیدارد. و همچنین سایر میوه‌هاوسبزی‌ها بسیار اتفاق افتاده، که به‌قیمت‌های اعلی دادوستد می‌شود . مثل کاهوکه منتهای‌درشتی آن بقدر دانهٔ خیاری می‌شود، یکدفعه یکی دوهزار دینار به‌مصرف فروش می‌رسانند.

کیفیت شهریت و اوضاع این باغ به‌این طریق است‌که مجملا تحریر یافت. ودر جنب همین باغ و عمارات به‌قدر یك ورث مسافت، مکان دیگر به‌همین وضع یکترینه ساخته و در زمان طفولیت به‌همین الکساندر پادشاه روس بخشیده، که آن را موسوم به‌اسکندری کرده‌اند. آن‌مکان هم عمارت دوطبقهٔ بسیار منقح خوش‌وضع وتماشاگاهها و نهرها، وجوب‌ها، و پل‌ها، وآپره‌ها که‌مکان رقص و بازی‌هست، وباغات، واشجار و، خیابان‌ها ،و چمن‌ها، و جاهای‌باصفا بسیار دارد. اما به‌این زینت ووسعت این‌مکان‌نیست.

یوم یکشنبه بیست و هشتم : چون قاعدهٔ روس این‌بودکه پادشاه ، در هر جا وارد می‌شود سالدات و افیسرها وطبل وعلم(۲) وسازنده که ازبرای حرمت به منزل او مأمور می‌کنندکه شب و روز متوجه کشیك باشند به‌طریقی‌که به‌جهت پادشاه هرروز صبح جمعی دیگر با طبل و علم (۲) و ساز و نوا به‌آن‌مکان می‌آیند و بزرگ آنها پیش‌رفته وسرکردگان آنها آمده، کشیك‌چیان روز پیش رامعاوضه می‌نمایند و سیاههٔ اخبار دارند که هرکس بکجا و هرکس بچه امر مشغول است. و آن سیاهه را بزرگ آنجا بحضور

۱ـ بروز : پیدا شدن، پدیدآمدن، برون آمدن، آشکار شدن، پیدایی . فرهنگ معین

۲ـ متن : الم

پادشاه آورده می‌سپارد . غرض این است که کشیك‌چی عوض شده و هریك بجائــی و مکانی که مأمورند مشغول خدمت خود باشند. (۱) اصل این عمل حرمت است که‌ازبرای پادشاه و ایلچی بزرگی‌که بسیار احترام داشته باشد قرار داده‌اند.

همین‌روز که روز اول توقف در آنجا بودقدری از روز رفته گراف اژروسکی که بزرگ و حاکم و صاحب‌اختیار این باغ و آن شهر بود، به‌آئین روس، جمع‌کثیری سالدات و افیسر باچند نفر بزرگان، ویکدسته سازنده وطبل و علم(۲) برداشته به منزل صاحبی ایلچی آمده در آنجا ایستاده، و به‌آئین تمام ، سالدات راعوض و بدل‌کرده ، همان سیاهه که قاعدهٔ به‌جهت پادشاه هست، در دست گرفته نــزد صاحبی ایلچی رفته درکمال عزت و احترام، نموده، و اقسا م‌تعارف رسمی بجای‌آورده، بعد یکنفر جنرال‌که نایب دوی‌مایورکه به‌جای وزیر، در اوقات نبودن پادشاه، در دفترخانهٔ غربا مأمور رتق وفتق مهمات می‌بود ، به‌همراهی میرزا ابوتراب ایرانی‌که مدت سی چهل‌سال است‌کــه در پتربورغ توقف دارد و در دفترخانه مشغول ترجمهٔ نوشتجات می‌باشد از جانب دوی مأیور، به‌دیدن صاحبی‌ایلچی آمده، بعد از تعارفات رسمی، از گفتهٔ آنها مشخص‌شدکه ایشان از دولت خود مأمور نیستندکه عزت و احترامی که شایستهٔ ایلچی بزرگ باشد به‌عمل آورده باشند.

به‌اینجهت آنچه شاید و باید نخواهند به‌عمل آورد. این معنی اندك‌به‌طبع صاحــبی ایلچی گران آمد، به‌همراهان خود فرمودند که سرگوراوزلی ایلچی بزرگ دولــت انگریز که اینقدر ما را تحریك و ترغیب به‌آمدن پتربورغ نمود، البته از این فقره‌مطلع بود. چرا خواست‌که بی‌حضور پادشاه، ما به‌این صوب آمده‌باشیم ؟ و ازاین گذشته ماکه بنحو نوشتهٔ او از مسقو که هفتصد ورث راه است، به‌اینجا آمدیم. اوچرا دراین‌روز از پتربورغ که بیست و دو ورث است به‌اینجا به‌دیدن مانیامد. ازاین‌جهات صاحبی‌ایلچی قدری متغیر گردیده، جوابی‌که لازم بود به‌فرستادگان دوی مأیور داد. آنها به مکان خود رفتند .

بعد مشخص شدکه اسب‌ها راکه پیش فرستاده بودند به‌علت سردی هوا وبی‌اهتمامی همراهان، چند رأس از آنها ناخوش شده، جلوداران و همراهان اسبان را خواستند و اسبها را آورده ملاحظه‌نمودند. قدری به‌تنبیه آنها پرداخته فرستادند طبیب‌اسب‌واشخاصی که سررشته داشتند آورده مأمور به‌سرپرستی اسبان نمودند.

بعد مشخص شدکه ناپلیان که ازجزیره آلب فرارکرده، استعدادی به‌همرسانیده و پادشاه روس به‌دعوای او رفته وآمدن او به‌پتربورغ درعهدهٔ(۳) تعویق است.

این روز از وصول این‌خبر و آن جهات دیگر اوقات بسیار به‌صاحبی ایلچی تلخ شده ،در کمال دلگیری و پریشان‌حالی در منزل بسر بردند.

یوم دوشنبه بیست‌و نهم : قدری از روز گذشته به‌طریق روزقبل گراف‌اژروسکــی با همان اساس و سالدات آمده، آنها را معاوضه کرده و سیاهه آورده در کمال‌احترام به‌صاحبی‌ایلچی سپرده و بعد چندین نفر از بزرگان آنجا به‌دیدن صاحبی ایلچی آمــده

۱ــ متن : می‌باشند ۲ــ متن : الم ۳ــ متن : عقدهٔ

هريك راه و رسم تعارف به‌جای آورده، به منزل خود رفتند.
بعد مهمانداران آمده اصرار زیاد کرده، که ساعتی به‌رسم تفرج به‌ملاحظهٔ باغات میوه‌دار که جنب منزل است رفته باشند .صاحبی ایلچی قبول نموده، به‌ملاحظهٔ آنجارفتند. چندمکان طولانی به‌نحوی که پیش سمت تحریر یافت ساخته بودند. و سقف آنها راپوشیده پنجره‌های آینه پیش‌روی آن مکان‌ها ،ساخته و پنج شش پیچ که بخاری آتش می‌باشد دراطراف آنها ساخته، آتش کرده بودند. و در زیر مکان چند هم‌کوره ساخته آتش کرده بودند، که با وجود شدت سردی هوا در آن مکان که ساعتی آدم توقف می‌کرد، عرق‌به‌چهره می‌نشست، و بیست روز از نوروز گذشته که در آنجا بی‌حد، و بشدت تمام هوا سرد بود. و برف و یخ درکمال شدت، در هر مکان بسیار بود. دراین باغات از هرقسم گل و هر طریق ریاحین ، به‌خصوص گل سرخ بسیار و موجود بود. درختهای‌سیب و بادام و گلابی و غیر آن همه شکوفه و اکثر میوهٔ نارسیده داشت. زردآلو و شفتالو و غوره و گیلاس و توت سکل و از این مقوله میوه‌ها قلیلی رسیده، و بسیاری نارسیده موجود بر (۱) درخت بود. خیار بالنك بسیار خوب معطر و کاهو و سبزی‌آلات ازهرچیز در آن باغات آماده و موجود داشتند. درختهائی که بزمین درگل بود، تمامی را شاخ‌بشاخ‌و برگ‌به‌برگ به‌چوب وریسمان بسته‌بودندکه به‌طریق‌درخت(۲) نسترن‌که به‌دیوارمی‌کشند ایستاده بود. باغبانان و سرایداران متعدد، د رآنجا ایستاده متصل بهم اوقات صرف آنها می‌کردند، و این باغات پادشاهی و خانهٔ پادشاهی که منزل صاحبی ایلچی می‌باشد، همیشهٔ اوقات اقسام گلها را دارد و در آنجا درمکانها چیده و آماده می‌باشد. و درخدمت مرکبات از هر چیز نیز بسیار بود که همه بهارکرده بودند.
صاحبی ایلچی قدری گردش نموده و ملاحظه کرده معاودت‌به‌منزل نمودند.
سرگوراوزلی و لاردوالپول ایلچیان انگریز هردو در آنجا به‌دیدن آمده انواع تعارفات رسمی بجای آوردند و به‌اتفاق به‌ملاحظهٔ اسبان هدایا رفتند وبعد مراجعت کرده، در سر میز به‌آئین هرروز، با یکدیگر نشسته غذا صرف نمودند. و بعد قدری توقف‌واز هرجا و هر مقوله صحبت داشته ،مشخص شدکه چون همهٔ پادشاهان قرال‌فرنگ در آن اوقات در یکجا جمع شده، عهد ومیثاق وتقسیم ولایات فرانسه و غیره راباهم می‌کردند، و این‌عمل را کانگرس(۳) می‌نامند درهمان ساعت که ناپلیان از جزیره آلب فراز و بیرون آمده بود ،پاهای خود را بزمین زده، گفته بود: «که‌کانگرس پادشاهان بر هم خواهد خورد.» همچنانکه به‌محض شنیدن فرار او(٤) و آمدن بسمت پاریس همهٔ پادشاهان گریخته هريك، به‌ولایات خود رفتند. و بعد همه متفق شده و جمع گردیده ، بر سر او روانه شدند.

در همین روز مشخص شد وخبر رسیدکه ناپلیان داخل شهر پاریس‌که پای‌تخت او بودگردیده ، و استعداد و اسا س‌و آتش‌خانه و قشون بسیار نزد خود، جمع و فراهم آورده است. و چند قرال‌کوچك راهم تصرف‌کرده، و پادشاه روس باسایر قرال‌ها متفق

۱ــ متن : در ۲ــ متن : درختی ۳ــ کانگرس = کنفرانس = گردهمائی ٤ــ متن : ان

گردیده به دعوای او رفته‌اند.

بعد از زمانی لاردوالپول و سرگوراوزلی روانهٔ پتربورغ گردیده، صاحبی ایلچی قدری در منزل گردش نموده ،این‌روز به شب رسید.

یوم سه‌شنبه سلخ شهر ربیع‌الثانی: صبح گراف‌اژروسکی به وضع هرروزه، آمده معاوضه سالدات کرده، و سیاهه برده، جمعی از بزرگان به‌دیدن آمدند. یکی به زبان انگریزی مذکور کرد که پادشاه قدیم فرانسه که بعد از فرار ناپلیان از انگریز به‌پاریس آمده بود، حال به‌محض ورود ناپلیان فرار کرده، و ناپلیان در کمال استقلال در شهر پاریس توقف دارد، و پادشاه روس سپاه خود را در هرجا و هر مکان حتی پتربورغ که بوده است طلبیده که به دعوا رفته باشند. این روزها سخنان اراجیف از سمت‌فرنگ بسیار است. هرکس هر ساعت آمده، سخنی مذکور می‌سازد. این روز هنگام صرف غذا نیز به‌رسم هرروزه در سر میز پادشاهی، که در منزل ما برپا میباشد رفته، غذا صرف نموده، استراحت شد.

یوم چهارشنبه غرهٔ شهر جمادی‌الاول: بعداز اینکه گراف اژروسکی آمده و به رسم هرروز معاوضه سالدات کرده، و سیاهه نموده، صاحبی ایلچی میل به ملاحظهٔ عمارات شاهی و همان عمارت وسیع‌که در روز ورود کیفیت آن به‌تفصیل قلمی شده،بهمرسانیده، با مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا گردیده، به دقت تمام ملاحظهٔ تمامی عمارات و مکان‌ها و جاهائی که در آنجا ساخته‌اند و تفصیل آن ذکر شد کردند. و می‌فرمودندکه در هیچ‌جا و هیچ مکان چنین عمارتی و اساسی برپا نخواهد بود. و بعد از آنجامعاودت به منزل نموده و به‌طریق روزهای دیگر در سر میز رفته غذا صرف کردند، و این شب بنحو سایر شبها گذشت.

یوم پنجشنبه دویم: قدری از روز گذشته گراف اژروسکی به آئین هرروزه آمده، معاوضه کشیك‌چیان و سالدات را کرده سیاههٔ معمولی را آورده، به صاحبی ایلچی‌سپرد. چون در این اوقات که پادشاه در پتربورغ حضور ندارد وزیر دانشمندی، یا حکمران مقتدری که منشاء و مصدر جمیع امورات تواند شد در پتربورغ نگذاشته و بزرگان تمامی نزد پادشاه میباشند و در پتربورغ سوای یك دونفر فرت ماشل و دوی‌مایور که اسم نیابت وزارت غربا با اوست، دیگر کسی نیست و اینها هم خود را در عرضه وتعداد اینکه باید اساس و دستگاهی به جهت ایلچی بزرگ برپا نمود، نمیدانستند. به‌بساناویچ مهماندار پیغام کرده بودند که خدمت ایلچی بزرگ اظهار کرده باشد که ما را عرضه انجام احترام و اساسی که شایستهٔ شما میباشد نیست و نمیتوانیم از پیش خود منشاء و مصدر اساسی به جهت شما بشویم. گاه باشد قصوری در آن واقع شود و ما، موردغضب پادشاه بشویم. بهتر این است که شما که ایلچی بزرگ هستید، خود اگر صلاح دانید بدون اساس داخل شهر شوید، و اگر صلاح ندانید در همان باغ توقف نمائید و بهمان طریق که مهمانداران سابق شما، متوجهٔ اخراجات شما بوده‌اند باشند. تا اینکه ازجانب پادشاه، حکمی صادر شود. چرا که ما میدانیم‌که پادشاه هنگام ورود خود لامحاله به جهت شما ورود به‌شهر پتربورغ اساس و دستگاه کلی برپا خواهد کرد.

بساناویچ خدمت صاحبی ایلچی آمده، کیفیت را بیان کرد. صاحبی فرمودند حال

که چنین است و ایشان مأمور نیستند که آنچه باید بکنند و عرضه ندارند، بهتر این‌است که ما چندی در همین باغ توقف کرده و خرج اخراجات به‌طریق ایام پیش به‌مصرف رسانیده، تا اینکه بعد چه شود.

بساناویچ را مأمور کردند که پیشخدمتان پادشاهی، و اسباب میز و اساسی که این چند روز به‌رسم ضیافت آورده بودند، از آنجا جواب گفته، روانهٔ شهر نمایند، و خود به نحویکه اخراجات میداده درکار باشد. بساناویچ، به‌نحو حکم‌صاحبی ایلچی‌پیشخدمتان سرکاری و اساس میز پادشاهی را موقوف داشته، خود اساسی فراهم و متوجهٔ دادن اخراجات شده، و جواب پیغام نایب وزیر را به‌نحویکه مذکـور شد و صاحبی ایلچی فرمودند داد، و صاحبی ایلچی در همان باغ توقف فرمودند(۱).

روزها گاهی به سیر و تماشا و گردش در آنجا، و گاهی به سرپرستی و ملاحظهٔ اسبان، و گاهی به صحبت کتاب و اکثر اوقات به استراحت مشغول بودند.

یوم‌جمعه سیم‌شهر جمادی‌الاول، لغایت‌یوم‌پنجشنبه چهاردهم شهرجمادی‌الثانی۱۲۳۰:
که چهل و یك یوم بوده باشد، در همین باغ ساروسکوسلو توقف بود. و روزها اوقات صاحبی ایلچی بعد از آمدن گراف اژروسکی و معاوضهٔ سالـدات کشیك‌چی و سپردن سیاهه، گاهی صرف سواری و گردش صحرا و خارج این باغ، و مکان‌هائی که در آن حوالی می‌بود، و گاهی گردش همین باغ و ملاحظهٔ عمارات و تماشاگاه‌ها و رودخانه‌ها و آبهای جاری ودریا و پل‌ها و سایر مکان‌هائی که در این باغ واقع است، و تفصیل آن‌ها در روز اول ورود قلمی شده، و گاهی در منزل به صحبت کتاب و استراحت و صرف غذا مصروف میشد.

اموراتی که در این بین واقع گردید. این است که اکثر اوقات استعداد ناپلیان ورود او به پاریس و تصرف کردن بعضی ولایات و از این مقوله سخنان، هـرروزه بیان میشد.

در این شب‌ها، شبی به اصرار سرگوراوزلی، صاحبی ایلچی به جهت دیـدن شهر پتربورغ و بازدید او به‌لباس تبدیل سوار گاریت گردیده، بهمراهی دونفر خاطرجمعان روانهٔ شهر شدند و به‌خانهٔ سرگوراوزلی رفته در آنجا خلـوت کرده، ساعتی یکدیگر را ملاقات، و بعد سوار گردیده معاودت به منزل فرمودند.

روزی دیگر فرامین شاهنشاهی‌و ارقام نواب اشرف و نوشتجات وامنای دولت علیه را که به جهت سرگوراوزلی و ایلچی بزرگ انگریز کـه در دولت روس مقیم است، همراه داشتند، به جهت او فرستادند.

روزی دیگر فرامین شاهنشاهی، و ارقام نواب اشرف‌و نوشتجات همگی امنای‌دولت علیه را [که] به جهت صاحبی ایلچی از ایران آورده، به پتربورغ برده بودند، از آنجا ارسال خدمت صاحبی ایلچی داشتند. صاحبی ایلچی را از زیارت و ملاحظهٔ آنها کمال سرور و خوشوقتی حاصل شد.

در این روزها اکثر نوشتجات رقعه‌گونه، از جانب سرگوراوزلی به صاحبی‌ایلچی

۱ـ متن : فرموده

میرسید و اصرار در رفتن ایشان به‌شهر پتربورغ بسیار داشت. صاحبی ایلچی نیز جوابی که شایسته میدانستند به او قلمی میداشتند. چون بتواتر خبر رسیده بود، که حال [که]، پادشاه روس به دعوای ناپلیان رفته [است]،(۱) در این اوقات اثری از آمدن اوظاهر نمیشود. ودوی مایور نایب وزیر و سایر اشخاصی که در پتربورغ بودند هم، مأمور به عمل آوردن لوازم احترام و اساس ورود به شهر به جهت صاحبی ایلچی نبودند. بعد از صدمات و مشقت و تصدیعات ایام زمستان، و شدت سردی هوا، و کثرت برف‌و باران، و زحمات عرض راه، در این‌فصل بهار که در این باغ ازهرگوشه و کنار، اقسام گلها و ریاحین با یکدیگر توام و چمنها تمام سبز و خرم و اشجار در کمال خضارت و هوا درعین خوبی وطراوت بود ودرختهای مرکبات وگلهای رنگارنگ و ریاحین بسیار که در ایام زمستان، در اطاق و مکان‌های گرم بنحوی که سمت تحریر یافت پرورش داده بودند، و الحال آورده، در این‌باغ در هرجا و هر مکان به طریق نارنجستان برزمین قرار داده‌اند. و همچنانکه در ایام زمستان، هوای آنجا در عین برودت و سردی است، فصل بهار نیز هوا درکمال اعتدال وخوبی است، و مردم شهر پتربــورغ اغلب بلکه همگی آنها از اعزه و اعیان وغیرآن از زن ومرد به این‌باغ آمده، چندی توقف‌مینمایند. و شبها و روزها درآنجا درهرگوشه و کنار به عیش و عشرت مشغول میباشند، صاحبی ایلچی را منظور این‌بود که‌چندی درهمین باغ توقف، و از تفرج و گــردش در آنجا زنگ اندوهی‌که به‌علت مشقت عرض راه درخاطر ایشان قرار گرفته بود زدوده باشند.

چون طغیان و استعداد ناپلیان باعث وحشت و تشویش اهالی انگریز شده بود و گوش‌زد سرگوراوزلی ولاردوالپول گردیده بود که مستر آلس که از دولت آنها به ایران آمده، وجه مستمری قراردادی دولت انگریز را که به دولت علیه ایران میدادند موقوف داشته، از راه واهمه، روزی هردوی آنها نزد صاحبی ایلچی آمده، مذکــور نمودند که ما حکیم صاحب انگریز را روانهٔ دولت علیه ایران مینمائیم و نوشتجات به مستر موریه، ایلچی دولت انگریز قلمی خواهیم نمود. که وجه مستمری را برقرار دارند.

از آنجا که صاحبی ایلچی همیشهٔ اوقات ایشان را ابن‌الوقت میدانستند، در جزو فرمودند که دوستی و اعانت دولت انگریز به‌دولت علیه ایران به‌علت ناپلیان است، که هروقت به جهت او اغتشاش واقع میشود آنها در دادن وجه، اغماض بهم میرسانند، و هرگاه که طلوع و طغیان می‌کند در مقام دادن برمی‌آیند. از اینجا ابن‌الوقتی ایشان ظاهر میشود.

باری صاحبی ایلچی، روانه کردن حکیم انگریز را قبول نمــودند. و عرایض و نوشتجات در هرباب قلمی نموده، که ارسال دارند و به سرگوراوزلی ولاردوالپول بحث بسیار درباب ابن‌والوقتی و موقوف کردن وجه نمودند. به‌حدی که راه سخن را برآنها مسدود کردند. در بین صحبت سرگور اوزلی مذکور نمود که سردار تفلیس هم بسیار سرهمبندی و تزویر کرده، به هیچ‌وجه، درباب مطالب منظوره ما شروحی به‌امنای‌دولت خود ننوشته و شکایت بسیار از او کرد.

۱ــ متن : بود

صاحبی ایلچی همین فقرات را هم در بین رفتن حکیم صاحب به دولت علیه ایران قلمی نمودند. و در هرباب آنچه شایست و بایست به همگی و مسترموریه ایلچی دولت انگریز قلمی داشته، در هفتم(۱) شهر جمادی‌الثانی، حکیم صاحب، از آنجا روانهٔ دولت علیه ایران گردیدند.

روزی دیگر از این روزها نشان شیروخورشید شاهنشاه عالم‌پناه که به وزیرانگریز مرحمت شده بود، ارسال نزد صاحبی ایلچی داشته شرحی نوشته بود که چون درانگریز قانون چنین شده که غیر سپاهی، کسی نشانی نداشته باشد و از دولتی نگیرد من از این مرحمت محروم گردیده، نزد شما فرستادم.

روزی دیگر وزیر قشون روس که از مقربان پادشاه است، به اتفاق ده دوازده‌نفر از بزرگان و جنرال‌های قشون، در همین باغ در منزل صاحبی ایلچی به دیدن آمده، راه و رسم تعارف بسیار بجای آورده، احترام کلی نمودند.

بعد از این روزها روزی دیگر سرگوراوزلی ولاردوالپول به منزل صاحبی‌ایلچی آمده، مذکور نمودند که لامحاله باید شما توقف در این باغ را موقوف و به شهر آمده باشید، که ما شما را با بعضی اهالی روس ملاقات داده، آشنا کرده باشیم. هرچند صاحبی ایلچی امتناع نمودند، مفید نگردیده، لابداً قبول نمودندکه دویوم دیگر روانهٔ شهرشوند.

سایراین ایام توقف درباغ‌به نحویکه قلمی شده، سوای‌گاهی سواری وگردش صحرا و گاهی سیر و تماشای باغ ومکرربه سرپرستی وملاحظهٔ اسبان، دیگـرشغلی به جهت صاحبی ایلچی نبود، تا اینکه دریوم چهاردهم شهر مزبورصبح یك رأس اسب عربی بسیار خوب‌که‌گراف اژروسکی صاحب اختیار این باغ، در جزو خواهش نموده بود، صاحبی ایلچی به او بخشیده، و یك طاقهٔ شال نیز به جهت باغبان و سرایدار آنجا فرستاده، و یك طاقهٔ شال و ده پانزده تومان وجه نقد به‌صیغهٔ انعام به طبیب اسبها که همه ناخوش و زخم بودند [و] چاق‌کرده بود داده وقدری وجه نقد نیز به‌انعام سالدات و افیسرهای‌کشیك‌ـ چی و خدمتکاران و حمامی وغیره دادند و بعدازاین فقرات همین‌روز میرزاعبدالحسین را با تمامی بنه و اسباب و ایتام و عمله روانهٔ شهر نمودند؛ که آمده ملاحظهٔ خانه‌ومکان نشیمن راکرده، کیفیت را قلمی [کند]که فردا صاحبی ایلچی خود روانه شهرپتربورغ شوند. میرزا عبدالحسین به شهر آمده ملاحظه‌کرده کیفیت را قلمی نموده، این شـب دیگر را صاحبی ایلچی در آنجا بسر برده، فردا روانهٔ شهر پتربورغ شدند.

۱ـ مج : هفدهم

[فصل پنجم ورود به‌پترزبورگ]

یوم جمعه پانزدهم : چون ظاهر بود که اساس و دستگاه استقبالی و وضع وسامانی به‌جهت ورود صاحبی ایلچی درکار نیست، صاحبی‌هم روز را در آنجا بسر برده، شام سوارگاریت شده، و کمترین خدمت‌گذاران را درخدمت خود نشانیده روانهٔ شهر شدیم. و درخانه‌ای که منزل بود، رفته سکنا نمودیم. مهمانداران قدیم و جدید و چند نفر مستخدمان و خدمتکاران نیز در آنجا بودند.

چون مسافت راه بیست و دو ورث بود و قدری از شب‌گذشته وارد شدیم بعد از ورود صاحبی ایلچی ساعتی نشسته، چای (۱) صرف نموده استراحت نمودند.

این خانه و منزل صاحبی ایلچی مکان مرغوبی است. سه طبقه ساخته شده، و در هرطبقه بیوتات و اطاق‌های بسیار دارد. خصوص درطبقهٔ اول‌که چندین اطاق‌های بسیار وسیع و مکان‌های نشیمن و شب‌خواب، و خلوت و دیوانخانه، و میزخانه که مکان صرف غذا می‌باشد. و بعضی مکانهای دیگر دارد، که درآنجا صاحبی ایلچی و بعضی ازهمراهان توقف دارند و درهراطاق به آئین روس‌کرسی و صندلی و بانك و مکان نشستن از اطلس مشجر سبز و قرمز و چیت فرنگی و ماهوت ساخته گذاشته‌اند؛ و پرده‌ها در اطراف درها (۲) به‌همین نسبت دارد وپنجره‌های آینه و درهای بزرگ در اطراف آن می‌باشد و تمام راه در یکدیگر دارد و در هر مکان شمعدان‌ها و چلچراغهای طلاکاری گذاشته‌اند که شبها در هر اطاق چندین شمع کافوری و چراغ روشن می‌نمایند. و آینه‌های بلند قد در هر اطاق متعدد گذاشته‌اند و میز و اسباب و کرسی‌ها نیز در اطاق صرف غذا مهیا کرده‌اند. و چون در ایام توقف باغ رازسکوسلو صاحبی ایلچی به‌عهده چند نفر آدم خود نموده بودندکه حمامی در همین خانه به دستور ایران ساخته باشندکه نظر به وفور ضرورت و جمعیت احتیاجی به حمام‌های روس نشده باشد. حمامی نیز در این خانه ساخته بودند و حوض و خزانهٔ بزرگ از مس ساخته دهن شیرها کارگذاشته بودند. و به حسب وضع بنیه و گرم‌خانه و آب و صفا، و گرمی و پاکیزگی خالی از امتیازی نبود. بسیار بکار آمد. و ساختن آن بجا اتفاق افتاده بود. و در سمت مشرق خانه به فاصلهٔ بیست قدم باغ‌کوچکی واقع است‌که متعلق به همین خانه می‌باشد. اشجار و چمن سبز خرم دارد آنجا را از برای گردش فی‌الجمله صفائی داده بودند، وگل کاری‌کرده بودند، و در سمت مغرب‌که پیش‌روی خانه است، کوچهٔ طولانی واقع است،

۱ـ متن : چاهی ۲ـ متن : درب‌ها

که فرش‌کوچه سنگ قلنبه و دوسمت آن هرسمتی به‌قدر یك‌ذرع و نیم عرض سنگهای یك پارچهٔ بسیار بزرگ فرش‌کرده، و راه به خط مستقیم درکمال صافی و خوبی ساخته‌اند. و این عمل برای این است‌که‌گاریت و‌کلاسکه و از این مقوله و سوار هرچه عبور می‌کند از وسط حقیقی از روی فرش قلنبه سنگ می‌رود و پیاده هرکس عبور می‌نماید از دو طرف سنگ بست‌که یك ذرع و نیم عرض دارد عبور می‌نمایند. و ازوسط راه نمی‌روند و عرض این‌کوچه ده ذرع می‌شود و طول که به خط مستقیم است.

یکسمت خانه و منزل ما و سایر خانه‌های مردم به نظام تمام واقع شده، و سمت دیگرکه مقابل خانه‌هاست. درکنار سنگ‌بندی، محجر (۱) آهنی‌که یك ذرع قد داردکار گذاشته‌اند، وستان‌های‌کوتاه به فاصلهٔ سه‌ذرع از سنگ‌کار گذاشته، محجر (۱) را به‌ستانها کارگذاشته‌اند و در عقب محجر (۱) رودخانهٔ آب است‌که دائم گمی و بطیل روی آن‌کار می‌کند، مگر ایام زمستان‌که به‌کلی یخ می‌بندد؛ و از روی آن یخ تمام خلق با اسب و گاریت عبور می‌نمایند. و عرض رودخانهٔ مذکور پنجاه قدم می‌شود. و آن طرف هم به همین نسبت محجر (۱) آهن وسنگ بست دارد. وعقب آن باغی است درکمال‌وسعت اشجار و درخت‌های بسیار و چمن سبز خرم دارد که در این خانه و منزل ما،‌که نشسته‌ایم و ملاحظه می‌نمائیم رودخانه و باغ در مقابل است و فاصلهٔ چندانی ندارد و در سمت شمال و جنوب، خانه‌ها از هرکس به نظام ساخته‌اند ، سه طبقه چهار طبقه که تمام متصل به یکدیگر می‌باشد.

صاحبی ایلچی در این خانه و منزل توقف و هریك از همراهان و عمله و ایتام را در هریك مکانها که شایسته او بود مأمور سکناگردیده، سالدات و کشیك‌چی و افیسرها با ساز و نوا نیز مأمور محافظت گردیده، در آنجا آمده مشغول کشیك شدند.

یوم شنبه شانزدهم : که صاحبی ایلچی و همراهان و مهمانداران و همهٔ عمله‌جات درهمان خانه و منزل متوقف، و امری‌که شایسته تحریر باشد واقع نبود. به خاطر رسید که هرگاه هر روزه در روزنامه به تحریر شرح امورات اتفاقیه پردازد، تفصیل اساس سلطنت و مملکت‌داری و آئین و قانون روسیه و وضع اصل شهر پتربورغ، و سایر گزارشات و بناهای روس، بکلی از نظر خواهد رفت. و حال اینکه مطلب اصلی و مقصد کلی در این رساله مطلع‌بودن، از همین فقرات است. بنابراین در همین روز، قدری به تحریر وقایع پادشاهی و آئین و قانون و عمارات و ساختن شهر پتربورغ و سایر چیزها پرداخت و چون منظور این بودکه هر چیزی بجا و مکان خود نوشته شود، این فقرات را به‌تحریر ده مقاله قرار داد نموده که بعد از تحریر اینها امورات وقوعی را روز بروز به طریق روزنامه قلمی دارد.

مقاله اول درباب بنای سلطنت و امپراطوری پادشاهان روسیه:

اول امپراطوری و پادشاه مقتدری‌که در این طایفه به‌هم‌رسیده که تمام مملکت روسیه را به تصرف خود درآورده، و همهٔ این طایفه را مطیع خود ساخته پتر پادشاه کبیر است‌که بنای شهر بورغ راگذاشته، و پتربورغ نیز از این جهت می‌گویند که

۱ــ متن معجر.

بورغ را به زبان اروسی بندر کوچك می گویند؛ ودراینجا بندر کوچکی بوده، و رودخانهٔ عظیمی در آنجا واقع بوده، بعد از اینکه پتر پادشاه آن مکـان را شهری بنا می کند و به آبادی ومعموری آن‌می کوشد آن شهر مسما به پتربورغ می‌شود. وحقیقت احوال آن پادشاه کبیر و مراتب کیاست و فراست و دانشمندی او، به‌این طریق است که قبل‌از آن‌که او داعیهٔ امپراطوری نماید، مملکت روس ملوك‌الطوایف بوده و پرنس که آن را شاهـزاده و سر می‌گویند در میـان آنها بسیار بـوده، و هـریك جائی و محلی و جمعیتی بر سر خود می‌داشتند. و اجداد همین پتر پادشاه ،نیز پادشاه و سر بودند و در مسقو که شهر قدیم روس است و پای تخت بوده، توقف داشتند. پتر پادشاه، چـون استعداد و قابلیت ذاتی می‌داشتند به مرور ایام، معدودی را با خود دوست و جمعی را نیز متفق ساخته، اکثر از محال تاتار، و قازان را به حیطهٔ تصرف بیرون می‌آورد، و بـا طایفهٔ سویت چندین دفعه منازعه می‌نماید. و بعد روانهٔ فرنگستان می‌شود. چندی به لباس تبدیل در آنجا توقف کرده ، چند حرفه از مقولهٔ نجاری، و کشتی‌سازی، و مهندسی و معماری، و نظام فرنگی را حسب‌الواقع می‌آموزد، و به محل خود معاودت می‌نماید. و بنای سالدات و نظام درقشون، به آئین آنها می گذارد، و بعد از اینکه استعدادی بهم مـی‌رساند. در سال ۱۶۷۲ عیسوی، مطابق سنهٔ ۱۰۸۷ هجری، جـلوس کرده، داعیه امپراطوری می‌نماید. فدلن و پتربورغ راکه بندر کوچکی بوده، و به تصرف طایفهٔ سویت بوده به حیطه تصرف خود بیرون می‌آورد، و در آنجاکه آن آب و رودخانـهٔ عظیم بوده، و بندر بوده، شهر پتربورغ را به وضعی بنا می کند که آن رود عظیم در وسط شهر واقع می‌شود. و روزبروز به‌آبادی و معموری و احداث خانه‌ها، و مکان‌ها به‌طریق نظام فرنگ می کوشد. تا اینکه شهری برپا می کند که از هرجهت و هر حیثیت برتری به جمیع شهرهای یوروپ دارد،که همگی اهل یوروپ نیز قایل به این مطلب می‌باشند. و زمین همین شهر پتربورغ تمام جمجمه(۱) جنگل بوده جنگل را تمامی قطع می کند و زمین را چوب‌های بسیار می‌خواباند و شالده‌کوب کرده، بنای عمـارات می گذاردکه تفصیل شهر و عمارات، و رودخانه‌ها، تمام در جای خود تحریر خواهد شد.

مدت پادشاهی و امپراطوری او پنجاه و سه سال بوده قاعده و قانون بسیار و نظام مملکت‌داری و سپاه‌آرائی و سالدات به‌طریق نظام نگاهداشتن و جمعی از بزرگـان و دانشمندان به جهت کانسل تعیین کردن ، که هر گاه امری حادث شود، ایشان رفتـه در جای معینی نشسته فکرها کرده‌که آن امر را از پیش بردارند، و همچنین بسیار امور دیگر که بعد تحریر می‌شود، همه ازآن پادشاه، باقی و برقرار است. و در سنهٔ ۱۷۲۵ عیسوی عالم فانی را وداع کرده، به سرای جاودانی شتافت. بعد از آن یکترینهٔ اول‌که از اسرای فرنگ و از نجبا و پادشاهزاده نبوده، و زن پتر پادشاه بوده، بر تخت سلطنت ومملکت‌داری نشسته، چون در رسم ملك‌داری مهارتی تمام‌دارد. [از] امور سلطنت‌آگاهی مالا کلام داشته نظام و آیین پترکبیر را از دست نداده، بلکه نظر بوفور دانشمندی از افکار خود قدری به آن افزوده، و اساس پادشاهی را محکم ساخته. او هم بناهای عالی

۱- این‌کلمه درست خوانده نشد وظاهرا «جمجمه» باید جلگه باشد

و عمارات بسیار و مکان‌های مرغوب، در آنجا برپا نموده، و آثاربسیار از خود باقی گذاشته. مدت سلطنتش سه سال بوده، در سال ۱۷۲۸ عیسوی از این عالم گذشت.

بعد از آن پتر، پادشاه ثانی، که دخترزادهٔ پترکبیر می‌بود بر مسند خلافت‌نشسته دوسال اساس سلطنت وحکمرانی ازوجود اوگذشت، و درسال ۱۷۳۰ به عالم باقی شتافت. بعد از آن آنه برادرزادهٔ پترکبیر که زن بوده، قدم بر مسند پادشاهی گذاشته. چون مدت ده سال زمان سلطنتش طول‌کشید، او نیز منشاء و مصدر ظهور بعضی امور و احداث قدری عمارات و مکان‌های مرغوب گردید. و در عهد او، ایلچی نادرشاه به دولت روس رفته، ولایات گیلان راکه بعد ازایام صفویه تصرف کرده بودند، بحکم این پادشاه منتقل به دولت ایران گردید، و در سال ۱۷٤۰ تخت سلطنت، تخلیه و به عالم جاودانی منزوی گردید.

بعد ازآن اپلی زوت دخترپترکبیر زینت‌بخش مسند سلطنت‌گردیده، مدت‌حکمرانی او بیست سال طول کشید. او نیز بقدری باعث پیشرفت آثارها، و بناها، و مکان‌ها در آن شهرو آن مملکت گردیده، بنوعی‌که نیکنامی تمام در میان آن قوم به جهت خود حاصل کرده، ورخت اقامت در سال ۱۷٦۱ در سرای جاودانی انداخت.

بعد از آن پتر ثالث که دخترزادهٔ پترکبیر بود و درفرنگستان توقف داشته، و پدر او آلکسه از اهل فرنك بوده، چون از سلسلهٔ پادشاهان کسی نبوده، اهل آن طایفه رفته او را آورده، به تخت سلطنت نشانیدند. چون خارج از این سلسله، و سلطان بی‌عرضه‌ای بوده، یکترینهٔ ثانی‌که زن او بوده، و اورا خورشید کلاه می‌گفتند، به دستیاری چند نفر از خاصان خود، بعد از یك سال سلطنت او، شب رفته شوهر را به قتل می‌رساند و لباس مردانه پوشیده، در سر سالدات رفته می‌گویدکه پادشاه راکه شوهر من بود کشتم و خود باالفعل پادشاهم. همگی آنها قبول می‌نمایند، و در اول سال ۱۷٦۳ قدم بر مسند خلافت گذاشته، مدت سی و چهارسال سلطنت می‌کند، و ولایات و شهرها [را] تسخیرمی‌نمایند؛ و فتوحات در ایام او به‌جهت دولت روسیه رخ می‌دهد. باعث تسخیر ولایات قرم او بوده، بانی شهر قزلر او گردیده، و اکثر جاها از دریای قره دنکیز را به خیطهٔ تصرف درآورده، جنرال سوارف که سردار عظیم‌الشانی بود، در ایام او به علت فتوحات بسیار نام بزرگی بیرون کرده است.

زبوف راکه مشهور به قزل‌اایاغ است همین خورشیدکلاه به سمت ایران فرستاد. پاول پادشاه، پسر او دروقت پادشاهی خود، فرستاد برگشتند. بعد به تحریك گرگین‌خان گرجی، همان پاول پادشاه سالدات تعیین و فرستاد. خلاصه یکترینه که خورشید کلاه بوده باشد پادشاهی بود مقتدر و مخترع قاعده و قانون چند در میان طایفه روس‌گذاشته و به دست خط خود چیزی نوشته به آنها سپرده که باالفعل به همان آئین و قرارداد او رفتار می‌کنند. چنانچه قتل نفس را که سابق در میان آنها شایع بود، او موقوف داشته، که مقصر هرچند تقصیر داشته باشد حال او را نمی‌کشند. نسق و ترجمان در میان آنها معمول نیست و نظامی بر نظام ایام سلاطین سابق افزوده، و در هر جا و هر مکان، اعم از شهر پتربورغ، یا حول حوش آن، عمارات عالی، مکان‌های دلنشین، تماشاگاه بسیار، بناهای مرغوب برپا کرده ،که عقل از دیدن آنها حیران است. فی‌الحقیقت

اگرچه زن بوده، اما به مردی و مردانگی قـدم در راه و رسم سلطنت و مملکت‌داری پیموده، تفصیل بناهای او در جای خود ثبت افتاد.

بعد از مدت سلطنت، در سال ۱۷۹۶ عیسوی، به عالم باقی رخت کشیده، بعد از آن الکسندر پاول پادشاه پسر او، بر تخت قرار می‌گیرد. اگرچه او هم منشاء و مصدر امورات بسیار در امر سلطنت گردیده، و خانهٔ عالی به جهت خود ساخته که دورهٔ آن تمام خندق وسیع که آب بسیار دارد می‌باشد، و بناهای دیگر نیز بسیار دارد. اما غرور بسیار داشته و با مادر خود یکترینه بسیار بد بوده، قاعده و قانون و بناهای او را از رونق می‌انداخته، و در نظم و نسق امور سلطنت تسلط کامل داشته و اعتنائی به بزرگـان و کانسلان دولت خود نمی‌کرده، جمعی با یکدیگر متحد شده، به مشورت باکسان ومنسوبان او، شب به طریق سالدات کشیکچی در همان خانه و مکان او رفته او را مقتول ساختند. مدت سلطنتش چهار سال بود، و در سال ۱۸۰۰ ــ عیسوی از عالم فانی گذشت. بعد از آن این پادشاه جمجاه امپراطور اعظم، الکسندر پاولیچ که ولد اکبر پاول پادشاه است، برتخت سلطنت قرار گرفته، که از سال ۱۸۰۰ ــ عیسوی الی حال که سال ۱۸۱۶ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۲۳۱ هجری، که شانزده سال می‌شود پادشاه و امپراطور است. و از وجود ذیجودش مملکت روس آباد و معمور، و وسعت کلی به هم‌رسانیده، و فتوحات بسیار در این زمان به جهت اوروی داده، ازآنجمله ناپلیان که خود را پادشاه پادشاهان وامپراطور کل می‌نامید، این پادشاه ذیجاه، بعد از وقایع مسقو بخرابی و اغتشاش امور اوکوشید، و شیرازهٔ سلطنت او را از هم پاشید.

از جانب این پادشاه به او رسید، آنچه رسید. و باالفعل نیز با سپاه بی‌قیاس، و سالدات و آتش‌خانه و اساس درمملکت فرانسه به دفع و قلع و قمع او می‌کوشد و تصرف در ولایات فرنگ بهم می‌رساند.

چنانچه قرال پل شاراکه‌له می‌گویند و عظیم‌تـرین بعضی قـرال فرنگ می‌باشد وناپلیان نصف آن‌را به‌تصرف داشت، کلا این‌پادشاه ذیجاه تصرف و ضمیمهٔ ممالك خود کرده، یکصد و پنجاه هزار سالدات از آن ولایت گرفته به خدمت مأمور نموده است و برادر خود قسطنتین پاویچ را در آنجا پادشاه کرده گذاشته است و بحدی در معموری مملکت و آبادی شهر پتربورغ، و کثرت سالدات، و سپاه و نظام کوشیده که الحال در جمیع قرال فرنگ، نه مملکتی به وسعت و معموری مملکت روس، نه شهری به آبادی و خوبی و تنقیه شهر پتربورغ، و نه سالدات و سپاهی به وفور و پاداری سپاه این پادشاه، که امپراطور است بهم می‌رسد. بلکه بعد از این هم بهم نخواهد رسید. و از قراری که مذکور است، این پادشاه ذیجاه را تا این اوان که سی و هشت سال از عمر او گذشته، و به حسب جوانی، و قد و قامت، و خوش‌روئی و حشمت، و اساس سلطنت، و نیکوئی و شان و شوکت، و بی‌تکبری، گوی سبقت از همگی پادشاهان سابق روس ربوده، و من جمیع‌الجهات برتری دارد. تا حال اولادی بهم نرسانیده، لکن سه برادر و سه همشیره از خود دارد. بعد از خود قسطنتین پاویچ، و میخائیل پاویچ، و نیکولای پاویچ، برادران او می‌باشند. آن‌پاولینه وکرنیه پاولند، و مری‌یه پاولند همشیره‌های او می‌باشد. کـه هر یك را به شاهزادهٔ یکی ازقرال‌های فرنگ شوهر داده، ومادر پادشاه که زن بلندقامت

و بسیار فربه و قطور اندام می‌باشد، نیز حیات دارد. و اسم او مریه فئدو رونه می‌باشد. و ازپادشاهزاده‌های نمسه است. و زن پادشاه زیبا، وسطالقامه، وضعیف‌اندام، شیرین‌کلام، و محجوبه است. و اسم او ایلی زوت الك سونه می‌باشد. او هم از پادشاهزادگان نمسه است. و زبان انگریزی و بعضی زبان‌های دیگر می‌داند. و تکلم می‌نماید، و پادشاه، خود نیز چندین زبان از فرنگان را آموخته، از جمله زبان فرانسه و انگریز را بسیار خوب تکلم می‌نماید.

مقالهٔ دویم. در بیان بنای آبادی شهر پتربورغ و کیفیت رودخانهٔ بزرگ که در وسط آن شهر جاری است.

شهر پتربورغ که سابق بندر کوچکی بوده، و زمین آن جنگل و جمجمه بوده است، و پتر پادشاه کبیر، جنگل را قطع، و بنای ساختن شهر می‌گذارد. به این طریق است که شهریست پانزده ورث عرض، و پانزده ورث طول و سی ورث که پنج فرسنگ بوده‌باشد دوره دارد. و در وسط شهر رودخانهٔ عظیم، مسما به رودخانهٔ نو واقع است. که از سمت مشرق جاری، و به سمت مغرب می‌رود. و در سمت شمالی رودخانهٔ مذکور عمارات و مکان‌هائی که ساخته شده، کمتر از سمت جنوبی می‌باشد وسعت مکان سمت جنوب بیشتر است. و در سمت شمال، آنچه عمارات عالی و مکان‌ها و خانه‌ها به هر قسم ساخته شده، در چندین جزیره واقع است، که از همین رودخانهٔ بزرگ دور تا دور جزیره‌ها را آب گرفته و عدد آن جزیره‌ها یازده جزیره می‌باشد، که در روی هر یك از آنها خانه‌های عالی و مکان‌های مرغوب و تماشگاهها به ایـن تفصیل ساخته‌انـد، و اسامی جزایر نیز مشخص است.

جزیرهٔ اول: مسما به وسیلیسکه، دراینجا خانه‌های پادشاهی بسیار بزرگ واقع است، که مکتب‌خانهٔ درس اطفال شمشیربند و مکان و اصناف از هر حرفه و هر صنف، خصوص نقاشی بسیار و اشخاصی که مخترع چیزی می‌شوند، و دیوان‌خانه سپاه پیاده و دریائی و دارالشفا و گمرك‌خانه در آنجا می‌باشد و نیز خانه‌ای در آنجا واقع است که چند طبقه است و وسعت بسیار دارد. در آنجا از جمیع وحـوش و طیور و مطلـق، جانوران آبی و خاکی، آنچه جناب باری خلق کرده است، و در زمین و هوا و کوهستان به‌م‌می‌رسد ،بی‌جان او را آورده ،در مکانها و جاها به جهت تماشا گذاشته‌اند، و عجائب المخلوقات از مقولهٔ آدم دو سر و جانوران و حیوانات دو سر و آدمهای قوی‌هیکـل بسیار غریب عجیب وچیزهای غریبه ندیده ونشنیده در شیشه‌کرده ودرمیان «الکل» (۱) نگاهداشته‌اند، کـه تفصیل آنها در روز ملاحظه نوشته خواه شد. و سایر خانه‌هـای معمور از خلق و مکانهای عالی و تماشاگاها نیز بسیار در آنجا واقع است.

جزیرهٔ دویم : مسما به پتربورسکه، در آنجا پتر پادشاه کبیر خانهٔ کوچکی به جهت خود ساخته. و قلعهٔ مضبوطی در آنجا واقع است، که‌ضرابخانه و کارخانه که طلا و نقره از معادن آورده در آنجا به عمل می‌آورند، می‌باشد وخانه‌های قلعه‌بیگی و عمله‌جات پادشاهی و کارکنان کارخانه‌جات مذکور تمامی در آنجا واقع است و کلیسائی در آنجا هست که نعش پادشاهان را در آن مکان برده دفن می‌نمایند. و خانه‌های مستحفظین قلعه

۱ــ متن: عرق

و دیگران نیز در اینجا بسیار ساخته شده که در آنها مکان دارند. باغات و تماشاگاه نیز قدری در آنجا واقع است.

جزیرهٔ سیم : مسما به وی برسکه است. خانهٔ پادشاهی که سپاه دریائی و سالدات در آنجا می‌باشد واقع است. و مکتب‌خانهٔ درس سپاه و خانه‌های تجار که مشغول دادوستد هر چیز هستند در آنجاست و کارخانهٔ قندسازی تجار هم، درآنجا واقع است، که درآنجا قند ساخته از آنجا به هرجا خواهند حمل و نقل می‌کنند.

*** جزیرهٔ چهارم:** که مسما به کمینی اسرف میباشد، خانه‌های پادشاهی و باغ‌های مرغوب و عمارات نیکو و مکان‌های عالی و تماشاگاههای خوب در آنجا بسیار است که در فصل بهار به علت نزدیکی و اعتدال هوا، امپراطور و بسیاری از بزرگان و سایـر خلق در آنجا رفته توقف مینمایند، و بخوش‌گذرانی و عشرت مشغول میشوند. در آنجا به استادی اهل انگریز پل‌های چوبی بسیار عریض مستحکم بوضع خوش ساخته‌اند و کلیسا و خانه‌های عملهٔ پادشاهی و اهل شهر نیز بسیار است. و خانهٔ دارالشفای بزرگی در آنجا ساخته‌اند که هرکس از سپاه که در دعوا کور وشل وچلاق و معیوب میشود کـه دیگر بکار سپاهی نمی‌آید در آنجا برده، معالجه مینمایند و نگاه میدارند و از سر کار پادشاه جیره و رخوت میدهند که تکدی نکند.

جزیره پنجم. را، یله‌کین می‌گویند. خانه‌های جمیع بزرگان و اعیان در اینجا واقع است، که در بهار و تابستان بعلت اعتدال هوا در اینجا آمده توقف می‌نمایند.

جزیرهٔ ششم. را گراستوسکی می‌نامند. در اینجا نیز خانه‌های عالی و مکان‌های دلنشین و باغات بجهت گشت و تماشا واقع است و از اهل شهر نیز خانه‌های بسیار دارد.

جزیرهٔ هفتم. را پترروسکی می‌گویند. در آنجا خانه‌های عالی‌و مکان‌های مرغوب بسیار دارد. اما محل گشت و تفرج ایام بهار و تابستان است.

جزیرهٔ هشتم. مسما به کتوز است. وسطالناس و رعایا، خانه‌های بسیار ساخته توقف دارند.

جزیرهٔ نهم. راکننسکی می‌گویند. یك خانهٔ پادشاهی بسیار بزرگ در اینجا واقع است، و مابقی تمام رعایا خانه ساخته توقف دارند.

جزیرهٔ دهم. را اتبکه می‌گویند. در آنجا باغی است که مجموع گیاهی که به‌جهت دوا و معالجهٔ امراض در کار دارند، آنجا کشته و بعمل می‌آورند. و آنچه دوائی ازهر بلاد می‌آورند در آنجا برده بیع‌شرا مینمایند و انبارهای پادشاهی در اینجا بسیار است. که انبار مینمایند، و هرکس از جنس دوائی چیزی خواسته باشد، از آنجا گرفته بهمهٔ ولایات روس میبرند.

جزیرهٔ یازدهم. جزیرهٔ کوچکی است اسمی ندارد، قبل ازین خانهٔ پادشاهی بوده ، در آنجا منار بلندی داشته روی او میرفته‌انـد، و دوربین به اطـراف انداخته تماشا می‌کرده‌اند. که در هرجا چیزی بنظر آید دیده باشند. حال رونقی ندارد و خراب است.

۱ـ متن: غرغرها

تماشاگاهها در ایـن سمت بسیار ساخته‌انـد. کـه پادشاه و همهٔ بزرگـان کـه در سمت جنوب در مکانهای عالی قرار دارند در آن سمت نیز داشته، در فصل بهر و تـابستان به‌علت اعتدال هوا، ازآن‌سمت به‌این سمت آمده، چندی توقف وباز معاودت بسمت جنوبی مینمایند. اما شهریت و زینت عمارات و خوبی مکانهای سمت جنوب، نسبتی به عمارات سمت شمال که در جزایر واقع است ندارد. بلکه بسیار بهتر است. و وسعت آن هم‌بیشتر است،، و فاصلهٔ میان این‌دو سمت هزارقدم می‌شود که درآنجا رودخانهٔ عظیم و بزرگ واقع است و در دومکان آن، پل و جسر طولانی روی رودخانه بسته‌اند که از آن سمت به این سمت آمد و شد می‌نمایند.

یکی از آن دوپل در مقابل باغ بزرگی واقع است کـه درسمت جنوب می‌باشد و اشجار وخیابانها وچمن‌ها دارد. وضع این‌پل مذکور[به] اینطریق است که چهل و پنج کشتی بزرگ که طول هرکشتی چهل قدم وعرض هریك ده قدم می‌باشد، و هریك از یکدیگر ده قدم فاصله دارد در روی‌آب به‌طناب‌های بسیار کلفت به اقسام مختلف بخط مستقیم به یکدیگر بسته‌اند. روی آن کشتی‌ها را تخته‌بندی کرده‌اند. چرخ‌ها و بندها و زنجیرهای بسیار قوی آهنی و قلاب‌ها و حلقه‌ها و قرقره‌ها(۱) وستان‌های چوبی‌روی آن تخته‌ها ساخته و نصب کرده، که در نهایت استحکام و محکمی ایستاده و آنها را به آن کشتی‌ها که در زیر تخته‌بندی است محکم بسته‌اند. و از دوطرف تخته‌بندی محجر چوبی ساخته کار گذاشته‌اند و خیابان کرده‌اند، که عرض هرخیابان دوسه ذرع می‌شود و آن راه را مختص پیادگان قرارداد کرده‌اند که هر پیاده که عبور نمایـد، از آن دو خیابان عبور کرده باشد و وسط تخته‌بندی که بیست قدم عـرض دارد، مختص عبور گاریت‌های چهار اسبه و دواسبه و عراده و سوار و بار و هرکه خواهد آمد و شد نماید، بوده باشد.

طول این پل نهصد و شصت قدم است. از غرایب این است که پل به‌این طول‌وعرض و اینهمه اسباب و اساس در هشت‌ماه ایام زمستان که این رودخانه بکلی یخ می‌کند وخلق تمام با اسب وگاریت وغیر آن از روی یخ آمد و شد می‌نمایند، ایـن پل را بـا اسباب برمی‌دارند و کشتی‌های مذکور را در یکطرف رودخانه کشیده، درگوشه‌ای قرار می‌دهند و اسباب آن را نیز بجائی می‌گذارند.

وچون هوای همین سمت شمالی ملایم‌تر از سمت جنوب می‌باشد باغات و بستاتین [بسیار دارد].

اول بهارکه میشود ویخ رودخانهٔ مذکور تمام شکسته و به سمت دریا می‌رود، باز همان اساس و اسباب پل‌را آورده، بهم نصب می‌کنند و پل را می‌بندند و مدت چهار ماه که بهار و تابستان دارند از روی آن عبور می‌کنند.

پل دیگر بهمین نسبت و همین طریق که تحریر شد، روی همین رودخانه در مقابل میدانی ساخته شده، که در آنجا صورت پتر پادشاه را سوار براسب بقسم باشکوهی، از هفت‌جوش ریخته و برروی سنگ بسیار بزرگی نصب کرده، برپا داشته‌انـد که چنین

می‌نماید کسواری برروی کوهی می‌باشد و اسب‌آن دو دست از زمین برداشته بر سردم ایستاده شده، و دورآن میدان نیز خانهٔ بزرگی به‌جهت‌کشتی‌سازی ساخته‌اند که به طریق قلعهٔ محکمی می‌باشد. اما این پل قدری کوچك‌تر از آن‌پل مقابل باغ است. و اصل این رودخانه بزرگ از دریاچه‌ای به شهر پتربورغ جاری‌است، که مسافت آن از دریاچه الی شهر پتربورغ شصت ورث که ده فرسنگ راه بوده باشد مسافت دارد. و عرض آن‌دریاچه هشتاد و چهار ورث‌که چهارده فرسنگ باشد، و طـول یکصد و هفتاد پنج ورث، که بیست و نه فرسنگ باشد، ودوره، سیصد و هفتاد ورث که شصت‌ودو فرسنگ بوده باشد، میباشد. و از آنجا که این رودخانه به پتربورغ می‌آید از پتربورغ نیز رفته بدریای بزرگ ملحق می‌شود.

مسافت از پتربورغ تا دریا هم بیست و هشت ورث، که پنج فرسنگ و کسری(۱) بوده باشد می‌شود. واز عجایب(۲) این است‌که از اول جائی‌که این‌رودخانهٔ عظیم به این عرض وطول داخل شهر پتربورغ می‌شود الی انتهائی که از شهر بکلی بیرون‌می‌رود از هر دوسمت بدنهٔ رودخانه را که شمالی و جنوبی بوده باشد، از ته آب الی یك ذرع از زمین شهر پتربورغ بلندتر که تخمیناً ده ذرع می‌شود، تمام از سنگهای تراشیدهٔ صاف بلندقد، و وسط و کوچك‌تر، ساخته و بالا برده‌اند، که درز سنگ معلوم نمی‌شود. دورآن یك‌ذرع سنگ بست که از زمین شهر بلندتر است و بطریق سد مستحکمی بخط مستقیم از هرطرف بنظر می‌آید، سنگهای یك‌پارچه که از پنج ذرع الی یك‌ذرع ونیم طول و یك ذرع عرض و شش‌گره قطر دارد، کار کرده‌اند، و بفاصلهٔ هر چند قدم بست‌ها از آهن‌و سرب براو زده‌اند که مباد عیب و نقص بهمرساند و در کمال استحکام ساخته شده است که آدمی که در کنار رودخانه راه میرود آن سد تاحد کمرگاه می‌باشد، و از آنجا که ملاحظه توی رودخانه می‌نمایند، بدنهٔ رودخـــانه تا ته آب بهمین نسبت آن سنگ‌بندی ظاهر است، و در بعضی مکان‌های همین سنگ بست، راه بترکیب مرغوبی گردانیده، پله‌ها از سنگ‌های یك‌پارچه ساخته‌اند، که‌هرکس خواسته رفته آب برمی‌دارد، یا رفته در آنجاها به‌کشتی‌ها سوار شده به رودخانه می‌رود، یا از آنجا حمل و نقل چیزی در کشتی‌ها می‌نمایند.

وضع اصل رودخانهٔ بزرگ همین بود که تحریر شد. از همین رودخانه درسه مکان سه شعبه رودخانهٔ کوچك‌تر از آن بریده و بسمت عمارات و خانه‌های جنوبی که‌شهریت آن ازآن سمت شمالی غالب‌تر است جاری کرده‌اندکه هرشعبهٔ آن پنجاه قدم و چهل قدم عرض دارد، و یکی از شعبه‌های مذکور چهار ورث، و دوشعبهٔ دیگر، هریك سه‌ورث طول دارد؛ که در شهر جاری است، و در انتها باز ملحق به رودخانهٔ بزرگ و دریای مذکور می‌گردد. و در روی این سه‌شعبهٔ رودخانهٔ مذکوره، در هرجا بفاصلهٔ یك ورث راه پل‌های مستحکم از سنگ بزرگ تراشیدهٔ صاف ساخته‌انـــد، و در روی آنهـــا نیز زنجیرهای آهنی با دانهٔ درشت و حلقه‌ها و قلاب‌های آهنی و قرقره‌ها(۳) بکار برده‌اند

۱ـ متن: کثری ۲ـ متن: عجایبات ۳ـ متن: غرغره‌ها

که کمال استحکام بهمرسانیده، و درزیر پل طاق‌های بزرگ ازسنگ ساخته‌اند، که‌مکرر در فصل بهار و تابستان، کشتی بزرگ با بار از آنجا عبور کرده، از رودخانهٔ بزرگ، داخل این رودخانه‌های کوچك‌تر می‌شود، و به‌هر مکان وهرجا و هرخانه که می‌خواهند می‌روند. و درمقابل آنجا در میان رودخانه ایستاده، بار خود را به‌خشکی آورده، خالی می‌نمایند و به‌هرمکان خواسته می‌برند. عمق این سه‌شعبهٔ رودخانهٔ مذکوره، که در شهر جاری گردیده‌اند تقریباً هشت ذرع می‌شود. از هرطرف دو بدنهٔ آن شعبه‌ها را تمامی از سنگهای صاف تراشیدهٔ بزرگ و کوچك و وسط، از ته‌آب الی لب زمین شهر سنگ بست کرده‌اند. و در نهایت استحکام و صفا ساخته‌اند. به لب رودخانه که زمین شهر بوده باشدکه رسیده‌اند، ستانها ازسنگ یك پارچه بفاصلهٔ دو سه ذرع کار گذاشته‌اند، و قد آنهایك‌ذرع می‌شود وفاصلهٔ میان‌سنگ‌های‌مذکور را محجرهای(۱) کلفت، از آهن‌ساخته کار گذاشته‌اند که یك‌ذرع ارتفاع دارد و از آنجا تا روی آب رودخانه، سه ذرع‌یابیشتر یا کمتر خواهد بود. و این سه شعبهٔ رودخانهٔ مذکوره بهمین نسبت در اغلب کوچه‌های شهر جاری است و در بعضی کوچه‌ها که این شعبه‌ها جاری نشده، باز از آنها شعبهٔ دیگر بهمان نسبت و همان عرض و همان سنگ‌و پل‌ها بدون کم وزیاد بریده و برده داخل کوچه‌های دیگر کرده‌اند، و در همه‌جا و هر کوچه که رودخانه هست، هرچند قدم فاصله، از دوسمت همان محجر (۲) آهن سنگ‌بندی‌کرده پله‌ها از سنگ تـا روی آب ساخته‌اند که هرکس خواسته رفته آب برمی‌دارد و هرنوع کارسازی از مقولهٔ حمل‌ونقل هرچیز ازکشتی روی رودخانه، از همین راه‌ها می‌کند اما افسوس که آن رودخانهٔ عظیم بزرگ، واین سه شعبهٔ دیگر ازآن بریده شده و داخل سمت جنوبی شهر می‌شود. و آب بسیار گوارائی دارد. هشت ماه بشدت یخ می‌کند که صدهزار خلق و آدم و عراده و گاریت، با اسبها در روی آن رفته تردد می‌نمایند و عیب و علت نمی‌کند. شدت سردی هوا در هشت‌ماه به این مرتبه است و آن‌هنگام آن پل‌ها و جسرهـای بزرگ را بـاز کرده‌اند و بعد در چهارماه بهار وتابستان که‌یخ بکلی آب می‌شود و دیگر آثار ندارد جسرها رابسته و کشتی‌ها و گمی‌ها از کل قرال فرنك، ابتدا به قلعه که برای محافظت در یك سمت دریا و رودخانه، در میان آب ساخته‌اند و مشهور به کـرنشتات می‌باشد می‌آیند، واز آنجا داخل رودخانهٔ بزرگ شده که از وفور آنها از مدول (۳) کشی روی رودخانه به‌طریق جنگل بنظر می‌آید و علاوه برآن تمـامی سوخت و آذوقه و مایحتاج هشت‌ماههٔ آنها را در کشتی کوچك و بزرگ کرده، و از رودخانهٔ بزرگ به‌این سه شعبهٔ رودخانه دیگر در شهر آورده و روی آب می‌آیند. هرکس هرچیز خـواسته خریداری و کشتی را آورده، در مقابل خانهٔ خود نگاه می‌دارد و از همـان راهها که ساخته‌اند به‌خشکی آورده، حمل‌و نقل بجا و مکان خود می‌نمایند و آب‌های مصارف و خوراك آنها نیز ازهمین رودخانه است.

اگر فرضاً کوچهٔ، رودخانه در آن جاری نباشد عراده‌ها و مشك‌های چوبی بزرگ ساخته روی عراده گذاشته سر رودخانه‌ها می‌آیند و از همان راهها آب برداشته بارکرده

۱ـ متن: معجرهای ۲ـ معجر ۳ـ مج: دکل

می‌برند.

الحق آبادی و معموری شهر پتربورغ از رودخانه‌های مذکور است. همچنانکه در وقتیکه بکلی یخ میکند روی رودخانه آمده بطریق چاه چندین جا و مکان می‌سازند، و سوراخ می‌کنند و هر روزه آمده اگر یخ کرده می‌شکنند و آب برداشته بخانه‌های خود می‌برند. نقصی که دارد این است که اگرچه آب تند می‌رود، اما کثافات(۱) و فضلات خانه‌ها، و مکان‌ها، و کوچه‌ها، از زیرزمین راهها ساخته‌اند که داخل رودخانه می‌شود و آب می‌برد.

مقالهٔ سیم: دربیان وضع عمارات وخانه‌ها و کوچه‌های شهر که در سمت جنوبی رودخانهٔ بزرگ واقع است: ابتدا کوچه‌هائی که در این شهـــر ساخته‌اند، بعضی بسیار عریض است، که بقدر یکصد قدم بیشتر یا کمتر عرض آنها می‌شود که رودخانه در وسط آن کوچه‌ها جاری است و بعضی نیز عرض وسیع دارد که بجای رودخانه بلوار واقع است و وجه تسمیه بلوار تحریر خواهد شد. و بعضی چندان عرض ندارد و هفتاد قدم، الی پنجاه قدم عرض آنها می‌شود و در وسط هیچ چیز واقع نیست که از هر طرف وهر سمت خواسته باشند عبور می‌نمایند، وطول این کوچه‌ها از پنج ورث راه، هست الی نیم ورث، که تمام آن‌ها را راست و بخط مستقیم ساخته‌اند. اما کوچه‌هائی که بقدر صدقدم یا بیشتر عرض دارد، و پنج ورث و چهار ورث طول دارد، و رودخانه در وسط آنها واقع می‌باشد، به این وضع است که از هر دوطرف رودخانه هرطرفی بیست و پنج‌قدم یا کمتر یا بیشتر، راه قرار داده‌اند. و بعد از آن، بخط مستقیم خانه‌ها را راست یکدیگر که بهیچ‌وجه پیش وپس ندارد، بنا کرده‌اند، و این راه را بقدر یك ذرع از سمت لب رودخانه که محجر(۲) آهن است ویك ذرع ازسمت مقابل‌آن‌که شالدهای خانه‌ها می‌باشد یك چهارم از اصل زمین بلند کرده، سنگ صاف تراشیدهٔ بزرگ فرش کرده‌اند. وچوبها در زیر زمین و سرستانها درروی زمین در بغل همین سنگ بست، به جهت استحکام کار کرده‌اند که مردان و زنان و اشخاصی‌که پیاده راه میروند از روی همین سنگ بست از دو طرف راه رفته از وسط کوچه عبور نمایند، و وسط آن را که بقدر بیست قدم‌کمتر یا بیشتر میشود از سنگ قلمبه درکمال استحکام فرش‌کرده‌اند.

گاریت‌های چهار اسبه دوتا سه‌تا در بغل یکدیگر براه میرود و عراده و سوار و مطلق معبورین و حیوانات نیز از همین میانه راه میروند و بسمت سنگ‌بست که مختص پیاده رفتن است یکی از اینها عبور نمی‌نمایند. و آن کوچه‌هائی که بلوار در میان آنها واقع است نیز بهمین نسبت از دوطرف سنگ‌بندی را وارد و بلوار این است که بجای همان رودخانه‌ها که در کوچه‌ها جاری است وسط کوچه را یك‌ذرع کمتر از زمین بلند کرده، دور آن راسنگ بست مضبوط کرده‌اند، و روی آن را خاك نرم ملایم ریخته‌اند و از دوطرف آن درختهای بلند قد خوش ترکیب، و چمن سبز به‌خط مستقیم، در کمال صفا وپاکیزگی نشانیده وساخته‌اند ومحجرهای(۳) چوبی کار گذاشته‌اند و وسط حقیقی همانجا را که پنج شش ذرع عرض دارد خاك ملایم ریخته هموار کرده‌اند.

۱ـ متن: کسافات ۲ـ متن: معجر ۳ـ متن: معجرهای

مردان و زنان و هرکس که پیاده بوده باشد، و خواهد که با تفنن راه برود، ازآن وسط رفته عبور مینمایند و در همهٔ بلوارها هربچند قدم فاصله، کرسی‌های طولانی ساخته گذاشته‌اند، که زنان و مردان در بین راه رفتن، پنج نفر، ده نفر با یکدیگر روی آنها نشسته، دو ساعت، سه‌ساعت، هرقدر خواسته باشند، صحبت میدارند. و بعد برخاسته(۱)، هرجا خواهند میروند و بعضی کوچه‌های دیگر که نه رودخانه و نه‌بلوار، هیچیك‌ندارد، وچندان هم عریض نیست اغلب بازار دو طرف سنگ بست دارد، و وسط از سنگ قلمبه فرش است، و بسیاری نیز تمام کوچه از سنگ قلمبه فرش دارد. و همچنانکه درایران محله مصطلح [است] در اینجا کوچه می‌گویند. هرکوچه کدخدا و پاکارو داروغه و جاروب‌کش وخاکروبه‌بردار، با عراده، وبنای مختص و آهنگر وسایر عمله، و یکنفر سرکار مشخص معینی دارد که همهٔ اینها از سرکار پادشاه مواجب دارنـــد. و ماه بماه دریافت می‌کنند و از طلوع صبح الی شام در این کوچه‌ها، چه در زمستان، چه سایـــر فصول گردش مینمایند. هرجا سنگی ازجای خود حرکت کرده باشد، دفعی بجای خود میگذارند و اگر محجرهای آهن‌کنار رودخانه، اندك عیبی‌کرده باشد، آهنگر، دکان حدادی خود را با کورهٔ آتش روی عراده گذاشته گردش می‌کند. هرجا که عیب کرده، همان ساعت اسباب حاضر کرده، در همانجا درست کرده، بجای دیگر میرود.

فراش و جاروب‌کش و خاکروبه‌بردار، صبح و عصر بنحو استمرار، در کوچه و بازار گردش مینمایند. اگر خاکی و خاشاکی و خاکروبه و کثافاتی(۲) درهرجا بوده باشد بلاتأمل جاروب‌کرده برمی‌دارند و به عراده بارکرده برده به دریا می‌ریزند. صفا و پاکیزگی همهٔ کوچه‌ها بحدیست که اگر پای بی‌کفش در آنجا کسی راه رود اصلا پا کثیف نمی‌شود، و آن بلوارهـــا نیز مستحفظ چند دارد، کـــه در زمستان و تـــابستان درخت‌های آنجا را محافظت می‌کنند و تربیت مینمایند که همیشه بی‌عیب و بی‌نقص در عین صفا و خوبی میباشد.

در هر بلوار اطاقی ساخته‌اندکه سرایداری دارد و اساس میز و صرف چای(۳) در آنجا آماده است. زنان و مردان هرکس خواهد در آنجا رفته چیزی صرف می‌کند و فراخور آن وجهی می‌دهند واگر هم خواسته باشندکه مرد و زن، در آنجا مرتکب عمل لغوی شوند، در کمال آسانی، بلامانع می‌شوند و قبحی ندارد، همین‌که زن راضی شد احدی را سخنی نیست.

در همهٔ این‌کوچه‌ها بفاصلهٔ هر بیست سی‌قدم ستان بلند(٤) چوبی، ودر حوالی خانه پادشاه از آهن به‌ترکیب خاصی به زمین کارگذاشته‌اند، و در سرستانها فانوس آینه نصب کرده‌اند. شبها از سرکار پادشاه در آنها چراغ روشن کرده، می‌سوزد. که هرکس عبور می‌نماید در کمال روشنی و خوبی می‌باشد و احتیاج به فانوس دستی نیست. مگـــر شبهائی که ماه‌تاب روشن باشد، وطول‌آن شبها چهارساعت بیشتر نباشد. چرا که در آنجا روز به بیست ساعت، و شب چهار ساعت، و بخلاف آن، شب بیست ساعت، روز چهار ساعت، می‌شود در چنین شبها چراغ موقوف است. تفصیل وضع کوچه‌ها به این طریق

۱ــ متن: برخواسته ۲ــ متن: کسافاتی ۳ــ متن: چاهی ٤ــ متن: بلندی

بود که تحریر شد.
کیفیت خانه‌ها، وضع ساختن خانهٔ ایشان از اینقرار است که خانه‌های ایشان‌بطریق دستور ایران فضا و حوض و باغچه ندارد، و در خانه‌های ایشان آسمان مرئی نیست. چرا که‌تمام پوشیده و اینقسم است، که‌از در که داخل میشوند، پله‌ها از چوب و سنگ بـه اقسام مختلف ساخته‌اند، و دوطبقه، و سه‌طبقه، و چهار طبقه، الی پنج طبقه، زیاد ازپنج طبقه نساخته‌اند. اوطاق‌ها و مکان‌های بزرگ و کوچك در روی یکدیگر ساخته‌اند، وتمام راه به یکدیگر دارد. وفرش اطاق‌ها چوب است. بسیار مکان‌ها راکه بـا صفا ساخته‌اند، فرش چوبی را به ترکیبات خــوش آینده ساخته‌اند. و تمام اوطاق‌ها سقف هموار است و روی آن‌را گچ‌بری‌ها، به اقسام مختلف کرده، بعضی هم منقش است، و بطریق ایران طاقچهٔ بالا وپائین ندارد. همهٔ اوطاق‌ها را دراطراف، پنجره‌های بزرگ از آینه ساخته، کار گذاشته‌اند، که در اطراف کوچه و راه‌ها نمایان است.
در هرخانه لامحاله، در همهٔ طبقات چندین اوطاق بزرگ و وسط و کوچك دارد، که هریکی مختص کاری و امری می‌باشد. مثلا شب‌خواب جداست. خلوت علاحده است. اوطاق بجهت مهمان معین است. مکان میز و صرف غذا جداگانه است. مکان رقص و بال مختص است. مکان نشستن و صحبت جداست. انبار هرچیز علاحده می‌باشد. مکان‌های خدمه جداجدا می‌باشد. در هر اوطاق که‌مختص یك‌امری است، امر دیگر ممکن نیست. که در آنجا کرده باشند و غالب خانه‌ها، به‌یك قسم و یك ترکیب است. بعضی زینت و نقاشی و گچ‌بری و نقش‌نگار بسیار دارد. و بزرگ کوچك دارد. اولا اصل بنا بیك‌نسق می‌باشد. واز بیرون خانه‌که کوچه است، تمام خانه‌ها به‌نظام و بخط مستقیم ساخته شده، که از یکدیگر پس و پیش ندارد، وبسیاری بهم متصل است، و دیوارهای خانه راکه از سنگ وآجر سرخ ساخته‌اند روی آن‌را گچ‌بری و رنگین می‌نمایند، و بام خانه‌ها را بطریق شیروانی وپشانیده بعد از اینکه چوب بندی آن تمام مقشود، آهن را نازك و پارچه پارچه کرده، و رنگ سرخ و سبز به‌آن زده، به یکدیگر متصل کرده، روی سقف تمام خانه‌ها، کار می‌گذارند وبه‌حدی مضبوط می‌کنند‌که توان شرح نمود. اما همچنان قسمی است‌که به‌محض نزول بارش آب از ناودانهای آهنی که در اطراف بام‌ها به‌طریق لوله کار گذاشته‌اند، سرازیر می‌شود و قطره‌ای روی بام نمی‌ماند و داخل کوچه می‌شود. و به آب شیرها که ساخته شده فرو می‌رود. و داخل رودخانه می‌شود.
در ایام زمستان که مدت هشت ماه برف روی پشت‌بام‌ها می‌ماند، به‌علت اینکه تمام آهن است، مطلقاً و اصلا عیب و نقصی در عمارات آنها واقع نمی‌شود، و دیگر درخانه‌ها و در اوطاق‌ها، هرکس دریك‌سمت اوطاق پیچی‌که عبارت از بخاری آتش بوده باشد، ساخته. روی آن را اغلب ازکاشی‌و بعضی حلبی وبسیاری سنگ مرمر بترکیب خوش‌آیند ساخته‌اند. لوله‌ها و سوراخ‌ها به اوطاق‌های دیگر کار گذاشته‌اند، که در یك مکان‌که آن‌بخاری سوخته‌می‌شود، بعد ازسوختن هیمه (۱)، سربخاری [را] می‌گیرند وآن‌سوراخ‌ها و رخنه‌های اوطاق دیگر را باز می‌کنند. تمامی بحدی گرم می‌شود‌که درسرمای سی‌درجه که نمیتوان لحظه‌ای در خارج اوطاق توقف نمود، در آن اوطاق‌ها، عرق از بدن جاری

۱ــ متن: همه، ولی ظاهراً باید هیه = هیزم باشد. «هیمه = هیزم، فرهنگ معین»

می‌شود.

بیشتر اصل عمارت آنها از چوب ساخته می‌شود، و روی چوب را گچ مالیده نقش ونگار می‌نمایند. از اول بنای ساختن خانه، در این شهر، الی حال که عهد دولت این پادشاه است، قرار درآنجا این است که هرکس درهر جا ومکان، و هرکوچه کهمی‌خواهد خانه ساخته باشد، ابتدا معماران، کوچه‌را دیده، طرح ونقشهٔ خانه‌را می‌کشند، وصاحب خانه آن نقشه‌را نزد پادشاه برده، مذکور می‌نمایدکه در فلان کوچه، به این عرض و طول، و به این طریق، می‌خواهم خانه ساخته باشم. پادشاه ملاحظه می‌نماید، اگر از نظام بیرون نیست و همه‌چیز آن موافق قاعده و ضابطه است، اذن ساختن میدهد. والا هر جرح و تعدیل که خواسته باشد می‌کند و آنوقت اذن ساختن می‌دهد. آن شخص آمده بنای خانهٔ مذکوره رامی‌گذارد، واحدی مأذون و مرخص نیست‌که بدون حکم پادشاه در جائی خانه ساخته باشد.

بنای خانه‌سازی ایشان هم به این طریق بود که قلمی گردید. اما خانه‌ها ومکان‌هائی که در همین سمت واقع است، ابتدا خانه‌های عالی و عمارات پادشاهان است که هریك از آنها چندین خانه‌ها و مکان‌های وسیع و تماشاگاهها و جاهای غریب به‌اقسام مختلف ساخته‌اند. وبعدکه از میان رفته‌اند، پادشاه دیگر، توقف در خانه او را بخود میمـون ندانسته، به جهت خود خانه و عمارات برپا کرده،که بعضی آنها هـریك بجای خود تحریر خواهد شد.

دیگر کشیك‌خانه‌ها، و مکانهای سپاه و سالدات است، که هریك از آن خانه‌ها پنج هزار، چهارهزار، کمتر بیشتر آدم در آن‌ها توقف دارد، و وسعت آنجاها و آن مکانها ازحد بیرون است. و دیگر خانه‌های دارالشفاها، به‌جهت بیماری مطلق خلق، و بعضی از اهل سپاه و سالدات، و هرکس مریض شود، و به آنجا برود که معالجه نمایند، بسیار ساخته شده، وخانه‌ها نیز به جهت تربیت اطفال عامهٔ خلق، و اطفال و دختران بزرگان ساخته‌اند، و خانه‌های وسیع به‌جهت گمرك‌خانه و کاروانسراها و خانهٔ کشتی سازی و خانه که کاغذ در آنجا چاپ می‌نمایند که به عـوض پول رواج تمام دارد، و کارخانه‌جات از برای ساختن هرآلات حرب، و هرنوع اقمشه و زری، و هر اسباب و هر چیز، و بازارهای متعدد، بسیار الی‌غیرالنهایه، که از اهل حرفه خواسته باشی در آنجا ساکن هستند که‌اورا یکسی؟ می‌گویند و از اهالی همهٔ فرهنگ خصوص انگریز [که] در آنجاها مشغول هرکسب می‌باشند. بیحد و بی‌نهایت است، و خانه‌های عالی و عمارات با زینت بزرگان، که الحق هریك بجای خود، مثل و مانند ندارد، بسیار ساخته شده، و خانه‌های تجار و اهل شهر و بعضی از غربا نیز بسیار است، و از همهٔ قرال فرنگان در آنجا هستند و خانه دارند. خصوص اهل انگریزکه کوچه‌ایست مشهور به‌کوچهٔ انگریزها، و در آنجا اهل انگریز به آئین خود، خانه‌های عالی و عمارات مرتفع چهارطبقه، پنج طبقه، در کمال زینت وآراستگی ساخته‌اند، و در آنجا توقف دارند.

چندین کلیساهای مشهورکه از جمله یکی را کلیسای قزان می‌گویند هشتاد وچهار عدد ستان از سنگ مرمر یك پارچه دارد، که بلندی هریك یازده ذرع، وقطر پنج ذرع می‌باشد. وهمهٔ آن‌کلیسا را از سنگ مرمر ساخته‌اند و چندین باغ در هرجا و هر مکان

دارد که وصف هریك طول غریبی دارد، ازجمله یکی همان باغی است که عقب خانهٔ پادشاه و از سمتی مقابل به رودخانهٔ بزرگ و از سمتی مقابل خانهٔ صاحبی ایلچی، و از سمتی مقابل خانهٔ پل پادشاه واقع است. و درسمت مقابل رودخانه، قریب به چهل‌ستان سنگی یك‌پارچهٔ بسیار مرتفع قطور داردکه درزمین‌کار گذاشته و فاصلهٔ آن را که هریك هفت هشت ذرع می‌شود پنجرهٔ آهنی مستحکم خوش‌آیندهٔ بلندقد ساخته، گذاشته‌اند، وروی‌آن را مطلا کرده‌اند، بوضعی که از خارج باغ‌که راه می‌روند میان باغ تمام نمایان است.

در این باغ نیز پادشاه کبیر خود عمارت کوچکی ساخته، و در آن عمارت پاره‌ای صورت و صندوق چند از چوب به‌دست خود ساخته و تراشیده و منبت‌کرده، که الحق‌در قوهٔ هیچ استادی نیست.

دیگر عمارات کوچك بی‌وضع در دوسه‌مکان دارد، از جمله مکانیست که در آنجا جمعی توقف دارند، چای(۱) و شراب و عرق دارند، هرکس در بین گشتن در باغ‌میل دارد، در آنجا رفته صرف می‌کند و زنان‌که در فصل بهار و تابستان هر روز به سبیل استمرار در روز غیر باران صبح وعصر در این‌باغ رفته گردش می‌نمایند، هریك که در آنجا مشتری بهم برسانند، بایکدیگر قراری بدهند، در همان مکان رفته، امر خود را ازهم میگذرانند، و هر عملی خواسته باشند می‌کنند از جمله آقابیك دربندی را داریم اوقات در آن مکان میدیدند که شرب کرده، و بازنـان فیوج در آن مکان به‌صحبت مشغول است. همین باغ منتهای وسعت [را] دارد، و بسمت دیگر آن میدانی واقع است که در هر صبح، در همهٔ اوقات جمع کثیری از سالـدات و همهٔ سپاه در آنجا جمع میشوند، و تا قریب ظهر مشق جنگ و انداختن توپ و تفنگ می‌نمایند.

اشجار و درختهای بسیار دارد. خیابان‌های طولانی مقابل یکدیگر، درخت‌های گل بسیار دارد. چمن سبز خرم بسیار دارد. تصاویر بسیار به اقسام مختلف، از سنگ‌مرمر تراشیده در این باغ بنظام گذاشته‌اند. و همچنین باغات دیگر در این[جا] بسیار واقع است. چندین میدان وسیع دارد، که درهرمیدان چندین هزار آدم می‌تواند توقف کرده باشد. ازجمله میدانی در(۲) [جلو] خانهٔ پادشاه واقع است که دوسه دفعه ملاحظه شد. که شصت هزار سپاه سوار و سالدات که همیشه کشیك، خانهٔ پادشاه می‌بـاشند!!، در آن میدان جمع بودند، و اهل شهر و همهٔ خلق! نیز در اطراف میدان ایستاده بودند، و ما درمیان خانهٔ پادشاه توقف و ملاحظهٔ آنها را می‌کردیم. چنین می‌نمود که در این میدان قلیل معدود میباشد، و همهٔ اطراف آن باز خالی بود. مگر مقابل خانهٔ پادشاه، که این کثرت همه در آنجا جمع می‌بودند. میدان دیگر داردکه صورت پتر پادشاه کبیر را در آنجا سوار براسب، روی کوهی ایستاده، [درست] کرده‌اند، و همچنین چند میدان با وسعت دیگر نیز دارد، و خانه‌ها به‌جهت رقص وآپره که مکان بـازی می‌باشد، بسیار ساخته‌اند. و طویله‌های منهج(۳) که مکان اسب است ازسر کار پادشاهی که‌هریك چندین هزار آدم و اسب در آنجا، جا می‌شود بسیار است.

خانهٔ پرورش اطفال بی‌پدرو بی‌مادر و خانهٔ تربیت آنها و ازین مقوله خانه‌ها نیز بسیار است.

۱ــ متن: چاهی ۲ــ متن: درب ۳ــ متن: وطویله‌ها ومنهج‌ها

کارخانه‌های توپ‌ریزی، آینه سازی، اسلحه سازی، ماهوت سازی، وکارخانه‌جات ریسمان‌تابی، وسفیدبافی، وچیت سازی، و هر مقوله پارچهٔ زری و ابریشمی سازی، بسیار است. دیگر خانه‌های رعیت و اهل شهر و غربا بسیار ساخته شده، مذکور می‌نمودند که نه‌هزار خانهٔ وسیع دارد و درهرمحله وکوچه، مناری ساخته‌اند، و شخصی در آنجا موکل است که چون خانه‌ها از چوب ساخته شده، اگر فرضاً خانه[ای] آتش بگیرد، بلاتأمل خلق را مطلع می‌کند. همه جمع می‌شوند و اسباب آهنی و برنجی که ساخته‌اند، که آب را از زمین بالا می‌برند، حاضر می‌نمایند بوضعی آب ریخته، خاموش می‌سازند.

دیگر تماشاگاهها، جاهای باصفا، مکان‌های عالی، در هر جای این شهر بسیار ساخته‌اند، که هرجای از آنهاکه مشهور است وملاحظه شده است، درهمان روز ملاحظه در روزنامه تفصیل آن نوشته خواهد شد.

صاحبی ایلچی مکرر بیان می‌نمایند که در جمیع قرال فرنگ و هندوستان، وسایر بلاد ربع مسکون، شهری به‌این خوبی و به‌این خوش‌آیندگی، و به این کثرت آب و خوش وضعی، و اینطریق عمارات عالی، و پاکیزه بهم نمی‌رسد و نخواهد رسید.

مقالهٔ چهارم. در بیان اسباب و اوضاع خانه و لباس زنان و مردان ایشان: اسباب و اثاث البیت این طایفه که در خانه‌ها و اوطاق‌های خود گذاشته‌اند: صندلی و کرسی نشیمن، و بانك و کت شب‌خواب، و تخته‌های چهارپایه که میز می‌گویند، و صندوق‌های آینه به‌طریق کتاب‌دان و شمعدان‌ها، و چهل‌چراغ بلور، و اقسام تصویرات، و آینه‌های بزرگ و کوچك، و بسیاری ظروف چینی، و بلور و بارفطن بجهت زینت، و اقسام ساعت‌ها، در اوطاق‌ها، و مکان‌های ایشان گذاشته‌اند و از خارج مشخص است، که از همین مقوله اسباب و اوضاع خانه، از اکابر و اعزه و اعیان، و امنای دولت، و ارباب دول، و اشخاصی که اسمی ورسمی دارند. وتجار وصاحب دولتان، وکسبه و اواسطالناس، وسایر اهل شهر، حتی مضیق که رعیت بوده باشد، هریك درخور مرتبه و وسعت‌زندگانی و خانهٔ خود، چنین اسبابی دارند.

غرض این است که اثاث البیت(۱) ایشان ازاین‌مقوله چیزها می‌باشد، و لباس‌ایشان ابتدا از مردان بزرگان بطریقی‌که اهل ایران بسیاری ملاحظه کرده‌اند، قبای ماهوت کوتاهی به وضع فرنك، و زیر ــ آن دو سه چیز دیگر، به‌طریق زیرارخالق پوشیده‌اند، و پیراهن سفید، روی بدن دربر دارند و دستمال سفیدی درگردن بسته‌اند، و زیر جامهٔ بسیار تنگی به‌همان قد و اندازهٔ اندام خود پوشیده، یك‌زوج چکمهٔ سیاه در پا دارند، و کلاهی بقسم فرنگی‌که جنس‌آن به‌طریق نمد بسیار محکمی بوده باشد و سیاه است درسر می‌گذارند و سر را گل سفیدی بطریق نشاسته می‌مالند که موی سر تمام سفید شده باشد و این‌عمل ازبرای این است‌که درهنگام پیری هم که موی آنها سفید می‌شود چنین دانند که گل سفید مالیده‌اند نه از پیری سفید شده، لکن بجهت حرمت بزرگان و پادشاه نیز در وقت رفتن نزد آنها این گل سفید را هم درسر می‌مالند و حرمت می‌دارند و این‌عمل در جمع بلاد فرنگان متداول است و عمل بسیار پوچی است، چرا که وقت مالیدن گل

۱ــ متن: اساس البیت

از سر باطراف دوش و گردن آنها می‌ریزد و بسیار بدآینده می‌باشد و اواسط نیز بهمین نسبت است. اما قبای آنها قدری بلندتر است. کسبه و رعیت نیز همان ترکیب است. اما قبای آنها یك‌نوع شالکی میباشد که خــود آنها می‌بافند، و بسیار بلند دوخته، دربر می‌کنند. این لباس هم معلوم است‌که مرتبه و مرتبه می‌باشد. و هرکس درخور منصب و دولت و شغل و عمل خود بهمین تــرکیب ترتیب داده می‌پــوشد. چنانچه بزرگان و جنرال‌ها و اشخاصی که شایسته هستند، یخهٔ همان قبای ماهوت کــوتاه را، مفتول و کلابتون و پولك، به اقسام طرح‌ها دوخته و پوشیده‌اند. و سرهای دوش را چیزی از کلابتون طلا، و نقره، ساخته نصب کرده‌اند، و به آئین خود زینت به‌قبا بسیار می‌کنند، و کله‌های کلاهها را دستهٔ پر سفید یا سیاه یا اقسام رنگها می‌گذارند. و اواسط، دیگر این زینت‌ها را ندارند. سایرین که معلوم است. زنان ایشان، آنچه از بزرگان و اعیان، و صاحب دولتان می‌باشند، کلاهی ازاطلس رنگارنگ سفید و قرمز و زرد و بنفش وگلی، هرکس هر رنگی خواهد بترکیب غریبی دوخته و گل و بوتهٔ بسیاری از پارچه ساخته در اطراف کلاهها نصب کرده، درسر می‌گذارند. و بندی از همان پارچه به کلاههادوخته آن‌را در زیرگلو می‌بندند. ابتدا پیراهنی سفیداز پارچهٔ وسطی بسیار بلند که روی‌زمین می‌کشد،دوخته می‌پوشند،و درروی‌آن قبائی یاازپارچهٔ سفیدبسیارنازك خوب که‌لطافت‌کلی داردو یاحریر ازاقسام رنگارنگ بقسم غریبی دوخته‌بسته‌اند، ودست‌کش سفیدی در دست کشیده‌اند. جوراب نازکی تا حد زانو برپا کرده‌اند. پاپوش بسیار سبکی بطریق دوبندی، یا ازچرم سیاه، یا قرمز، یا پارچهٔ دیگر دوخته، پا کرده‌اند، وچتری در دست گرفته، و به این‌طریق، در کوچه و بازار و تماشاگاهها، و هرجا که خواسته باشند براه می‌روند. دیگر نه زیرجامه، و نه شلوار، و نه‌چیز دیگر ندارند. بعضی از بزرگان شال رضائی‌ترمه در بین گردش روی دوش می‌اندازند، وبعضی شال ابره‌و چهارقدی نیزاستعمال می‌کنند، اما بسیار کم. شال رضائی راکه‌دور بوته بوده باشد، بسیار مرغوب می‌دانند، و در میان ایشان شال رضائی از هزار تومان، طاقه‌ای الی صدتومان، داد و ستد می‌شود، که درایران هرگز نمی‌آورند، و سایر خلق اغلب بعوض شال ترمه، شال عمل مسقو و پتربورغ‌که به شبیه شال رضائی ترمه می‌بافند بدوش می‌اندازند. ظاهراً صفائی دارد. اما دوام ندارد. و اکثر که آن شال را ممکن ندارند پارچهٔ چیتی بدوش می‌اندازند، و این لباس، لباس فرنگ است،که ایشان نیز کسب از آنها کرده می‌پوشند. لباس قدیم زنان ایشان وضع دیگر است، که حال، آن را زنان رعایا و اهل دهقان و فقرا که‌آنها رامضیق می‌گویند می‌پوشند.که این قسم است، باری خالقی تاکمرو ازکمر بزیررا هم علاحده، چیزی‌دوخته می‌بندند، و کلاه آنها، کله ندارد. وضع بسیار بدی است.

باری این لباس مذکوره را زنان ایشان در هنگامی می‌پوشند که در خانهٔ خــود نباشند. یا در کوچه و بازار و تماشاگاهها در گردش باشند. یا بجائی به ضیافت و دیدو بازدید بروند. در خانهٔ خود که هستند سر تاحد سینه برهنه، و همان پیراهن سفید رادربر دارند و گردش می‌نمایند. در مکانهای رقص و بال هم سرو گردن تا حد پستان آنها هم نمایان است. آنوقت هم چیزی در سرو گردن ندارند. اما بسیار از بــزرگان، و اعیان و ارباب دولت، مرواریدهای بسیار درشت و وسط و ریزه، و الماس‌های خوب، که بیانت

میگویند، و زمرد در سرو اطراف زلف و گوش وگردن و سینه می‌بندند، و خودرا زینت می‌کنند، وبعضی هم مروارید را بدل می‌سازند. سایر جواهرات را از سنگهای معدنی، خصوص سیبرکه اغلب سنگ‌معدن را ازآنجا می‌آورند و زینت برو دوش و سرو گردن می‌نمایند. همین لباس‌را که ایشان می‌پوشند ظاهراً منتهای صفا و لطافت و پاکیزگی دارد. باوجود اینکه سوای شال وجواهرآلات ایشان اصل لباس چندان قابلیتی و قیمتی ندارد. اما بسیار نزاکت و صفا دارد. و به طریق زنان اهل ایـران نیستند که اصراف بسیار در لباس کرده، شلوارهای قیمتی، چکین‌های ترمه وزری، ارخالق و پیراهن و دستمال و شال‌های آبره و چهار حاشیه و چهارقدی قبه‌دار و غیره را بقیمت اعلا خریده و هریك را سه چهار ماه استعمال کرده، مجدد سرانجام می‌نمایند وبه اندك وقتی قروض و آلودگی بسیاربه‌جهت شوهران خود بهم می‌رسانند. یك‌طاقه شال که زنان این طایفه بهم میرسانند، و به‌قیمت اعلا میخرند، ده بیست سال آن را نو و تـازه نگاه میدارند. هرگاه که از خانه بیرون می‌روند، ساعتی بدوش می‌اندازند و باقی اوقات بمحافظت آن مشغول می‌شوند. خلاصه اگرچه ازهر رهگذر عقل معاش ایشان بسیار است، اما در امر لباس زیاد از سایر امور امساك دارند؛ و همین لباس‌های جزئی را ظاهراً همیشه پاك و پاکیزه نگاه می‌دارند، و زنان و متعلقان پادشاه، وزنان بعضی بزرگان‌که با خانهٔ‌پادشاه آمد و شد دارند نیز اصل لباس آنها به همین نسبت و همین طریق است. اما در شب‌های رقص وبال، وعیش و عشرت و عروسی، که در خانهٔ پادشاه واقع می‌شود، و زنان در آنجا هستند به‌عوض آن قباکه روی پیراهن‌های زیری می‌پوشند، لباسی از پارچه‌های ابریشمی یك‌رنگ بسیار لطیف، یا ترمهٔ ساده می‌دوزند، وبقدری آن را بلند می‌کنند که در وقت راه رفتن یك ذرع بلکه بیشتر آن روی زمین اوطاق از عقب سر آنها کشیده می‌شود، و دورهٔ آن لباس را زردوزی می‌کنند و این مختص زنان خانهٔ پادشاه و زنان مقرب در آن درگاه می‌باشد، و همه‌کس نمی‌پوشد، والحق چیز پوچی است.

طریق پوشیدن لباس و وضع اثاث البیت(۱) ایشان هـم به همین نسبت بود که تحریر یافت.

مقالهٔ پنجم: در بیان وضع خوراك و خواب، و ضیافت کردن و تقوی، و طهارت حمام رفتن و مقاربت کردن، و هنگام حیض زنان، و بعضی رفتار دیگر ایشان. اماخوراك و وضع ایشان از اینقرار است: در(۲) هرروز و شب دو دفعه غذا صرف می‌نمایند. یك دفعه قدری از روز گذشته، و یك‌دفعه پاسی از شب گذشته، و طریقهٔ آنها این است‌که در هرجا و هرخانه، هرکس میزخانه علاحده دارد. یعنی مکان صرف غذا میز کـرسی می‌باشد که‌از چوب ساخته‌اند، وپارچه پارچه است. آن را به یکدیگر متصل کرده در وسط اوطاق می‌گذارند، و پارچهٔ سفیدی که لطافت کلی دارد، مثل سفره روی آن میز می‌اندازند، و تمام دور آن را به‌قدر جای آدمی یك بشقاب و یك‌طاقه دستمال سفید، و قدری نان می‌گذارند و پهلوی هربشقاب کاردی و قاشقی و چنگالی، یا نقره، یا طلا، یا برنج، یا آهن، هرکس بقدر وسعت خود می‌گذارد و بفاصلهٔ بشقاب‌ها، فنجان و پیالهٔ

۱ـ متن: اسآس البیت ۲ـ متن: که‌در

بلور و اقسام شراب‌ها را می‌گذارند.

در وسط سفره گلدان‌ها، و شمعدان‌ها، وظروف غریبه، و میوه وشیرینی‌آلات، و مرباها، هرکس هرچه دارد می‌چیند. بعد ازآن‌که آماده شد زن و مرد، سربرهنه داخل یکدیگر، در اطراف میز روی صندلی‌ها می‌نشینند، و دستمال‌ها را از میان بشقاب برداشته، در دامن پهن می‌کنند و نان را با کارد می‌برند و خرده خرده (۱) قدری می‌خورند. پیشخدمتان دور میز، در عقب سر هرکس ایستاده‌اند. ابتدا شوربائی دارند، در بشقاب کرده، آورده، در پیش‌روی هرکس می‌گذارند. قدری با قاشق صرف می‌کنند. بعد آن‌را برداشته، اقسام گوشت‌ها، از مقولهٔ گوشت گاو وگوساله، و مرغ آبی وغاز(۲) و بوقلمون، و گوسفند، و مرغ و بعضی حیوانات دیگر بقسمهای مختلف پخته، در بشقاب‌ها گذاشته‌اند. یك‌یك آنها را پیشخدمت آورده، پهلوی دست آنها که نشسته‌اند نگاه میدارد و هرکس میل دارد، قاشقی برداشته در میان آن بشقاب‌که در پیش‌رو دارد می‌ریزد، و با کارد می‌برد، و باچنگال می‌خورد، تا هرقدر میل دارد، و بعد آن‌بشقاب‌را پیشخدمت برداشته می‌برد، و بشقاب پاك دو دفعه آورده، جای آن می‌گذارد، و بازبه‌همان نسبت، ماکولات در دست پیشخدمتان است و دوره می‌گردند و هرکس هرچه می‌خواهد قاشقی برمی‌دارد و صرف می‌کند، تا آنها تمام شود، بعد پیشخدمت‌ها می‌آیند، آنچه در روی میز از مقولهٔ میوه و شیرینی‌آلات و مرباها که درآنجا گذاشته‌اند برداشته به‌همان طریق دور می‌گردانند(۳)، هرکس‌هرچه خواهد برداشته صرف می‌کند، وعلاوه‌به‌شرابی که در میان میز پیش روی هرکس گذاشته شده، شراب‌های دیگر در دست پیشخدمتان است و در پیاله کرده به‌هرکس خواهد می‌دهند و صرف می‌کنند و در آن سر میزصحبت می‌دارند، وبایکدیگر آنچه در میان دارند، بیان می‌نمایند، تا غذا به اتمام برسد و همه فارغ شوند. آنوقت دستمال‌ها [را] از دامن برداشته روی همان بشقاب‌ها می‌گذارند، و از صندلی‌ها برخاسته قدری بایکدیگر تعارف زبانی می‌کنند و رفته در اوطاق دیگر توقف می‌نمایند.

پیشخدمتان میز و اسباب را جمع کرده، قهوه باقند و شیر در مجموعه گذاشته می‌آورند(٤). هرکس می‌خواهد آنها را داخل یکدیگر کرده فنجانی برمی‌دارد وصرف می‌نماید، وبعد هریك به‌مکان خود می‌روند.

روغن بسیار کم، بلکه هیچ نمی‌خورند. طعام صرف نمی‌کنند غذای اصلی ایشان اقسام گوشتهاست، خاصه گوشت گاوکه بطریق مختلف می‌پزند، و سرد و گرم، به چندین قسم صرف می‌نمایند و خوردن و اسباب میز و مأکولات وسایر آنچه، در این‌باب تحریر شده نیز مرتبه به‌مرتبه است.

بزرگان و اعیان بسیار هستند که اسباب و اثاث(٥) میز آنها از طلا و نقره، و چینی و بلور و بارفطن وشمعدانها و گلدانها، منتهای آراستگی دارد، و از آنها پست‌تر، قدری پست‌تر است، و همچنین تا فقرای آنها که با قاشق و اسباب چوبی غذا صرف

۱ـ متن: خوَرده ـ خورده ۲ـ متن: قاز ۳ـ متن: می‌گرداند ٤ـ متن: می‌آورند ٥ـ متن: اساس

می‌کنند. غرض اصل صرف غذای ایشان از قراریست‌که تحریر یافت.
طریق خواب ایشان، این است که: زنان و مردان آنها، در خانه‌ها، هریك مکان خواب علاحده دارند، و جداگانه سروپا برهنه، یك پیراهن بلند پوشیده می‌خوابند. واگر خواسته باشندکه مقاربت کنند، آنهم مکان جداگانه دارد. در آنجا رفته به این طریق مقاربت می‌کنند، که‌چون مردان آن‌ها عادت به‌سرپا نشستن نکرده‌اند، زنان که‌می‌خوابند مرد هم بهمان نسبت روی آن می‌خوابد و مقاربت کرده، برمی‌خیزد. و به همان پیراهن که دربر دارد، هم زن و هم مرد خودرا پاك می‌کند. دیگر دستمال و شستن اعضا به‌هیچ وجه قاعده نیست. چراکه اینها هیچ‌چیز را نجس نمی‌دانند، و آب استعمال نمی‌کنند. همچنانکه زن و مرد، خواه در خانه، خواه در هرجا که باشند، اگر کثرت خلق هم‌باشد در وقت ادرار بکنار دیواری ایستاده، ادرار می‌کنند و بـراه می‌روند. در وقت قضای حاجت چون نمی‌توانند سرپا به نشینند کرسی در مکانی دارند، میان کـرسی کلوکی گذاشته‌اند، روی آن نشسته و پا را برزمین دراز کرده گذاشته، قضای حاجت می‌کنند، وپارچه کاغذی همراه دارند، خود رابهمان کاغذ پاك کرده براه می‌روند. طهارت کردن به آب، و آفتابه به بیت‌الخلا بردن را نیافته‌اند، که چه قسم است. چنانچه در هنگام‌حیض، زنان باوجود نداشتن شلوار و زیرجامه، هیچ چیز برخود نمی‌بندند. و خونی که ازآنها می‌آید، بهمان پیراهن‌که روی بدن می‌پوشند آلوده می‌شود، و خشك می‌شود تاهنگامیکه زمان حیض منقضی بشود، آن پیراهن را از بدن بیرون آورده، یکی دیگر می‌پوشند. دیگر شست‌شوئی وغسلی در میان ایشان قاعده نیست، مگر وقت رفتن حمام.
حمام‌های ایشان هم، نه خزانه، و نه حوض، و نه گلخن، هیچیك را ندارد. در گرم‌خانهٔ حمام کوره ساخته‌اند. و درمیان کوره قلمبه سنگ بسیاری ریخته، آتش کرده، آن سنگ‌ها بسیار گرم میشود. آب برداشته روی سنگ‌ها می‌ریزند. بخار برمی‌خیزد(۱) و حمام گرم میشود. دهن شیر در دوسه مکان ساخته‌اند، آب سرد و گرم از آنهابرداشته، کار سازی می‌کنند و بعوض کیسه مالیدن، دسته جارویی بهم بسته در حمام‌ها گذاشته‌اند. هرکس خود برداشته به بدن می‌زند و می‌مالد و شست‌وشو می‌نماید. کیسه به بدن مالیدن آنها همین‌طریق است. طرفه اینکه زن و مرد باتفاق یکدیگر به‌حمام می‌روند و غالب‌آنها مکشوف‌العورهٔ می‌باشند. و ازآنجاکه عصمت وعفت به‌هیچوجه در میان ایشان نیست، و قبح اعمال و افعال قبیحه بکلی از میان ایشان برخاسته است در حمام که زن و مرد مکشوف‌العورة هستند ملاحظهٔ آلت را به طریق ملاحظهٔ سایر اعضا می‌دانند نه این است که مختص، آلت یکدیگر [را] ملاحظه کنند. آن عضو را هم مثل سینه و پشت و دست وپا می‌دانند و ملاحظه می‌کنند.
تراشیدن سر، و بافتن گیس، و تنویر در میان ایشان به هیچوجه جاری نیست. چنانچه هر زنی‌که وی زهار بیشتر و بلندتر دارد، طالب بیشتر بهم می‌رسانـد و آن مردی که با او مقاربت می‌کند او را خوش‌تر می‌آید. جائی را که مستمر هر روزه به تراشیدن آن قیام می‌نمایند، ریش است. که هرروز به سبیل استمـرار ریش و سبیل را

۱ـ متن: برخیزد

میتراشند. و ازکنار صورت قلیلی موی ریش را می‌گذارند. و کشیشان و پادریها(۱) که پیشوای این‌طایفه هستند ریش را نمی‌تراشند، و گیس‌ها از اطراف سر بدوش آنها افتاده است. مضیق هم که‌عبارت از رعیت بوده باشد، ریش دارد، و نمی‌تراشد. و سایرین تمامی می‌تراشند. و پیش از ایام پتر پادشاه همگی ریش داشتند. بعد از اینکه پتر نظام فرنگی‌را در میان آنها قرار داد نمود، چون تراشیدن ریش هم جزو نظام فرنگ بود، در میان روس متداول گردید. از این جهت استعمال رنگ و حنا در میان ایشان باب نیست. زنان ومردان آنها هرگز استعمال حنا نکرده، و نمی‌کنند. اگر دست و ناخن اهل ایران را برنگ حنا ملاحظه نمایند متنفر می‌شوند، و بد می‌دانند.

اجرت حمام‌را به ساعت می‌گیرند. یعنی هرکس‌که به حمام می‌خواهد رفته باشد، خواه زن، خواه مرد، حمامی می‌گوید که چند ساعت می‌خــواهی توقف کنی؟ هرچه می‌خواهد می‌گوید و ساعت بساعت نرخی دارد از این‌قرار می‌گیرد.

وضع تقوی و طهارت وحمام و مقاربت و حیض زنان و رفتار ایشان نیز به این طریق است‌که قلمی شد.

طریقهٔ ضیافت کردن آنها این نوع است‌که برچند قسم ضیافت مصطلح است.

قسم اول: این است‌که میزبان جمعی مردان و زنان را وعده خواسته، در خانهٔخود اساس عشرت و صحبت برپا می‌کند. و وعده چنین می‌خواهد که در فلان ساعت باید شما بەخانهٔ من آمده باشید. همان ساعتی‌را که‌گفته است، خلق می‌روند و جمعیت می‌شود.زنان از سرتاحد پستان نمایان. مردان تمام سربــرهنه در اوطاق‌ها و مکان‌ها داخل یکدیگر قدری راه می‌روند، قدری روی کرسی‌ها و صندلی‌ها می‌نشینند، چای(۲) صرف می‌کنند قدری با یکدیگر به قسمی که پیش تحریر شده، رقص می‌کنند. پاره‌ای صحبت می‌دارند. تا قدریکه از شب گذشت، میزی در کمال آراستگی برپا کرده، از همگی، زنان ومردان، رفته در سر میز نشسته غذا و شراب صرف می‌نمایند، و بعد برخاسته قدری توقف می‌نمایند و صحبت می‌دارند. آنوقت هریك بجا و مکان خود روانه می‌شوند. این عمدهٔ ضیافت ایشان است. قسم دوبم این است‌که میز و اثاث(۳) صرف غذا در میان نیست ضیافت بال و رقص است. زنان و مردان درخانه میزبان جمع می‌شوند و به آئینی که تحریرشده ساز و نوا میزنند و با یکدیگر رقص می‌کنند و گردش می‌نمایند. چای(۲) و شراب و بعضی شربتها و شیرینی آلات، پیشخدمتان در دست دارند و در میان خلق گردش می‌کنند. هرکس خواهد قلیلی برداشته صرف می‌نمایند. و شیرینی‌آلات ایشان که در هر مجمع و هرجا بەجهت صرف می‌آورند این‌قسم است،که به آئین خود پنج قسم، ده قسم، هرچــه مصطلح از هرنوع شیرینی می‌سازند و آن‌را در کاغذهای رنگین به ترکیبات مختلف پیچیده، شعری به زبان خود نوشته، روی کاغذ می‌پیچند. و آنها را در ظرفی کرده، در جای ضیافت یا صرف غذا هرجا که باشد دور می‌گردانند. زنان و مردان دودانه، سه‌دانه بیشتر کمتر برمیدارند و آن شعر را که روی کاغذ نوشته‌اند، و در میان آن شیرینی

۱ـ متن: پآدری ۲ـ متن: چاهی ۳ـ متن: اساس

است می‌خوانند. اگر شعری مناسب حال است، او را به فال میمون می‌دانند و آن‌شعررا به یکدیگر نشان می‌دهند و شیرینی را می‌خورند، و اگر به فال بد آمده و مناسب احوال نیست غمگین می‌شوند، و آن‌را گذاشته دانهٔ دیگر برمی‌دارند و این شیرینی‌آلات را کم‌فد می‌گویند. خلاصه ضیافت رقص و بال دادن ایشان اینقسم است که تحریر شد.

قسم سیم، آن است‌که نه‌رقص و نه‌بال و نه میز هیچیك نیست. اما ضیافت است. و این‌قسم است که: در ساعتی معین جمعی زن‌ومرد، در خانهٔ میزبان جمع می‌شوند، و با یکدیگر راه بسیار می‌روند، و صحبت می‌دارند، و گفتگوهائی که در جزو باهم دارند، اظهار می‌نمایند. چای(۱) و شیرینی به‌همان آئین می‌آورند و صرف می‌کنند، و بعداز چند ساعت هریك برخاسته به مکان خود می‌روند، و این نوع ضیافت غرض از شب‌نشینی و صحبت است. و در بین همین ضیافت‌ها، بسیار زنان و مردان بزرگان هستند که‌به‌خانهٔ میزبان که می‌آیند، در اوطاق‌ها دونفر، سه‌نفر، جوقه جوقه، دور یکدیگر روی صندلی و کرسی‌ها نشسته کاغذها و اسباب‌ها، بطریق بازی‌گنجفه و در هرجا حاضر و آماده گذاشته، آنها بازی می‌کنند، و برد و باخت بسیار در میان آنها می‌شود. یعنی بسیاراتفاق افتاده که در یکشب، یك آدم، پنجهزار تومان، ده‌هزار تومان، بیشتر کمتر برد و باخت کرده است. چنانچه استماع شد، که شخصی شبی با کسی همین نوع بازی کرده بود، و بقدر سی چهل هزار تومان وجه باخته بود، آخرالامر برسر خانهٔ ملکی خود بازی‌کرده، آن را نیز باخته، بعد سر زن خود بازی کرده، آن‌را هم باخته بود. شخص برنده(۲)، تمام مال و خانه و زن او را تصرف کرده بود، و آن شخص شب دیگر از بسیاری اندوه و غصه هلاك شده بود. این‌معنی به‌عرض پادشاه رسیده، قدغن می‌کند که بعدها بازی موقوف باشد. چندی موقوف می‌شود و هرکه می‌خواسته بازی کند، در جزو می‌کرده، اما الحال باز شیوع یافته، ودر میان ایشان جریان کلی دارد. زن هرکه باشد ومرد هر کسی باشد، با یکدیگر نشسته این بازی را می‌کنند.

مقالهٔ ششم: در بیان طریق خلقت، و عقد ونکاح، و مذهب و ملت، و بعضی از آئین و رفتار ایشان: طریق خلقت آنها این است‌که به‌علت پرورش آب و هوا، و اینکه مدت هشت ماه از سال برف و یخ و شدت سردی هوا بی‌نهایت است. و چهارماه اعتدالی بهم می‌رساند، غالب خلق آنجا، قطور وطویل‌القامه، و سرخ‌مو و زاغ چشم می‌باشند، و مردان آنها، اکثر از زنان، حسن صوری و صباحت و ملاحت بیشتر دارند. اما سفیدی و لطافت و تراکت زنان بیشتر است. هرچند در زنان ایشان‌هم جسته جسته، زن بهم می‌رسد که حسن صوری و صباحت و نکوئی او به‌سرحد کمال است. اما اگر زن تمام عیاری در میان ایشان بهمرسید، که جمیع اندام او موزون و موافق قاعده واقع شده باشد، ونقص ظاهری نداشته باشد، از اهالی فرنگ خواهد بود، از مقوله انگریز...(۳) و فرانسه و نمسه و بعضی قرال دیگر، چراکه از هر طایفهٔ فرنگان زنان در ولایت ایشان بسیار آمده، سکنا نموده‌اند. و مردان و بزرگان روس نیز بسیارندکه زن ایشان از قرال فرنگان است، و اروس نمی‌باشد، و زن این طایفه اگرچه بحسب قد وقامت و لطافت و تراکت وصفای

۱ـ متن: چاهی ۲ـ متن: پرده ۳ـ اسم‌کشوری است‌که خوانده نشد

ظاهری، حسنی تمام دارند، اما حلاوت و گیرنده‌گی به‌هیچ‌وجه ندارند. و مردان ایشان هم مقید به حسن صوری آن نیستند. همین‌قدر که زن خوشدل و نیك‌رفتار، و صاحب مال باشد اورا تزویج کرده نگاه می‌دارند. وکمال حرمت و عزت می‌نمایند. در میان این طایفه احترام زنان بسیار شیوع دارد، بحدیکه درهر مکان که بایکدیگر راه می‌روند، ز ن‌پیش وشوهر از عقب است. ودرهرمجلس وهرمحفل‌که جمعیت زن‌و مرد می‌شود، مردان زنان را دست می‌بوسند، هرقدر مرد کامل و زن جوان باشد. قاعده این است‌که مردان دست زنان را بوسیده، زن روی مرد را ببوسد و زن را برخود اولی بنشاند، و مردان‌را چندان اختیاری به‌زنان نیست. هرگاه زن بهرجا خواهد برود وهرکه راخواهد بخانهٔ خود آورده و هرعمل خواسته باشد بکند، مرد نمی‌تواند او را ممانعت کند، بلکه خود قاعده نیست‌که منع نماید زیرا که اختیار زن با خود اوست. بلکه در بعضی موارد شوهر مطیع اوست، چنانچه نزد حقیر بصحت پیوست،که شخص بزرگی از اهل‌دفترخانه، که اورا گراف می‌گفتند، و گراف در معنی به آئین این طایفه امـرا و بـزرگان را می‌گویند. زنی داشت و آن زن را تزویج نکرده، سالها نگاهداشته بود، و اولاد ذکوری هم از او داشت و علاقه و محبت بسیار به آن (۱) زن بهمرسانیده بود. در اوقاتی آن‌زن را میل خاطر بجانب شخص غریبی غیر طایفه روس کشیده، علاقهٔ کاملی به آن شخص غریب به‌همرسانید. و باشوهر خودکه گراف مذکور باشد صریح بیان کرد که مرا محبت بسیار با فلان شخص به‌همرسیده، ومیل صحبت بااو بسیار دارم. قسمتی بکن که ملاقات او به جهت من ممکن شود. گراف انگشت قبول بردیده گذاشته، نزد آن شخص غریب آمده، در کمال عجز و انکسار بیان مطلب کرده، هرقدر شخص غریب اجتناب کرده، مفید نشد. آخرالامر خود زن را همراه در محل سکنای شخص غریب می‌برد، و به اصرار هرچه تمامتر آنها را بایکدیگر مشغول صحبت می‌کرد و اظهار رضامندی و خوشنودی از شخص غریب می‌نمود. چندی به این منوال بود. آن زن را به آیین خود تزویج کرده، بعد عالم فانی راوداع نمود. چندین هزار تومان مال و اموال و چندین هزار خانوار رعیت و خانهٔ عالی و اثاث البیت(۲) از او مخلف شد و مبالغ خطیر وجه نقد و مال و اموال و چندین هزار خانوار رعیت و غیره، حسب‌الوصیت او، به‌آن زن رسید. دیگر بکارت هم در میان این طایفه معتبر نیست. می‌گویند هرگاه زن بسیار کوچك باشد، اندك خونی در بین مقاربت اول، از او جاری می‌شود وهرگاه بزرگ باشد نمی‌شود. همچنانکه زنان و دختران از بزرگان و غیر بزرگان از همهٔ خلق بسیارند که قبل از شوهر کردن دوبار، سه‌بار بیشتر کمتر از اعمال و افعال ذمیمه(۳) درگوشه وکنار حمل بهم‌می‌رسانند: و برای وضع حمل ازخانهٔ خود به‌مکان‌های دیگر می‌روند، و وضع حمل می‌نمایند. و مراجعت می‌کنند و هرگاه کسی تحقیق کند که درکجا بوده، جواب می‌گویندکه به‌جهت تغییرات آب‌و هوا دو روزی، در فلان مکان رفته بودیم، و باز آنهارا بعلت شوهرنکردن دختر می‌گویند و ممزل(٤) می‌نامند. بعد اگر شوهر به‌جهت آنها به‌همرسد، زن خواهند

۱ـ متن: او ۲ـ متن: اساس البیت ۳ـ ضمیمه ٤ـ ظاهراً مادمازل (دوشیزه) است.

بود. و به همین جهت بکارت را معتبر نمیدانند که زنان و دخترانی که مرتکب این اعمال می‌شوند خوفی از نداشتن بکارت نداشته باشند. و قبح نبودن بکریت برطرف‌باشد. بهرحال عنان اختیار زن بدست شوهر و پدر نیست. هرقسم رفتار و هرنوع کردار که خواهد کرده باشد می‌کند. ومردان آنها رانیز طریقه آن است‌که یك‌زن بیشتر نمی‌توانند کرد. اما در گوشه و کنار بازن و دختران یکدیگر هرنوع عملی و رفتاری خواسته باشند می‌کنند چنانچه بسیار بزرگان ایشان هستند که با زنان دیگران دوستی و علاقه به هم رسانیده‌اند. ظاهراً و آشکاراً به‌خانه آنها می‌روند، و شوهر زن‌که در خانه می‌باشد، به مکان دیگر می‌رود، و آنهابا زن‌او نشسته هرقدر خواسته صحبت می‌دارند، و به مکان خود می‌روند و اغلب این‌مطلب‌را فخر می‌نمایند که فلان بزرگ زن مرا دوست می‌دارد و می‌خواهد و آن زن را شوهر بیشتر عزت و محبت می‌کند.

طریقهٔ عقد و نکاح ایشان این است‌که هرمردی که می‌خواهد هر دختری رابگیرد، همین‌قدر که‌کسان یکدیگر مطلع شدند مدت مدیدی باید آنها با یکدیگر رسم دوستی‌و محبت مبذول داشته و در پنهانی و آشکارا طریق عشق بازی و زن و شوهری را پیشنهاد کرده، و در ضیافت‌ها، و مکان‌ها، بایکدیگر رفته، رقص کرده، ومعاشرت بی‌نهایت‌کرده، تا اینکه بایکدیگر محبت کامل بهم برسانند و همدیگر [را] بخواهند. اگر هم فرضاً در این بین هر نوع امری اتفاق افتاد، افتاده است. بعد از آن مدت یك روز با کسان‌یکدیگر آن زن و شوهر به کلیسا رفته در آنجا پارهٔ چیزها می‌گویند و کشیش تحقیق می‌کند از زن‌و مرد‌که شما هردو یکدیگر [را] می‌خواهید؟ و دوست می‌دارید؟ می‌گویند بلی.دست زن راگرفته به‌دست شوهر می‌دهد. آنها معاودت به‌منزل خود کرده، زن و شوهر میشوند. و اگر زن اینها فوت شود، بعد از فوت زن اول، دو زن دیگر میتوانند(۱) یکی‌یکی بگیرند(۲) و هرگاه آن دوزن هم فوت شوند، که سه زن بوده باشد دیگر بعد نمی‌توانند زن بگیرند و قاعده اینست‌که زیاده از سه زن نمی‌گیرند.

در باب آیین و مذهب طریقهٔ دینداری ایشان، این نوع است: که در هر خانه و هر مکان و هرجا به اقسام مختلف تصویر عیسی(ع) و مریم را کشیده، در گوشه‌های اوطاق‌ها آویزان کرده‌اند، و آن را میپرستند و بغ می‌گویند یعنی خدا این است وگاهی در مقابل او ایستاده دست خود را جمع کرده، به‌اطراف شانه و سر می‌گذارند و تعظیم می‌کنند و آن را نماز و عبادت میدانند، چنانچه روزی در جائی وارد شدیم. دربین اینکه صاحب‌خانه، تخلیهٔ مکان می‌کرد و منزل برای ما معین می‌نمود، پارچهٔ تختهٔ نقاشی که بجهت پرستیدن در گوشهٔ اوطاق داشتند از میان رفته، گوشه‌ای افتاده بود. بعد از لمحه‌ای صاحب خانه مضطرب حال و پریشان احوال، در آنجا آمده عجز و التماس می‌کرد که بغ مفقود شده، یعنی خدای ما گم شده است. ساعتی ایستاده حیران بود. من نگاه کردم، در گوشهٔ اوطاق دیدم تخته‌ای افتاده، برداشتم به او نمودم که این است خدای شما؟ گفت بلی و بی‌نهایت خوشوقت گردیده، به آئین خود مرا دعا کرد. آن تخته را گرفته و بوسیده برسر و چشم مالیده به‌مکان دیگر برد.

طریق ایشان بت‌پرستی صرف است. گاهی به کلیساها میروند، و چیزها میخوانند.

۱ــ متن: میتواند ۲ــ متن: بکیرد

و حرکات مینمایند و آن‌را عبادت و نماز می‌نامند، و بسیار از فرنگان، طریقه و مذهب ایشان را پوچ و باطل میدانند و اعتقاد به پرستیدن تصویر و شبیه و رفتن بـه کلیسا ندارند. چنانچه ناپلیان، تمام کلیساهای مسقو را در هنگام تسخیرآنجا آتش زده بسوخت. بهرحال بطلان مذهب و نیت(۱) ایشان زیاده از فرنکان دیگر به‌نظر می‌آید. همچنانکه روزهٔ پرهیزی دارند، که شش هفته باید از بعضی مأکولات و مشروبات و پارهٔ اعمال پرهیز کلی کرده باشند.

بزرگان و جهال و بسیاری از زنان ایشان دیده، و شنیدم که در همان ایام پرهیز به هیچوجه، پاس آئین و قرار مذهب خود را نداشته، همه چیز صرف می‌کردند. و همهٔ اعمالی مرتکب می‌شدند(۲) مگر جمعی وسطالناس که کامل و معمر میباشند. آن ایام پرهیز را به طریق آئین خود روزه میدارند.

کثرت و جمعیت این طایفه هرچند از قراریکه خود می‌گویند و در کتب وسررشته دارند، در هرجا و هر محل چهل و شش ملیان که هر ملیان ده‌صد هزار نفر بوده باشد میباشد. اما در اصل شهر پتربورغ سیصد و پنجاه هزار خلقیت و جمعیت دارد. از آن جمله شصت هزار سوار و پیاده، کواردی که همیشه کشیك در خـانهٔ پادشاه میباشند، هستند. که آنها را خود دیده‌ایم و بقدر پانزده شانزده هزار خلق، از غربا و همهٔ قرال‌ها و فرنکان دیگر در آنجا هستند، که مشغول حرفه‌ها، و تجارت و امورات میباشند. مابقی اهل روس میباشند. و در آنجا مکان دارند. و به این دین و این آئین رفتار مینمایند. و سوای بزرگان، و اعزه و اعیان، و قدری از وسطالناس، دیگر تمامی این خلق به‌طریق بندهٔ زرخرید. و همه را خرید و فروش مینمایند. چنانچه بسیاری از اهل تجار و کسبه و حرفه‌ها و سایر خلق که متوجهٔ امری و شغلی و ملازمتی و خدمت کردنی می‌شوند هرقسم نفعی و اجرتی که عاید آنها میشود، متعلق به صاحب اوست و هفته هفته یا ماه بماه برده تسلیم آقا و صاحب خود می‌کنند، و هرگاه کسی خواسته باشد، بیع و شرا نماید، فیمابین خود ایشان، ده‌هزار، بیست‌هزار، صدهزار خانوار، کمتر بیشتر، بیع وشرا کرده، به یکدیگر خرید و فروخت مینمایند. چون آداب و تعارف مردان آنها این است که در هنگامی که یکدیگر را ملاقات می‌نمایند یا بخانهٔ کسی میرونـد، کلاه از سر برمیدارند و سربرهنه نزد یکدیگر میروند، چنانچه آدمی در میان آنها موی سر نداشته باشد و کچل باشد، بسیار بد است، و قبح دارد. هرکس که این قسم اتفاق افتد و سر او مو نداشته باشد کاسهٔ سر مرده‌ای از اهل خود را پوست می‌کند و به ترکیب سر خود کرده، موی آن‌را هرروزه پاکیزه می‌سازد و برسر می‌گذارد، چنانکه معلوم نمیشود که موی مرده است، و ظاهراً این معنی در همهٔ یوروپ متداول باشد، زیرا که از شخص ثقه(۳) [ای] استماع شد که آدم کچلی از اهل انگریز، همین عمل را کرده، مـوی مرده‌ای در سر داشت و به سفر روم رفته بود. در آنجا او را اتفاق مقاربت با زنی افتاده بود که اسافل اعضای او مو نداشت، چون همهٔ اهل یوروپ را از زنی که اسافل اعضایش مو ندارد یا کم دارد بد می‌آید، آن شخص بلاتامل آن موی کاسهٔ سر خود را برداشته

۱ــ متن: ملت ۲ــ متن: می‌نمودند ۳ــ متن: سقه

سوراخ می‌کند و به موضع منظور خود می‌گذارد و مقاربت می‌کند. بعد از فراغ برداشته معیوب شود، اهالی فرنگ چشم و دندان و دست و پا بعینه به‌طریق همانکه بوده، می‌سازند و به‌آن شخص معیوب می‌فروشند. اوگرفته و به‌همان مکان‌عضو معیوب خود قرارمی‌دهد. اگرچه حکم جماد دارد و حرکتی در آن نیست. اما به طریقی است که از ملاحظه برآدم مشتبه می‌شود.

چند نفر از این مقوله در خلق روس دیده شد. مثلا یکی رایك چشم معیوب بود. چشمی به‌طریق چشم دیگر او که درست بوده، ساخته و در کاسهٔ چشم [او] قرار داده بودند(۱)، هیچ کس فرق نمی‌نمود که کدام یك معیوب بوده، دیگر چون آئین اهالی فرنك این است که: هر امری که در هرجا واقع می‌شود کاذت کرده بهمه‌جا می‌فرستند، و کاذت ورق کاغذ نازکی است که هر امری در هرجا وقوع یافته، بقسم چاپ در آن کاغذ می‌نویسند، و به اطراف می‌فرستند که خلق مطلع شوند. این کاغذ قیمت جزئی دارد، هر که می‌خواهد بخواند، و از امور مطلع شود، یکی خریداری و می‌خواند. حال اروس هم از فرنك کسب کرده، هر امری که واقع می‌شود کاذت می‌کنند، و اول سال هرکس می‌خواهد عملهٔ آن خانه را که کاذت می‌سازند، ملاقات کرده، سفارش می‌کند که من فلان قدر سالیانه می‌دهم، و هرروز کاذت می‌خواهم. ایشان قبول کرده، هر روز صبح کاذت درب خانهٔ او برده می‌دهند، و می‌خواند و مطلع می‌شود. اما همهٔ یوروپ بیان واقع می‌نویسند، و اروس بسیار دروغ می‌نویسد. چیزی که نقص خود باشد، و وقوع یافته باشد نمی‌نویسند و آخرالامر همان کاغذ را در بغل خود گذاشته، در وقت قضای حاجت در بیت‌الخلاء برده، تطهیر مینمایند. دیگر اینکه حال در میان اروس بسیار متداول شده، که زبان فرانسه و انگریز و سایر یوروپ را تحصیل می‌نمایند که دانسته باشند، و بسیار بایکدیگر که تکلم می‌نمایند، بزبان فرانسه تکلم می‌نمایند.

زنان و دختران ایشان، بسیاری هستند که پنج شش هفت زبان آموخته و تکلم می‌نمایند. و از زمان طفولیت همگی این طایفه، از بزرگ و کوچك و اعلا و ادنی(۲) خط وسواد، و رقص و خوانندگی، و دانستن چندین زبان فرنگان ونقاشی و تصویرکشی. و شبیه سازی و دانستن هرکتاب و تواریخ، که از زمان سابق دارند، و از عالم باخبر می‌باشند. وسایر کمالات دیگر از هر مقوله به‌تمامی اطفال ذکور و اناث خودمی‌آموزند. کم‌زنی بهم می‌رسد که خط و سواد نداشته باشد و رقص و خوانندگی نیاموخته باشد، مگر اطفال مضیق و رعایا که بسیار فقر و فاقه داشته باشند. اگرچه در میان آنها نیز اطفال بی‌خط و سواد کم به‌هم می‌رسد. چرا که هررعیت صاحبی ومالکی دارد، ولامحاله صاحب و مالك آنها، به تربیت اطفال اناث و ذکور آنها می‌کوشد و درمیان تمام‌یوروپ، خصوص اروس اولاد اناث را بسیار بهتر از ذکـور دوست می‌دارند و به تربیت او می‌کوشند. چراکه عزت و احترام زنان در میان تمام ایشان بسیار است. و اگر دختری خط و سواد نداشته باشد. بسیار مشکل است که شوهری به‌جهت او به‌همرسد، و او را

۱ــ متن: بود ۲ــ متن: ادنا

بگیرد. و قاعدهٔ ایشان این است که اگر دختری از خانواده‌ای بگیرند، برادر و کسان داماد، نمی‌توانند که خواهر و کسان آن دختر را به جهت خود بگیرند. مگر اینکه از قبیلهٔ دیگر و خانواده‌ای دیگر دختر گرفته باشند.

اما در بعضی یوروپ دیگر مثل اهل انگریز، چنین قاعده نیست و برادر داماد می‌تواند خواهر زن برادر خود را بگیرد.

دیگر در میان ایشان، سخنان به آواز بلند گفتن، و به جمعیت حرف زدن، وآواز قال از آنها برخاستن قاعده نیست. چنانچه هزار نفر، زن و مرد و دختر، در یك خانه به جهت عیش و ضیافت و صحبت و غیر اینها جمع شوند، احدی آواز بلندی از اینها استماع نمی‌کند. زن و مرد به آهستگی تمام، با یکدیگر بسیار تکلم می‌کنند، و صحبت می‌دارند، شوخی و خنده و تبسم بسیار می‌کنند. اما آواز بلند به هیچ وجه من‌الوجوه از مجمع بلند نمی‌شود.

دعوا و ناخوشی و فحش و هرزه(۱) گفتن به یکدیگر و منازعه کردن ویکدیگر را چوب و کتك زدن، مطلقاً از این طایفه ملاحظه نمیشود، مــدتی که حقیر در میان ایشان بودم، اتفاق نیفتاد که ملاحظه نمایم که در کوچه و بازار و خانه‌ها، و مکانها و جاهای عشرت، و خانه‌های صحبت و ضیافت، دونفر با یکدیگر فی‌الجمله نزاع نمایند، یا باهم کج‌خلقی‌و فحش‌گوئی کرده باشند، و این قاعده الحق قاعدهٔ خوبی است. و دیگر اطفال ذکور و اناث یکنفر در کوچه و بازار شهر بهم نمی‌رسند که بی‌شغل و بی‌عمل «باشند» و بی‌جهت سروپای برهنه گردش کند. و به هرزه(۱) گردی و یاوه‌گوئی و تکدی عادت نماید. چراکه از بزرگ و کوچك، و غنی و فقیر، هرکس در مرتبهٔ خود، هر طفلی که دارد، همین‌که بسن چهارپنج سال میرسد، هرگاه ذکور است، یا به اهل حرفه، یا کارخانجات، یا بتربیت خانه‌ها، یا امر سپاهی و سالداتی، هرچیز که شایسته احوال آن‌کس باشد آن طفل [را] برده می‌سپارد. و چند سال در آنجا آن طفل [را] نگاه میدارند، و تربیت می‌نمایند. و آنچه باید بیاموزند می‌آموزند و همچنین طفل‌اناث، آنهم بهمین ضابطه، هرکس فراخور احوال خود، طفل خود را بدانستن خط و سواد و دانستن زبان‌های فرنگان، و خیاطی و نقاشی، و زردوزی، و کمالات و صنایع دیگر که در میان آنها هست مأمور مینمایند. و به تربیت خانه‌ها، و مکتب‌خانه‌ها می‌سپارند وهمهٔ کمالات را می‌آموزند، این است که کم دختری در میان ایشان بهم می‌رسدکه چند زبان نداند، خط و سواد و رقص و خواندن را نتواند. و سایر کمالات را نداشته باشد. و بیشتر جهت صاحب کمالی، و دانستن همهٔ چیزها و تاریخ‌دانی، و آگاهی دختران و زنان، از این جهت است که‌مجموع کتابها و تواریخ را چاپ می‌کنند، یعنی قالب می‌زنند و به‌قیمت نازل همه‌کس میخرند و می‌خوانند و می‌آموزند نه بطریق ایران است، که یك جلد کتاب با کلام‌الله مجید به پنج تومان، ده تومان، کمتر بیشتر باید خرید. در هر خانهٔ فقیر این طایفه یکصد، دویست، سیصد، پانصد، هزار جلد، کتاب و تواریخ چاپ

۱ـ متن: حرزه

کرده دارند، و دائم مرور می‌کنند. این است که اطفال و دختران آنها، آگاهی از همهٔ عالم و دنیا دارند. و می‌دانند هر ولایت کجاست و آئین هرجا چه‌قسم است. سایل و تکدی کن در میان ایشان بسیار کم است. مگر پیر (۱) زن فرتوتی، یا پیرمرد معیوبی که دست آنها از همه‌جا کوتاه شده باشد، و این‌هم به ندرت اتفاق می‌افتد. اما رعیت و مضیق اینها، اکثر در کمال کثافت (۲) و پریشان حـالی و بی‌وضعی و بی‌سامانی بسر می‌برند. در خانه‌های آنها کثافت (۲) از حد گذشته نان سیاهی باآب نمك می‌خورند و آب ترش‌مزه‌ای دارند آن را کواس می‌گویند. همان را صرف می‌نمایند. غذای دیگر به هیچ‌وجه، بجهت آنها ممکن نیست. و لباس و وضع آنها منتهای کثافت، از هر جهت دارد. اما باز تکدی نمی‌کنند و سرهای راه! و دور کوچه و بازار نمی‌نشینند که سئوال نمایند. بهمان کثافت (۲) می‌گذرانند و به شغل و عمل و کار خود مشغول هستند. رعایا و اهل دهات و خلق ایشان، بطریق سایر بلاد از حیوانات، مثل گاو وگوسفند، و گله و رمه، والاغ و قاطر، و شتر، جامیش و امثال آن، و از اثاث (۳) البیت از مقولهٔ فروش و مسینه‌آلات، و رخوت فاخر، و سایر چیزها که در بلاد ایران متداول است، هیچیك‌را ندارند .

در خانه‌های ایشان، همچنین مس بهم نمی‌رسد. و اوضاع‌و اسباب ندارند. کارسازی کلی ایشان، از چوب است. مثلا دلو آب، مشك آب، کاسهٔ ظروف، در خانهٔ فقرا، همه از چوب است. و مجموع آنها به کرایه‌کشی، عراده مشغول هستند. هریك از رعایا و فقرا عراده‌ای دارند، و یك یابو، دو یابو، بیشتر، کمتر، برآن بسته‌اند، و دایم یا ازراه آب یا خشکی، به حمل و نقل بار و اسباب هرکس مشغول هستند و کرایه گرفته صرف می‌نمایند. چنانچه ازطلوع فجر تا طلوع فجر، مستمر روز و شب، بسیاری هستندکه عراده و کالسکه، که آنهم نوعی از سواری گاریت است دارند، و یك اسب، دو اسب، برآن بسته در کوچه‌ها، و بازار و همهٔ شهر متصل بهم، گردش می‌کنند.

هرکس از زن و مردکه خواهد، بجائی برود و چیزی را حمل ونقل کند، یا برسم تفنن گردش نماید، بمحض اراده سواری البته جمعی از آنها حاضر می‌باشند، کرایهٔ طی کرده، فوراً سوار می‌شوند. یا اسبهایی که دارند، بار می‌کنند. عراده‌چی در کمال‌سرعت و چابکی او را در هرجا که خواهش کرده، میرساند. و کرایه خود را گرفته، عراده‌را برداشته از پی کار خود می‌رود. فرضاً اگر یك‌نفر، اگر صدنفر خواسته باشند که بجائی یا مکانی بروند و از خود گاریت و کالسکه و عرادهٔ سواری نداشته باشند و خواهند سوار شوند، فوراً همین اشخاص‌که در کوچه‌ها گردش می‌کنند حاضر هستند و کرایه گرفته همه را سوار کرده، هرجا خواهند می‌برند. خواه زن باشد خواه مرد و اکثر زن و مرد پهلوی یکدیگر سوار می‌شوند و می‌روند. و این طریق گاریت و اسباب سواری ایشان چند نوع است و هریك را قسمی سوار میشوند. وضع و ترکیب گاریت که عملهٔ آنهاست، سابق تحریر شده، که صندوق سرپوشیده می‌سازند و اطراف آن را آینه‌ها نصب

۱ــ متن: پیره ۲ــ متن: کسافت ۳ــ متن: اساس

کرده‌اند، و جوف آن را یا تیماج الوان، یا ماهوت، یا پارچهٔ دیگر، حتی مخمل فرنگی، دوخته‌اند، و مکان نشستن قرار داده‌اند. و راه روی در وسط دارد. بطریق پله که ازآهن ساخته‌اند. و روی آن پوست گرفته اطراف را نقاشی کرده‌اند و چهار گوشه به‌تسمه‌های محکم و قلاب‌ها، و سگك‌ها، روی غلطك عراده بطریق ننیی(۱) بسته‌اند ودر عقب آن که بیرون صندوق مذکور بوده باشد، نیز مکان نشستن و ایستادن دارد. و حایلی به صندوق کار گذاشته‌اند که هرکس در عقب نشسته و ایستاده باشد، آن را بدست گرفته که محکم باشد.

در پیش روی صندوق نیز جای نشستن قرار داده‌اند. وضع سواری آن گاریت به این قسم است: که هرکس فراخور احوال خود آن را ساخته و بجهت سواری در خانهٔ خود دارد. هروقت که می‌خواهد سوار شود، چهار اسب، یا شش، یا دو اسب، براو پیش رو بسته، طفل کوچکی بریك اسب سوار است، و آن طفل منتهای چستی و چالاکی و بلدیت همه‌جا را دارد و جلو اسب در دست اوست، و اسب دیگر در بغل همان اسب سواری آن طفل بسته، دو رأس دیگر، یا چهار راس دیگر، بهمان طریق، قطار بیکدیگر بسته‌اند. شخص در پیش روی گاریت، روی نشستن‌گاه نشسته، جلو اسبان آخری را در دست دارد. و دونفر دیگر لباس تازه پوشیده، در عقب نشستن گاریت ایستاده‌اند که آنها را لاکی می‌نامند، به این قسم گاریت را آورده، یك‌نفر، دو نفر، چهار نفر، کمتر بیشتر، زن و مرد، هرکس خواسته باشد در گاریت رفته، در دوطرف، قطار یکدیگر می‌نشیند، در کمال استراحت و بصحبت مشغول می‌شوند.

آن طفل پیشتر که اسب را سوار است، بسرعت تمام، اسب می‌راند و می‌دواند، و هرجا خواهد می‌رود. به قسمی این گاریت بسرعت راه می‌رود، که احتمال دارد که بعضی اوقات، ساعتی سه چهار فرسنگ راه بلکه زیاده برود. بعد از آن که به مکان‌مقصود رسیدند، لاکی‌ها فرود آمده، در(۲) گاریت را باز کرده، بغل اشخاص [را] که در میان آن نشسته‌اند، گرفته فرود می‌آورند، و هرجا خواهند می‌روند.

یك نوع سواری ایشان که بهترین سایر است این بود که تحریر شد.

نوع دیگر آن را کالسکه می‌گویند، [به] آنهم چهار اسب، دواسب بسته میشود، و آدم‌ها در پیش وعقب دارد، و ازگاریت کوچك‌تر است و ترکیب دیگر دارد و مختص سواری است که هرکس خواسته و دارد، از زن‌و مرد درآن نشسته هرجا خواهند می‌روند.

نوع دیگرهست [که] آن را پاوسکه (۳) می‌گویند. آنهم مثل بریشکه چیزی‌است،

نوع دیگر هست [که] آن را بریشکه (٤) می‌گویند. جای نشیمن آدم وبار، هرچه خواسته باشند، در آن هست، و در عقب آدم نشستن موقوف است. و دو اسب بر او بسته، یکنفر آدم به جهت راندن اسب پیش روی آن نشسته، هرجا خواهد می‌رود.

جای نشستن آدم و بار کردن هردو [را] دارد. آدمی پیش روی آن نشسته اسب می‌راند،

۱ــ ننو = ننی = قسمی‌گهواره‌که از پارچه وچرم دوزند فرهنگ معین ص ٤٨٢٤

۲ــ متن: درب ۳ــ مج: پادسکه ٤ــ مج: بریشکه

و هرکس را هرجا خواهد می‌برد.

نوع دیگر هست که از اینها همه کوچك‌تر و شیرین‌تر ساخته‌اند. و بسیار تندرو است و آن را درشکه می‌گویند، و مختص سواری خالی است. جای بار ندارد، وسرپوش نیز در آن نیست. همین جای نشستن‌گاه دارد، که یك‌نفر، دونفر. یا سه نفر، در آن‌سوار شده، خانه به خانه یا مکان به‌مکان می‌روند. و این همان است که در کوچه و بازارشهر دواسب براو بسته یکنفر آدم پیش روی او نشسته می‌گردد. هرکس از زن و مرد که هرجا خواسته باشد برود نزد او آمده کرایه می‌دهد و پهلوی همان آدم که پیش روی او سوار است می‌نشیند و هرجا خواهد می‌رود و این آدم را یوزباشکه می‌گویند که این درشکه را می‌آورد و می‌برد، و این بسیار تیزرو می‌باشد و مختص میان شهر و گردش است. و هرچه ازاینها که‌صاحب معین ندارد و به‌جهت کرایه گردش می‌نمایند، نشانهٔ این است که در میان پشت یوزباشکه که صاحب درشکه می‌باشد، پارچهٔ مسی نقش کرده آویخته است. از آن(۱) مشخص می‌شود که این درشکه، کرایه‌گیر است و صاحب‌معینی ندارد.

بعد از اینها عراده‌هاست که بزرگ و کوچك به اقسام مختلف ساخته و جای بار و حمل و نقل چیز در آن می‌باشد، و هرکس هرچه خواهد آنها را کرایه کرده بار می‌کند و حمل و نقل هرجا می‌خواهد می‌کند، و در ایام زمستان، که برف در راهها، و کوچه‌ها، و مکان‌ها، بسیار افتاده است، نوع دیگر چیزی دارند، که بعضی را زینت و نقاشی بسیار می‌کنند و بعضی ساده می‌باشد، و آن‌را چناغ می‌گویند و در زیر آن که روی برف باشد تختهٔ صافی نصب کرده‌اند، و اسب‌های بسیار خوب، با زینت تمام، برآن بسته سوار می‌شوند. یك‌نفر پیش‌رو نشسته، اسب میراند و یك‌نفر عقب آنها ایستاده می‌شود، و بسرعت هرچه تمامتر از روی برف کشیده می‌روند و گردش می‌نمایند، و شوق این طایفه به سواری این چناغ بسیار است.

اسبهای بسیارخوب تحصیل‌می‌کنند وآموخته‌می‌نمایند وزینت‌می‌کنندو دروقت‌آمدن برف روی آنها نشسته دایم به گردش مشغول می‌باشند. و دیگر چون مکان نشیمن وخانه در اینجا قرب بسیار دارد، و همهٔ خلق از خود خانه ندارند، اکثر کرایه می‌کنند وکرایهٔ خانه از دو سه هزار تومان سالی تا دویست سیصد تومان در میان ایشان داد و ستد می‌شود. هرکس که خانه‌ای دارد و می‌خواهد کرایه داده باشد، چون خانه‌ها دوسه‌طبقه است، و هر طبقه، کرایه‌ای دارد، کرایهٔ هر مکان را و تفصیل مکان‌های آن را روی کاغذ نوشته، در خانه آویخته، هرکس را خانه ضرور باشد در بین عبور ملاحظه می‌کند. هرگاه خواهد، به اندرون خانه رفته، کرایه را میدهد و هر مدت که خواهد توقف می‌کند. دیگر در دکان و بازار آنها که آن را یکسی می‌گویند و مکان اهل حرفه وداد و ستد چیز می‌باشد. در هرمکان که هر صنفی توقف دارد، شبیه همان کسب خود را و جا و مکان کسب را در روی چیزی کشیده و ساخته درب همانجا آویخته است، که مشخص می‌شود که این دکان از فلان‌کس است و فلان حرفه و فلان صنعت دارد، واین

۱ــ متن: او

عمل، به‌جهت آن است‌که چون دکاکین اینها ظاهر و آشکارا نیست و در خـانه‌ها و اطاق‌ها واقع است، هرکس‌که هرچیز می‌خواهد آن‌نقشه را ملاحظه کرده، به‌اندرون می‌رود و آنچه خواهد می‌گیرد. اما در حجره‌های تجار و کارخانه‌ها، این نقشه نیست، و همه‌کس بلدیت دارند، و طریق معامله و داد و ستد ایشان، از هر چیز و هر جهت، و هرمقوله، که یك‌تومان یا صد هزار تومان فیمابین ایشان معامله و خرید و فروش بشود، بمحض اینکه آن یك‌که بایع است بگوید فروختم ومشتری بگوید خریدم هرگاه ضرر و نفع هرقدر در ضمن آن معامله باشد. دیگر برگشت ندارد، و به‌یکدیگر نمی‌توانند ادعائی کرده باشند، و درداد و ستد ایشان روپلی استعمال می‌نمایند، و روپلی یکهزار دینار است. امانه به پول ایران، چراکه اشرفی باجاغلی در ایران هفتهزار دینار میباشد و در میان ایشان پانزده هزار، چهارده هزار، سیزده هزار، دوازده‌هزار، یازده‌هزار، بتفاوت داد و ستد می‌شود. و هرروز نرخی دارد. همچنانکه چندی قبل از این به چهارده‌هزار رسید، و حال که هنگام حرکت صاحبی ایلچی از آنجا می‌باشد، یازده هزار و پانصد(۱) داد و ستد می‌شود. روپلی را از این قرار می‌توان یافت‌که چند است.

شروع این مقاله هم بنحوی بود که تحریر یافت.

مقالهٔ هفتم در آئین پادشاهی و ملزومات آن، و وضع کانسل و سنتور و وزرا و منصب و مرتبه‌ای که به جهت اهل سپاه و غیره قرارداد نموده‌اند.

بعضی امورات دیگر در آیین پادشاهی، بنای ایشان است که چون پادشاهی، ازمیان رفته و دیگری را خواسته باشند پادشاه کرده باشند، اول او را همهٔ بزرگان وکانسل جمع شده، قسم به آئین خود می‌دهند که از وضع نظام و قانون پادشاهان سابق تجاوز نکند و مخالفت از قرارداد و رسم کهن نورزد. در هرباب وهرمواد به آئینی که قرارداد شده است رفتار نماید، و انحراف از قاعده و قانون که در میان ایشان بوده و می‌باشد ننماید. بعد از قسم خوردن او، قبول پادشاهی و امپراطوری او را کرده، به کلیساها می‌روند و مبارکباد می‌گویند و تاج برسر پادشاه می‌گذارند، و هریك به‌امر خود مشغول می‌گردند. هرگاه چندی‌که بگذرد و پادشاه از قاعده و قانون تجاوز کند، و با مردم بخلاف قانون رفتار نماید و وضع سابق را متروك سازد، بزرگان و کانسل نزد یکدیگر جمع شده، مشاوره می‌نمایند، و در خفیه رفته او را می‌کشند، و همان ساعت از کسان او مثل پسر یا برادر یا زن یا مادر، هریك را شایسته بدانند، و بعد از پادشاه آن‌کس قابل سلطنت باشد نوشته ازاو می‌گیرند، واو را باز قسم می‌دهند، و به تخت سلطنت می‌نشانند.

وضع کانسل این است که دوازده نفر از بزرگان و دانشمندان و اشخاصی که اعتماد و اعتقاد کلی بر افکار و اطوار ایشان باشد از دولت تعیین هستند و مواجب و نشان‌ها از دولت دارند، که هرگاه امری از هر مقوله روی می‌دهد، خواه در باب‌جنگ و منازعه، خواه در باب سایر امورات کلی، آنها را خبر می‌دهند، که‌چه باید کـرد. ایشان همگی جاها و مکان‌های معین دارند. رفته، نشسته فکـر و مشاوره با یکدیگر می‌نمایند، اگر رأی همگی در آن‌باب به‌یك رأی قرار گرفت، بایکدیگر آمده، به پادشاه

۱ـ مج: پانزده هزار وپانصد

اظهار می‌نمایند و از آنقرار عمل می‌کنند و اگر رای آنها مخالفت دارد، ملاحظه می‌نمایند که چند نفر قسم دیگر و چند نفر مخالف آنها گفتگو می‌نمایند، هر سمت که بیشتر باشند آن را قبول کرده عمل می‌نمایند. اما پادشاه در هرحال از این فقرات قادر به تغییر و تبدیل هست. اگر خواهد جرح و تعدیلی نماید، می‌نماید. وزرا نیز چندین نفر می‌باشند و مواجب از سرکار پادشاه دارند، و هریك به امری و خدمتی مأمورند، و دیگری را در امور او دخل و تصرف نمی‌باشند. یکی را وزیر غربا می‌گویند، یعنی آمد و شد ایلچیان و امورات ایشان و کار دولت به‌او محول است یکی وزیر قشون است که تمام امورات سپاه به‌او محول است، یکی وزیر خانگی، که امورات خانهٔ پادشاه و امر شهر به‌او محول است. یکی وزیر خزانه و گمرك‌خانه‌ها و مالیات و مداخل دولت که آنچه بهر اسم و رسم باشد با اوست. یکی وزیر حکام و کورنادر و صاحب اختیار شهرها و ولایات تصرفی ایشان است. که تمام امور آنها به او(۱) محول است. یکی وزیر کشتی‌های جنگی، و امورات عملهٔ دریایی و سایر امور آنها می‌باشد. یکی وزیر توپخانه و آتش‌خانه و قورخانه است، و سروکار عملهٔ آنجا تمام با اوست. و این وزرا هریك دفترخانهٔ جداگانه، و جمعی میرزایان، و زیردستان علاحده دارند که دایم در کارخود مشغول می‌باشند، و به هیچ‌وجه در امر یکدیگر دخل وتصرف ندارند. و نیك و بد امور را از هریك که متوجهٔ هر امری می‌باشد، پادشاه ملاحظه می‌نماید و نیز جمعی هستند ایشان را سنتور می‌گویند. و عدد آنها شش نفر است. شغل ایشان مرافعات شرعی وغیره می‌باشد، که هر امری و مرافعه بجهت هرکس واقع می‌شود نزد آنها رفته، عریضه نوشته می‌سپارند. آن شش نفر مدتی طول داده به جوانب آن امر می‌رسند. بعد که حقیقت هریك ثابت میشود، حکم نوشته به‌او می‌دهند و از آنقرار معمول می‌دارند. منصب و مرتبه‌ای که بهرجهت در میان ایشان قاعده است که پادشاه بهرکس می‌دهد اول ازمناصب و مرتبهٔ اعلا که برتمام منصب‌ها ترجیح داده، اسموس می‌گویند و حال به هیچ‌وجه متداول نیست. بعد چنلر است که باید یك نفر باشد، یعنی وزیر کل و اختیاردار جمع امور غربا. و او حال در دولت روس تعیین نیست. قبل از این رومنرف به این خدمت مأمور بوده، وحال خانه‌نشین است. و تا او حیات دارد، این اسم و این مرتبه را به‌کسی نمی‌دهند و محول نمی‌نمایند، و بعد منصب کانسل و وزرا و سنتور است که تحریر شد. دیگر لفظ کنیاز و پرنس است، و این اسم را در [مورد] پادشاهان کوچك، و شاهزاده استعمال می‌کنند. دیگر گراف اسمی است که بجهت امرا و اعیان دولت وضع کرده‌اند و در بعضی اشخاص استعمال می‌نمایند.

دیگر فرت ماشل است، و فرت ماشل بسیار اسم بزرگی [است] و در همه‌کس استعمال نمی‌شود؛ و تا کسی شایستهٔ این اسم نباشد ملقب به این لقب نمی‌شود. چنانکه در تمام روس سه‌نفر بیشتر بهم نمی‌رسند، که آن سه نفر را فرت ماشل می‌گویند. دیگر مرتبهٔ جنرالی است که آن برسه قسم است.

اول جنرال انشف.

۱ــ متن: این

دویم جنرال لیدمانه.

سیم جنرال مایور.

هر کس سزاوار هریك از این سه مرتبه باشد، او را ملقب می‌سازند. دیگرمرتبه‌هائی است که به اهل سپاه داده می‌شود. که ابتدا، بعد از سالدات بودن آندر افیسر می‌شوند؛ و از آن بالاتر افیسر است، و از آن بالاتر کپیتان است. دیگر از آن بالاتر مایور است. و بعد از آن پت‌پولکونیك می‌شود. و از آن بالاتر پولکونیك است، که به جنرال منتهی می‌شود و تفصیل جنرالی تحریر یافت(۱).

مناصب و مرتبه‌ای که پادشاه به اهل سپاه و اعیان و اهل دفترخانه و سایرین می‌دهد همین اسامی است که تحریر یافت، و ایشیك آقاسی نیز در میان ارباب مناصب هست، و او را اتوتان مینامند، و آن‌هم مرتبه مرتبه دارد. اما حرمت و عزت قشونی و اهل سپاه، حتی سالدات در میان این طایفه بسیار است، و از میرزایان و اهالی دفترخانه و سایر خلق بیشتر است. به‌جهت اینکه می‌گویند، اینها جان در راه دولت میدهند وباید عزت و احترام بیشتر از سایر خلق داشته باشند. چنانچه چون قاعده این است که درهرجا و هر مکان که سالدات ایستاده و متوجهٔ کشیك میباشد، هرگاه از بزرگان و اهل سپاه، کسی از آن راه عبور کند، آن سالدات‌ها، قطار ایستاده و تفنگ خود را در دست گرفته و حرکت داده بسمت چپ و راست، و پا را برزمین زده باشد، و این تعظیم و تکریم ایشان است به‌آن بزرگ که عبور می‌کند. این عمل را چس می‌گویند و از برای عبور وزیر اعظم و اهل دفترخانه سالدات نمی‌ایستد و این‌چس را نمی‌دهد. نهایت چون احترام اهل سپاه را لازم می‌دانند سالدات از برای حرمت هر افیسری که از راهی عبور کند و سالدات ایستاده باشد آن چس را میدهد، و احترام می‌کند.

دیگر اینکه تا کسی خدمتی در دولت نکند، یا اینکه واسطهٔ کلی نداشته باشد، این مرتبه‌ها را به‌او نمی‌دهند. همین‌که خدمتی از او ظاهر شد، او را قابل هرچه دانستند، مرتبه می‌دهند.

دیگر در میان ایشان، نشان و حمایل متداول است، و نشان به اقسام ترکیبات و قسم‌ها ساخته می‌شود، و حمایل، آبی و قرمز می‌باشد. آبی مختص پادشاه، و بزرگ که شایسته باشند، می‌باشد و قرمز بهرکس داده می‌شود. و عظم نشان بیشتر این است که خواه قابل باشد و خواه بی‌قابلیت باشد، خواه یك‌دانه الماس قیمتی، و خواه یك پول سیاه، همین‌که پادشاه اول آن را زینت سینهٔ خود کرد و بر روی لباس خود آویخت، دیگر از برا ی‌گرفتن آن(۲) جانها داده می‌شود، و مردم تلاش‌ها می‌کنند که این‌نشان تازه است و باید داشته باشند، بنابراین، بزرگان و اعیان و اهل سپاه و قشون، و اهل دفترخانه و غیره، اهالی روس بسیار هستند که چندین قسم نشان به ترکیبات مختلف، از هرچیز و هرمقوله، خواه جواهر، خواه سنگ معدن، خواه نقاشی، هرچه بخاطر می‌رسد، حتی یك پول سیاه. در پیش سینهٔ قباهای خود دوخته و آویخته‌اند که‌بمرور ایام، هردفعه چیزی مصطلح شد، و به آن شخص داده شده است و او هم زینت دوش و

۱ـ متن: برتحریر یافت ۲ـ متن: او

آغوش خود کرده است.

شمشیرهم‌که چند قطعهٔ الماس داشته باشد به اسم نشان می‌دهند، و هرکس شایسته باشد باالفعل داره از اهل سپاه. اما حمایل آبی را به‌هرکس نمی‌دهند. عظم بسیار دارد. سوای پادشاه و خاصان و بزرگانی‌که شایسته باشند، دیگر احدی استعمال نمی‌کند، مگر وقتی‌که کسی منشاء و مصدر خدمت‌کلی به جهت دولت بشود و شایستهٔ حمایل آبی بوده باشد، به او نیز می‌دهند. لاکن حمایل قرمز مختص عامهٔ خلق است‌که هر جنرال وبزرگی که هستند در هر جا و هر قسم، حمایل قرمز را استعمال می‌نمایند و نشان و حمایل نزد ایشان، از همه چیز قرب بیشتر دارد، و خلق بسیار طالب می‌باشند.

هر وقت‌که بزرگی یا شخصی‌که نشان داشته باشد از اینها فوت شود، قاعده این است که نشان او را به ورثه نمی‌دهند و ضبط خزانهٔ پادشاه می‌شود، و اگر سنگ قیمتی داشته باشد، پادشاه قیمت آن را از قرارگنجایش به ورثه می‌دهد و نشان ضبط می‌شود.

قاعدهٔ ایشان این است‌که هرکس خواسته باشد ازخدمتی‌که به او محول است بیرون رود، و دست بردارد، اعم از بزرگان و وزرا و ارباب مناصب هرکس باشد، اختیار با خود اوست، عریضه نوشته به دولت می‌دهدکه من دیگر خدمت نمی‌کنم و در خانهٔ خود می‌خواهم توقف‌کرده ایام را به سر برده باشم. حکم از دولت می‌شود که اختیار با خودت خواهد بود. آن شخص از خدمت بیرون رفته، بهرجا و هر مکان خواسته می‌رود و قرار می‌گیرد. شروح این مقاله نیز به نحوی بود که تحریر شد.

مقالهٔ هشتم در بیان مداخل و رواج "کاغذ چاپ‌که اسکناس می‌گویند. و مخارج دولت و طریق معامله و مرابحه با خزانهٔ پادشاهی و بعضی وقایــع دیگر: مداخل و منافع دولت روس از قراری‌که مشخص شده، سابق براین، اینقدرها نبوده، و حال سالیانــه به سی و پنج‌کرور وجه ایران، بلکه قدری متجاوز رسیده است و این مداخل مذکور از مالیات و متوجهات ومقاطعهٔ ولایات و سری‌گرفتن از جمیع رعایا، اعم ازرعایای دیوانی، و ارباب، و جمع و جهات‌گمرك‌خانه‌ها، و بنادر که در هرجا دارند، وجهی‌که ازفروختن و خریدن خانه‌ها، و مطلق املاك‌که فیمابین هرکس مبایعه می‌شود، باید به پادشاه داده باشند.

از پنجره‌های آئینهٔ رو به‌کوچه،که در هر خانه آنچه دارد باید سالی، هر پنجره‌ای پنجهزار دینار صاحبخانه، به پادشاه داده باشد.

فروختن عرق و نمك‌که مختص پادشاه است. و معادن طلا، و نقره، و ثمور و خز، و پوست روبای سیاه، و سایر چیزها که از ولایت سیبر می‌آورند. آنــچه ثمور سیاه خوب، و پوست روبای سیاه از آنجا به عمل آید، مختص پادشاه است، و آورده به پادشاه می‌دهند و به فروش می‌رسانند. که از جملــه در عهد یکترینه یك پوست روبــای سیاه را به مبلغ پنجاه هزار تومان (١) خــریداری، و از دولت روس به جهت خوانکار روم فرستاده‌اند.

معادن آهن و مس، و موم‌که شمع می‌کنند و علف‌که‌کتان می‌بافتند. و چوب بیحد

١ــ مج: پنجهزار تومان

و بیحساب و تخته و یله‌وار (۱) که به جهت کشتی‌ها وگمی‌ها موجود دارند، و همهٔ اینها را که تحریر شد از دولت روس به‌قرال‌های فرنگان دیگر و یوروپا (۲) می‌برند و این قسمت‌کاغذ و کسیل (معنی و کسیل محکم بودن) تا انقراض عالم می‌باشد و تفصیل وکسیل آن است،که کاغذهای سفید بزرگ وکوچك به مهر پادشاه در دفترخانهٔ معینی انبارکرده‌اند، هرکس می‌خواهدکه معامله و دادوستدی به هر اسم و رسم و به هر جهت کرده باشد و خواهد تنخواه او در نزد مدعی عیب و نقص بهم نرساند، در آن دفترخانه می‌رود، در آنجا آن کاغذ و کسیل از دوهزار (۳) قیمت دارد الی چهار تومان . آن شخص فراخور آن معامله که می‌خواهدکرده باشد، از آن وکسیل یکی می‌خرد و حجت و مستند روی آن می‌نویسند و ثبت همان دفترخانه می‌کنند، آن شخص، کاغذ را از مدعی‌گرفته ضبط می‌کند. در حین رسیدن وعدهٔ معامله و هنگام دادن تنخواه، اگر شخص بدهکار در مهیاسازی تنخواه مسامحه نماید، ده روز پادشاه قرارداد کرده،که مدعی تأمل نموده، مهلت داده باشد. هرگاه تنخواه معامله را آورد، به مدعی رد نمود فبها، والا همان حجت و مستند وکسیل راکه در دست دارد برده به پادشاه می‌دهد، پادشاه آدم تعیین‌کرده، حکماً تنخواه را از اوگرفته، تسلیم مدعی می‌نماید نفع این وکسیل همین است‌که احدی نمی‌تواند، ابا و امتناع و حاشا در مهیاسازی مال‌کسی کرده باشد، و از قیمت همین وکسیل سالی مبالغ خطیر عاید پادشاه می‌شود.

نوع دیگر از همین مقولهٔ وکسیل هست‌که از ده تومان، الی یکصد تومان می‌خرند و حجت معاملات می‌نویسند. اما آن را در معامله صد هزار تومان، دویست هزارتومان، بیشتر، کمتر، استعمال می‌نمایند، و در معاملهٔ جزئی، آن را استعمال نمی‌کنند. و دیگر مجموع تجاری‌که از بومی و غریب از هرگروه در محال ایشان توقف دارند، آنها را چهار مرتبه داده‌اند، و از هر مرتبهٔ آنها هر ساله به سبیل استمرار، وجهی معین به جهت پادشاه، از آنها بازیافت می‌نمایند. و هرگاه یك روز از وعدهٔ دادن آن وجه می‌گذرد، تومانی پنجاه دینار علاوه‌کرده می‌گیرند. مثلا مرتبهٔ اعلا، سالی نفری چهارصد و هشتاد تومان وجه نقد می‌دهند. مرتبهٔ دیگر سالی نفری دویست و چهل تومان می‌دهند، مرتبهٔ دیگر سالی نفری یکصد و ده تومان می‌دهند. مرتبهٔ آخر سالی نفری پنجاه و پنج تومان می‌دهند، و این مرتبه‌ها به دست تجار است. به این معنی‌که مرتبهٔ اعلا، خود را بیست هزار تومان مایه به قلم می‌دهد، و آن مرتبه را از پادشاه می‌گیرد. و هر ساله وجه معین را می‌دهد. مرتبهٔ دویم خود را ده هزار تومان مایه به قلم می‌دهند. و آن وجه را هر ساله می‌دهد و همچنین تا مرتبهٔ آخر. اما هرگاه‌کسی صد هزار تومان، دویست هزار تومان، مایه داشته باشد و مرتبهٔ آخر را اختیارکندکسی را با اوکاری نیست و بالعکس اگر پنجهزار تومان مایه داشته باشد، و مرتبهٔ اول و اعلا را خواسته باشد و خود را به قلم بدهد، قبول می‌کنند و چهارصد و هشتاد تومان وجه معین را هرساله بازیافت می‌نمایند، و هر وقت هم که خواسته باشد، خود را بیرون از محال ایشان‌کرده، به جائی دیگر

۱ـ ظاهراً باید «الوار» باشد ۲ـ متن: یوروپات ۳ـ یك‌کلمه خوانده نشد.

برود، ممکن است و به دست خود آن شخص می‌باشد. و در جمیع بلاد روس با تجار این قسم رفتار می‌نمایند.

اما مال تجار را در مملکت روس در یك بلد، خرج گمرك می‌گیرند و دیگر بهر ولایت آنهاکه برود، همین‌که در یك بلد، خرج گمرك داده باشد و نشانی در مال او کرده باشند، دیگر درهیچ مکان چیزی مطالبه نمی‌کنند ودیگر سایر مداخل و مأخوذات دولت ایشان، ازکلی و جزئی بسیار است، که تفصیل آنها باعث طول‌کتاب می‌شود، از جمله قاعده اینست که هرگاه در مال‌کسی، یا در کشتی و غرابی‌که صد کرور، یا صد تومان تنخواه بوده باشد، یك چیز جزئی‌که ده تومان قیمت داشته باشد، و نشان گمرك نداشته باشدکه معلوم شود آن را از گمرك‌گریزانده‌اند، مجموع آن مال، و آن اموال را به کلی ضبط می‌نمایند و مساوی همان مال هم علاوه، از صاحب مال مطالبه‌کرده، می‌گیرند، و ممکن هم نیست‌که از این قاعده تخلف بشود. زیراکه مشخص شدکه چندی قبل از این به علت چیز بسیار جزئی، به‌قدر یك دور کرور، مال اهل انگریز را ضبط کردند و به هیچ‌وجه چاره نشد. از اینگونه چیزها بسیار دارند. لاکن اصل مداخل کلی آنها همین‌هاست‌که تحریر یافت.

دیگر کاغذ چاپ است‌که در میان ایشان از اشرفی و وجه سفید، و طلا و نقره، بهتر رواج دارد. وضع آن این است‌که خانهٔ بسیار بزرگ وسیعی ساخته‌اند و در آنجا عمله و سرکار و مستحفظ و اسباب بسیار دارد. کاغذ بسیار نازکی را به طریق ضرابخانه که وجه سکه می‌کنند، در آنجا می‌نویسند؛ و نقش می‌کنند، و چاپ می‌زنند، یعنی قالب دارد از پنجهزار (۱) هست الی ده تومان یعنی به این‌طریق پنجهزاری و یك تومانی و بیست‌وپنجهزار و پنج تومانی و ده تومانی‌می‌باشد، و غیر اینهاکه قلمی شده، مبلغ دیگر مثل دو تومانی سه تومانی زیادتر، کمتر نمی‌کنند، منحصر است به همین مبالغ‌که قلمی شد، و این کاغذ درممالك ایشان، از وجه نقد بهتر است، و معتبرتر است. اما در غیر ممالك [ایشان] به هیچ‌وجه اعتباری ندارد. همچنانکه در تفلیس چندان رواجی ندارد، و این کاغذ را هرقدر خواسته باشند، می‌سازند و دادوستد می‌نمایند، و از همین است‌که امور دولت اینها به طریقی گذران می‌شود، و الا مداخل آنها کفاف اخراجات اینها را نمی‌دهد و قاعدهٔ این کاغذ چاپ هم این است که هرکس داشته باشد، و خود خواهدکه بدهد و وجه نقد بگیرد، برده به خزانهٔ پادشاهی می‌دهد، و رسوم بسیارجزئی را ده، اشرفی باجاغلی یا منات سفید، هرچه خواسته باشد عوض گرفته از پی کار خود می‌رود.

ضرابخانه نیز دارند که طلا و نقره سکه می‌نمایند و هر قسم پول سفیدکه منات می‌گویند دارند. اما از سرحد بیرون نمی‌کنند و رواج میان ایشان همان کاغذ چاپ است که آن را اسکناس می‌گویند و از اشرفی با جاغلی بهتر بر می‌دارند. چراکه اشرفی با جاغلی هم در میان ایشان حکم جنس دارد و هر روز به تسعیری داد وستد می‌شود، به نحوی‌که پیش تحریر یافته و باجاغلی را در ولندیز سکه می‌نمایند و به همه جای

۱ــ یك‌کلمه خوانده نشد

یوروپ و سایر ممالك می‌برند و از هر یوروپ طلا در آنجا برده، سکه می‌شود.

مخارج اینها بسیار است. از جمله مذکور است که، بیست و هشت کرور وجه ایران، اخراجات سالیانهٔ سپاه و قشون و سالدات از مقولهٔ مواجب و رخوت و خوراك و سایر مایحتاج آنها و مواجب اهالی دفترخانه‌ها و وزرا و سایر اشخاصی که از دولت مواجب دارند می‌باشد. سایر مخارج را از این‌قرار می‌توان قیاس نمود.

مداخل اینهاکفاف مخارج را نمی‌کند این است‌که رواج کاغذ را بنا گذاشته‌اند، و با وجود این مطلب دامن دولت و خزینهٔ اینها وسعتی ندارد و پادشاه غالب اوقات مقروض و مدیون است، و بسیار اوقات به رسم مساعده و حمایت به دولت، حواله‌جات به اهالی ممالك خود می‌نمایند و بازیافت می‌کنند. چنانچه در اوقات دعوای با ناپلیان، اگر از جانب جماعت انگریز از وجه نقد و توپ و تفنگ و سایر اسباب و آلات حرب بقدر ده، دوازده ملیان اعانت به اینها نشده بود، ممکن نداشتند که توانند به دعوا رفته باشند. همچنانکه با وجود کثرت سپاه و سالداتی‌که حال بهمرسانیده‌اندکه تفصیل آن بعد قلمی می‌شود، هرگاه خواسته باشند به یکدفعه، صد هزار یا پنجاه هزار، یا بیشتر یاکمتر از سپاه، خود به سمتی روانه نمایند، ممکن ندارند. چراکه اخراجات، بسیار دارد، و کاغذ چاپ هم در خارج سرحد، رواج ندارد و باید اشرفی باجاغلی داده باشند و دولت اینقدر وجه آماده ندارد و باالفعل هم مذکور بود، که مبالغ خطیر به هرکس و به هر دولت مقروض می‌باشند.

در باب معامله و مرابحه که فیمابین خلق و دولت آنها متداول است، این است‌که هرکس از ده تومان، الی هرقدر وجه داشته باشد و خواهد که با دولت معامله نماید، آن وجه را برده، مکانیست معین، در آنجا جمعی هستندکه مأمور به این خدمت می‌باشند. آن وجه را به ایشان تسلیم می‌کند و قرار این است‌که ماهی تومانی پنجاه دینار نفع به او می‌دهند. دستك‌ها و دفترها دارند. اسم آن شخص را و قدر وجه او را و تاریخ وقت آن را در ورقی از دستك یا دفتر به تفصیل تمام می‌نویسند، بعد آن (۱) برگ راگرفته دوپاره می‌کنند، نصف در همان جا نزد آنها ضبط است و نصف را به دست صاحب وجه می‌دهند. صاحب وجه برداشته از پی کار خود می‌رود، تا هر وقت‌که خواسته باشد آن وجه در [دست] دولت باشد، هست. هرگاه خواهد بازیافت‌کند همان نصفه صفحهٔ پاره را برداشته، به همان مکان می‌رود و مطالبهٔ وجه خود را می‌کند. عاملان آنجا آن نصفهٔ صفحه راگرفته با نصفهٔ صفحهٔ نزد خود مطابق می‌کنند، هرگاه مطابق است بلاتأمل وجه او را با مرابحهٔ تومانی پنجاه دینار، تمام و کمال به او مـی‌دهند، و صفحه را از او می‌گیرند و این عمل به جهت آن است که دیگر تقلب در این کاغذ ممکن نیست. هرگاه همان نصفهٔ صفحه نزد آن شخص باشدکه فوت شود و به کس دیگر برسد یا خود بهرکس بدهد، همین‌قدرکه در آنجا با صفحهٔ عاملان آن مکان مطابق باشد و به دست هرکسی باشد، بدون سخن، تنخواه را می‌دهند و نمی‌پرسند که مدعی خود به کجا رفته که این کاغذ به دست تست، و چنانچه هرکس از اهالی ایشان، از دولت تنخواهی مساعده خواسته

۱ــ متن: او

باشد، در مقابل آن تنخواه، جواهر و اسباب به‌گرو می‌گیرند و تنخواه می‌دهند، و ماهی شصت دینار از یك‌تومان نفع مطالبه و بازیافت می‌نمایند. تا هر مدت که مدعی خواهد، آن وجه نزد او هست. هر وقت‌که نخواسته باشد ،تومانی شصت دینار را علاوه کرده، می‌برد و تحویل می‌نماید. گرو خود را بازیافت می‌کند.

طریق معامله و مرابحهٔ آنها، با بانك پادشاهی، یعنی خزانهٔ شاه نیز به این طریق است‌که تحریر شد.

دیگر در میان ایشان قاعده و قانون این است‌که هر نوع خرجی و اخراجاتی‌که به هر اسم و رسم موافق قانون بوده باشد، و به جهت ایشان رخ نماید، از دولت داده می‌شود، و پادشاه را سوای رخوت و خوراك و سایر اخراجات که از دولت، قانون و مأمور است روزی هزار تومان وجه نقد به جهت جیب از دولت می‌دهند. اگر فرضاً ضیافتی و مصرفی‌که خلاف قانون بوده باشد، پادشاه خواسته باشد بنماید، باید از همان روزی هزار تومان به مصرف برساند، والا ذخیره نماید.

دیگر مصارف موافق قانون تمام از مال دولت است، و برادران، و همشیره‌ها، و زن و مادر پادشاه، نیز از دولت مواجب معین دارند، و می‌گیرند. چنانچه مداخلی از خارج به جهت خود بهمرسانند، به مصارف خود می‌رسانند، و سایر مصارف ایشان‌که موافق قانون است نیز از دولت داده می‌شود. واحدی اخراجات خلاف قانون را دیناری، از مال دولت نمی‌تواندکرد. دیگر رسم نیست‌که برادران و همراهان پادشاه، سوای سرکرده‌گی سپاه به هیچوجه در ممالك محروسه دخل و تصرف داشته باشند، یا فرمان‌فرما باشند، مگر اینکه امور مملکت به حکام و وزرا و اشخاصی‌که شایستهٔ هر خدمت و هرجا می‌باشد محول است، و برادران و همراهان پادشاه، تمام به سرکردگی سپاه مأمورند، و مواجب و اخراجات، موافق قانون از دولت به آنها می‌دهند. بیان این مقاله نیز به نحوی بودکه تحریر یافت.

مقالهٔ نهم: در بیان آئین و اثاث(۱) سپاه، سواره، و پیاده، سالدات و عزت آنها وطریق‌گرفتن ونگاه‌داشتن دولت وخدمت‌کردن آنها و وضع مواجب ورخوت و بالاپوش و خوراك که از دولت به جهت آنها برقرار است، و طریق اسب و اسلحه، و آلات حرب که به آنها داده‌اند، و سوار و پیادهٔ گواردی که همیشه کشیك‌خانهٔ پادشاه می‌باشند، و وضع و لباس و اثاث(۱)، و عزت آنها نزد پادشاه، و کیفیت آتش‌خانه و توپخانه، و سایر اثاث(۱) سپاهی، و قاعدهٔ ایشان و غیره.

در آئین این طایفه عزت و اعتبار سپاه اعم از سواره و پیادهٔ سالدات زیاده از همه‌کس است. جمیع بزرگان و اعیان ایشان احترامی که از اهل قشون منظور می‌دارند از سایر خلق نمی‌دارند، و کمال حرمت به اهل سپاه می‌نمایند، و از این جهت است که بسیاری از بزرگان و اکابر و اعیان و اشخاص صاحب دولت، اطفال خود را از زمان طفولیت لباس سپاهی پوشانیده و مبلغ‌ها اخراجات می‌کنند و آنها را افسر سپاه و سالدات می‌نمایند، که‌به مشق‌سپاهی مشغول می‌گردند. بحدتکلیف که می‌رسند، حسب‌الواقع

۱ـ متن: اساس

ازکار بیرون آمده‌اند. و به خدمت و دعوا قیام می‌نمایند.

طریق گرفتن سالدات و سپاه از قدیم‌الایام و حال در میان ایشان به این طریق متداول است، که از جمیع ممالك محروسه، هر از چندی که ضرورت واقع می‌شده یا می‌شود، صد نفر یك نفر، دویست نفر، کمتر یا بیشتر، هر وقت هرچه مقتضی بوده، همچنان‌که به ده نفریك نفر هم بسیاراوقات رسیده، مثل هنگام طغیان و دعوای با ناپلیان که ده نفر یك نفر سالدات می‌گرفتند.

از جوانان قوچاق توانای کارآمد ملازم می‌گیرند، و آنها را دسته به دسته کرده، و به مکان‌های وسیع‌که به جهت تعلیم و مشق‌کردن سالدات معین‌کرده‌اند می‌فرستند. جمعی معلم‌و افیسر به‌آنها می‌گمارند، به‌همان لباس رعیتی خودآنها را مشق سالدات بودن یا سواری می‌دهند. اخراجات از پادشاهست و اوقات کلی صرف آنها می‌کنند، تا اینکه به اندك وقتی آنچه بایست و شایست می‌آموزند و مکمل می‌شوند. آن وقت لباس از سر کار پادشاه، به جهت آنها مهیا می‌سازند، و آنها را می‌پوشانند و مواجب و اخراجات و یراق و سایر ضروریات به جهت آنها معین نموده، می‌دهند، و آنها را به نحو سایر سپاه جوقه جوقه، و دسته دسته، کرده سرگرد و افیسرها به آنها تعیین می‌نمایند و به خدمت مأمور می‌سازند. چنانچه از قراری‌که به‌کرات از بزرگان ایشان و دیگران استماع گردید، حال به قدر یازده، صدهزار قشون و سپاه و سالدات در این طایفه بهمرسیده لکن آنچه از خارج دستگیر شده، هفتصد هشتصد هزار سپاه بدون اغراق دارند و تقریباً بقدر دویست هزار، از آنجمله به همه جهت از هر گروه سوار می‌باشند، و پانصد ششصد هزار سالدات پیاده هستند که در شهر پتربورغ و جمیع سرحدات آنها مشغول خدمت می‌باشند. چراکه در همهٔ اوقات در هر سرحد ایشان قشون به جهت احتیاط می‌گذارند، و هرگز هیچ سرحدی را بی سپاه نمی‌گذارند. تمام این سپاه که در جزو، جوقه جوقه، و دسته دسته هستند پولك قرار داده‌اند، و هر پولکی را چه از پیاده، و چه سواره، یکهزار و پانصد نفر ،قرارداد نموده‌اند. سرگردها، و جنرال‌ها، و افسرهای متعدد در هر پولك می‌باشند، و یکدستهٔ سازنده با لباسهای رنگین‌که پنجاه نفر بوده باشند، در هر پولك مأمورکرده‌اند، و وضع سازندهٔ مذکور در پولك سوار، و پولك پیاده، مغایرت دارد. آنهاکه در پولك سالدات پیاده مأمورند، وضع ساز و اسباب آنها از این قراراست، که همان پنجاه نفر که یکدستهٔ سازنده هستند، تمامی لباس رنگین به طریق لباس سالدات در بر دارند. هر یك، یك قسم سازی و نوازی، از مقولهٔ کوس، و طبل بزرگ و کوچك، و نی‌های سبك، و کرناهای پیچ در پیچ بزرگ و کوچك، و سنج و سازهای غریب مارپیچ، و چیزهای دیگر به اقسام ترکیبات در دست دارند، و در پیش روی هر پولك به راه می‌روند و ساز می‌نوازند.

بسیار اوقات است‌که ساز را به نحوی می‌زنندکه آدم از شوق به جان‌دادن راضی است، و سرگرم دعوا و جدال می‌شود. و آنهائی‌که در پولك سوار مشغول نواختن ساز هستند، یك قسم کرنائی در دست دارند و بس، و همان را به نحو خاصی(۱) می‌زنند و

۱ـ متن: خواص

می‌روند، و لباس آنها هم، با سازندهٔ پیادهٔ سالدات مغایرت دارد.

از قراری‌که مشهور است سازندهٔ روس بهتر ازهمهٔ یوروپ است. همچنانکه سالدات و سپاه آن‌ها، نیز ترجیح به همهٔ یوروپ دارد، و در دعوا تاکشته نشوند فرار نمی‌نمایند. اما جنرال و سرکردگان سپاه فرانسه، موافق مشهور، تدبیر و تعلیم جنگ را بهتر از جمیع اهل یوروپ می‌دانند.

عمدهٔ مطلب این است‌که سپاه نظام داشتن در هر دولت بسیار لازم و خوب است و مواجب و رخوت و اخراجات سالدات که مستمر و برقرار است، به این نهج می‌باشد که سالی دوازده هزار دینار پول اروس‌که هفتهزار (۱) پول ایران می‌شود مواجب به هر یك می‌دهند، و این وجه مختص اخرّاجات جزئی، از مقولهٔ حمام و صابون، و دوختن پاره بودن چکمه و رخوت، و خوردن گوشت گاو در بعضی اوقات، و همچنین از ایـن مقوله می‌باشد.

در دو سال دو دست رخوت می‌دهند. یکی رخوت بهار است، که زیر جامهٔ کـتان و قبای ماهوت نازك می‌باشد، و یکی رخوت زمستان است، که زیر جامه ماهوت و قـبا نیز ماهوت کلفت می‌باشد، و در دوسال یك توپ بالاپوش هم دارند. و یومی دویست دینار پول اروس قیمت آرد سیاه به جهت خوراك به‌آنها می‌دهند که نان سیاه آمـاده کرده با آب نمك می‌خورند. مذکور می‌نمایند که از برای خاطر سالدات، ایمپراطـور هنگامی‌که با آنها نزد سالدات‌ها رفته نان سیاه و نمك قدری با آنها می‌خورد یعنی من هم سالدات می‌باشم. چکمه و کلاه نیز از سرکار [پادشاه] به آنها می‌دهند، و تفنـگ و شمشیر و یراق نیز از مال شاه است. به این طریق‌که هر روزه به سبیل استمـرار باید آن را پاك کنند و چرب نمایند و محافظت کرده باشندکه عیب و علت نکند. و قاعده این است که اگر تفنگ و یراق آنها در دعوا و جائی‌که مأمور شده‌اند، شکستگی و نقص بهم برساند، از سرکار پادشاه، عوض می‌دهند، و هرگاه در مکان غیر دعوا به علت عدم محافظت نزد سالدات عیب بکند، باید سالدات خود از عهده برآید.

مواجب و رخوت و اخراجات و سایر اسباب سپاه سوار، قدری زیادتر و بهتـراز سالدات می‌باشد. اسب و یراق و چکمه وکلاه وسایر مایحتاج نیز ازسرکار پادشاه به آنها داده می‌شود. همچنین افسرها و جنرال و سرگردان اعم از پیاده و سواره، هر یك به قدر حال و فراخور قابلیت خود مواجب و جمیع مایحتاج از سرکار پادشاه مستمر و برقرار دارند، که به همان آئین قدیم بازیافت می‌کنند و متوجه خدمت خود می‌شوند. و هرگاه منشاء و مصدر خدمتی بشوند نشان تازه یا رتبه به آنها داده می‌شود. و الا [از] قراری‌که به جهت مواجب و اخراجات و سایر ضروریات آنها داده‌اند تخلف بهم نمی‌رساند و سپاه سوارهٔ اینها از روس، و قزاق(۲)، و قرقیز(۳)، و چرکس، و قلماق، و ترکمان دشت قبچاق(٤) و غیره طوایف می‌باشند، و سالدات نیز از روس و لیه و سایر ولایـات تصرفی، تمامی گرفته‌اند. و پادشاه از کل این سپاه که تفصیل آن قلمی شد شصت‌هزار نفر

۱ـ یك‌کلمه خوانده نشد ۲ـ متن: قزاغ ۳ـ متن: قرقیس ٤ـ متن: قبجاق

سوار و پیادهٔ زبــده انتخاب(۱) کرده کــه آنها را کــواردی می‌گویند و همیشه کشیك خانه پادشاه و مستحفظ خود پادشاه می‌باشند، و تفصیل اوضاع و احوال آنها از این قرار است که این شصت هزار نفر مذکور، بیست هــزار سوار و چهل هزار پیادهٔ سالدات می‌باشند، و تمامی جوانان بلند قامت قوی هیکل که اغلب دو ذرع و نیم قد دارند، و شأن و شوکت آنها دخلی به سایر سپاه ندارد هستند، و آنها را پادشاه مأمــور به محافظت خود، و خانهٔ خودکرده است.

مواجب و اخراجات و لباس و اثاث(۲) و اسلحه و یراق و اسب و سایر اسباب اینها از جمیع سپاه زیادتر و بهتر است، و اینها عزت بسیار نزد پادشاه دارند. خود اینها را نان وگوشت وعرق آماده ازسرکارپادشاه می‌دهند. اسبهای آنها را هرشبه دراصطبل‌ها جو می‌دهندو مهترهای سرکاری ایستاده خدمت می‌نمایند، که‌چاقی و فربهی اسبهای آنها از حد تحریر و تقریر بیرون است.

خدمتکاران دیگر به جهت آنها معین است که جمیع مایحتاج آنها را مهیا می‌نمایند و خود آنها به هیچوجه مرتکب انجام امری و کاری به جهت خود نمی‌شوند. چنانچه به محض ضرورت اسب آماده به دست آنها می‌دهند، که سوار شوند، و اسلحهٔ خود را بر خود قرار داده، بهرجا باید بروند می‌روند. بنه و اسباب و آذوقه‌که دارند، به عراده‌ها بارکرده، همان خدمت‌کنانی‌که موکل خدمت‌آنهاهستند به جهت‌آنها می‌برند، وافیسرهای این قشون کواردی تمامی از اعاظم‌زادگان و پسران وزرا و امرا و بزرگان و صاحب دولتان می‌باشند که همگی از برای تفاخر و اسم و رسم داشتن، و شهرت، خود را در سلك کواردی ملازم کرده، و مشغول خدمت می‌باشند، به علت اینکه عزت و تقرب این کواردی نزد پادشاه، از جمیع سپاه و غیر سپاه بیشتر است پلکونیك اینها مثل جنرال مایور سایر سپاه می‌باشد.

دیگر مرتبهٔ جنرال و سرکردگان کل ایشان معلوم [است] که چه قدر عزت دارند.

وضع ولباس واسلحه واسب‌و اثاث(۲) ایشان، ازاین‌قرار است‌که هم‌سوار وهم‌پیادهٔ سالدات اینها جوقه جوقه و دسته دسته و پولك پولك می‌باشند. و در هر جوقه و دسته و پولك افیسرها و سرکرده‌های مشخص دارند، و به نحوی که تحریر یافت، هر پولکی نیز یك دسته سازنده و نوازنده به همان نسبت در کمال رنگینی و آرایش دارند که در پیش روی آنها در هنگام سواری سوار، و راه رفتن پیاده، می‌روند. هر جوقه یك قسم لباس یکرنگ و یك ترکیب، و اسلحه به یك نسق، و اسب تمام یکرنگ و یك قسم، وکلاه به یك‌طریق دارند. مثلا از سواره یك جوقه هستند که تمام آنها لباس ماهوت سفید دربر دارند، و شمشیر و تفنگ اسلحه آنها می‌باشد و کلاه آنها از عقب‌گردن تا مغز سر، موی اسب را در میان مس و برنج‌کارگذاشته‌اند و پیش‌کلاه آنها را نیز از برنــج ساخته‌اند و در سر آنها می‌باشد، و همهٔ اسب آنها رنگ کهر و یك قسم می‌باشد.

جوقه دیگر، لباس آنها ماهوت قرمز است، و روی ماهوت را چیزها دوخته‌اند. شمشیر و قرابینه در کمر دارند و تمام نیزه در دست‌گرفته‌اند. چوب نیزه را سبز رنگ

۱ــ متن: اسبابی ۲ــ متن: اساس

کرده‌اند. در سر نیزه کرباس قرمز وسفید را به‌ترکیب علم(۱) دوشاخه، نصب کرده‌اند. و کلاه اینها چهارگوشه دارد و ترکیب غریبی است. از موی دم اسب، چیزی به قدر نیم ذرع در وسط کاه ساخته، کار گذاشته و اسب سفید دارند، و این نشان را همهٔ سالدات و افیسرها دارند. بسیاری ازموی سیاه است و بعضی از موی‌سفید نیز می‌باشد، و کلاه سازنده‌های آنها از موی سرخ این نشان را دارد.

جوقهٔ دیگر لباس سورمه‌ای دربرکرده‌اند. اسلحهٔ آنها شمشیر وتفنگ صف‌شکن می‌باشد و کلاه آنها ترکیب دیگر است، و اسب قراکهر سوار می‌باشند. همچنین جوقهٔ دیگر لباس رنگ دیگر و اسلحهٔ دیگر و کلاه قسم دیگر و اسب تمام سیاه رنگ می‌باشد. مجموع این سوار به همین‌ضابطه، در کمال آراستی و نظام تمام می‌باشند، و اسبهای سواری سازنده‌های سوار، بسیاری ابلق است و لباس آنها هم نوع دیگر است، و پیادهٔ سالدات این قشون کواردی، نیز جوقه جوقه، و دسته به دسته، و پولك به پولك، به همین طریق سوار هر جوقه به یك رنگ لباس و یك نوع اسباب می‌باشند، و تمام تفنگ و کیسهٔ کمر و شمشیر دارند. اما با وجود قلیل مواجب و رخوت، و نان سیاه، که به مطلق سپاه اعم از کواردی و غیرکواردی می‌دهند، تمام این سالدات و سوار اینها عموماً همیشه ظاهراً در کمال صفا و پاکیزگی و شسته‌گی می‌باشند. و به هیچوجه کثافت(۲) ظاهری ندارند، و رخوت اینها تمام پاکیزه است. از برای مجموع سپاه دارالشفاها معین و برپاکرده‌اند، و عمله‌جات در آنجا مأمور ساخته‌اند که هر یك از اینهاکه ناخوش و مریض شوند در آنجا برده، خرج به همه جهت از سرکار پادشاه داده، و معالجه کرده، بعد از رفع ناخوشی بیرون‌آمده، به خدمت خود مشغول می‌شوند. بعضی بناهاو قراردادها که در آیین سپاه و سالدات ایشان متداول است، این است‌که سالدات هرقدر خدمت می‌کند، افیسر و آندر افیسر نمی‌شود. هرگاه خدمتی از او به ظهور برسد، او را سرجن می‌گویند. یعنی ده‌باشی و نشانی به ترکیب عباسی به او می‌دهند، که به پارچهٔ آبی قرار داده، و روی سینهٔ خود آویخته است. چنانچه همین سپاه کواردی که تا امر عظیمی روی ندهد، از پتربورغ بیرون نمی‌روند و در اوقات دعوای ناپلیان پادشاه روس آنها را احضار به پاریس کرده بود ،و بعد از فرار ناپلیان به اتفاق پادشاه ،آنها داخل پاریس شده بودند، همین نشان را به تمامی آنها داده، که باالفعل مجموع کواردی این‌نشان عباسی وپارچه آبی‌را دارند، وبه‌سینهٔ خود آویخته‌اند ودر شجاعت، ودلیری و قد و قامت، الحق عدیل و نظیر ندارند. یك روز چند نفر از آنها را به نظر دقت ملاحظه نمودم و نزدیك آنها رفتم. خالی از اغراق قد من تا حد کمرگاه آنها بود. باری تعریف آنها از حد بیرون است. اما افیسر که از امرازادگان یا از اولاد پادشاه، یعنی از بیخ خانه بوده باشد و خدمت از او ظاهر شود، او را رتبه و مرتبه می‌دهند. سالدات اگر مرتکب حرکتی و غلطی بشود که مستحق تنبیه باشد او را دوره می‌زنند، به این طریق که از دو طرف جمعی قطار به خط مستقیم می‌ایستند و او را برهنه کرده، درمیان آن دو قطار به راه می‌برند و هر یك تازیانه بر او می‌زنند، تا به قدر غلط، تنبیه به عمل

۱ــ متن: الم ۲ــ متن: کسافت

آمده باشد. افیسر و جنرال را اگرحرکتی صادر شود که خلاف قانون باشد، فرت ماشل و چند نفر جنرال بزرگتر به جمعیت دیوان می‌نمایند. سالدات در وقتی‌که در مکان کشیك مشغول خدمت باشد، اگر هر غلطی از او صادر شود احدی حتی پادشاه در قوه ندارد‌که از او مؤاخذه نماید، و قانون نیست، مگر وقتی‌که ازکشیك فارغ شود وبه مکان خود برود. اگر خواسته باشند از او مواٌخذه می‌نمایند و او را تنبیه می‌کنند و کشیك‌چی در هرجا و هرمکان‌که بوده باشد و مأمورکشیك باشد، ساعت به ساعت معاوضه می‌شوند. به عدد همانکه در هرجا ایستاده است سرجن می‌آورد، و آن کشیك‌چی سابق کیفیت کشیك‌کشیدن آن مکان را به آن دو تازه آمده حالی می‌نمایند. به‌این طریق مثلا کسی از خارج در اینجا نرود، کسی چیزی برندارد، کسی بیرون نرود، آنچه لازم است به او می‌گوید و آن تازه‌گی را جای خود باز می‌دارد و خود همراه سرجن می‌رود. و همچنین در هرجا باشند ساعت بساعت، تبدیل می‌شوند، و قاعده این است‌که اگر سرما سی‌درجه یا بیشتر بوده باشد، بزمین نمی‌توانند نشست، و خواب نمی‌توانند رفت. بسیار اتفاق افتاده که از شدت سردی هوا کشیك‌چی در جای خود خشك شده، و برطرف شده‌اند، و اگر از آنچه به آن کشیك‌چی محول است، جنرال او بیاید و خواهد تخلف کند مثل اینکه گفته باشند که کسی داخل این خانه نشود و جنرال او خواسته باشد داخل شود، اگرآن کشیك‌چی بضرب سیخ تفنگ او را مقتول سازد مؤاخذه ندارد.

علمی که در میان سپاه و سالدات می‌کشند، در میان ایشان قاعده این است‌که در حین عبور پادشاه، علم را می‌خوابانند، یعنی سلام می‌کنند و دیگر برای احدی این تعارف را نمی‌کنند، اما در سایر یوروپ، به‌جهت ایلچی بزرگ، و برادر پادشاه، نیز این تعارف [را] می‌نمایند.

طریق سان دیدن سپاه به طریق ایران قاعده نیست، که اسم بخوانند و یکی یکی آمده از نظر پادشاه بگذرند. هر وقت پادشاه خواسته باشد ملاحظهٔ سان سپاه را کرده باشد، مجموع را خبر می‌دهند. پولك پولك، آمده، در مکان وسیعی می‌ایستد. پادشاه و جمعی جنرال‌ها، و بزرگان در مکان بلندی ایستاده، گردیده پولك‌ها هریك اسمی و رسمی دارند. می‌گویند فلان پولك است. پادشاه در ملاحظه مشغول است و پولك‌ها را يك‌يك ملاحظه می‌نماید، و آنها به‌طریقی می‌آیند و از حضور پادشاه می‌گذرند، که عدد آنها مشخص می‌شود، و می‌روند.

وضع سان دیدن از این قرار است. کیفیت توپخانه و اسباب آتش‌خانهٔ اینها کمال انتظام [را] دارد و بسیار است، به‌جهت اینکه در کارخانهٔ توپ سازی، اینها همیشه استادان انگریز و اروس می‌باشند که هرروزه به ساختن توپ مشغول هستند، و همچنین کارخانه‌جات دارند، که دائم اوقات اقسام گلولهٔ توپ در آنجا ریخته و انبار می‌نمایند و بسیاری را آهن آب کرده گلوله می‌ریزند، که در انبارهای آنها به اقسام مختلف گلولهٔ توپ که از آهن ریخته‌اند و غیر آن بیحد و بی‌نهایت می‌باشد. همچنین در قورخانه‌جات اینها متصل بهم، در ساختن باروت(۱) مشغول هستند و شورهٔ اینها بسیاراست و می‌گویند

۱ــ متن: باروط

بهتر از شورهٔ همهٔ یوروپ است.

دایم اوقات به اقسام مختلف باروت(۱) ساخته، انبارهای مملو دارند، و تمام‌اسباب و اثاث(۲) توپ از مقولهٔ عراده، و صندوق و مطلق اسباب آهن و آنچه در کار دارند، هم در انبارها بسیار دارند، و هم هرروزه در کارخانه‌جات در کار ساختن مشغولند که هروقت از اوقات که هرقدر توپ خواسته باشند به‌جهت دعوائی برده باشند ممکن دارند، و حالت معطلی در این‌خصوص از برای اینها نیست. وضع توپ سواری و بردن به دعوای آنها به اینطریق است که هریك عرادهٔ توپ شش اسب قوچاق توانای یکرنگ، و بیست‌و پنج نفر آدم سواره و پیادهٔ توپچی و سرکار معین دارد، ویك عرادهٔ توپ نیز یك‌عراده، صندوق باروت(۱) و گلوله و اسباب همراه دارد که آن‌هم شش اسب یك‌رنگ دارد، و توپچیان، جوانان قوچاق طویل‌القامه، توانا می‌باشند، و دو نفر سوار ابتدا در دو سمت عرادهٔ توپ می‌رود، و بعد اسبها توپ‌ها را کشیده، و تمامی این عملهٔ توپخانه در اطراف عراده، براه می‌روند و هریك مأمور به‌یك عملی می‌باشندکه هرگاه خواهند توپ بیندازند به طرفةالعینی چندین توپ خالی می‌نمایند، مثلا یکی باروت(۱) می‌ریزد. یکی گلوله می‌اندازد. یکی سمبه می‌زند. یکی خالی می‌کند یکی بلاتأمل توپ را پاك می‌کند. یکی حرکت می‌دهد و روبروی نشانه قرار می‌دهد. و همچنین هریك امری به یکی محول است و در کمال چستی و چالاکی مشغول کار خود هستند. اینها هر دسته به رنگی و قسمی لباس دارند، و اسبهای هر توپ که شش رأس می‌باشد یکرنگ است، و هر توپ هم [با] رنگ اسب تغییر ندارد، و تمامی عمله‌جات آتش‌خانه نیز بنحو سالدات، مواجب و اخراجات و رخوت و بالاپوش و چکمه و کلاه و شمشیر از سرکار پادشاه دارند، و به آنها داده می‌شود.

لباس توپچیان یك‌نوع زینتی دارد که در لباس سالدات نمی‌باشد. اما با وجود قلیل مواجب و جیره، و رخوت مطلق، سپاه و عمله‌جات توپخانه و آتش‌خانه و سایر اخراجاتی که مخصوص عموم قشون و توپخانه است، بهر اسم و رسم و بهر جهت باز مـذکور می‌نمایند که هرساله، سالی بیست و هشت کرور پول ایران به مصرف مطلق اخراجات قشون و آتش‌خانه می‌رسانند.

تفصیل سپاه و سالدات و آتش‌خانه و بعضی وقایع دیگر ایشان، نیز بنحوی بودکه مجملی تحریر یافت.

مقالهٔ دهم: در بیان بعضی قاعده و قانون ایشان که در هر مواد معمول میدارند، و به طریق متفرقه تحریر می‌شود. از آن جمله اینکه، نسق و ترجمان، و کشتن، و زدن، و بستن، در میان ایشان قاعده و قانون نیست. هرگاه کسی مرتکب قتل نفس بشود، یاسرقت مالی بکند که این هردو مطلب ثابت و موجه شده باشد این طریق نسق می‌نمایند که: جمعی هستند که وقوف کامل از زدن تازیانه دارند، آنها را می‌طلبند و چند نفر بزرگان که به این خدمت مأمورند رفته می‌ایستند. آن شخص قاتل یا سارق را می‌آورند وبرهنه می‌کنند و آن اشخاص از دوطرف ایستاده می‌شوند، وتازیانه‌ها در دست دارند. سیصد

۱ـ متن: باروط ۲ـ متن: اساس

ویك تازیانه می‌زنند. اگر در همان بین به درك و اصل شد شده است و اگر برطرف نشد دوپردهٔ دماغ او را از هردو طرف باگازانبر می‌کنند و پیشانی اورا به طریق‌کوبیدن‌خال داغ می‌کنند و او را روانهٔ ولایت سیبر می‌نمایند، و هرگاه از اهالی ممالك محروسه، هرکس خواه بزرگان. خواه اواسطالناس. خواه مطلق عوام، مرتکب امری سوای قتل نفس و سرقت مال غیر بشوند، و آن امر خلاف قاعده و قانون آنها باشد و آن شخص مستحق تنبیه بوده باشد، بدون زدن تازیانه نیز او را روانهٔ ولایت سیبر می‌کنند وکیفیت آن ولایت و وضع بردن مقصرین از این قرار است که: ولایتی است در سمت شمال‌مملکت روس واقع گردیده آن را سیبر می‌گویند. و مسافت آنجا تا مملکت روس آنچه مذکور است یازده هزار ورث که: هزارو ششصد و سی و پنج فرسنگ بوده باشد، راهست، و نزدیك به ظلمات واقع است. و سردی هوای آنجا ازحد تحریر و تقریر بیرون است. و به درجهٔ چهل می‌رسد و بعضی مکانها دارد که سردی آنجا به درجهٔ هشتاد می‌رسد وغیر اهالی آنجا احدی یك روز طاقت توقف آنجا را ندارد. مگر اهل آنجا که پرورش به‌آن آب وهوا یافته‌اند و خانه‌ها از یخ ساخته و میان آن خانه‌ها آتش می‌کنند و توقف دارند. از حیوانات چیزی‌که در آنجا بهم می‌رسد، سگ‌های بزرگ است که: به گاریت می‌بندند و می‌کشند. و گوزن نیز بسیار است که او را گرفته به طریق مـاده گاو شیر آنها را می‌دوشند و صرف می‌نمایند. و هنگام ضرورت آنها را سوار می‌شوند.

اهل ولایات دیگر، کمتر به آن سمت‌ها رفته‌اند. چرا که در هیچ فصل، نه زمستان و نه تابستان رفتن آن مکان‌ها به‌جهت غیر، ممکن نیست. همین‌قدر از احوال آنها یافت شده است و آن محال هم ملحق به دریای محیط میشود، و انتهای آنجا، جائیست که‌دیگر ممکن سکنا نیست و بعضی مکانهای آن ولایت جمجمه [کذا] و باتلاق(۱) است. سابق جنگل بسیار داشته و اهالی آنجا جمعی خودسر بوده‌اند، و بعضی به خوانین و بزرگان تاتار که مسلمان بوده‌اند و شهر قازان پایتخت آنها بوده، خدمت می‌کردند. و خراج می‌دادند. در اوقاتی که والی مسقو ایوان وسیلیچ طغیان بهمرسانید، و شهر قازان [را] تصرف کرده، دیگر آن جماعت به کسی اطاعت نکردند. هرکدام سر خود، جوقه بودند. بعد از اینکه ایوان وسیلیچ برطرف شد پسرش‌که آلیکسی نام داشت والی آنجا گردیده بمکان پدر قرار گرفت. و بعضی از محال سیبر را بحیطهٔ تصرف بیرون آورده، و در زمان او دیمطری نام قزاق (۲) که از اهل سپاه و از جماعت نهرودن بـود، به جهت تقصیری مستوجب مؤاخذه می‌شود، و از خوف والی مذکور، ازبند رسته به سیبر می‌رود. چندی در آنجا توقف کرده، جمعی را باخود موافق می‌سازد، و بسیاری از محال سیبر را به‌حیطهٔ تصرف خود بیرون می‌آورد. و در آنجا به‌حکمرانی آنها مشغول می‌شود. و چندی دیگر توقف کرده، مجموع ولایت مذکور را متصرف می‌شود. و کمال استقلال بهم می‌رساند. بعد از اینکه استقلال کلی بهمرسانید، نامه‌ای به والی مسکو قلمی، و ارسال می‌نماید. که: من تمام ولایت سیبر را بحیطهٔ تصرف درآورده‌ام. چنانچه از تقصیرات من درگذری، من از اینجا دست برداشته به آن ولایت می‌آیم. والی مذکور رقم عفو

۱ــ متن: باتلاغ ۲ــ متن: قراغ

تقصیر او را با خلعت به‌جهت او فرستاده، و جمعی سپاه، روانهٔ آنجا کرده، آن محال را تمام بحیطهٔ ضبط و تصرف خود، بیرون آورده،

از آن تاریخ تا بحال‌که قریب دویست سال می‌شود، آن ولایت به تصرف طایفهٔ روسیه درآمده است. و معادن بسیار از مقولهٔ معدن طلا و نقره، ومس وآهن دارد، ودر کوهستان آنجا سنگهای معدنی خوب بهم می‌رسد، که می‌آورند و کلیساها از آن سنگها می‌سازند. و آنها اقسام رنگ‌ها می‌باشد، حتی سفید به‌طریق سنگ مرمر، و جواهرات بدل لعل، و الماس و یاقوت و غیره، که بسیار خوش آب و رنگ می‌باشد. در آنجا بهم می‌رسدکه از آنجا آورده به خزانهٔ پادشاه روس تحویل می‌نمایند و از همانها نشان‌های بسیار می‌سازند و بهرکس که میخواهند نشانی داده باشند می‌دهند. و اکثر اهالی آن ولایت تاتار می‌باشند و سایر اهالی آنجا، دیگر مذاهب دارند و شغل اهل آنجا، صید ثمور و سنجاب، و خز و روبای سیاه، و خرس و سایر جانورها می‌باشدکه اکثر وقت بوده که ثمور از آنجا آورده‌اند، ده‌هزار تومان، بیست هزار تومان، پنجهزار تومان، کمتر بیشتر شروکی (کذا) داد و ستد کرده‌اند. و همین پوست روبای سیاه بسیارقیمت دارد. اما آنچه از این مقوله بهم می‌رسد، مختص خزانهٔ پادشاه است، و دیگری نمی‌تواند تصرف نماید. و بسیار مکان‌ها دارند که نان بهم نمی‌رسد، و گوشت ماهی صرف می‌نمایند. و پای‌تخت آنجا که کورناطور توقف دارد، کم‌چتکه نام دارد. و این ولایت سیبر، بعلت مسافت بعید، و شدت سردی هوا، و بدی راه محل محبس طایفهٔ روس می‌باشد. هر کس از اهالی مملکت ایشان که مرتکب خلاف قانونی می‌شود و در کار دولت اخلالی ازاو به ظهور می‌رسد و امری از او حادث می‌شود که مستوجب سخط، و غضب پادشاه، وحبس شدن می‌شود، او را در آنجا می‌فرستند. اگر آدمی باشد که اسم و رسمی داشته باشد، بقدر گذران نانی به او می‌دهند، و او را در آنجا نگاه می‌دارند. و اگر از عوام‌الناس است او را به معادن می‌فرستند، که مشغول فعله‌گی و کار معدن شده باشند. تا وقتی که برطرف شوند و استخلاص از آنجا از برای آنکس که او را در آنجا می‌برند بسیار کم اتفاق می‌افتد مگر تغیر پادشاه بهمرسد و حکم شود که فلان‌کس را که در آنجا برده‌اند بیاورند والا معاودت از آنجا بسیار مشکل است، و کم اتفاق افتاده است که شخص را به حبس آنجا برده باشند و چندی بعد آورده باشند.

وضع سیبر و کیفیت حبس کردن مقصرین در آنجا، بنحوی می‌باشد که تحریر شد. دیگر کیفیت باشت‌برد(۱) است یعنی به اصطلاح اهل ایران فتهٔ مرخصی که هر کس هرجا خواهد برود، و این امر بحدی در میان ایشان انضباط دارد که اگر برادر یاپسر پادشاه یک‌روز از شهری به‌شهری خواسته باشد برود، بدون داشتن این باشت برد ممکن ندارد و در هرجا برود لامحاله او را گرفته روانه همان مکان که بوده است می‌نمایند، و دادن آن باشت برد هم از این‌قرار است: که هر کس خواهد از شهری به شهری رود، باشت بردطلب می‌کند، که سه هفته، سه دفعه، در کازت‌ها مینویسند و بخانه‌ها و به خلق می‌دهند که مطلع از رفتن انشخص بشوند و مبادا کسی طلبی یا محاسبه یا ادعائی داشته

ــــــــ

۱ــ اجازهٔ عبور = گذرنامه = پاسپورت

باشد. اگر در سه هفته ادعا کاری بهجهت او پیدا نشد، باشت‌برد می‌دهند و اگر احدی ابراز دهد که ادعای جزئی با فلان دارم، باشت‌برد نمی‌دهند. مادام که رفع شود و این عمل بهترین اعمال آنهاست و در سایر یوروپ متداول نیست.

دیگر مثلا شخصی می‌خواهد از این شهر به شهر دیگر برود، و یکماه یا کمتر یا بیشتر توقف نماید. همان موعد را می‌نویسند و در باشت‌برد قید می‌نمایند و به آن شخص می‌دهند و روانه می‌شود. بهمکان مقصود که رسید، اگر فرضاً از آنچه معین کرده است یك روز، بلکه یکساعت، زیادتر خواسته باشد توقف نماید، ممکن نیست. و او را از آنجا بیرون می‌نمایند. مگر اینکه باشت‌برد را تجدید نماید و توقف کند. خلاصه انضباط این امر در دولت روس بحدی است که توان تحریر نمود.

از ولایات یوروپ یا مکان‌های دیگر، زن و مرد هرگاه به پتربورغ یاهر ولایت روس بیایند و خواهند توقف نمایند، بدون داشتن باشت‌برد ممکن نیست. و باید باشت‌برد توقف در دست داشته باشند. چنانچه هر بومی و غریبی را که ملاحظه نمودیم، خواه زن خواه مرد، از فرنگان و غیره که در پتربورغ بودند، باشت‌برد داشتند. و همچنین این امر را مضبوط کرده‌اند که هرگاه شخصی باشت‌برد نداشته باشد، یا باشت‌برد داشته باشد و یك‌روز از وعدهٔ توقف آن منقضی شده باشد، در هرجا و هرمکان باشد، خواه خانه، خواهِ کاروانسرا، خواه هرجا، اهل آنجا دقیقه‌ای نمی‌گذارند که او توقف کند. و اگر اندك اهمالی کرده باشند، از اهل آن‌مکان مواخذه‌ها می‌شود و ضررها می‌کشند.

دیگر اینکه از گرفتن همین باشت‌برد سالی مبالغ خطیر عاید دولت می‌شود. چرا که هر باشت‌برد که گرفته می‌شود، یك تومان، دوتومان، الی سه چهار تومان خرج دارد و جمعی هستند که در هرجا و هرمکان مأمور بهمین شغل می‌باشند. و باشت‌برد را ثبت و ضبط می‌نمایند. و سررشته نگاه میدارند. و مواجب از پادشاه دارند، و آنچه از این رهگذر بهم می‌رسد بخزانهٔ پادشاه می‌رسانند.

بیشتر از انضباط این باشت‌برد، منظور ایشان چند چیز است: یکی اینکه احدی نتواند که از سرحد بیرون رود. والا به این شدت سردی هوا و اختلافاتی که درهوای مملکت اینها هست، احدی توقف نمی‌نمود. و هرکس بجائی می‌رفت. دیگر اینکه غرباکه از هرجا و هر ولایت به مملکت ایشان می‌آیند نتوانند زنی بچه‌ای آدمی کسی از اهل روس را به اتفاق خود برده باشند. چنین است که از طایفهٔ روس زن و مـــرد در هیچ ولایت بهم نمی‌رسد. مگر سالدات که در دعوای جائی بگیر آمده باشد، یا خـــود در دعوا فرار کرده، به سمتی رفته باشد.

دیگر اینکه سالی مبالغ کلی از مداخل همین باشت‌برد عاید دولت می‌شود، و نفع به پادشاه می‌رسد.

دیگر اینکه هرکس از هرجا، و هرمکان، و هر ولایت و هر مملکت، بهر لباس و بهر قسم داخل خاك روسیه می‌شود، ایشان مطلع باشند و بدانندکه کیست و ازکجا آمده و چه شغل دارد، و به کجا می‌رود، و منظور او چیست. و همچنین بسیار نفع‌های کلی از انضباط این باشت‌برد به جهت ایشان حاصل است، و هرگاه این امر به این انضباط نبود، غربا اطفال خوش‌رو، و زنان نیك‌خوی، اینها را می‌توانستند که بهرجا و هر-

ولایت که خواسته باشند برده باشند. زیرا که بعضی از اطفال آنها که اغلب افیسر قشون می‌شوند، صباحت تمام و ملاحت مالاکلام دارند. و مطلق این کاغذ باشت‌برد، نوعی ازوکسیل است که کیفیت آن بتفصیل تحریر شده، و تمام باشت‌برد مهر پادشاه رادارد.

دیگر وضع رفتار اینها با ایلچیان است. و ایلچی که از هردولت بهر دولتی‌می‌رود، چهار قسم است:

اول: ژارژدفر است که بزبان فرانسه یعنی وقایع‌نگار و رسول و مصلحت‌گذار بوده باشد.

دویم: منستر است، یعنی نایب ایلچی بزرگ. و بعد از ایلچی بزرگ قائم مقام او می‌تواند شد.

سیم: انوایی و آن ایلچی کوچك است، و قدری مرتبهٔ او از منستر بیشتر است و می‌تواند عهدنامه بسته باشد.

چهارم: ایلچی بزرگ است، که بزبان انگریز ان‌بسدر و به لسان اروس او را پسل می‌گویند. و او در هرجا باشد، قائم‌مقام پادشاه است. و هرنوع عزت و احترامی که درخور پادشاه است، او نیز سزاوار است. و در میان یوروپ، قاعده این است که بنحوی که به جهت ایلچیان بزرگ آسیا، از مقولهٔ روم و ایران و غیره اساس و دستگاه استقبال و سلیمانیه برپا می‌نمایند، به‌جهت ایلچیان بزرگ یوروپ که به دولت یکدیگر می‌روند، برپا نمی‌کنند اما عزت واحترام نسبت به هر ایلچی بزرگ بسیار بعمل می‌آورند. چنانچه ایلچی بزرگ درهر دولت، هروقت خواسته باشد شرفیاب حضور پادشاه شود، باید ممکن باشد. مگر هنگامیکه تعذر عمده داشته باشد. و نیز متداول است که هر ایلچی بزرگ که در هر دولت بیشتر از یکدیگر آمده باشد، او را عزت و احترام بیشتر کرده باشند. و در حضور پادشاه و ایمپراطور بالاتر ایستاده باشد. و در جائی که پادشاه و امپراطور وارد می‌شود اول دفعه، رو به او می‌رود و با او تکلم می‌نماید، و بعد نزد ایلچیان دیگر رفته تکلم می‌کند.

این طایفه چون کسب جمیع امور را از یوروپ کرده‌اند، رفتار با ایلچیان را نیز بهمین قرار معمول می‌دارند.

دیگر وضع هوای پتربورغ، و اختلاف شب و روز، و بعضی وقایع دیگر که‌تفصیل آنها از اینقرار است: هوای آنجا بغایت سرد است و بسیار اوقات می‌شود که شدت سردی هوا به سی درجه می‌رسد، و آنچنان می‌شود که در شهر و کوچه‌ها، ده قدم را نمی‌توان رفت، و از اوطاق‌ها، و مکان‌های گرم سر بیرون نمی‌توان کرد، و مدت هشت ماه در ایام سال، شدت سردی هوا و کثرت برف و یخ بی‌نهایت است. و در رودخانه‌ها، بقدر یك‌ذرع، بلکه متجاوز آب یخ می‌کند که روی آن محل عبور خلق و دواب و غیره می‌شود. و قریب یکماه مانده از آن شدت سردی هوا، که عملهٔ بسیار روی رودخانه جمع می‌شوند و در کمال آسانی آن یخ به‌آن ضخامت(۱) [را] به سیخ‌آهن پارچه پارچه می‌نمایند، که تقریباً هر پارچه سیصد، چهارصد، پانصد من می‌شود. و آن را از آب

۱ــ متن: زخومت

بیرون می‌آورند و روی عراده‌ها گذاشته، در خانه‌ها و مکانها برده انبار می‌نمایند، و در اوقات گرمی هوا بمصرف می‌رسانند. اما با وجود این شدت سردی هوا، در مدت چهار ماه دیگر، بحدی اعتدال و گرمی در آن بهم می‌رسد کـه در یك هفته مجموع اشجار آنها سبز و خرم می‌شود و در باغات چمن‌ها، و گلها می‌روید، و طراوت بی‌نهایت به هم می‌رساند، و در مدت دوسه ماه از اینجمله محصول آنها بکلی می‌رسد. به‌جهت اینکه آن اوقات شب چهار ساعت، بلکه کمتر و روز بیست ساعت بیشتر است، و تابش آفتاب بحدی می‌شود که نمیتوان در جای غیر سایه ایستاد. آنوقت در حقیقت روز دو مساوی می‌باشد و هوا هم منتهای گرمی را دارد. این است که محصولات آنها تمام می‌رسد و محصول را با خوشهٔ نکوبیده محصور می‌نمایند، و برده انبار می‌کنند.

دو قسم گندم دارند: یك قسم آن است که بسیار ریزه و لاغر است، و به طریق‌زیرهٔ کرمانی به‌نظر می‌آید، که آن را آرد کرده، نان سیاه به جهت سالدات و رعایا، سرانجام می‌نمایند. اگرچه می‌گویند که آن نان تقویت زیاد می‌کند، امـا نعوذبالله که آدمی به‌محض ملاحظهٔ آن نان ازحال طبیعی بیرون می‌رود، چراکه چـون نان‌های بسیار بزرگ کلفت از آن می‌پزند. بحدیکه یکنفر یکی آن‌را حمل و نقل نمی‌تواند کرد و هنگام حمل و نقل، چوب‌ها در میان آن نان‌ها فرو کرده دو سر چوب را دو نفرسالدات بدوش گذاشته می‌برند و صرف می‌نمایند. در حین ملاحظه به خاطر می‌رسد که تختهٔ‌گل سیاهی می‌باشد، و آشغال بسیار دارد.

یك‌نوع دیگر گندم دارند که نان آنهم سیاه است، لکن به‌قسم خوبی آن رامی‌پزند که در میز تمام بزرگان و اعیان و جمیع خلق!! می‌گذارند، و صرف می‌نمایند و آن نیز قوت بسیار دارد و بقسمی آن نان را می‌پزند که به طریق کماج(۱) میان آن پوك است و بدطعم نیست.

یك نوع دیگر گندم دارند که سفید است، اما بسیار ریزه و لاغر است و آن را نیز نان کرده به مصرف می‌رسانند و این نان الحق تعریف بسیار دارد. زیرا که بی‌نهایت سفید و لطیف و خوش‌طبخ و خوش‌طعم و بسیار برشته و گوارا می‌باشد و به طریق کماج طبخ می‌کنند و امتیاز کلی دارد.

جو آنها نیز دو قسم است‌که [یکی از آن‌ها] بسیار سبك و لاغر است،که آن(۲) را پنج من، شش من، روزی به‌یك اسب می‌خورانند و بعوض کاه و علف همان جو است. اگرچه کاه بهیچ وجه من‌الوجوه نزد اینها بهم نمی‌رسد، و در همهٔ اوقات دواب راعلف خشك می‌دهند. اما آن جو هم حکم علف دارد و هرقدر اسب بخورد عیب بهم نمی‌رساند.

نوع دیگر هست که بطریق جو ایران است و بقاعده به دوابها می‌دهند. اسب و دواب را در ایام زمستان در شدت سردی هوا، چنان آموخته کرده‌اند. که برهنه نگاه می‌دارند، و برهنه بگاریت‌ها، و عراده‌ها می‌بندند، و کار می‌نمایند و عیب بهم نمی‌رساند.

دیگر محصول آنها، عدس و نخود بسیار درشت، بترکیب غریبی، و لوبیا و باقلای بسیار خوب، و پیاز می‌باشدکه در پتربورغ بعمل می‌آید. محصولات دیگر به‌علت برد

۱ـ کماج نان تنك شیرین که از آرد برنج و غیر آن و شکر پزند: فرهنگ فارسی معین

۲ـ او

هوا چندان بعمل نمی‌آید. اما محال بسیار دارند که‌محصولات درختی فصول، تمامی‌بعمل می‌آید، و هر قسم میوه که بخاطر برسد در آنجا بهم می‌رسد، و از آنجا می‌آورند، از مقولهٔ قرم و دیگر ولایات تصرفی ایشان. نهایت با وجود سردی هوای پتربورغ درجمیع اوقات و در همهٔ ایام، گل سرخ و اقسام گلها و ریاحین و بسیاری میوه‌های بی‌موسم در خانه‌ها هست، و از بخار آتش و مکان‌های گرم بعمل می‌آورند، و در اوطـاق‌ها، و مکانهای بسیار می‌گذارند. نارنگی و لیمو را بیشتر از پرتکال(۱) و سایر محال در آنجا می‌آورند که همیشهٔ اوقات، و همهٔ فصول در آنجا ملاحظه شد، که بود و دربعضی خانه‌های پتربورغ نیز بعمل می‌آورند و دارند.

دیگر هرچند، صاحبی ایلچی می‌فرمودند که تسعیرات در پتربورغ ارزان‌تر از لندن است. اما همه چیز در اینجا بسیار گران‌بهاست. اغلب اوقات می‌شود که میوه‌ها را، از هر مقوله دانهٔ ده‌روبلی، بیست روبلی، پنج روبلی، بیشتر، کمتر در میان خود خرید و فروش می‌نمایند، و روبلی اینها تقریبا ششصد دینار ایران است. کاهو و جمیع سبزی‌آلات را در خانه‌ها، و مکان‌ها از بخار آتش بعمل می‌آورند. اما قیمت کلی‌دارد. نان اینها، هریك نان تقریبا بیست سی مثقال هست و دانه‌ای یکصد دینار می‌فروشند. همچنین چکمه و پاپوش زوجی پنج تومان الی دوازده هزار دینار می‌فروشند و کمتر ممکن نیست. اجرت هر کاری را که در محال ایران، به پانصد دینار می‌توان انجام داد، در اینجا یك تومان کمتر ممکن نیست، که بگیرند. از هر مقوله که بوده باشد، می‌توان سایر امور را از این دو قیاس کرد. مثلا اگر یك‌سر غلیان، کسی خواهد بسازد، سی چهل تومان اجرت زرگری می‌گیرند و چهل پنجاه تومان میناکاری می‌گیرند. همچنین آنچه را از ماکول و ملبوس و چیزهائی که ضرور و لازم باشد، اگر در ایران به یك تومان انجام بگیرد، البته در اینجا اقلا به ده تومان صورت می‌گیرد. گرانی واخراجات گذران در اینجا حدی ندارد.

دیگر مار و عقرب و کژدم و شیر و پلنگ و بسیار جانوران دیگر در اینجا بهم نمی‌رسد. خوك و روباه و خرگوش سفید بسیار است، که گوشت آنها را می‌خورند.

در میان ایشان قابلهٔ مرد بسیار است که طفل را از مادر تولد می‌نمایند و به‌طریق زنان قابله‌گی می‌کنند، و مطلقاً قبحی ندارد. اگرچه از قراریکه استماع شد، قابلهٔ مردانه در انگریز و بعضی یوروپ دیگر هم متداول است.

دیگر در میان ایشان قاعده است که طفلی که به جهت شخص بهمرسیده از قبیلهٔ دیگر و از مردمان غریب، در روز هفتهٔ طفل، به خانهٔ کسان طفل می‌روند و آن طفل را از مادر گرفته می‌شویند، و در آب می‌اندازند و خاج بگردن او می‌نمایند، و از همین جهت خویش و اقوام می‌شوند و آن زن و مرد غریب که آن طفل را شسته‌اند، حکم پدر و مادر بهم می‌رسانند، در میان خودشان. اما بیشتر این عمل از بی‌عصمتی آنهاست. *به‌علت اینکه بعد از این‌که از این مقوله اتفاقی فیمابین دوقبیله می‌افتد، اکثر اوقات‌زنان و مردان یکدیگر بدون جهت بهمین وسیله به‌خانه یکدیگر می‌روند و به افعال نمیمه(۲)*

۱ــ ظاهراً کشور پرتقال ۲ــ متن: ضمیمه

مشغول می‌شوند، و این کیفیت شستن طفل را دست‌آویز می‌کنند.

دیگر چون این طایفه خود ماده نداشتند که توانند اختراع نظامی یا صنعتی کرده باشند، و هر بنائی که گذاشته‌اند، از یوروپ کسب کرده‌اند و آموخته‌اند، بالفعل استادان و معلمان و تربیت کنندگان، از زن و مرد اهالی فرانسه و انگریز و سایر یوروپ در تربیت خانه‌ها و کارخانجات، هرکار و هر حرفه، و هر امری در امورات اینها بسیار هستند که هریك در جائی مشغول کاری می‌باشند، و اینها را چیزی می‌آموزند و از سرکار پادشاه، مواجب می‌گیرند و در پتربورغ توقف دارند.

بیشتر باعث آوردن استادان از هرجا، یکترینه که به خورشید کلاه مشهور است بوده، که ازهرجا صاحب صنعتی سراغ(۱) می‌کرد، او را به اینجا می‌آورده و قرار مواجب می‌داد که صنعت خود را به اینها بیاموزد. از آنوقت تا حال، روز بروز زیاد شده، و تمام نظام فرنگ را در میان خود جاری کرده‌اند. اما ظاهر آنها چنین است، و باطن بهمان قسم جنگلی اول خود باقی هستند. چنانچه طایفه‌ای از روس هستند که‌بالفعل معدودی از آنها در پتربورغ ساکن می‌باشند و مال و دولت بسیار دارند.

قاعدهٔ آنها این بوده، که در ایام جوانی، مردان آنها آلت رجولیت خود راقطع می‌نمایند و می‌گویند ما از شهوت دنیا گذشته‌ایم. و زنان را نیز رگی در زیر پستان می‌بریده‌اند که شهوت از اوهم برطرف می‌شده و شوهر نمی‌خواسته، و بهمین طریق بسر می‌بردند.

پادشاهان قدیم روس بسیاری از آنها [را] قتل کرده، و ترجمان کرده که ترك این عمل و این مذهب را کرده باشند.

حال قلیلی از آنها باقی هستند و در جزو وپنهانی بدون اطلاع غیر همین آئین را دارند. اما عمر بسیار طولانی بهم می‌رسانند و صاحب دولت می‌باشند، و هر ساله مبالغ کلی به پادشاه می‌دهند، که مزاحم احوال آنها نشود.

دیگر قاعده‌ها، و قانون‌ها، در میان ایشان بسیار است، که مادام که آدمی بیست، سی سال در میان آنها توقف ننماید، و باآنها معاشرت ننماید، بلدیت کلی از احوال و اطوار آنها بهم نمی‌رساند. و اگر حقیر می‌خواست به تحریر جزئیات امور آنهاپردازد، باعث تطویل کلی می‌شد. بنابراین بهمین‌قدر اکتفا کرده و بشرح وقایع روزنامه پرداخت و چون شرح احوال را تا یوم شنبه ۱۶ شهر جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ قلمی نموده بود، حال وقایع بعد از آن را تحریر می‌نماید.

یوم یکشنبه هفدهم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۳۰: که در حقیقت یوم سیم ورود به‌شهر پتربورغ بوده باشد. در خانه و منزل مذکوره توقف داشتیم. مهمانداران قدیم و جدیدکه از دولت تعیین شده بودند، بدیدن صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی بجای آورده. این روز از دولت، کاریت‌های چهاراسبه، به جهت سواری صاحبی ایلچی و دیگران آوردند. سرگور اوزلی به دیدن آمده، از بی‌تعارفی آنها که اساس استقبال برپا نکرده بودند مطلع گردید. قدری افسوس خورده و ندامت حاصل کرد، که چرا صاحبی ایلچی

۱ـ متن: سراق

را تکلیف آمدن به پتربورغ نمود، که امنای دولت روس تعارفاتی که باید بعمل آورده باشند نیاورند. بعد به منزل خود رفت. آقابیك دربندی، خدمت صاحبی ایلچی آمده، اظهار نمود که برشما لازم است که دوی‌مایور را که نایب وزیر است، دیدن کرده باشید. این معنی برطبع صاحبی ایلچی گران آمده، بسیار متغیر شدند. او را قدری آزار کردند، و از این جهت اوقات برصاحبی ایلچی بسیار تلخ بود، و در کمال غمناکی آن روز را گذرانیدند.

یوم دوشنبه هیجدهم و سه‌شنبه نوزدهم: امریکه قابل تحریر باشد واقع نبود. یك روز لاردوالپول به دیدن آمده، قدری از هرمقوله صحبت داشته به مکان [خود] رفت.

روز دیگر سرگور اوزلی و یك‌نفر دیگر از اهل انگریز به دیدن آمدند. سرگور اوزلی به صاحبی ایلچی مذکور نمود، که چند نفر از بزرگان و زنان بزرگان و دوستان مادر پادشاه، این روز به خانهٔ من آیند، شما هم باید تشریف بیاورید که من شما را باآنها آشنا کرده باشم. صاحبی ایلچی سوار اسب گردیده، به خانهٔ او رفتند و آنها را ملاقات کرده، معاودت نمودند. این روز، صاحبی ایلچی به مهمان‌داران اظهار کردند که جمعی از ایتام را اراده هست‌که روانهٔ ایران کرده باشیم. باشت‌برد مرخصی و اذن رفتن آنها را از امنای دولت گرفته باشید.

یوم چهارشنبه بیستم: صاحبی ایلچی را چون قدری افسردگی به‌خاطر راه یافته‌بود، قدغن نمودند که باغ کوچك جنب منزل را خود، صفائی داده باشند، که گاهی در آنجا رفته گردش کرده باشند. بعد لاردوالپول، به دیدن آمده، و از رفتار حضرات روس مطلع گردیده به‌طریق سرگور اوزلی قدری افسوس خورده، که چرا صاحبی ایلچی بدون اساس استقبال داخل شهر پتربورغ شدند، و حضرات روسیه اساس استقبال برپا نکردند. بعد او به منزل خود رفته، صاحبی ایلچی به‌جهت گردش به باغ پادشاهی که مقابل منزل ما واقع بود و ستانهای بلند سنگی یك‌پارچه، و پنجره‌های آهن مطلا کرده داشت، که وصف آن پیش‌ذکر شده است، رفتند و گردش می‌نمودند.

در بین گردش به ایلچی بخارا برخوردند. ایلچی مذکور راه و رسم تعارف بسیار با صاحبی ایلچی بجای آورده، قدری از هرجا، و هر مقوله صحبت داشتند. صاحبی ایلچی تعجب نمودند که بخارا به مملکت روس چه مناسبت دارد، و ایلچی آنها در اینجا چه می‌کند؛ بعد از اینکه در مقام تحقیق برآمدند، مشخص شد که بکرات فیمابین‌بخارا و روس ایلچیان و قوافل و تجار آمد وشد می‌نمایند و تجار بخارا اغلب اوقات شال‌ترمه، پنبه و بعضی متاع دیگر از آنجا آورده، در مملکت روس بیع وشرا می‌نمایند و از بخارا تا سرحد روس چهار هزار ورث راه می‌باشد و از سرحد الی شهر پتربورغ نیز سه هزار ورث است، که مجموع از بخارا تا اصل شهر پتربورغ هفت‌هزار ورث راه می‌شود. هفت راه است که از بعضی عبور می‌نمایند و از بعضی ممکن عبور ندارند، بعلت قطاع‌الطریق، مگر به جمعیت بسیار، و در پنج مکان باج و خراج از مال تجار ومترددین بازیافت می‌نمایند. و چهار شعبهٔ رودخانه در بین راه می‌باشد که کشتی‌های کوچك، در روی آنها کار می‌کنند. ابتدا و انتهای آن چهار شاخهٔ رودخانه، یك رودخانه است، که بسیار بزرگ است، و آن چهار شعبه از همان یك رودخانه جاری است و فاصلهٔ آنها از

یکدیگر، هریك چهار منزل راه می‌باشد و طایفهٔ روس در انتهای سرحد خود که ابتدای خاك بخاراست و قریب است به یك رودخانه، در آنجا قلعه ساخته‌اند و آن را بزبان‌ترکی بیك قلعه، و همان قلعه [را] به لسان اروس توریسکه(۱) می‌نامند و جمعی اروس و مستحفظ در آنجا دارند.

در بین آن راهها و فاصلهٔ رودخانه‌ها، طوایف قرقیز و قلموق مکان دارند، و یك طایفه از آنها مطیع بخارا می‌باشد. یك طایفه از آنها که قریب به خاك روس است نیز مطیع روسیه می‌باشد، و مابقی آنها که در وسط راه ورود خانه‌ها مسکن دارند، خودسر هستند. فیمابین این طوایف سکنهٔ عرض راه، همیشه اوقات دعوا و نزاع می‌باشد، و بـا یکدیگر مخالف هستند. قافله‌ای را که از بخارا، به روس می‌آید، بعضی اوقات تاخت و تاراج می‌نمایند و اکثر را باج گرفته مرخص می‌سازند. چنانچه چندی قبل ازین ایلچی روس با قدری هدایا نزد خان بخارا میرفته، درعرض راه آن‌راگرفته، اسباب‌و اثاث(۲) آن‌را ضبط کردند، و ایلچی خود فرار کرده بود. در ایام سلطنت، پول پادشاه، پدر این امپراطور روس که هیجده سال قبل از ایـن بوده بـاشد، دولت روس ارادهٔ تسخیر هندوستان کرده، از راه ایران و بخارا سپاه تعیین کرده بود. بقدر دوهزار ورث که از مملکت خود دور شده و از حد گذشته بودند جماعت خوارزمی، و قلموق، برسردوازده هزار نفر سالدات آنها ریخته، قتل کرده، عراده و اسباب آنها را سرقت نموده بودند. بهرحال بالفعل ایلچی مذکور، از بخارا برای تهنیت فتح روس، از منازعهٔ با ناپلیان، به اینجا آمده، و حال اینکه ناپلیان مجدداً از جزیرهٔ آلب فرار و روانهٔ شهر پاریس گردیده، لوای فتنه و آشوب افراشته، و طغیان کلی کرده، که طایفهٔ روس از فتنه و آشوب او آرام و قرار ندارند. و در میان آنها شهرت تمام دارد که قشون کواردی که همیشه کشیك‌خانهٔ پادشاه می‌باشند و هرگز از شهر پتربورغ بیرون نمی‌روند به علت طغیان ناپلیان، پادشاه روس آنها را طلبیده که روانه نزد او شده باشند، و در تدارك رفتن مشغولند.

ایلچی مذکور که هفتهزار ورث راه را قدری به سواری اسب، و قدری به سواری گاریت، طی نموده، و به اینجا آمده در کار خود حیران و سرگردان است. نیز مشخص گردید که از سرحد روس، تا سرحد خطا، ششهزار و پانصد و چهل ورث راه می‌باشد، و در آنجا روس و خطائی، دو قلعه مقابل یکدیگر ساخته‌اند، که فیمابین آن دو قلعه مسافت کلی نیست و جمعی از خطائی در قلعهٔ خود و جمعی از اروس در قلعهٔ خود مکان دارند و قوافل و تجار ایشان از جانبین در آنجا رفته، معامله و داد و ستد می‌نمایند.

طریق معامله و رفتن آنها نزد یکدیگر از این قرار است که: داد و ستد وجه نقد فیمابین آنها هیچ نیست و خطائی اروس را بقلعه و خاك خود به هیچوجه راه نمی‌دهد. متاعی از مقولهٔ ثمور و خز و هر چیز دیگر [را] تجار اروس در آنجا می‌برند و در قلعه‌ای که خود ساخته‌اند، در مکانی معین می‌گذارند.

جماعت خطائی از قلعهٔ خود نیز هرمتاعی از اقمشه و غیر اقمشه‌که دارند برداشته

۱ـ متن: توریکه ۲ـ متن: اساس

به قلعهٔ اروس می‌آیند و آن تنخواه را در مقابل تنخواه تجار اروس می‌گذارند و جانبین ملاحظه می‌نمایند. اگر معاوضه، صرفه بحال آنها دارد، آنها مال اروس را برمی‌دارند و اروس مال آنها را برمی‌دارد و هریك بجای خود می‌روند، و اگر صرفه ندارد زیاد و کم می‌نمایند تا معاوضه بشود.

طریق معاملهٔ آنها این است و اروس داخل مملکت خطا نمی‌شود و نمی‌گذارند. خلاصه باقی آن روز به طریق روزهای دیگر گذشت.

یوم پنجشنبه بیست و دویم، الی پنجشنبه بیست و نهم: اموراتی که وقوع یافته این است که: روزی سرگوراوزلی، جنرال اوروف را که ازبزرگان روس است و زبان فرانسه و انگریزی را خوب [صحبت می‌کرد](۱) به دیدن آورده، در خدمت صاحبی ایلچی آمده، از هر مقوله صحبت داشته، از فحوای حال او، سرگوراوزلی استنباط کرد که تمنای ایلچی‌گری ایران را دارد. بعد برخاسته به منزل خود رفتند، و صاحبی ایلچی این روز در منزل لاردوالپول موعود بودند. روانهٔ آنجا شدند و قدری در آنجا توقف و بعد از رسم ضیافت معاودت به منزل نمودند.

روز دیگر بساناویچ مهماندار آمده، شخصی از اقوام خود را به دید ن‌آورده، در خدمت صاحبی ایلچی مذکور نمود که: در ایام شاه طهماسب مدتی در ایران بودم و در اصفهان توقف داشتم. از اوضاع آنجا قدری اطلاع داشت. اما حال در پتربورغ از جملهٔ بزرگان است و دولت بینهایتی دارد، ومرد بسیار خوش صحبت معمری بود.

روز دیگر از آنجاکه اختلاف هوا در این ولایت نهایت ندارد. با وجود اینکه حال سه ماه و کسری(۲) می‌شودکه از نوروز می‌گذرد، و روز بیست ساعت، وشب چهار ساعت است، وفور برف و بارش و سردی هوا این روز به مرتبه‌ای بوده، که حرکت از منزل متعذر بود.

روز دیگر بساناویچ آمده، شخص ارمنی را به دیدن صاحبی ایلچی آورده، فارسی بسیار خوب تکلم می‌کرد. چندی در اصفهان و کاشان و یزد و خراسان و کشمیر توقف داشته، دولت بسیاری به‌همرسانیده، چند سال است‌که به پتربورغ آمده توقف دارد.

صاحبی ایلچی قدری با او تکلم نمودند، و تحقیقات از او کردند و به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی بالاردوالپول، و سرگوراوزلی، سوار شده، قدری به تماشای صحرا و باغات خارج شهر رفتند، و مراجعت نمودند. روز دیگر، صاحبی ایلچی به رسم بازدید، به خانهٔ اوروف رفته ساعتی توقف و معاودت نمودند. دیگر این روزها امری که قابل تحریر باشد واقع نبود.

یوم جمعه غرهٔ شهر رجب سنهٔ ۱۲۳۰: چون طلوع و طغیان ناپلیان انتشار تمام‌یافته بود، و سپاه روس به مرور به جهت دعوا نزد پادشاه می‌رفتند، بساناویچ را هوای این مطلب در سر افتاده، خدمت صاحبی ایلچی آمدکه باید مرا مرخص نمائید و نوشتهٔ اجرای خدمات عرض راه و رضامندی خود را به من داده باشید.

۱ــ متن: می‌گفت ۲ــ متن: کثری

صاحبی ایلچی نظر به اصرار او قبول نمودند. او به منزل خود رفته بعد از زمانی معاودت کرده، فرامین شاهنشاهی و ارقام نواب اشرف نایب‌السلطنه، و رقیمه‌جات امنای دولت، و نوشتجات بعضی از دوستان را آورده، از زیارت و مطالعه، صاحبی ایلچی را سروری حاصل گردید. اما مشخص شد کـه مسترآلس، ایلچی دولت انگریز، عهدنامهٔ سرگوراوزلی را بر هم زده، و خود عهـدنامه بسته، چند شرط را موقوف داشته است. صاحبی ایلچی ازحقیقت موقوفی و شروط مذکور مطلع‌گردیده، فرمودند که هرگاه امنای دولت‌گردون عدت راضی به تغییرعهدنامهٔ سرگوراوزلی وموقوفی شروط مذکوره نشده بودند و جواب مسترآلس راگفته بودند، که هرگاه تو عهدنامهٔ ایلچی بزرگ دولت خود را قبول نداری، امضای آن را که‌نزد سرگور اوزلی است آورده، به امنای دولت بسپار، و خود عهدنامهٔ مجدد بسته باش بهتر و صلاح دولت ابد مدت بیشتر بود، تـا اینکه بدون گرفتن آن، عهدنامهٔ سرگوراوزلی را باطل، و عهدنامهٔ مسترآلس را ممضی داشته باشید. زیراکه ممکن بود که هرگاه تغییر عهدنامه نمی‌شد و این بندهٔ درگاه را اعلام می‌کردند، به طریقی شده باشد که قرار دیدار عهدنامهٔ سرگور اوزلی برهم نخورده باشد.

خلاصه صاحبی ایلچی از این فقره قدری دلتنگ شدند و از ابن‌الوقتی آنها حیرت نمودند.

یوم شنبه دویم لغایت سه‌شنبه دوازدهم: امورات اتفاقیه این است‌که چون اسبـان هدایا را در باغ رازسکوسلو گذاشته بودند که به علت خوبی مکان در آنجا باشنـد، روزی صاحبی ایلچی به جهت ملاحظهٔ آنها، از شهر روانهٔ آنجاگردیده، و آنها را به دقت تمام ملاحظه نمودند، و معاوت کردند. بعد از آن سرگور اوزلی ولاردوالپول به دیدن صاحبی ایلچی آمدند، و از مضمون مکاتیب آورده از ایـران و تغییر دادن عهدنامهٔ سرگوراوزلی و عهدنامهٔ مجدد بستن مستر آلس مطلع‌گردیدند.

سرگوراوزلی مذکور نمودکه من دو سه روز دیگر زیاده تـوقف در پتربورغ نمی‌کنم و روانهٔ لندن خواهم شد. صاحبی ایلچی یافتندکه اینکه بارها مذکور می‌کرد که: مادام‌که امر محوله به شما صورت نوعی بهم‌نرساند من از پتربورغ روانهٔ لنـدن نمی‌شوم، و البته شما داخل شهر پتربورغ بشوید که من چنین و چنان خواهم‌کرد، همه فریب بوده و می‌خواسته که صاحبی ایلچی به شهر آمده باشند و او روانهٔ لندن شده باشد. باری قدری از هر مقوله با یکدیگر صحبت داشته، آنها به منزل خود رفتند. شب دیگر در خانهٔ لاردوالپول موعود بودند. به اتفاق سرگوراوزلی، صاحبی ایلچی به آنجا رفتند. جمعی زنان و مردان انگریز و اروس در آنجا بودند، و لـوازم احترام بـا صاحبی ایلچی بجا آوردند. بعد از صرف غذا و پاره‌ای صحبت از آنجا معاودت به منزل و استراحت نمودند. روز دیگر دکتر کرتین طبیب مادر پادشاه که از اهل انگریز و مرد دانشمندی است، به اتفاق سرگور اوزلی به دیدن آمده، سرگور اوزلی در خدمت صاحبی ایلچی اظهار نمودکه من فردا روانهٔ لندن خواهم شد.

فردا صبح آن روز صاحبی ایلچی به جهت ملاقات سرگوراوزلی به منزل اورفتند. او روانهٔ لندن شده بود و ملاقات واقع نشد. در بین معاودت به منزل ملتفت شدند، که‌از

شرابهٔ مروارید بند.... (۱) کمر که چهارده شاخه بود ،یك شاخهٔ آن را با مقراض چیده، سرقت نموده‌اند. به همراهان اعلام داشتند که در مقام تفحص برآیند، و خود نیز معاودت کرده، خواستند بعضی اسباب را ملاحظه نمایند، مشخص شد که جعبه‌ای که قاب فادزهر چند و جعبهٔ مینا را در آن گذارده بودند در عرض راه آمدن پتربورغ محکم نبسته بودند و از حرکت و تکان کاریت آنها به یکدیگر خورده چندین دانهٔ فادزهر درشت ممتاز که صاحبی ایلچی خود تحصیل نموده بودند، به طریق خاك نرم شده بودو جعبه مینا نیز شکسته بود. این فقره هم مزید به مفقودشدن مروارید شرابه گردیده، تغییر بسیاری به‌هم رسانیدند، و آن روز اوقات برایشان بسیار تلخ گذشت. شب را در خانهٔ جنرال اوروف‌که وصف او تحریر شد موعود بودند. مسافت بسیار به شهر داشت. به اتفاق لاردوالپول روانهٔ آنجا شدند و مشارالیه رسم مهمانداری به‌جای آورده و عزت و احترام کلی نموده، قدری در آنجا توقف‌کردند، و بعد از اتمام کیفیت ضیافت از آنجا معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. این روزها امر دیگر که قابل تحریر باشد واقع نبود و کیفیت این بودکه تحریر شد.

چهارشنبه سیزدهم: چون در حین ورود پتربورغ مسموع ایتام و عمله‌جات شده‌بود که مملکت فرنگستان آزادی است، و کسی را باکسی کاری نیست، و هرکس مرتکب اعمال و افعال ذمیه(۲) بشود مؤاخذه از او نمی‌شود، و درآنجا زن‌های فاحشه، و غیر فاحشه، روگشاده در کوچه و بازار و هر گوشه و کنار در گردش بودند، بنابراین چند نفری از عمله‌جات را منظور این بودکه دائم اوقات به لهو و لعب و افعال ذمیه(۲) مشغول باشند، و این معنی با رأی صاحبی ایلچی منافات کلی داشت و در مقام مؤاخذه و سیاست برمی‌آمدند. در این بین هم سرقت بند مروارید شرابه، به صحت پیوسته بود. صبح این روز، صاحبی ایلچی در عین تغیر اراده داشتند که قدری آنها را سیاست کرده باشند که چنانچه مرتکب سرقت آن شده‌اند رد نمایند و نیز ازارتکاب حرکات شنیع دست برداشته باشند. همراهان عرض‌کردندکه سیاست آنها باعث دادو فریاد می‌شود. هریك به طریق آئین شرع قسمی یاد نمایندکه مرتکب سرقت آن نشده‌اند و بعدها به لهو و لعب هم مشغول نشوند.

صاحبی ایلچی این معنی را قبول فرمودند. حقیر ابتدا خود آمده قسم به کلام‌الله مجید یاد نموده، و بعد تمامی ایتام نیز جمع گردیده، قسم یاد کردند. به منزل عباس‌ناظر رفتند و در آنجا محمد تقی و عباس مذکور و درویش حسین و یك‌دو نفردیگر که برتری به سایر داشتند و بیشتر تمنای لهو و لعب و رفتار ناشایسته در خاطر ایشان نقش بسته بود، محرك سایر ایتام گردیده، آغاز داد و بیداد و فضاحتی نمودند، و مذکور می‌کردند که ما الحال به خانهٔ وزیر روس می‌رویم و ترك ملازمت کرده، روانهٔ ایران می‌شویم.

صاحبی ایلچی مطلع گردیده، حکم به احضار آنها نمودند. آنها فی‌الجمله امتناع درآمدن کردند. بالاخره جمعی را فرستادند و آنها را آوردند که مشخص نمایند که چه گفتگو دارند. در حین آمدن آنها قدری بی‌ادبانه جواب و سئوال‌کرده دادو فریاد زدند.

۱ـ یك کلمه خوانده نشد. ۲ـ متن: ضمیه

صاحبی ایلچی متغیر گردیده، به بساناویچ حکم نمودندکه آنها را گرفته و برده در حبس خانهٔ روس محبوس نمایند. مشارالیه تمامی آنها را برده حبس نموده بعد از زمانی حکم کردند، و آنها را یك یك آورده، سیاست و تنبیه لازمه نمودند و به حبس برگردانیدند و قدغن به بساناویچ کردند که عراده و نوشتهٔ مرخصی و سایر ضروریات آنها را آماده کرده که آنها را روانهٔ ایران نمایند.

این روز از حرکات و رفتار ناهنجار آنها بر صاحبی ایلچی اوقات بسیار تلخ و پریشان گذشت.

یوم پنجشنبه چهاردهم: صبح بساناویچ مهماندار آمده، مذکور نمودکه دو یوم دیگر ایتام و عملهٔ مذکورهٔ پیش راکه مرتکب حرکات ناشایسته شده بودند و در حبس بودند، روانهٔ ایران خواهم نمود. بعد اصرار زیاد کرده، صاحبی ایلچی را به ملاحظه باغ مقابل منزل، که قدری از وصف آن را پیش از این تحریر نموده، برد ، صاحبی ایلچی درآنجا رفته به گردش در باغ مشغول شدند. در آنجا عمارتی واقع استکه اول بنائی که پتر پادشاه، در پتربورغ گذاشته آن است و بعضی دوروبو جعبه و تصویرها ازچوب به دست خود ساخته و در آن عمارت گذاشته، و آنعمارت دو طبقه می‌باشد، و خود طرح آن را ریخته و بعد ساخته‌اند. اگرچه بسیار کوچك است، اما با وجود اینکه یکصد و سی چهل سال است که ساخته شده، باز در کمال تازگی می‌باشد و سرایداری دارد که دایم به محافظت و تعمیر آنجا مشغول است.

صاحبی ایلچی قدری در آنجا گردش نمود و ملاحظهٔ چیزهائی که پتر پادشاه خود ساخته بود نمودند، و انعامی به سرایدار آنجا داده روانهٔ منزل شدند. بعد از صرف غذا بساناویچ و جنرال رونیف مهماندار جدید که بساناویچ او را بجای خود مهماندار کرده، که خود روانهٔ پاریس شده باشد، نزد صاحبی ایلچی آمدند و مذکور نمودندکه باغیست در وسط شهر که آن را (۱) تیر نریکه می‌گویند و مکان بسیار خوبی است، ساعتی به جهت تماشا به آنجا رفته باشند. صاحبی ایلچی سوارگاریت شده، روانهٔ آنجا شدند. بعد از ورود آنجا قدری در باغ و عمارات پادشاهی گردش نمودند، اسباب بسیار از مقولهٔ تصویرات از سنگ تراشیده و غیره در آنجا بسیار بود. از جمله آینه‌ای ملاحظه شدکه شش زرع طول و چهار زرع عرض داشت. دیگر آینه‌های بسیار و کرسی و میز و تصویرات مختلف و اسباب‌ها که از سنگ مرمر و غیر مرمر تراشیده بودند، در آنجا بسیار بود. و عمارت‌های طولانی مرتفع، به اقسام مختلف بسیار داشت. ازجمله مکانی ساخته بودندکه سقف آن پوشیده بود وبدون اغراق یکصد ذرع بلکه متجاوزطول، و شصت هفتاد ذرع عرض داشت. ستان‌های بسیار بلندقد، در اطراف آن کار گذاشته بودند و خاك نرم ملایم در زمین آن(۲) ریخته بودند، مشخص شدکه این مکان از برای این است که در ایام زمستان وشدت سردی هوا، آنچه مرکبات وگل‌های خوب، ورياحين و چمن‌های سبز در اصل باغ می‌باشد، از جای خود برداشته و به این مکان می‌آورند و به زمین می‌گذارند و محافظت می‌نمایند که سردی هوا تأثیر به آنها نکند و محفوظ

۱ــ متن: او را ۲ــ متن: او

باشند. دیگر این باغ نهرهای آب به طریق دریاچه و جویهای بسیارکه از پانزده ورث راه به اینجا می‌آید بسیار دارد. و اشجار میوه‌دار از هر مقوله و مرکبات و اقسام گلها و ریاحین و اشجار بی‌ثمر و خیابانها و عمارات عالی بسیار داردکه عقل از ملاحظهٔ آنها حیران می‌شود. در آنجا مشخص شد که پرتکین نام وزیر یکترینه‌که او را خورشیدکلاه می‌نامند، مرد مقتدری بوده، ودرشغل وزارت به‌حدی اقتدار داشته‌که اگرامری از امور سلطنت ازجانب پادشاه‌حکم می‌شده‌و اوصلاح دولت‌را نمی‌دانسته قبول آن‌امر را نمی‌کرده، و رأی پادشاه را منحرف می‌ساخته، بانی این باغ بوده و آن را بنا کرده بعد از اتمام روزی پادشاه را در آنجا ضیافت کرده آن‌باغ راپیشکش می‌کند، پادشاه بعد از گرفتن باغ در عمارات آن‌تصرفات نیکو کرده، اساس ملوکانه و عمارات عالی در آنجا بنا کرده است.

باری صاحبی ایلچی گردش بسیاری نموده، از هر گوشه و کنار می‌رفتند و ملاحظه می‌نمودند. در عرض راه به‌دوی مایور نایب وزیر برخورده آغاز تعارف رسمی نموده، و اظهار شرمساری بسیارکرده، با صاحبی ایلچی در گوشه‌ای توقف و به صحبت مشغول شدند. کاغذی درخصوص سفارشات مهمانداری، صاحبی ایلچی، امپراطوراعظم به مشارالیه از پاریس نوشته بود. آن را از بغل بیرون آورده، به صاحبی ایلچی نشان داده، بساناویچ حضور داشت. کاغذ را خواندند. نوشته بودکه: ایلچی بزرگ دولت علیه ایران را کمال نوازش و عزت و حرمت و محبت‌کرده باشید ،و به او بگوئیدکه چون منازعه فیمابین ما و ناپلیان واقع است، زمان ملاقات چندی تأخیر دارد. در این باب نقاری به خاطر خود راه ندهدکه بعد ازانتظام امور ما روانهٔ پتربورغ خواهیم شد و مطلب او را به طریق خاطرخواه انجام خواهم داد.

صاحبی ایلچی قدری از مطالعهٔ آن کاغذ مشعوف شدند. بعد دوی‌مایور خواهش دیدن و سوادکردن نامهٔ شاهنشاهی را نمود. صاحبی ایلچی جواب فرمودند که نامهٔ ما سر به مهر می‌باشد، و کسی را حد آن نیست که مهر آن را بردارد، و سوای به دست پادشاه به دست احدی نخواهم داد. او ترك خواهش‌کرد. ساعتی با یکدیگر از هر مقوله صحبت داشتند و قرارداد نمودند که آدمی معین کند که نوشتجات صاحبی ایلچی را به ایران برده جواب گرفته به پتربورغ آورده باشد.

صاحبی ایلچی از آنجا روانهٔ منزل شدند و قدغن نمودندکه نوشتجات در هرباب قلمی شود. که ارسال ایران نموده باشند. باقی روز به طریق روزهای دیگر گذشت.

یوم جمعه پانزدهم: چون بساناویچ عازم خدمت پادشاه بود، صاحبی ایلچی عریضه‌ای به این مضمون به پادشاه قلمی نمودند: «شاهنشاها، ایمپراطورا، اعظما! دام‌ظله حال‌التحریر عریضه که عالیجاه جنرال بساناویچ عازم بزم حضور ایمپراطوری می‌بود، این دولتخواه بر خود لازم دانست‌که مراتب مهمانداری و خدمات و تصدیعات که جنرال مذکور کشیده ونسبت به این دولتخواه به‌عمل آورده، معروض رأی امپراطوری نماید. الحق در هر باب این دولتخواه را از خود راضی و خوشنود گردانیده، و کمال رضامندی از رفتار او دارم. دیگر امر، امر ایمپراطور اعظم است، و چون حال مشارالیه روانهٔ درگاه فلك بارگاه ایمپراطور اعظم بود، لازم دید که شرح حال و کیفیت احوال خود را

به خدمت فلك رفعت ایمپراطور اعظم عرض نماید که الحال زیاده از مدت یکسال است که این دولتخواه از دارالسلطنهٔ طهران روانه گـردیده، نظر بـه اینکه آن شاهنشاه اعظم در دارالسلطنه پتربـورغ تشریف نداشتید، ایـام زمستان را در مسقو به سر برده، و حال سه ماه است که بـه پتربـورغ رسیده، چون از شفقت و مرحمت ایمپراطور اعظم، در همهٔ منازل راه، به این دولتخواه بسیار محبت و مهمانداری نموده‌اند و علاوه بر آن هم ازراه دولتخواهی تمنا دارم، که دوستی و اتحاد دولتین علیتین، کمال استحکام پذیرفته، امورات دو دولت علیه به خوبی و خوشنودی طرفین گذشته باشد. آن محبـت و مهمان‌نوازی عرض راه را به شاهنشاه جمجاه خودم عرض کردم. حال جواب آن به این دولتخواه رسیده و شاهنشاه من، از این دولتخواه بسیار آزرده‌خاطر گردیده و مرقوم فرمودند که معلوم می‌شود که بر تو در هر خانه و هر مکان خوش گذشته که مدت یکسال و چیزی است که رفته‌ای و هنوز خدمات محوله به تو صورت انجام به هم نرسانیده. این دولتخواه اخلاص‌پناه، بسیار از غضب دستخط شاهنشاه خود تشویش بهمرسانیده، و می‌دانم که عذرهای این دولتخواه به علت این توقف بسیار در اینجا در آن سرکار پذیرفته نمی‌شود، زیرا که اگر این اخلاص کیش عرض نمایم که اعلیحضرت ایمپراطور اعظـم در پای‌تخت خود تشریف نداشتند، قبول نخواهند کرد. به جهت اینکه قانون چنین نبوده، در میان پادشاهان آسیه که پادشاه به سفر بعید برود و مملکت او این‌قسم در مهد امن و امان، و اهالی آنجا در آسایش بوده باشند. به هر حال این دولتخواه دست از جـان خود برداشته‌ام، اما به امیدواری شفقت و مرحمت و سخاوت ایمپراطور اعظم امیـد حیات بر خود باقی گذاشته‌ام که اگر ایمپراطور اعظم حکم بفرماید، این دولتخـواه با دو سه نفر آدم خود، باپست(۱) روانهٔ حضور ایمپراطور اعظم، به هر جا که بـوده باشد شده باشیم و اگر این امر ممکن نباشد و حکم احضار نفرمایند التماس دارم کـه از وفور شفقت و مرحمت مشهور آن شاهنشاه اعظم در خصوص بخشش‌نمودن بعضی ولایات ایران که از برای سرکار آن شاهنشاه اعظم هیچ فایده و مصرفی به غیر ازنقصان ندارد. و بخشش کردن آنها باعث این می‌شود که شاهنشاه ایران از آن پادشاه رضامنـد و خوشنود خواهد شد و آن وقت در حقیقت دوستی و اتحاد دولتین علیتین استحـکام کلی پذیرفته خواهد بود، این دولتخواه را اطمینانی شفقت فرمائید، که به شاهنشاه خود خاطر جمعی عرض نمایم. و از شفقت و مرحمت ایمپراطور اعظم، عذر خواه عفو تقصیر خود از آن سرکار شده باشم. تا عالیجاه سرگوراوزلی، ایلچی بزرگ دولت انگـریز که قبل از این در ایران مقیم بوده، در اینجا حضور داشت خوب بود. دایم اوقـات از مراتب مرحمت و شفقت ایمپراطور اعظم، این دولتخواه را خاطرجمعی و امیدواری می‌داد و بسیار اظهار و بیان می‌نمود که از مرحمت و سخاوت ایمپراطور اعظم بعضـی ولایات بخشش خواهد شد. اما بالفعل که عالیجاه مشارالیه به لندن رفته، این اخـلاص کیش در اینجا بی‌کس و حیران و پریشان مانده نه کسی را می‌شناسم، و نه کسی مـرا می‌شناسد. نه احدی نزد من آمد و شد می‌نماید ،و یقین دارم که اگر ایمپراطور اعظـم

۱ــ متن: به پوست

زود به حال این اخلاص کیش ترحم نفرماید، در اینجا خواهم برطرف شد، از خوف پادشاه خودم. باقی، از اسم و نام نیک‌که ایمپراطور اعظم در روی دنیا دارد متوقع هستم که چارهٔ امر مرا او به نیک‌نامی خود فرموده باشد. حال امیدی که دارم از خداست و از ایمپراطور اعظم. زیاده عرض نکردم دیگر امر، امر امپراطور است.»

بعد از نوشتن و اتمام عریضه، جنرال اوروف که از دوستان صاحبی ایلچی می‌بود به دیدن آمده عریضهٔ مذکوره را به خط اروسی ترجمه نمود، و به صاحبی ایلچی داده‌که در حین رفتن بساناویچ تسلیم او نمایند و به منزل خود رفت. در همین روز بساناویچ خدمت صاحبی ایلچی آمده، اصرار زیاد کرده که به ملاحظهٔ خانهٔ عجایب‌المخلوقات‌که در آنجا چیزهای غریب و عجیب می‌باشد رفته باشند.

صاحبی ایلچی قبول فرموده، به همراهی او وسایر مهمانداران و همراهان روانهٔ آن خانه شدند. درآنجا ملاحظه شدکه خانهٔ بسیار وسیعی سه چهارطبقه ساخته‌اند و جمعی سرایدار و عمله‌جات و جنرال‌ها به جهت محافظت آنجا تعیین کرده‌اند. تمامی در سر طبقات و عمارات آن خانه گردش نمودیم. در هر جا وهرمکان وهراطاق آن، صندوق‌ها راه صاحبی ایلچی آمده، به عزت تمام، صاحبی را داخل خانه نمودند و در جمیع طبقات و عمارات آن خانه‌گردش نمودیم. درهرجا و هرمکان و هراوطاق‌آن، صندوق‌ها، و کتابدان‌ها، از آینه ساخته گذاشته‌اند و در میان آنها شیشه‌های بسیار عرق پر کرده، سر آن را محکم بسته و در میان شیشه یك نوع جانوری یا یك قسم مخلوقی که غرابت کلی دارد گذاشته‌اند، از مقولهٔ آدم دو سر و یك تنه، و آدم یکسرو دو تنه و هم‌چنین جانوران به این قسم، و اطفال که سقط‌شده‌اند، از یکماهه الی یکساله و جانوران دیگر آنچه به خاطر برسد در آن شیشه‌ها گذاشته بودند. از جمله چیزهای بسیار غریب، یکی این بود که نفس مردی را قطع کرده در شیشه نگاه‌داشته بودندکه بی‌اغراق نیم ذرع قد داشت و قطر آن هم به قدر قد آن بودوفرج زنی را نیز بریده، در شیشه گذاشته بودند که پنج گره طول و سه گره عرض داشت، و دیگر در طبقات این خانه هر قسم مخلوقی از وحوش و طیور، و جانوران بحری و بری و هوائی، و کوهی و زمینی، که به خاطر خطور نماید گرفته و لاشهٔ آن را خشك کرده، در آنجا گذاشته‌اند. مثلا فیل و کرگدن، و شاخ کرگدن و هلاهل و شیر و پلنگ، خرس میمون، و غیره و هر چیز که جناب باری خلق کرده، حتی پشه و شب پره و شپش و کیك به همان هیأت که در جانداری می‌بودند، خشك شده، در این مکان‌ها گذاشته‌اند. کاسه پشت در اینجا ملاحظه شد که هر یك دو ذرع سه ذرع عرض و طول داشتند.

دیگر جانوران ندیده و نشنیده به هیأت‌های غریب و به اقسام عجیب در این مکان‌ها اینقدر ملاحظه شد که چشم از دیدن آنها خیره ماند، پوست آدمی را کنده و چیزی در آن کرده، به ترکیب آدم ایستاده، در جائی گذاشته بودند، به قسمی‌که جمیع اعضای او نمایان بود ،و بدون اغراق سه ذرع قد و قامت بلکه بیشتر داشت، و یك ذرع بلکه متجاوز عرض شانه و شوکت او بود.

دیگر مخلوقات غریب از هرمقوله در این خانه بسیار است، چه بحری و چه بری، که از تحریر بیرون است و دیگر آنچه در معادن، جناب باری خلق کرده، از مقولهٔ

طلا و نقره، و مس و آهن، و امثال اینها، و جواهرآلات و غیر آن، به همان ترکیب و هیأتی که در میان سنگ و گل در معادن می‌باشد در این خانه آورده، گذاشته‌اند. هر قسم سنگی و مهره‌ای که در تك دریاها، و کوهها و معادن(۱) روی عالم به هم می‌رسد در اینجا آورده‌اند، و در جاها و مکان‌ها گذاشته‌اند. خلاصه تحریر، تفصیل آنچه از این مقوله صور و اشکال مختلف و چیزهای معدنی و استخوان‌های جانوران عجیب و غریب و تشریح انسان که دراین خانه می‌باشد، خالی ازاشکالی نیست و مادام که کسی‌خودملاحظه ننماید قبول مطلب نمی‌کند، که اینها را چه قسم جمع کرده‌اند، و به چه انضباط در جاها و مکان‌ها گذاشته‌اند و به چه‌طریق محافظت می‌نمایند. چنانچه جانوران آبی‌چند، درآنجا ملاحظه شدکه هرقسم وصفی از آنها قلمی شود، عقل از قبول آن عاجز است، و دیگر فیل‌هائی‌که در ایام نادرشاه به رسم هدیه به جهت پادشاه روس آورده بودند، در هنگـام برطرفی آنها، پوست آنها را با استخوان و فیل‌بان هندی سواره، به هیأت وقت داشتن جان، درمکانی برپا داشته بودند وصاحبی ایلچی می‌گفتندکه این فیل‌های هدایای نادرشاه است.

صاحبی ایلچی فرمودند که به علت عدم آذوقه یك سال دیگر فیل‌های آوردهٔ مـا را هم به همین نسبت خواهندکرد. و هیولای [کذا] آنها در پهلوی اینها گذاشتـه خواهد شد.

باری قدر معقولی در این خانهٔ وسیع‌گردش نمودند، و آنچه از هر مقوله، از این مخلوقات غریب و چیزهای معدنی عجیب، در اینجا بود، ملاحظه نمودند، و کتاب قانون که یکترینه در میان روس بنا گزارده در کمال احترام و زینت در آنجا گذاشته بودند، و وجه، اشرفی، و سفید و سیاه از سکهٔ جمیع پادشاهان قدیم همهٔ عالم و جمیع ممالك از هرقسم در جعبه‌ها در آنجا گذاشته بودند. معاودت به منزل شد و مشغول تحـریـر نوشتجات به سمت ایران شدیم. این روز دیگر امری که قابل تحریر باشد واقع نبود.

یوم شنبه شانزدهم الی شنبه بیست و سیم: امورات وقوعی این است که: چون به‌علت طویلهٔ مرغوبی که در باغ رازسکوسلو بود، صاحبی ایلچی قدغن نموده بودند، که اسبان را به شهر نیاورده، در آنجا نگاه‌داشته، متوجه شده باشند. روزی آدمی فرستاده آنها را به شهر پتربورغ آوردند، و هر روزه به ملاحظه و سرپرستی آنها مشغول بودند.

روزی دیگر لاردوالپول آمده نوشتجات سرگوراوزلی، و محمدعلی خان شوشتری که در بنیهٔ(۲) می‌باشد ونوشته به‌لندن فرستاده ازآنجا آورده بودند، به جهت صاحبی ایلچی آورده و ملاحظه نمودند.

روز دیگر مراسله و یك جلد تقویم از حسین‌خان سردار ایروان رسید.

روز دیگر در خانهٔ گراف ورسل همسایه که از اهل کانسل و اصل او مردم پل شاچی بود، و بسیار از بزرگان را به دیدن صاحبی ایلچی می‌آورد و آشنا می‌کرد، و مرد بسیار خوش آشنائی بود، و قدری اوصاف او پیش ذکر شده، صاحبی ایلچی موعود بودند، با مهمانداران در آنجا رفتند. دوی مایور نایب وزیر و همگی اهل کانسل دولت روس در آنجا موعود بودند.

۱ــ متن: معادن هاس ۲ــ ظ: بمبئی

تمامی کمال عزت و احترام نسبت به صاحبی ایلچی مبذول داشتند. و بعد از صرف غذا هر یك به مکان خود معاودت کردند. همین روز کشیش بزرگ دولت روس، که جمیع کشیشان و پیشوایان و کلیساها تمام در دست او می‌باشند، و مرد معمر با سیاستی می‌بود، به گاریت شش اسبه سوار گردیده به دیدن صاحبی ایلچی آمده، و بسیار اظهار دوستی و تعارف نموده، او هم در خانهٔ گراف موعود بود. به اتفاق روانهٔ آنجا شدند.

دیگر امری که توان تحریر نمود واقع نبود.

یوم یکشنبه بیست و چهارم: صبح بساناویچ و رونیف مهماندارکه به جای اوبرقرار شده خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودندکه ناپلیان طغیان کلی نموده و با استعداد تمام، به دعوای اشخاصی که در آنجا جمع شده‌اند، آمده است.

بعد از اظهار این خبر به منزل خود رفتند. این روز به جهت نه نفر از ایتام مأمورین ایران، نفری پنج تومان انعام از دولت روس آوردند. صاحبی ایلچی از این حرکت آنها بسیار متغیر گردیدند. و ایتام مذکور نیز وجه را در پیش روی حاملان انداخته برنداشتند، و پس دادند. آنها هم نظر به لئامت ذاتی غنیمت شمرده برداشته به منزل خود رفتند، و صاحبی ایلچی در همین روز علاوه برمواجب ورخوت و بالاپوش و اسباب که به آنها داده بودند، به قدر سیصد چهار صد تومان وجه و رخوت به دوازده نفر مأمورین ایران از خود انعام‌کردند، و امورات آنها را مضبوط نمودند که یوم بعد از آنجا حرکت و روانهٔ ایران شوند. دیگر امری واقع نبود و به طریق سایر روزها گذشت.

دوشنبه بیست و پنجم و سه‌شنبه بیست و ششم و چهارشنبه بیست و هفتم: یك روز صاحبی به ملاحظهٔ کتابخانه رفته در آنجا خانه‌ای بود و جمعی سرایدار و بزرگان مستحفظ بودند. کتابهای بسیار و تواریخ به خط هر فرنك و هرجا به اقسام مختلف الی غیرالنهایه در آنجا بود. قرآن مجید هم در آنجا داشتند. صاحبی ایلچی قدری ملاحظه نموده معاودت به منزل کردند.

روز بعد کاغذهای به ایران را تمام کرده، تسلیم میر عبدالله نام پیشخدمت نموده، و دوازده نفر ایتام که مأمور به ایران نموده بودند به همراهی یك‌نفر افیسر بلد، سوار عراده‌ها کرده روانه کردند.

روز بعد بساناویچ آمده رخصت مرخصی خواسته، و عریضهٔ پادشاه را صاحبی ایلچی تسلیم او نمود، و او روانهٔ پاریس شد. صاحبی ایلچی علاوه بر شال‌ها و تعارفاتی که به او بعمل آمده بود، دویست‌دانهٔ اشرفی باجاغلی بـه او تکلیف نمـود و [او] در کمال خوشنودی روانهٔ پاریس شد. دیگر امری واقع نبود.

یوم پنجشنبه بیست وهشتم الی دوشنبه نهم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۳۰: امریکه تازه‌گی داشته باشد واقع نبود. روزی صاحبی در خانهٔ داکتر کریتن طبیب مادر پادشاه که اهل انگریز است و مرد دانشمندی می‌باشد موعود بودند. به اتفاق لاردوالپول در آنجا رفتند. مشارالیه اقسام تعارف رسمی به عمل آورده، بعد ازصرف غذا معاودت نمودند. روزی نوشته‌ای به دوی‌مایور وزیر قلمی نمودند که محمد علی بیك گماشتهٔ صاحب معظم صدراعظم را مرخص نموده، و اسباب سواری به‌جهت او حاضر کرده که روانهٔ ایران‌شود.

روز دیگر صاحبی ایلچی در خانهٔ لاردوالپول موعود بودند. در آنجا رفتند. تمامی اهل انگریز در آنجا جمع بودند. بعد از صرف غذا مذکور شد که اهـالی پروس و لاردونستین انگریز ناپلیان را شکست فاحش داده شیرازهٔ اوضاع و اساس سلطنت او را بکلی از یکدیگر پاشیدند، و اهل فرانسه جمعیت کرده، او را گرفته شمشیر از کمر او باز کردند و او را از سلطنت خود خلع نمودند و آن روز این خبر منتشر گردید، و صاحبی ایلچی بعد از آنجا مراجعت به منزل نمودند.

روزهای دیگر سوای اغتشاش و پریشانی امر ناپلیان، که بتواتر خبر میرسید، دیگر امری واقع نبود.

یوم سه‌شنبه دهم: این روز به اصرار مهمانـداران، صاحبی ایلچی و همراهان به ملاحظهٔ کارخانه‌جات بلورسازی و آینه سازی رفتند. در آنجا که وارد شدند، جمعی بزسر راه آمده، در کمال عزت صاحبی ایلچی را داخل آنجا نمودند و از دستگاه اول که‌آینه و اسباب بلور و ظروف ساخته میشود، الی آخر دستگاهی که به اتمام میرسد و بیع وشرا مینمایند، تمامی را به ملاحظهٔ صاحبی ایلچی رسانیدند.

ابتدا مکانی است، کوره‌ای بسته‌اند و آتش بیحد در آن سوخته‌اند. مصالح آینه را در حوض سنگی کرده، با سیخ‌های آهن و اسباب دیگر، آن حوض را در کوره برده، می‌گدازند، و در(۱) آن را محکم می‌نمایند ،تا اینکه آن مصالح در آن حوض آب میشود. بعد از اینکه خوب آب‌شد، جمعی می‌آیند و در(۱) کوره را باز کرده، باسیخ آهن قدری از آن مصالح [را] بیرون می‌آورند و ملاحظه می‌نمایند. هرگاه به قسمی که منظور او هست شده است. عرادهٔ آهنی نزدیك کوره می‌آورند و با اسباب‌های غریب آهنی و چرخ‌ها آن دیگ سنگی را از کوره بیرون آورده روی عرادهٔ آهن می‌گذارند و به مکان دیگر می‌برند، ابتدا کسی می‌آید و کف بسیار که روی آن دیگ جمع شده گرفته، بزمین می‌ریزد و بعد عراده‌ها نزدیك دستگاه که قالب آینه در آنجا میباشد میبرند و چرخی و قلابی و اثاث(۲) دارند آنها را به دیگ نصب می‌کنند و چرخ را حرکت میدهند. دیگ از روی عراده بلند میشود و بروی قالب آینه یله میشود و بمرور روی قالب ریخته میشود. چوبی به طریق چوبهٔ نان‌پزی دارند، روی آن می‌مالند، تا پهن میشود، و بهرقدر و هر اندازه که خواسته باشند انگاره می‌کنند و زیادتی آن را از اطراف قطع می‌نمایند. بعد از اینکه آینه پهن کردند و قطع و اندازهٔ او درست شد و روی آن را صاف کردند به کورهٔ دیگر می‌کشند و آن را در آنجا می‌گذارند و آن کوره نیم‌گرم است. اما ابتدا که انگاره می‌کنند بسیار ضخیم(۳) و کلفت است وهرقدر خواسته باشند می‌سازند و مدتی در آن کورهٔ نیم‌گرم آن را می‌گدازند تا خوب خود را بگیرد و بعمل آمده باشد. آنوقت آن را از آنجا بیرون آورده، بدستگاه دیگر می‌برند. در آنجا چرخی و اثاثی(٤) برپا کرده‌اند و صفحه‌ها ازسنگ ساخته‌اند. آن آینه را روی آنجا می‌گذارند و مصالحی به‌طریق گل زرد که با آب ممزوج باشد دارند. روی آینه میریزند و سنگ بزرگ نازکی روی آن آینه می‌گذارند. بهمان چرخ و اسباب

۱ـ متن: دوب ۲ـ متن: اساس ۳ـ متن: زخیم ٤ـ متن: اساسی

که هست آن سنگ روی آینه مالیده میشود و اینقدر آینه را مالش میدهد که صاف و نازك می‌شود و از عیب بکلی بیرون میرود. بعد از اینکه خوب به عمل آمد از آنجا برداشته بدستگاه دیگر میبرند. آنجا هم، چرخی و اسبابی و اساسی دارد که خود بخود گردش می‌کند. در آنجا آینه را گذاشته اسبابی دارند که روی آینه می‌کشند و کم‌کم صیقل(۱) بهم میرساند و صاف نمایان میشود. بعد که حسب‌الواقع صاف و بی‌عیب شد از آنجا برداشته به دستگاه دیگر می‌برند.

تخته‌ها و اسباب‌های بسیار در آنجا میباشد. آینه را روی دستگاهها گذاشته، جیوه را آورده پهن می‌کنند و جمعی در اطراف نشسته آینه را گرفته جیوه می‌کنند و از آنجا به انبارها و مکان‌ها برده، می‌گذارند. در آنجا آینه‌های چهار پنج ذرع قد و دوسه ذرع عرض، کمتر بیشتر بسیار ملاحظه شد. از آنجا به‌مکان دیگر رفتیم که اسباب بلور و ظروف و غلیان و همهٔ اسباب‌های دیگر می‌ساختند و ایـن مکان مغایـرت چندان با کارخانه‌جات ایران نداشت. کوره بسته‌اند و در میان کوره مصالح بلور آب شده است. در اطراف کوره استادان نشسته هریك دستگاهی و اسبابی در پیش خود جمع دارند و مصالح از کوره بیرون آورده هریك چیزی که خواسته باشند می‌سازند. یکی شیشه می‌سازد. یکی پیاله می‌سازد. یکی غلیان می‌سازد و همچنین هریك ظرفی و اسبابی به هر ترکیب که خواسته باشند یا فرمایش به او شده باشد در کمال چابکی می‌سازد و شاگردان ایستاده که دفعی گرفته به گرم‌خانه‌ها میبرند، و بعـد که بعمل آمـد از آنجا بیرون آورده(۲) به دستگاه دیگر برده، پرداخت و صیقل(۱) می‌نمایند، و از آنجا به جـای دیگر برده که چندین چرخ و اسباب برپا می‌باشد و در پای هر چرخی استادی نشسته یك‌قسم الماس تراش می‌نمایند و اقسام طراحی یا چرخ به آن ظرف می‌نمایند و چرخ خود بخود گردش می‌کند و از آنجا به دستگاه دیگر برده جمعی نشسته‌اند طلا کاری و تصویر سازی در روی بلور و بارفطن می‌نمایند تا اینکه به اتمام می‌رسد.

خلاصه از ابتدای اینکه یك ظرفی یا آینه یا چیزی از کورهٔ اول بیرون می‌آید، دست به دست گردش می‌نماید تا اینکه به اتمام می‌رسد و داخل انبار می‌نمایند. و اصل این همه چرخ‌ها و دستگاهها که خود بخود گردش می‌نمایند و هرکس در پای چرخی نشسته مشغول عملی می‌باشد تمام از بخار یك خمره آب گرم است که در جائی کـوره ساخته‌اند. قلیل آتش در آن سوخته می‌شود. خمره از آهـن ساخته روی کوره کار گذاشته‌اند و آن را مملو از آب کرده‌اند و لوله‌ها از آهن به آن خمره نصب است و آن لوله‌ها را در مکان‌های دیگر برده متصل به چرخ‌ها و دستگاهها کرده‌اند. آب که در میان خمره جوش می‌آید بخار به لوله‌ها می‌رود و از شدت زور آن بخار، به یکدفعه مجموع این چرخ‌ها گردش می‌کند و هرکس که مشغول هر کاری هست، در پای چرخی نشسته در کمال آسانی کار خود را به اتمام می‌رساند. اگرچه تا کسی خـود به چشم ملاحظه نکند از تحریر و تقریر، چیزی حالی او نمی‌شود. اما بسیار غریب است که از یك کوره آتش و یك خمره آهن که آب گرم داشته باشد چندین چرخ دستگاه درچندین

۱ـ متن: سیقل ۲ـ متن: برده

مکان جداجدا گردش نمایند و از هرچرخی و دستگاهی صنعتی و اسبابی به ظهور برسد. این کورهٔ آتش و خمرهٔ آب و چرخ و اسباب در مملکت روس نبوده، چندگاهیست که استادان انگریز در آنجا آمده و این اساس را برپا کرده‌اند و حال در هر کارخانه و هرمکان این اساس را برپا کرده‌اند و هرچیزی را که میخواهند ساخته باشند در کمال سهولت و آسانی می‌سازند.

در بین گردش در کارخانهٔ بلورسازی یکنفر از استادان آنها قلیل مصالح بلوری از کوره بیرون آورد و آن را به‌طریق قلم چیزنویس بقدر سی ذرع راه لوله ساخت و بعد شکست و به کوره ریخت. غرض از این عمل این بود که ملاحظه شود که مصالح را اینقدر پاك و بی‌عیب می‌کنند که هر حکمی خواسته باشند به آن بتوانند کرد.

بعد از دیدن کارخانه‌جات و اسباب و اساس آنها معاودت به منزل نمودند و آن روز به طریق سایر روزها به شب رسید.

یوم چهارشنبه یازدهم: بعد از ناهار(۱) جنرال مهماندار آمده اصرار نمود که به کارخانجات کشتی جنگی‌سازی رفته باشند. صاحبی ایلچی قبول نموده با مهمانداران و همراهان روانه شدند. در آنجا خانه‌ها و کارخانه‌های(۲) بسیار بزرگ وسیع ساخته‌اندو عمله‌جات بسیار و سرکارهای متعدد به جهت آنجا تعیین نموده‌اند که هریك به شغلی و عملی مشغول میباشند و این کارخانه قدری از شهر پتربورغ دور است و در خارج واقع است. اما کارخانه‌جات دیگر هم به جهت کشتی‌سازی در شهر و بعضی از ولایات دیگر ساخته‌اند که همه‌جا به استادی استادان انگریز به امر کشتی جنگی سازی مشغول می‌باشند.

هرچند که از قراریکه مشهور است هیچکس کشتی جنگی را بهتر از اهل انگریز نساخته و ندارند. لکن چون چوبهائی که در مملکت روس به هم میرسد در هیچ‌جا و هیچ مکان به‌هم نمی‌رسد و از مملکت روس چوب به سایر ولایات فرنگ می‌برند، کشتی روس به این جهت ترجیح به آنها دارد.

باری این کارخانه بسیار وسیع است و مکان‌های بسیار داردکه هر مکانی مختص ساختن اسبابی می‌باشد. نجاری و خراطی و حدادی و ساختن مطلق اسباب و آلات کشتی تمامی در همین کارخانه‌جات می‌شودکه یك فروند(۳) کشتی را که خواهند ساخته باشند از ابتداکه چوب آن را قطع می‌نمایند و می‌تراشند تا انتهایی که آن را مس گرفته به دریا می‌برند، تمامی آلات و اسباب آن را اعم از چوب و اسباب آهن و مس و آنچه درکار داشته باشد در همین کارخانه‌جات می‌سازندکه به هیچ‌وجه احتیاج به رفتن مکان دیگر نیست. اما عمدهٔ کار آنها به همان کورهٔ آتش و خمرهٔ آهن پر آب که تفصیل آن تحریر شده می‌باشد، که از بخار آن آب به یکدفعه احتمال دارد که هزار چرخ و هزار دستگاه در این کارخانجات خود به خود گردش کند و در پای هر چرخی و هر دستگاهی استادی و عمله[ای] نشسته و ایستاده، آلاتی و اسبابی در دست دارند و درکمال چستی و چالاکی می‌سازندکه به اندك وقتی کشتی درکمال خوبی آماده وساخته شده است.

چنانچه بعد از ملاحظهٔ کارخانه‌جات نجاری و خراطی و حدادی و غیرهٔ مذکوره

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: کارخانجات ۳ـ متن: فرون

در خارج آن خانه در کنار دریا رفتیم در آنجا دوکشتی ساخته بود. یکی به کلی به اتمام رسیده بود و مس گرفته بودند واراده داشتندکه روانهٔ دریا نمایند ودیگری درکار به اتمام رسیدن بود. صاحبی ایلچی در کشتی‌های مذکوره رفتند و به دقت تمام ملاحظه نمودند و تعریف بسیار از آنها کردند ،زیرا که کمال خوبی و استحکام و وسعت داشت و استادان آنها تمام اهل انگریز می‌باشند، که به مرور در آنجا آمده و مشغول هر کار گردیده‌اند و جماعت اروس را می‌آموزند.

خلاصه، تفصیل وضع و ساختن و ترکیب و جا و مکان‌های کشتی و طریق آلات و اسباب آنها وقسمی که هرچیزی را چه نوع می‌سازند و هراستادی به چه امرمشغول است و کارخانه‌جات ایشان به چه طریق است اگر کسی خواسته باشد تحریر و تقریر نماید ممکن نخواهد بود، مگر اینکه آدم به چشم خود ملاحظه نماید و ببیند که هر چیز عمده‌ای را به چه سهولت وآسانی به علت آن چرخ‌ها و دستگاهها که خود به خودگردش می‌کنند، می‌سازند و به کار می‌اندازند.

بعد از اینکه صاحبی ایلچی تمامی آنها را، ملاحظه نمودند به کنار دریا آمده با همراهان در بطیل کوچکی سوار شده و از راه دریا روانهٔ منزل شدند. و آن روز هم به شب رسید.

یوم پنجشنبه دوازدهم: بعد از ناهار(۱) جنرال مهماندار خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمودکه امروز به ملاحظهٔ کارخانه‌جات توپ‌سازی وخمپاره‌سازی ومکانهائی که آلات و اسباب حرب می‌سازند باید رفت.

صاحبی ایلچی گاریت طلبیده به همراهی مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا شدند. این کارخانه‌جات نیز به نسبت کارخانه‌های پیش است‌که ذکر شده و اصل کار همان کورهٔ آتش و خمرهٔ آب و بخار آنست(۲) که به یکدفعه در هر مکان صد چرخ، دویست چرخ و دستگاه خود به خود گردش می‌کند و هر یك در پای دستگاهی و چرخی نشسته اسبابی و آلتی می‌سازند و این مکان به همین طریق است‌که نجار و خراط و ریخته‌گر و حداد و سوهان‌کار و پرداخت‌گر و مجموع اهل حرفه که وجود آنها به جهت ساختن توپ و خمپاره و عراده و آلات حرب در کار است در آنجا حضور دارند و هر یك مشغول به عملی می‌باشند؛ چنانچه بعد از اینکه توپ یا خمپاره را در قالب ریختند ده عدد، بیست عدد، بیشتر کمتر، به یکدفعه از قالب بیرون آورده به چرخ می‌بندند و چرخ می‌کنند تا صاف وهموارمی‌شود. بعد به یکدفعه چندین توپ‌به دستگاه بسته سوراخ می‌کنند و میان آن را صیقل(۳) می‌دهند و ازآنجا به‌دستگاه دیگر برده به‌داخل کاری و شبکه می‌نمایند و هم‌چنین تا به‌کلی به اتمام می‌رسد و از آنجا به مکان دیگربرده عراده واسباب آن را ساخته، آن توپ را آماده و آراسته از کارخانه بیرون می‌برند و به کار می‌اندازند و همه چابکدستی و کارگری آنها در ساختن این اسباب بسته به همان کورهٔ آتش و خمرهٔ آب‌گرم است‌که چرخ‌ها و دستگاهها از بخار آن خود به خود می‌گردد.

در این خانه و این کارخانه‌جات آلات و اسباب حرب ازمال ایام قدیم وعلم وطبل

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: اوست ۳ـ متن: سیقل

و نشان‌ها واسباب بسیار که ازهرجا وهرولایت دراوقات منازعه وغیرمنازعه به دست دولت روس آمده است، آورده گذاشته‌اند که در آنجا از این مقوله اسباب، از هر ولایت و هر مملکت بسیار است.

دیگر در مکانی نقشهٔ بسیاری از ولایات را که به تصرف آنها درآمده است کشیده بودند. از جمله، نقشهٔ دریای قلزم و دربند وبعضی ازولایات آذربایجان را به عینها کشیده بودند و در جائی گذاشته بودند و توپ و خمپاره ساخته و عراده و آلات حرب و گلوله و علم و بیدق و طبل و اسباب آتش‌خانه در این مکان از هر مقوله بسیار است. دو سه عدد توپ در اینجا ملاحظه شد که میان آنها هر یـك چندین سوراخ داشت و به یکدفعه چندین تیر پر می‌شود و خالی می‌کنند. از جمله یکی بیست گلوله می‌خورد و دیگری پنج گلوله‌ای بود و چهار گلوله و سه گلوله نیز داشت.

بعد از ملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی معاودت به منزل نمودند. آدمی آمد و مذکور کرد که فیل‌ها صحیح و سالم از چرکس کرمان آمده، وارد باغ رازسکوسلو که بیست و دو ورثی پتربورغ می‌باشد، شدند و دو یوم بعد وارد پتربورغ خواهند شد.

صاحبی ایلچی دو سه نفر آدم خود را مأمور فرمودند که در آنجا رفته، شب فیلان را حرکت داده به شهر آورده باشند که مبادا خلق مطلع شوند و ازکثرت و جمعیت مردم بر آنها ناخوشی روی داده باشد و آن روز قدغن نمودند که جا و مکان مرغوبی و آذوقه و اسباب به جهت آنها آماده و مهیا کردند. دیگر امری که قابل تحریر باشد واقع نبود.

یوم جمعه سیزدهم الی یوم شنبه بیست و یکم: امر تازه‌ای واقع نبود و به کـرات اغتشاش امر ناپلیان و شکست او و به سمت دریا فرارکردن او مذکور بودو به تواتـر خبر می‌رسید که در هنگام منازعه به قدر یکصد هزار سپاه و بیست، سی هزار نفـر جنرال وبزرگان قشون ازاهل انگریز وپروس وغیره را ناپلیان مقتول ساخته وآخرالامر خود شکست خورده و فرار نموده است. لاکن هنوز خبر صریح نرسیده که به کجا رفته و از چه طریق اتفاق افتاده. [در] افواه قتل او هم مذکور است؛ اما به صحت پیوسته که این روزها سپاه انگریز وپروس و اشخاصی که در پاریس بودند داخل شهرپاریس شده‌اند و پادشاه روس هم روانهٔ پاریس گردیده. قرال قدیم که در آنجا پادشاهست او را به اعزاز تمام استقبال کرده داخل شهر پاریس کرده است.

صاحبی ایلچی این چند یوم، گاهی‌اوقات صرف درس ومشق‌خط انگریزی می‌نمودند و گاهی به ملاحظهٔ اسبان و یکدفعه به تماشای فیل‌ها مشغول بودند.

روز شنبه بیست و یکم: پاره[ای] اقمشه و اسباب و وجه نقد و کلاسکه از دولت روس به جهت محمد مرادعلی‌بیك آوردند و نوشتجات ایران را که به اتمام رسیده بود، صاحبی ایلچی تسلیم او نمودند، و قدری وجه نقد از خود نیز به او تکلیف کردند و اسناد طهماسب طباخ را به او سپردند و مشارالیه همین روز با دو نفر مهماندار روس و ایتام خود روانهٔ ایران گردیدند. دیگر امری واقع نبود.

یوم یکشنبه بیست و دویم الی پنج‌شنبه چهارم شهر رمضان سنهٔ ۱۲۳۰: امـورات وقوعی این است که: روزی لاردوالپول نزد صاحبی ایلچی آمد و مذکور نمود که اهـل فرانسه، اهالی انگریز و پروس و غیره را که در خانه‌های آنها فرود آمده بودند قتل

کرده‌اند و بسیاری از آنها [را] کشته‌اند و بعد بقیهٔ آنها متفق شده اهل فرانسه را قتل بسیار کرده‌اند. صاحبی ایلچی مذکور نمودند که «ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است.» و این روز به صحت پیوست که ناپلیان خود و چند نفری از خاصان با دولت و اسباب و جواهرآلات بسیارروانهٔ لندن گردیده، اهالی انگریز در دریا او را گرفته به‌کلی اموال و اسباب او را ضبط کرده و خودش را در جزیرهٔ سنتلینه که قلعهٔ مستحکم سنگی می‌باشد برده، حبس نموده‌اند و جمعی را مستحفظ کرده‌اند که اگر خواسته باشد بیرون رود او را به ضرب گلوله مقتول نمایند و از این جهت و اینکه این روز هم عید روسیه بود درشهرپتربورغ به قدردویست عدد توپ شادیانه انداختند ومردم شهر به عیش وعشرت مشغول بودند.

روز دیگر صاحبی ایلچی کیفیت اخبارات مذکور را مفصلا به امنای دولت علیهٔ ایران قلمی و به مصحوب کریل روس، که در معنی چاپار بوده باشد، روانه نمودند و گاهی به دید و بازدید بعضی دوستان و آشنایان مشغول بودند. دیگر امری واقع نبود.

یوم جمعه پنجم: بعد از ناهار(۱) جنرال رونیف مهماندار، خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که این روز باید به ملاحظهٔ خانهٔ زمستانی پادشاهی که آن را ارمیتاج می‌گویند و در آنجا اسباب واثاث(۲) غریبه بسیار است رفته باشیم. صاحبی قبول نموده، به همراهی چند نفر مهماندار و همراهان خود روانهٔ آنجا شدند.

به ورود آنجا جمع کثیری از بزرگان وجنرال‌ها که سرایدار و مستحفظ و کارگذار خانهٔ پادشاهی بودند، به استقبال آمده صاحبی ایلچی را به اعزاز تمام داخل آن خانه نمودند. خانه‌ایست در سمت جنوبی رودخانهٔ بزرگ در مقابل رودخانه واقع شده و چهار سمت آن به این طریق است که: یك سمت مقابل رودخانه و کوچهٔ وسیع است که شاهراه عام می‌باشد و یك سمت در مقابل بلوار است که محل گردش و تفنن خلق می‌باشد و یك سمت که درب اصلی خانهٔ پادشاه واقع است میدانی است که به کرات‌هفتاد، هشتاد هزار، بلکه متجاوز، سوار و پیادهٔ سالدات و خلق پتربورغ در آنجا جمع بوده و ملاحظه شده و باز بعضی از اطراف میدان خالی بوده، و به سمت دیگر متصل است به خانهٔ قسطنطین برادر پادشاه که آن را به کلی از سنگ مرمر ساخته‌اند و از بیرون خانه سنگ‌بندی آن ظاهر است و اصل این خانهٔ پادشاه راکه ارمیتاج می‌نامند اپلی‌زوت دختر پترکبیر بنا کرده در ایام پادشاهی خود، و بعد از سلطنت او و هریك از پادشاهان خانه و مکانی ساخته، متصل و ضمیمهٔ آن کرده‌اند که الحال وسعت و عمارات عالی و مکان‌های آن از حد قیاس بیرون است.

طول آن خانه تقریباً چهارصد ذرع و عرض آن یکصد و هفتاد و پنج ذرع می‌باشد و ارتفاع آن سی و پنج ذرع است و پنج‌طبقه عمارات بالای یکدیگر ساخته‌اند و در طبقهٔ زیر اصطبل پادشاهی واقع است که آن رامنج می‌گویند و طول آن دویست و ده ذرع و عرض چهل و پنج ذرع می‌باشد و در آنجا اسبان را تعلیم می‌دهند و چندین رأس اسب و آدم و سوار در آنجا جا می‌شود، در سایر طبقات اوطاق‌ها و عمارات عالی و مکان‌های

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: اساس

دل‌نشین و کلیسا و آپره، که محل رقص و تقلید و بازی می‌باشد، و باغات و تماشاگاه و خلوت‌ها وجاهای مرغوب ساخته‌اند که‌به یکدیگرمتصل است ودرخارج عمارت‌ستان‌های بلند قد در اطراف، در روی یکدیگر کارکرده‌اند و تصویرها و اشکال غریبه از گچ در دور عمارت ساخته و نصب کرده‌اند.

در پشت بام هیأت آدم ایستاده. بسیار به اقسام مختلف از سنگ ساخته، دور تا دور کارگذاشته‌اند که هرکس از خارج عبور می‌نماید تمام نمایان است و به خاطر چنین می‌رسد که مجموع، آدم جان‌دار است و علمی در آن بالا برپاکرده‌اندکه هر وقت پادشاه در پتربورغ توقف دارد، بیدق سفیدی دارند، بر سر آن علم می‌کنند و نشان این است‌که پادشاه در پتربورغ است. هر وقت پادشاه به جائی وسفری می‌رود آن بیدق را برمی‌دارند و همان علم که چوب خالی است برجاست و نشان این است که پادشاه در شهر نمی‌باشد.

این عمل به جهت آن است‌که از قراری‌که مذکور می‌نمایند در حین حرکت و معاودت پادشاه، دستگاه و اساس بدرقه و استقبال در میان ایشان قاعده نیست و بسیار اوقات اتفاق افتاده‌که در سفری بوده و بدون اطلاع خلق در کمال بی‌ساختگی معاودت کرده و تنها به خانهٔ خود رفته، بلاتأمل بیدق را برسرپاکرده‌اند وخلق ملاحظه نموده‌اند، فهمیده‌اند که پادشاه معاودت کرده است، آنوقت در خانهٔ او جمع شده‌اند.

صاحبی ایلچی داخل آن خانه که شدند از چندین پله‌ها که از سنگ مرمر ساخته‌اند گذشتند وبه اوطاق ومکان‌هارسیدند. ملاحظه‌شدکه‌درطبقات‌آن به همه‌جهت به‌قدردویست، سیصد اوطاق و مکان بسیار بزرگ و وسط و کوچك به اقسام ترکیبات ساخته‌اند، که هر یك مختص وقتی و کاری و امری می‌باشد. در هر اوطاق آینه‌های بزرگ و کوچك و پرده‌های تصویر از هر قسم و هر مقوله که به خاطر خطور نماید و کرسی و میز و چهل چراغ‌های طلا و نقره و شمعدان‌های طلا و نقره که از حد شمار بیرون است، در اطراف می‌باشد. از جمله دو سه اوطاق و مکان راهرو طولانی درآنجا واقع است که متصل به هم ازدو طرف تصویرات عمل قدیم فرانسه و انگریز بزرگ وکوچك ازهر قسمی و هرشکلی که به خاطر بگذرد آویخته‌اند که در میان اهالی فرنگ آن تصویرات هر یك ده هزار تومان، پنج‌هزار تومان، کمتر بیشتر، دادوستد می‌شود.

دربعضی اوتاق‌ها اسبابی واساسی‌ازپادشاهان قدیم هرجا، در آنجا آورده‌گذاشته‌اند. ازجمله دراطاقی اسباب پادشاهی طلا و نقرهٔ مکلل ملیله ازهرقسم ظروف، عمل هندوچین و خطا درکتاب‌دان‌های آینه بسیارگذاشته‌اندکه ازخارج نمایان است.

در مکان دیگر آنچه از معادن به عمل می‌آمد، از مقولهٔ یشم و عتیق یمنی وفیروزه و مرجان و امثال اینها در جعبه‌های آینه بسیار گذاشته‌اند و اغلب در روی عقیق یمنی و یشم و مرجان تصویرات و اشکال و چیزهای غریبه ساخته‌اند.

در یك اوطاق دیگر آنچه که در معادن هر جا و هر کوه و دریاها به هم رسیده است و جناب باری خلق کرده است، آورده گذاشته‌اند و در چند مکان اسباب و لباس پادشاهان قدیم خود را آورده، گذاشته‌اند، معلوم می‌شود که آن مکان متعلق به فلان پادشاه بوده و احدی دخل و تصرف در آنها نمی‌نماید و همیشه برجاست.

چند چیز غریب دراین خانه ملاحظه شد. در اوطاقی داخل شدیم. زینت بسیاری

داشت و سقف آن (۱) منقش بود و اطراف، تصویرات بسیار داشت. در وسط اوطـاق درختی با شاخ و برگ ازمطلا ساخته بودند و ریشهٔ درخت را در روی تخته سنگ یشمی که منبت و مکلل و طلاکاری کرده بودند، نصب نموده بودند و طاووسی به قد طاووس واقعی از طلا ساخته در یکطرف درخت برپا داشته بودند و خروسی از طلادر طـرف دیگر درخت کارگذاشته بودند. جغدی در فانوس کوچك آینه‌کرده در سمت دیگر درخت آویخته بودند و در اطراف آن درخت آینه‌ها کارگذاشته بودند ودری به جهت آمد و شد قرار داده بودند.

در آنجا که آنها را ملاحظه نمودیم آدمی پیش آمد و آن در(۲) را باز کرده، داخل شد و پیچی در آنجا ساخته، کارگذاشته بودند. آن پیچ را اندك حرکت داد. ابتدا جغد به حرکت درآمد و در فانوس گردش می‌کرد و چشم برهم می‌زد و اعضای خود را جدا جدا حرکت می‌داد. بعد طاووس چنگ و دهان و سر و گردن خود را اندك حرکت داده و پاهای خود را یك یك جنبانیده و بال‌های خود را اندك حرکت داده و دم را بلند کرده، به همان نسبت که طاووس چتر می‌زند چتر زده و قدری گردش در اطراف درخت کرده و به طریق طاووس حرکات و سکنات نموده و بعد دم و بال خود را جمع نموده به نسبت اول ایستاده شد. الحق بسیار غریب بود و این صنعت خالی از غرابت نبود. بعد ازآن خروس به حرکت درآمده، اعضای خود را حرکت داده وگردش‌کرده به طریقی‌که خروس بانك می‌گوید چند بانك گفت و ساکت شد.

بعد ازملاحظهٔ آنها ساعتی را بر روی پشت فیلی ساخته بودند تمام از طلا، و یك سمت به ترکیب فواره که آب جستن بکند چیزی از بلور ساخته، نصب کـــرده بودنـــد و سمت دیگر به ترکیب قرص خورشید چیزی از طلا ساخته بودند که در وقت ملاحظه و کوك‌کردن ساعت، به طریق حرکت خورشید آن هم حرکت می‌کرد و مروارید بسیار زینت گوش و گردن آن فیل‌کرده بودند. یك نفر از آنها پیش آمده آن فیل را حرکتی داده و خود به عقب رفت. آن فیل ابتدا به طریق حرکت فیل دم خود را آهسته حرکت می‌داد و بعد چشم خود را گردش می‌داد و بر هم می‌زد و گوش خود را به طریق گوش حرکت‌دادن فیل حرکت می‌داد و آن فواره و قرص خورشید که در پشت آن بود هرکدام به طریق خود گردش و حرکت می‌کردند و فیل گاهی خرطوم خود را زیر و بالا می‌کرد و جمیع حرکات او با حرکات فیل اصلی مطابق بود.

دیگر، ساعتی در مکانی گذاشته بودندکه دو ذرع و نیم قد و یك ذرع عرض اصل صندوق ساعت بود. اساس و اسباب وزینت بسیار داشت. آن(۱) راکوك کردند. انواع و اقسام سازهای فرنگ را، پست و بلند، در کمال خوبی می‌زد که آدم از شنیدن آواز آن سازها تغییر احوال به هم می‌رسانید و همه طریق آوازه‌ای از آن شنیده(۳) می‌شد. دیگر، چیزی از سنگ یشم تراشیده و در جائی گذاشته بودند که پایه‌ها داشت و یك ذرع از زمین ارتفاع داشت و قطر آن پنج، شش گره می‌شد و دورهٔ آن به قدر پنج ذرع و دوری تراشیده بودند و میان آن قدری گودی داشت و مصرف آن این است‌که در ایـام

۱ـ متن: او ۲ـ متن: درب ۳ـ متن: فهمیده

زمستان اقسام گل‌های رنگارنگ آورده در آن می‌گذارند و در اطراف آن نشسته صحبت می‌دارند. کلوك‌ها و مرتبدان‌ها و گلدان‌ها و چیزهای دیگر از این مقوله از بلور الماس تراش و بارفطن و چینی و طلا و لاجورد قدیم به‌قد خمره، بزرگتر کوچك‌تر، الــی غیرالنهایه در هر گوشه و کنار و وسط اوطاق‌ها گذاشته بودندکه عقل از ملاحظهٔ آنها حیران بود.

در هر مکان چندین چهل چراغ بسیار بزرگ باکمال زینت و طلاکاری آویخته بودند و درهریك ازاوطاق‌ها، در این طبقات این خانه که گردش می‌شود اسباب و اساسی تازه از مقولهٔ کرسی و صندلی و میزهای غریب با صفا و بانك‌ها از اقسام پارچه‌های زری و تصویرات وآینه‌های بزرگ وشمعدان‌های طلا ونقره به اشکال مختلف و چهل چراغ‌ها و ظروف و چیزهای بلور و بارفطن و چینی‌های ممتاز و ساعتهای غریب و بعضی اسباب دیگرکه اسامی آنها مشخص نیست و سوای فرنگستان در جائی استعمال نمی‌شود، بسیار چیده و گذاشته‌اند و تمامی اوطاق‌ها نیز طلاکاری و منقش و سقف آنها مصور می‌باشد. بعضی منتهای وسعت دارد و بعضی وسط و پاره‌ای کوچك‌تر مــی‌باشد و تمام آنها راه به یکدیگر دارند.

در طبقهٔ سیم، باغ وسیعی داردکه اقسام گلها و ریاحین و چمن‌ها و خیابانها درآن می‌باشد و اشجار بسیار دارد که هر یك پنج، شش ذرع قد دارد و این باغ در پیش روی عمارت واقع است. از قراری‌که مشخص شد زیر باغ خالی است و عمارت می‌باشد. لکن زمین باغ دو سه ذرع خاك دارد و بعد از آن طاق زده‌اند و بعضی جاها را چوب پوش نیزکرده‌اند و در زیر آن، عمارت ساخته‌اند و بالای آن همین باغ واقع است. در یــك سمت این باغ بر روی چندین اصله درخت به طریق تور ماهی‌گیری چیزی بسته‌اند وقفس ساخته‌اند و در آنجا گنجشك و بلبل و کبوتر و بعضی مرغان خوش الحان آورده، سر داده‌اند که در آن درخت‌ها آشیانه ساخته آب و دانهٔ دستی به آنها می‌دهند و آنها در همان جا زاد و ولد کرده بسیار شده‌اند. اما بیرون نمی‌توانند رفت، مگر در همــان محوطه پرش و گردش می‌نمایند.

بعد از ملاحظهٔ آنها به مکانی رفتیم. صندوق‌های بسیار از آینه ساخته بودند و در آنها اقسام پول‌های قدیم از سکهٔ پادشاهان جمیع فرنگ و ممالك دیگر، اعم از اشرافی و وجه سفید و سیاه، بسیار چیده و گذاشته بودند. در آنجا اشرفی و پول سفید به قدر نعلبکی کوچك ملاحظه شد و از سکه‌های قدیم و جدید مملکت ایران و هندوستان وسایر بلاد نیز بسیار بود.

در مکان دیگر بعضی صندوق چوبی منبت و پاره[ای] اسباب دیگر که پترکبیــر به دست خود ساخته با قدری رخوت پوشاکی، آن را گذاشته بودند، و دیگر هر تصویری و هرنقشه[ای]که در هر جای عالم دیده وشنیده‌اند خود ساخته و در این خانه گذاشته‌اند و اسباب علوم ریاضی از مقولهٔ‌کرهٔ بسیار بزرگ و چیزهای دیگر و اسطرلاب(۱) در جائی دیگرگذاشته‌اند که در هنگام احتیاج جمعی‌که سررشته دارند در آنجا رفته، آنچه

۱ـ متن: استرلاب

خواهند مشخص می‌نمایند.

دیگر، در مکانی تصویرات پادشاهان قدیم و جدید روسیه راکه بعضی از آنها زن بوده‌اند کشیده و زینت بسیار کرده گذاشته‌اند و چندین پرده تصویر همین امپراطور را که حال پادشاه است نیز کشیده در مکانها گذاشته‌اند. تصویر مرحوم، مرتضی قلیخان قاجار را در پردهٔ بزرگی ایستاده کشیده و گذاشته‌اند.

دیگر ازتفصیل وضع و عمارات و وفور اوطاق‌ها و وسعت‌ها و صفا و زینت و نقش و نگار و بسیاری تصویر و طلاکاریها و اسباب این خانه هرچه تحریر شود از بسیار اندك خواهد بود و مادام که کسی خود نبیند قبول نخواهد نمود.

مذکور می‌نمودند که دریك شب که در آن خانه اساس مسخرات(۱) و بازی برپا بوده، بیست و چهار هزار نفر آدم قلمی در آنجا بودندکه نوشتهٔ مرخصی داخل شدن آنجا را در دست داشتند، سوای‌کسانی‌که در تعداد نبودند. از اینجا وسعت و مکان آن خانه را می‌توان قیاس نمود و پادشاه و زن پادشاه و مادر و برادر آن و همشیره‌های او و خدمهٔ بسیار در همین خانه توقف دارند وهر یك در سمتی چندین مکان به تصرف دارند که فاصلهٔ مکان‌های آنها از یکدیگر بسیار است و از چندین اوطاق و راهروها باید بگذرند تا به مکان هر یك آنها بروند.

سمتی که متعلق به خود پادشاه است اطاق منقش بسیار وسیعی دارد که اسباب سلطنت و زینت‌کلی در آنجا هست. تخت نشیمن پادشاه در صدر اوطاق در بلندی گذاشته شده و دیوانخانهٔ پادشاه می‌باشد و اطراف آن خلوتها و مکانها و کلیسا و میزخانه و اطاق رقص و سایر جاهاست‌که مختص پادشاه است‌و درهر جا و هر مکان سرایدار وکشیکچیان ایستاده و مشغول کشیك می‌باشند.

صاحبی ایلچی بعد از ملاحظهٔ تمامی آن خانه و اساس در مکان مرغوبی توقف نمودند. بزرگان آمده، چای(۲) و شیرینی و میوه آوردند. قلیلی صرف شد و از آنجا معاودت به منزل کردند.

این روز به علت رفتار و کردار ناهنجار آقابیك دربندی‌که پی در پی ازاوبه‌ظهور می‌رسید به حکم صاحبی ایلچی او را از منزل بیرون‌کردند و رفته در مکان دیگر ساکن شد واطاق نشیمن اورا به جهت یکی ازهمراهان قرارداد نمودند. دیگر باقی روز به نسبت ایام پیش گذشت.

یوم شنبه ششم: صبح بعداز صرف ناهار(۳) جنرال ردینف، مهماندار خدمت صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که در خارج شهر پتربورغ مکانیست، آن را پترقف می‌نامند. باغات و عمارات و دستگاه پادشاهی در آنجا برپا کرده‌اند و از بناهای پتر، پادشاه کبیر است و ملاحظهٔ آن لازم است. صاحبی ایلچی کاریت خواستند و به همراهی مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا شدند. از پتربورغ تا پترقف بیست و شش ورث راه، که چهار فرسخ و نیم بوده باشد، مسافت دارد و در عرض راه متصل به هم از دو سمت خانه‌ها و

۱ــ متن: مصخرات ۲ــ متن: چاهی ۳ــ متن: نهار

عمارات چوبی و باغات و اشجار و چمن‌ها واقع است.

وارد پترقف که می‌شونـد در آنجا هم خانه و باغات و محل مسکون در اطراف آن بسیار است. بعد از ورود، در خانهٔ مرغوبی فرود آمده چای(۱) و ناهار صرف نمودند. در آنجا جمعی از بزرگان روس خدمت صاحبی ایلچی آمده تعارف رسمی بسیار بجای آوردند. بعد به‌اتفاق آنها روانهٔ باغ و عمارات شدیم. باغی به نظر درآمد بسیار وسیع که دورهٔ آن دو فرسخ می‌بود و طولانی واقع شده. در سمت بالای باغ، رودخانهٔ عظیمی واقع است که به زمین باغ مشرف است و از رودخانه تا باغ مذکور سه ورث که نیم‌فرسخ بوده باشد مسافت دارد و آب از آن‌رودخانه بریده و به این باغ آورده‌انـد و سمت زیر باغ به دریا متصل است که آبی‌که از بالای باغ جاری می‌شود در آخر داخل دریا می‌شود.

اصل این باغ دوقسمت است: یك قسمت مسطح است که در سمت بالای باغ بوده باشد و در آنجا خیابانهای بسیار خوش ترکیب و چمن‌های خوش‌آینده و گل‌کاریها در کمال طراحی و صفا و اشجار قوی‌هیکل به خط مستقیم واقع است. چندین حوض مدور بسیار بزرگ در وسط حقیقی اینجا مقابل یکدیگر ساخته‌اند که دورهٔ هـریك از آن حوض‌ها تقریباً یکصد و پنجاه، شصت ذرع می‌شود و در میان اصل آن حوض‌ها هر یك سنگ‌های کوچك و بزرگ بسیار ریخته‌اند که به طریق چشمه‌سارها که در بسیار جاها واقع است بنظر می‌آمد.

در روی آن سنگها، فواره‌ها از مس و آهن و هفت‌جوش‌که مطلا کرده‌اند بترکیب آدمهای سواره و پیاده و مطلق جانوران از مقولهٔ شیر و پلنگ و ماهی و نهنگ و سگ و جانوران دیگر ساخته، نصب کرده‌اند که آب از هر عضوی از اعضای آنها به قدر چهل ذرع، سی ذرع الی پنج ذرع شش ذرع جستن می‌کند و داخل حوض می‌شود وقطر آب آن فواره‌ها به قدر توپ و خمپارهٔ بسیار کلفت الی لولهٔ جرانر کمتر نیست کـه می‌جهد. مثلا یکی آدمیست سوار اسب و اسلحه بر خود آراسته کرده و اسب او دودست از زمین برداشته، بر سر دوپا ایستاده، آب از فرق سر سوار و از دهن اسب او جستن می‌کند. آدم دیگر ایستاده حربه‌ای در دست دارد به طریقی که در حالت نزاع می‌باشد و آب از آن حربه که در دست اوست می‌جهد، و همچنین به ترکیبات مختلف آدم سوار و پیاده ساخته‌اند که از هر عضو آنها یك قسم آب جستن می‌کند و جانوران نیز به همین نسبت، یکی به ترکیب شیر آب از دهانش می‌جهد، یکی به ترکیب نهنگ آب از دماغش می‌جهد، یکی به ترکیب پلنگ آب از گوشش می‌جهد، یکی به ترکیب ماهی بسیاربزرگ آب از لبش می‌جهد، یکی به ترکیب سگ آب از چشمش می‌جهـد و همچنیـن اقسام جانوران آبی و خاکی را در آن وسط حوض‌ها از مطلا ساخته‌اند و کار گذاشته‌اند که تمام آنها فواره است و از هریك آنها آب از عضوی جستن می‌نماید و داخـل حوض می‌شود و آن فواره که در وسط حقیقی اینها واقع است سی چهل ذرع جستن می‌کند و باقی آنها که دور آن می‌باشد کمتر می‌جهد و هریك آنها به قسم تازه و ترکیب علاحده می‌باشد. از این سمت مسطح باغ و این حوض‌ها که عبور می‌شود ودر وسط اصل باغ که

۱ـ متن: چاهی

عمارات عالی پادشاهی در آن واقع است می‌روند. عمارات چند به نظر می‌آید که سه چهار طبقه ساخته شده و در هر طبقه چندین اوطاق بزرگ و کوچك دارد که اطراف آن اوطاق‌ها تمام پنجره‌های آینه‌کار گذاشته شده، که عده اوطاق‌ها و پنجره‌ها از حد تحریر بیرون است.

در این اوطاق‌ها که وارد می‌شوند هر اوطاقی بقسمی و ترکیبی بنظر می‌آمد. تمام منقش و طلاکاری. اقسام تصاویری که در خاطر خطور می‌نماید در اطراف دیوارهای اوطاق‌ها، و سقف آنها آویخته، و نقش کرده‌اند. آینه‌های طولانی و عریض در هر اوطاق بسیار است. اسباب میز و صندلی و کرسی و بانك بطریق آئین خود، در هر مکان از هر مقوله در کمال زینت و صفا و آراستگی چیده، و گذاشته‌اند.

ظروف و اسباب چینی و بلور و بارفطن از هر مقوله و هرچه به خاطر برسد، و ظروف بسیار بزرگ غریب، از مقولهٔ کلوك و مرتبدان و قدح بسیار بزرگ بلور و بارفطن و چیزهای غریبه، در این اوطاق بیحد و بی‌نهایت گذاشته‌اند. و از هر جهت اوطاق‌ها زینت و آئین تمام دارد که تفصیل آنها موقوف به دیدن است. اما چون این عمارات و این اسباب و اساس که در اینجا می‌باشد، تمام از بناهای قدیم و از زمان پادشاهی پتر پادشاه کبیر باقی می‌باشد، نسبت به عمارات و اسباب این سنوات چندان امتیازی ندارد. زیرا که از آن مدت تا به حال تصرفات نیکو در عمارات و اسباب کرده‌اند. و پاره‌ای چیزها از یوروپ دیگر آموخته‌اند. بعد از ملاحظهٔ عمارات و اسباب اساس مذکوره، به ملاحظهٔ وضع این سمت باغ مشغول شدیم ماهتابی در پیش روی همین عمارت ساخته شده، که طولش بقدر طول عمارت است و عرضش بیست ذرع می‌شود و پله‌های بسیار از چندجا دارد که از عمارت روی آن ماهتابی می‌روند. در آنجا که آمدیم مشخص شد که زیر ماهتابی را چشمه چشمه بطریق آبی که ازکوهستان وشکاف‌های کوه بزیر می‌ریزد، دستی جائی ساخته‌اند و مجموع را سنگ‌ریزه نصب کرده، میخ کوبیده‌اند. و آب از اطراف آنها بزیر می‌ریزد و در بدنهٔ ماهتابی تصویرات اقسام جانوران و آدم‌های قوی هیکل کشیده‌اند که از دهان آنها متصل بهم آب جاری می‌شود، و از روی ماهتابی داخل جدول کوچکی می‌شود و از آنجا به مرتبهٔ زیرین می‌رود. اصل ماهتابی سه‌طبقه است و مرتبه بمرتبه می‌باشد.

در طبقه و مرتبهٔ اول که پیش روی عمارت است، از دو سمت آبشاری پله‌پله ساخته‌اند. عرضش سی‌ذرع می‌شود، و روی هریك آبشارها، بقدر دویست سیصد هیأت آدم قوی‌هیکل و جانوران از هر مقوله از مطلا ساخته و کار گذاشته‌اند، که تمامی به ترکیبات خاص ایستاده، ونشسته وخوابیده به نظر می‌آیند وازهرعضوی از اعضای آنها مثل چشم و گوش و دهان و پشت و دم آنها آب بقدر سی ذرع بیست ذرع، ده ذرع، کمتر، بیشتر، جستن می‌کند و اینها همه مقابل یکدیگر واقع شده، که آب برروی یکدیگر پاشیده می‌شود. علاوه براینها در روی همین پله‌ها، فواره‌ها ساخته‌اند، که به طریق بادیهٔ بسیار بزرگ برگشته، آب می‌جهد و می‌گویند که اکثر اوقات در شبها شمع روشن می‌نمایند و در زیر آنها می‌گذارند و می‌سوزد و از آب خاموش نمی‌شود. خالی از غرایب نیست.

در وسط این دو آبشار در مرتبهٔ دویم، مکان مدوری می‌باشد. درآنجا هم ازهمین مقوله تصویرات بسیار است که آب از اعضای آنها می‌جهد و مجموع آب این آبشارها و آن مکان مدور بمرتبهٔ سیم جاری می‌شود که در آنجا حوض بسیار بزرگی ساخته‌اند و اطراف حوض نیز از همین تصاویر بسیار است که بعضی ایستاده و برخی خـوابیده و نشسته ساخته‌اند، و اکثر جانوران غریبه نیز می‌باشد، که تمام آنها را از مس و مفرغ ساخته، مطلا کرده‌اند، و چنان می‌نماید که از طلا ساخته شده، و به نسبت سابق آب از هر عضو آنها می‌جهد و داخل حوض می‌شود. در میان حقیقی حوض از سنگ بزرگ و کوچك چشمه‌ساری ساخته‌اند، روی آن اقسام صور انسانی و حیوانی از همین جنس ساخته کار گذاشته‌اند. در وسط، آدم بسیار بزرگ قوی هیکلی ساخته‌اند که شیر بزرگی را در زیر دست و پا گرفته و دهان شیر را از هم باز کرده، آب به‌قدر قطر یك توپ کلفت از دهان شیر مساوی چهل ذرع می‌جهد و به شدت تمام آواز آب جستن به گوش می‌رسد، و ازاشکال که‌در اطراف‌آن می‌باشد نیز هریك سی‌ذرع بیست‌ذرع، کمتربیشترآب جستن می‌نماید و داخل حوض می‌شود، و در انتهای حوض رودخانهٔ عظیمی ساخته‌اندکه آب از آنجا داخل رودخانه [دیگری] می‌شود. و آن رودخانه ملحق به دریا می‌گردد. و دریا در انتهای همین باغ واقع است. از لب حوض تا آخر رودخانه که ملحق به دریـا میشود از دوطرف، همه‌جا به فاصلهٔ باز فواره‌ها به ترکیبات مختلف ساخته شد، که آب جستن می‌کند و به رودخانه داخل می‌شود، و ملحق به دریا می‌گردد. اگرچه از تحریر و تقریر بنحویکه باید و شاید دستگیر نمی‌شود که این فواره‌ها و آبشارها را چه‌قسم ساخته‌اند، لکن حقیقت از همین قرار است که تحریر شد.

از این دو سه مرتبه و آبشارها و حوض بزرگ و رودخانه که عبور می‌شود، داخل باغ می‌شوند از هر طرف که ملاحظه می‌شود، خیابانی و چمنـی و گل‌کاری بسیاری نمایان است، و اشجار بسیار در اطراف به‌خط مستقیم دارد، و در میان خیابانها و محل عبور، در اغلب مکان آن باز فواره‌ها به ترکیبات و اقسام مختلف ساخته‌اند که آب از آنها جستن می‌نماید. از اینها که می‌گذرند. در مقابل همان عمارت پادشاهی، دو گنبد بزرگ از مطلا ساخته‌اند و بسیار مرتفع است. و اطراف آنها عمارات است و پنجره‌های آینه در اطراف دارد. از سر هردو گنبد آب بیرون می‌آید، و از اطراف گنبد به‌زیر می‌ریزد و از پنجره‌های آینه بزمین می‌رسد، و داخل حوض‌ها و جوی(۱) ها می‌شود، از آن‌که می‌گذرند مکانی است که پتر پادشاه کبیر به جهت نشیمن خود ساخته است، و چون خود از بسیار صنایع آگاهی تمام داشته، در همین عمارت اوطاقی به دست خـود ساخته، دوروب و پنجره و صندوق و اسباب دیگر بسیار به دست خود ساخته و خوب‌منبت کرده، در آنجا گذاشته است، و تصاویر و اشکال غریبه از چوب نیز ساخته است، که در آنجا هست و این مکان هم اوطاق و عمارات و زینت تمام دارد.

آنچه مذکور می‌نمودند، آن پادشاه غالب اوقات را در اینجا بسر می‌برده، وتوقف داشته. اوطاق‌های خلوت، و نشیمن و جای خواب و آش‌پزخانه و مکانهای دیگر بسیار

۱ـ متن: جوب

دارد. باغچه‌های گل‌کاری بسیار با صفا، فواره‌های خوش‌ترکیب خوش‌آینده، در پیش روی همین عمارت واقع است. و عقب این عمارت ماهتابی ساخته‌اند. مکان باصفائیست. در آنجا که می‌روند دریا زیر پا واقع است، و انتهای عمارت و باغ است که دریـا می‌باشد. روی آن ماهتابی دوربینی گذاشته‌اند که تماشای روی دریـا را می‌نمایند. می‌گویند در سه چهار فرسخ آنچه باشد تشخیص می‌دهد.

بعد از ملاحظهٔ این عمارات و این مکان‌ها بگردش اصل باغ مشغول شدیم، و به اطراف و دور و کنار، و هرجا و هرگوشه گردش می‌نمودیم. در هرچند قدم درمکانی فواره‌ها بەقسمی واقع است و آب جستن می‌نماید. از جمله حوض مدوری ملاحظه شد. چندین مرغ آبی و توله سگ از مس برنگ مرغابی و سگ‌توله ساخته بودند، و دروسط حوض چرخی گردش می‌کرد. سگ توله از عقب مرغابی‌ها، آواز می‌داد. و آنها نیز قارقار می‌کردند، و فریاد می‌زدند، و گردش می‌نمودند، و آب از چنگ و دهان آنها جستن می‌کرد، و داخل حوض می‌شد.

دیگر مکانی ساخته بودند، که در ایام تابستان زن و مرد و اطفال در آنجا رفته شناوری می‌کردند. عمارت(۱) وسیعی می‌باشد و پیش روی عمارت فضای وسیعی است دور فضا را چوب‌بست مضبوطی کرده‌اند و آن را مملو آب می‌نمایند، و در آنجا زن و مرد و اطفال رفته شنا می‌کنند. در وسط و اطراف این مکان اقسام تصویرات انسان و جانوران را ساخته و مطلاکرده‌اند، و در آن کار گذاشته‌اند، که از هر عضو آنهـا آب جستن می‌کند و داخل آن محوطه می‌شود و در وسط آن فوارهٔ دیگر ساخته‌اند. قرص خورشیدی ساخته در بالای آن نصب کرده‌اند، آب که از اطراف آن می‌ریزد، قرص خورشید گردش می‌کند و می‌گردد.

دیگر درخت بسیار بزرگی از آهن ساخته‌اند و شاخ و برگ آن را بـه طریق درخت تازه باطراوت رنگ کرده بودند، و در پای درخت سبزه و ریاحین و گل ولاله بسیار از آهن ساخته و رنگ کرده، کار کرده بودند، که به هیچوجه من‌الوجوه، فرق با درخت و سبزه و گل واقعی نداشت، و به یکدفعه، آب از سر هریك از شاخهٔ درخت و هر برگ شروع به جستن می‌کرد، و از مجموع اطراف درخت، آب سرازیر می‌شد. از سبزه و ریاحین ،و گل و لالهٔ پای درخت، نیز به همین طریق آب می‌جست. در مقابـل درخت روبروی یکدیگر، آب از زمین بقدر بیست ذرع چشمه چشمه جستن می‌کرد، و بسمت یکدیگر فرو می‌ریخت و خالی از لطف نبود.

دو حوض بزرگ در مکان دیگر ملاحظه شد، که مقابل یکدیگر ساخته شده، و در وسط حوض‌ها، هریك منار بسیار بلندی ساخته‌اند. در وسط قد منار به طریق مجموعه، چیزی ساخته‌اند که دو سه طبقه می‌باشد و در کلهٔ منار چندین فواره بترکیبات غریب ساخته‌اند. آب از سر آن فواره‌ها می‌جهد و در کمر منار روی آن مجموعه‌ها فـرود می‌آید. و درآنجا از اطراف مجموعه به قسم خوش‌آینده‌ای بزیر ریخته می‌شود، و داخل حوض می‌گردد. در جای دیگر حوض بسیار بـزرگی روی مـاهتابی از سنگ مرمر

۱ـ متن: عمارتی

ساخته‌اند و اطراف آن را محجرها(۱) کار گذاشته‌اند و وسط آن حوض را مرتبه به مرتبه قدری بلند کرده‌اند، و روی مرتبهٔ آخر فواره‌ای بترکیب غریبی کار گذاشته‌اند، آب از آن فواره می‌جهد به ترکیب سرو بسیار خوش ترکیب که چهل ذرع قد داشته باشد، و داخل حوض می‌شود.

حوض دیگر ملاحظه شد به همین طریق و آب آن به‌طریق بیدمولد سرازیر می‌جهد و داخل حوض می‌شود.

ماهتابی دیگر ملاحظه شد، تمام اطراف آن را فواره، کار گذاشته بودند. و آب به ترکیب گل لاله جستن می‌کرد و برزمین می‌ریخت و داخل باغ می‌شد. از پلهٔ ماهتابی که می‌خواهند بالا روند، دو شیر از مفرغ(۲) ساخته، مقابل یکدیگر خوابیده، هریك جانوری در زیر دست گرفته‌اند، و از اعضای آنها نیز آب می‌جهد.

دو حوض بسیار بزرگ دیگر ملاحظه شد، که در وسط آنها فواره‌ها کار گذاشته بودند، و به‌طریق چنار آتش‌بازی، آب از آنها می‌جست، و داخل حوض‌ها می‌شد، و از هریك بقدر چهل ذرع آب جستن می‌نمود. و در بسیار مکان‌های دیگر، در روی زمین آدمها از مفرغ(۲) ساخته بودند، و در روی سر آنها مجموعه‌ها از سنگ گذاشته‌اند، و از وسط مجموعه به طریق حباب آب جستن می‌کرد. و از اطراف مجموعه می‌ریخت.

بعد از ملاحظهٔ آنها، داخل عمارت دیگر شدیم.

پیش روی عمارت حوض بسیار بزرگی بود. شخصی سر حوض آمده، زنگی در دست گرفته می‌زد. آواز زنگ که بلند شد، ماهی بسیاری، کوچك و بزرگ در روی آب آمدند. از جمله آن شخص که بود ماهی را نشان داد که از زمان پادشاهان قدیم تا حال در اینجا می‌باشد. و از پیری سفید شده بود، و می‌گفت که اینها از سر کار شاه، جیره دارند. هرروزه، دو وقت نان جیره به اینها داده می‌شود. و ایـن زنگ را که می‌زنند، نشان وقت صرف جیره آنهاست، می‌شنوند و می‌آیند، و جمع می‌شوند، و نان در آب ریخته آنها می‌خورند و می‌روند.

دیگر میز خانه در آنجا ملاحظه شد، که وقت صرف غذا در آنجا می‌رفتند و غذا صرف می‌نمودند. در اینجا چرخی و اسبابی ساخته‌اند، که در طبقه بالا در سر میز هرکس نشسته خود بخود آن چرخ بدون اینکه کسی آمد و شد کند بشقاب غذا را از زیر به بالا میبرد، و از بالا بزیر می‌آورد، و در پیش روی هرکس قـرار می‌گیرد، و هـرچه می‌خواهند صرف می‌نمایند، و احتیاج به آوردن و بردن کسی نیست. همچنین در این باغ، آب‌های جاری، و فواره‌ها، به اقسام ترکیبات غریبه و عجیبه، و عمارات عالی و تماشاگاهها، بیحد و بی‌نهایت است. بسیار جاها، آب از زمین بیست ذرع می‌جهد، و زمین باغ را آب می‌پاشد.

بعد از گردش و دیدن این مکان‌ها، معاودت به مکانی که صبح فرود آمده بودیم، نمودیم. و در آنجا غذا صرف کردیم. جمعی مقلد اروس آمده، دو قلادهٔ خرس آوردند که آنها را رقص و مقلدی آموخته بودند. قدری بازی کردند. صاحبی ایلچی انعامی

۱ـ متن: معجرها ۲ـ متن: مفرق

به آنها دادند. بعد از آن با مهمانداران و همراهان بتماشای سمت دیگرباغ رفتیم. گلستانی بنظر درآمد که اقسام گلهای رنگ‌رنگ در آن بود، و چمن‌های خوش‌آینده بترکیبات مختلف داشت. و اشجار بسیار بلند قد در همهٔ اطراف آن بود. در وسط آنجا حوض‌بسیار بزرگی واقع بود. وسط حوض سوار قوی هیکلی نیزه در دست‌گرفته، روی کوهی ایستاده بود. سوارهای بسیار و جانوران غریب و عجیب، در پای کوه دور تا دور آن سوار ایستاده و خوابیده بودند. تمام از مفرغ(۱) مطلا. آب از دهان و بعضی اعضای دیگر آنها جستن می‌کرد، و داخل حوض میشد و جانوران دیگر به ترکیب نهنگ و ماهی و جانوران آبی، در هر سمت حوض از مفرغ(۱) ساخته کار گذاشته‌اند، که از هریك عضوی از آنها آب می‌جهد. و در حوض می‌ریزد. خلاصه وصف این‌باغ، وفواره‌ها و عمارات و اشکالی که در هرجا، و هرمکان، از مفرغ(۱) و مس ساخته و مطلا کرده‌اند، و در حوض‌ها و آبشارها نصب کرده‌اند، بی‌نهایت است.

اصل آبی که به این باغ جاری است، از رودخانهٔ عظیمی می‌باشد که در بلندی واقع است. و از سه ورث راه می‌آید، که به این باغ می‌رسد. از آن رودخانه، تا باغ در زیر زمین لوله‌های بسیار کلفت از آهن و هفت‌جوش به ترکیب توپ بسیار بزرگ ساخته و کار گذاشته‌اند. و چندین شاخه دارد، که از هریك آنها آب بجائی می‌رود و روی آنها را که زمین باغ است، چوب‌پوش کرده‌اند، که هرگاه عیبی بهمرساند و آب از جائی رخنه نماید، آدمها در آن زیر رفته، آنها را تعمیر کرده باشند. و این سه ورث‌راه را تمام به همین نسبت لوله مفرغ(۱) و آهن ساخته، کار گذاشته‌اند، و آب را از آن رودخانه در آنها سر داده‌اند، که به تندی هرچه تمامتر می‌آید و از فواره‌ها بیست‌ذرع، چهل ذرع می‌جهد. الحق اخراجات این باغ و این قسم کارهائی که در آنجا کرده‌اند به تحریر و تقریر راست نمی‌آید، و از حد تصور و قیاس بیرون است. با وجود اینکه دولت روس و اساس سلطنت آنها یکصد و سی چهل سال است که نظام بهمرسانیده، و قانون فرنگان را آموخته‌اند و بنای سلطنت گذاشته‌اند، چنان می‌نماید که احداث این باغ و این اساس از دولت یکدوهزار ساله برپا شده است. زیرا که این طریق عمارات و این تماشاگاهها، و این طریق باغات، بسهولت و این ایام قلیل اشکال عظیم دارد، که دایر و برپا شود. و می‌توان گفت که در هیچ مکان، و هیچ جای عالم، چنین عمارات و تماشاگاهها، و بناهای عالی واقع نگردیده است، که در پتربورغ واقع است. باری بعد از ملاحظهٔ تمامی آنها، روانهٔ شهر گردیده، استراحت شد.

یوم یکشنبهٔ هفتم: امریکه قابل تحریر باشد واقع نبود. صاحبی ایلچی به گردش باغ جنب منزل قدری مشغول بودند، و آن روز به طریق سایر ایام گذشت.

یوم دوشنبهٔ هشتم: صاحبی ایلچی در باغ پاولسکه که باغ مادر پادشاه است و هر ساله ایام تابستان را در آنجا بسر می‌برد مهمان مادر پادشاه بودند، و وعدهٔ ضیافت داشتند، مسافت این باغ به شهر پتربورغ، سی‌ورث که پنج فرسخ بوده باشد، می‌بود.

صبح این روز، بعد از آمدن مهمانداران به اتفاق همراهان سوار گاریت گردیده،

۱ـ متن: مفرق

روانهٔ باغ رازسکوسلو که پنج شش ورثی باغ پاولسکه می‌باشد گردیدیم. به ورود آنجا تمامی بزرگان و سرایداران خانهٔ پادشاهی که در آنجا می‌باشند، در سر راه صاحبی آمده، راه و رسم تعارف به جای آوردند و چای(۱) صرف شده، قدری گردش در عمــارات پادشاهی، که از بناهای یکترینه است و تفصیل وضع و اساس آن در موقع خــود تحریر شده، نموده، بعد از ساعتی آدم از جانب مادر پادشاه آمد که باید حال روانهٔ پاولسکه شوند. صاحبی ایلچی بامهمانداران وهمراهان روانه شدند. قریب به باغ پاولسکه‌جمع(۲) کثیری از خاصان، و بزرگان، در سر راه، به استقبال آمده، انواع و اقسام مهمان‌نوازی و تعارف و عزت و احترام به جای آوردند، تا داخل باغ مذکور شدیم. وضع این باغ، و گل‌کاریها، و چمن‌های خوش‌آینده و خیابانها و وفور اقسام گلها، و ریاحین، و آب و صفائی‌که در آن واقع است از حد قیاس تحریر بیرون است. می‌توان گفت که ثانــی در هیچ جا به جهت آن به هم نمی‌رسد.

شصت ورث که ده فرسخ بوده باشد، دوره این باغ است، که تمام به مصرف مادر پادشاه است و به‌جهت ایام بهار و تابستان، در این مکان خانه‌ها و عمارات و تماشاگاهها و مکانهای دلنشین، به اقسام ترکیبات و وضع‌های غریب ساخته که‌آن هنگام ازپتربورغ در اینجا آمده، شش ماه توقف می‌نماید.

صاحبی ایلچی که ابتدا وارد شدند جمع(۲) کثیری از بزرگان در سر راه آمده، در کمال عزت و احترام صاحبی را در اوطاقی بردند، که موسوم به گلستان بود و تمام آن اوطاق از زمین و سقف و دیوارها وتمام اطراف آن را، از پارچه‌های هندی، رنگ رنگ، گلها و شاخ و برگ به اقسام مختلف ساخته، نصب‌کرده بودند ،و چهل چراغ‌ها، و اسباب میز و صندلی و کرسی‌ها، در کمال زینت و آراستگی در اطراف آویختــه و گذاشته بودند، و به نوعی طراحی و گلکاری آنجا به نظر می‌آمد، که نظیری بر آن متصور نبود.

بعد از زمانی که در آن اوطاق گردش نمودیم پیشخدمتان پادشاهی آمده، میزی در نهایت صفا وآراستگی گستردند. وخود دراطراف ایستاده شدند. بزرگان آمده صاحبی ایلچی را تکلیف نشستن سر میز نمودند، همگی در سر میز نشستیم، اقسام تکلفات موجود و آماده نموده بودند. از جمله به‌طریق ایران قیماق(۳) درکاسه‌ها بسته گذاشته بودند، و میوه‌های ممتاز بسیار، از مقوله انجیر تازهٔ خوب، و آلوبالو به قد دانهٔ آلــوی سیاه تازه، و چند قسم توت، و هلو و زردآلو، و انگور و چندین نوع مربای نباتی و چندین دانهٔ آناناس(٤) که در آن فصل در آنجا دانه‌ای ده بیست تومان پول اروس بیع و شرا می‌شد، و اقسام بستنی‌ها و سایر مأکولات در آنجا آورده بودند. هندیانه و خربزهٔ خوب نیز بود.

بعد از اینکه غذا صرف شد ارادهٔ برخاستن نمودند، چــو آن هنگام آناناس(٤) امتیاز بسیار در آنجا داشت، مادر پادشاه آدم معقولی از جانب خود فرستاد که چون این

۱ــ متن: چاهی ۲ــ متن: جمعی ۳ــ در متن، قیدماست با حذف نقطهٔ ی آمده است و ظاهراً باید «قیماق = قیماغ = قایماق = قیمق = کیماك: سرشیر، خامه» باشد ــ فرهنگ معین، ٤ــ متن: عن‌الناس،

آناناس خالی از تکلف نیست، من بسیار راضی و خوشنود می‌شوم که ایلچی حکم کرده آنها را برداشته به منزل خود برده باشند. صاحبی نظر به خواهش او، حکم کردند که آنها را بردارند و از سر میز برخاستند(۱)، و در گردش مشغول بودند، مشخص شد که همهٔ این میوه‌ها را در اوطاق‌ها و مکان‌ها از زور آتش و پیچ بخاری به عمل آورده‌اند، که در آن فصل همه قسم میوه‌ها در آنجا به هم می‌رسد. باری بعد اززمانی مادر پادشاه گاریت نشیمن خود را با دو سه گاریت دیگر فرستاد که صاحبی ایلچی و همراهان سوار گردیده در باغ گردش نمائید.

و اصل این باغ را که از بناهای پول پادشاه است، و من هم تصرفات در آن کرده‌ام و عمارات در اینجا ساخته‌ام ملاحظه کرده باشید.

صاحبی و همراهان سوار گردیده به تماشای هر جا و هر گوشه مشغول شدند. خیابانها و گلکاریها و ریاحین و چمن‌های خوش‌آینده، به اقسام ترکیبات، از حد قیاس بیرون ملاحظه می‌شد، و در هر گوشه و کنار عمارات و اماکن دلنشین به نظر می‌آمد، از جمله در مکانی رفتیم که اصل آن عمارات را از سنگهای مرمر و سماق(۲) ساخته بودند، و سنگ بسیار بزرگی در بالای آن کار گذاشته بودند، و از سنگ مرمر شبیه نعش پول پادشاه را که مقتول کرده بودند، در آنجا ساخته بودند ،و شبیه همین مادرایمپراطور را که زن پول پادشاه می‌بود، با دخترهای او از سنگ مرمر ساخته که در روی نعش به تعزیه‌داری شوهر مشغول است.

از آنجا گذشته در مکانی رفتیم که به جهت رقص و بازی ترتیب داده بودند. آنجا را به اقسام مختلف نقاشی کرده بودند، و تصاویر غریب بسیار داشت، و در عرض راه که عبور می‌شد، و به این مکان‌ها می‌رفتیم. خیابانها به نظر می‌آمد که هر یك دو ورث، سه ورث راه مسافت داشت و در بالای خیابان‌ها طاق‌ها از سبزه وگل و ریاحین که در اطراف راه واقع است زده بودند، که به قدر سرموئی آسمان نمایان نبود، و یك برگ و یك شاخهٔ آنها از برگ و شاخه دیگر بلندتر و کوتاه‌تر نبود. به خاطر می‌رسید که از زیر و بالا و اطراف، روی این سبزه را ماله‌کاری کرده یا مهره‌کشیده‌اند، که به قدر سرسوزن بزرگ ازبرگ‌تجاوزنکرده است. هر گاه چندین نفرموکل درآنجاباشد، وهریك مقراضی در دست‌داشته باشند، و روز وشب به مقراض، پستی و بلندی سبزه و گل واشجار را هموار نمایند، باز عقل قبول این مطلب را نمی‌نماید که چگونه این سبزه را ازاطراف و بالای خیابان به این نوع صاف و هموار تربیت‌کرده‌اند، که یك برگ از برگ دیگر به هیچ‌وجه تجاوز نکرده است. خالی از صفا و تماشا نبود، بلکه بسیار غریب به نظر می‌آمد که با وجود طول و مسافت، این خیابان‌ها را چگونه، اطاق از سبزه و گل به‌این همواری در بالا زده‌اند. باری از این خیابانها و چمن‌ها عبور می‌شد، و در عمارات و تماشا گاهها، گردش می‌نمودیم. آب‌های جاری به قسم‌های خوش‌آینده که در این باغ جاری بود، می‌دیدیم و از تماشا و دیدن آنها حیرت حاصل می‌شد که به این قلیل زمان دولت روس چگونه این نوع مکان‌ها را ترتیب داده‌اند. بعد از گردش بسیار، مادر

۱ـ متن: برخواستند ۲ـ متن: ثماق

پادشاه جمعی را فرستاد که ایلچی وهمراهان باید داخل اصل عمارات پادشاهی ومکانهائی که او به جهت نشیمن خود ترتیب داده‌بود، گردیده و ملاحظه نموده باشند.

از آنجا روانه شدیم، و از چندین پله‌ها بالا رفته در اوطاق وسیعی داخل شدیم. در جنب آن، مادر پادشاه، خود ایستاده بود ،و به قدر هزاران نفر کنیزان و دختران ماه رخسار، در دور وکنار او ایستاده بودند، و ما را تماشا می‌نمودند. آن ساعت مادر پادشاه یك دانه گل سرخ که به قدر یك بشقاب کوچك به نظر می‌آمد، به دست یکنفر از خواص خود داده، به جهت صاحبی ایلچی فرستاد. آن شخص بزرگ آمده به ادب هرچه تمامتر آن گل را به دست صاحبی ایلچی داده، صاحبی ایلچی تعارفات لازمه به جای آوردند، و از درشتی و بزرگی آن گل سرخ، همگی حیران بودیم.

بعد از آنجا روانهٔ عمارات و مکانها شدیم. در هر اوطاق و هر مکان که وارد می‌شدیم، داماد خود راکه شوهر همشیرهٔ پادشاه بود و جمعی از بزرگان نزد صاحبی ایلچی می‌فرستاد و ایشان تعارفات و عزت و احترامات به عمل می‌آوردند، و آنچه اسباب و اثاث(۱) سلطنت و ظروف چینی و بلور و بارفطن و طلا و نقره و ملیله، و غیر آنها بود، نشان می‌دادند، و درهر جا تصویرات بی‌حد و قیاس و آئینه‌های بسیار بزرگ و چهل‌چراغ‌ها و اسباب بلور و یشم و امثال اینها ملاحظه می‌شد، و صندلی‌ها و کرسی‌ها و میز و مکان‌های خواب و هر نوع اسباب و اثاث(۱) که ملاحظه شد چنان به خاطر می‌رسیدکه در هیچ جای‌عالم به هم نمی‌رسد، و از حد تحریر و تقریر بیرون است. گویا آن قسم باغ و آن نوع عمارت و آن طریق اثاث(۱) سلطنت و بزرگی در همهٔ یوروپ به هم نرسد، و در جائی نباشد .

بعد از گردش در اوطاق‌ها، و مکان‌ها، و دیدن اسباب و اثاث(۱) آن، باز جمعی را با داماد خود، نزد صاحبی ایلچی فرستاده عذرخواهی بسیار کرده و اظهار مهمانی و محبت بی‌شمار نموده، و رخصت مرخصی داد.

صاحبی ایلچی از آنجا مرخص گردیده، مجدداً روانهٔ باغ رازسکوسلو شدند، و در آنجا ساعتی توقف و بعد روانهٔ منزل شدیم. از قراری‌که جمیع اهالی آنجا و حضرات انگریزها و دوستان صاحبی ایلچی مذکور می‌نمودند، در هیچ وقت از اوقات مادر پادشاه، حتی به خودپادشاه، یا احدی دیگر، این‌نوع محبت وعزت واحترام ومهمان‌نوازی نکرده بود، که به صاحبی ایلچی در این روز نمود. الحق زنی به این نیك‌رفتاری و مهمان‌نوازی و حسن‌سلوك در جائی به نظر نرسیده و این نوع بناها و آثارها که از او به ظهور رسیده، در کل یوروپ از کسی ظاهر نگردیده است.

یوم سه شنبه نهم لغایت جمعه نوزدهم شهر مزبور: امری‌که قابل تحریر باشد واقع نبود. گاهی صاحبی ایلچی به درس و مشق انگریزی و گاهی به گردش باغ جنت منزل مشغول بودند، و روز و شب در منزل به سر می‌بردیم. در یوم جمعه زین‌العابدین‌بیك غلام نواب ولیعهد دولت علیهٔ ایران وارد و دوهزار تومان وجه نقد به جهت اخراجات با فرامین شاهنشاه عالم‌پناه و ارقام نواب والا، و نوشتجات امنای دولت علیه را به جهت

۱ـ متن: اساس

صاحبی آورد. از زیارت آنها سرور بسیار در خاطره‌ها راه یافت.

یوم شنبه بیستم: صبح بعد از ناهار(۱) مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودندکه الیوم باید به ملاحظهٔ ضرابخانهٔ روسیه رفته، تماشا کرده باشید.

صاحبی با همراهان سوار گردیده، به ملاحظهٔ ضرابخانه رفتیم. چون در مملکت اروس ضرابخانه منحصر است به همین یکی که در پتربورغ واقع است و در مکان دیگر سکه نمی‌نمایند، این ضرابخانه را بسیار بزرگ ووسیع ساخته‌اند، وبه طریق کارخانه‌جات توپ‌سازی، مکان‌های عالی ساخته شده، و در هر مکان و هر جا چرخ‌ها و اسباب واساس ساختن چیزی برپاکرده‌اند، و استادان در پای هر چرخی و هر دستگاهی نشسته مشغول عملی می‌باشند، گردش چرخ‌ها تمام‌ازهمان‌کورهٔ آتش وخمرهٔ‌آهن‌آب‌گرم‌است‌که درهرجا و هر کارخانه برپا کرده‌اند و وضع آن پیش سمت تحریر یافته است. و جهت وسعت و بسیاری دستگاه، و اساس این کارخانه این است که: چون بیشتر طلا و نقره را طایفهٔ روسیه از معادن سیبر و سایر مکانها می‌آورند و باید آن را بعمل آورده باشند و قالب بگذارند تا زر مسکوك شود، اینهمه اساس را در اینجا برپا کرده‌اند. و وضع آنجا این است که ابتدا که همان خاك معدن را می‌آورند، مکان معینی دارد، در آنجا می‌برند، و دیگ‌های بزرگ و دستگاهها دارند، خاك را در آنجا کرده، تیزآب در آن می‌کنند و بقسمی که باید عمله‌جات بسیار دارد که معمول می‌دارند تا اینکه به عمل می‌آید و جرم آن‌برطرف می‌شود و طلای خالص یا نقرهٔ آن را هریك باشد می‌گیرند و آنوقت بجای دیگر برده، آب می‌کنند و شمش نازك بلند قد می‌نمایند و از آنجا بجای دیگر می‌برند و قطاعی می‌کنند و بجای دیگر برده، وزن آن را درست می‌نمایند. جای دیگر برده دورهٔ آن را بترکیب خاصی می‌سازند و جای دیگر برده صاف و صیقلی (۲) می‌نمایند، بجای دیگر برده سکه می‌نمایند. در هر مکان و هرجا که می‌برند چرخی و اساسی دارد که تمام کار آنها بسته به گردش همان چرخ است. و از غرایب این است که به محض رسیدن آن شمش در زیر هریك از این دستگاهها، بدون اینکه آدمی در کار داشته باشد وضعی کرده‌اند که از دستگاه، خود بخود قطاعی می‌شود، و جای دیگر خود بخود عیار گرفته می‌شود. جای دیگر خود بخود به ترکیب می‌آید و دوره‌سازی می‌شود، و جای دیگر خود به‌خود صیقلی و صاف می‌شود، و همچنین جای دیگر خود بخود سکه می‌شود. اما در هر جا موکلی و استادی دارد. که آنچه می‌خواهند کرده باشند. در پای چرخ نشسته و چرخ خود بخود گردش می‌نماید، و آن استاد، آن چیز را هر قسم می‌خواهد می‌سازد.

در همین کارخانه چندین مکان ودستگاه دیگر دارد، و عمله‌جات واستادان‌جداگانه هستند که هرگاه آلتی یا اسبابی از آلت و اسباب ضرابخانه عیب و نقصی بهم می‌رساند بلاتامل در آنجا برده، به آنها داده می‌سازند و می‌دهند، که به هیچوجه من‌الوجوه، احتیاجی به خارج کارخانه ندارند، و آهن و آلت و اسباب، همه در آنجا حاضر است، و هریك به کاری مشغول می‌باشند. و نشان معدنی، و نشانهائی که از مس ساخته می‌شود

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: سیقلی

و پادشاه به هر کس می‌دهد، نیز در همین کارخانه‌جات ساخته می‌شود، و چون مطلق زر جماعت روس در همین کارخانه سکه می‌شود و در مملکت آنها ضرابخانه منحصر است به همین یکی و در هیچ شهر و ولایت دیگر سکه نمی‌نمایند، این کارخانه را بسیار بزرگ و وسیع ساخته‌اند، و مکان و عمله و اسباب و اساس بسیار دارد، و دایم در گردش است. در آنجا طلا و نقره که قرص ریخته بودند، قدر معقولی ملاحظه شد. در هرمکان آن گردش نمودیم و معاودت به منزل کرده، استراحت شد.

یوم یکشنبهٔ بیست و یکم: به هیچوجه امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود. و به طریق سایر ایام گذشت.

یوم دوشنبهٔ بیست و دویم: به‌نحو یوم قبل گذشت و عصر خبر رسید که قونسول‌خان انگریز و چندنفر از چاکران نواب ولیعهد ایران، یوم بعد وارد پتربورغ می‌شوند، که به جهت آموختن بعضی حرفه روانهٔ لندن شده باشند.

یوم سه‌شنبهٔ بیست و سیم: صاحبی ایلچی بعد از فراغ از درس و مشق انگریزی، قدری گردش در باغ نمودند، ظهر قونسول‌خان انگریز و میرزا صالح، و دو میرزاجعفر، و میرزا رضا، و محمد علی نام چخماق‌ساز، که حسب‌الامر نواب ولیعهد مأمور به رفتن لندن بودند، وارد گردیدند(۱).

صاحبی قدغن فرموده، در همان منزل خود جا و مکان به جهت آنها معین کرده و مهماندار از خود بجهت آنها تعیین نمودند، ارقام و نوشتجات که همراه آنها بود، آورده تسلیم کردند. قدری چارقد و دستمال مشکی با قلیل وجه نقد، که از سرکار ولیعهد انعام و ارسال شده بود، به مصحوب آنها واصل گردید. قونسول‌خان به منزل ایلچی انگریز رفته، و آنها در همین منزل توقف نمودند. صاحبی ایلچی آنها را کمال محبت ونوازش نموده، مهماندارخود را قدغن نمودندکه متوجه آنها باشد. وبه مهمانداری آنها قیام نماید.

یوم چهارشنبهٔ بیست و چهارم الی چهارشنبهٔ دویم شهر شوال ۱۲۳۰: امری که تازگی داشته باشد واقع نبود، روزها لاردوالپول و قونسول‌خان نزد صاحبی ایلچی می‌آمدند، و از هر مقوله صحبت می‌داشتند. روزی مراسلات و نوشتجات که از دولت علیهٔ ایران به سرگور اوزلی قلمی شده بود ممهور کرده، صاحبی نیز مراسله به او قلمی و بتوسط لارد مذکور ارسال لندن نمودند.

روز دیگر عرایض و نوشتجات به ایران قلمی [شد] که از رسیدن قونسول‌خان و بعضی اخبار دیگر، امنای دولت را استحضار حاصل شود و نوشتجات را تسلیم مهماندار نموده، که به مصحوب چاپار ارسال تفلیس نماید.

یوم پنجشنبهٔ سیم: بعد از صرف ناهار(۲) صاحبی ایلچی، قدری مشغول درس و مشق انگریزی بودند. حضرات مأمورین لندن همگی آمده مرخص شدند. و روانهٔ لندن

۱ــ برای اطلاع از شرح مسافرت این گروه که بدستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برای تحصیل روانهٔ لندن شده‌اند، نگاه کنید به مقدمه سفرنامهٔ خسرو میرزا و شرح زندگی عباس‌میرزا به اهتمام نگارنده و نیز به «اولین کاروان معرفت» بقلم استاد مینوی. یغما، دورهٔ ٦، ش ٥ (مرداد۳۲) ص ۱۸۱ به بعد ۲ــ متن: نهار

گردیدند. صاحبی مراسلهٔ مبسوطی در باب انتظام امور منظور ایشان به سرگور اوزلی قلمی و به مصحوب آنها ارسال داشتند. دیگر امریکه قابل تحریر باشد واقع نبود.

یوم جمعهٔ چهارم: صبح بعداز صرف ناهار(۱) خدمت صاحبی ایلچی مذکور شدکه یك‌نفر شاگرد طباخ، با یك نفر سالدات جزئی منازعه کرده، و یکی از مهمانداران، میانهٔ آنها را صلح داده ،رونیف مهماندار اصلی مطلع گردیده، علی‌رغم او کیفیت را به دیوانخانهٔ روس مذکور نموده، چون قانون ایشان این است‌که احدی یاروس، یا غیرروس با سالدات منازعه نمی‌کند. اهل دیوان‌خانه که سالینه‌کف، و دوی‌مایور می‌بودند، میرزا ابوتراب ایرانی [را] که ترجمان دفترخانه می‌بود خدمت صاحبی فرستاده، که شاگرد طباخ مذکور را نزد آنها برده، تحقیق احوالی کرده باشند.

صاحبی ایلچی شاگرد طباخ مذکور را از روی تغیر به همراه مشارالیه روانه‌کرده، و آدمی نزد رونیف مهماندار فرستادکه به علت این حرکت‌که ازتوصادرگردیده و این‌نقل جزئی را به دیوان‌خانه اظهارکرده‌ای، دیگرمأذون‌و مرخص‌نیستی‌که به‌خدمت مهمانداری ما مشغول شوی و نزد ما آمده باشی، چون تو شخصی را ما در کار نداریم. مشارالیه دو سه روز در آنجا توقف کرده، وجمعی از بزرگان را واسطه نموده که شاید صاحبی با او برسر محبت آمده، او را به‌خدمت خود مأمور سازند، مفید نشد، روز چهارم از منزل صاحبی ایلچی روانه شد و از پی کار خود رفت. آن روز به علت این حرکت اهل دیوان‌خانه ورونیف مهماندار، قدری اوقات تلخ برهمگی شده و صاحبی ایلچی به تغییر گذرانیدند(۲).

یوم شنبهٔ پنجم لغایت چهارشنبهٔ نهم: وقایع‌اتفاقیه این است‌که یك‌روزیك رأس اسب بسیارخوب به جهت‌گراف، صاحب اختیار باغ رازسلوسکوکه مدتی صاحبی ایلچی درآنجا توقف داشتند و او مشغول خدمتگذاری بود، و یك طاقهٔ شال کوشخ به جهت باغبان آنجا به رسم تعارف ارسال نمودند.

روزی دیگر چند طغرا نوشتهٔ تجار از راه حاجی‌ترخان رسیده بود جوابی به آنها قلمی شد، و عرایض چند در باب بعضی مطالب به امنای دولت ابد مدت ایران قلمی، و بتوسط تجار از راه حاجی‌ترخان فرستاده شد.

دیگر امریکه بایست تحریر شود واقع نبود و بطریق سایر ایام روز و شب درمنزل بسر برده می‌شد.

یوم پنجشنبهٔ دهم: بعد از ناهار(۱) قدری صاحبی ایلچی مشغول درس و مشق انگریزی بودند. بعد یك نفر از میرزایان دیوان‌خانهٔ روسیه وارد، و جواب عریضه‌ای که صاحبی به امپراطور روس قلمی نموده بودند، با مراسله‌ای از جانب دوی‌مایور نایب وزیر آورده، از این جهت فی‌الجمله سروری در خاطر صاحبی ایلچی راه یافته، یك‌طاقه شال رضائی به حامل انعام کردند، و او به منزل خود رفت. بعد سر آن را گشود، مضمون این بود: «عالیجاه حشمت دستگاه ایلچی بزرگ و وکیل و مختار کل از جانب دولت علیهٔ ایران، میرزا ابوالحسن‌خان در زمان بهجت نشانیکه داخل شهر پاریس گردیده

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: گذرانیدند

بودیم، چنرال مایور بساناویچ وارد و مراسلهٔ مرسولهٔ آن عالیجاه را آورده، تبلیغ کرده، مطالعه نمودیم. از مضامین آن چنین مفهوم گشته که‌آن عالیجاه بخصوص تأخیر و تعویق اجرای رسالت ووکالت خود و اتمام امور محوله ،اضطراب بهمرسانیده، تشویش دارد، تعویق و تأخیر این مقدمه از جانب آن عالیجاه نبوده، ما نیز کم از او قلباً افسوس و تأسف نمی‌کشیم. لیکن موجب ظهور این واقعهٔ عظیمه و وقوع قضیهٔ منحوسه(۱) ناپلیان‌که زیاده ازاین مدت تصورنمی‌نمودیم، باعث مباعدت این نیازمند درگاه الله از دولت روسیه گردیده است که به جهت خیریت و امنیت و استراحت عموم اهالی عالم اهتمام مینماید. در باب مباعدت این نیازمند درگاه الله به جهت رفع اشتباه و اطمینان خاطر ضیاء مظاهر پادشاه اعظم خود، اگر آن عالیجاه خواهد عرض نماید بهتر از این مراسله که از پاریس مرقوم و مرسول گردیده است برای آن عالیجاه حجتی صریح و دست‌آویزی صحیح نخواهد بود. البته مضمون مراسله و سبب مساعدت را که الی‌حال فرصت ملاقات نشده است که بمراتب انجام امور محوله به آن عالیجاه چنانکه شاید وباید و صلاح و خیریت دولتین علیین بوده باشد پردازد به حضور پادشاه اعظم خود معروض و ارسال دارد رجاء واثق است‌که انشاءالله تعالی بدستیاری جناب باری عن قریب ازفیصل مهمات این‌ولا فارغ‌البال گشته و به حدود دولت علیهٔ روسیه مراجعت مینماید و امور محوله به آن عالیجاه را بنوعی که شایسته داند فیصل میدهد، لهذا آن عالیجاه راتکلیف آمدن به این ولا ننموده و از راه وفور التفات و کمال شفقت به آن عالیجاه محول و مرجوع می‌نمائیم که پادشاه اعظم ایران را بخصوص انجام مهام محوله و خاطرخواهی و خیر اندیشی در یکتادلی از جانب اینجانب خاطر جمع و مطمئن کرده‌اند، که اساس این دوستی و اتحاد که در این اوقات فیمابین دولتین علیین بنیاد شده، درعالم همجواری بیش از پیش برقرار و مستحکم خواهد بود. باقی رأی منیر و التفات خاطر اقدس پیوسته راعی جانب آن عالیجاه بوده و می‌باشد. از بلدهٔ پاریس تحریر یافت. بتاریخ ۹ ماه اوت(۲) سنهٔ ۱۸۱۵ عیسوی. مطابق ۱۷ شهر رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۲۳۰ هجری دست خط الکسندر.»

یو مجمعهٔ یازدهم لغایت یکشنبهٔ بیستم: امر تازه‌ای روی نداد مگر اینکه روزها مکرر جمعی از بزرگان و پاشایان در(۳) خانهٔ پادشاه و والی‌زاده‌های گرجستان که ابتذال ایشان در پتربورغ از حد تحریر و بیان بیرون است و لاردوالپول ایلچی انگریز، به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و هریك ساعتی نشسته از هرجا صحبت می‌داشتند، و به منزل خود می‌رفتند.

این روزها صاحبی ایلچی قرارداد نمودند که سواد عریضهٔ پادشاه را با عرایض‌چند، قلمی و به مصحوب زین‌العابدین‌بیك غلام نواب ولیعهد، روانهٔ ایران‌کرده باشند.

یوم دوشنبهٔ بیست و یکم: چون کریل که چاپار بوده باشد ازپتربورغ روانهٔ پاریس نزد پادشاه می‌بود، صاحبی ایلچی عریضه‌ای مبنی بروصول جواب عریضهٔ سابق ورضامندی و خشنودی از الطاف پادشاهی قلمی، و میرزا ابوتراب را احضار کرده، آن عریضه را

۱ــ متن: مسنوحه ۲ــ متن: اُوس ۳ــ متن: درب

بلفظ اروسی ترجمه نموده، و ممهور گردانیده، ارسال نزد دوی‌مایور نایب‌وزیر نموده، که به کریل داده، روانهٔ خدمت پادشاه کرده باشد. مضمون آن این است:

«شاهنشاها: امپراطورا اعظما دام‌ظله‌الاعلی درحالت و زمانی که دیدهٔ انتظار این اخلاص شعار در شاهراه وصول شفقت نامجات باز بود مرحمت نامچهٔ بلندپایه‌ای که به سرافرازی و افتخار این دولتخواه مرقوم و مرسول فرموده بودند، شرف وصول پذیرفته، زیارت نمودم، از مضامین مرحمت آئیش جانی تازه و حیاتی بی‌اندازه حاصل گردیده، و از مراتب شفقت و مرحمت امپراطور اعظم اکرم امیدواری بسیار بهمرسانیدم. و بعد از زیارت، حسب‌الامر امپراطور اعظم اکرم، آن‌را، به عالیجاه، میرزا ابوتراب ترجمان دیوان‌خانهٔ غربا ترجمه کـــرده و سواد آن را قلمی داشته، ارسال حضور باهرالنور شاهنشاه اعظم خود نمودم، و از قراریکه امر و مقرر داشته بودند دائم اوقات چشم براه نزول موکب مسعود پادشاهی می‌باشم، و در ایام ولیالی به دعای دوام عمـــر و دولت امپراطوری اشتغال می‌نمایم و خود را قرین امتنان و مرحمت امپراطور اعظم می‌دانم. انشاءالله مراتب شفقت و مرحمت امپراطوری دربارهٔ این دولتخواه، همیشه درتزاید باد.»

بعد از اتمام و ارسال عریضهٔ مذکور صاحبی ایلچی قدری سوار گردیده، گردش نمودند. دیگر امری که باید تحریر شود واقع نبود.

یوم سه‌شنبهٔ بیست و دویم، لغایت پنجشنبهٔ بیست و چهارم: امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود. روزهـــا در منزل و گاهی بگردش بسر می‌رفت و نوشتجات و عرایض و سواد و ترجمهٔ مکتوب پادشاه، این روزها آماده شده بود، که در یوم جمعه، زین‌العابدین بیك را روانهٔ دولت ایران نمایند.

یوم جمعهٔ بیست و پنجم: بعد از ناهار(۱) پرنس لیوجین که سرکانسل دولت‌روس و مرد معمر و دانشمند از همه‌جا آگاهی می‌بود، به دیدن صاحبی ایلچی آمده، و تعارف رسمی بسیار بجای آورده از جانب پادشاه نوید بسیار می‌داد، و مذکور می‌نمود که در هنگام ورود پادشاه، درانجام مهام شما، من سعی‌ها می‌کنم‌که به نحوخواهش شما امورات، صورت‌پذیر شده باشد. چون از قراری که از تمامی اهالی روس استماع شده بود، در دولت روسیه از آن معتبرتری نبود.

صاحبی ایلچی اقوال او را مقرون به صدق دانسته، از نویدها و وعده‌ها وتعهدات او قدری مشعوف شدند، و او ساعت معقولی توقف کرده از هرجا و هر مقوله صحبت داشته بعد به منزل خود رفت. بعد از آن امورات زین‌العابدین بیك را انجام داده، او را به همراهی خزانه‌چی که از جانب سردارتفلیس به همراهی صاحبی ایلچی روانهٔ پتربورغ شده بود، روانهٔ ایران نمودند. سی‌دانهٔ اشرفی تومانی به انعام زین‌العابدین بیك دادند. و پانصد تومان وجه نقدو یك‌طاقهٔ شال رضائی وچند طاقه چارقد و دستمال به انعام خزانه‌چی نیز داده شد، و او خوشنود روانه گردید. باقی روز به طریق سایر روزها گذشت.

یوم شنبهٔ بیست و ششم و یکشنبهٔ بیست و هفتم: به هیچوجه چیزی که توان تحریر نمود، روی نداده واقع نبود.

۱ــ متن: نهار

یوم دوشنبهٔ بیست و هشتم: بعد از ناهار(۱) کیسهٔ کاغذ سر به مهری از ایران نزد دوی‌مایور نایب وزیر آورده بودند. و او ارسال نزد صاحبی نموده، مشخص شد که سرآن را باز کرده بودند و دست خورده شده بود، و مهر کردهٔ دولت علیهٔ ایران نبود. اما حقیقت مشخص نشد که در تفلیس سر آن را باز کرده بودند، یا در پتربورغ دست زده بودند. بهرحال صاحبی ایلچی از این معنی قدری تغییر بهمرسانیده، به مهمانداران پیغام دادند که به دی‌مایور نایب وزیر گفته باشند که باز کردن نوشتجات، صورت حساب ندارد. لکن چاره نداشت و نوشتجات را مطالعه نمودند آن روز نیز گذشت.

یوم سه شنبهٔ بیست و نهم: بعد ازناهار(۱) صاحبی ایلچی مبلغ چهل تومان به میرزا ابوتراب، و چهل تومان به میرزا عبدالکریم هراتی، که مرد شاعر فقیری بود انعام کردند. این شب دوی‌مایور نایب وزیر در خانه گراف...(۲) همسایه موعود بود و صاحب خانه و حضرات مهمانداران را منظور این بودکه از صاحبی ایلچی وعدهٔ ضیافت خواسته در آنجا رفته باشند.که با اوملاقات شده باشد. و ابراز بودن اورا درآنجانداداند.

صاحبی ایلچی از خارج مطلع گردیده، که غرض ایشان از ضیافت چیست، تمارض کرده وعده ندادند و نرفتند، دوی‌مایور و جمعی دیگر در آنجا آمده، و از مطلب محروم گردیده، بعد از صرف غذا هریك به مکان خود رفتند.

یوم چهارشنبه: سلخ بعد از ناهار(۱) گراف مذکور خدمت صاحبی ایلچی آمده اصرار و التماس زیاد نموده، که این شب صاحبی در خانهٔ او رفته چای(۳) صرف نمایند، چون مرد درست خیرخواهی بود قبول کرده، ساعتی از شب گذشته در آنجا رفتند. میزبان و حضرات که بودند، نقل آمدن دوی‌مایور و کیفیت تمنای شب قبل را بیان کرده بودند. بهرحال به‌علت اینکه از دوی‌مایور نایب‌وزیر به گفتهٔ رودنیف مهماندار، آن حرکت صادر شد، که شاگرد طباخ را به جهت منازعه با سالدات به جهت تحقیق و مؤاخذه به دیوان خانه خواسته بود، فیمابین او و صاحبی ایلچی به هیچوجه صفایی بهم نرسید، و هرچند مهمانداران و دیگران به اصلاح این مطلب کوشیدند، صاحبی قبول نکردند، و به همین طریق، نقار در میانه بود. و او دایم اوقات چاره‌جوئی می‌نمود.

یوم پنجشنبهٔ غره شهر ذیقعدةالحرام سنهٔ ۱۲۳۰: لغایت یکشنبهٔ چهارم شهر مزبور: امری که تازگی داشته باشد واقع نبود شبی از شبها صاحبی ایلچی به رسم بازدید، به خانهٔ پرنس لیوجین رفتند. به ورود آنجا مشارالیه و اشخاصی که بودند انواع و اقسام عزت و احترا مبجای آورده، تعارفات رسمی به عمل آوردند. بعد معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. سایر اوقات بطریق باقی ایام گذشت.

یوم دوشنبهٔ پنجم: بعد از ناهار(۱) میرزا ابوتراب و یك‌نفر از بزرگان دفترخانهٔ پادشاهی آمده جنرال تیری فرت که از اهل دفترخانه و مرد نیك رفتاری بود، بـه خدمت صاحبی ایلچی آورده که چون شما رودنیف مهماندار خود را جواب گفتید و از منزل خود بیرون نمودید این شخص را دوی‌مایور نایب وزیر به جهت مهمانداری شما تعیین کرده، که متوجهٔ خدمت شما باشد.

۱ــ متن: نهار ۲ــ قسمتی از متن سفید است. ۳ــ متن: چاهی

صاحبی ایلچی بعد از استماع این امر، قدری با آنها در مقام تغییر گفتگو کردند، و مذکور نمودند که هرگاه فرض از تعیین مهماندار این است که هرساعت به یك نفر از آدمهای ما تهمتی به طریق تهمت‌که به شاگرد طباخ اسناد دادند، داده باشند، و سر راهی گرفته باشندکه من به ملاقات دوی‌مایور تن دربدهم فکربیجائی کرده‌اند، و امکان ندارد که من او را به این وسایل ملاقات کنم، و هرگاه غرض خدمت من است. مرا امری و خدمتی نیست. [تا] مادام که امپراطور اعظم وارد پتربورغ بشود، من مهماندار در کار ندارم. آنها در جواب عذرخواهی الی غیرالنهایه کرده و اصرار زیاد در قبول مهماندار جدید نمودند.

صاحبی نظر به اصرار آنها قبول کردند، و جنرال تیری فرت را نوازش کرد، مأمور به مهمانداری خود نمود. الحق مرد درست رفتار خدمتگزاری بود.

یوم سه‌شنبهٔ ششم لغایت یکشنبهٔ یازدهم: امر تحریری واقع نبود. در این روزها بزرگان و اعیان روس و لاردوالپول انگریز مکرر به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و مشغول صحبت بودند. وصاحبی ایلچی‌گاهی به درس و مشق‌انگریزی، و گاهی به‌گردش باغ جنب منزل نیز اشتغال می‌نمودند.

یوم دوشنبهٔ دوازدهم: بعد از ناهار(۱) مهماندار خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمود که برادر رومنروف وزیر روس به دیدن شما می‌آید. در همان بین وارد شد. مشارالیه در زمان پتر پادشاه ثانی وزیر اعظم بوده، مرد دانشمند از همه‌جا آگاهی به نظر آمد، و از اوضاع و ولایات ایران و تواریخ سلاطین سلف استحضار تمام داشت. به قدر دو سه ساعت در خدمت صاحبی توقف نموده، از پادشاهان قدیم ایران، و وضع و سامان ایشان، و هر ولایت از مملکت ایران صحبت بسیار داشته. صاحبی ایلچی از مراتب دانشمندی و آگاهی آن قدری حیرت می‌نمودند. چرا که در همهٔ خلق روس به آدمی‌که توان با او صحبت از هرجا و هر مقوله داشت برنخورده بودند. و این روز این شخص و صحبت‌های او تازگی داشت. از جمله مذکور می‌نمود که شریعت و طریق دینداری و آئین مسلمانی مسلمانان را بهمه جهت من بلدیت تام و تمام دارم. و بعضی مسائل را می‌گفت و تحقیق می‌کرد که موافق بود. خلاصه قدری صحبت از هرجا و هر مقوله، با صاحبی ایلچی داشتند. بعد به منزل خود رفت و باقی آن روز نیز بطریق سایر روزها، صاحب ایلچی قدری به درس و مشق انگریزی و قدری گرد ش‌و مطالعهٔ کتاب خود را مشغول می‌نمودند.

یوم سه‌شنبهٔ سیزدهم لغایت شنبهٔ هفدهم: امریکه تحریر آن لازم باشد روی نداد. روزها صاحبی ایلچی قدری مشغول‌درس ومشق انگریزی بودند وقدری‌گردش می‌نمودند. گاهی بعضی ازبزرگان و والی‌زاده‌های گرجستان، و لاردوالپول نزد ایشان می‌آمده، از هرجا صحبت می‌داشتند و به منزل خود می‌رفتند.

یك روزی سی تومان وجه به جهت بالاپوش به فیل‌بانان انعام‌کردند. روزی دیگر برادر بساناویچ که از جملهٔ مهمانداران و همراهان بود ارادهٔ رفتن به خانهٔ خود کرده به جهت مرخصی، خدمت صاحبی آمده، یك طاقه شال ابره به او انعام کردند.

۱ــ متن: نهار

یوم یکشنبهٔ هیجدهم: صبح بعد از صرف ناهار(۱) مشخص شدکه یك نفرتاتار، آدم لاردوالپول از ایران وارد پتربورغ گردیده و فرامین و ارقام و نوشتجات به انضمام سه هزار تومان شال و مروارید به جهت مصارف به جهت صاحبی ایلچی آورده، آدمی تعیین نمودند که رفته مشارالیه را به منزل آورده باشد. بعد از آمـدن او و گشودن بسته، نوشتجات فرمان همایون شاهنشاهی در باب مرحمت نشان مرصع به جهت صاحبی ایلچی زیارت شده، صاحبی از این معنی شکرگذاری و بدعای دوام دولت ابدمدت قاهره مشغول شدند. بعد لورت هرپس نام ایلچی امریکا که در دولت روس مقیم است، به دیدن صاحبی آمده، راه و رسم دوستی و تعارف بسیار بجای آورده، بعد از زمانی به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی به رسم بازدید به خانهٔ سردار، رومنرف وزیر که چند یوم قبل به دیدن [او] آمده بود رفتند. به ورود آنجا مشارالیه در سر راه آمده، لوازم عزت و احترام بجای آورده، داخل خانه شدند.

خانه و اثاث(۲) و دستگاه و اسباب به آئین روس، از او ملاحظه شد، که تا این روز از هیچیك اهل أروس ملاحظه نشده بود. خود اوهم در دانشمندی و آگاهی از همه جا ترجیح بهمهٔ خلق روس داشت. در بین صحبت و گفتگو ضمناً می‌رسید که بسیار تمنای ایلچی شدن و روانه گردیدن به دولت علیهٔ ایران را دارد.

صاحبی ایلچی قدری در آنجا نشسته با یکدیگر از هرجا و هر مقوله صحبت‌داشته، معاودت به منزل نمودند. مجدداً تاتار[ی] که از ایران آمده بود وارد، شال و مروارید آوردهٔ خود را تسلیم نمود. و صاحبی ایلچی مشغول مطالعهٔ نوشتجات شدند، و آن روز به این طریق گذشت.

یوم دوشنبهٔ نوزدهم: بعد از صرف ناهار(۱) پرنس لیوجین که اعظم بزرگان، و از دوستان صاحبی ایلچی می‌باشد، به دیدن آمده از صاحبی درخواست نمود که اسبهـای هدایا را ملاحظه نماید.

به اتفاق در اصطبل رفته، اسب‌ها را ملاحظه و هر یك را تعریفات بسیار نمود. بعد خواهش کرد که اسبان صاحبی را نیز دیده باشد. آنها را آورده به ملاحظه او رسانیدند. یك رأس از آنجمله را تعریفات زیاد از حد نمود، والحق گنجایش تعریف هم داشت. صاحبی ایلچی همان را به او بخشیده، و با اسباب به خانهٔ او فرستادند. مشارالیه از این معنی بسیار خوشنود گردید، اظهار امتنان بسیار کرده و قرارداد نمود که شب به منزل صاحبی آمده، غذا صرف نموده باشد، وبه منزل خود رفت، بعدلاردوالپول به دیدن آمده، چون این روزها عازم لندن بود. نامه و فرامین و نوشتجات که از دولت علیهٔ ایران به جهت امنای دولت انگریز، و سرگور اوزلی فرستاده بودند. تسلیم او نمودند کـه به اتفاق خود برده باشد و به منزل خود رفت. دیگر امری واقع نبود و آن روز نیز به شب رسید.

یوم سه‌شنبهٔ بیستم لغایت پنجشنبهٔ بیست و دویم: اوقات صرف تحریر عـرایض و نوشتجات مرسولی به دولت علیهٔ ایران و روانه کردن مستر چرل اونیم انگریز، که

۱ــ متن: نهار ۲ــ متن: اساس

در بعضی صنایع و حرفه‌ها مهارت کلی داشت می‌نمودیم. در آخر یوم پنجشنبه. امورات او را صورت داده و تمامی نوشتجات را تسلیم او کرده، و صاحبی ایلچی مبلغی معین از خود داده باشت‌برد مرخصی به جهت او گرفته، تسلیم او نمودند. و او را روانهٔ دولت علیه ساختند. دیگر امری در این روزها واقع نبود.

یوم جمعهٔ بیست وسیم: بعد از صرف ناهار(۱) اوروف که از جملهٔ دوستان صاحبی ایلچی و معتبرین دولت روس‌بود، به دیدن آمده، خدمت صاحبی مذکور نمودکه شرحی از گراف نسل رود وزیر بمن رسیده که پادشاه ذیجاه روس به‌عنوان جـزم (۲) یکماه دیگر وارد پتربورغ میشود، و من که نسل رودم به محض ورود به آنجا یکسر بمنزل ایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران به دیدن می‌روم. باید توکه اوروف می‌باشی در خدمت ایلچی رفته سلام و دعای مرا برسانی و اظهار شوق و دوستی و اتحاد زیاد از جانب من به ایشان کرده باشی. بعد از بیان این فقرات صاحبی ایلچی را از مژدهٔ آمدن پادشاه و اظهار محبت وزیر سروری به‌خاطر راه یافته، با اوروف اظهار رضامندی وخصوصیت بسیار نمودند و او به منزل خود رفت و آن روز به‌طریق سایر روزها در منزل گذشت.

یوم شنبهٔ بیست و چهارم و یکشنبهٔ بیست و پنجم: امری واقع نبود وبه علت تصرف هوا اندك ناخوشی در مزاج صاحبی ایلچی راه یافته بود.

یوم دوشنبهٔ بیست و ششم: بعد از ناهار(۱) شخص انگریزی که استاد کارخانه‌جات توپ سازی می‌بود، خدمت صاحبی ایلچی آمده، نمونه‌ای از آهن به ترکیب چرخ و دستگاه تراشیدن توپ، و مداخل کردن، و گوشه‌ها به جهت توپ قرار دادن ساخته بود و آورده بود، که صاحبی ایلچی ابتیاع نموده، ارسال ایران نمایند، که از آن‌رو چرخ و دستگاه ساخته باشند. با وجود اینکه، به‌قدر دوسه من آهن آلات و اسباب آن(۳) بیشتر نبود، دویست تومان قیمت می‌نمود. از آن غریبتر اینکه چند یوم قبل از آن، در پارچهٔ کاغذی نقشهٔ کارخانه‌جات توپ سازی را کشیده، خـدمت ایلچی آورده بود. صاحبی ایلچی آن نقشه را به مصحوب محمدعلی بیك انفاد حضور نایب‌السلطنه و ولیعهد دولت‌علیهٔ ایران نموده بودند. مبلغ بیست تومان قیمت‌آن را مطالبه‌کرد، و بازیافت نمود.

جمعی از اهل انگریز و اروس از این نقل مطلع گردیده، و در مقام طعن و لعن او برآمدند. و مذکور می‌نمودند که این صفحهٔ کاغذ پنج‌هزار دینار گنجایش نداشت که‌این شخص از راه بی‌شرمی و بیمروتی برآمده، بیست تومان گرفت. اصل مطلب این است که از خلق یوروپ خلقی کاذب‌تر و بی‌مروت‌تر و بی‌حقوق‌تر در هیچ جای عالم به هم نمی‌رسد.

باری در این شب، صاحبی ایلچی مجدد به بازدید، پرنس لیوجین که چند شب قبل از این در منزل ما موعود بود رفتند. به ورود آنجا، مشارالیه انواع و اقسام احترام کرده بود. و نوید بسیار داده بود، که هنگام نزول پادشاه قریب است و من در کار شما چنین و چنان خواهم کرد. بعد از زمانی از آنجا معاودت کرده استراحت نمودند.

۱ــ متن: نهار ۲ــ جزم = قطع‌کردن، بریدن = استوارکردن = عزم‌کردن اجرای کاری بی‌تردید. فرهنگ معین ۳ــ متن: او

یوم سه‌شنبهٔ بیست و هفتم، لغایت چهارشنبهٔ ششم شهر ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۲۳۰: امری که باید تحریر شود روی نداد. صاحبی ایلچی روزها قدری مشغول مطالعهٔ کتاب و قدری بگردش باغ جنب منزل بودند. و اکثر اوقات بعضی از بزرگان روس به دیدن ایشان می‌آمدند و صحبت منحصر به مژدهٔ آمدن پادشاه بود و بطریق سایر ایام روزها به شب می‌رسید.

یوم پنجشنبهٔ هفتم: بعد از ناهار(۱) جنرال تیرت‌فرت مهماندار آمده، شاگرد طباخی که به علت منازعه باسالدات به جهت تحقیق به دیوانخانه برده بودند، نزد صاحبی ایلچی آورده و از جانب دوی‌مایوز نایب وزیر و سایر امنای دولت معذرت بسیار خواسته، به منزل خود رفت. بعد لاردوالپول نزد صاحبی ایلچی آمده، از هرجا گفتگو و صحبت با یکدیگر در میان داشتند. چون به علت گرفتاری ناپلیان در این روزها حضرات انگریز غرور زیادی بهمرسانیده بودند، لارد مذکور به علت بی‌مغزی رفته رفته، صحبت را بجائی رسانید که شاهنشاه اعظم ایران از قرار تقریر سرگوراوزلی وعدهٔ دادن بندر ابوشهر را، بدولت انگریز فرموده است، وحال باید نتیجه بدهد. صاحبی ایلچی از این سخن متغیر گردید، مذکور نمودند که باعث چیست که بندر ابوشهر به دولت انگریز منتقل شود؟ و سرگوراوزلی کیست که تواند چنین تمناها و اینگونه خیالات نماید؟ هرگاه در اوقات توقف او در دولت علیهٔ ایران، چنین سخنی از او به سمع دیوانیان می‌رسید، هر آینه سر او مانند گوی چوگان در میدان می‌غلطید. چگونه است امروزکه پای ناپلیان ازمیان بیرون رفته، شما این نوع سخنان را بیان می‌سازید؟ لارد مذکور هم، جواب گفت که ما هم نخواهیم‌گذاشت‌که پادشاه روس، گرجستان یا ولایات تصرفی را به دولت علیهٔ ایران رد نماید. خلاصه پاره‌ای سخنان فیمابین مذکور گردید، و ابن‌الوقتی و مخالفت عهد و شرط از اطوار او در این روز ظاهر شد، اگرچه اهالی یوروپ تمام ابن‌الوقت و هوائیند. اما جماعت انگریز این شیوه را زیاده از همه مرئی می‌دارند.

به هر حال این روز از شدت تغیر ناخوشی مزاجی در خاطر صاحبی ایلچی راه یافته و شب آرام و قرار بر خود قطع کرد، آن روز و شب را به تلخی اوقات‌گذرانیدند.

یوم جمعهٔ هشتم لغایت شنبهٔ شانزدهم شهر مزبور : امری که قابل تحریر باشد واقع نبود، و چون تکسر احوالی به جهت صاحبی ایلچی روی داده بود، روزها دکتر کرتین انگریزکه طبیب مادرپادشاه است و مرد دانشمند حاذقی می‌باشد، به جهت معالجه خدمت صاحبی ایلچی می‌آمد. روزی ازروزها یك طاقه شال‌رضائی طوسی به رسم تعارف به جهت او ارسال داشتند. یك روز دیگر به‌علت اینکه گراف... (۲) همسایه از جمله دوستان یکرنگ صاحبی ایلچی بود، و خود هم از بزرگان دیوانخانه، و اهل کانسل می‌بود و از هر جا هر نوع سخنی و هر قسم خبری که استماع می‌نمود به صاحبی ایلچی خبر می‌داد. و بسیاری از بزرگان و اعیان دولت را به دیدن صاحبی ایلچی می‌آورد و دوست و آشنا می‌کرد، یك طاقه شال رضائی گلی به انضمام یك عدد جعبهٔ هزار بیشهٔ نقاشی به رسم

۱ــ متن: نهار ۲ــ قسمتی از متن (که ظاهراً باید اسم گرافی باشد) سفید است.

تکلف به جهت او فرستادند. مشارالیه خود در شب دیگر خدمت صاحبی ایلچی آمد، اظهار امتنان زیاد کرد.

دیگر در این روزها بسیاری ازبزرگان روس از مقوله برادران کراویچ وجنرال‌های دیگر که در سرحد ایران آمده بودند، و غیر آنها به دیدن صاحبی ایلچی آمدند، و اظهار دوستی و تعارف بسیار می‌کردند و این روزها به طریق سایر ایام می‌گذشت.

یوم یکشنبهٔ هفدهم: بعد از صرف ناهار(۱) مهمانداران خدمت صاحب ایلچی آمده، اظهار کردند که در مکانی چندین نفر زن و مرد و اطفال لال و کر هستند که معلم‌ها به جهت آنها تعیین کرده‌اند وآنها را تربیت می‌نمایند، دیدن آنها خالی ازتماشائی نیست.

صاحبی ایلچی با همراهان و مهمانداران به آن مکان رفتند. خانه‌ایست بسیار وسیع و بزرگ، عمارات دو سه طبقهٔ بسیار دارد، که هر اوطاق و هر مکان آن مختص امری و شغلی می‌باشد. جمعی مردان و زنان ازاهالی فرانسه وسایر یوروپ را درآنجا به جهت تعلیم وتعلم‌وتربیت‌آنها تعیین کرده‌اند، و به قدرچهل پنجاه نفرمرد و زن واطفال ذکور و اناث لال و کر، را در آنجا جمع کرده‌اند و عمله‌جاتی به جهت جمیع خدمات و امورات آنها نیز مهیا کرده‌اند، که متوجه اکل و شرب وگذران آنها می‌شوند، و آنها را خط و سواد و زردوزی وبعضی رابه چکمه دوزی وصحافی و پارهٔ حرفه‌های دیگر می‌آموزند و اخراجات آنها من جمیع الجهات و مواجب معلمها و عمله‌جات و جمیع مایحتاج از مادر پادشاه به اینها داده می‌شود. این خانه متعلق به مادر پادشاه می‌باشد و متکفل احوال آنها می‌شود، تا اینکه آنها به سر حد کمال می‌رسند و آنچه باید بشوند می‌شوند. آنوقت زنان و مردان و دختران و پسران هریك که یکدیگر را خواسته باشند ،آنها را به هم می‌دهند. از غرایب این است که مذکور می‌نمودند که بعضی از اولاد آنها به طریق پدر و مادر لال وکر می‌شوند اما از آنهائی که در آنجا بودند از مرد وزن و اطفال، ذهن و دانشمندی ظاهر می‌شد که تعجب کلی داشت. از جمله، در حین ورود صاحبی ایلچی و ملاحظهٔ احوال‌آنها، معلم بزرگ ایشان‌که مرد کاملی بود و از اهل فرانسه است. زن‌ـ پسری از آن لال و کرها را به اشارهٔ انگشت نزد خود طلبیده و به اشاره تحقیق کرد که این بزرگ کیست؟ آنها به خط اروس درکمال خوبی و چابکی در روی پارچه تخته‌ای نوشتند که ایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن‌خان است. و دیگر تحقیقات غریبه از مقولهٔ حساب‌ها و برآوردها و امورات کلیه از آنها می‌کرد. آنها در نهایت جلدی و چابکی، جواب مطابق سئوال می‌نوشتند، و می‌دادند. مثلا می‌گفت، چند هزار ذرع فلان پارچه، ذرعی فلان قیمت، چند می‌شود؟ یا چند هزار نفر آدم را هر نفری فلان‌قدر وجه بدهند چند می‌شود؟ دفعی برآورد کرده، می‌نوشتند، و می‌دادند. دیگر دختران چند، درسر کارگاهها به زردوزی و چیزهای دیگر مشغول بودند. دیگر مردها و اطفال هر یك مشغول حرفه و کسبی بودند. قدری ملاحظهٔ احوال هر یك را نموده و با آنها صحبت داشتیم و از آنجا معاودت به منزل نمودیم.

۱ـ متن: نهار

یوم دوشنبهٔ هیجدهم، لغایت پنجشنبهٔ بیست و یکم: امری واقع نبود مگر اینکه بزرگان روس از مقولهٔ ولد پرنس لیوجین و دیگران به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و ایشان هم بعضی را بازدید می‌کردند و سایر روز را به نحو ایام گذشته به سر می‌برند.

یوم جمعهٔ بیست ودویم: صبح بعد از صرف ناهار(۱) حضرات مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی‌آمده، بیان نمودند که ملاحظه کارخانجات ریسمان‌تابی اینجا خالی ازتماشائی نیست صاحبی‌ایلچی به اتفاق آنها و همراهـان روانهٔ آنجا شدند. از شهر پتربورغ تا آن کارخانه‌جات مسافت کلی دارد، و نه ورث راه است و به الکسندرویسکی موسوم می‌باشد.

این کارخانه از بناهای پول پادشاه پدر ایمپراطور است و چندین خانهٔ سه طبقه و چهارطبقه و پنج طبقه و کلیسا و باغ و تماشاگاهها دارد. و این پادشاه به علاوه آنکه آن خانه‌های سابق را تعمیرات کلی کرده، و بعضی را وسیع‌ترگردانیده حال خود هـم چندین خانهٔ بسیار وسیع پنج شش طبقه و کلیسای بزرگ‌درآنجا برپاکرده وساخته است، و چون هنوز ناتمامی دارد بالفعل در آنجا کار می‌کردند. و چندین نفر از اهل انگریز و اروس و غیر آنها صاحب جمع و معلم و کارفرمای عمله‌جات این کارخانه می‌باشنـد. و بالفعل یکهزار و دویست نفر عمله از زن و مرد و اطفال ذکور و اناث دارد کـه تمام اینها را از پنج خانه که مکان‌وضع حمل اطفال حرامزاده می‌باشد، و پدر و مادر ندارند و آنها را اولاد پادشاه می‌نامند به اینجا آورده‌اند و تربیت کرده‌اند که هر یك آنها در سر دستگاهی نشسته یا ایستاده یا آمد و شد می‌کنند و مشغول شغلی می‌باشند.

اصل و اساس این‌کارخانه و گردش چرخ‌ها و دستگاهها، تمام از همان خمرهٔ آهن آب و کورهٔ آتش است‌که از بخار آن همه گردش می‌کنند و تفصیل آن در جـای دیگر تحریر شده، لکن در این‌کارخانه همان اساس و خمرهٔ آهن و آب و کورهٔ آتش در چند مکان برپاکرده‌اند که متعدد می‌باشد. وجهت این است‌که چرخ واساس ودستگاه این‌کارخانه بسیار است، و یك دستگاه و دو دستگاه از آن اساس خمره و آتش کفایت گردش همهٔ چرخ‌ها و دستگاهها را نمی‌نماید. زیرا که بالفعل هفتهزار چـرخ و دوك ریسمان‌تابی در این کارخانه دایم خود به خود در گردش است، و از هر یك عملـی و صنعتی ظاهر می‌شود.

آوردن پنبه و به عمل آوردن ریسمان از این قرار است که: هر روزه، روزی بیست و پنج بودکه هر پودی پنج من تبریز بوده باشد که مجموع یکصد و بیست و پنج من می‌شود پنبهٔ داخل این‌کارخانه می‌شود. و آن را ریسمان بسیار بسیار باریك سفیـد لطیف کرده، از کارخانه به دستگاه سفیدبافی و سایر مصارف می‌برند و تخلف در آن واقع نمی‌شود.

ابتدا، مکان و دستگاهی است‌که پنبه را هر قسم هست در آنجا آورده جمعی اطفال نشسته در کمال چابکی به هم متصل کرده پیش می‌آورند و اطفال دیگر آنها را جلد جلد بدم دستگاه می‌دهند. در اینجا تعبیه‌ای کرده‌اند به این طریق که پارچهٔ چرمی را مفتول بسیار به قدر سر سوزن روی آن گذاشته محکم کرده‌اند و آن را دور چرخی پیچیـده

۱ـ متن: نهار

و چرخ به آن دستگاه نصب است و همچنان که از پیش روی دستگاه پنبه را پهن کرده به دم چرخ می‌دهند. آن چرخ پنبه را گرفته و به خود می‌کشد و از طرف دیگر بیرون می‌دهد و از همین دستگاه اول آن پنبه به حدی صاف و سفید و لطیف بیرون می‌رود، که هر گاه ده دفعه کسی از کمان حلاجی خواسته باشد پنبه را این قسم پاك و سفید بیرون کند، ممکن نخواهد بود. بعد چند نفر اطفال ایستاده آن پنبهٔ پاك راگرفته به دم چرخ دیگر می‌دهند. در آنجا فتیلهٔ ربایکی می‌شود و در مقابل این چرخ کلوك‌های بزرگ از مس و آهن گذاشته‌اند ،که آن فتیله که از دم چرخ بیرون می‌آید خود به خود درآن کلوك‌ها فرو می‌رود. در آنجا چند نفر دیگر ایستاده، به مرور آن فتیله‌ها را ازکلوك بیرون می‌آورند و به دم چرخ دیگر می‌دهند. آنجا به طریق ریسمان کلفتی می‌شود و بیرون می‌آید. ازآنجاگرفته به چرخ دیگر می‌دهند، قدری باریك‌تر می‌شود، وهمچنین تا درجائی‌هست که‌دستگاهی وچرخی واسباب غریبی برپاکرده‌اند ومرتبه به‌مرتبه‌می‌باشد ودر مرتبه‌های آن دستگاه تمام دوك‌های آهنی نصب کرده‌اند، که در هر مرتبه یکصد عدد دویست عدد الی سیصد عدد دوك آهن هست، یك نفر آدم پیش روی این دستگاه ایستاده وهردفعه دستگاه را قدری پیش می‌کشد، وقدری پس می‌برد، به محض پیش وپس‌آوردن، و بردن مجموع آن دوك‌ها ریسمان را تاب می‌دهند ودورخود می‌پیچندکه به یك حرکت آن دستگاه در طرفةالعینی احتمال می‌رود که هزار کوروك ریسمان خوش‌تاب باریك خوب در سر آن دوك‌ها آماده و مهیا بشود(۱). در ملاحظه این دستگاه و چابکی آن که در دقیقه اینقدر ریسمان را تاب می‌دهد و آماده می‌نماید حیرتی بر همگی دست داده، الحق جای حیرت هم داشت. صاحبی ایلچی فرمودندکه‌کاش چنین اساس و دستگاهی در مملکت ایران خاصه در اصفهان برپا می‌شدکه به این سهولت در روزی اینقدر پنبه را ریسمان به این صفا ونزاکت‌کرده باشد. باری‌به همین دستگاه مذکورکه ریسمان می‌ریسید، به اتمام رسیده است. از آنجا جمعی اطفال ایستاده، آنها را برداشته به جای دیگر می‌برند و پاره‌ای را کوروك و قدری راکلاف کرده، به انبار تسلیم می‌نمایند، که ازآنجا هرکس می‌خواهد به‌کارخانه سفیدبافی و شهربافی حمل و نقل می‌کند. خلاصه تفصیل وضع این کارخانجات از تحریر و تقریر دستگیر نمی‌شود و مادام که کسی خود ملاحظه نکند قبول مطلب نمی‌نماید که چگونه در یك کارخانهٔ ریسمان‌تابی، روزی یکصد و بیست وپنج من، پنبه را ریسمان به این صفا ونزاکت می‌نمایند.که سفید پارچهٔ آن به مراتب ازمادرپاد هندی باریك‌تر و باصفاتر است و از مداخل این کارخانه با وجود یکهزار و دویست‌نفر عمله، و چندین نفر سرکار و کارفرما و صاحب‌جمعان که جمیع اخراجات و مواجب و اجرت و سوخت و مایحتاجی که دارند از همین جا داده می‌شود، سالی هفتاد هزار تومان تحویل خزانهٔ پادشاهی می‌نمایند، که به هیچ‌وجه از سرکار پادشاه خرجی و اخراجات اسبابی یا غیر آن به عمله‌جات آنجا داده نمی‌شود و بالفعل دراین‌کارخانه از هریك دستگاه‌که از ابتدا الی انتها تحریر شده، بیست و چهار دستگاه در گردش است، که دایم مشغول می‌باشند.

۱ــ متن: می‌شود

مثلا دستگاه اول که پنبه راپاك و صاف و لطیف کرده، بیرون می‌دهد، بیست‌وچهار دستگاه است. دستگاه دویم که‌آن پنبه را فتیلهٔ کلفت می‌نماید، بیست وچهار دستگاه‌است، و هم‌چنین ازهریك‌ازآنها بیست وچهاردستگاه بالفعل دراینجا درگردش است که مجموع‌آنها هفتهزار چرخ و دوك دارد، که دایم می‌گردد. وحال هم‌درکار ساختن می‌باشند. درحوالی آن کارخانه، مکان‌های سه چهار طبقه، ساخته و برپاکرده‌اند که این عمل ریسمان‌تابی را زیادکرده باشند وهنوزبه‌اتمام نرسیده، واین پادشاه بنای آنجا را نهاده‌است وازکارخانهٔ سابق وسیع‌تر اساسی برپاکرده است که در هنگامی که به اتمام برسد رونق این بیشتر از آن خواهد بود. چرا که از هر جهت و هر قسم بر اسباب و اساس و دستگاه این‌کارخانه افزوده‌اند. اگرچه این کارخانه قدیم هم، اساس و اسباب و وضع و استحکام و وسعت بسیار دارد، و از جملهٔ بیوتات چندین مکان دارد، که دیوار و پله‌ها و زمین آن تمام از آهن ساخته شده، و روی آن را منبت و پست و بلندکرده‌اندکه دروقت تردد، پا لغزش نکند و همین قسم مکان در طبقات زیر و بالا متعدد است.

مجموع این اطفال و زن و مرد وعمله‌جات این‌کارخانه، سوای اخراجات وخوراك و پوشاك و مجموع مایحتاج که از مداخل کارخانه که مال پادشاه است داده می‌شود، هر یك مواجبی و اجرتی معین، بقدر حال دارنـــد که ماه به ماه از صاحبجمعان آنجـــا باز یافت می‌نمایند. این مواجب و اجرت ازچهل ربلی که یکهزار دینار بوده باشد، دارد، الی یك ربلی که هر ماهه به آنها می‌دهند. و قرارداد این است که این وجه را ذخیره و جمع کرده باشند. و مایهٔ خود کنندکه اگر خواسته باشند روزی ازآنجا بیرون بروند، و دیگر مشغول این شغل نباشند، مایه‌ای و وجهی از خود داشته باشند که توانند به کار دیگر متوجه شده، تحصیل معاش‌کرده باشند. یا دختری خواسته باشد شوهر کند یا مردی زن بگیرد از خود تنخواهی داشته باشد که به آن مصرف برسانند، و در این اوقات مادر پادشاه این‌کارخانه را متعلق به خود ساخته و باعث رونق و آبادی و کثرت و جمعیت و تربیت اطفال اینجا او می‌شود.

اصل مطلب این است که آنچه مشخص می‌شود، جماعهٔ اروس از یوروپ، دیگـــر بیشتر در بند آبادی مملکت و کثرت و جمعیت و آموختن هر حرفه وهرچیزی می‌باشند و اخراجات بسیار می‌کنند که هر چیزی که در هرجای عالم است، آنها نیز آموخته و خود به عمل آورده باشند.

در همین کارخانه چندین جا و مکان ساخته‌اند که این اسباب چرخ‌ها و آلت‌ها و افزارهائی‌که دارند، هرگاه عیبی و نقصی به هم رساند، حداد و نجار و خراط، در آنجا متوجهٔ این عمل باشند و بلا تأمل به دست آنها داده، تعمیر نموده، تسلیم نمایند.

خلاصه طریقی‌کرده‌اند که به هیچ وجه من‌الوجوه، از هیچ رهگذر و هیچ جهت احتیاجی به خارج کارخانه نداشته باشند و هرچه در کار باشد از هر مقوله ضروریات در همانجا آماده و موجود باشد چنانچه این عمله‌جات شب و روز در همانجا توقف دارند و جائی را ندارند که رفته باشند، حتی کلیسا و باغ و تماشاگاه و آنچه لازم است درهمان

مکان هست و علاوه بر اینها چندین جا ومکان دیگردرهمین‌کارخانه ساخته وبرپاکرده‌اند و عمله و سرکار و کارفرمای معین دارد که علفی است آن را می‌آورند و به طریق پنبه و ریسمان آن را به عمل می‌آورند و سفید و لطیف می‌نمایند و کتانی در کمال نزاکت و لطافت می‌بافند که دوام بسیار دارد، و بسیاری از خلق و عموم سالدات و زن و مرد، آن را استعمال می‌نمایند. پیراهن و زیرجامه کرده، می‌پوشند و بیشتر کارسازی آنها از همین علف و این پارچهٔ کتان که به عمل می‌آید می‌شود.

به هر حال صاحبی ایلچی و همراهان به قدر چهار پنج ساعت در تمامی این مکان گردش و ملاحظه نمودند و از آنجا به عمارات و خانه‌ها و مکان‌هائی که حال، پادشاه بناکرده، و درکار ساختن مشغول بودند که همین اساس را زیادترکرده باشند رفته قدری آنجا را نیز ملاحظه کرده، و معاودت به منزل شده، باقی روز به طریق سایر ایام‌گذشت.

یوم شنبهٔ بیست و سیم: بعد از ناهار(۱) مهمانداران خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که خانه‌ای است که در آنجا دختران بزرگان و دخترانی که پدرهای آنها در دعواها مقتول شده، و دخترانی که پدر ندارند، و بی‌کس می‌باشند به امرپادشاه آنها را تربیت می‌نمایند. و کمالات و دانستن زبانها می‌آموزند و ملاحظهٔ آنها و وضع و سامانی که دارند، خالی از تماشائی نیست.

صاحبی ایلچی قبول ملاحظهٔآنجا را نموده به همراهی مهمانداران و همراهان روانهٔ آنجا شدند. به ورود آنجا جمعی بزرگان و اشخاصی که مأمور به این امور بودند، برسر راه آمده عزت و احترام تمام بعمل آوردند؛ و داخل آن خانه شدیم.

خانه‌ای است که از چهار جانب عمارات و اوطاق‌های بسیار چهار پنج طبقه ساخته شده، و وسعت بسیار دارد و تخمیناً سه ورث که نیم فرسخ بوده باشد، دورهٔ آن میشود. و اوطاق‌های بسیار بزرگ و وسط و کوچك، در همهٔ طبقات دارد و دالان‌های بسیار طولانی که طول آنها هریك هفتصد هشتصد بلکه هزار قدم میشود، در وسط عمارات واقع است که چنین دالان اوطاق‌ها را ساخته‌اند. داخل هر اوطاق که میشوند بقدر سی چهل دختر که جور یکدیگر می‌باشند، از سن شش هفت سال، الی پانزده شانزده ساله در آنجا هستند.

چندین نفر معلم زن ومرد، یك نفر کشیش که پیشوای آنها بوده باشد و چندین نفر خدمتکار و دوسه‌نفر جنرال موکل و مربی آنها می‌باشند و آنها را درس خواندن و نوشتن و آموختن زبان فرانسه و سایر زبانهای یوروپ دیگر و قاعده و قانون مذهب و ملت خود و آگاهی از جمع امور دنیا و تواریخی که از هرجا دارند و قانون و نظام هر فرقه و هر کرور و نقشهٔ هرولایت و هر مکان و دوزندگی گلها و طرح‌ها در روی پارچه‌های نازك و کلابتون دوزی، از هر چیز و اقسام نقاشی و کشیدن تصاویر و خوانندگی و رقص و نواختن سازها و سایر کمالات و چیزهائی‌که در میان ایشان مرغوب و متداول است می‌آموزند و هریك را که قابل و شایستهٔ هر کاری می‌دانند، به آن کار مأمور می‌دارند.

۱ــ متن: نهار

چندین اطاق و مکان است که به همین نسبت است. در تمامی گردش نمودیم، و ملاحظهٔ آنها را کردیم، بعد در اوطاق وسیعی رفتیم که در آنجا به همین وضع و اساس و معلمها، دختران بزرگان در آنجا بودند. مشخص شد که مادر پادشاه، با جمعی از خدمه‌های خود، در اوطاق جنب این اوطاق آمده و توقف نموده، که صاحبی ایلچی و همراهان او را ملاحظه کرده باشد.

در اینجا صندلی‌ها آورده، صاحبی ایلچی و بزرگان نشستند، دختری در کمال ادب و صباحت کیسه‌ای و کاغذدانی که از ابریشم و مفتول، خود دوخته بود، به رسم هدیه آورده، تعارف به صاحبی ایلچی نمود. بعد قهوه وچای(۱) پیشخدمتان پادشاهی آوردند و صرف نمودند. چون این دخترها، به جمیع کمالات و آگاهی از احوالات عالم آراسته و پیراسته می‌باشند، چند نفر از آنها را نزد صاحبی ایلچی آوردند، و صاحبی تحقیقات از قانون مذهب و ملت و کیفیت نظام هر ولایت و متاعی(۲) که در هرجا بهم می‌رسد و از هر ولایت، چه به عمل می‌آید و تفصیل مهندسی و پاره‌ای از علوم ریاضی و بعضی چیزهای دیگر از آن دخترها نمودند. هریك جواب‌هـای متین مطابق سؤال دادند. مشخص شد که آنها به‌حدی تربیت شده‌اند که از هرجا و هر چیز و هر امر از امور دنیا که شایستهٔ احوال آنهاست، استحضار کامل حاصل دارند. بعد از این فقرات چند نفر از آن دخترها را در حضور صاحبی ایلچی آورده، نشانیدند و صندلی‌ها در زیر پای آنها گذاشته و مشغول نواختن سازهای غریبه شدند.

چند نفر دیگر ایستاده، به‌آئین خود اقسام مقامات را می‌خواندند. اگرچه طریق خواندن و نواختن ساز و رقصیدن آنها منافات کلی با اوضاع ایران دارد. و به هیچوجه مشابهت ندارد. اما باز خواندن و ساز زدن آن دخترها، تأثیر بسیار داشت و خالی از صحبتی نبود. بعد از این، از آنجا برخاسته به‌مکان دیگر رفتیم، ملاحظه شد که تمام این دخترها، در میز نشسته ارادهٔ صرف غذا دارند و خدمتکارهای بسیار مشغول آوردن غذا می‌باشند، و در گردش مشغولند. خدمه و خدمتکاران اینها تمامی از اهل پنج خانه که خانهٔ وضع حمل اطفال حرامزاده است می‌باشند. از آنجا آورده و مشغول خدمت اینها کرده‌اند.

قدری ملاحظهٔ جمعیت و گستردن میز به آن وسعت و نشستن آنها و غذا صرف نمودن و با یکدیگر صحبت داشتن در سر میز آنها را نمودیم. و در مکانی ساعتی توقف شد و مشخص گردید که این اوطاق‌های وسیع کـه در اینجا واقع است هریك مختص امری به جهت آنها می‌باشد. یکی میز خانه و مکان صرف غذاست، و دیگری مکان رقص و بال است. و دیگری مکان بازی و گردش آنهاست. و چندین مکان مختص خواب و استراحت است و چندین مکان مختص تعلیم و تعلم است. هر اوطاقی را مختص کاری و موقعی ساخته‌اند، و قرارداد کرده‌اند. بعد از آنجا به اوطاق دیگر رفتیم. اوطاق بسیار خوش وضع منقحی بود، تصاویر تمامی پادشاهان روسیه را کشیده، در آنجا گذاشته بودند. قدری ملاحظه نمودیم، و به‌مکان دیگر رفتیم.

۱ـ متن: چاهی ۲ـ متن: مطاعی

اسباب و اثاث(۱) نجوم و علوم ریاضی از مقولهٔ اسطرلاب(۲) و کره و سایر ضروریات در آنجا گذاشته بودند که دختران را در آن مکان آورده، درس نجوم می‌دادند. در اینجا کاسه‌پشت(۳) بزرگی که به قد گاوی بنظر می‌آمد! مرده و خشک شده در گوشه‌ای گذاشته بودند. در این مکان‌ها که می‌رفتیم بزرگان و معلمان که‌بودند، تعارفات رسمی وعزت‌و احترامات بسیار می‌کردند. چنین‌فهمیده می‌شدکه چون‌مادرپادشاه هم در این خانه، این روز آمده که در جزو ما را تماشا نماید به آنها حکم می‌نماید که در مراتب احترام سعی تمام بعمل آورده باشند. بهرحال وصف این خانه و تربیت کردن دخترها و آموختن کمالات آنها از حد تحریر و بیان بیرون است. و از قراریکه مشخص و معین شد بالفعل یکهزارو ششصد نفر دختر بزرگ و کوچك و معلم و مربی و عمله در این خانه می‌باشند که بقدر پانصد دختر از آنجمله، دختران بزرگان و اعیان آنها هستند و باقی از اشخاص پدرکشته و سایر خلق می‌باشند که در آنجا تربیت می‌شوند و قاعده این است که از هنگامیکه آنها را به این خانه می‌آورند الی مدت پنج سال شش سال به هیچوجه من‌الوجوه دیگر ازآن خانه‌آمد و شد بجائی نمی‌کنند و بیرون نمی‌روند.

بعد از اینکه هریك به‌قدر مرتبه و استعداد خود از هرچیز مکمل شدند، اگر خواسته باشند از آنجا بیرون روند یا شوهر کرده باشند موقوف به حکم و استحضار مادر پادشاه است. چرا که مؤسس این اساس و این خانه و این‌طریق قانون‌ها، تمامی اوست و اخراجات و خوراك و پوشاك و گذران و مواجب عمله‌جات و یومیهٔ معلمها و خرج ناخوشی و مطلق ضروریات، آنچه بهر اسم و رسم در این خانه ضرور ولازم باشد، تمام از سرکار مادر پادشاه در همهٔ مدت توقف آنها داده می‌شود، تا آنها مکمل از هر چیز بشوند، بعد از تکمیل اگر خواسته باشند رفته شوهر کرده باشند، با اطلاع او رفته شوهر می‌کنند و هرگاه نخواهند بروند در همان خانه معلم اطفال و دخترهای دیگر می‌شوند و توقف می‌نمایند. علاوه براینها هریك از این دخترها که حرفه[ای] از مقولهٔ زر دوزی و نقاشی و کارگاه گلدوزی و سایر صنعت‌ها بهم برسانند و مشغول باشند اجرت علی‌حده(٤) که دخل به‌اخراجات ندارد به‌آنها می‌دهند: و ماه بماه آنها ذخیره می‌کنند، که اگر روزی خواسته باشند بیرون روند و شوهر بکنند، تنخواه معقولی از خود داشته باشند. و معلم کل و صاحب اختیار جمیع این دخترها، و عمله‌جات این خانه زنی است کامل که نام او اولی یانه‌فد زونه‌فان اولربرخ می‌باشد و از جانب مادر پادشاه به جمیع امر و نهی و امورات این خانه مأمور است و نشان جنرالی از پادشاه دارد و به گردن خود بسته است.

در هرجا و هرمکان که صاحبی ایلچی و همراهان می‌رفتند، او همراه بود، و همه جا را نشان به ما می‌داد. و خلقی که بودند او را احترام بسیار می‌نمودند، تا اینکه به همراهی اوجمیع مکان‌های این خانه‌را گردش نمودیم، به‌چند مکان و اوطاق‌های‌دیگر رسیدیم که وضع آنجا پست‌تر از آنچه دیدیم بود. مشخص شد که این مکان‌ها مکانی است‌که زنان بی‌شوهر وپیر(۵) زنان بی‌کس و بی‌کار دربدر، که در این شهر می‌باشند

۱ـ متن: اساس ۲ـ استرلاب ۳ـ متن: کاسه‌پشتی. ٤ـ علاجده. ۵ـ متن: پیره.

به حکم مادر پادشاه جمع کرده به این خانه می‌آورند و خرج و اخـراجات و مطلق مایحتاج به آنها می‌دهند که آنها تکدی ننمایند و ویلان و سرگردان نباشند. و آنها نیز خدمتکار و اسباب و اثاث(۱) و جا و مکان و سرپرستان علی‌حده (۲) دارند که به همین شغل و خدمت مشغول می‌باشند و اجرت و مواجب و خرج گرفته به این امر قیام می‌نمایند.

الحق مادر این پادشاه، زن مخیریست و به آئین خود باعث بسیار بناهای خیر و امورات کلیه در میان طایفهٔ روسیه شده است و آبادی بسیار مکان‌ها را او باعث است و اخراجات بسیار می‌نماید. خلاصه بعد از ملاحظهٔ تمامی اینجا و مکان‌ها، اشخاصیکه در آنجا بودند لوازم تعارف بجای آورده، صاحبی ایلچی معاودت به منزل کردند.

چون مشخص شده بود که مادر پادشاه، آن روز در آنجا بود و آن زن صاحب اختیار آنجا از جانب او بسیار تعارفات و عزت و احترامات کرد، بعد از ورود به منزل صاحبی ایلچی یك طاقهٔ شال رضائی طوسی، به رسم تکلف به جهت او فرستادند. بعد از رسیدن شال بسیار اظهار امتنان کرده و بازیافت نموده بود.

یوم یکشنبهٔ بیست و چهارم: امریکه اظهار آن لازم باشد واقع نبود. و بطریق سایر ایام در منزل توقف و روز به شب رسید.

یوم دوشنبهٔ بیست و پنجم: به اصرار مهمانداران، با همراهان، بتماشای خانه‌ای که در این شهر پتربورغ به جهت وضع حمل و تربیت اطفال حرامزاده، ترتیب داده، بودند رفتیم. این خانه و وضع و اساس و دایه‌ها و خدمتکاران و عمله‌جات و سایر ضروریات به طریق خانه‌ای که در مسکو به جهت اطفال حرامزاده ترتیب شده و کیفیت آن در ایام توقف در مسکو به تفصیل تمام تحریر شده است، می‌بود. و بهمان آئین و همان دستور، اطفال حرامزاده را در اینجا جمع می‌نمایند و هر زن حامله می‌رود و در آنجا وضع حمل می‌کند و آن دایه‌ها و عمله‌جات طفل را گـرفته سرپرستی می‌نمایند و تربیت می‌کنند و اقسام حرفه و کمالاتی که شاید و باید [به‌او] می‌آموزند تا هنگامیکه قرارداد نموده‌اند مرخص می‌نمایند که بهرجا خواهند بروند و بهرشغل که خواسته باشند مشغول شوند و اخراجات و مطلق ضروریات بهمه جهت از سرکار مادر پادشاه داده می‌شود و مغایرت چندانی با خانهٔ مسکو ندارد.

جمعیت معقولی از اطفال کوچك شیرخواره، و بـزرگتر و پنج شش ساله، الی پانزده شانزده ساله، و دایه‌ها و عمله‌جات و معلم‌ها و استادها، در این خانه نیز بودند و اطفال که بحد تکلیف رسیده بودند، از دختر و پسر هریك را به حـرفه‌ای از مقولهٔ نقاشی و خواندن درس و مشق و خیاطی و زردوزی و چکمه‌دوزی و غیره در هرمکان مشغول داشتند و تربیت می‌کردند. و از اتفاقات غریبه اینکه در شب پیش از این روز، بیست و پنج نفر زن و دختر در آنجا رفته و بیست و پنج طفل از خـود وضع حمل کرده و به دایه‌ها داده بودند. و به مکانهای خود معاودت نموده بودند، و همان اطفال نزد دایه‌ها بودند بعد ازملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی، به کنار رودخـانه رفته در آنجا

۱ــ متن: اساس ۲ــ علاحده

کارخانه[ای] بود که شخصی از اهل انگریز به جهت خود برپا کرده بود. ابتدا صاحبی ایلچی را در میان رودخانه در کشتی برده، و در آنجا نشان داد، که خمره‌ای از آهن ساخته و آب کرده، و کورهٔ آتش برپا کرده و چرخی برآن قرار داده که از بخارآتش و آب گردش می‌کرد و کشتی را بدون اینکه باد یا پارو، یا اسباب دیگر براه ببرد راه می‌برد و به‌آسانی تمام بهرجا می‌خواست می‌رفت. و این عمل را تازه خود تصرف کرده بود، که کشتی بدون عمله و باد به‌همان بخار آب و آتش وچرخ حرکت کردن درکمال سرعت در روی آب میرفت، بعد ازملاحظهٔ آن داخل کارخانهٔ اوشدیم. مشخص شد که در اینجا هر آلتی و هر افزاری و هرنوع اسبابی که از آهن و برنج و غیر آن بجهت هر حرفه و ساختن هرچیزی ضرور و درکار است ابتدا این شخص انگریزی که این کارخانه را ساخته، خود در اینجا می‌سازد، و هرکس می‌خواهد از این گرفته به جهت کار خود می‌برد و در اینجا هم همان چرخ و کورهٔ آتش و خمرهٔ آهن آب‌گرم رابرپا کرده است که چرخ‌ها همه از بخار آن گردش می‌نماید، و در سرهر دستگاه و زیر هر چرخ آدمی نشسته مشغول ساختن چیزی می‌باشد. و چرخ‌ها، خـود بخود، گـردش می‌نمایند از چیزهای غریب اینکه هر آلتی به جهت هر چیزی که در کار دارد، قالبی از گل می‌سازد و آهن را به طریق آب در کوره نرم کرده، و آورده در آن قـالب می‌ریزند. آنچه خواسته‌اند، در کمال آسانی و امتیاز ساخته و آماده می‌شود و دیگر احتیاج به‌ساختن دستی‌ندارد. هرچیز شبکه ومنبت هم‌که خواسته باشد بسازند به‌همین‌نسبت قالب ساخته، آهن را آب کرده، در قالب می‌ریزند، ساخته می‌شود.

دیگر ستانهای بلند قد، چیزهای غریب و عجیب، از آهن در قالب ریخته ساخته بودند، و آنجا گذاشته بودند، مذکور می‌نمود که اگر خواسته باشم میتوانم که عمارت و اوطاق از آهن قالبی ساخته و برپا کرده باشم و حال سه سال است که آب کردن آهن را این شخص انگریزی بنا نهاده و در کارخانهٔ خود می‌کند، و آنچه می‌خواهد درکمال آسانی می‌سازد. قیدی و پیچی از آهن یك‌پارچه ریخته بود، و در آنجا برپا داشته بود. و آبی در بالای آن تعبیه کرده، براه انداخته بودکه آن آب جاری می‌شد، و قید(۱) روز بهم می‌رسانید و در زیر آن قید عملی که سابق براین از وجود دویست نفر عمله صورت می‌یافت و به‌اتمام می‌رسید، حال به وجود دونفر آدم به اتمام می‌رسد و در کمال سهولت و آسانی صورت انجام می‌یابد و استاد این کارخانه از اهل انگریز است و این کارخانه را به جهت خود ساخته و ایجادهای تازهٔ بسیارکرده است و اسباب غریبه دراینجا از آهن و امثال آن بسیار ساخته است.

بعد از ملاحظهٔ آنجا و اسباب‌های او، صاحبی ایلچی معاودت به منزل کرده، و این روز نیز به شب رسیده گذشت.

یوم سه‌شنبهٔ بیست و ششم لغایت سه‌شنبهٔ سیم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۲۳۱: امورات اتفاقیه این است که چون لاردکلرك ایلچی بزرگ دولت انگریز، در ایـن روزها از

۱ـ قید = اندازه، مقدار، فرهنگ معین

همراهی پادشاه وارد شهر پتربورغ می‌شد، روزی لاردوالپول نایب او که در آنجا بود، نزد صاحبی ایلچی آمده و معذرت بسیار از بعضی رفتار خود خواسته، روانـهٔ لندن گردید. روزی دیگر لاردکلرك وارد پتربورغ شد و روزی برادران پادشاه نیز وارد شدند، و هر روزه بزرگان و دوستان از مقولهٔ اوروف و جنرال پرتکین و گراف همسایه و دیگران، خدمت ایلچی می‌آمدند و مژدهٔ آمدن پادشاه را می‌دادند، که این چند یوم وارد خواهد شد. و صاحبی ایلچی روزها قدری به درس و مشق انگریزی و پاره‌ای به صحبت کتاب و بعضی اوقات بگردش مشغول بودند و روز به شب می‌رسید. اگرچه این روزها شش هفت ساعت و شب هفده هیجده ساعت می‌بود اما به این نسبت می‌گذشت و دیگر امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود.

یوم چهارشنبهٔ چهارم: بعد از ناهار(۱) رقعه‌ای از نزد لاردکلرك ایلچی انگریز، خدمت صاحبی آوردند که در کمال ادب قلمی نموده بود. که مرا شوق ملاقات شما بسیار است و هر وقت را معین می‌نمایند اعلام دارید که من به دیدن آمده باشم.

صاحبی ایلچی فردا را قرارداد، و جواب رقعهٔ او را قلمی و ارسال نزد او نمودند. این شب جمعی‌از بزرگان در منزل صاحبی ایلچی موعود بودند همگی آمده، غذا صرف کردند و صحبت منحصر به آمدن پادشاه بود.

بعد از اینکه آنها غذا صرف کرده به منزل خود رفتند، صاحبی ایلچی این شب ساعتی به‌رسم بازدید به منزل اوروف رفته او راملاقات کردند، و او لوازم عزت و احترام به‌جا آورده، در آنجا چـای(۲) صرف کرده، معـاودت به منزل نمودند و استراحت شد.

یوم پنجشنبه پنجم: بعد از ناهار(۱) سرآب پرتر انگریز که از جملهٔ دوستان بود خدمت صاحبی ایلچی آمده که الیوم لاردکلرك به دیدن شما می‌آید و مذکور نمود که من از دولت انگریز نایب و سکرتری او شده‌ام. او ساعتی توقف کرده به منزل خود رفت. بعد لاردکلرك به دیدن صاحبی ایلچی آمده، تعارفات رسمی بسیار بجای آورده از هرجا و هر مقوله صحبت در میان بود، و نوید بسیار می‌داد که هرچند از دولت انگریز به‌من حکمی و اشعاری نشده، لکن من در انجام مهام شما به قدریکه توانم و شایستهٔ خود دانم، سعی و کوشش می‌نمایم. بعد از اظهار این مقوله گفتگوها و صحبت‌ها به منزل خود رفت.

صاحبی ایلچی قدری سوار گاریت شده بگردش مشغول شدند. و آن روز میرزا یوسف نایب ایلچی بخارا آمده، خواهش نمود که من اراده دارم که از راه ایران، بسرحد روم رفته باشم. سفارش‌نامه از من به سردار والاتبار ایروان نوشته باشند.

صاحبی ایلچی در این خصوص مکتوبی بسردار کثیرالاقتدار ایروان قلمی وتسلیم او نمودند و او روانه شد. دیگر امری واقع نبود.

یوم جمعهٔ ششم لغایت چهارشنبهٔ یازدهم: اموری که روی داد، به این تفصیل است. روزی بعد از ناهار(۱) صاحبی ایلچی به‌رسم بازدید به‌خانهٔ لاردکلرت ایلچی انگریـز

۱ــ متن: نهار ۲ــ متن: چاهی

رفتند. در آنجا خود و زن و دختران او و اهالی انگریز که حضور داشتند اقسام عزت و احترام و تعارفات رسمی بجای‌آورده، و صاحبی ساعتی درآنجا توقف و معاودت‌نمودند. روزی پاره‌ای نوشتجات از جانب سردار تفلیس به جهت صاحبی ایلچی آوردند که بعضی وقایع را قلمی نموده بود از جمله توقف موکب همایون شاهنشاهی را در خراسان تحریر کرده بود بعد از مطالعهٔ آنها از جانب لارد کلرك یکی از بزرگان انگریز آمده وعده ضیافت شب را از ایلچی خواست. قدری از شب گذشته سوار گردیده، به خانه او رفتند.

بعد از معاودت، از وضع و اثاث(۱) و خانه و دستگاهی که او به جهت خود برپا کرده و میزی که گسترده بود، و اسبابی که در آنجا چیده و آماده کرده بود، بیانی می‌نمود که ثانی دستگاه و اساس سلطنت است، و چندان مغایرتی با وضع پادشاه آنهـا ندارد، و این دستگاه و اساس را که برپا کرده بیشتر جهت این است که سالی دوازده هزار تومان مواجب، و دوازده هزار تومان به جهت اخراجات از دولت انگریز به جهت او مستمر و برقرار است. که تسلیم او مینمایند و به‌علاوه اخـراجات ضیافت و بعضی تعارفات دیگر هم، که از او نسبت به‌هرکس و هرجا روی‌دهد، از دولت داده میشود. و دخلی به مواجب و اخراجات او ندارد، و اسباب میز اعم از طلا و نقره و پـاره‌ای چیزهای دیگر نیز از دولت انگریز به او داده شده، این است که او هم این وضع و سامان را برخود چیده است.

ازجمله خانهٔ نشیمن خودرا سالی دوهزار تومان‌کرایه میدهد. سایر اثاث(۱) آن‌را از این قرار میتوان قیاس نمود که در آن خانه از مقولهٔ آینه و تصویر و صندلی وکرسی و میز و چهل‌چراغ‌ها و شمعدان‌ها و اسباب‌های طلا و نقره چه‌قدر و به چه مرتبه است.

باری روز دیگر لارد موصوف، با زن و دختران خود و چند نفر دیگر زنـان و مردان انگریز به منزل صاحبی ایلچی آمده، خواهش ملاحظهٔ فیل‌ها را نمودند، وصاحبی ایلچی را برداشته به اتفاق بر فیل‌خانه رفته، ساعتی به ملاحظهٔ آنها مشغول و معاودت نمودند. و این روز زن پادشاه که همراه او بود، وارد پتربورغ گردید.

مادر پادشاه آدمی نزد صاحبی ایلچی فرستاد. خبر ورود زن پادشاه، و مژدهٔ آمدن پادشاه را آورده صاحبی ایلچی اظهار رضامندی و خوشنودی بسیار نمودند، و او به‌منزل خود رفت. شبی از شبها در خانهٔ بالیور انگریز صاحبی ایلچی موعود بودند، در آنجا رفتند لاردکلرك و زن و دختران او نیز در آنجا حضور داشتند. و تعارفـات رسمی دوستانهٔ بسیار بجا آورده بودند. دیگر امریکه تحریر آن لزومی داشته باشد واقع نبود.

یوم پنجشنبهٔ دوازدهم: بعد از ناهار(۲)، صاحبی ایلچی قدری سوار کاریت شده، گردش نمودند. و بعد از معاودت چند نفر از بزرگان روس به دیدن آمـده، ساعتی مشغول صحبت بودند و به منزل خود رفتند. پاسی از شب گذشته، مشخص گردید که پادشاه روس بدون اطلاع همه‌کس در عین بی‌ساخته‌گی به تنهائی وارد پتربورغ و به خانهٔ خود رفته. چون قاعده این است که در هر اوقات که پادشاه در شهر پتربورغ است، علم سفیدی که به نشان قراقوش آن را دوخته‌اند، در بام خانهٔ پادشاه برسرپا می‌نمایند و

۱ـ متن: اساس ۲ـ متن: نهار

هروقت حضور ندارد، آن را برمیدارند.

طلوع صبح صاحبی ایلچی آدمی فرستاد که ملاحظه نمایند. خبر رسانیدند که علم برپا شده است، مشخص شد که پادشاه بی‌خبر وارد گردیده، قدری از روز گذشته ملاحظه نمودیم که جوانی بلند قامت و نیکو صورت با شأن و شوکت تمام یکه و تنها از روی سنگ بند خیابان کوچهٔ درب منزل ما عبور می‌نمایند و درشکه دواسبه‌ای، یك نفر آدم را عقب او می‌کشد، و لباس به‌طریق تمام خلق اروس بلاتفاوت دربر دارد. مشخص شد که پادشاه است، و پیاده قدری می‌خواهد راه رفته باشد.

صاحبی ایلچی از دیدن او و این‌طریق، بی ساخته‌گی براه رفتن و شب هنگام بدون اطلاع خلق به خانهٔ خود آمدن حیرت نمودند و پادشاه از آن راه عبور نمود. هرکس که به او می‌رسید به آئین خود کلاه برداشته تعارف می‌کرد، و او هم با هرکس برخورد نمی‌نمود، تا اینکه معاودت به خانهٔ خود نمود. چون فیمابین تمامی یوروپ از فرانسه و اروس و انگریز و پروس و سایرین عهدی و دوستی واقع شده بود که تمامی با یکدیگر یك‌جهت و متحد باشند، و ناپلیان هم از میان برداشته شده بود، و قرال قدیم فرانسه را از انگریز آورده در پاریس پادشاه کرده بودند. به جهت شادیانهٔ این‌وقایع، همین روز به حکم پادشاه ذیجاه، یکصد و یك‌توپ در شهر پتربورغ انداختند و مردم به عزت و شادی مشغول بودند.

صاحبی ایلچی را نیز در این روز به جهت ورود پادشاه، سروری در خاطر راه یافته بود. و آن روز را بخوشوقتی به شب رسانیدند.

یوم جمعهٔ سیزدهم لغایت جمعهٔ بیستم: تفصیل امورات وقوعی این است که یك‌روز، ده طاقهٔ شال وسط، و یکهزار تومان وجه نقد، به سید کاظم، تاجر گیلانی داده شد و موازی ده طاقهٔ شال رضائی دور بوته و سلسلهٔ فرد اعلا از مشارالیه گرفته شد که ضمیمهٔ هدایای پادشاهی شده باشد.

روز دیگر به علت وفور سردی هوا و کثرت برف ویخ صاحبی ایلچی قدغن نمودند که به جهت هریك فیل‌ها یکزوج چکمه(۱) دوخته و سرانجام کرده باشند که هنگام بردن هدایا و فیل‌ها از شدت سرما آسیبی به آنها برسد.

روز دیگر پرنس لیوجین، از جانب پادشاه، نزد صاحبی ایلچی آمده، حال‌پرسی کرده، و نوید بسیار درباب محبت پادشاه نسبت به صاحبی داد و قدری صحبت داشته، به منزل خود رفت.

دیگر این روزها، مکرر بزرگان روس و انگریز نزد صاحبی ایلچی، بسیار آمدو شد می‌نمایند و امر دیگر واقع نبوده که تحریر آن لازم باشد.

یوم شنبهٔ بیست و یکم: بعد از ناهار(۲) گراف نسل رود، وزیر پادشاه، به دیدن صاحبی ایلچی آمده و از جانب پادشاه پیغامات متعارفانه و تواضعات مشفقانه آورده و اقسام دلجوئی و تعارفات رسمی‌کرده بعد مذکور نمود که چون فردا که یوم یکشنبه است عید کبیر پادشاه ماست، و شب جمیع بزرگان واعزه و اعیان وایلچیان تمام یوروپ

۱ـ مج: کلیچه ۲ـ متن: نهار

که در پتربورغ می‌باشند، در خانهٔ پادشاه موعود هستند، پادشاه را از وفور رأفت و محبت با شما منظوراین است که این شب، شما هم به رسم تبدیل به خانهٔ پادشاه‌آمده باشید وموعود باشید و پادشاه را ملاقات نمائید. بعد از این فقرا تـ‌یك هفتهٔ دیگر پادشاه حکم خواهد فرمودکه شما روانهٔ خارج شهر پتربورغ گردیده باشید و مجدداً با اساس و دستگـاه استقبال و عزت و احترام هرچه تمامتر، به شهر پتربورغ، داخل شده باشید، و با اساس تمام به دربار پادشاهی آمده باشید.

صاحبی ایلچی نظر به اظهار رأفت و محبت پادشاهی قبول نموده، وعده دادندگراف نسل‌رود وزیر از قبول این مطلب خوشنود گردیده، به دربار پادشاهی معاودت نمود. بعد از ساعتی لاردکلرك ایلچی بزرگ دولت انگریز از جانب پادشاه نـزد صاحبی ایلچی آمده و به علت قبول امر مذکور بسیار اظهار رضامندی و خوشنودی پادشاه را از صاحبی ایلچی نموده وصحبت بسیارازهرمقوله داشته به‌منزل خودرفت. بعدچند نفردیگرازبزرگان روس به تواتر آمده هر یك مذکورنمودندکه پادشاه بسیارازشما راضی وخوشنودگردیده، و این‌طریق وعده خواستن او به خانهٔ خود و قبول کردن شما بسیار به‌جا و به‌موقع اتفاق افتاده و مزید محبت و رأفت او نسبت به شما خواهد شد.

یوم یکشنبهٔ بیست و دویم: که عید کبیر پادشاه بود بعد از ناهار(۱) صاحبی ایلچی قدری گردش در منزل نموده و پاره‌ای مطالعهٔ کتاب کرده، قلیلی از شام‌گذشته به وضعی که شایست و بایست خود را آراسته گردانیدند.

مهمانداران آمدند با اتفاق آنها و همراهی همراهان و چند نفر ایتام سوارگردیده، به خانهٔ پادشاه رفتند، درب خانهٔ پادشاهی‌که رسیدند، جمعی ازخدمتکاران سرای پادشاهی شمع‌های کافوری در دست گرفته سر راه آمدند. تا اینکه از پله‌ای چندگذشته داخل خانه شدیم. جمیع کثیری از بزرگان و اعزه و اعیان و باشیان به رسم استقبال، سر راه صاحبی ایلچی آمده لوازم عزت و احترام به جای آوردند و همه‌جا در اطراف صاحبی ایلـچی می‌رفتند، تا داخل اوطاقی از خلوتهای پادشاهی شدند. چون پادشاه خود تنها در اوطاقی جنب همین اطاق می‌بود، به‌قدر سه‌چهار دقیقه، صاحبی ایلچی دراینجا توقف نمودند. درب اوطاق بازشد، نسل رود وزیر و بزرگانی‌که بودندبه صاحبی ایلچی اظهار نمودندکه‌داخل شوید.

صاحبی ایلچی داخل شدند، پادشاه تنها در آنجا ایستاده بود. واحد دیگر در آنجا نبود و داخل نشد، صاحبی ایلچی که شرفیاب شدند، لوازم تعظیم و تکریم بجا آوردنـد. پادشاه قدری پیش آمده دست صاحبی ایلچی را به دست خود گرفته، به زبان انگریـزی ابتدا درمقام استفسارصحت ذات همایون صفات شاهنشاه عالم‌پناه ونواب اشرف والا برآمده صاحبی ایلچی به وضعی‌که لازم می‌دانست جواب بیان‌کرده، بعد پادشاه به صاحبی ایلچی فرمودکه البته این معنی بر پادشاه جمجاه ایران ظاهراست‌که باعث دعوا ومنازعه با دولت ایران ما نبوده‌ایم و درعهد پدرمن‌آغاز منازعه‌شد، وحضرات‌گرجی باعث شدند، وماهمیشه طالب دوستی و اتحاد با آن دولت بودیم، صاحبی ایلچی جواب عرض کردکه للّه‌الحمـد

۱ــ متن: نهار

در عهد شما اساس دوستی و یك جهتی فیمابین دولتین علیتین محکم و استوار گردیده، پادشاه را از این جواب بسیار خوش آمده، نویدها و وعده‌ها می‌داد، و به صاحبی ایلچی اظهار دلجوئی و رأفت و محبت بسیار کرده، فرمود که البته در این روزها کریل که چاپار بوده باشد روانهٔ دولت علیه ایران کرده باش و مراتب دوستی و محبت و یك‌جهتی ما را به پادشاه جمجاه خود عرض‌کن، بعد از این فقرات پادشاه بیان فرموده، که ناپلیان مصدر خرابی بسیاری [از] ولایات و برطرفی خلق گردیده، و عاقبت خود تمام و دولت او منقرض شد.

صاحبی ایلچی جواب عرض‌کرد که هر کس از حد خود تجاوز کند و دست تعدی به خانه و مال دیگری دراز کند دور نیست که زمان دولتش منقرض و شیرازهٔ سلطنتش منقطع‌گردد، پادشاه قدری تأمل فرموده، تصدیق نمود، و بعد صاحبی ایلچی را نوازشات گوناگون و تلطفات از حد فزون‌کرده، نوید و وعده‌های زیاد داده، صاحبی ایلچی را مرخص و حکم نمود که باید به دیدن زن و مادر و برادران پادشاه رفته باشند. صاحبی ایلچی از خدمت پادشاه مرخص و ازاوطاق بیرون آمدند، واین تکلمات وجواب سئوال‌ها در این شب لاغیر فیمابین پادشاه و صاحبی ایلچی روی داد. احدی حضور نداشت مگر دو غلام سیاه‌که در [جلو] در(۱) ایستاده و در(۱) اوطاق‌را بسته بودند، اما اواز تکلم ایشان مسموع می‌شد، بعد از اینکه صاحبی ایلچی از آن اطاق بیرون آمدند، پادشاه همراهان صاحبی ایلچی را نزد خود طلبیده، حقیر و میرزا عبدالحسین با یك نفر دیلماج که در خدمت صاحبی ایلچی بود، داخل آن مکان شدیم، بعد از تعظیم و تکریم پادشاه، قریب به ما آمده به زبان اروسی در مقام تحقیق و استفسار احوال ما بر آمد و پرسید که چگونه ایام برشما در اینجا می‌گذرد، و مکان و منزل شما چه نوع است و ما بسیار طالب این معنی می‌باشیم که برایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران، و همراهان او، در این مملکت از هر جهت ایام به خوشی گذشته باشد. وپارهٔ نوازشات دیگرفرموده، ما هم لوازم شکرگذاری الطاف او را بجای آوردیم و مرخص نموده، از آنجا بیرون آمدیم، گراف استال‌که اعظم بزرگان است، با جمعی از بزرگان دیگر نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهار نمودند که به دیدن زن پادشاه رفته باشیم. آنها و صاحبی ایلچی و همراهان به مکان زن پادشاه رفتند. در آنجا به‌همین نسبت به قدر دوسه دقیقه توقف، و بعد صاحبی ایلچی را به فرده، خواسته داخل اوطاق زن پادشاه شدند.

زن پادشاه سر وگردن وآغوش خود را به مروارید درشت والماس وپارهٔ جواهرات دیگر زینت کرده بود و در آنجا ایستاده بود. صاحبی ایلچی که داخل شدند، چون زبان انگریز و لسان فرانسه را خوب تکلم می‌کرد، پیش آمده دست خود را به دست صاحبی ایلچی داده و به زبان انگریزی با صاحبی ایلچی در کمال رأفت و مهربانی تکلم کرده و استفسار احوال ایشان را نموده و هر قسم دلجوئی ونوازش‌که لازم بود به عمل آورده، صاحبی ایلچی بیرون آمدند. حقیر و میرزا عبدالحسین را احضار کرده، رفتیم بعد از تعظیمات رسمی پیش آمده، دست خود را به دست ما داده و ما بوسیدیم. و او اظهار محبت و نوازش بسیارکرده، بیرون آمدیم. و به همان نهج بزرگان با صاحبی ایلچی

۱ــ متن: دوب

همراهی نمودند، تا به مکان توقف مادر پادشاه رفتیم. او هم ازهرمقوله جواهرات بسیار، خاصه مروارید درشت و الماس، زینت سر و بر آغوش و گردن خود کرده بود و ملاقات او هم بدون تغییر به وضع ملاقات زن پادشاه واقع شد.

و ازآنجا بیرون آمده، بمکان برادران و همشیره‌های پادشاه رفتیم، وهریك‌آنهارا به‌قسمی‌که شایسته بود ملاقات کرده هرکدام که زبان انگریزی را آموخته بودند با صاحبی ایلچی تکلم می‌نمودند و تمامی ایشان عزت و محبت و احترام بسیار نسبت به صاحبی ایلچی به عمل آوردند. بعد از فراغ از این فقرات، به اتفاق همگی همراهان به اوطاقی که محل رقص و مکان بال می‌گفتند رفتیم اوطاقی است بسیار وسیع سقف و دیوار و اطراف آن تمام منقش، تصویرات بسیار و آینه‌های بلندقد، و چهلچراغ‌های طلا و نقره، و شمعدانها و هر مقوله اثاث و اسبابی که آئین ایشان است درآنجا بی‌حد وبسیار می‌بود. و تقریباً به قدر سه چهار هزار شمع کافوری در تمامی اطراف در شمعدانها و چهلچراغها می‌سوخت، کثرت بسیاری از زنان و دختران تمام بزرگان و مردان ایشان در آن مکان بود، و هریك از زنان و دختران به قدر حال الماس و جواهرآلات بسیاری از هر چیز و هر مقوله زینت برودوش و زیب‌گردن وآغوش خود ساخته، به آئین خود لباس‌های لطیف پوشیده، سر تا حد پستان باز و آهنگ رقص و عشرت بر خود ساز کرده بودند و مردان نیز در آنجا گردش می‌نمودند. صاحبی ایلچی که وارد آن مکان شدند، تمامی زن و مرد ایشان نزد صاحبی ایلچی آمده، بعضی به زبان انگریزی پاره‌ای به لفظ اروسی تعارفات و تواضعات رسمی به جای می‌آوردند. در آنجا قدری توقف و با آنها گفتگو و صحبت در میان داشتند، که آثارآمدن پادشاه ظاهر گردید. صاحبی ایلچی در مقابل آن دری(۱) که پادشاه وارد می‌شد ایستادند و تمامی آن زنان و مردان ،به نظامی‌که دارند ایستاده شدند. ابتدا به قدر یکصد نفر از بزرگان و باشیان که تمامی لباس آنها کلابتون و پولك‌دوز است پیش پیش آمدند، بعد پادشاه دست مادر خودرا دردست گرفته، وارد و در[جلو] در(۲) اوطاق ایستاده شد و کلاه از سر برداشته در دست گرفته، تعارف و برخوردی به تمام اهل آن مجمع نمود. و پیش آمد و از عقب آن، زن پادشاه و همشیره‌های او و دامادها که تازه از هر قرال به جهت گرفتن‌آنها آمده بودند وارد آن مکان شدند. تمام خلق نیز تعظیم و تکریم به جای آوردند. بعد از ورود، پادشاه ابتدا دست مادر خود را گرفته و به آئین خود به گردش و رقص مشغول گردید.

جمع کثیری سازنده و نوازنده، در مکان علی‌حده(۳) که در بلندی واقع بود مرئی(٤) نبود کتاب‌ها و شمعدان در پیش روی خود گذاشته و هریك سازی به ترکیب غریبی در دست گرفته و ملاحظهٔ کتاب می‌کردند. و از روی‌کتاب ساز و نوا می‌نواختند. پادشاه قدری‌که با مادر خود رقص وگردش نمود، بعد نزدیك یك یك زنان و دختران بزرگان که در آنجا حضور داشتند آمده و دست هریك را در دست‌گرفته و مشغول رقص وگردش می‌شد و بزرگان و اعیان و ایلچیان و سایرین‌که در آنجا حضور داشتند نیز هر یك دست هر زنی را که خواسته می‌گرفتند و رقص می‌کردند. و بعضی هم دست زن و مادر و خواهرهای پادشاه راگرفته رقص و گردش می‌نمودند. و در بین رقص وگردش

۱ـ متن: دربی ۲ـ متن: درب ۳ـ متن: علاحده ٤ـ متن: مرعی

چندین دفعه پادشاه و زن و مادر و خواهرهای پادشاه و برادران او به تواتر نزد صاحبی ایلچی آمده هر یك نوازشی تازه و اظهار محبت و رأفت بی‌اندازه می‌نمودند، و به زبان انگریزی و اروسی با صاحبی ایلچی صحبت‌ها می‌داشتند و همهٔ مردم در آنجا به عیش و طرب و رقص و صحبت مشغول بودند.

چون صاحبی ایلچی به علت بسیاری کثرت و جمعیت و رقص کردن آنها و ایستادن، طالب اندك استراحتی بودند، بعد از مدت زمانی از آن مکان به مکان دیگر رفته، که فی‌الجمله استراحتی حاصل شود، و ساعتی نشسته باشند. وارد این مکان که شدند، مشخص شد که این اوطاق اوطاقی است که در هنگام دیوانخانه نشستن، پادشاه در آنجا آمده در روی تخت می‌نشیند و مردم به دربار او حاضر می‌شوند.

وسعت و زینت این اوطاق ازحد قیاس بیرون است. دراطراف آن ستان‌های بلندقد قوی‌هیکل از سنگ مرمر تراشیده و منقش کـرده، نصب کرده‌انـد. و تمام سقف آن را تصاویر فرنگی به اقسام مختلف کشیده‌اند. چهلچراغهای طلا و نقرهٔ متعدد آویخته‌اند، شمعدان‌های بسیار بزرگ، از هر قسم و هر مقوله، در اطراف چیده و گذاشته‌اند. تخت پادشاهی در صدر اوطاق گذاشته شده، قدری اطراف تخت را به ترکیب خاص ازکف‌زمین بلند کرده‌اند. و تنقیه و زینت و وسعت این اطاق بسیار است.

صاحبی ایلچی که وارد شدند ملاحظه شد که دراینجا صندلی‌ها گذاشته شده وبسیاری از بزرگان و اعیان و زنان، جوقه جوقه نشسته قمار می‌بازند. و بازیها می‌کنند و قمار‌ـ بازی هم در میان این طایفه عموماً شیوع غریبی دارد. وکم کسی یافت می‌شود که شبـی و روزی مشغول قماربازی نشود. برد و باخت فیمابین آنها بسیار اوقات، چهل پنجاه‌هزار تومان اتفاق افتاده، مذکور می‌شد که یکی از اکابر و اعیان آنها دولت بی‌نهایتی داشتـه، شبی به قماربازی مشغول می‌شود، و تمام دولت خود را می‌بازد و باز برسر اثاث (۱) البیت و خانه بازی می‌کند آنها را [نیز] می‌بازد، باز بر سر زن خود بازی می‌کند آن را هم می‌بازد، حریف زن و مال و خانه و اسباب را تصرف می‌کند. آن شخص از وفـور غصه، یك روز بعد برطرف می‌شود. این معنی به عرض پادشاه می‌رسد، قدغن می‌شود کـه بازی قمار را موقوف دارند. بنابراین حال قلیل احتیاطی می‌نمایند، لکن باز شیوع کامل دارد، و بسیار ملاحظه و شنیده شده که دو نفر آدم در یك روز یا یك شب ده هـزار تومان، پنج هزار تومان، دو هزار تومان، کمتر بیشتر برد و باخت کرده‌اند. خلاصه بعد از ملاحظهٔ آنها صاحبی ایلچی در مکانی قرار گرفتند چون قاعده این است که در این قسم شبها کـه در هر جا اساس ضیافت و رقص برپا می‌شود، و مـردم جمـع می‌شوند، پیشخدمتان قهوه و چای (۲) و بعضی شربت‌های دیگر در مجموعه و فنجان‌ها کرده ودر میان خلق گردش می‌کنند، هرکس ازرن و مرد، هرچه میل دارد برداشته صرف می‌نمایند. و بسیاری شیرینی‌آلات و میوه و پارهٔ چیزهای دیگر، نیز در ظروف کرده به اطراف خلق گردش می‌نمایند. هرکس هرچه خواهد برداشته صرف می‌نمایـد. در آنجا قهوه و چای (۲) به جهت صاحبی ایلچی آوردند، وصرف کردند. پادشاه و مادر خود نیزوارد این

۱ــ متن: اساس ۲ــ متن: چاهی

مکان شدند، و نزد پیشخدمتان رفته، قدری شربت و آبلیمو صرف نموده، نزد صاحبی ایلچی آمدند و پادشاه به‌زبان انگریزی باز تعارفات و نوازشات و دلجوئی بسیار به‌صاحبی ایلچی‌کرده، ایشان هم جواب‌های متین می‌دادند. و او گذشته مادر پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده به زبان اروس اظهار محبت و مهمان‌نوازی بی‌نهایت با ایشان‌کرده، بعد مجدد عود به مکان رقص نمودند. صاحبی ایلچی در همین اوطاق بودند.

بزرگان وزنانی‌که دراینجا حضور داشتند، هریك نزد صاحبی ایلچی آمده تعارفات به جای می‌آوردند، تا اینکه هنگام صرف غذا شد. پادشاه و مادر و متعلقان او، و صاحبی ایلچی و سایر مردم به اوطاق میزخانه رفتند. آنجا مکانی است که وسعت آن زیاد ازبعضی مکان‌های دیگر است، و تمام اطراف آن اقسام درخت مرکبات و گلها و ریاحین بسیار در صندوق‌ها و کلوك‌ها در میان‌گل گذاشته چیده‌اند. و نارنجستانی برپا کرده‌اند و میزهای متعدد دو سه فقره گسترده بودند، و اسباب طلا و نقره و بلور و بارفطن و شمعدانها به آئین خود در بالای میزها گذارده بودند. و در چهلچراغها و شمعدان‌ها و اطراف آن مکان به قدر سه چهار هزار شمع‌کافوری روشن‌کرده بودند. یکی از آن میزها که خاصهٔ پادشاه و اندك از سایر آنها کوچك‌تر بود، صاحبی ایلچی را نشان داد درصدرآن درمکانی که پادشاه خود می‌نشست نشانیدند و اطراف صاحبی ایلچی زن و همشیره‌های پادشاه و شوهرهای آنها که از قرال‌های فرنگ آمده بودند که آنها را تزویج نمایند، نشستند و لاردکلرك ایلچی بزرگ دولت انگریز و چندنفر بزرگان و دو سه نفر زنان ایشان نیز در سر همین میز نشستند، و قرارگرفتند. سایر زنان و مردان هر یك در سر سایر میزها به جا و مکانی که شایستهٔ آنها بود رفته نشستند و مشغول صرف غذا شدند، پادشاه و مادر او، در جائی توقف نکرده در میان راه می‌رفتند، و ملاحظه می‌کردند. به قدر پنج شش دفعه در بین صرف غذا، پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده و دست در سر دوش صاحبی ایلچی گذاشته و اظهار محبت و رأفت و تکلیف صرف غذا نموده و مذکورکرد که شراب صرف نمائید.

صاحبی ایلچی جواب‌گفتند که: صرف شراب آئین ما نیست و نخواهم خورد. پادشاه حکم کرد بیر انگریزی که آب‌جو است به جهت صاحبی ایلچی آوردند. و تکلیف صرف کردن نمود، صاحبی ایلچی صرف ننمودند و پادشاه مذکور فرمودند که شما خاطر جمع دارید که دریك هفتهٔ دیگر من اساس و دستگاهی به جهت استقبال شما برپا خواهم نمود که تا این زمان چنین عزت و احترامی به جهت احدی در هیچ جا واقع نشده باشد. و کسی نکرده باشد. این شب شما مهمان می‌باشید و هنوز به رسم ایلچی بزرگ بودن، من شما را ندیده‌ام، این قسم نوازشات بسیار می‌نمود. و هم چنین مادر پادشاه، چندین دفعه نزد صاحبی ایلچی آمده، هر چیز را تکلیف خوردن می‌نمود واظهار محبت ومهمان‌نوازی می‌کرد. به همین طریق پادشاه و مادر او گردش می‌نمودند و خلق را تکلیف صرف غذا می‌کردند. تا اینکه همگی غذا صرف‌کرده، از آن مکان برخاسته(۱)، به مکان اول که محل رقص و بال بود آمدند.و در آنجا به طریقی که پیش تحریر [شد] قدری دیگر زن

۱ـ متن: برخواسته

و مرد و تمامی آنها رقص کرده، ساز و نوا می‌نواختند. بعد از یك دو ساعت دیگر که هنگام رفتن مردم شد، صاحبی ایلچی از [حضور] پادشاه مرخص گردیده، با همراهان و مهمانداران معاودت به منزل کرده، استراحت نمودند. اگرچه بزرگی و وسعت و اساس و زینت و وضع این خانهٔ زمستانی پادشاهی به تفصیل تمام در روز ملاحظهٔ ارمیتاج که ملحق به همین خانه و اساس و دستگاه پادشاهی و بعضی چیزهای غریبه از هر جا و هر قسم در آنجا بود، تحریر شده است، ودیگر در این مقام مکرر نخواهد شد. اما همین‌قدر تحریر می‌شود که در این شب از قراری که تحقیق شد و به وضوح پیوسته بود، بیست و هفت هزار شمع کافوری در اوطاقها و مکان‌های آن(۱) روشن شده بود، سوای طبقات زیر و راه‌روها. مذکور می‌کردند که شبی مجلس مسخرات(۲) در این خانه برپا بود بیست و چهار هزار آدم در آنجا بودندکه نوشتهٔ مرخصی دخول در دست داشتند، سوای خدمه و اشخاصی که بدون نوشته در آنجا بودند. به علاوهٔ اینها نیز به قدر چهار پنج‌هزار نفر کشیك‌چیان که همیشه در این مکان در اوطاق و جاها مشغول کشیك هستند، نیز می‌بودند. چنانچه این شب هم از سپاه کواردی که بهترین و زبدهٔ سپاه روس است و تمامی بلند قامت و با هیأت و با لباس رنگین شمشیر های برهنه در دست گرفته و بعضی تفنگهای صف‌شکن نیز در دست دارند، به قدر چهار پنج هزار نفر در اینجا به نظر آمد.

الحق اساس سلطنت و دستگاه شاهی این پادشاه، از هر جهات نسبت به سایر قرال‌ها برتری تمام دارد. و در این اوقات انتظام کلی به همرسانیده است.

خود پادشاه جوانی است بلند قامت و با شأن وشوکت و بسیار خوش‌رو وخوش کلام همیشه با تبسم تکلم می‌نماید، اما با وجود اینکه مدت چهل سال از سن او بیشتر نگذشته فی‌الجمله ضعف باصره و ثقل(۳) سامعه بهمرسانیده، عینك بزرگی در دست دارد، و دایم در او می‌نگرد وهر که را می‌خواهد ازروی آن ملاحظه می‌کند ومی‌طلبد وتکلم می‌نماید و هرکه او را جواب می‌گوید. لازم است که اندك به آواز بلند جواب گفته باشد، تا خوب بشنود.

با این‌همه دستگاه واساس سلطنت به‌طریق سایر خلق لباس می‌پوشدکه به‌هیچ‌وجه مغایرت ندارد.

مگر نشانی که به گردن و سینهٔ خود آویزان کرده که از آن(٤) شناخته می‌شود که پادشاه است، والا در سایر اوضاع ظاهری فرقی با عاملهٔ خلق ندارد و بسیار بی‌ساخته و بی‌تکبر است. چنانچه در هر اوقات که درکوچه وراه وخانه‌ها به تنهایی گردش می‌نماید و به راه می‌رود زنان و مردان به‌محض شناختن او(۵) تعظیم و تکریم کرده، تعارف می‌نمایند. او هم دقیقه‌ای ایستاده، حال‌پرسی از آنها می‌نماید و تعارف می‌کند و به راه می‌رود. ازاین است که تمام خلق روس اورا پرستش می‌نمایند وخدای ثانی خود می‌دانند. به هر حال به علت وفور رأفت پادشاه، ومحبت کسان اونسبت به صاحبی ایلچی، و وعده‌ها و نویدهائی که می‌دادند، قدری امیدواری به جهت همگی ما به هم رسیده، بعد ازمعاودت به منزل در عین خوشحالی استراحت نمودیم.

۱ـ متن: او ۲ـ متن: مصفرات ۳ـ متن:؟ سقل ٤ـ متن: او ۵ـ متن: آن

یوم دوشنبهٔ بیست و سیم: بعد ازناهار(۱) چند نفر از بزرگان و دوستان صاحبی ایلچی به دیدن آمده از هر جا صحبت می‌داشتند، تا اینکه گفتگو در باب هدایای پادشاهی در میان آمد، صاحبی ایلچی به وضعی که می‌دانستند تفصیل آنها را بیان‌کردند. آنها مذکور نمودندکه هرگاه از جانب شاهنشاه عالم‌پناه ایران، نشان مرصعی که نشانهٔ زیادتی دوستی و یکرنگی است ضمیمهٔ این هدایا می‌بود بسیار به جا و به موقع بود.

صاحبی ایلچی از مفاد کلام ایشان چنین یافتند کـه گاه باشد از دولت اشاره‌ای در این باب شده باشد، وافسوس می‌خوردند که کاش نشانی از شاهنشاه جمجاه همـراه داشتیم و ضمیمهٔ هدایا می‌نمودیم. بعد از زمانی آنها به منزل خـود رفتند، و صاحبـی ایلچی قدری گردش نموده آن روز به شب رسید و امر دیگر واقع نبودکه تحریر شود.

یوم سه‌شنبهٔ بیست و چهارم: بعد از ناهار(۱) وملاحظهٔ درس و مشق انگریزی، صاحبی ایلچی قدری گردش نمودند. این شب در خانهٔ لاردکلرك، ایلچی بزرگ دولت انگریز موعود بودند. ساعت پنج از ظهر گذشته روانهٔ آنجا شدند. به ورود خانهٔ او، لارد مذکور با جمعی از بزرگان انگریز سر راه آمده، لوازم عزت و احترام به جای آورده، داخل خانه شدند. در آنجا به قدر دویست نفر بزرگان و اعیان روس و ایلچیان همهٔ قرال‌ها که درپتربورغ بودند، حضور داشتند، همگی رسم تعارف و احترام‌با صاحبی‌ایلچی به جای آورده، ساعتی نشسته به صحبت مشغول و بعد در سر میز که مکان صرف غـذا می‌باشد رفتند. لارد مذکور میزی گسترده بود در کمال آرایش و آراستگی، اسباب طلا و نقره وظروف بلور و بارفطن و شمعدان‌ها و چلچراغها و گلدان‌ها، در روی میـز چیده و گذارده بود، و اساسی برپا داشته بود، که بدون اغراق چهل پنجاه هزار تومان قیمت آن اسباب به نظر می‌آمد و از مأکولات آنچه به آئین ایشان به خاطر می‌رسید در آنجا موجود و آماده ساخته بود. تمامی خلق [حاضر] بر سر میز نشسته، ظروف و اسباب طلا و نقره، نزد هر یك گذاشتند و مشغول صرف غذا وصحبت بودند، تااینکه مدت زمانی گذشت و غذا صرف کرد. بعد از آنجا برخاسته به مکان اول رفتند. در آنجا ساعتی توقف کرده، معاودت به منزل نموده، استراحت کردند.

یوم چهـارشنبهٔ بیست و پنجم لغـایت جمعه بیست و هفتم: در منزل بـه سر می‌بردیم و امری‌که توان تحریر نمود واقع نبود. روزی صاحبی ایلچی قدغن نمودندکـه بیدق شیر و خورشیدی از پارچهٔ ممتاز، سرانجام کرده باشندکه هنگام برپاکردن اساس استقبال، همراه باشد و به نحو فرمودهٔ ایشان، کارکنان سعی در اتمام آن نموده، بیـدق بسیار خوب ممتازی سرانجام و آماده نمودند. دیگر امری روی نداد.

یوم شنبهٔ بیست‌و هشتم: بعد ازصرف ناهار(۱) گراف نسل‌رود وزیر وکنیارسالهقف که پرنس و عملهٔ بزرگان و صاحب چندین نشان بود و جنرال نکری دیلماج که از اهل کریك است و حال به علت دیلماجی اعتبار بسیار در اینجا به هم رسانیده، به دیدن صاحبی ایلچی آمدند وبسیاری ازمراتب رأفت ومحبت پادشاه‌را نسبت به‌صاحبی ایلچی‌بیان‌نمودند، و دستورالعملی از سرکار پادشاهی آورده به دست صاحبی ایلچی دادندکه پادشاه حکـم

۱ـ متن: نهار

فرموده، که شما در شب غرهٔ شهر صفر از منزل خود با تمامی ایتام و اسباب و اسبان و فیلان هدایا به خارج شهر پتربورغ که خانه و عمارات و باغ عالی واقع است و هشت ورث راه به شهر مسافت دارد، باید رفته باشید که اساس و دستگاه استقبالی از مقولهٔ کاریت‌های خاصهٔ پادشاهی و تمامی بزرگان و اعزه و اعیان روسیه با ملزومات دیگر در آنجا نزد شما فرستاده و شما را به‌عزت واحترام هرچه تمامتر داخل شهر پتربورغ نمایند.

صاحبی ایلچی دستورالعمل راگرفته مطالعه نمودند قرار اساس و دستگاهی که به جهت عزت و احترام و استقبال داده و نوشته بودند، نقصی نداشت، مگر اینکه نوشته بودندکه علم‌های پادشاهی که در دست سپاه است و به جهت احترام شما درسرراه می‌آورند تعظیم نمی‌نمایند.

صاحبی ایلچی به نسل‌رود وزیر گفتند که در اوقات رفتن من به لندن با وجود نبودن ایلچی بزرگ، علم پادشاهی تعظیم و تکریم کرد. جهت چیست که در اینجا این طریق قرار داده شده به‌جواب گفت که مدتیست که این قانون در اروس برپا شده است که علم پادشاهی به جهت هیچ پادشاهی، تعظیم نمی‌نماید. شما این‌فقره را عفو نمائید. زیرا که ازهر جهت ازجهات اساس که به‌جهت احترام شما برپا داشته‌اند تا این زمان در دولت روس به جهت احدی، نه ایلچی روم و نه ایلچی قرال‌ها، وحتی ایلچی ناپلیان برپا نداشته‌اند. صاحبی ایلچی ساکت گردیده، دیگر سخنی مذکور نکردند، و قبول حکم پادشاهی را نمودند.

حضرات مذکور ساعتی توقف و روانهٔ منزل خود گردیدند. صاحبی ایلچی تمامی عمله‌جات و همراهان خود را طلبیده، هر یك را به نوعی که شایستهٔ احوال او بود شالها و لباس‌های زری و غیر آن دادند، و قدغن نمودندکه همگی خود را در نهایت خوبی آراسته گردانیده باشند. و آن روز اوقات صرف این فقرات بود تا به شب رسید.

یوم یکشنبهٔ بیست و نهم که سلخ شهر محرم‌الحرام بود: چون بایست که فردا صبح که غرهٔ شهر صفر است، همگی درمکان معهود رفته باشیم، در این روز آنچه از مقولهٔ رخوت و اسلحه و اسباب و اساس که ایتام در کار داشتند، صاحبی ایلچی حکم کرده موجود و آماده و مهیا نمودند. تخت فیل را در کمال آرایش و زینت بر او بستند، جل‌ها و اسباب زری بر فیل‌ها پوشانیدند. پای آنها را در چکمه‌کردند که مبادا به علت سردی هوا و کثرت برف و یخ، ناخوشی به آنها روی دهد. و اسبان هدایا را تمام جل و بنه و اسباب نیکو پوشانیدند. رشمه‌های طلا و کله‌گی و سایر اسباب آنها را زینت سروگردن آنها نمودند و بعد از اینکه از هر جهت و هر حیث‌آراستگی تمام، و آرایش مالاکلام، در همهٔ امور به هم رسید و خاطرجمعی به جهت صاحبی ایلچی حاصل گردید که ناتمامی در امور واقع نیست، قدغن نمودندکه پاسی از شب فیل‌ها و فیل‌بانان و جلوداران واسبان هدایا با بعضی از ملازمها روانهٔ مکان معهود شده باشندکه یك ساعت به طلوع صبح مانده نیزخود حرکت و روانهٔ آنجا شده باشند. هنگام شام‌گراف نسل رود وزیر و جنرال‌نکری دیلماج مجدداً به منزل صاحبی ایلچی آمده فقرات بسیاری از هر جهت و هر رهگذر مراتب محبت و رأفت پادشاه را بیان کرده، و از جانب خود هم اظهار دوستی ویکجهتی بسیار کرده، و پارهٔ سفارشات و پیغامات در باب رفتن به خارج شهر و آمدن بزرگان

به استقبال، و داخل شدن به شهر به دستگاه و اساس تمام، خدمت صاحبی ایلچی بیان کرده، دستورالعمل مجددی به خصوص بعد از ورود به شهر، و بازدیدکردن صاحبی ایلچی او را، و بعد رفتن به دربار پادشاهی، و بردن نامه شاهنشاهی، و بعضی وقایع دیگر داده، صاحبی ایلچی آن را مطالعه و بسیاری از فقرات آن را جرح و تعدیل نمودند. از جمله درآنجا نوشته بودندکه نامهٔ شاهنشاه عالم‌پناه را بعد ازشرفیابی، حضورپادشاه به دست وزیر داده باشند که او به نظر پادشاه برساند. صاحبی ایلچی مذکور نمودند که من نامهٔ شاهنشاه را به دست احدی نخواهم داد و باید پادشاه، خود از دست من‌گرفته باشد. و غیر این شق، شق دیگر ممکن نیست. دیگر اینکه در حین شرفیابی حضور پادشاه، سخنانی‌که فیمابین پادشاه و ایلچی رد و بدل می‌شود، به توسط دیلماج و وزیر شده باشد. این را هم صاحبی ایلچی قبول‌نکرده، مذکورنمودندکه پادشاه زبان انگریزی راخوب تکلم می‌نماید. من هم آنچه شاید و باید خوب می‌توانم گفت و شنید و ثانی در این خصوص لازم نیست و باید هر سخنی که فیمابین گفتگو می‌شود به زبان انگریزی خود گفته و بشنوم،

دیگر در آنجا نوشته بودندکه در حین رفتن شما به حضور، پادشاه به تخت خود نمی‌نشیند .و تاج شاهی بر سر نمی‌گذارد و در عین بی‌ساخته‌گی در مکانی ایستاده. شما را در آنجا می‌خواهد و تکلم می‌نماید.

صاحبی ایلچی به نسل‌رود وزیر گفتند که لازم است که پادشاه بر تخت نشسته وتاج بر سر گذاشته و ایلچی که به حضور می‌رود نیز در صندلی نشسته تکلم نمایند. نسل‌رود مذکور نمودکه پادشاه می‌گوید که چون نشستن بر تخت و گذاشتن تاج در سر مدتیست که از میان سلاطین یوروپ برخاسته(۱) و موقوف شده و این روز هم مدت مدیدی طول می‌کشد، ایلچی به زحمت ما راضی نشود. پادشاهزادگان و زن‌ها و ایلچیان همهٔ دولت‌ها هم در اینجا می‌باشند نشستن پادشاه و ایستادن تمام آنها بر ما گران است. ما خود برپا ایستاده ایلچی را می‌طلبیم و ایلچی هم ایستاده با ما تکلم نماید. در دوستی توقع داریم که ایلچی نقل خواهش نشستن به تخت و گذاشتن تاج بر سر را موقوف نمایند، و هم‌چنین بعضی چیزهای دیگررا نیز جرح و تعدیل‌کردند و دو دفعه دستورالعمل مذکور را به آنها رد نمودند که برده فقرات جرح کرده را بیرون کرده بیاورند. بعد از قرارداد این فقرات، آن حضرات به منزل خود رفتند و صاحبی ایلچی بازقدری به انتظام وانضباط امورات خود پرداخته، قدری مشغول استراحت شدند، یکساعت به صبح مانده از منزل حرکت و روانه مکان معهود شوند.

یوم دوشنبهٔ غره شهرصفرالمظفر ۱۲۳۰: یکساعت به طلوع فجرمانده، صاحبی‌ایلچی سوارکاریت‌گردید، با همراهان و مهمانداران و عمله‌جات روانهٔ آن مکان شدند. درعرض راه با وجود غایت سردی هواکه به درجهٔ اعلا رسیده بود و آن‌مکان معین هشت ورث راه تا شهر مسافت می‌داشت از آن هنگام طلوع فجر در همه جا از دو طرف راه، سالدات پشت در پشت یکدیگر، صف‌کشیده، ایستاده بودند و ما از وسط راه می‌رفتیم تا به‌مکان مذکور رسیدیم. فیل‌ها و اسبها راکه پیش روانه نموده بودند وارد آنجا شده و در مکانی

۱ـ متن: برخواسته

قرار گرفته بودند.
صاحبی ایلچی که وارد شدند، جمعی بزرگان در آنجا بودند. سر راه آمده، به احترام تمام صاحبی ایلچی را استقبال کرده، داخل نمودند خانه‌ای بود بسیار وسیع و خوش وضع، دوسه طبقه زینت و آرایش و نقش‌نگار بسیار داشت. باغات و اشجار و آب‌های جاری و عمارات عالی در حوالی و حواشی آن بسیار بود. بعد از زمانی پیشخدمتان خاصهٔ پادشاهی وارد آنجا گردیده، در نهایت آداب مشغول خدمات شدند. بعد کنیاز ساله‌قف که اورا پرنس یعنی شاهزاده و بزرگ می‌گویند و مرد معمری می‌بود و چندین نشان از هرمقوله از پادشاهان همراه می‌داشت و از همگی اعزه و اعیان روس برتری می‌جست. با چندین نفر از بزرگان به رسم استقبال صاحبی ایلچی وارد آنجا گردیده، صاحبی ایلچی، ایشیك آقاسی خود را مأمور نمودند، که در [جلو] اوطاق، سر راه او رفته، او را همراه داخل اوطاق نشیمن کرده باشد. مشارالیه به همین طریق معمول داشته او را داخل اوطاق نمود. صاحبی ایلچی، قدری تعارف رسمی با او بجای‌آورده او را زیر دست خود نشانیدند، و آغاز صحبت با او نمودند. اگرچه از اهالی روس بود اما بقدر حال خود دانشمندی و آگاهی از بسیاری امور می‌داشت و در کمال ادب و احترام رسم تعارف بعمل می‌آورد. بعد از زمانی پیشخدمتان چای(۱) آورده، صرف کردند. و میزی در آنجا گسترده، اقسام مأکـولات و میوه‌آلات و تکلفات در آنجا حـاضر کرده، مهمانداران آمده، تکلیف نشستن سر میز و صرف غذا کردند.

صاحبی ایلچی و کنیاز سالەقف و سایر بزرگان و همراهان که در آنجا بودند، در سر میز نشسته، مشغول صرف غذا شدند. در آن بین ایشیك آقاسی باشی پادشاه وارد و مذکور نمود که سوار گواردی ملك پادشاهی و جمیع کثیری از اکابر و بزرگان و جنرال‌های سپاه به امر پادشاه به استقبال آمده‌اند. صاحبی ایلچی ایشیك آقاسی‌باشی را تکلیف صرف غذا نموده، او هم نشسته مشغول گردیدند. جنرال سرکردهٔ سپاه سوار وچند نفر دیگر آمده داخل اوطاق گردیدند. نزد صاحبی ایلچی لوازم احترام به عمل آوردند. صاحبی ایلچی آنها را نیز تکلیف صرف غذا کرده، همگی مشغول شدند. بعد از اینکه غذا صرف نموده برخاستند و در آنجا گردش می‌نمودند، که گاریت مخصوص پادشاهی شش اسبه که مجموع یراق و اسباب آنها طلا می‌بود و دوازده رأس اسب یراق طلا از اسبان سرکار پادشاه و جمعی سوار از خاصان سرای پادشاهی و پنجاه نفر پیاده موضع به جهت راه رفتن اطراف گاری، و چند نفر جوانان خوب روی عنبرین موی به جهت نشستن پیش روی گاریت از طرف بیرون و گاریت‌چیان دیگر وارد آن مکان گردیدند. مشخص گردید که پادشاه، خود نیز به آنجا آمده مشغول نظام سپاه و انتظام همهٔ امورات دیگر می‌باشد. و هر امری را بجای خود قرار می‌دهد. و در میان خلق گردش می‌نماید، و خلق را جابجا و مکان بەمکان حکم ایستادن می‌کند تا اینکه بقدر سه ساعت توقف در آنجا نمودند. و پادشاه در خارج آنجـا، مشغول نظام سالدات و سپاه و سایر امورات می‌بود. بعد از اینکه کمال آراستگی و انضباط در همهٔ امور داد، عود بخانهٔ خود نمود. و

۱ــ متن: چاهی

حکم حرکت کردن صاحبی ایلچی را از آن مکان فرمود.

صاحبی ایلچی نیز حکم کردند که فیلان را با تخت و زینت تمام، فیل‌بانان پیش پیش برده باشند، و از عقب آنها اسبان هدایا را با زینت و آرایش تمام که یك‌یك به‌دست ایتام صاحبی ایلچی می‌بود کشیده باشند. و به عقب آنها بیست نفر از ملازمهای سرکار صاحبی ایلچی که تمامی شال‌های خوب در سر، و لباس زری دربر، و شال‌های ابره و شله در کمر داشتند، و اسلحه و اسباب مرغوب برخود آراسته کرده بودند. رفته باشند. و بعد از رفتن آنها چهار اسب یدك که یکی مرصع و سه رأس دیگر مینا و طلا که از سرکار صاحبی ایلچی بود کشیده باشند، و بعد بیدق‌چی با بیدق شیر و خورشید که خود و اسب او از هرجهت منتهای زینت و آراستگی داشت رفته باشد، و بعد از اینها صاحبی ایلچی خود در کاریت پادشاهی نشسته و کنیاز ساله قف کــه عمدهٔ اشخاص استقبالی می‌باشد، در همان کاریت مقابل صاحبی ایلچی نیز توقف کرده، رفته باشند. و از عقب کاریت صاحبی ایلچی نیز کاریت پادشاهی که حقیر و میرزا عبدالحسین توقف در آن داشتیم، رفته باشد. و از عقب تمامی اینها هرکس از آنها خواسته باشد آمده باشد، بیاید. پادشاه و حضرات استقبالی و مأمورین نیز از این‌قرار نظام امورات را داده بودند که: از افواج سوار گواردی که عدد آنها پانزده هزار سوار می‌بود، فوجی پیش پیش کوکبه و دستگاه صاحبی ایلچی رفته باشند، و فوجی سمت راست، و فوجی سمت چپ، و فوجی عقب به نظام تمام و تمکین مالاکلام براه آمده باشند. و در اطراف کاریت صاحبی‌ایلچی، پنجاه نفر پیاده، موضع خدمتکاران پادشاهی براه رفته باشند. و در چپ و راست نیز فرت‌ماشل‌ها و جنرال‌ها و بزرگان و اعزه و اعیان و خاصان سرای پادشاهی که سوار اسب می‌باشند، نیز راه رفته باشند، و سمت راست راه را مختص ایستادن سالــدات که معادل سی‌هزار نفر بودند قرار داده بودند، که پشت برپشت یکدیگر به نظام تمام ایستاده شده باشند، و سمت چپ راه را مخصوص اهل شهر، از مرد و زن، صغیر و کبیر، قرار داد کرده بودند. و ریسمانی در همهٔ راه کشیده که آنها به عقب ریسمان ایستاده باشند واحدی از حد ریسمان تخلف نکند تا در عین عزت و احترام، صاحبی ایلچی وارد شهر شده باشند. به همین طریق که تحریر یافت از آن مکان حرکت و روانهٔ شهر شدیم. در عرض راه هربچند قدم که می‌آمدیم، جمعی دیگر از بزرگان سواره و پیاده قریب بــه کاریت صاحبی ایلچی می‌آمدند و کلاه ازسر برداشته تعارفات رسمی و احترام بسیار می‌کردند تا داخل دروازهٔ شهر شدند در آنجا به قدر یکصد عرادهٔ توپ با جمع کثیری توپچیان که در سر هر توپ دوازده نفر توپچی پیاده و دو نفر سوار مأمور بودند به استقبال آمده، و در سر راه، به نظام تمام ایستاده شدند و احتراماتی که آئین آنها بود بجای آوردند، و چون در هر دستهٔ سالدات که هزار نفر می‌باشد، یکدستهٔ سازنده، که مساوی سی‌نفر هستند و اقسام سازها و طبل‌ها و بالابانها در دست دارند. مأمورند که در هنگام حرکت و آمد و شد بهرجا و ایستادن بهرمکان به قانونی که دارند ساز و نوا نواخته باشند.

در همین روز هم در سر همه جوقهٔ سالدات یك‌نفر جنرال سوار و چند نفر افیسر و یکدستهٔ سازنده در کمال آرایش و تنقیه ایستاده بودند به محض اینکه کاریت صاحبی

ایلچی نزدیك آنها میرسید جنرال و افیسرها به آئینی [که] دارنـد تعظیم و تکریم می‌کردند، و سازنده‌ها سازو نوا می‌نواختند، و احترام تمام به عمل می‌آوردند و همچنین به‌جوقه و دستهٔ دیگر که می‌رسیدند به همین نسبت عمل می‌نمودند و در سمت دست چپ که تمام خلق از مرد و زن و اطفال و مذکور و اناث ایستاده شده بودند و قدر و عدد آنها از حد تحریر و قیاس بیرون بود، نیز به محض رسیدن گاریت، اعزاز و اکرام تمام به جای می‌آوردند و کثرت و جمعیت خلق به مرتبه‌ای بود که در کوچه و راهها، مقام ایستادن نبود. در خانه‌ها رفته بـودند و در پنجره‌هائی که رو بـه کوچه دارد توقف کرد ه‌بودند و ملاحظه می‌کـردند، از جمعی ثقه(۱) استماع شد کـه آن روز پنجره‌های آن خانه‌هائی که محل عبور ما بود در میان زنان و مردان‌که در آنجاها توقف داشتند، ده تومان، پانزده تومان، بلکه بیست تومان، داد و ستد می‌شد، و وجه به‌یکدیگر می‌دادند. که در آن مکان‌ها نشسته تماشا کرده باشند.

چون محل عبور و آمدن از هر کوچه را پادشاه خود قرار داد کرده بود، و به علت کثرت و جمعیت به ملایمت راه می‌آمدیم، هنگام ظهر درب سرای پادشاهی رسیدیم.

پادشاه و زن و مادر و همشیره‌های او، درعقب پنجره‌های خانهٔ خود نشسته وملاحظهٔ آمدن ما را می‌کردند. در حوالی خانهٔ پادشاهی ایستادن و صف کشیدن سالدات موقوف شده بود، و در آنجا بجای سالدات دوسه پشته سوار کـواردی به نظام تمـام ایستاده بودند. و به همان نهجی که سالدات، جوقه به جوقه ساز و نوا می‌نواختند، آنها نیزاقسام سازنده‌ها، به لباس‌های مختلف همراه داشته، به محض رسیدن گاریت احترام بسیار به عمل آورده، به قسم خوش آینده مشغول نواختن ساز می‌شدند. این سوارها هر جوقه و هر دسته، یکطریق لباس، و یکرنگ اسب، و یك قسم اسلحه و یـراق داشتند، که با یکدیگر مشابهت نداشت. اما کمال آرایش و رنگین در لباس و اسلحه آنها بود و تمامی جوانان قوچاق قوی هیکل بلند قامت و با هیأت بودند و جمعی از آنها که اسلحهٔ آنها شمشیر و قرابینا بود، هریك نیزهٔ رنگین در دست داشتند، و در سرنیزه، بیدق کوچك قرمز و سفیدی نصب کرده، برسر دوش گرفته بودند که رنگین و شکوه آنها زیاده از سایر سوارها بود. اما تمام در عین آراستگی ونظام لازمهٔ احترام نسبت به صاحبی ایلچی به‌عمل می‌آوردند به طریقی که به جهت پادشاهان معمول است. در تمامی عرض راه خاصه همین حوالی خانهٔ پادشاه هربه چندگام که گاریت صاحبی ایلچی می‌رفت، جمع کثیری از بزرگان بتواتر سر راه می‌آمدند و قریب بـه گاریت رفته کلاه برمی‌داشتند و اقسام تعارف و عزت و احترام می‌نمودند. به همین اساس و عزت می‌آمدیم، تا وارد منزل اصلی خود شدیم: کنیازساله‌قف عمدهٔ مأمورین، و سایر اشخاصی که همراه بـودند، تمامی در خدمت صاحبی ایلچی داخل منزل شدند. در آنجا ملاحظه شد که پیشخدمتان خاصه سرای پادشاهی که قرمزپوش می‌باشند با جمعی دیگر از خدمتکاران سرای پادشاه و دو نفر جنرال دیگر از خاصان پادشاهی مأمور به مهمانداری گردیده، اسباب و اساس طلا ونقره و میز پادشاهی [را] آورده‌اند، که پادشاه حکم فرموده که تا یکهفته صاحبی ایلچی و

۱ـ متن: سقه

همراهان تمامی باید مهمان میز پادشاهی در منزل خود بوده باشند و این اشخاص مشغول خدمتگذاری شوند، بعد از زمانی میزی در کمال آراستگی آراستند و اسباب طلا و نقره و بلور و چینی در آنجا چیدند.

صاحبی ایلچی و تمامی آن اشخاص که همراه بودند در سر میز نشستند. سازنده‌های خاصهٔ پادشاهی در آنجا مشغول نواختن ساز شدند. پیشخدمتان بگردش و آوردن اقسام غذاها قیام نمودند و حضرات مذکوره، با کمال احترام با صاحبی ایلچی صحبت می‌داشتند و غذا صرف می‌کردند، تا به اتمام رسید. از سر میز برخاستند(۱) و جمعی که بایست به مکان خود رفته باشند، قدری دیگر توقف کرده، بعد از [حضور] صاحبی ایلچی مرخص گردیده به مکان خود رفتند. و متوقفین در آنجا توقف نمودند، و بنحو حکم پادشاهی در کار خدمت بودند و صاحبی ایلچی به علت بسیاری راه در مکان خلوتی‌رفته، به استراحت مشغول شدند. باقی روز و شب در منزل بسر برده شد.

یوم سه‌شنبهٔ دویم: چون گراف نسل رود وزیر دولت علیهٔ روسیه تا حال سه دفعه به(۲) منزل صاحبی ایلچی آمده، و تعارفات رسمی به عمل آورده بود، پادشاه خواهش فرموده بود که صاحبی ایلچی، این روز در دفترخانهٔ غربا که در سرای پادشاهی واقع است رفته، او را ملاقات کرده باشند. و سوادنامهٔ همایون را تسلیم او نموده، که مشغول ترجمه شود.

صاحبی ایلچی بعد از صرف ناهار(۳) و انجام پارهٔ کارهای خود قریب به شام ارادهٔ رفتن به آنجا را نمودند، بنحو روز قبل کاریت مخصوص پادشاهی و سوار دره‌کان و ایستادن سالدات در سر راه، و آمدن بزرگان و جنرال و مهمانداران آورده و برپا کردند. صاحبی ایلچی سوار گردیده، و همراهان نیز در خدمت ایشان در کاریت علی‌حده(٤) پادشاهی بودند و روانهٔ آن مکان شدند. در حین ورود جمع کثیری از میرزایان و بزرگان دفترخانه، سر راه آمده استقبال نمودند. و صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل آن مکان نمودند. گراف نسل رود وزیر، خود دم در(٥) اطاق آمده، دست صاحبی ایلچی را گرفته برده در صندلی نشانید و ابواب تعارف رسمی مفتوح، و لوازم محبت و احترام معمول داشت. چای(٦) و قهوه صرف شد.

صاحبی ایلچی سوادنامهٔ همایون را با سایر احکام و مراسلات که به وزیر دولت روس مرقوم شده بود تسلیم او نموده، برخاستند. و به همان اساس و دستگاه سوار گردیده، معاودت به منزل نمودند. چون قرارداد شده بود که دویوم دیگر، صاحبی ایلچی با هدایا به دربار پادشاهی رفته شرفیاب شده باشند، آن روز [را] قدری اوقات صرف انجام هدایا و وضع بردن آنها نمودند، تا شب شد و به استراحت مشغول شدند.

یوم چهارشنبهٔ سیم: بعد از ناهار(۳) صاحبی ایلچی مشغول انتظام بعضی امورات بودند ایشیك آقاسی باشی و جنرال نکری ترجمان دفترخانه، به خدمت صاحبی ایلچی آمده، مذکور نمودند که پادشاه چنین قرارداد فرموده که فردا شما با اسباب هدایا به دربار او رفته شرفیاب حضور پادشاه شده باشید، و دستورالعملی که در باب طریق‌رفتن

۱ــ متن: برخواستند ۲ــ متن: در ۳ــ متن: نهار ٤ــ متن: علاحده ٥ــ متن: درب ٦ــ متن: چاهی

نزد پادشاه، و اساس و دستگاه برپا داشتن آنها و بردن نامهٔ شاهنشاه و گذرانیدن اسباب هدایا، و سایر مواد در همین خصوص چند یوم قبل از این نزد صاحبی ایلچی آورده بودند. و صاحبی بسیار فقرات از آن را جرح و تعدیل کرده، به آنها داده بودند، که مجدداً نوشته بیاورند. این روز آورده تسلیم صاحبی نمودند. و هرچه را قبول نکرده بودند آنها نیز از آن بیرون کرده، بنحوی که منظور بود قرارداده بودند.

صاحبی ایلچی دستورالعمل مذکور را گرفته مطالعه نمودند و قبول رفتن فردا را بحضور پادشاه کرده، آنها به منزل خود معاودت نمودند. صاحبی ایلچی پیشخدمتان سرای پادشاهی را حکم فرموده، رفته بقدر چهل مجموعهٔ طلا و نقره و مطلا به جهت بردن اسباب هدایا آوردند. و اسباب مذکور را که از مقولهٔ هر نوع جواهرآلات و شالهای ممتاز و زریهای مقبول و شمشیرهای پادشاهانه و غیر آن که گذاشتن آنها در مجموعهها لازم بود، در آنها چیده و گذاشته، و باقی هدایا را نیز ازمقولهٔ فیل‌های کوه پیکر با تخت زرنشان و پرده‌های زرتارو جل‌های زری، و اسبان و مادیان‌های تازی‌نژاد عربی. با جل و افسار و اسباب طلا و نقره، و قالی(۱)های متعدد هراتی و سایر آنها را نیز تنقیهٔ تمام و آراستگی مالاکلام داد، که یوم بعد برداشته، به حضور پادشاه برده باشند. جمیع تفصیل اسباب هدایا که در آن روز بعد به دربار پادشاه ذیجاه برده شد از این‌قرار است که تمامی آنها را ایتام و عمله‌جات صاحبی ایلچی، در کمال آرایش برسر دست گرفته:

ــ فیلان بانضمام تخت و جل و اسباب زری دوزنجیر.
ــ اسبان ترکمانی و عربی بانضمام جل و رشمه و افسار طلا و نقره ده عدد
ــ مادیان عربی و کره به انضمام اسباب ورشمه و افسار طلا و نقره سه عدد
ــ تسبیح مروارید «دانه» درشت ممتاز یکصد رشته.
ــ زمردآویز بسیار درشت چهار قطعه
ــ مروارید آویز گوشوارهٔ درشت هفت زوج(۲)
ــ فادزهر به انضمام قوطی طلا دوعدد
ــ مومیائی به انضمام قوطی طلا سه عدد
ــ جعبهٔ تصویر عمل ایران چهار عدد.
ــ هزار بیشه جهت اسباب، عمل اصفهان. چهار عدد
ــ قلمدان عمل قدیم. چهار عدد
ــ شال رضائی دوربوتهٔ فرد اعلا و ابرهٔ بوته شاهی و چهار حاشیه قبه‌دار و لحاف و غیره سی‌طاقه
ــ زری مقبول عمل اصفهان شانزده توپ
ــ شمشیر فرد خراسانی که مهر امیر تیمور و پادشاهان قدیم را می‌داشت به‌انضمام بند یاقوت و «غلاف مرصع» سه قبضه
ــ قالی(۱) هراتی اعلا بلند قد چهار تخته.

۱ متن: غالی ۲ــ مج: دانه

و فیلان و اسبان را در پیش‌رو کشیده، و آنها هریك مجموعه‌ای درسر دست‌گرفته، از عقب آنها می‌رفتند. تا داخل سرای پادشاهی شدند.

یوم پنجشنبهٔ چهارم: طلوع صبح صاحبی ایلچی قدغن نمودند که تمامی ایتام و عمله‌جات و همراهان ایشان، تغییر لباس داده و همگی خـود را از هر جهت آراسته گردانیده، مصمم رفتن خانهٔ پادشاه شوند. آن ساعت کنیاز سالهقف که اعظم بـزرگان آنهاست و در یوم استقبال او را با اساس تمام نزد صاحبی ایلچی در خارج شهر پتربورغ فرستاده بودند با کاریت شش‌اسبهٔ پادشاهی و جمعیت بسیار ازاعیان و بزرگان روس‌وسوار گواردی و سالدات بسیار و بیست سی رأس اسبان پادشاهی به انضمام زین و یراق طلا و سایر دستگاه و اساسی‌که در آن روز برپا کرده بودند، به منزل صاحبی ایلچی آمدند. و انواع احترام بجای آوردند و اظهار نمودند که هنگام رفتن خدمت پادشاه است.

صاحبی ایلچی قدغن نموده، که فیلان را فیل‌بانان با تخت و اسباب کشیده برده باشند و از عقب سیزده نفر از ایتام با لباس‌های رنگین، اسبان و مادیان‌ها را با جل‌ترمه و افسار و رشمهٔ طلا و نقره و یال‌پوش‌های رنگین کشیده برده باشند و بعد از آنها بقدر سی چهل نفر دیگر از ایتام با لباس و آراستگی تمام، هریك مجموعه‌ای در دست گرفته باشند. و قالی(۱)ها را روی عراده گذاشته که بکشند، و خود سوارکاریت پادشاهی گردیده، کنیاز سالهقف در مقابل ایشان نشسته، بقـدر پنجاه نفر خـدمتکاران سرای پادشاهی پیاده در اطراف کاریت می‌بودند، و بیدق شیر و خورشید را یکنفر بیدق‌چی، در پهلوی کاریت می‌کشید. و سه رأس اسب یدك با یراق مرصع و طلا از مال صاحبی ایلچی پیش روی کاریت می‌کشیدند؛ و ده پانزده نفر سوار از ایتام صاحبی ایلچی، در کمال آراستگی و اثاث(۲) در اطراف کاریت بودند. و جنرال‌ها و بزرگان همگی سواره، در اطراف کاریت می‌بودند.

کاریت پادشاهی که همراهان در آن نشسته بودند، از عقب صاحبی ایلچی می‌بود. سوارهٔ گواردی در پیش‌رو، و عقب، و اطراف به‌نظام تمام می‌رفتند.

سالدات بسیار از دوطرف صف کشیده، ایستاده بودند. و هربچند قدم ساز و نوا از هر قسم و هر مقوله بنحو روز استقبال می‌نواختند. و جمعیت خلق، از زن و مرد، و خرد و درشت، بحدی بود که دانستن عدهٔ آنها ممکن نبود، و تمامی لـوازم اکرام و احترام به جای می‌آوردند و بهمان اساس و دستگاه و جمعیت و سواره و سالـدات و کثرت خلق که در روز استقبال برپا بود، از منزل خود تا درب خانهٔ پادشاه آمدیم. در آنجا نیز سوار و پیادهٔ سالدات و بزرگان بسیار توقف داشتند. نزد صاحبی ایلچی آمده احترام بسیار به عمل آوردند و آنچه لوازم اکرام و عزت بود، به‌ظهور رسانیدند. درب خانه پادشاه که رسیدیم اسباب هدایا و کاریت صاحبی ایلچی [را] داخل سرای پادشاهی (که فضائی بود) نمودند و باقی خلق در همان درب خانه پیاده شده و پیاده داخل فضا گردیدند. به درب اصلی خانهٔ پادشاه رسیدند. در آنجا که کاریت صاحبی ایلچی رسید و ارادهٔ پیاده شدن نمودند، جمیع بزرگان و اعزه و اعیان و پاشایان سرای پادشاهی و

۱ــ متن: غالی ۲ــ متن: اساس

خاصان پادشاه، در سر راه صاحبی ایلچی آمده، هریك احترامی تازه و تعارفی بی‌اندازه به‌عمل می‌آورد.

صاحبی ایلچی نامهٔ همایون شاهنشاه عالم‌پناه را با نامهٔ نواب ولی‌عهد دولت علیهٔ ایران در سر دست گرفته داخل اصل خانه شدند. و از چندین پلهٔ بسیار گذشتند. همه‌جا ساز و نوا می‌نواختند و سالدات و کشیك‌چی کواردی ایستاده اکرام و احترام می‌کردند. تا اینکه از چندین اوطاق و مکانهای عالی گذشته به اوطاق وسیعی که کمال زینت و آرایش داشت رسیدیم. در آنجا بزرگان و سرایداران سرای پادشاهی بودند. برسر راه آمده، صاحبی ایلچی و همراهان باهدایا، داخل آنجا شدیم و اسباب هدایا را در روی میزها گذاشتیم.

صاحبی ایلچی در مکان مخصوصی قرار گرفتند. پیشخدمتان و خدمه‌های سرای پادشاهی آمده، قهوه و چای(۱) و شیرینی‌آلات به آئین تمام آورده، قلیلی صرف شد.

پادشاه صاحبی ایلچی را در خلوت خاص خود طلبیده، صاحبی ایلچی نامه‌های شاهنشاه عالم‌پناه، و نواب ولی‌عهد را بر سر دست گرفته با دونفر همراهان وارد اوطاق شدیم که آن را دیوان‌خانهٔ پادشاهی می‌نامیدند. و تخت پادشاه. در صدر آنجا گذاشته بود. زینت و وسعت و اسباب و چهلچراغ‌ها و سایر اثاث(۲) این مکان از سایر مکانها بیشتر و بهتر است.

در آنجا پادشاهزادگان قرال‌ها که به جهت گرفتن همشیره‌های پادشاه آمده بودند و تمام ایلچیان قرال‌ها و همگی بزرگان و اعزه و اعیان روس حضور داشتند.

صاحبی ایلچی که وارد شدند، هریك جداگانه پیش آمده، لوازم حرمت و عزت و تعارف بجای آوردند. از آنجا گذشته داخل خلوت پادشاه شدیم. پادشاه ایستاده بود، و کلاه ازسر برداشته بود. نسل رود وزیر ونکری ترجمان نیز حضور داشتند. صاحبی ایلچی تعظیم و تکریم بجا آوردند و نامه‌ها را پیش بردند، پادشاه هم چند قدم پیش آمده به اعزاز تمام به دست خود نامه‌های مبارك را از روی دست صاحبی ایلچی برداشته و به دست نسل رود وزیر خود داد. او برده، در روی صندلی زرنگاری گذاشت. صاحبی ایلچی مبارکباد مصالحهٔ دولتین علیتین و قلع و قمع ناپلیان را به زبان انگریزی بیان نمودند. پادشاه، در جواب نیز بسیار اظهار رضامندی و خوشنودی از مصالحهٔ میمونهٔ دولتین و دوستی و اتحاد خود با دولت علیهٔ ایران نمود و تلطف بسیار به صاحبی ایلچی به عمل آورده، و نویدهای کلی داده که همگی از مراتب رأفت و اظهار محبت وسخنانی که او بیان می‌فرمود کمال امیدواری و خوشوقتی بهمرسانیدیم. بعد از بیان سخنان بسیار که از جانبین به زبان انگریزی وقوع یافت، صاحبی ایلچی را مرخص ساخته از آنجا بیرون آمدیم و با جمعی از بزرگان و اعیان روانهٔ مکان زن پادشاه گردیدیم. و پادشاه و نسل رود وزیر لاغیر، به جهت ملاحظهٔ اسباب هدایا به آن مکانی که آنها را در روی میزها چیده و گذاشته بودیم رفته بودند، و به دقت ملاحظه کرده بودند.

صاحبی ایلچی به ورود منزل زن پادشاه، نامه‌ای که ازجانب حرم محترم علیه‌به‌جهت

۱ــ متن: چاهی ۲ــ متن: اساس

او داشتند برسر دست گرفته با همراهان و اسباب هدیه به جهت آن نزد او رفته بعد از تعارف و اکرام، زن پادشاه پیش آمده، نامه را به آداب تمام از دست صاحبی ایلچی گرفته به دست یکی از خاصان خود داد. اسباب هدایا را نیز در روی میز در حضور او گذاشتیم. خود به زبان انگریزی با صاحبی ایلچی شروع بـه تکلم نمود، و اظهار رضامندی و خوشنودی و محبت و رأفت بسیار کرد. و صاحبی جواب به او می‌گفتند. بعد از آنجا با همهٔ بزرگان روانهٔ منزل مادر پادشاه گردیدیم. به ورود آنجا به همین نسبت، صاحبی ایلچی نامهٔ حرم محترم علیه را که به جهت او داشتند. بر سر دست گرفته با اسباب هدایا نزد او بردیم. مادر پادشاه، پیش آمده نامه را از دست صاحبی ایلچی گرفته و به دست یکی از خاصان خود داد، و اسباب هدایا [را] در حضور او روی میز گذاشتند و با صاحبی ایلچی، اظهار محبت و رأفت بسیار نمود، و نوید جانب‌داری در انجام مهام می‌داد و سخنان محبت‌آمیز بیان می‌کرد، و صاحبی ایلچی نیز بیان‌امتنان از او می‌نمودند. تا اینکه از آنجا هم مرخص گردیده، با تمامی بزرگان و اعزه و اعیان که همراه بودند و به همان اساس عزت و احترام که برپا داشتند و جمعیتی که‌از سواره و پیادهٔ سالدات در هرجا بودند و ساز و نوا می‌نواختند. صاحبی ایلچـی در کاریت پادشاهی سوار گردیده، با همراهان و مهمانداران معاودت به منزل نمودیم. صاحبی ایلچی قدری به انتظام پارهٔ امورات دیگر پرداخته، شام با تمام بزرگانی که در منزل ما حضور داشتند، در سر میز نشسته ساز و نوا می‌نواختند. و غذا صرف می‌شد تا مدتی که همگی غذا صرف نموده، برخاستند(۱) و ساعتی دیگر توقف کرده، بعد هریك به منزل خود رفتند و صاحبی ایلچی نیز استراحت نمودند.

یوم جمعهٔ پنجم لغایت یکشنبهٔ هفتم: امورات وقوعی این است که مکرر اوقـات بزرگان ازمقولهٔ‌پرنس لیوجین‌و لاردکلرك ایلچی‌انگریزو اوروف وبسیاری ازامنای‌دولت روس نزد صاحبی ایلچی می‌آمدند، و ایشان نیز بعضی را که شایسته میدانستند بازدید می‌کردند و صحبت فیمابین ایشان منحصر به انجام مهام منظوره و حصول مقصود صاحبی ایلچی می‌بود. به این طریق که صاحبی ایلچی هریك آنها را که شب و روز، خواه در منزل آنها ملاقات می‌کردند تطمیع و ترغیب می‌نمودند، و وعده و نوید تعارفات و بخش‌ها به آنها می‌دادند، و ایشان، تمامی، نویدهای کلی و وعده‌های زبانی می‌دادند، که چنین و چنان خواهیم‌گفت و خواهیم‌کرد، و صاحبی ایلچی را خاطر جمع می‌کردند که انشاءالله شما با نیل مقصود معاودت خواهید کرد.

روزی از این ایام، عید بزرگ روسیه و یوم تولد عیسی(ع) بود. چندین توپ انداختند و تمام خلق در خانهٔ پادشاه رفته مبارکباد گفتند و تا سه یوم بعد، همه به عیش و عشرت مشغول هستند.

دیگر اینکه، چون در ایام برپا کردن اساس استقبال و در یـوم رفتن به حضور پادشاه، جمعی کثیر از بزرگان و اعیان و پاشایان و پیشخدمتان و خدمه‌های سرای پادشاهی و افیسرها وسازنده‌ها و غیره خدمتکاران مرتکب بعضی خدمات، و پارهٔ امورات

۱ـ متن: برخواستند

شده، بودند و همگی توقع تعارفات لازمه داشتند، و دوستان صاحبی ایلچی، و بعضی از اهالی انگریز نیز در این خصوص اصرار کلی بـه صاحبی ایلچی می‌نمودند که باید تعارفی نسبت به هریك آنها علیٰ قدر مرتبه به عمل آمده باشد. سیاهه هم از دفترخانهٔ پادشاهی. نزد مهمانداران فرستاده بودند که این اشخاص در خدمتگزاری ایلچی مشغول بودند و منظور آنها از فرستادن سیاهه، یافته شد که به عمل آوردن تعارف است.

روزی از این روزها، بقدر چهل طاقهٔ شال ترمهٔ رضائی و ابرهٔ و چهار حاشیه و بقدر شصت هفتاد طاقه چهارقد لاکی، ودستمال مشکی و مبلغ پانصد تومان وجه نقد، حسب‌الحکم صاحبی ایلچی موجود و آماده نمودیم و بجهت هر کس هر چیز که شایسته و لازم بود سیاهه کرده، اسامی آنها را قلمی داشتم که یوم بعد به مصحوب دیلماج و سایر ایتام و مهمانداران ارسال نزد هودیان کرده باشیم، دیگر در این روزها امریکه بایست تحریر شود روی نداد.

یوم دوشنبهٔ هشتم: صبح بعد از ناهار: صاحبی ایلچی شال و وجه نقد و چهارقد و دستمال مذکوره را با سیاههٔ اسامی مودیان نزد خود خواسته، و تمامی را به دقت تمام ملاحظه نموده، و به مصحوب دیلماج خود، و ایتام و مهمانداران قدیم به جهت بزرگان و پاشایان و افیسرها و پیادگان و پیشخدمتان و سازنده‌ها و سایر خـدمتکاران سرای پادشاهی و اشخاصی که لازم بود به موجب، جزو علی‌حده(۱) ارسال داشتند و آنچه بایست به هر کس داده باشند دادند.

بعد از فراغ از این فقرات، ناراشکین که ایشیك آقاسی باشی پادشاهست از جانب پادشاه خدمت صاحبی ایلچی آمده، که چون این چند یوم ایام عیش خواهر پادشاه است که به یکی از شاهزادگان قرال فرنگ میدهند و این همشیرهٔ پادشاه را که حال به شوهر میدهند همشیرهٔ وسطی است و کرتینه پاولینه اسم اوست صبیحه است سابق شوهری از اهل سکسنی که شاهزاده بوده، داشته فوت شده و حال او را به شاهزادهٔ ورتنبرگ که در ایام قدیم جزو نمسه بوده، و حال برسر خود، پادشاه دارند می‌دهند. پادشاه علاقهٔ بیحدی با این همشیره خود دارد و خاطر او نزد پادشاه تعلق بسیار دارد. بسیار سفرها او را همراه برده و از وفور عقل و دانشمندی و زیرکی که دارد، گاهی پادشاه در امورات سلطنت با او مشاورت می‌کرده و آنچه می‌گفته قبول طبع پادشاه می‌گردیده.

در سفری کتابی به طریق روزنامه و تاریخ از خود تفسیر می‌کند و چیزهای ندیده و نشنیدهٔ بسیار در آن ذکرمی‌کند که آن کتاب حال در میان ایشان قرب بسیار دارد. عقل و فهم و دانشمندی و زیرکی این همشیره پادشاه بسیار است.

[ایشیك آقاسی باشی به صاحبی ایلچی فرمود که](۲) پادشاه شما را فردا و فردا شب در خانهٔ خود به عیش طلبیده که در آنجا آمده باشید، و به عشرت مشغول باشید. لکن چون قانون در میان یوروپ این است که هر ایلچی بزرگ که زودتر از دولتی به دولتی می‌آیند، او را مقدم می‌دارند. ولارد کلرك، ایلچی بزرگ دولت انگریز که مدتهاست که در دولت روس می‌باشد، ومرد ریش‌سفیدیست، هرگاه مقدم بر شما ایستاده

۱ــ متن: علاحده

بشود، شما را نقاری حاصل نشود.

صاحبی ایلچی در جواب ایشیك آقاسی باشی مذکور نمودند که آمدن به دولتخانهٔ پادشاهی و به عشرت ایام عیش همشیرهٔ ایشان مشغول شدن قبول، ایستادن زیر دست‌ایلچی بزرگ دولت انگریز لاقبول. زیرا که دولت علیهٔ ایران دولتیست قدیم و قویم و دخلی به دولت‌های یوروپ ندارد، و این معنی امکان نخواهد بهمرسانید که برمن یکی از آنها مقدم ایستاده شوند. من هم در قطار و سلك آنها ایستاده نخواهم شد. بلکه، یکه و تنها با همراهان خود، در هرجا که پادشاه ایستاده می‌شود، ما نیز ایستاده می‌شویم. ایشیك آقاسی‌باشی ساکت گردیده، روانهٔ خدمت پادشاه شده، مراتب مذکوره را به عرض پادشاه رسانید و قبول خاطر پادشاه گردید. باقی روز را صاحبی ایلچی بـه گردش منزل گذرانیدند. شب لاردکلرك ایلچی انگریز در منزل ما موعود بود. قریب به شام آمده، صاحبی ایلچی لوازم تعارف با او بجای آوردند و در سرمیز رفته مشغول صرف غذاشدند. سازنده‌های پادشاهی که دراین هفته در آنجا بودند، مشغول نواختن ساز شدند. پیشخدمتان پادشاهی بتقدیم خدمت و آوردن غذاها قیام می‌نمودند، تا مدت مدیدی گذشت و غذا صرف شد. از آنجا برخاسته(۱) با صاحبی ایلچی به مکان خلوتی رفته، مشغول صحبت گردیدند و در باب انجام مطالب نقل در میان آوردند. لاردکلرك نقشهٔ ولایات ایران، تصرفی روسیه را آورده و ملاحظه نموده، نزد صاحبی ایلچی مذکور نمود که: از اینکه حال ناپلیان که دشمن قوی روسیه بود از میان رفته و دیگر به هیچوجه دشمنی در مقابل ندارند، و غرور و کبر بسیار بهمرسانیده‌اند، من مشکل می‌بینم که ولایتی را به دولت ایران پس بدهند و منتقل سازند. خاصه ولایت قراباغ که تعریف زیاد از حد از آنجا نزد ایمپراطور کرده‌اند و چنین می‌داند که بهتر از آن جایی نیست. در این صورت من که ایلچی بزرگ دولت انگریز هستم، چنین صلاح و خیریت احوال شما را می‌دانم که به همین مصالحه قانع و قایل شده باشید، و ادعای ولایت رد کردن از آنها ننمائید، زیرا که امروز، دولتی از دولت روس قوی‌تر در همهٔ عالم نیست، و بالفعل، ده‌صد هـزار سپاه جرار دارد، و با آنها بجز طریق دوستی و اتحاد، قسم دیگر نمی‌توان رفتار کرد.

صاحبی ایلچی بعد از استماع این سخنان او، در جواب مذکور نمودند که: دولت علیهٔ ایران قبول این مصالحه را بتوسط و تعهدات ایلچی بزرگ دولت شما نموده، و سرگور اوزلی نوشتجات در این خصوص سپرده است (که سواد آنها را همان ساعت صاحبی ایلچی داشتند و به او نمودند.) چگونه حال تو که ایلچی بزرگ می‌باشی این طریق مأیوسی به من می‌دهی و این قسم سخنان می‌گوئی. اگر چنین باشدکه ایشان ولایت پس ندهند من باید لامحاله روانهٔ لندن شوم، هرگاه تو در این خصوص یأس کلی داری باید در تدارك روانه ساختن من به لندن مشغول باشی. ایلچی مذکور از تغیر صاحبی ایلچی و اظهار نمودن سخنان ایشان، در جواب مذکور نمود که: هـرچند دولت ما نوشتجات و تعهدات سرگور اوزلی را که در دولت داده، و نموده قبول نکرده است و به من هم که ایلچی بزرگ دولت آنها هستم و در اینجا می‌باشم حکمی در باب سعی در

۱ــ متن: برخواسته

انجام مهام شما نکرده، اما من نظر به دوستی با شما به قدر قوه، آنچه لازمهٔ سعی و دقت و ایستادگی بوده باشد در این خصوص به عمل خواهم آورد. از قراری که با شما رفتار کرده، ومی‌کنند و این‌طریق عزت و احترام که تا حال به‌احدی نکرده‌اند، به شما کرده‌اند، ظن قوی هست که به کلی شما را مأیوس ننمایند و طریقی در امر شما قرار بدهند که خوشنود از دولت آنها معاودت‌کرده باشید. تا به بینم چه می‌شود. خلاصه از این مقوله صحبت بسیار با یکدیگر داشتند و به قدر شش هفت ساعت صحبت آنها طول کشید. بعد از گفتگوهای مذکور برخاسته(۱) به منزل خود رفت.

آخر شب ایلچی پرتکال به دیدن صاحبی ایلچی آمده، فقره[ای] اظهار دوستی و اتحاد کرده، تعارفات رسمی به عمل آورده، به منزل خود رفت و باقی شب به استراحت گذشت.

یوم سه‌شنبهٔ نهم: بعد از صرف ناهار(۲) مهمانداران وپیشخدمتان و خدمتکاران و سازنده‌ها که مدت یك هفته بود که از سرای پادشاهی به جهت مهمانداری آمده بودند، و لوازم خدمت به جای آورده بودند، معاودت به جا و مکان خود کرده، مهمانداران و پیشخدمتان قدیم ما به نحو ایام گذشته مشغول خدمت شدند.

صاحبی ایلچی چون تا این روز تعارفی نسبت به‌گراف‌نسل‌رود وزیر که حال به جای رومردف وزیر سابق برقرار شده، به عمل نیاورده بودند، در این روز موازی پنج طاقهٔ شال رضائی دور بوتهٔ فرد اعلا خریداری، و به رسم تکلیف به جهت اوفرستادند وهدایائی که از جانب صاحب معظم صدر اعظم به جهت او آورده بودند، نگاه داشتند که در هنگام دیگر که گفتگوی انجام مهام در میان آمده باشد فرستاده باشند. بعد از فرستادن آنها جنرال نکری ترجمان و مهمانداران قدیم، نزد صاحبی ایلچی آمدند و مذکور کردند که چون امروز و امشب به علت ایام عیش همشیرهٔ پادشاه، شما در آنجا موعود می‌باشید، حال وقت رفتن است.

صاحبی ایلچی کاریت طلبیده و سوارگردیده با همراهان روانهٔ خانهٔ پادشاه شدند. به ورود آنجا جمعی از خاصان پادشاه در سر راه آمده، صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل مکان خلوتی نموده، توقف‌کردند و بزرگانی‌که در آنجا بودند هر یك نزد ایشان آمده تعارف رسمی به عمل آوردند(۳).

پادشاه و مادر و زن و همشیره و داماد او، با چند نفر از بزرگان و کشیشان در کلیسا می‌بودند و به آئین خود عقد همشیرهٔ او را به جهت یکی از شاهزادگان قرال فرنگ می‌کردند. بعد از زمانی مشخص شدکه از آن فقره فراغی به هم‌رسانیده، می‌آیند. صاحبی ایلچی از آنجا به مکان دیگر که خلوت خاص پادشاه بود رفتند. قلیل جمعیتی از بزرگان عمده و ایلچیان هر قرال و چند نفر خاصان پادشاهی در آنجا بودند.

صاحبی ایلچی با همراهان خود، در سمت راست ایستاده شدند و ایلچیان قرال‌ها و بزرگانی که بودند در سمت چپ صف کشیده ایستادند. پادشاه و زن و مادر و همشیره و داماد واشخاصی‌که درکلیسا بودند وارد‌آن‌مکان شدند. پادشاه ابتدا خوددر «جلو»(٤)

۱ـ متن: برخواسته ۲ـ متن: نهار ۳ـ متن: می‌آوردند ٤ـ متن: درب

اطاق ایستاده تعارفی با همه به عمل آوردند و مردم نیز تعظیم و تکریم به جای آوردند، و بعد خود نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهار تلطف کردند.

صاحبی ایلچی او را مبارکباد گفتند، و بعد پادشاه به سمت ایلچیان رفته، زن و مادر و همشیره داماد و برادران پادشاه که از عقب داخل آنجا شدند، ابتدا نزد صاحبی ایلچی آمدند(۱) و هریك به‌طریقی اظهار تعارف و محبت کردند(۲) و صاحبی ایلچی بیان مبارکباد به‌آنها نمودند(۳) تا مدت یك دوساعت که پادشاه و متعلقان او با همهٔ اشخاصی که درآنجا بودند لوازم نوازش وتعارف به عمل آوردند. آنوقت پادشاه ایستاد و به همگی خلق فی‌الجمله تعظیم گونه[ای] نموده، و با متعلقان خود به مکان دیگر رفتند. همشیرهٔ او دست داماد را در دست گرفته از عقب آنها رفتند.

خلقی که در آنجا بودند، تمامی معاودت و صاحبی ایلچی نیزمراجعت به منزل خود نمودند و باقی روز قدری به گردش منزل و مطالعهٔ کتاب گذشت. چون قلیل از شام گذشته، بایست به‌خانهٔ پادشاه رفته باشند. (٤) مهمانداران آمده‌که وقت‌رفتن است، صاحبی ایلچی سوار گاریت گردیده، با همراهان روانهٔ خانهٔ پادشاه شدند.

در آنجا این شب کثرت زنان و مردان وبزرگان ایشان بی‌حد بود. به ورود صاحبی ایلچی هر یك از آنها نزد ایشان می‌آمدند و اظهار دوستی و خصوصیت می‌کردند. بعد پادشاه و زن‌و مادر وهمشیره‌های او و دامادها و برادران و خاصان او، داخل آنجا شدند. به‌نحوی که سابق تحریر شد، ابتدا پادشاه در(۵) اوطاق ایستاد، تعارفی با همهٔ خلق به عمل آورده، و بعد نزد صاحبی ایلچی آمده تلطف بسیار نموده، از جمله این شب تعریف زیادی از اسبان هدایا نمود و اظهار رضامندی می‌نمود.

صاحبی ایلچی در جواب می‌گفتند که حال، ابتدای دوستی و اتحاد دولتین است. بعد از اینکه بنای آمد و شد ایلچیان و استحکام اساس دوستی برقرار باشد، می‌تواند شد که هر ساله به رسم هدیه، چند رأس اسب ممتاز از دولت علیهٔ ایران به جهت سرکارپادشاه ارسال شده باشد. بعد پادشاه اظهار دوستی و محبت بسیار نمود. نزد دیگران رفت و مادر و زن و همشیره‌ها و برادران او و هر یك، نزد صاحبی ایلچی آمده، اظهارمهربانی ومحبت بسیار می‌کردند. بعد از این فقرات به نحوی‌که سابق تحریر یافته، بنای رقص و نواختن ساز برپا شد. پادشاه ابتدا دست مادر خود را گرفته، قدری گردش و رقص‌کرد. بعد دست زنان بزرگان، هر یك را جدا جدا گرفته رقص می‌نمود، و بزرگان نیز دست زن و مادر و همشیره‌های او را گرفته رقص می‌کردند. همان همشیره[ای] که آن روز عقد شده بود، نیز دست داماد و غیر داماد را گرفته رقص می‌کرد و حرکات از او ظاهر می‌شدکه معلوم بود که او را تازه به شوهر داده‌اند و تمام خلق‌که در آنجا بودند به رقص و عیش و عشرت مشغول بودند و گردش درمکانها می‌نمودند. تا اینکه به همین نسبت چهار پنج ساعت از شب گذشت و مردم به مرور می‌رفتند.

صاحبی ایلچی نیز مرخص گردیده ،معاودت به منزل نمودند و استراحت شد.

یوم چهارشنبهٔ دهم: بعد از ناهار(٦) پرنس و گورگین‌که [از] عمدهٔ بزرگان‌ونزد

۱ــ می‌آمدند ۲ــ می‌کردند ۳ــ می‌نمودند ٤ــ متن: باشید ۵ــ متن: دربٍ ٦ــ متن: نهار

پادشاه و مادر او، کمال عزت و اعتبار دارد و همهٔ اوقات لباس‌های فاخر و جواهرآلات از مقولهٔ مروارید و الماس با وجودکبر سن زینت دوش و آغوش خود می‌سازد، با پرنس لیوجین که سر کانسل و عمدهٔ اعیان آنهاست وگراف‌کوردولف وکنیازساله‌قف ومرکیس و ثروت و تپلونف با بیست نفر دیگر از بزرگان و ایلچیان قرال‌ها به دیـدن صاحبی ایلچی آمدند و هر یك لوازم دوستی و تعارف با ایشان به جای آوردند. قدری در آنجـا توقف‌کرده از هر مقوله صحبت با یکدیگر می‌داشتند و مراتب محبت و رأفت پادشاه را با ایلچی بیان می‌نمودند و خاطر جمعی در بعضی موارد به صاحبی ایلچی می‌دادند، بعد قهوه و چای(۱) آورده، صرف نمودند و هریك به منزل خود روان شدند.

این روز حسب‌الامر پادشاه، تمامی بزرگان و اعیان و ایلچیان در خانهٔ‌گرنیه پاولنه همشیرهٔ پادشاه که زن پادشاهزاده ورتنبر شده است رفته، مبارکباد می‌گفتند.

چون پادشاه مذکور نموده بودکه برایلچی بزرگ دولت ایران لازم است که در این روز به دیدن همشیرهٔ ما رفته، مبارکباد گفته باشد و این مطلب گوشزد صاحبی ایلچی شده بود، به اتفاق مهمانداران و دیلماج سوارکاریت گردیده، روانهٔ خانهٔ همشیرهٔ پادشاه شدند. به ورود آنجا، جمعی از خاصان همشیرهٔ پادشاه، سر راه ایلچی آمده، لوازم محبت و احترام به جای آوردند و داخل خانه شدند.

همشیره پادشاه چون به جمیع صفات حسنه و کمالات صوری و معنوی آراسته بـود و زبان انگریزی را نیز خوب تکلم می‌نمود، به صاحبی ایلچی اقسام دلجوئی و محبـت نمود، و سخنان رأفت‌آمیز بیان‌کرد.

صاحبی ایلچی نیز خود به زبان انگریز جواب‌های متین به او دادند. چون پادشاه را تعلق بسیاری با این همشیرهٔ خود می‌باشد و سخنان او و بسیاری از اوقـات نزد پادشاه به درجهٔ قبول مقبول است و با صاحبی ایلچی هم، اظهار محبت بسیار می‌کرد، بعد از مبارکباد و اجرای تعارفات ،صاحبی ایلچی در باب انجام مهام خود فقرات مبسوطی با او گفتگوکرده او را هم به اصطلاح یك واسطه درامر خود نزد پادشاه قرار دادند. او نیـز قبول‌کرده نوید و وعدهٔ بسیار داد و تعهدات کرد. صاحبی ایلچی را از خود خوشنود و مرخص نموده، و از آنجا معاودت به منزل نمودند.

آن خانه را پادشاه به مبلغ پنجاه‌هزار تومان به جهت آن(۲) همشیره خریداری نموده دستگاه و اثاث (۳) و اسباب و زینت بسیار از هرچیز و هر مقوله دارد و بیوتات و اوطاق‌ها و مکان‌های عالی دلنشین مرغوب بیحد دارد. حال کـه این همشیره [را] به شوهر داده و روانهٔ محال ورتنبر می‌شود و باشوهر خود می‌رود، پادشاه خانهٔ مذکور را از همان همشیره مجدد به مبلغ پنجاه هزار تومان خریداری و وجه تسلیم همشیره نموده، خانه را به برادر خود بخشیده است.

باقی آن روز و شب، به طریق سایر ایام گذشت و دیگر امری واقع نبود.

یوم پنجشنبهٔ یازدهم: بعد از ناهار(٤) قدری صاحبی ایلچی مشغول درس و مشق انگریزی بودند. بعد به قدر ده پانزده نفر از بزرگان و اعیان روس به دیدن ایشا ن‌آمده،

۱ـ متن: چاهی ۲ـ متن: او ۳ـ متن: اساس ٤ـ متن: نهار

هر یك فقراتی از هر جا و هرمقوله صحبت می‌داشتند و نوید محبت پادشاه را می‌دادند و بعد از صحبت هر یك به منزل خود رفتند.

صاحبی ایلچی مشغول مطالعهٔ کتاب و گردش منزل شدند. شب در خانهٔ لاردکلرك ایلچی انگریز موعود بودند. روانهٔ آنجا شدند. به ورود آنجا لارد مذکور لوازم احترام معمول داشت. بزرگان و اعیان روس و زنان ایشان این شب در آنجا می‌بودند، همگـی تعارفات لازمه نسبت به صاحبی ایلچی به عمل آوردند، و با یکدیگر مشغول صحبت ورقص شدند. این شب از ناصیهٔ احوال لاردکلرك دو چیز ملاحظه شد: یکی اینکه بسیار اروس را خوش آمد می‌گوید ،و تملق بی‌نهایت از هریك آنها می‌کند و با وجود اینکه آنها قلباً با اهالی انگریز دوست و متحد نیستند، و ظاهراً رفتاری می‌نمایند و لارد مذکور تملق گوئی آنها را بر خود فرض کرده و به جهت خوش‌آمد در هر هفته بزرگان ایشان را ضیافت می‌کند و مبالغی خرج آنها می‌نماید. طرفه اینکه به محض از خانه بیرون رفتن، درمقام ضرب و طعن او برمی‌آیند وچیزهای عجیب غریب دربارهٔ اوبیان می‌نمایند. دیگر اینکه بسیار اساس و دستگاه برخود می‌چیند و تخت نشیمن پادشاهی برخود قرار می‌دهد، و خودنمائی بسیار می‌کند. این هر دو چیز از لارد مذکور بسیار بعید است، زیرا که مرد کامل معمری است، و اظهار دانشمندی بسیار می‌کند و این فقرات از او زیبنده و خوش آینده به نظر نمی‌آید.

این شب قدری زنان و مردان به رقص و صحبت مشغول بودند، و عشرت می‌نمودند. پاسی از شب گذشته، صاحبی ایلچی از آنجا معاودت و در منزل استراحت نمودند.

یوم جمعهٔ دوازدهم: صبح جمعی به دیدن صاحبی ایلچی آمده، بعد از رفتن آنهـا سوار اسب شدند، که به گردش روی رودخانه بزرگ که یخ کرده و خلق با گاریت و اسب روی آن یخ رفته گردش می‌نمایند، رفته باشند.

پادشاه در عرض راه سوار به جناغ بود و گردش می‌نمود. ملاقات واقع شد. صاحبی ایلچی به علت احترام او خواستند پیاده شوند، مانع شده، نگذاشت و بسیار اظهار محبت و حال‌پرسی نمود و از یکدیگر گذشتند و روانهٔ روی رودخانه گردیدند. مجموع خلق در آنجا گردش می‌کردند. صاحبی ایلچی نیز قدری گردش نموده، و ملاحظهٔ آنجـا را می‌نمودندکه چگونه یخ در روی رودخانه محکم شده، که این همه خلق با اسب و گاریت در روی آن گردش می‌نمایند و در استحکام آن خللی به هم نمی‌رسد، و این هیچ جهت ندارد مگر کثرت سردی هواکه به درجهٔ اعلاست.

باری، قدری ملاحظهٔ آنجا را کرده، معاودت به منزل کردند و این شب در خانـهٔ پرنس‌گورگین موعود بودند. با مهمانداران در آنجا رفته پرنس و سایر بزرگان کـه در آنجا حضورداشتند، لوازم احترام به جای آوردند. زنان ودختران بزرگان، بسیار بودند. با مردان مشغول رقص شدند و عشرت می‌کردند، تا قدری از شب‌گذشت و هنگام معاودت شد. صاحبی ایلچی روانهٔ منزل‌گردیده استراحت نمودند.

یوم شنبهٔ سیزدهم: روز اول سال تازهٔ روسیه بود، و این روز را اول سال نو و عید

کبیر می‌نامند، و تمامی خلق لباس فاخر پوشیده و در کلیساها می‌روند و با یکدیگر دید و بازدید می‌کنند و مبارکباد می‌گویند. در خانهٔ پادشاه کثرت و جمعیت به حدی می‌شود که مافوقی برآن متصور نیست. صاحبی ایلچی بعد ازناهار(۱) با مهمانداران و همراهان به جهت مبارکباد به خانهٔ پادشاه رفتند. در مکانی‌که اغلب بزرگان وایلچیان قرارداشتند. صاحبی ایلچی رفته توقف کردند. پادشاه و متعلقانش د رکلیسا رفته بودند. بعد از ساعتی آمدند. به همان آئین پیش پادشاه در(۲) [جلو] اوطاقی تعارفی به همهٔ خلق کرده، به جانب صاحبی ایلچی آمده اظهار تلطف بسیار کرده، صاحبی ایلچی اورا مبارکبادگفتند و او به سمت باقی ایلچیان و بزرگان رفته زن و مادر و خواهرانش از عقب پادشاه داخل آنجا شدند. هریك به جانب صاحبی ایلچی آمده، از روی رأفت و محبت تعارفات کردند و ایلچی آنها را مبارکباد نیز می‌گفتند. تا اینکه آنها به همهٔ مردم لوازم تعارف به جای آوردند و پادشاه و متعلقان به مکان خود رفتند و ایلچی معاودت به منزل خود نمودند. کرچکف که سابق در پتربورغ نایب پادشاه بود، با چندین نفر ازبزرگان به دیدن صاحبی ایلچی آمده، مدت معقولی توقف و هر مقوله صحبت در میان داشتند و بعد روانهٔ منزل خود شدند. یك نفر از مهمانداران آمده بستهٔ مکتوبی از دولت علیهٔ ایران آورده باز نمودیم. فرمان همایون شاهنشاه عالم‌پناه و رقم نواب ولی‌عهد، و نوشتجات صاحب معظم صدراعظم و سایر امنای دولت قاهره، و دوستان صاحبی ایلچی در آن بود. فرمان و ارقام را زیارت و از مضامین آنها سرافرازی حاصل صاحبی ایلچی گردید. مکتوبی مستر موریه، ایلچی انگریز قلمی داشته بود، فوت مرحومه زوجهٔ مرحمت‌پناه حاجی محمد ابراهیم‌خان که مادر زن صاحبی ایلچی بوده باشد در آن تحریر شده بود. صاحبی ایلچی از مطالعهٔ آن قرین غم و اندوه بی‌پایان شدند. سایر مکاتیب را مطالعه و به‌حقیر سپردند.

چون پیش تحریر شد که این یوم، روز اول سال نو روسیه است و تا چندین یوم، تمام خلق به عیش و عشرت و دید و بازدید مشغول هستند. در سنوات سابق در میان روسیه قاعده بوده که هر سال در این شب مجموع خلق، از زن ومرد، از اعاظم و اواسط، و عوام‌الناس خود را به لباس غیر خود آراسته می‌گردانیده و صورت خود را تصویر غریب نصب می‌کرده، و لباس‌های مختلف می‌پوشیده در خانهٔ پادشاه می‌رفتند و در آنجا از اول شب تا قریب صبح به این طریق با یکدیگر گردش می‌کردند و شوخ‌طبعی و صحبت‌های مختلف باهم می‌داشتند در آنجا قهوه و چای(۳) و شیرینی آلات ومیوه و شربتها و شراب صرف می‌کردند و این عمل را مسخرات می‌گویند و قریب به صبح هریك به مکان خود روان می‌شدند. چنانچه سالی از سالها بیست و هفت هزار نفر قلمی در خانهٔ پادشاه از اشخاصی‌که معروف ومشهوربودند به این لباس جمع شده بودند، سوای کسانی‌که در تعداد نبود، خلاصه این عمل به علت طلوع ناپلیان و اغتشاش محال فرنگان چندین سال بود که در میان ایشان موقوف و معدوم شده بود. در این سال که ناپلیان گرفتار و اساس دوستی و اتحاد فیمابین تمامی اهالی یوروپ محکم و برقرار شده بود، این شب به حکم پادشاه همان اساس را برپا داشتند. به‌قدر بیست هزار نفر از اهالی روسیه ملبس

۱ــ متن: نهار ۲ــ متن: درب ۳ــ متن: چاهی

به لباس غیر متعارف گردیده، در خانهٔ پادشاه جمع شدند. چون صاحبی ایلچی در آنجا موعود بودند، پاسی از شب گذشته با همراهان و مهماندارا ن‌روانهٔ آنجا گردیدند. به ورود آنجا جمعی بزرگان و باشیان در سر راه آمده تعارفات رسمی به جای آوردند، داخل آن مکان که شدند بعد از تعظیم و تکریم به پادشاه، پادشاه به زبان انگریزی در مقام دلجوئی وحال‌پرسی صاحبی ایلچی برآمده، سخنان ملاطفت‌آمیز بیان‌کرده زن و مادر و خواهرها و برادران پادشاه و سایر زنان و مردان و بزرگانی که بودند هریك به قسمی و طریقی د رمقام نوازش و اظهار محبت برآمدند تمامی خلق به اقسام مختلف به رقص و گردش و عیش و عشرت مشغول بودند. کثرت زن و مرد به مرتبه‌ای بود که با وجود وسعت و بزرگی خانهٔ پادشاهی و وفور مکان‌های آن‌که پیش تحریر یافته راه‌آمد وشد مسدود بود. این شب شاه و گدائی در میان نمی‌باشد. هرکس هر طریق می‌خواهد خود را آراسته می‌گرداند، و هر صحبتی خواهد می‌دارد. کسی را با کسی کاری نیست و هیچ عملی را مؤاخذه نمی‌باشد و همهٔ خلق در این شب خودسر و مطلق‌العنان هستند.

در آنجا سوای زنان متعلقان پادشاه، چندین نفر از زنان بزرگان را ملاحظه نمودیم که از جواهرآلات بسیارکه زینت برودوش و گردن و آغوش خود کرده بودند، هر یك بیست هزار تومان، ده هزار تومان، بیشتر، کمتر، به نظر می‌آمد. خاصه مرواریدهای بسیار درشت که در میان ایشان بسیار است.

بعد ازاینکه مدت زمانی در آنجا ملاحظهٔ حال و رفتار و کردار همگی آنها شد، و آنها رقص بسیارکردند، و صحبت‌ها داشتند، پادشاه مردم را به صرف غذا امر نمود. میزها گسترده بودند. هر یك در هر جا که بایست رفته. غذا صرف نمایند، رفتند. چند نفر از بزرگان خاص پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، که پادشاه شما را در سر میز خود خواسته صاحبی ایلچی روانهٔ آنجا شدند. اوطاقی ملاحظه شد که در میان اوطاقی دیگر از بلور ساخته و برپا کرده‌اند. دیوارها و اطراف و سقف را تمام از بلور و آئینهٔ بزرگ برپا کرده بودند. چهلچراغها و شمعدان‌های بسیار درخارج آن روشن کرده بودندکه درمیان آن اوطاق روشنی تمام می‌داد، و به طریق روز روشن می‌نمود. در میان آن اوطاق مطلقاً شمع و چراغی نبود، اما میزی گسترده بودند که وصف اثاث(۱) و اسباب وآراستگی آن ممکن تحریر و بیان نیست. اسباب طلا و نقره و بارفطن و بلور از هر چیز در آنجا چیده وگذاشته بودند.

هر نوع گل‌های رنگارنگ و ریاحین معطرکه به‌خاطر می‌رسد درگلدان‌ها گذاشته، از ولایات بعیده، میوه‌ها از مقولهٔ نارنج، از آمریکا، آناناس(۲)، از هند و گلابی از پاریس آورده بودندکه یك دانهٔ آنها در هر دو دست جا نمی‌شد. هر نوع میوه‌های دیگر که به خاطر می‌رسید، در کمال صفا و تازگی در آنجا موجود بود، و اقسام مأکولات و مربیات و شیرینی‌آلات نیز آورده، در آنجا گذاشته بودند. این مکان و این میز مختص پادشاه و متعلقان او بود. صاحبی ایلچی در آنجا رفتند و در سر میز نشستند. زن و مادر و خواهران و دامادهای پادشاه در آنجا حضور داشتند و چند نفری از زنان بزرگان نیز در

۱ـ متن: اساس ۲ـ متن: عن‌الناس

آنجا بودند. همگی در سر میز نشسته مشغول صرف غذا شدند.

پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، فرمود که مسموع ما شد که شما را صداعی عارض گردیده، و امشب ارادهٔ آمدن به اینجا را از این جهت نداشتید (و حقیقت هم داشت. صاحبی ایلچی را آن روز تکسر احوالی عارض شده بود و ارادهٔ رفتن بـه خانهٔ پادشاه نداشتند. مهماندارا ن‌اصرار زیاد کرده و رفتند) اما حال که آمده‌اید، ما بسیار رضامند و خوشنود شدیم، و امیدواریم که جناب باری رفع صداع را از شما خواهد کرد. و مـا بسیار خوشوقت هستیم که امشب شما را در اینجا ملاقات کردیم. به زبان انگریزی پادشاه از این مقوله اظهار تلطف و محبت کرد، و تکلیف به صرف غذا می‌نمود. مادر و زن و کسان پادشاه، نیز تعارفات می‌نمودند، تا اینکه غذا صرف گردیده، از آنجا برخاستند و لحظه[ای] دیگر در آنجا توقف و معاودت نمودند و استراحت شد.

یوم یکشنبهٔ چهاردهم، لغایت چهارشنبهٔ هفدهم: امورات وقوعی این است که صاحبی ایلچی هرروزه پیغامات به گراف نسل رود می‌نمودند، که ایام توقف ما در پتربورغ‌طول زیادی به هم رسانیده، ولازم است که شما درانجام مهام ما قراری داده باشید، و او جواب می‌دادکه دو سه یوم دیگر خود به منزل شما آمده، آنچه شاید و باید بناگذاری خواهیم نمود. روزها بسیاری از بزرگان و ایلچیان به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و اظهـار دوستی و تعارفات رسمی می‌نمودند و صاحبی ایلچی گاهی به سواری و گاهی به مطالعـهٔ کتاب و درس مشق انگریزی مشغول بودند.

روزی اوقات صرف تحریر عرایض و نوشتجات نمودند که به مصحوب کریل انفاد دولت علیهٔ ایران‌کرده باشند. دیگر امری که تحریر آن لازم باشد واقع نبود.

یوم پنجشنبهٔ هجدهم: روز خاج‌شویان روس بود. این روز پادشاه و عموم خلق در سر رودخانهٔ بزرگ جمع می‌شوند و خاج را در آب انداخته می‌شویند و به جای خـود می‌برند، چون قاعده این است که تمام بزرگان وایلچیان و جنرال‌ها ومطلق سواره و پیادهٔ سپاه و عموم خلق در [جلو] خانهٔ پادشاه رفته از آنجا به سر رودخانه رفته باشند. پادشاه ایشیك آقاسی باشی خود را نزد صاحبی ایلچی فرستاد که این روز باید شما سوارگردیده، نزد ما آمده باشید.

صاحبی ایلچی به نحو خواهش پادشاه با همراهان و ایتام در نهایت آراستگی سوار ودرب خانهٔ پادشاه رفتند. به ورودآنجا پادشاه و قسطنتین برادرش‌که به جهت همین‌فقره، درشب پیش از ولایت لیه به پتربورغ آمده، که دو سه یوم توقف و بعد روانه شود. تمامی بزرگان و ایلچیان که سوار براسبها بودند و درب‌خانهٔ پادشاه توقف داشتند. با صاحبی ایلچی انواع و اقسام رأفت و تعارف مبذول داشتند، در آنجا ملاحظه شد که به‌قدر پنجاه هزار سوار کواردی و پیادهٔ سالدات، پولك پولك و دسته به دسته به نظام تمام ایستاده، و در اطراف میدان درب خانهٔ پادشاه پشت بر پشت یکدیگر صف‌کشیده‌اند. جمیع بزرگان‌و سران سپاه و عملجات پادشاهی و برادران او نیز سوارگردیده، با پادشاه در اطراف و جوانب آنها گردش نموده، نظام می‌دهند و سایر خلق پتربورغ عموماً ذکور و اناث در

اطراف میدان سمت دیگر ایستاده و صف بسته‌اند، و کثرت به مرتبه‌ای است که از حد تحریر و تقریر بیرون است. از درب خانهٔ پادشاه، تا سر رودخانه و در روی رودخانه که یخ کرده است از وفور جمعیت و کثرت ممکن عبور به جهت احدی نیست. اما با این همه کثرت و جمعیت، از خرد و درشت و اناث و ذکور به حدی آرام و نظام داشتند که نفس از احدی بیرون نمی‌آمد و چنین فهمیده می‌شد که گویا جمیع این خلق قبض روح شده و خشك گردیده، ایستاده‌اند. بعد از ملاحظهٔ آنها و نظام دادن پادشاه، جمعی آمده راهی از درب خانهٔ پادشاه الی سر رودخانه پاك کرده و خاك نرم پاشیدند. همین که راه مذکور از برف پاك شد و به اتمام رسید، از درب خانهٔ پادشاه به قدر سیصد نفر کشیشان وملایان آنها بیرون آمده، لباس‌های زرتار وبالاپوش‌های غریب به اقسام مختلف پوشیده، و خود را زینت بسیار کرده بودند. به محض بیرون آمدن آنها، ازاطراف میدان شروع به نواختن سازهای مختلف کردند. و آنها بعضی علم‌های غریب در دست گرفته، جمعی شمعها روشن کرده در دست داشتند و دو نفر ازکشیش‌های بزرگ، صندوق طلائی در دست گرفته، خاج را در میان آن گذاشتند، می‌رفتند. مادر و زن و همشیره‌های پادشاه و بسیاری زنان بزرگان، از عقب آن کشیشان می‌رفتند و مساوی دویست نفر اطفال سرخ پوش به عقب زنها بودند وبه قدر دوسه هزارنفرخلق دیگرازخدمه‌های کلیسا وخدمتکاران خانهٔ پادشاه، تمامی خاك سفید در سر مالیده با آنها می‌رفتند، و تمام اینهاکه تحریر شد به آواز مسیحی چیزها می‌گفتند و می‌خواندند، و راه می‌رفتند. پادشاه و برادران و ایلچیان و همهٔ بزرگان سواره در یك سمت راه به همراه کشیش‌ها می‌رفتند. سواره و پیاده به نظام تمام ایستاده، دسته به دسته ساز و نوا می‌نواختند تا از درب خانهٔ پادشاه به کنار رودخانه رسیدند. در آنجا روی یخ چند یوم پیش ازاین روز، بنا و نجار ونقاش و معمار مکانی از چوب به طریق کلاه فرنگی ساخته غرفه‌ها در اطراف داشت و زینت و طلاکاری بسیارکرده بودند. اینها تمام رفته داخل آن مکان شدند، و کشیشان در آنجا خاج را برده به آب انداخته، تطهیر نمودند و قدری از آن آب آورده به جهت فتح و نصرت روی شمشیر پادشاه پاشیدند با وجود اینکه آب شستن خاج داخل رودخانهٔ عظیم کذائی می‌شد مجموع خلق روس ازهمان مکان آمده آب بر می‌داشتند وبه جهت تیمن وتبرك می‌بردند.

جمعی ازاهالی انگریز درآنجا حضورداشتند، ازحماقت [مردم] روسیه می‌خندیدند که این آب که داخل رودخانه است چه مصرف دارد که آنها برداشته می‌برند. اگرچه جای خندیدن بر آنها بود، اما اهل انگریزخود هم هیچ مذهب ندارند، واعتقادی به‌کلیسا و خاج و مذهب عیسوی که در میان روس و سایر متداول است در میان آنها نیست[!]

پادشاه وسایر خلق سواره، درمقابل آن عمارت در سر رودخانه ایستادند، وکشیش‌ها در آن مکان به کار خود مشغول بودند. درغرفه و رواق‌های آن عمارت گردش می‌کردند وچیزها به آواز مسیحی می‌خواندند. بعد اززمانی، چند عدد تیر آتش‌بازی ازآنجا به هوا کردند. از آن سمت رودخانه که مکان توپچیان و توپ‌خانه بود شروع به انداختن توپ کردند، و بسیاری توپ انداختند. کثرت و جمعیت خلق از زن و مرد و اطفال در روی رودخانه‌که یخ کرده بود به مرتبه‌ای بودکه چشم از ملاحظهٔ آنها خیره و تار می‌شد. تا مدت مدیدی به همین دستور گذشت. بعد از آن کشیشان خاج را برداشته به همان طریق

و همان نظام که رفته بودند با پادشاه و سوارها و جمعیت معاودت به خانهٔ پادشاه نمودند و خاج را برده در کلیسایی که در خانهٔ پادشاه واقع است گذاشتند. پادشاه وبرادران خود، و بزرگانی که سوار بودند قدری درمیان سپاه سوار وپیادهٔ سالدات که درآن میدان جمع بودند و عدد آنها از قراری که پلك پلك نمایان بود به قدر پنجاه هزار می‌بودند، گردش کرده، و آوازهای بلند از پادشاه مسموع می‌شد که نظام می‌داد و به هر طرف آمد و شد می‌کرد. صاحبی ایلچی و برادران و بعضی بزرگان همراه او بودند. تا از نظام فارغ گردیده و آمد در [جلو] خانهٔ خود ایستاده شد و تمام بزرگان و ایلچیان نیز نزد او ایستادند. بعد همان سوارها و پیاده‌های سالدات به نحوی که پلك پلك و جوقه به جوقه با سازنده‌ها ایستاده بودند، فوج فوج به نظام تمام ساز و نوا نواخته، و آمده از حضور پادشاه گذشتند و بعد ازگذشتن آنها نیز مساوی هفتاد و چهار عدد توپ که هر توپی شش اسب یك رنگ، و سی و دو نفر عمله می‌داشتند، در کمال آراستگی و نظام آمده گذشتند. طریق آمدن وگذشتن آنها از حضور پادشاه به این نسبت بود که ابتدا سالدات پیاده‌ای که بودند، فوج فوج که هر فوجی، یك قسم لباس و همه به یك طریق اسلحه با آذوقه و سرب و باروط و بالاپوش همراه دارند در کمال نظام آمده می‌گذرند بعد سواره به همین طریق هر فوجی [که] یك رنگ اسب و یك قسم کلاه و یك نوع اسلحه داشتند، آمده ازحضور پادشاه گذشتند وبعد ازآنها توپخانه به همان نهج نیز گذشت. آنوقت پادشاه خلق را مرخص و هریك به مکان خود رفتند، و خود هم به خانه رفت. چون این روز شدت سردی هوا به درجهٔ اعلا رسیده بود، و درمیان فرنگان با بالاپوش رفتن نزد پادشاه وبزرگان مطلوب نیست و آن را سوء ادب می‌دانند، صاحبی ایلچی به جهت حرمت پادشاه، بی‌بالاپوش سوار شده رفته بودند، تکسر احوالی در مزاج ایشان به هم رسانیده وشدت سردی هوا اثر کلی نموده، تمام اعضای ایشان را درد شدیدی عارض و به منزل آمده، در بستر ناخوشی خوابیدند و به معالجه مشغول شدند، از شدت ناخوشی ایشان، اوقات بر همهٔ همراهان تلخ و پریشان گردید. این روز بدین منوال گذشت.

یوم جمعهٔ نوزدهم: اگرچه صاحبی ایلچی را تکسر احوال برقرار بود، اما آدمی نزد گراف‌نسل‌رود وزیر فرستاد، پیغام نمودند که مرا منظور این است که کریل از خود روانهٔ تفلیس کرده و شرح احوالات و گزارش این ولایات را به عرض شاهنشاه خود رسانیده باشد، وعرایض و نوشتجات ارسال داشته باشم. لازم آن است که درباب انجام مهام منظورهٔ ما گفتگوئی که باید بشود با شما در میان آمده که دانسته و آگاه باشیم، که چه باید نوشت و چه طریق باید نمود، چرا که زیاده از این مدت قوهٔ توقف در اینجا به جهت ما ممکن نیست. گراف‌نسل‌رود، بعد از شنیدن پیغامات مذکوره، جواب گفته بود که حال ایام عیش همشیرهٔ کوچك پادشاه، و اسم او مریه پاولینه است، که به پادشاهزادهٔ هولند می‌دهند، و سه چهار یوم این اساس برپاست. این مدت را شما مهلت داده باشید که بعد از اینکه این ایام عیش دفعهٔ ثانی منقضی شد من خود به منزل شما آمده، هر نوع گفتگوئی که فیمابین باید بشود گفت و شنود خواهیم نمود. صاحبی ایلچی نظر به خواهش او قبول نمودند و این روز به این طریق گذشت.

یوم شنبهٔ بیستم، لغایت دوشنبهٔ بیست و دویم: چون صاحبی ایلچی ناخوش بودند،

و مسموع پادشاه و مادر پادشاه و بعضی بزرگان شده بود، روزی از جانب پادشاه ایشیك آقاسی بزرگ آمده حال‌پرسی‌کرده، و بعد مذکور نمود که چون ایام عیش همشیرهٔ کوچك پادشاه می‌باشد، خواهشمند گردیده، که شما نیز در خانهٔ پادشاه آمده باشید.

صاحبی ایلچی نظر به ناخوشی احوال قبول نکردند و وعده ندادند. ایشیك آقاسی معاودت نمود، و مادر پادشاه نیز دکتر کرتین انگریز راکه طبیب مادر پادشاه و مرد از همه جا آگاهیست به جهت معالجه مأمور کرده، طبیب مذکورآمده، مشغول معالجه‌گردید. در این چند یوم بزرگان و دوستانی‌که بودند به رسم حال‌پرسی به دیدن صاحبی ایلچی می‌آمدند و گراف‌نسل‌رود نیز دو دفعه یکی از بزرگان دفترخانه را به جهت حال‌پرسی فرستاد. ایلچی انگریز و سایر بزرگان انگریز که در آنجا بودند نیز به رسم حال‌پرسی آمد و شد می‌کردند.

روزی مهماندار نزد صاحبی ایلچی آمده، بعد از حال‌پرسی، اظهار نمود که چون پادشاه شفاهاً به شما اظهارکرده بودکه حقیقت‌گزارش خود را به دولت علیهٔ ایران نوشته باشید، و شما هم خواهشمند فرستادن‌کریل بودید، یك نفر افیسر ازدولت مأمورگردیده، که نوشتجات شما را به تفلیس برده رسانیده باشدکه از آنجا روانهٔ ایران نمایند، و فردا که یوم سه‌شنبه است افیسر مذکور نزد شما می‌آیدکه مکاتیب گرفته رفته باشد. باید آماده باشید.

صاحبی ایلچی قدغن نمودند که عرایض و نوشتجات آنچه بایست نوشته شود وآماده و موجود شده باشد که فردا که افیسر مذکور روانه است حالت معطلی به هم نرسد. دیگر این روزها امری روی نداد.

یوم سه‌شنبهٔ بیست و سیم: صبح حسین نام افیسر با مهمانداران نزد صاحبی ایلچی آمده، و مطالبهٔ مکاتیب و اظهار مرخصی نموده، عرایض و مکاتیب را ممهور و در مشمع گرفته، تسلیم او نمودند و او را مأمورکردند که آنها را به تفلیس برده، به سردار آنجا سپرده‌که او روانهٔ دولت علیهٔ ایران‌کرده باشد. این روز باز بسیاری ازبزرگان و آشنایان صاحبی ایلچی به عیادت آمدند.

دیگر امری وقوع نیافت.

یوم چهارشنبهٔ بیست و چهارم لغایت دوشنبهٔ ۲۹: امورات وقوعی این است که: چون این روزها ایام عیش خواهر پادشاه بود، شبها شهر را چراغان می‌کردند و مردم در خانهٔ پادشاه می‌رفتند و به عیش و عشرت مشغول بودند. و روز پنجشنبه ۲۵(۱) داکترکمل انگریز از ایران وارد پتربورغ گردیده، و فرامین و ارقام و نوشتجات از دولت علیهٔ ایران به جهت صاحبی ایلچی آورده، از زیارت فرمان همایون و رقم مبارك، افاقه در احوال صاحبی ایلچی راه یافته و تمامی را مطالعه نمودند. سه هزار تومان نقد که از دربار شاهنشاهی به جهت صاحبی ایلچی به مصحوب حکیم مشارالیه ارسال شده‌بود، یکهزار و چهارصد تومان از آنجمله را در دارالسلطنهٔ تبریز به ضمه اخراجات راه، به مشارالیه داده بودند و یکهزار و ششصد تومان دیگر را شال ترمه و مروارید خریداری

۱ــ درمتن نویسنده تاریخ ۵شنبه ۲۵ را ۲۲ نوشته است وبنا به حساب روزانه ۲۵ درست است

و به مصحوب مشارالیه فرستاده بودند. شال و مروارید مذکوره را حکیم مشارالیه‌آورده، تسلیم نمود. چندین طاقهٔ کلاه انعامی از سرکار اشرف همراه آورده، نیز داده مشخص شد که زیاده از آن است و نزد محمد علی بیك گماشتهٔ صدراعظم می‌باشد، و از عقب حکیم می‌آید ومی‌آورد. صاحبی ایلچی می‌گفتند که خدا جان ما را فدای چنین صاحب‌گار چاکرنوازی کرده باشد که به این طریق مرحمت و چاکرنوازی می‌نمایند.

یکدست یراق زمرد که شاهنشاه عالم‌پناه، به رسم هدیه به جهت امپراطور اعظم عنایت کرده بودند، مشارالیه آورده و از او بازیافت شد. این روز الحمدالله تعالی افاقهٔ کلی در احوال صاحبی ایلچی بهمرسید.

روز دیگر ناظر همشیرهٔ پادشاه به رسم حال‌پرسی نزد صاحبی ایلچی آمده، از جانب خواهر پادشاه، حال پرسی نمود.

روز دیگر چون شدت سردی هوا بحدی بود که مافوق نداشت مذکورشد که شب در یکی از کشیك‌خانه‌ها، یکنفر سالدات کشیکچی خشك شده، و برطرف گردیده است. چون مدتی پیش از این فقرات پادشاه وعده نموده بود که در باب مهام منظورهٔ صاحبی ایلچی خود با یکدیگر شفاها گفتگو خواهیم کرد و بعد که صاحبی ایلچی هر روزه‌در این خصوص پیغامات می‌کردند و تعجیل می‌نمودند، روزی پرنس لیوجین از جانب پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده مذکور نموده بود که نظر به تعجیل و اصرار زیاد شما ما بعهدهٔ گراف نسل رود وزیر محول نموده‌ایم که آمده مکنون‌خاطر شما را معین و بما عرض کند که برآنچه شاید و باید ما جواب گفته باشیم.

صاحبی ایلچی به پرنس مشارالیه گفته بودند که پادشاه وعده دهد، که شفاها با خودش گفتگو شود. بچه جهت به گراف نسل رود محول نموده. او جواب گفته بود که چون حال او وزیر است و این امورات به او محول است به عهدهٔ او شده، از اتفاقات گراف مشارالیه هم در آن بین ناخوش و چندین روز مریض شده بود و به این جهت صاحبی ایلچی مجدداً پیغام نزد پادشاه فرستاده بودند، که چندین روز ایام عیش بود، و چندین روز است که گراف نسل رود ناخوش است و هر روز امر تازه‌ای روی می‌دهد، و من سه سال و کسری است که حیران و معطل در اینجا مانده‌ام، نمیدانم چه باید کرده باشم. پادشاه نظر به این پیغام آخری و اصرار زیاد صاحبی ایلچی، یوم دوشنبه ۲۹ را قرارداد نموده بود که گراف نسل رود وزیر نزد صاحبی ایلچی آمده، قرار و مدار امورات منظوره را داده باشند.

این روز لاردکلرك ایلچی انگریز، نزد صاحبی ایلچی آمده مذکور نمود که گراف نسل رود را الیوم از ناخوشی پیش احوال بهم خورده، و آمدن نزد شما راقرار به فردا که یوم سه‌شنبهٔ سلخ است داده است. این روزها دیگر امری وقوع نیافت که تحریر آن لازم باشد.

یوم سه شنبهٔ سلخ شهر صفر: بعد از ناهار (۱) صاحبی ایلچی قدری گردش نمودند. گراف‌نسل‌رود وزیر وجنرال نکری ترجمان، خدمت صاحبی ایلچی آمده، خلوتی اختیار

۱ـ متن: نهار

نمودند و به صحبت و گفتگو مشغول شدند. اگرچه کماهی گفتگوئی که فیمابین آنها مذکور شد، صاحبی ایلچی خود می‌دانند و دیگری را اطلاعی نیست، اما اینقدر مفهوم شد، که در باب استرداد ولایات و مهام منظوره آنچه لازم بود به او گفته بودند و او را به اقسام کلی تطمیع نموده بودندو و از هر قسمی که به خاطرمی‌رسد سخنان فیمابین ایشان رد و بدل شده بود. آخرالامر گراف نسل رود مذکور کرده بود که پادشاه رامنظور این است که مطالب خود را مختصر قلمی کرده و به من داده باشید که ترجمه نموده به نظر او برسانم و آنچه او جواب گوید به شما اظهار کنم.

صاحبی ایلچی قبول نمودند و این طریق بنا شد که یوم بعد صاحبی ایلچی مطالب خود را به طریق اختصار قلمی داشته به گراف نسل‌رود داده که ترجمه کرده نزد پادشاه برده، آنچه حکم نماید، جواب به ما بگوید. دیگر اینکه منظور پادشاه این بود و خودهم اظهار کرده، به صاحبی ایلچی گفته بود و به‌گراف نسل رود ودو سه‌نفر دیگر ازبزرگان پیغام به صاحبی ایلچی داده بود که توقع ما از ایلچی این است که در امورات خود و مطالبی که دارد، اهالی انگریز را به‌هیچ وجه دخل و تصرفی ندهد و ایشان را شریك و رفیق خود نزد ما نسازد، که این معنی خلاف رأی ماست و می‌خواهیم هر طریق امری که فیمابین ما واقع می‌شود بدون وساطت و اطلاع اهل انگریز بوده باشد.

دوستان و آشنایان(۱) صاحبی ایلچی نیز به کرات اظهار می‌کردند که پادشاه را منظور این است که هرنوع امری و مطلبی که درباب امورات منظورهٔ شما فیمابین دولتین قرار می‌یابد و اظهار می‌شود بدون استحضار و اطلاع اهالی انگریز بوده باشد، و هرگاه غیر این قسم بشود خلاف رأی اوست. اما صاحبی ایلچی نظر به حکم نواب اشرف ولی‌عهد دولت علیهٔ ایران که مقرر فرموده بودکه بدون اطلاع و استحضار و مشاورت اهالی انگریز مرتکب امری نشده باشید و لارد کلرك ایلچی انگریز هم به صاحبی ایلچی اظهار کرده بود که درصورتی‌که شما خواسته باشیدکه دولت انگریز در مقام حمایت و اعانت دولت علیهٔ ایران نزد دولت روسیه برآمده باشد، باید آنچه در هر باب گفتگو در باب مطالب خود می‌نمایند یا مکاتیب به دولت آنها می‌نویسند به اطلاع و استحضار من که ایلچی بزرگ دولت انگریز می‌باشم بوده باشد. بر خود این قسم قرارداد بودند که آنچه بگویند و بکنند با اطلاع لارد مشارالیه باشد. خواه دولت روس راضی باشند یا نباشند، چنانچه همین روز داکتر کمل انگریز خدمت صاحبی ایلچی‌آمده و صاحبی‌تفصیل اموری‌که فیمابین ایشان و گراف‌نسل‌رود وقوع یافته، بود به او اظهار نمودند. و قرار دادندکه مختصر نامه‌ای‌که باید به خصوص مطالب قلمی شود نوشته شده، وحکیم مشارالیه آن را نزد لارد مذکوربرده و ترجمه‌کرده و مضمون را حالی او نموده بعد آورده ارسال نزد گراف‌نسل‌رود وزیر شده باشد. این روز به این نسبت گذشت.

یوم چهارشنبهٔ غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱: بعد از ناهار(۲) صاحبی ایلچی رقعه‌ای به این مضمون به‌گراف‌نسل‌رود وزیر دولت روس قلمی نمودند که: عالیجاه ایلچی بزرگ

۱ــ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس در اینجا به پایان می‌رسد و با خط غیر از متن در زیرنویس ۲٦۰ آن نوشته شده: «معلوم نیست بقیهٔ این کتاب چقدر است. زیاد براین دیده نشد». ولی پیداست که متن بصورت ناتمام نوشته شده و ظاهراً کاتب بیش از این‌کتاب نکرده است ۲ــ متن: نهار

دولت علیهٔ ایران به عالیجاه گراف نسل رود وزیر دولت روس دعا می‌رساند که‌مطالبی‌که از پادشاه خود مأمور است که از امپراطور اعظم خواهش نماید، این است:

مطالب اول اینکه چون عهدنامهٔ مجملی قبل از این بسته شده موقع است‌که عهدنامهٔ مفصل حال درپای‌تخت امپراطوری بسته شودکه سرحد طرفین معین گردد و ازقراری‌که در فصل هفتم عهدنامهٔ مجمل قید شده است بعضی مواد دیگر فیصل یابد.

مطلب دویم اینکه نظر به اینکه فیمابین دولتین علیتین روس و ایران به علت قرب جوار در قدیم‌الایام دوستی بوده و اما بعضی مفسدین منازعه در میان انداخته‌اند و پاره‌ای از ولایات ایران به تصرف دولت روس درآمده و خسارتها بر جانبین روی داده، حال از سخاوت امپراطوری متوقع است‌که ولایات مذکور را رد نماید و اگـر به علت خسران منازعه اولیای دولت روس را در استرداد کل ولایات سخنی باشد به طریقی‌که فیمابین انفصال یابد، ازطرف دولت خود حاضر است.

مطلب سیم اینکه کلا اگر ولایات متصرفی را رد نمی‌نمایند گرجستان و داغستان متعلق به دولت علیهٔ روس بوده مابقی ولایات تصرفی را رد نمایند و در خسران آنهـا هم به طریقی‌که فیمابین قرار یابد باز حاضر است.

مطلب چهارم اینکه پادشاه ایران از همت و جوانمردی مشهور ایمپراطوری نهایت اطمینان وخاطرجمعی دارد و یقین حاصل است‌که خواهش‌های اوکه در جنب جوانمردی ایمپراطور جزئی می‌باشد قبول خواهد فرمود و قسمی قرار خواهد دادکه باعث خوشوقتی او و استحکام دوستی دولتین علیتین و نیکنامی امپراطور اعظم در همه عالم شده باشـد. دیگر امر امر ایمپراطور است. الباقی ایام مستدام‌باد.

به تاریخ غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۱۲۳۱ مطابق ۲۰ ماه جانوری
۱۸۱۶ عیسوی تحریر یافت.

بعد از اتمام رقعهٔ مذکور داکتر کمل‌انگریزی نزد صاحبی ایلچی آمده و رقعه را به خط انگریزی ترجمه کرده ارسال نزد لاردکلرك ایلچی بزرگ دولت انگریز نمودند، که چون حسب‌الامر نواب اشرف ولیعهد مقرر شده بود که بدون اطلاع دولت انگریز مرتکب امری نشوند، لارد مذکور از مضمون رقعه مطلع و مستحضر گردیده، بعد نـزه گراف نسل رود وزیر برده باشند. لارد مذکور رقعه را ملاحظه و تصدیق به‌فرستادن نزد امنای دولت روس نموده، ارسال نزد صاحبی ایلچی داشت.

صاحبی ایلچی نظر به وعده‌ای که با گـراف‌نسل‌رود نموده بودند، خـود رقعه را برداشته و سوار کاریت گردیده، به خانهٔ وزیر مذکور رفتند. به ورود آنجا بعد ازوقوع تعارفات و احترامات‌لازمه رقعه‌را تسلیم اونمودند. وبه زبان انگریزی‌آنچه شایسته بودبه‌او گفتند. او راتحریك و ترغیب و تطمیع نمودند. او نیز مذکور کرد که من آنچه لازمهٔ کوشش است معمول می‌دارم. بعد صاحبی ایلچی معاودت بـه منزل خود نمودند. بعد از زمانی جنرال نکری ترجمان به منزل صاحبی ایلچی آمده رقعهٔ مذکوره را به صاحبی ایلچی نمودکه گراف‌نسل‌رود به او داده بود که به زبان فرانسه ترجمه کرده باشد، کـه در حضور پادشاه برده خوانده شود.

صاحبی ایلچی او را نیز بسیار تطمیع کرده، سفارشات لازمه به او نمودند و او به

منزل خود رفت. چون این شب صاحبی ایلچی در خانهٔ پادشاه موعود بودند، و در آنجا اساس عیش و عشرت و بال‌که عبارت از رقص بوده باشد برپا بود، قلیلی از شب گذشته مهمانداران نزد صاحبی ایلچی آمدند. و اظهار نمودند که باید به خانهٔ پادشاه رفته باشید. صاحبی ایلچی و همراهان سوار کاریت شده، روانه شدند. به ورود آنجا به طریق ایـام پیش جمعی از بزرگان و اعزه و اعیان در سر راه آمده، صاحبی ایلچی را به احترام تمام داخل خانه نمودند در آنجا جمیع بزرگان و زنان ایشان که جمع بودند، لوازم تعارفات رسمی به جای آوردند. بعد اززمانی پادشاه و مادرش و زنش وخواهرهای او و دامادهای او، با برادرانش، داخل آن مکان شدند، و به آئین پیش پادشاه نزد صاحبی ایلچی آمده، حال‌پرسی بسیار و اظهار محبت و تلطف کرده، به جانب دیگران رفت. و آنها نیز هر یك نزد صاحبی ایلچی آمده اظهار محبت و تعارف نمودند، و به سمت دیگران رفتند. بعد از فراغ از تعارفات پادشاه و سایر مردم، هر یك دست زنی را گرفته شروع به رقص کردند. تا مدت زمانی به هر طریق مشغول رقص و عشرت بودند و چندیـن دفعه در بین رقص پادشاه و متعلقان او نزد صاحبی ایلچی آمده، باز اظهار محبت و رأفت‌کردند.

چندی از شب گذشته چون تکسر احوالی به صاحبی ایلچی عارض شده بود، رخصت مرخصی خواسته از آنجا روانهٔ منزل شدند. اما در این شب در خانهٔ پادشاه جمعیـت و کثرت زن و مرد و وفور شمع‌کافوری در هر جا و هر مکان در شمعدانها و چهلچراغ‌ها به حدی بودکه عدد آنها ممکن تشخیص نبود. و چنین به نظر می‌آمد که البته در هـر اوطاق ده هزار پانزده هزار شمع روشن شده است.

یوم پنجشنبهٔ دویم‌لغایت شنبهٔ‌چهارم: امورات وقوعی‌این است‌که روزی جنرال‌نکری ترجمان دفترخانه نزد صاحبی ایلچی آمده، چون رقعه‌ای‌که درباب مطالب به دولت نوشته بودند، او به زبان فرانسه ترجمه‌کرده به حضور پادشاه خوانده شده بود یك طاقهٔ شال‌فرد اعلا به او تکلیف نمودند، و در این دوسه روزه شب و روز صاحبی ایلچی قطع آرام و استراحت و اکل شرب از خود نموده، متصل اوقات یابه خانه بعضی از وزرا از مقولـهٔ کرچکف وارچخف و پرنس لیوجین و دیگران می‌رفتند. یا بعضی‌را نزد خودمی‌خواستند تحریك و تطمیع‌کرده وعده ونوید بخشش به آنها می‌دادند.که نزد پادشاه وساطت نموده، شاید مطالب منظوره صورت‌پذیر شود. و ولایتی را رد نماید، و ایشان هم تعهدات‌کلـی می‌نمودند که چنین چنان خواهم گفت و خواهم‌کرد، و روزی در خانهٔ همشیره وسطی پادشاه‌که پادشاه را منتهای علاقه با او هست و به جمیع صفات او اعتقاد تمام دارد، رفتند نظر به اینکه با صاحبی ایلچی محبت بسیار داشت، اورا هم صاحبی ایلچی تحریکات‌کرده، واسطه نمودند. اونیز خاطر جمعی بسیار به‌صاحبی ایلچی می‌داد که آنچه خاطرخواه شما باشد نزد پادشاه به عمل می‌آورم و هم چنین در این چند یوم صاحبی ایلچی به هر یك از امنای دولت‌که صلاح اظهار مطلبی را به او می‌دانستند لازمهٔ‌گفتگو وترغیب و تحریك می‌کردند. دیگر امری واقع نبود.

یوم یکشنبهٔ پنجم: بعد از ناهار(۱) محمد علی‌بیك گماشتهٔ صاحب معظم صدراعظم از ایران وارد و فرامین وارقام و نـوشتجات ازدولت علیه بـه جهت صاحبی ایلچی

۱ـ متن: نهار

آورده و سیزده هزار تومان وجه به حواله‌کرد حاجی‌آقا رضای تاجر گیلانی به کسان خود از سرکار شاهنشاه عالم‌پناه آورده، و تصویر مبارك قبلهٔ عالم و نواب ولی‌عهد را نیز همراه داشت، از ورود او و آوردن آنها سجدهٔ شکر الهی را به جای آورده، و پای مبارك شاهنشاه عالم‌پناه و نواب اشرف را زیارت کردند و همان لحظه خیاط و نقاش و نجار را طلبیده و یك‌طاقه شال اعلا به‌جهت روپوش و چهار چوبهٔ طلاکاری ممتاز حکم نموده که به جهت تصویرات مذکوره سرانجام نمایند و به قدر سیصد تومان اجرت حسب‌الخواهش آنها به کارکنان دادند. و از زیارت فرمان مبارك و رقم مطاع به حدی خوشوقتی در خاطر صاحبی ایلچی حاصل گردیده که مافوق آن متصور نخواهد بود.

مشخص شدکه یك‌دست خلعت آفتاب طلعت ترمه و چندین طاقهٔ کلاه بخارائی، و قدری رنگ و حنا و تنباکو از سرکار مرحمت آثار نواب اشرف ولیعهد به جهت صاحبی ایلچی آورده است و علاوه بر اینها، مبلغی معین وجه نیز به خانهٔ صاحبی ایلچی مرحمت و عنایت گردیده است. صاحبی ایلچی را آنوقت بی‌اختیار رقت دست داده، مذکور نمود که خدا جان و مال و عیال مارا به تصدق خاك پای جواهرآسای نواب اشرف نماید. با اینگونه مرحمت‌ها و شفقت‌ها میترسم که اگر خدمتی از من به تقدیم نرسد که باعث روسفیدی من باشد در این سفر هلاك شوم باری آن ساعت خلعت مهر طلعت را زیب دوش و زینت اندام خود ساختند و آن روز و شب در کمال سرور و خوشوقتی گذشت.

یوم دوشنبهٔ ششم لغایت پنجشنبهٔ نهم: آنچه روی داد این است‌که روزی لاردکلرك ایلچی انگریز و پالیوز انگریز و جمعی از بزرگان آنها به دیدن صاحبی ایلچی آمده، بعد ازگفتگوها وصحبت‌هائی‌که فیمابین آنها واقع شد، اظهارنمودندکه ما شنیده‌ایم‌که صورت مبارك شاهنشاه عالم‌پناه و نواب ولیعهد دولت علیه ایران را به جهت امپراطور نزد شما آورده‌اند می‌خواهیم زیارت نمائیم، صاحبی ایلچی در مکان خاص که آنها را گذاشته بودند، ایشان را برده، تمامی کلاه برداشته تعظیم وتکریم به‌عمل آوردند وزیارت نمودند، و بی‌نهایت در مقام تعریف و توصیف برآمدند.(۱)

جمعهٔ ۲۳: صبح تمامی بزرگان و تجار و مهمانداران، در منزل صاحبی ایلچی آمده، و چند عدد کمی به کنار رودخانه آورده، صاحبی ایلچی و همراهان به کنار آب آمده سوار کمی شدند و روانهٔ شهرگردیدند. تمامی بزرگان و اهل شهر در کنار آب ایستاده وکاریت آورده بودند. صاحبی‌ایلچی را با عزت واحترام تمام سوارکرده، به اتفاق یکدیگر به‌خانه سیمان سرکنج گمرکچی سابق حاجی‌ترخان که پدر زن جنرال‌پساناویچ مهماندار صاحبی ایلچی می‌بود و آن را به جهت منزل ما قرار داده بودند وارد شدیم. تمامی خلق آنجا آمده عزت و احترام کلی کرده، و آن روز زن بساناویچ و همشیره‌های او وکسان صاحب خانهٔ مذکور و صاحب‌خانه مشغول خدمتگذاری و تعارف بودند. و آن روز صاحبی ایلچی را ضیافت کرده، و میزی آراسته‌کرده بودند و جمعی زنان و دختران خود را در سر میز به مهمان‌داری مأمور کرده بودند. و محبت بسیار می‌نمودند تا اینکه آن روز به شب رسید.

۱ـ شرح مذاکره ایلچی از روز جمعه دهم ربیع‌الاول ۱۳۳۱ لغایت جمعه ۲۳ همان ماه درمتن سفرنامه نیامده است.

[فصل ششم: بازگشت به ایران]

وضع شهر و جمعیت و سایر اوضاع حاجی‌ترخان از این قرار است: و از آنجا به پتربورغ و محال روس می‌برند. و این عرض راه برای منازل راه هموار و در منزل‌خانه‌ها اسب خوب بسیار و بعضی منازل راه تل و ماهور و جوب و جدول بسیار دارد و در منزل‌خانه‌ها اسب کم و بسیار بداست و تمام جماعت قزاق(۱) ساکن می‌باشند دولت و مال و حشم و گاو و گوسفند و اسب بسیار دارند، اما کثرت و جمعیت خلق ملاحظه نشد و از حاجی ترخان تا شهر چرکس که مجموع متعلق به اینها هست به قدرهفت هشت هزار خلق به همه جهت برنیامد. مرد آنها و سوار ایشان را ندیدیم. مشخص شد که در دعوای ناپلیان بر طرف شده‌اند و نیستند، یا به محال دیگر رفته‌اند و درخانه‌های خود نمی‌باشند. به هر حال کثرت آنها را ندیدیم لکن آن‌ها که بودند در همان‌جا و شهرها وقراء، در سر راه صاحبی ایلچی آمده اقسام مهمان‌نوازی وتعارف رسمی وعزت و احترام به عمل می‌آوردند و به همان نسبت تا به شهر چرکس رسیدیم، جنرال؟(۲) بزرگ آنجا با تمامی بزرگان به استقبال‌آمده به عزت واحترام‌تمام‌درمکان مرغوبی[فرودآمدیم] (۳).

یوم شنبهٔ ۱۵: در شهر چرکس توقف بود صبح بعد از ناهار (٤) جنرال(۲) به دیدن آمده و از هر جا صحبت در میان بود، که در تعمیر کاریت و عراده‌ها سعی‌کرده شاید به تمام برسد و شب از آنجا حرکت و روانه شویم آن روز را در آنجا بسر بردیم.

یوم یکشنبهٔ ۱٦: قریب به ظهر از چرکس روانه و شب و روز را می‌آمدیم تا از شهر استراپل و به شهر قسطنتین و قراء و دهات و منزل‌خانه‌ها عبور نمودیم و همه‌جا اسب عوض می‌کردیم و سوار قزاق(۱) در هرمنزل جمعی همراه بودند و همه‌جا همراهی می‌کردند تا اینکه بعد از ٥٤٠ ورث راه در روز چهارشنبهٔ ۱۹ شهرمزبور وارد یکورسکه شدیم، به ورود آنجا چندین توپ به استقبال انداختند، جمعی به استقبال آمدند و عزت و احترام بسیار کردند اما در این راه همه‌جا سالدات صد نفر، دویست نفر، پانصد نفر، بیشتر، کمتر در قراء و منزل‌خانه‌ها توقف داشتند. ورود یکورسکه نیز جمعی بزرگان روس و سالدات بسیار بودند در حین ورود جنرال کورنادر آنجا با جمعی به استقبال

۱ـ متن: غزاغ ۲ـ متن: عنوان سفید است ۳ـ افتادگی داشت قیاساً تصحیح شد
٤ـ متن: نهار

آمدند و بسیار محبت و مهمانداری کردند و کورنادر به اصرار هرچه تمامتر وعده ناهار(۱) یوم بعد از پنج‌شنبه ۲۰ بوده باشد ازصاحبی ایلچی خواسته و به‌منزل خودرفت. فرداصبح تمامی‌بنه‌و ایتام‌واسباب‌را روانهٔ مزدك‌کرده وصاحبی‌ایلچی بامهماندار وهمراهان به خانهٔ کورنادر رفتند، مرد بسیار خوب مهربانی است انواع تعارف رسمی‌کرده، بعد از ساعتی در سر میز رفته، میزی درکمال خوبی آراسته و بزرگان بسیار بودند، از جمله شخصی بود که به ایران هم رفته بود و ازاهل روس است، دو ذرع و نیم بی‌اغراق قامت او(۲) بود و یك ذرع عرض شانه اوست، جوان بسیار خوش‌اندامی به‌نظر آمد. به هر حال همه نشسته غذا صرف نمودند و شراب به سلامتی پادشاه ایران و شاه روس و ایلچی خوردند، و بسیار مهربانی کردند. بعد از زمانی ازآنجا حرکت و باجمعی سوار قزاق(۳) و جمعیت خود روانهٔ مزدك شدند تا ۱۱۵ ورث راه بود.

شب جمعهٔ۲۱: وارد مزدك شدیم در آنجا نیز چندین توپ به استقبال انداختند. بزرگان و سالدات سر راه آمدند. وارد خانه شدیم و در آنجا توقف شد و استماع شدکه حال مدتیست که سالدات از پتربورغ روانه این سرحدگردیده‌اند و هر مکان که هرچه سالدات توقف داشته دو مساوی کرده‌اند و دائم در انضباط امر سرحد ایران می‌کوشند اما طایفهٔ چچن این منازل وشهر مزدك را بسیارمغشوش‌کرده و دایم آدم ازآنها می‌دزدند و می‌برند از جمله.

پایان

۱ـ متن: نهار ۲ـ متن: آن۳ـ متن: غزاغ

فهرست‌ها

صورت هدایائی که میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی از طرف دولت علیه ایران به جهت امپراطور به روسیه برده است.

۱ــ فیلان به انضمام تخت وجل و اسباب زری دوزنجیر

۲ــ اسبان ترکمانی و عربی به انضمام جل ورشمه و افسار طلا و نقره ده عدد

۳ــ مادیان عربی و کره، به‌انضمام اسباب ورشمه و افسار طلا و نقره سه عدد.

٤ــ تسبیح مروارید دانه درشت ممتاز یکصد رشته(۱)

٥ــ زمردآویز بسیار درشت چهار قطعه.

٦ــ مرواریدآویز، گوشوارهٔ درشت هفت زوج. (۲)

۷ــ فادزهر به انضمام قوطی طلا دوعدد.

۸ــ مومیائی به انضمام قوطی طلا سه عدد.

۹ــ جعبهٔ تصویر عمل ایران چهار عدد.

۱۰ــ هزار بیشه جهت اسباب، عمل اصفهان، چهارعدد.

۱۱ــ قلمدان عمل قدیم، چهار عدد.

۱۲ــ شال رضائی دور بوتهٔ فرد اعلا و ابرهٔ بوته شاهی و چهار حاشیه قبه‌دارو لحاف وغیره سی‌طاقه.

۱۳ــ زری مقبول عمل اصفهان شانزده توپ.

۱٤ــ شمشیر فرد خراسانی که مهر امیر تیمور و پادشاهان قدیم را می‌داشت به انضمام بندیاقوت و «غلاف مرصع» سه قبضه.

۱٥ــ قالی (۳) هراتی اعلا بلندقد چهارتخته.

۱ــ فارسنامهٔ ناصری به جای یکصد رشتهٔ تسبیح مروارید، ده رشتهٔ مروارید ضبط‌کرده است فارسنامهٔ ناصری چاپ سنگی، افست سنائی، تهران، ص ۲٦۳ ۲ــ مج: هفت‌دانه ۳ــ متن: غالی

صورت هدایائی که میرزا ابوالحسن‌خان در این سفر به مردم اهدا کرده است

۱ـ یك راس اسب کهر و ده تومان پول به جعفرخان سردار ایروان.
۲ـ قدری وجه به نوازنده‌های قراکلیسا.
۳ـ یك‌طاقه شال کوشج، یك توب قلمکار، و یك نشان شیر و خورشید برای بالیوانج وزیر سردار تفلیس.
٤ـ حوالهٔ پانصد من ابریشم گیلان به سردار روس بالیوانج.
٥ـ نه طاقه شال ترمه و یك انگشتر زمرد به زن سردار ایوانویچ.
٦ـ ده اشرفی باجاغلی به پیشخدمت زن سردار.
۷ـ یك توپ قبا به مکاریان همدان.
۸ـ ده اشرفی باجاغلی به حاملان اسب‌های پیشکشی سردار.
۹ـ یك طاقه شال رضائی به ایشیك آقاسی سردار تفلیس.
۱۰ـ یك اشرفی به فرستادهٔ سردار ایروان.
۱۱ـ چند دانه، اشرفی در کلیسای تفلیس به پادری‌های ارمنی.
۱۲ـ یك‌طاقه شال رضائی کلی به سردار تفلیس.
۱۳ـ مقداری انعام به حاملان گاریت، در روز حرکت از تفلیس.
۱٤ـ چندین طاقه شال رضائی و کوشنج و چند راس اسب عربی و مبلغی وجه نقد و چادر و غیره به مهمانداران، قلعه‌بیگی، داروغه و طبیب و سالدات و افیسر و کشیکچی و گاریت‌چیان و عملهٔ سردار هنگام حرکت از تفلیس.
۱٥ـ یك راس اسب عربی و قدری وجه نقد به بالیوانج و غلامانش.

۱۶ــ چند دانه اشرفی به نوازندگان در مسیر تفلیس ــ پتربورغ.

۱۷ــ یك طاقه شال رضائی به همسر بساناویچ مهماندار.

۱۸ــ چند دانهٔ اشرفی باجاغلو به سرایداران آب گرم یکوروسکه

۱۹ــ کمك به ایرانیانی که به دست ترکمانان اسیر شده و به روسیه آورده بودند و در شهر تول سکنی داشتند.

۲۰ــ یك طاقه شال به زن صاحبخانه‌ای که در خانه او توقف داشتند.

۲۱ــ مقداری انعام و هدیه به ماموران شهر تول.

۲۲ــ چند طاقه شال به بساناویچ و آقابیك دربندی در مسکو در مــراسم عید نوروز باستانی.

۲۳ــ مقداری وجه نقد به مهمانداران و افیسرها به رسم عیدی در نوروز سلطانی.

۲۴ــ یك طاقه شال رضائی و قدری اشرفی باجاغلی به معلم انگلیسی خود.

۲۵ــ پنج‌طاقه شال ترمه و مبلغ معتدی وجه از قرار سیاهه علی‌حده به مهمانداران و خدمتکارها و افیسر و سالدات کشیکچی و سوارهٔ درکان و قزاق‌ها هنگام حرکت از مسکو به طرف پتربورغ.

۲۶ــ یك راس اسب عربی به گراف اژروسکی.

۲۷ــ یك طاقه شال به جهت باغبان و سرایداران باغ رازسکوسلو.

۲۸ــ یك طاقه شال و ده پانزده تومان وجه نقد به طبیب اسبها .

۲۹ــ قدری وجه نقد به سالدات و افیسرهای کشیکچی و خدمتکاران و حمامی.

۳۰ــ دویست اشرفی باجاغلی به بساناویچ هنگام عزیمت او بپاریس.

۳۱ــ مقداری انعام به تربیت کنندگان خرسهای رقصنده در پتربورغ.

۳۵ــ یك طاقه شال به رساننده نامه دوی‌مایور نایب وزیر در پتربورغ.

۳۶ــ سی‌دانه اشرفی تومانی به زین‌العابدین بیگ

۳۷ــ پانزده تومان وجه نقد و یك طاقه شال رضائی و چند چارقد و دستمال به انعام به خزانه‌چی.

۳۸ــ مبلغ چهل تومان وجه نقد به میرزا ابوتراب.

۳۹ــ مبلغ چهل تومان وجه نفد به میرزا عبدالکریم شاعر بی‌بضاعت هراتی.

۴۰ــ مبلغ سی تومان انعام به فیل‌بانان.

۴۱ــ یك طاقه شال ابره به برادر بساناویچ.

۴۲ــ یك راس اسب به پرنس لیوجین.

٤٣ــ مقداری وجه نقد برای گرفتن باسپورت برای مستر چرل‌اونیم.
٤٤ــ یك طاقه شال رضائی طوسی به دکتر کرتین طبیب مادر ایمپراطور.
٤٥ــ یك طاقه شال رضائی گلی به انضمام یك عدد جعبه هزار بیشه منقش به‌گراف دوست ایلچی.
٤٦ــ یك طاقه شال رضائی به رئیس مدرسه یتیمان.
٤٧ــ پنج طاقه شال رضائی دوربتهٔ فرد اعلا به رسم هدیه به گراف نسل رود در پتربورغ.

یادداشت مخارجاتی که از جانب هرکس در حین حرکت از پتربورغ نسبت بصاحبی ایلچی به‌عمل آمده است.

۱ــ ایوانف مهماندار: پیاله و نعلبکی طلاکاری ٦عدد.

۲ــ در منزل وشنی وله‌چك، آوردهٔ تجار روس: چکمهٔ کلابتون دوز ۳ زوج، کیف مردانهٔ چرمی جلد شده ۲ عدد.

۳ــ در مسقو، آوردهٔ آقا میرعبدالباقی که تسلیم کربلا حسن شده: بطانه خز ۹ عدد، قند سه‌کله، چای(۱) ۲ قوطی.

٤ــ آوردهٔ آقا رضا که تسلیم میرزا عبدالحسین شده: آشورمه و زنجیره ٥ بسته، چاقوی هشت تیغه ۲ عدد، ماهوت ٤ توپ، مقراض‌کوچك سه عدد.

٥ــ خضرقلی در مسقو: جعبهٔ هزار بیشهٔ چای خوری(۱) ٤ عدد.

٦ــ آقا قربانعلی تاجر در حاجی ترخان، سوای حلوا که به هرکس داده شد، قند سه‌کله، مجموعه ۷ عدد.

۷ــ میرزا عبدالله، شربت‌آلات، تقسیم شده ۱۰ جعبه رنگ و حنا؟ گلاب ۷۷شیشه.

۸ــ آقاحسین رشتی، تسلیم به کربلائی حسن: خزبطانه [۱عدد]، پوست فراعی [۱ عدد]، قند سه‌کله، مجموعه ۷ عدد، حلوا و میوه ۷ مجموعهٔ تقسیم شده.

۹ــ مشهدی رجبعلی مراغه‌ای: فادزهر(۲) اسکناس ۱۰۰ تومان.

۱۰ــ آقا مطلب تاجر مراغه‌ای نقد ۱۰۰ تومان.

۱۱ــ سبحان سرگنج: ثمور اعلا بطانه، انگشتر الماس ۲عدد. ضبط سرکار ٦ عدد انعام به محمدعلی‌بیك داده شد ۸ قران.

۱۲ـ ساعت پیشکشی ایتام و ابتیاعی از آنها. پیشکشی و تقدیمی ۱۱ عدد.
ابتیاعی از سید مصطفی و آقا حسین ۲ عدد جمع ۱۳ عدد.

۱۳ـ چای(۱) و خرج در تفلیس تسلیم کربلائی حسین: قند سه‌کله، چای(۱) یک‌بسته، قهوه یک بسته.

۱٤ـ خلیفهٔ اوچ کلیسا: روسری گلابتون ۱عدد. دستمال ۲عدد. ساعت ۱ عدد. ماهوت بنفش سه‌طاقه. چاقو ۲ عدد. صابون ٤ قالب.

۱۵ـ مستسر... (۳) آورده در خانهٔ صاحبی ایلچی: پیراهن وزیر جامه ٦ جفت عرقچین ۱ عدد. جوراب ۳ عدد. بند زیرجامه ۱ عدد.

۱٦ـ پوست فراعی، خرید سرکار که در حاجی ترخان ابتیاع شده ٤٤ جلد.

۱۷ـ صندوق نقاشی پیشکشی آقا قربانعلی است ۱ عدد.

۱۸ـ انگشتر سنگ ابتیاعی از مرادخان ٤ عدد. تقدیمی بابت سرکار ۲ عدد.
ابتیاعی از ملامصطفی و آقا حسین ۲ عدد.

۱۹ـ پیشکشی به همراهان، کربلائی حسین. ابراهیم بیک. اسماعیل بیک. علی‌مراد صادق. (٤) (۵).

۱ـ متن: چاهی. ۲ـ تعداد فاد زهر خوانده نشد. ۳ـ یک‌کلمه خوانده نشد. ٤ـ و۵ـ در صفحه ۲۹٤ نسخهٔ اصل‌که ما آن را متن قرار داده‌ایم یادداشتی آمده که به قرار زیر است: «آئینه فرمایش شاهی به حاجی‌آقا رضای‌تاجر: کیفیت این است: دو آئینه که ۱٤ گره قد و ۹ گره عرض آن بوده باشد یکصد و پانزده تومان بفروش میرسد. در حینی‌که دور آن را الماس تراش‌کردند هفتاد و پنج تومان [هم] قیمت آن میشود. به جهت یاداشت قلمی شد.»

فهرست راهنما

فهرست راهنما

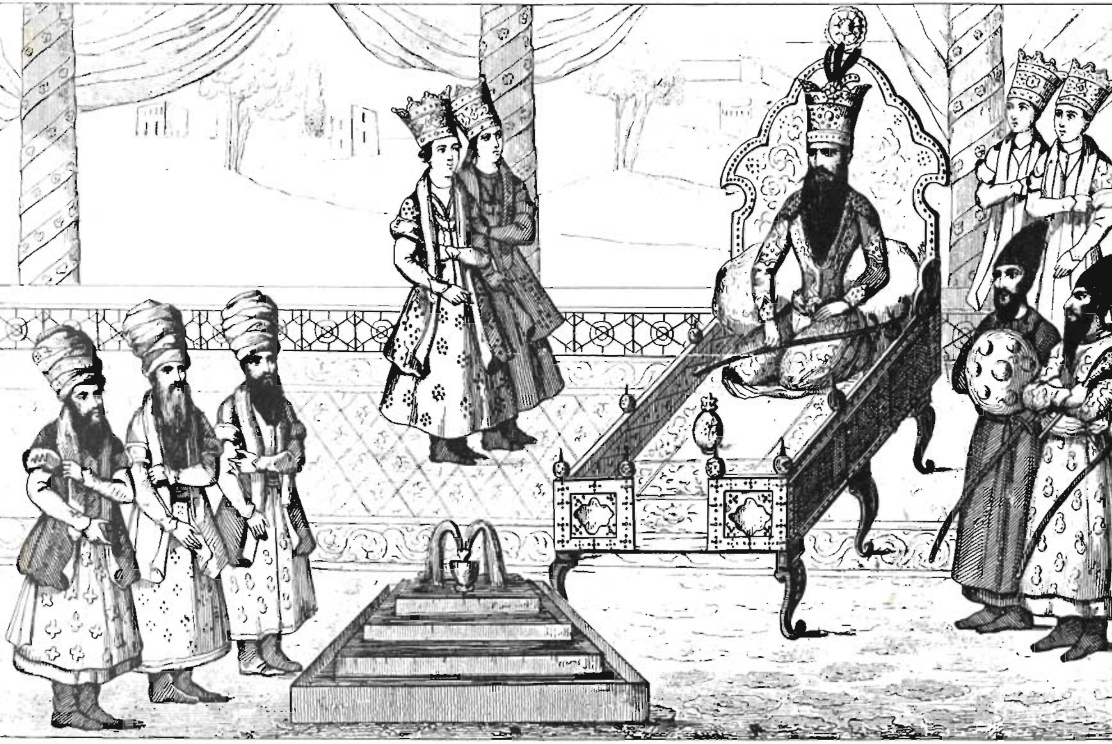
ب

ن



مرحوم میرزا ابوالحسن معروف به ایلچی

دومین وزیر امور خارجه ایران از ۱۲۳۹ تا ۱۲۵۰ و از ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲ قمری هجری



فتحعلي شاه بر تخت سلطنت



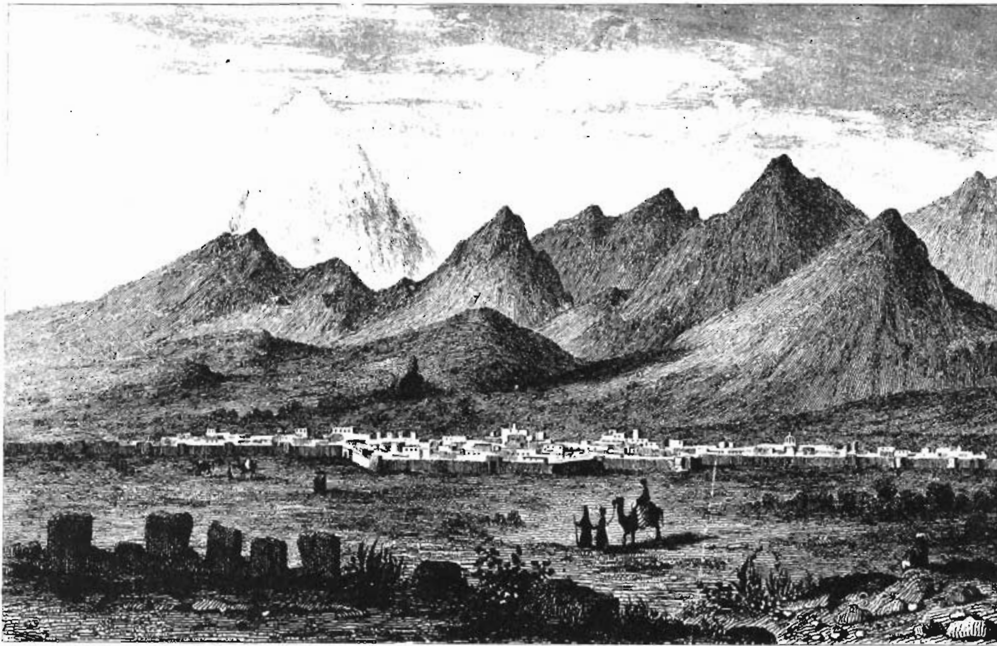
عباس میرزا



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

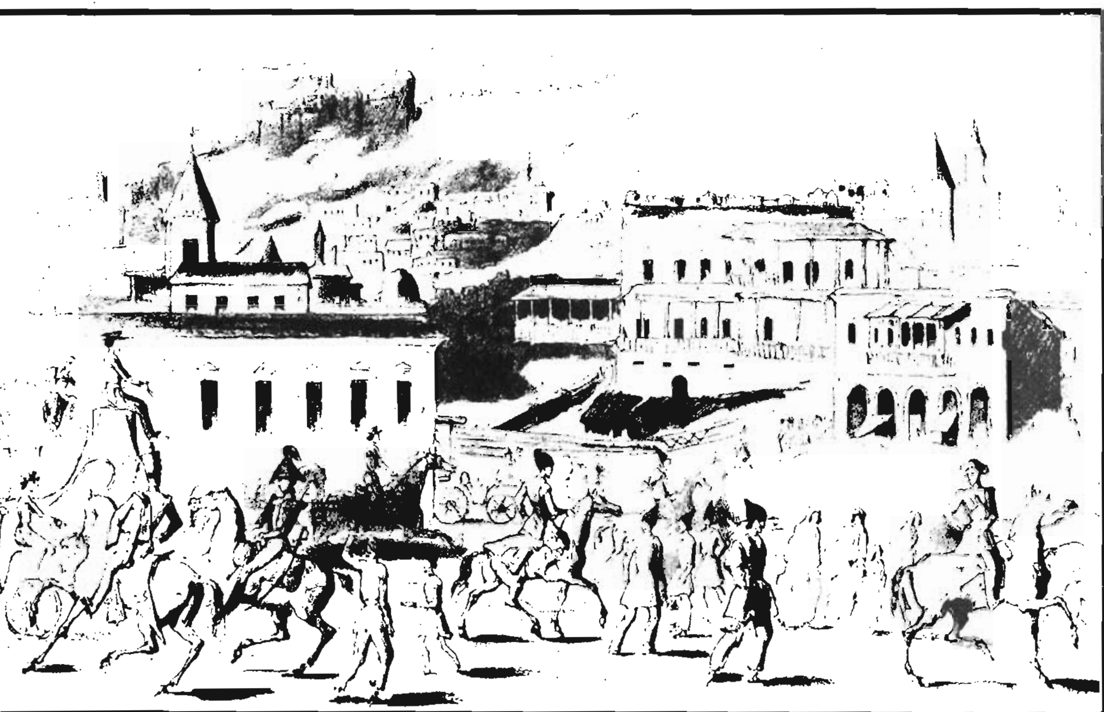


میرزا عیسی فراهانی مشهور به قائم مقام بزرگ

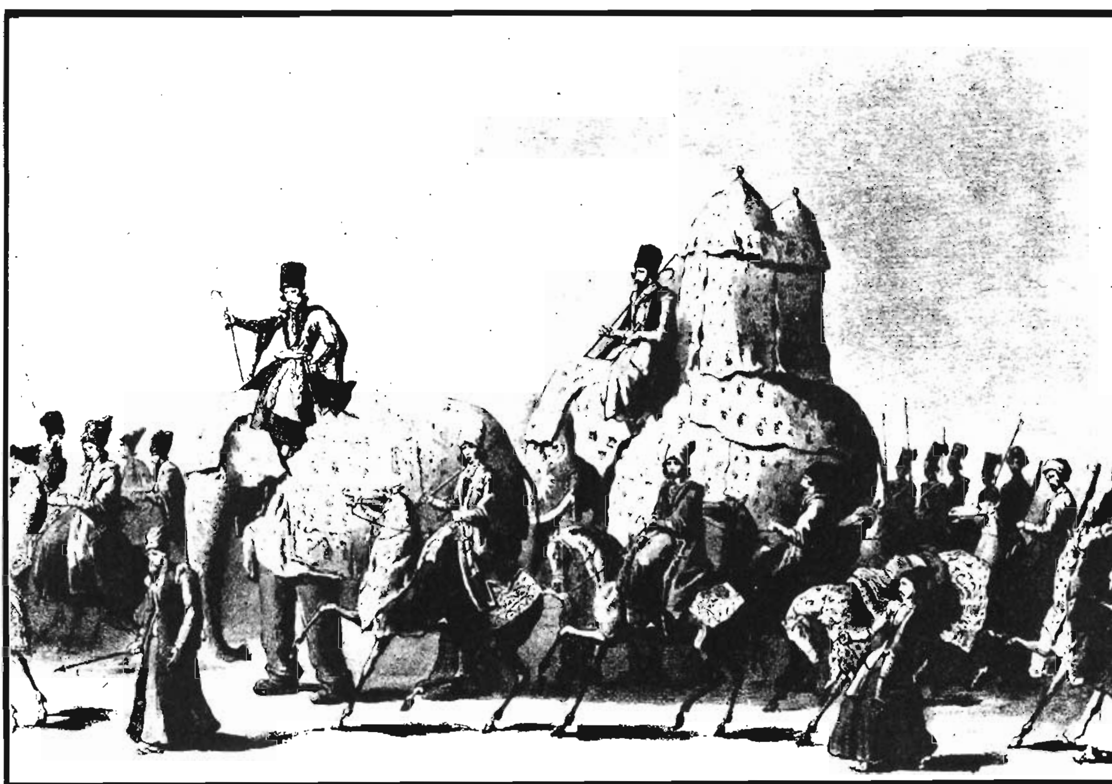


ائی از تهران در دورهٔ فتحعلی شاه

ائی از شهر سلطانیه در دوره فتحعلی شاه



نمائی از شهر تفلیس



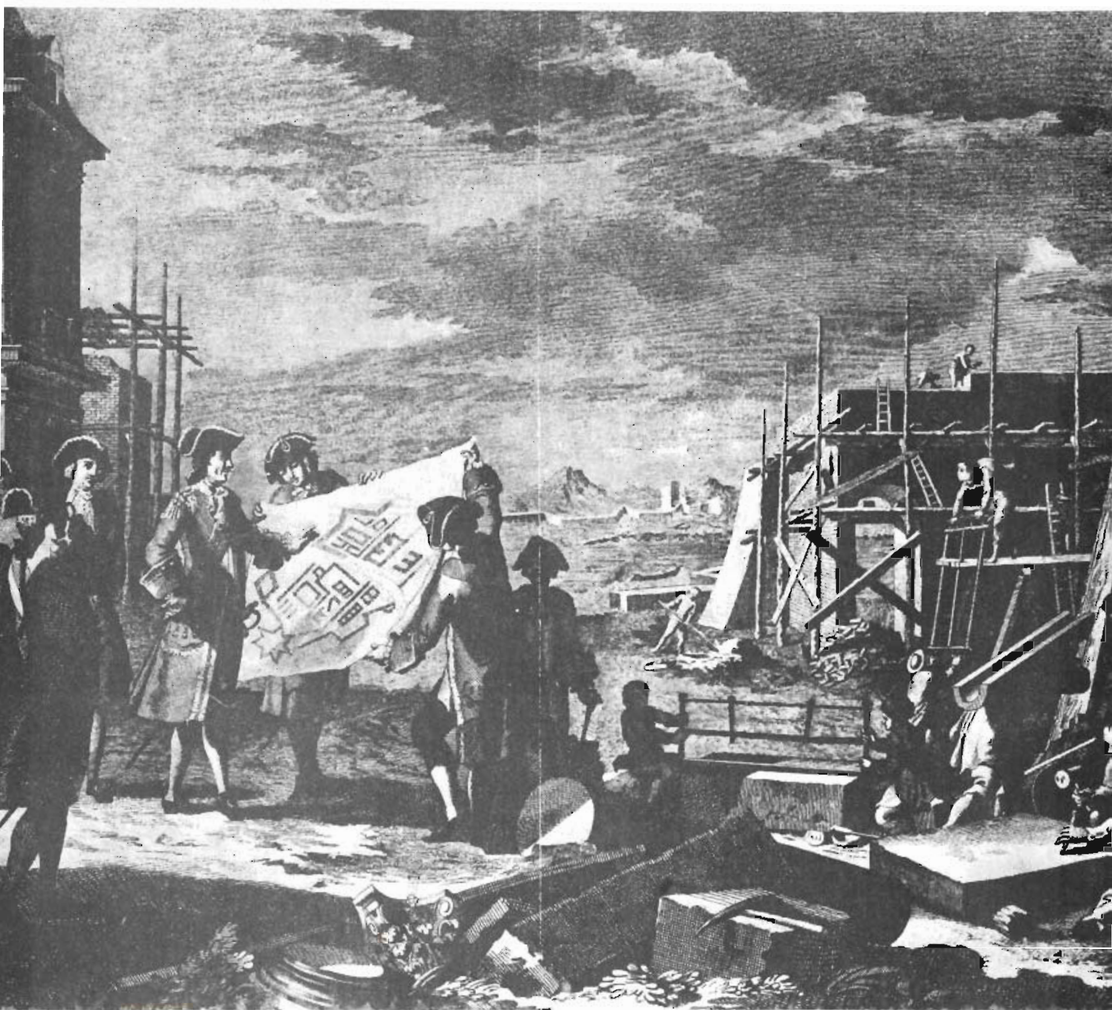
ورود میرزا ابوالحسن خان به سن پترسبورگ



صومعه اوچ میادزین

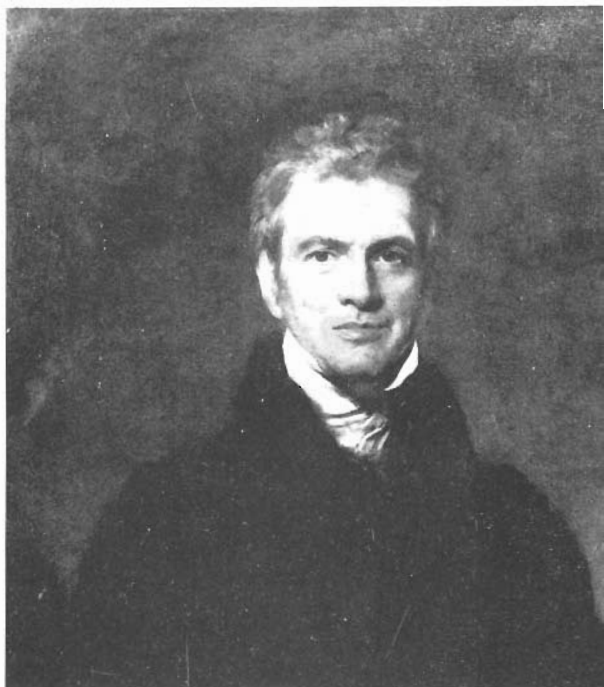


وزرای عهد فتحعلی شاه



بنیاد گذاری شهر پطر بورک





سر گور اوزلی

هر فورجنس





الکساندر اول

کنت نسلرود



جنرال ماژور جان ملکم

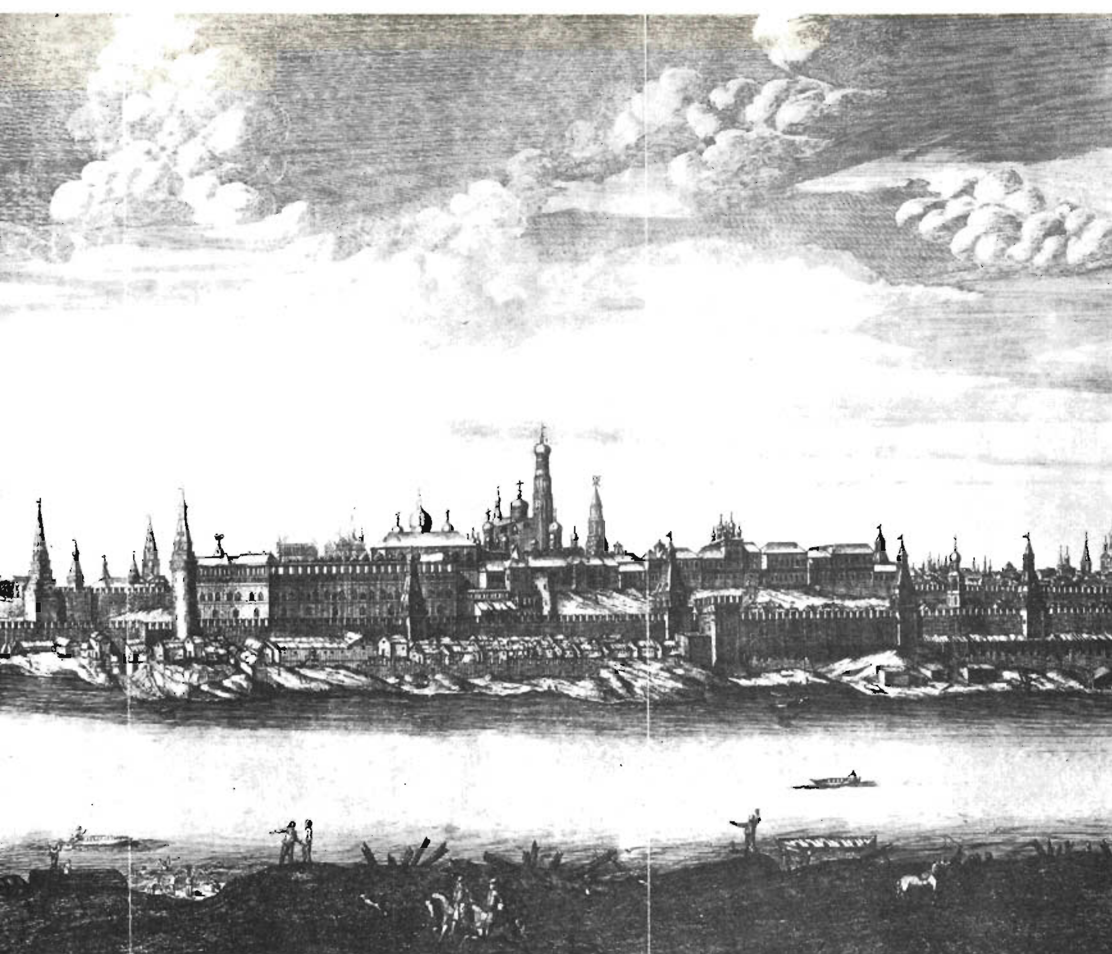




۱ــ هجوم سربازان تزار به چاپخانه

۲ــ گناهکاران در حضور امپراطور

۳ــ شکنجه زندانیان در شهر توکورود



نمائی از شهر مسکو

کتابهای مرکز اسناد فرهنگی آسیا

به‌زبان فارسی

مجموعهٔ کتابشناسیها و مدارک فرهنگی

منتشر شده است

۱ــ سعدلو، پرویز — سازمانهای فرهنگی ایران
۲ــ مشایخی، ویدا — کتابشناسی موسیقی
۳ــ مافی، عباس — کتابشناسی هنر
۴ــ تعاونی، شیرین — کتابشناسی تئاتر و سینما
۵ــ بهنام، مهوش — فهرست مستند اسامی مؤسسات و سازمانهای فرهنگی ایران
۶ــ گلبن، محمد — کتابشناسی زبان و خط
۷ــ دستمالچی، مهین — کتابشناسی رسانه‌های گروهی

منتشر می‌شود

۱ــ آقابخشی، علی — کتابشناسی گیلان
۲ــ ناطق، هما — کتابشناسی قاجار (ازآغازتاپیدایش انقلاب مشروطیت)
۳ــ بیدل، فریفته — کتابشناسی یزد و کرمان
۴ــ گلبن، محمد — کتابشناسی تذهیب و نقاشی
۵ــ محلوجیان، آذر — فهرست جراید ایران

٦ــ عظیما، پری‌ناز	واژه‌نامه‌های دو وچند زبان فارسی
٧ــ پاکدامن، ناصر	کتابشناسی تهران
٨ــ گلبن، محمد	سفرنامه میرزاابوالحسن‌خان ایلچی به روسیه
٩ــ ستوده، منوچهر	راهنمای قطغن وبدخشان
١٠ــ ستوده، منوچهر	تاریخ بدخشان
١١ــ ملکی معیری، مهناز	نمایه موضوعی کتابهای اطلاعاتی کودکان و نوجوانان
١٢ــ افشار، ایرج	خطای‌نامه
١٣ــ افشار، ایرج	کتابشناسی ایرانشناسی
١٤ــ پرکار، پرویز	مجموعه اسناد مربوط به حق مؤلف درسطح ملی و بین‌المللی

نشریه‌های ادواری

١ــ فهرست مقالات فرهنگی در مطبوعات ایران (فصلنامه)	دوره اول شماره اول بهار ١٣٥٥

مجموعهٔ فرهنگ آسیا

منتشر شده است

١ــ شیوالینگاپا، ساویتری (نویسنده) علی آقابخشی (مترجم)	عروسکهای خیمه‌شب‌بازی و نقش آنها در اجتماع
٢ــ آشوری، داریوش	تعریفها و مفهوم فرهنگ
٣ــ سیرارپی‌درنرسسیان (نویسنده) مسعود رجب‌نیا (مترجم)	ارمنیان
٤ــ فرامرزی، محمدتقی (مترجم)	هنرهای نمایشی سنتی و وسایل ارتباط‌جمعی در ژاپن، جمهوری کره و فیلیپین

منتشر می‌شود

۱ــ نیانه‌تی‌لوکا (نویسنده) ع. پاشایی (مترجم)	سخن بودا
۲ــ شومان، ولگانگ (نویسنده) ع. پاشایی (مترجم)	آیین بودا
۳ــ امین مؤید، مجید (مترجم)	هنرهای سنتی نمایشی و وسایل ارتباط جمعی درهند
٤ــ بهار، مهرداد	اساطیر ایران
٥ــ آشوری داریوش	تاریخ چین کهن

مجموعهٔ متون آموزشی علوم‌اطلاع رسانی و کتابداری

منتشر شده است

۱ــ حاذق فریدون	قواعد فهرستنویسی و رده‌بندی ساده مواد غیرچاپی
	شیوه بهره‌گیری از کتابخانه
۲ــ حری، عباس	راهنمای نمایه‌سازی مدارك و
۳ــ سن‌ویل، دومینیك (نویسنده) عبدالحسین آذرنگ (مترجم)	گسترش اصطلاحنامه‌توسعه‌فرهنگی در کشورهای آسیا
٤ــ حری، عباس	مراجع و بهره‌گیری از آنها
٥ــ دانشی، محمدحسین عبدالحسین آذرنگ (مترجمین)	**اصطلاحنامه** علم اطلاع‌رسانی و دکومانتاسیون
٦ــ ابرامی، هوشنگ	کتاب و پدیده کم‌رشدی

منتشر می‌شود

۱ــ فدائی عراقی، غلامرضا	خدمات مراکز کتابداری
۲ــ رامبد، محمد	فراهم‌آوری مواد کتابخانه‌ای
۳ــ تعاونی، شیرین	رساله‌ای درزمینه وسایل‌وتجهیزات کتابخانه و مرکز اسناد
٤ــ نیك‌نام وظیفه، مهرداد	روشهای علمی و عملی نگهداری کتاب
٥ــ باتلر، پی‌یرس (نویسنده) هوشنگ ابرامی (مترجم)	مبانی نظری علم‌کتابداری

Published by ACDC

1. Traditional Performing Arts through the Mass Media in India. (N. Menon et al.).
2. Ramayana in the Arts of Asia. (K. M. Vatsyayana).
3. Marionettes and their Role in Society. (S. Shivaling appa)
4 Traditional Performing Arts through the Mass Media in Japan, the Republic of Körea, and the Philipp_ ines. (T. Kawatoke et al.)
5 Les Spectacles Traditionnels et les Moyens de Com_ munication de Masse en Asie du Sud_Est. (J. Brunet).
6 Seminar on Cultural Planning in Asia, Tehran, 23_ 27 February 1976, Final Report.
7 Asidoc Bulletin, Autumn 1976
8 Asidoc Bulletin, Spring 1977.
9. Cultural Planning in Asia: Volume 1.
10. Asidoc Bulletin, Autumn 1977.
11, Cultural Statistics (N. T. Mathew).
12. Asidoc Bulletin, Spring 1978
13 Cultural Planning in Asia: Volume 2.